

الهالن والمناب الماشان المرابك لفان وارسي

کردارنیک س«سالهدهس کفتار نیکس س *ه بلی م*س

سائن باید. سرهسویس





(جلداول) قسمتی از کتاب مق*ل*س

تفسيرو تأليف (پور داود)

از سلسلهٔ انتشارات انجمن زر تشتیان ایرانی عبئی و ایران لیگ از نفقهٔ پشوتن مارکر از نفقهٔ پشوتن مارکر

حق طبع محفوظ است

ة يمت جلما معمولي ٣٧ قران جلما خوب ٤ تومان

بد وست محمترم عزیزم آقای پشو تن دوساناهای مارکر تقدیم گردید

Dedicated

TO

MY DEAR ESTEEMED FRIEND

PESHOTAN DOSSABHOY MARKER. Esq.,

فهرست مندرجات

	,
71-14	کتابهائی که استفاده شد
ا_ح	دین دیره (الفیای زند)
\ Wd o	ديدات
و تيد ٢٠٠٠	فائدة تحصبلات مزد بسنا
£ Y	بثتها بطور عموم
٨٤	نرحهٔ در بها بتوسط مستشرفان
1 4 9	مندرجات اس نامه و طرز نحرير آن
Y Y	يشم
10 12	اشفاق طهات اثنت و افرده
\	اسامی پختیها و ایزدان سی روز ماه
Y • \ X	يشتها در فد:م و العان يشت عهد ساسانيان
71	وسع یشتهای بافی مانده
Y Y Y 1	فدمت يشتها
7 m 4 4	اوزان اشمار يشتها
70 74	مندرجات بشنها و داسنان ملي
07-77	نفسیر پهلوی که ار بشنها ماقی ما نده است
77-77	سایر قطعانی که نیز بشت نامیده شده است
۳. ۲ ۴. ۷ ټ	آئین مزد بسنا
₩ • 4 Y	دیو و جادو ویری و کرپان و کاوی
W1 W »	اساس بوحبد و آفر بنش نیك
M A M /	فرشتهٔ نیکی و دیو بدی
h h h h	سلطنت میشوی و تواضع ابزدی

ا ب	قهرست مندرجات	4
44 44	آسایش و خوشی	a . 1 Mar
₹ -		چېر ∪ و
my my	آنچه در اوست زمین و آنچه بر اوست مقدس ا ـت	آسمان و
. ,		
,	ود تردن آلچه بد و زشت است کو شید	با ید بنا ب
4~ Y	,51 · 15 € . In Fer	1
o J	گفتار و کردار نیك	پندار و
he he he h	خارقالعادهٔ مابه الاشتراك كليَّهُ اديان است	مطالب
,>		· ·
4. 4	ظاهری در مزد یسنا	رسومات
the the		
1	و دروغ	راستي ا
W 7 W 7	علم و سخا و ت و علم خوش بيني	دار ماه
, , , , , , , , , , , , , , , , , , ,	<i>903</i> <i>7 3 3</i>	
had had	ي	وطنهر ست
لنسب ما ا		<i>بين</i>
4) Sei	JU	غایت آه
44 44 44 4 4 4 4 4 4 4 4 4 4 4 4 4 4 4	بشتها	ملحقات
27 44	wyto-siaracume	هر من ۵
4.0 4.4.	مزد و قدمت آن	and the latest and th
64 14	- کلیات اهورا و مزدا	
4. Y 4. d	مزدا خدای بگانهٔ زرتشت مزدا خدای بگانهٔ زرتشت	Ü
z • W.	مروه مساي يافقه ورفست بي يا هورمزس نزد مورّخين يو نان و ر مُ	_
2 \ 2 *	ی شور مون مهور میں یو میں و روم زو اسامی خاص	
:	رو اس بینت مینو و ایزد و سفات فرهمند و را بوهند عدا	-
	عما و سپس میمنو و ایرد و فقات فرهمند و ۱۰بوهند آثار قدیم که باشکال اهورا مزدا معروف است	<u>_</u>
20 24		
27 20	ت هرهزد بشت	هدن و ج
P = 1, F	شت	15 p p

امشاسپندان
اشتقاق كلة امشاسيند
سينت مينو
امشاسیندان و صفات اهو رامز دا
عدد مقدس هفت
ذکر اسامی امشاسپندان در ناریخ قدیم و قدمت آنها
مقام امشاسیندان در اوستا و کتب پهلوی
بهمن
ارديبهشت
شهر بور
سيندارمذ
خرداد و امرداد
مقدّمه هفتن پشت کوچك
هفتن بشت کو چك
مقدّمة هفتن بشت بزرات (هفتها)
هفتن بشر ال (بسنا ۲۰)
کوه هرا
جانور عجيب الخلقة خرا
اقيانوس فراخكرت
مقدمة ارديسمت
ارديبهشت يشت
خردادیشت
نسا = لاشه و مردار
رايم!

PCI	101	عناصر چارگانه
171	109	ایرانیان آب را محترم میداشته اند
1 7 4	171	اخبارات نادرست هرودت
371	777	ناهيد مربوط بابشتار نيست
771	3 7 1	اشتقاق كلمات اردويسور كاهيد
177	771	توصیف ناهید از روی آبان بشت
	$\mathbf{A} F Z$	ناهید درکتیبهٔ هخامنشی
1 77	179	آتشکدهای ناهید
$r \vee r$	174	شهرت ناهید نزد یونانیان و ستایش وی در آسیای سغیر
~ r. l	AMM	اسامی خاص در آبان یشت
149	$\nabla \Delta \nabla \nabla$	هوشنگ پیشدادی
$\chi_{A,X}$	٧.٨٠	جمشيد
191	1 1/4 1/4	غالت
190	191	فریدون
4. • A	190	گرشاسب میران اسب
w 1 %	Y + Y	افر اسیاب
4 / 7	412	كيكاوس
* * 1	1 1 7	طوس (ویسه و گذگـــدز)
* * '	4 4 4	رود رنگها = ارنک
۴ ۲۰ ۰	* * \	جاماسب
	4 4	اهد (کلهٔ عربی)
4. 4. 4	7 7 +	مقدمهٔ آبان يشت
* A.	4 40 4	آ بان بشت
4 % kr	٧:١	تواضع ایزدی
	Y 3 Y'	کی خ سرو
		•

770 _ Y74 اسامی چند تن از ابرانیان و تورانیان Y77 - Y70 خاندان نوذر و هوتئوسا زن کی گشتاسب يوايشت يكمي از پارسايان تورانی از خاندان فريان TV1 - 779 **Y V V** اخوشي پيس (برس) 714 رود دائسا 7 A V زربرو نستور 414 اندريمان چار پایان خرد و بزرگ و اعداد صد و هزار 791 790-794 ينام 799 .. Y9A 4 . 9 . 4 . 5 410-411 خورشيد بشت 419-417 444-441 mm7 _ m70 m49-447 اسامی ستارگان در اوستا mm1 - mra ستارهٔ تشتر در تین بشت mm = - 12 1 چرا تشنرستارة باران خوانده شده است mmd mms تبر آرش كمانكير my1 mmy 4 £ V کُشتی = بندی که مزد پسنان بدور کر بندند W09 اشی ـ فرشته اثروت واعمت WY0 -- WY1 گوش = درواسپا 491 - 4VA گوش بشت = درواسپ بشن 7 × × هو تنو سا علم هو اس ازن لهي الشاسب

اسامي برخمي از تورانيان	ፖ ለ ੧	
^ژ همای و به آفرید دو دختر کی کشتاسب	441	
<u> </u>	494	2 Y +
اشتقاق كلبة مهر	4 6 4	445
مهر نزد برهمنان	Y' 9 2	290
قدمت مهر	۳ ٩ ٥	
مهر در کتیبه های هخامنشیان	٥٩٣	4097
جشن مهرگان	497	2
مهر در کتب مور"خین قدیم	÷ • •	2 • 7
مهر در اوستا	2 • 4	t + 7
آئمان مهر در رم	2 • Y	: 7 .
شهرت مهر در ایران و نمالك تباه ر	2 • V	2 * 1
آغاز نفوذ مهر از آسیای مغیر با میراطوری رُم	६ • ९	٤١٠
انتشار آئین مهر و دورهٔ نرّقی آن	£ \ •	٤ / ٢
دورهٔ انحطاط آئین مهر	214	2 1 2
اثرات آئین مهر در دین عیسی	2 1 2	210
معاید مهر و داستان طهور وی	2 1 7	EVY
آنچه در کیش عیسیٰ از آئین مهرگرفیه شده است	2 \ Y	÷ 7 +
ههر يثث	2 7 4	0 + 4"
داموئيش أُوْ يَمَنَ	2 7 7	
هری رود و زر افشان و جیحون و هفت نشور	2 4 1	2 m m
ما ن پت و وی س پ ت و زند پت و د ه پن	240	
وراز = گراز	209	
طبقات هفتكانة بيشوايان ديني	279	
48.0	2 Y \	:

010 0+2	آذر
0 + 1 - 0 + 2	آتش بطور عموم
0 \ + 0 + \	اخبارات مورخين قديم راجع بآتش
014 014	فرياخُوه
010 012	جشن سده
V/0 370	سروش
077 07.	خروس
070 070	سروش يشت ها دُخت
فرشته کالام ایزدی)	ارشتات (فرشته درسق) چیسنا (فرشته علم) منابرا (
ه ۳ ه	دات (فرشته قانون) اوپین (فرشته سنّت دهن)
000 021	سروش یشت سر شب (بسنا ۷۰)
700 .70	ورسيم
700 A00	اشتقاق کلمهٔ برسم و آدابآن
07.001	مقصود از برسم گرفتن چیست ؟
150 450	رشن راست
500 145	رشن يثت
077 077	ور = سو گذه (Ordalia)
0 7 4 6 7 0	سيمرغ
7 . 7 . 7 . 7	فرو هر
014 014	فروهر یکی از ارواح جاودافی انسان است
٥٨٧٥٨٣	اشتقاق كلمة فروهر
V X 0 - P X 0	قوای پنجگانهٔ انسان
094-09+0	صور اجمام از روی صور عالم معنوی فروشی ساخته شده اس
094=097	فروهر غیر از روان است
092094	جثمن نوروز اوقات نزول فروهرهاست

			<u>.</u>
097	०९१		اعياد مذهبي شش گهنبار سال
094	097		جشن نوروز
૦ ૧૧	094		فروردین بشت و کتب پهلوی
** * \	ં ૧૧		اعمال فروهرها
	7 + 4		فهرست كتب راجع بفروهر
7 4 7	7 . 4		فرهنگ لغات اوستا
_,,	در 'ج		غلطنامه
			تصاویر و نقشه
.;' ,	. 1		پیغمبر ایران زرتشت اسپنتهان
104	104	درم إن ساسان	نقش حجاری ناهید در فارس
188	1777	ч	خرابهٔ معبد ناهید در قصبهٔ کنگارر
r 90	۳۹٤	1)	نقش حیجاري مهر در طاق بستان
: \ \	: \ •	••	مجسمه مهر در قدر واتیکان (زم)
271	* * * .	آئي مير يوده است	نقشهٔ جغرافیائی ماایی که در زیر نخود
0.9	٠ ٠ ٨		آتشگاه فیروز آباد
		نا بزبان الكلمي	ترجمهٔ دیباچه و مقالهٔ آئین مزدسا

کتابهائی که استفاده شد

کتب فارسی و عر. بی

- ۱ آ الرالباقیه عن القرون الخالیه تألیف ا بوریحان بیرونی باهتمام زاخو Sachuu چاپ لیپزیک :۱۹۲۳ Leipzi
- کتاب التفهیم فی صناعته التنجیم تألیف ابور بحان بیرونی نسخهٔ خطّی
 ۳ بحرالجوا هر تألیف محمد بن یوسف الطبیب الهروی چاپ طهران ۱۲۸۸
- و تاريخ بلعمي ابوعلي محمد بن عبداله البلعمي چاپ كانپور از
 - ٣ تاريخ سنى ملوك الارش والانبياء چاپ برلن ١٣٤٠ هجرى
- تاریخ روضة الصفاء تألیف میر خواند چاپ اکرپنو از بلاد هندوستان ۱۳۳۲ هجری
 - ٨ تحفته المتومنين تأليف حكيم منومن ١٢٩٠
 - A تورات ترجه مارتن لوتر Martin Luther

للاد هندوستان

- ۱۰ چهار مقاله تألیف احمد بن عمر بن علی النظامی العروضی السترقندی بسمی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوّهاب قزوینی چاپ لیدن از بلاد هلاند ۱۳۲۷ هجری
- ۱۱ روایات داراب هرمزیار باهتهام هبربد مانکجی رستم حی اون والا Ilnvala در دو جلد چاپ . تبئی ۲۲ ۱۹ میلادی
 - ۱۲ مجموعهٔ از روایات در دو جلد نسخهٔ خطی
- ۱۳ شاهنامه فردوسی باهتهام ترنر مکان Turner Macan و چاپ دیگر باهتهام آموزنده عکسی از روی خط اولیا سمیع شیرازی پونه ۱۳۱۹
- ۱۶ صد در نثر و صد در بندهش باهتمام هیربد دهابر Dhabhar چاپ ،عبتی

۱۰ لغت فرس تألیف ابوالحسن علی بن احمد الاسدی طوسی بسمی و اهتمام
 یاول هورن Paul Horn برلن ۱۹۹۷ میلادی

١٦ فرهنگ جهانگيري نديخهٔ خطي

۱۷ فرهنگ سروری نسخهٔ خطی فرهنگهای دیگر برهان جامع برهان قاطع فرهنگ انجمن آرای ناصری

۱۸ معجم البلدان ياقوت حوي رجوع كنيد به مبنارد Meymard

۱۹ مقد مته الادب ٔ تألیف ابوالقاسم محمود بن عمر الزنشری اهتام و تزاشتین Wetzstein چاپ لیپزیگ

• ۲ ویس و رامین داستان منظوم فخر الدین اسمد استرابادی رکافی با هتها ۱۰ در الدین المدی الدین المدی الدین الد

كتب پهلوي

The Book of Arda Viraf, with Gosht-i Fryano ارداویراقام ۲۸ عنام Hadolcht Nask, text and translation by Hoshang and Haug; London and Bombay 1872

Artà Viraf-Namak traduction par Barthélemy, Paris 1887. و المحمد Bundehesh übersetzt von Windischmann, (Zoroastrische بندهش ۲۲ Studien) Berlin ; 1863.

Bundehesh übersetzt von Ferd, Justi Leipzig 1868.

The Bundahis translated by West Sacred Books of the East Vol V; Oxford 1880.

S.B.E. by West Vol. XVIII Oxford 1883. ۲۳ دادستان دینیك ۲۳ S.B.E. by West Vol. XXIV; Oxford 1885 and دینکرد ۲۶ Vol. XLVII; Oxford 1897.

از برای ترجه تهام مجلدان دینکرد رجوع کنید خاشیه سفحه با همین کتاب

S.B.E. Vol. V. داد سبرم ۲۰

۲۶ زناد بهمن بشت ۲۶ (B.E. Vol. V

Zand i vohûman Yasn and two Pahlavi Fragments, by Anklesaria; Bombay 1919.

۲۷ شايست لاشايست - X.B.E. Vol. V.

Geschichte des Artachsir i Papakan aus كارنامه اردشير بابكان ۲۸ dem Pehlevi übersetzt von Th. Nöldeke, separat Abdruck; Göttingen 1879.

Kârnamak-i Artaklıshîr Papakan by Edalji Kersaspji Ântia; 5 Bombay 1900.

Adrien Bartholemy ; Gujastak Abalish, ماتیکان گجستات آبالش ۲۸ Relation d'une Conférence Théologique Présidée par le Calife Mâmoun : Paris 1887.

۳۰ مانیکان پوشت فربان - رجوع کنید بشماره ۲۱ این فهرست Une Legende Iranienne, Traduit du Pehlevi par Adrien و Barthelemy; Paris 1888.

Mainyo-i-Khard translated by West; Stuttgart and مینوخرد ۳۱ London 1871.

Yatkar-i Zariran und sein Verhältnis zu بادگار زریران Sahmame von Geiger 1890

کتب مورخین قدیم نونان و رام و مستشرفان آلیان و انگلستان و فرانسه و دانشه ندان پارسی هندوستان

Pr Ammien Marcellin: traduit en Français III tomes Berlin 1775.

Pre Bratholome, Christian: Arische Forschungen 1 Heft; Halle 1882 2 Heft; Halle 1886.

ro ,, Beiträge zur Kenntnis des Avesta.

77 ,, Altiranisches Wörterbuch Strassburg 1901.

Zarathuštra's Leben und Lehre ; Heidelberg 1924.

PA Bradke, P.V. Dyâus Asura, Ahura Mazda und die Asuras; Halle 1885.

Casartelli, L.C.: La Philosophie religieuse de Mazdéisme sous les Sassanides Paris ; 1884.

Vachrichten über die Persische Religion; Giessen 1920.

Christensen, Arthur: L'Empire des Sassanides; Kobenhavn 1907.

Mystères de Mithra 2 Vols.; Bruxelles 1894-1900.

" Les Mystères de Mithra, deutsche Ausgabe von Gehrich ; Leipzig u. Berlin 1923.

lele	Darmestete	er, James 1892-	s: Le Zend-Avesta 3 vols, ; Paris —93.
)c o	,,	Étude	es Traniennes; Paris 1883.
le.4	1 3	Point	s de Contacte entre le Mahâbhârata Shâh-Nâmah; Paris MDCCCLXXXVII.
IEV	,,	Hau	rvatât et Ameretât; Paris 1875.
JeΛ	1,		zd et Ahriman ; Paris 1877.
િવ		E.B.N. :	Zand-i Khūrtak Avistak; Bombay
٠٥			yzantinische Quellen zur Länder-und 5. Jhd.) ; Leipzig 1912.
٥١	Dieterich, Berlin 19:		: Fine Mithrasliturgie; Leipzig u.
٥٢	Duncker, Band ; Bu		deschichte des Alterthums Zweiter
۳٥	Ehni : De 1890.	er Vedisc	he Mythus des Yama; Strassburg
Ole	- manische Göttingen	Spracher 1874.	gleichendes Vörterbuch der Indoger- n 1 Band 3 umgearbeitete Auflage;
٥٥	Flandin et	Coste: 1	Perse Ancienne Texte.
64	Geldner, I	Carl F.:	Avesta die Heiligen Bücher der Parsen III Bände; Stuttgart 1886— 1895.
٥٧	"	;;	Studien Zum Avesta; Strassburg 1882.
٥٨	"	,,	Drei Yasht aus dem Avesta übersetzt und erklärt; Stuttgart 1884.
১ঀ	,,	,,	über die Metrik des Jüngeren Avesta; Tübingen 1877.
40	17	,,	Awestalitteratur, Grundriss der Iranischen Philologie II Band; Strassburg 1896—1904.
i.d is	Geiger, A	Vilhelm :	Ostīrānische Kultur ; Erlangen 1882.
41 41	in the section of the	2)	Handbuch der Avestasprache; Erlangen 1879.

- Ar Geiger, Wilhelm: Aogemadaêca ein Pârsentractat übersetzt u. Erklärt; Erlangen 1878.
- Tre Georges, Karl Ernst: Lateinisch-Deutsches und Deutsch-Lateinisches Handwörterbuch 2 Bände; Honnover u. Leipzig 1909—1911.
 - 16 Harlez, C. de : Avesta, Livre Sacré du Zoroastrisme ; Paris 1881.
- איז ,, Origines du Zoroastrisme; Paris MDCCCLXXLX.
- Manuel de la Langue de l'Avesta ; Paris 1882.
- YA Hardy, Edmund: Der Buddhismus nach älteren Päli-Werken Münster I.W. 1919.
- 49 Haug, Martin: Essays; London 1878.
- We Hertel, Johannes: Beitrage zur Metrik des Avesta und des Rgyedas; Leipzig 1927.
- Vi Hehn, Victor: Kulturpflanzen und Haustiere; Berlin 1911.
- Vr Heil, Ferdi.: China, seine Dynastien, Verwaltung und Verfassung; Berlin 1900.
- vr Henry, Vic.: Parsisme; Paris 1905.
- We Herodotos: übersetzt von Friedrich Lange; Leipzig 1885.
- Vo Horn, Paul : Grundriss der Neupersischen Etymologie ; Strassburg 1893.
- Neupersische Schriftsprache (G. ir. Phi. 1 Bd. 2 Abt.) Strassburg 1898—1901.
- vv Hübschmann, H.: Persische Studien; Strassburg 1895.
- VA Houtum-Schindler: Die Parsen in Persien, ihre Sprache und einige ihrer Gebräuche.
- V9 Jackson, Λ. V. Williams: The Prophet of ancient Tran; New York 1901.
- New York 1906.
- At , Die franische Religion (G. ir. Phi. 2 Bd.)

- Ar Jackson, A. V. Williams: Herodotos VII. 61 or the Arms of the Ancient Persians, illustrated from Iranian Sources
- Ar Jeremias, Alfred: Handbuch der Altorientalischen Geisteskultur; Leipzig 1913.
- Allgemeine Religions-Geschichte;
 München 1918.
- As Jamasp, Dastoor Hoshang: Vendidad. Avesta Text with Pahlavi Translation and Commentary Vol. II Glossarial Index; Bombay 1907.
- At Junker, Heinrich F. J.: Frahang i Pahlavik Heidelberg 1912.
- Av Justi, Ferdinand: Geschichte des Alten Persiens; Berlin 1878.
- ^^ ,, franisches Namenbuch; Marburg 1895.
- A) Geschichte Irans von den ältesten Zeiten bis zum Ausgang der Såsåniden (G. ir. Phi. 2, Bd.).
- 9. Die älteste Iranische Religion, in Preuss, Jahr Bd. 88 S, 58 Nr. 7.
- 11 , Handbuch der Zendsprache; Leipzig 1864.
- NY Klauber, E. G.: Geschichte des Alten Orient (Weltgeschichte, Heraus, von L.M. Hartmann; Gotha 1919.
- Nohut, Alexander: Die Talmudisch-Midraschische Adamssage in ihrer Rückbeziehurg auf die Persische Vima und Meshiasage.
- We Kanga, Kavasji Edalji: Complete Dictionary of the Avesta Language; Bombay 1900.
- 16 Kluge, Theodor: Der Mithrakult; Leipzig 1911.
- 94 Lagard, Paul de : Beiträge zur Altbaktrische Philologie.
- NV Lindner, Gustav: Das Feuer, Eine Culturhistorische Studie; Brijm 1881.
- A Lommel, Herman: Die Yäst's des Avesta übersetzt und Eingeleitet; Göttingen 1927.
- 99 Marquart, J.: Eranšahr; Berlin 1901.

- Meffert, Franz : Das Urchristentum IV Teil ; Gladbach 1921.
- t+t Meynard, Barbier de : معجم البلدان ياقوت Dictionnaire Géographique, Historique et Littéraire de la Perse, Extrait du Mo'djem El-Bouldan de Yaqout; Paris MDCCCLXI.
- 1.7 Modi, Jivanji Jamshedji: The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees; Bombay 1922.
- ارخ طبری Th.: Geschichte der Perser تاریخ طبری und Araber Zur zeit der Sasaniden aus dem Chronik des Tabari übersetzt;
 Leyden 1879.
- Aufsätze zur Persischen Geschichte; Leipzig 1887.
- to ., Das Tranische Nationalepos (G. ir, Phi.
- † Pausanias : jibersetzt von Schubart Langenscheidtsche Billiothek N. 37 & 38.
- 1.v Perrot et Chipiez: Histoire de l'Art dans l'Antiquité Tome V; Paris 1890.
- 1.A Prášek, Justin. V.: Geschichte der Meder und Perser Bände; Gotha 1906—1910.
- Rapp: Die Religion und Sitte der Perser nach den Griechischen und Römischen Quellen.
- 11. Rawlinson, Geo.: Parthia; London 1893.
- 111 Reichelt, Hans: Avesta Reader Texts, Notes, Glossary and Index; Strassburg 1911.
- 111 Réville, Jean: Le Mithriacisme (Revue de l'Histoire des Religions).
- Rezwi, Taher: Parsis: A People of the Book; Calcutta 1928.
- 111 Sarre, Friedrich: Die Kunst des Alten Persien; Berlin 1922.
- 118 Scheftelowiz, J.: Die Altpersische Religion und das Judentum; Giessen 1920.
- 111 Schwenck, Konrad : Mythologie der Perser ; Frankfurt am Main 1850.

- 11V Seemann, Otto: Mythologie der Griechen und Römer; Leipzig 1910.
- 11A Seignobos, Ch.: Histoire du Peuple Romain ; Paris 1909.
- 119 Söderblom, Nathan: La Vie Future d'après le Mazdéisme; Paris 1901.
- 1r. Spiegel, Fr.: Avesta die Heiligen Schriften der Parsen 3 Bände; Leipzig 1852—63.
- 171 , Commentar über das Avesta 2 Bände; Wien 1861—68.
- Die Traditionnelle Literatur der Parsen; Wien 1860.
- tr", Arische Periode und ihre Zustände; Leipzig 1887.
- 175 ,, Avesta und Schahname.
- Eranische Alterthumskunde 3 Bände; Leipzig 1871—78.
- 177 ,, Altpersischen Keilinschriften; Leipzig
- Thukydides: Geschichte des Peloponnesischen Krieges aus dem Griechieschen übersetzt von Dr. Johann David Heilmann; Leipzig 1882.
- Tiele: Geschichte der Religion im Altertum, die Religion bei den Irani. Völkern, Deutsche Ausgabe von Gehrich; Gotha 1903.
- Weber Albr.: Überalt-Iranische Sternnamen, Gesammtsitzung von 12 Januar; Berlin; 1888.
- tr. Weissbach, F.H.: Die Keilinschriften der Achämeniden; Leipzig 1911.
- Wesendonk, G. von: Der Mithrakult (der Neue Orient Band 4 Heft 5/6 Berlin).
- West, E.W.: Pahlavi Literature, (G. ir. Phi. II Band).
- Westergaard, N.L.: Zendavesta or the Religious Books of the Zoroastrians; Copenhagen 1852-54.
- Whitney: Zoroaster; the Great Persian; Chicago 1905.
- 176 Windischmann, Fried.: Mithra; Leipzig 1857.
- Zoroastrische Studien Herausgegeben von Spiegel; Berlin 1863.

دین دبیره (النبای زند)

English	ى املاً لاتين معنى امثال	أ الملا عُقادية	leadth lie.		`l
~					اوستا
11	nhurn اهوراه خدا	اُ هو ر			1
:i	älar آذر، آنش	ا آئر	m con C	T	-000 Y
i .	beigt idä	Tall 1	روسس	ا ی (کوتاه)	4
j	Int - قوه	ا ير		ای (کشیده)	٤ او
11	uštra أ شتر، أشتر	اً وشنارً	~n) de √n)	(ali 5) " 1	> 0
ü	ütha چرف	اوث	46ء	أو (ئشده)	9 7
0 (medial)	ा कार्ड क्ष्मिक maetha-	أيمد لمن	ساس في سوه	ا (دروسط	ю
	1110			کلمه)	
C (broad)	، črěš راست درست	ارش		ا (كوناه)	
ė (long)	ت قرا ناوزوره د :	ا مُو لَمْتَ	お布であった	ا (كشيده)	(1){ 9
	· vant		% %	ا (کوناه در :	1
O (broud)	بسيار ۽ ايت سيار ۽	پا ور و		، ر او ۱۵۰ ر و سطا کلمه)	
o (long)	oyum -	او روم		ا و (اشباده) ا و (اشباده)	
ão	puthrāo پورځ پسر	مو آثر او	649 cm	آو آو	£w. , ,
ñ		ا نام النار	سىپارىجىدۇ چ		۱ میر ۳)
ίι		ا مار ا خن		۱ (دربىنى تلفظ	1
		، حن	, J. J.	, (دارېسې سسته ميشود)	
k	dob ob kama	کا م	وسهيد	کت	ا و ا
lzþ	xratu خرد	ئا ؟ تخر نو	ر المارية المارية		
$\mathrm{kh^v}$ or q	x vafna عواب	ڪر ٿو خو فين	سالان الم		الع(۴)
o,	gaina gaina	محمو قبن گام	ي سي	i	w 1.
gh	gama) جو جزدن ا	م الحسم	الم الماد الم	1	i 1
	الایسان کے جاری شدن کے جاری شدن	غير ر	-	٤	2 1
ii (ang)	الإنسان المناهر الحي مزركي	ور ّ راکه	(غ رابعه في مديد موم	آنگ (در و سط	3 4
		ور د ۲۰	0, 0	. * فرادروسط و آخر کلمه ا	
				در بینی تلفظ	
				در بیشی مسط ا	
				ميسوس)	

۱) این حرف معمولاً در وسط کلمه میآید جانکه در ۱۱ هاری توش بروستا میال فوق () وسط کلمه میآید جانکه در ۱۱ هاری است در سایر فسمتهای اوستا میال فوق () وسدستهری با سو یا ی نوشته میشود

۲ منال فوق (لح(ده) بمعنی بک در مفعول به (accualif) استعمال شده است

۳ 🕊 در توی بینی گفته میشود (nasal)خیشومی

این حرف بمنزله خ فارسی است که پیش از واو معدوله نوشته مېشود ملل خوار ، خواهر،
 خواهش

دین دبیر. (الفبای زند)

*	1	*	· · · · · · · · · · · · · · · · · · ·			
English	معنى امثال	املاً لا تين	املاً فارسی	مثال از او ستا	فارسى	اوستا
வி	ا چشیدن	ĕnš	- -جش	المسريح	E	P Y
j	ژرف ^ع یق	jafra	ِ بِهٰر جِهٰر	بىسھدىد	7	4 7
Z	زاده	zāta	زان	~~~~ <u>`</u>	<u>ن</u> ز	5 4
zh	ا زانو	žnu	ر نو ¦	,}elo	_ ر _ ژ	ا فا
ii (ang)	آ كاهساختن خبر ا	sráva-	سُراوَ نُبُّكُه	. բլապրաֆո	تلفظ مثل 3	1)25 4
	اکردن	yčiihē		40 en 20		
t	تن	tanu	- تَنْوُ	,}~u eo	ا ت	۲) مه (۲
th	تخشا كوشا	thva \mathbf{x} s	ثو خش ا	Sin op mento	ث (تَهُ)	6 4
d	درفش	drafša	دْر ۖ فَشَ	ولاسافعص	ٔ د	۲ و
$\hat{q}\hat{p}$	ينجم	puxdha	ْ پُوْ خَذَ ۗ	سون,و	ذ(دروسط کلمه)	
1)	إناف از ادخو يش	nāfya	نا قية	دسھ ددسے	ن	1 7
p	 ئىل	përëtu	يپر ۽ تو	>67€a	پ	e w
ph or f	، پت : فروهر، فرورد	fravaši	۔ فر ^ت و ہشی	و الد «سر ويج	اف	9 4
1,	بنم، حداوند	Bagha		است	ب	۳
W	کر فنن	garĕw	= ب ^ن ي حکر و	مان وكمس	ر (w انگلیسی)	
m	مرد	mareta	ا آمر ت	9~63~~	,	e r
У	ایرد	yazata	ا يَزْتَ		ای (بزرگدر	~) _{PH} , [*
J	<i>-</i>	9/		_	ا سركلمه)	æ
Y	ا بر	buzya	ُ بو ز َيه	وركونيس	ی (کوچک	m
	·	•′	j		وسطكله)	
r	رد(سرداردینی)	ratu	ر 'تو	لاسەم,	ر	5 17.
v	ا برف	vafra	و فر	وإساھ لاس	و (بزرگ	6 7
	, ,				در سرکلمه)	-
V	 يور (ده هزار)	baevarë	با و ر	ا رسای درسار،	و (کوچک	» £
	, , , , , , , , , , , , , , , , , , ,				ادروسط كلمه)	
			l		.,_	

ا که تلفظ این حرف مثل ۳ (آنگٹ) میباشد همیشه بیش از ن (ه) که بحرف ف ختم شده باشد استعمال میشود حرف ف همان فه (۱) میباشد که در نمره ۷ مرقوم شد و در آخر کله باین شکل نوشته میشود و کاهی در وسط کلمه نیز میآید

۲ حرف ۳ (ت) در آخر کلمه نقیر یافته باین شکل سے نوشته میشود مثل اسلامها نبات یمنی نوه و در برخی کلمات در اول نیز استعمال شده است در صورتیکه قبل از ف (ك) با ر (ب) باشد هاوسرما و یکاس کیش و ساع اردیس کنیه ورزیدن

. ۳ ه ۳ (ی بزرگ) و فا (واو بزرگ) مثل حرف ما زو سکول majuscula الغباي

دین دبیره (النبای زند)

English	معنى امثال	١٠, ١ المر " المرادي	املاً فارسى	مثال از اوستا	فارسی	او ستا]
s sh	ستۇ دىن شاد		ستو شات هور شت				
Š	اردار نیک	hvaršta	'هور شت	woo ng has gu	ش	ئ-ل	٤٣
l ₁	ماون	hävana	هاو ن	ա յաթյա ցո	٥	س	٤٤

فرانسه و المانی در سر کلمه نوشنه مشود در وسط کیامه « (ی کوحکت) و « (واو اوچک) مبآید در بعضی از نسخ بجای ۳۵ این حرف دیده میشود کے،

در کیلمه «مه که بمه بی هم در میباشد برخلاف معمول واو کوچک در صدر کیلمه واقع است این کیلمه اصلاً و«سد د و بوده است برور فی افتاده است

بسا در نسخ خطی دو حرف را باهم نوشته شکل مخصوصی یبد اکرده است مثلاً این طور ق⊷ (ش) و سه (آ) ..: ۱۹۷۵ و حروف ۱۱۰ و ۲ (ج) ۲ قاب، و حروف قا• و ۱۰ (ت) − ۱۹۵۵ و حروف ۱۱۰ و نه (۵) :: ۱۹۷۷

برای سهولت و اختصار حروف لا تبنی ذیل در مقابل برخی از حروف اوستاگ و فرس و پهلوی انتخاب کردید

در کلاتی که ۱۰ از ددیف خارج شده قدری بالاس قرارداده شده دلیل است که واو مدوله است مثل ۱۲ مدوله است مثل ۱۲ «خوافن) خواب

روی داده (همچنان در فکر اقلیم دگر) چاپ شده معلوم است که باید (همچنان در بند اقلیمی دگر) باشد

مندرج است برخی از دالهای آن جملات (چون نقل از یک نسخهٔ مندرج است برخی از دالهای آن جملات (چون نقل از یک نسخهٔ خطّی قدیمی است) باید ذال باشد ولی در مطبعه متوّجه نشده همه را دال درج کردند و در وقت تصحیح هم بنا بعادتی که حالادر فارسی همه ذالهای قدیم را دال نوشته و دال تلفّظ میکنیم باملاء اصلی کلمات منتقل نشدیم از خوانندگان

این نامه خواهش میشودکه اشتباه مذکور را از روی قاعده ای که خواحه نسیر در یک رماعی بیان کرده اصلاح نمایند

آنالکه بفارسی سخری میراشد در معرش دا!. دال با بنشانشد ما قبل وی ارساکن جزوای بود دال است و کر دادا معجم خواشد

ورن وادا الله در طي مقالات و تونيحات فقر ان بشهر دامان الهست. ورن واداه (كيلان ديليم) و "بو وادار (فرشته هوا) ابه ست مده و ابند وساسه (فرشته آب) در املاء فارسي مختلف نوشته شده لازه ديدته در ابند براى رفع اشتباه فكركنيم كه كلمات مذافور با املاء فوق مشروب سواسه مطابق تلفظ درست اوستائي آنها ست

همچنین متذکر میشویم که در املاء فارسی ملف دسته او نعب استخف که در ابری نامه استعمال شده غالبا تامظ بهلوی آنم ا منده و شده در انجد این کتاب کلیّهٔ این لغات با تلفظ اوسنائی آنم ا بخط فارسی مندرج است

دیگرا ینکه حرف اوستائی ی را در جزو هات بهی (۱۰) و کهین (۱۰) نگاشتیم غالب مستشرقین معادل این حرفرا (۱۱) انگلیسی می نشدند که ندر ده مثل (ناء) تلفظ میشود عربها هم (ناء) را تقریبا مثل (ناء) تافظ میشود عربها هم (ناء) را تقریبا مثل (ناء) تافظ میشود عربها هم (ناء) و اساس فرفی مین نام و سس عدد ارب فارسی زبانان که در کلهانی مثل اثان و اساس فرفی مین نام و سس عدد ارب حرف مذکور در پهلوی گهی به (ناء) تبدیل یافته ه کیلی مه (سبن) چانکه میشر هدی در اسم رسیر ایران ما با (ناء) تلفظ عوده گات یا گاتا میکوئیم چنانکه در اسم رسیر ایران کسده رو مذکور را در وقت قرأت اوستا مثل (ناء) تلفظ میکند از برای (ناء) عممولی در القبای زند یا دین دبیره حرف (۱۰) و ناع شده است حرف (۱۰) داگر مثل (ث) عم بی یا (۱۱) انگلیسی تلفظ کنیم بخطا در فند ایم



د يباچه

النام ايرد بخشايندة بخشايشكر

بگیرد همی زند و استا کیشت سارابد این آتش زرتهمت همان فرنوروز و آتشکه، بشوید بآب خرد جان و مهر بماند پی کیش گشتاسیی

نكريه ارد ارز فال و حدر ساء همان اورمزد وهمان روز مهر كند تازه آئين الهراسيي

(فردوسي)

رهی سرافرازم که از پرتو اهورا مزدا و یاری مهبن فرشتگان و پیغمبر ياك سرشت ايران زرتشت اسينتهان بانتشار جلد دوم از نامهٔ فرخنده اوستا موفق أمده أن را برسم ارمغان تفديم آسنان وطن خوبس ميكنم هيچ ارمغابی را نرانبها تر از آن ندیدم که سرودهای مقدس کتاب کهن را همان سرودهائی که در سطی چندین هزار سال از زبان نیاگان نامدار ما از مرز و بوم ایران برخاسته بعالم بالا بگرزمان برین میرسید بزبان امروزی ایران در آورده بگوش عموم فرزندان آن خاك برسانم و دریا بند آنچه را كه خدای یکانه ایرانیان اهورامردا بهیغمبر برکزیده اش گفت «ای زرتشت اگرترا آرزوی غلبه نمودن است بخصومت دیوها و مردمان و جادوان و پریها و راهزنان و کَمراه کنندگان دو پا و گرگهای چهارپا و بلشکر دشمن ه بسنگر فراخ وی و در فش بزرگے و بر افراشته و خونین وی پس در همه

نه آنیکه فقط از مطالعهٔ این نامه بره و رسم نیاگان خود . بی برده جویای اخلاق پاك راد مردان عهد کهن خواهیم شد بلکه امیده اریم که از انتشار این کتاب خمنا خدمتی باد بیات و زبان و نارخ ابران هم کرده باشیم

فاتده تحصیلات است قسمتی از وقایع ناریخی قویی را دین او سبب است است سردیسنا است قسمتی از وقایع ناریخی قویی را دین او سبب است سمود بندید بسا از وقایع ناریخی را بواسطه قوانین مذهبی را بد وشن مود چنانکه یك رشته از مسائل مذهبی را بواسطه نارخ باید روشن كرد همچنین اگر خواسته باشیم كه بارزش انمات زبان فوی برخوریم و معنی اصلی تعبیرات و اصطلاحات آن پی بریم از دانستن نارخ و دین آن قوم ناگزیریم سر چشمه زبان فارسی فرس هخاه نشی است كه بیش از چهار صد لفت از آن باقی مانده است و پس از آن اوستاست كه مشتق شده است از تفسیر بهلوی اوستا كه در عهد ساسانیان نوشته شده امروز امروز دارای هشتاد و سه هزار كله است و بخصوصه بهلوی كه فارسی از آن میم و مشتوز از یكصد و چهل هزار لفت موجود داریم و بعلاوه كتب اسیار مهم و معتبری بزبان بهلوی در دست است این كتب باستثنای چند جلد تساما راجع معتبری بزبان بهلوی در دست است این كتب باستثنای چند جلد تساما راجع بدین زرتشق است و تقریبا دارای چهار صد و چهل و شی هزار انمن مباشد کتب بهلوی غیر مذهبی فقط دارای چهال و یک هزار کله است درطی مقالات و توضیحات از اغلب این کتب ذکری کردیم

درگاتهاکه از سرودهای مقدس خود پیغمبر ابران بشهار است موفع بدست نیامده تا نشان دهیمکه چگونه مورخین و ادبای آیندهٔ ما محتاج بشناختن د يا چه

مزدسنا هستند چه گانها گذشته از آنکه مختصر و دست تطاول زمان ما را از قسمت مبّم آن محروم کر ده مجموعه ایست از دروس اخلاقی و تعلیمات فلسفی بیش از آنچه در آنجا گفته شده مجال شرح و بسط نداشتیم ولی بشتها که موضوع این نامه است نسیهٔ مفسل و قسمت ادبی اوستا بشهار است زمینه ایست وسیم از برای مباحثات اخلاقی و ناریخی و ادبی و لغوی بخسوصه بس از انتشار گانها این قسمت از اوستا را برگزیدیم تا یك رشته مطالب درآن گفته آید و يك نظر اجمالي از مجموع مسائل مزديسنا بهمرسانيم نواقس اين نامه در جلددوم از یشتها تکمیل خواهد شد امید است که بعدها بیاری خداوند بانتشار یسناها و خورده اوستا نیز موفق آئیم که کلیّهٔ جزوات او ستا باستثنای وندیداد در پنج جلد منتشر شود دامنهٔ ایرن دین کهن سال باندازهٔ وسیع است که در ده جلد کتاب بزرگ هم تهام مسائل آن را نمی توان فرا کرفت بخصوصه کوشش صد و پنجاه سالهٔ بزرگترین علمای اروپا و صدها کتب مفسّل و نفیس آ نان راجع بایران مزدیسنا را یک سر چشمه خشک نشدنی ساخته است حقیقةً سزاوار نیست که ما با و فور این همه مطالب درخصوص دین آباء و اجداد خود بچند كلة موهوم و بيمعني مورّخين و نويسند كان قديم خود بسازيم أكر فقط تنُّك بودن دائرة علم و دانش در قديم سبب موهومات نويسي قدماء ميبود عذري است بس مو جه اما بد بختانه در اقوال آنان صراحهٔ تعصّ عربي ديده مدهود درمیان چندین مثال بذکر یک دو فقره تاریخی و یک فقره ادبی اکتفاء عوده ضمناً خواهيم ديد كه إيرانيان آينده بواسطه تحصيل مزديسنا بايد اغلاط را از تاریخ خود بیرون کنند و در ادبیات ارزش کلمات را شناخته بجای خود بکار برند ابو جعفر محمد بن جریر معروف به طبری که در سال ۲۲۶ در آ مل تو الد یافت و در سال ۳۱۰ در بغداد در گذشت در تاریخ کبیر خود راجع برر تشت ه و هوماتی ذکر نموده که اسباب اشتباه موّرخین بعدگردیده است عین عبارت فارسى تاریخ بلعمي که ترجمه ایست از تاریخ کبیر و بتوسط ابو علی محمد بن محمد بن عبدالله البلعمي در سال ۲ ۳۵ انجام يافته اين است « و مغان را يكي

یبغمبر بوده است که او را زردشت گویند که این دین آتش پرستی را او درمیان آورد و دعوی کردکه من پیغامبرم و آتش پرستی ایشان را سواب نمود تا بایام گشتاسی و او شاگرد عزیز علیه السلام بود و عزیز علیه السلام را مخالف شده بود پس آن استاد زردشت را دما ارد و گفت خدای تعالی او را علامتني كناه و بني اسرائيل اورا از ميان خويش بيرون لردند و ار بيت المعدس بعراق آمد و از عراق ببلخ شد نزد پدر گشتاسپ و دعوی پیغامبری ار د. . . . " ا برای ما بقی موهومات شرم انگیز و آلوده بتعصّب وی باید رجوع کرد باسل كتاب طبري خود ايراني است آن هم از طبرستان در آ نجائي كه غنصوسا دين اسلام دیں تر نفوذ نمود هرچندگه آ'مل شهر خود شمد بن جریر طبری نسبه زود تر از سایر قسمتهای طبرستان بدس*ت عی به*ا افتاد (در۳ م ۱ هجری) و شاید هم بقوانیم بگوئیم که در عهد او هنوز ثلت جعیّت ایران زمین قدیم زرنشت بود. اند و بتوسط علمای بسیار بزرک زر تشتی که در آن عهد میزیسنداند می نوانسته كه از خود رفع اشتباه كند و سبب اشتباهات متاخربن نشود ولي تعسب شوم عربی که در خون ایرانیان تزربق شده به د آن موّرخ و مقسررا از این گونه تحقیقیات باز میداشت ولی از باب حق شناسی باید اقر ار لنیم که در جزو تاریخ همین طبری که در خصوس آئین ایران قصور کرده تاریخی راجم بساسانیان باقی مانده که مهم ترین اسناد تاریخی ماست همان است که استاد نولدکه آن را بآلمانی ترجمه نموده با توضیحات و حواسی بسیار مفید منتشر ارده است مرای آنکه هیچ شکی نماند که مندرجات کتب تاریخ ما راجم ، مرد بسنا ناشی **از تعصب بوده . بمندرجات روضته السفاكه زر نشت راشا درد يكي از تلامذذارمياي** يمغمبر ميشمرد درذكر سلطنت كشتاسب نيز الاحظله لنبيد وانيامير خواندازبراي عهد كشتاسب هم سنك تعصب دين اسلام بسينه ميز دواست همچنين فضل الله نو يسندة تاریخ معجم در ذکر پادشاهی گشتا سب یکسره عنان قلم فارسی خراب ان خود را بدست تعصب سیرده راجع بدین قدیم ایران از هیچ کوند ناسزا خود داری توانسته است درهمان قرن اندكى پيش از آن كه طبري در بغداد افسامه عاد

¹ بلممی صفحهٔ ۲۰۱ چاپ کا نپور

و نمود میخواند و قصّه ابراهیم و نمرود می نوشت در همان قرن پیشوای بزرک زر تشتی آ أتر فرن بغ يسر فرخ زات در همان بغداد در عهد خلافت مأمون (۲۱۸_۱۹۸) کتتاب معروف دینکر د را که راجع است بمسائل دینی و عادات و رسومات و سنّت ها و تاریخ و ادّبیات مزد یسنا بزبان مهلوی در ۹ جلد تألیف کرده که هنوزهم موجودو بزرگنزین و متم ترین کتاب پهلوی است ۱ دستور دیکری موسوم به آ تریب پسر هو مت تألیف دینکر درا با نجام رسانیده است آ تر فرن بغ همان است كه درحضور ما مون بايك زنديق موسوم به ابالش مباحثه ديني نموده وی را مجاب ساخته و موجب مدرّت مأمون و در بارش گردیده است صورت مباحثهٔ آتر فرن بغ با ابالش موخوع كتاب كوچك پهلوي است هشتمل بر ٠٠٠ ألله حاوى هفت جوا بي است كه دستور مذكور بزنديق داده است ایرن کتاب موسوم است به (ماتیکان کجستات آباای و بزبان فرانسه نیز ترجمه شده است ۲ با آنیکه ابوریجات سرونی بك قرت بعد از طبری میزیسنه و نسبهٔ از عهد دولت زرتشتی دور تر بوده ولی عشق و محمت وی را ران و تنفّر وی از عرمها خراب کنند گان مجدو جلال نما گانش اورا برآن داشت که با دانشمندان و علمای زرتشتی عهد خود در مراوده باشد و مسائل مذهبی را از آنان جویا شود ۳ آثارالباقیه کتاب این فیلسوف و ریاضی هزرگ که در ۳ ذی الحجه ۳۶۲ در خوارزم تولد یافت و در ۲ رحب ۴۶۰

ا کیاب دینکرد از جلد سوم تا نهم در سال ۱۱۱ هجری در بغداد بیدا شد. دارای ۱۹۰۰۰ کلمه است وست ۱۷۵ ۱۷۵ ۱۷۵ ۱۸ مرحوم مستشرق معروف ایکلیسی کیتاب هشتم و نهم آن را الاملیسی در حمه عوده باتوضحات بسیار مفیدی منتشر کرده است ۱۳۵۱ کلمیسی در حمه عوده منتشر کرده است ۷۵۱ کلمیسی در حمه عوده منتشر کرده است ۷۵۱ کلمیسی بتوسط دستور شوش است ۱۳۵۱ کام مجلدات دینکرد بکجراتی و انگلیسی بتوسط دستور شوش سنجانا و بعد بتوسط پسرش دستور داراب سنجانا ترجمه کردیده در هجده جلد منتشر شده است جلد نوزد هم که آخرین جلد این سلسله خواهد بود هنوز منتشر نکردیده است

Adrien Barthélemy, Gujastak Abalish relation d'une conférance théologique — présidée par le califeMamoun Paris 1887

۳ رجوع کنید بمقدمهٔ استاد زاخو Snehau در کناب آنارالباقیه چاب زاخو Laipzig 1938 در کناب آنارالباقیه چاب زاخو ۱۹۹۵ ۱۹۹۳ و به جهار مقاله عروضي سرقندی بحواشی محمد بن عبدالوهاب قزوینی س ۱۹۳–۱۹۷ چاپ لیدن ۱۳۲۷ هجری

در غزنه وفات نمود راجع بمسائل دینی مزدیسنا و تفویم و عادات و رسوم زرتشتیان معتبر ترین اسنادی است که از قدیم باقی مانده است گذشته از ناریخ در زمینه ادب نیز اشتباهات نویسندگان و بیجا استعمال کردن لغات دینی مزدیسنا فراوان است که آنهم بی شك ناشی از تعصّب بوده نه تعصّب بك شخص مخصوص بلکه تعصّب عمومی که بالطّبع کریبان گیریک شاعی و نویسنده هم شده است سعدی در بوستانی از بتکده سومنات در هندوستان صحبت داشته میگوید « بُنی دیدم از عاج در سومنات مرسع چو در جاهایت منات میرم از اطراف و اکناف بزیارت این بتکده می آمد ند سبب پرستیدن دیگر میرم و توان را پرسیدم

منهی وا که با من سروکار بود نکو گوی و هم حجره و یار اود بنرمی بپرسید م ای برهمن عجب دارم از کار این بقمهٔ من

این مغ ازسؤال من خشمگین شده پیشوایان دیگر را خبر ارد

هغان را خبر کرد و پبران دیر ندیدم در آن انجمن روی خیر فتادند گبرات پازندخوان چوسک در من از بهر آن استخوان

و من درمیان آن جماعت مهین بر همن را ستودم بلند که ای بیر آفسیر استاوزند مرا نیز با نقش این بت خوشست که شکلی خوش و قامنی داکمش است

ولی هنر او چیست برهمن درجوابگفت که این ت بخصوسه شیزم است برای آنکه در طرف صبح دست بسوی آسمان بلند میکند من بر ای امتحان شب را در بتکده بسر بردم

شبی همچو روز قیامت دراز مغان کرد من برو و در نماز کشیشان هرگز نیازرده آب بغلها چو مردار در آفتاب چون سبح شد مردم برای مشاهده معجزهٔ بن جمع شدند مغالب تبه رای ناشسته روی پدیدآمدند از درو دشت و اوی

من چون جهل مردم را ملاحظه نموده و در ستیزه فائده ای ندیدم بنای تزویر گذ اشتم و بسالوس گریستم و دست "بت بوسیدم

بتقلمه كافر شدم روز چند برهمن شدم در مقالات زند

از پرتو ایرن تدلیس طرف توجه گشته در بتکده منزل گزیدم تا آنکه روزی کشف کردم که در زیر تخت بت کسی نشسته سر ریسمانی بدست گرفته که از کشیدن آن دست بصرف آسمان بلند میشود

پس پرده مطرانی آذر برست مجاور سر ریسمانی بدست.» ۱

کاری مارزش ادبی این اشمار ندار بم سعدی یکبی از بزرگذان شعر ای دنیا و از تمفا خر وطن ماست و زبان دا کش و شرین او با بد سر مشق عموم ما ایرانیان باشد مقصود نگارنده از ذکر این اشعار فقط در این است که چکونه لغاتی متعلق مهزد رسنا رسحا در ادريتات ما ركار رفته است چنانكه ملاحظه مكامد بشواي يك بتكده در هندوستان "نهي بسواب برهمن ناميده شده و غالبا بخطا مغ كه اسم بیشوای دینی زر تشتی است نخست سعدی عفی گفت ای برهمن بعد برهمنان بجای آنکه کتاب دینی خود و پدرا بخو اند گرانی شدند پا زند خوان یعنی زرتشتیان اوستا خوان سی از آن بر ای دلجوئی نز د بر همنی از اوستا و زند اظهار خوشنودی عود نهازوید فوراً این مرهمنان کشیشان شدندیعنی از مشوایان دین عیسی الاخره خود سعدی هم برای مصلحت روز گار کافر و برهمنی شد ولی چه برهمنی بیرو تعلیمات زند نه وید طولی نکشید که یکی از آن برهمنهائی که از کشیشان آ ذر پرست شده بودند ارتقاء جسته مطران شد یعنی به بزرگترین درجهٔ پیشوائی دین عیسی رسید ولی چه مطرانی که از روح القدس چشم بوشیده آتش می پرستید حقیقةً هم سعدی را نباید ملا مت کرد که در سر انجام داستان یکی از این برهمنان مغان گبران یازندخوان کشیشان بیوضو نماز گزار را که مطران آتش پرست شده بود بچاه انداخته با سنگ و کلوخ کشت و بت را از خدمت چنین پیشوای بی نباتی آسوده ساخت

۱ کلیات سمدی چاپ بمبی ۱۳۰۹ س ۱۷۰

همچنین بواسطه عدم اطلاع از مزدیسناست که کتاب جعلی وتقلبی دسانیر بآانکه مند رجاتش برخلاف آئین مزدیسناست و کتابی که اسکندر درُ وند و گجستک یعنی اسکند رخبیث و ملعون کلتّهٔ کتب مذهبی بهلوی را از یمغمدران ایران شمرده جزو کتب دینی زرتشتیان پنداشته اند و ناسین التواريخ مهملات آن را از عقايد ايرانيان قديم تصور كرده والغات ساختكي این کتاب جدیدرا که نویسنده اش مزور و متقلبی بیش نبوده در فرهنگهای متأ "خرين مثل برهان قاطع و فرهنگ انجمن آرای ناصري لغات زند و پازند ضبط شده است در این سالهای اخیر که ایرانیان برخلاف بارینه از روی محبت اسمى از بيغمبر نياكان خود مببرند باز بواسطه عدم اطلاع همان هرج و مرج ادبی و لغوی در نوشتهای آنان دیده میشود مثلاً میگو یند یاسای زرنشت این لغت مغولی ترکی را متقدمین فقطاز برای حکم و فرمان ظلم و جور ۱۸ اطان مغولي خواخوار وستمكار چنگيز و تيمور استعمال كرده اند ا الداً مناسب نیست که بحای آئین ایزدی پیغمبری بکار رود این مقاله کنجایش آن را ندارد که مفاسد عدیده تاریخی و لغوی خودمان را راجع .عزدیسنا در این جا متّذکر شویم بطور عموم باید بگوئیم که مندرجات مورخین عرب و ابرانی بدون تنقید استاد و متخصّصي قابل استفاده نيست ۲ و از لغات ديني زرتشتي كه در فرهنگها ضبط است بکلی باید صرف نظر غود دگر آنکه پس از دانستن اصول مزدیسنا بخوبی خواهیم دریافت که قسمتی از اخبارات مورّخین قدیم یونان و رُثم و سزانس بی اصل و از روی غرض و دشمنی بوده که درمیان ایران و این عالث وجود داشته است از آنجِمله است بقول هرودت سوزانيدن كيوجيا لاشهٔ فرعون امازیس Amasis را در مصر برای انتقام و نازیانه زدن خشیار شا آب داردانل را در وقت لشکرکشی بر ضدّ یونان آتش و آب بخصوصه در مزد بسنا ۱ آنهمه یاسهای سخت درفت یار با ما هنوز بر سر جلک از اری قهستانی (فرهای

۲ در خصوص مندرجات کتب عرب و ایرانی داجع بزرتشت رحوع دید بکناب اسناد چکسن امریکائی (زرتشت پغیر ایران قدیم) کارد در نشت پغیر ایران قدیم)

ستوده زد ایرانیان قدیم و تا بام وزنرد زرتشتیان مقدس بوده و هست مکن نمست که شاهنشاهان هخاماشی نسبت باین عناصر شریف چنین جرحی مرتکب شده باشند المجموصه باید بنظر داشت که تاریخ و زبان ایران علاقهٔ تأمی بدین قدیم زرتشتی دارد چه ربشهٔ این درخت لهن سال در سر زمین ایران آبیاری گفته برگ و بری بافته است دینی نیست که از خارج بوطن ما مهاجرت کرده باشد چنانکه آئین بودا از هندوستان بجین رفت و مذهب مسی از فلسطین مارویا نفوذ عود و دین اسلام از عربستان بسوی ایران شتافت ما برای روشن عودن وقابع ناریخی ایران، قدیم و جسترن اصل و بنيال لغات زمال فارسي محتاج بمزديسنا هستيم اين احتياج را چينيان زرد نرادنست آئین آریائی بودا ندارند و نه اروبائیان نسبت عذهب سامي عيسيٰ تاريخ ما ايرانيان كه ا: قرن هفتم يدش از ميلاد شروع ميدود معنی مبشتر از هزار و سیمه و پنجاه سال بیش از اسنیلای حرب عرد سنا مهبوط است در این دورهٔ طولانی که عهد سر افرازی عاست دین زرتشتی بکی از عوامل بسیار مهم آن همه مجدو جلال و بزرکی بوده است هر چند که زبان ما پس از استیلای عرب بالغات سامی آمیخته ه آلوده شده ولی ریشه آریائی خود را نباخته و رشته ارتباط آن ما فرس و زمان اوستا و پهلوی از هم نگسسته است بجاست که در مدارس عالی ما تدریس فرس و اوستا و پهلوي معمول کردد همانطوري که در مدارس بزرکس اروپا ندريس زبانهای یونانی و لاتینی که ریشه السنهٔ مغربی است معمول است امید است که بزودی دولت ما چند تن از بارسیان دانشمند اوستا و بهاوی دان را بطهر ان جلب غوده تحصیل این دو زبان را بر قر ار سازد و علیّت ما روح نازهٔ بد مد زبان فارسی از پهلوی و پهلوی از فرس هخامنشی آمده است زبان اوستایکی از لهجات ایران قدیم بوده که بسیار نز دیك بسانسکربت و بخسرسه نز دیک بفرس میباشد. فرس زبان رسمی و درباری و زبان اوستا زبان مقدس دینی بوده است این زبان ا رجوع كينا عقالة ناصال صفحة ١٩٢٠.١٦١ و عقالة آذر سفحة ١٠٠

اخیر بعقیده نگارنده د ر عهد هیخا منشیان هم متروك و مصطلح عام نبود. مگر آنكه آنرا چندين قرن مصنوعي نگاه داشته زبان مقدس بشمار ميرفته است با اين همه قدمت هذوز مکدسته از لعات زبان فارسی تقریباً بدون تغییر و دسته دیگر ما اندك تفاوتي در اوستا موجود است اوستا در رديف وبد بر همنان و تورات إسر إثبليها قديم زين آثار خطى دنياست تحصيل كتاب مقدس اير إنيان مدتهاست که در مدارس نزرگ بمالك متمدن اروپا برقرار است وید و اوستا بزرگترین و قدیم ترین اسناد زبان هند و اروپائی است .علاحظه آنکه اروبائیان با هندوان و ایرانیان از یك نژاد اند و زبانهاي آنان و هندوان و ایرانیان را بك مأخذ و آیشخور است برای توسعهٔ علم اشتقاق (فیلو لوبی Philologia) السنة خویش در زمنیهٔ اوستا و فرس خدمات شایان نموده اند اطوری که برای ما امروز از پرتوکوشش آنان راهها ساخته و آماده است فقط ما را بایدکه بخیال استفاده افتاده از این گلستان گلی بچینیم و از این خرمن خوشه ای ببریم دانشمندان اوستادان و ایران شناس ارویا در مقابل علمای سایر علوم و فنون مثل طب و هند سه و نجوم و شیمیا و فلسفه و ناریخ و غیره هشهور دنیا میباشند دائرهٔ خدمات این بزرگواران را نظر باوضاع کنونی ایران نماید تنگ تصور کرد نخست چنانکه گفتیم اوستا یکی از قدیم تریر 🗔 آثار خطی دنیاست و زبان آن شعبهٔ مقمی است از السنهٔ قدیم اقو ام هندو ارو مائی دوم آنکه خود ایرانیان یکی ازطوایف بلند همت و دلس ژاد هندو ارومائی بوده اند در میدان کار زار جهان از همکنان گوی سقت ره ده مك قسمت مهم روی زمین را در تحت تصرف خود در آ ورده بوده اند و بواسطهٔ جهانگیری و اقتدار عادات و رسوم خود را در ممالك دور منتشر ساخته اند بخصوصه بواسطه پیغمبر زرتشت ره و رسم وحدت پرسنی که تا آن روز درمیان اقوام هند و اروپائی متصورنبوده بوجود آورده اند بسا از عقاید دینی آنان در میان بهودها نفوذ یافته که بعدها سمار ادبان سائی مثل عسو بت و اسلام سرایت کرده است گذشته از آنکه دین عیسیٰ مستقیا در تحت نفوذ مهر که

یکی از فرشتگان مزد بسناست میباشد و شرح آن را در مقالهٔ آئبن مهر در شرم (ص ٤٠٧_٤.٠٤) ملاحظه خواهيد نمود دين مزديسنا ازيك طرف بواسطة مربوط تودن بدين برهمنان و ازطرف ديكر بواسطه تماسي كه باساير ادیان داشته در تاریخ مذاهب بك مقام بسیار مهشی بیدا كرده است بطوری که یک رشته از مسائل ادیان موجوده بزرک را باید بتوسط مزد پسنا "حل نمود چنانکه یك رشته از مسائل مبهم من دیسنا باستمانت سایر ا دیان روشن تواند شد منار این در زبان و ناریخ و دین قدیم ایران یك فائدة عمومی است بطوري كه هيچ مور"خ و عالم بفقه اللغة و عالم بتاريخ اديان از آنها مستغنى نیست گذشته از این فوائد که توّجه باث دسته از مستشرقین دانشمند را بطرف ایران کشیده است در این سالههای اخبر کروهی از نفتلا و بزرکان ارویا بواسطه غبرت ژادي خود را دو ستار پيعمبر بزرک آريائي زرتشت خوانده من د سنان نامیده میشوند چنانکه کروهی دیگر عملم و مر بی دیگر آریائی بودا محمت مبورزند وطن ما همیشه یک جنبهٔ معنوی داشته و در آینده هم باید داشمه باشد باید بدوشیم که ربان و تاریخ و اخلاق ما در مقابل هجوم عوامل مادي كه لازمة هر مملكت متمدني است قدم وايس نكشد تمدني كه عاری از معنویات است خشن و قامل اجتماب است این نکته رابرای این گفتیم نًا بخیال برخی خطورنکند که در گیر و دار ابن عصر چه حا جنی بنحصبلات اوستا و پهلوی است و چه ضرور نی در ادبیات و معنو یات است فوائد تحصیلات اوستائی منحصر بفوائد الريخي و لغوى آن نيست فائدة ديكري كه بخصوصه ما ميتوانيم از آن برداريم اين است كه وطن ما بغايت نيازمند اخلاق باك و حفات يسنديده است خصلتهائي كه نياگان مارا بزرگ و خاك آنان را آباد مىداشت از ایران رخت بربست دیو دروغ جای فرشته راستی گرفت کاروکوشش بتن پروری و سستی مبدّل گردید دلیری و را د مردی بترس و چاپلوسی جای برگذار نمود تروت و جلال بقلندری و در دوزي تغبير يافت از تعليمات اوستا سبب سرافراری پارینه و جهت ذاّلت کنونی را خواهیم دانست که از کجاست

د يبا جه

همچنین خواهیم دانست که بنا بدستور آئین (من دنیا میدان آزمایش "قوای انسانی است هرکه مغلوب دیو سستی کردید لاجرم بانگ فریاد بر آورده جهان را زندان هولناك خو اند و آنکه در مقابل عفر بت ضعف قدم واپس مکشید مجاه و جلال رسید و از اعمال نیک و داد و دهش در این جهان خانه فردای خود را نیز آباد نمود همچنین خواهیم دانست که قضا و قدر شوم و فضول در مقابل عنم و ارادهٔ انسانی وجود خارجی ندارد سراسر بشتهای اوستا حاکی فرو بزرگی و بارسائی و داد و دهش و کوشش و راستگوئی و دایری و وطن برستی تیاگان ماست

همان ذوق لطيف سيخن سرايان ما كه در اشعار عهد یشتها بطور عموم 🖁 سامانیان و غزنو یا نو سلجوقیان مشاهده میشود در سر ودهای يشتها نيزهويداست و با ابن فرق كه غالب قصايد شعراء ዄ ቔ^ዾቘፙዄጜዀዄጜፙዀዀቔዀዀቔቔኯኯ در مدح بادشاه و وزیر و حاکمی است بامید سله و جائزه ای اما بشتیها در ستایش بروردگار و نیابش فرشتگان است بامد باداش روز و اسین از آنکه يشتها را بقصايد شعراء تشبيه نرديم نكند چنين تصّور شود كه دسي آنها را بميل و خيال خود سروده است مقصود اين است كه يشتها با تعبيرات شاعرانه سروده شده است مضامین آنها عبارت است از سنّت هائی که از زمان بسمار کهن پشت به پشت میان ایرانیان میگر دیده و قدمت برخی از آنها تا بعند آریائی هند و ایرانی میرسد و نظایر آنها در وبد برهمنان نیز موجود است همانطوری که فردوسی داستانها و سنّتهای فدیم را بنظم درآورد. مدّون ساخت همانطور بشتها برشته نظم دشیده شده است بشتها بعد از گامها و هفت ها قد عترین جزوات اوستاست برخی از جملات و نعببرات آن نا مفهوم و مبهم است و هیچ جای تعجب هم نیست که این طور است سا از اشعار خاقانی در ای ما امروزه پیچیده و نا مفهوم است در دورتی که از حیت زمان ففط هف فرن از شاعر ش**یروانی** دوریم و زبان فارسی آن عهد تا با مهوز فرق قابل ذاری نکرده است با وجود این ضرب المثلهای زمان او از یادها شوشده و از اصطلاحات آن دوره

سکانه شده ایم چه رسد بیشتها که قدمت انشاء آنها بیش از دو هزار و پانصد سال است و زبان آنها شاید در عهدهخا منشیان هم متروك بوده است گذشته از این ها لطهانی که از استیلای اسکندر و عرب و مغول بایران وارد آ مده و صدهه انقلابانی که در آ نخاك روی دا ده ادتاب مقدس نا زیر ایمن نمانده حوادث روزُ کبار آن را مانندکا خهای باشکوه شا هنشاهان هخا منتهی برا دنده و پریشان نموده است باوجود این همانطوری که امروز از پرتو فنّ معماري مي توانیم از روی خرابه های ایران بدانیم که قصرهای بادشاهان ما احلاً چگونه ساخته شده بوده همانطور امروز از پرتو فقهاللغة و ناریخ و مقایسهٔ ا دیان باهمد یکرمی توانیم بدانیم که اوستای پر نشان دنونی در بارینه چه نظم و ترتیبی داشته و معنی این باقى مانده چيست اوشش صدو ينجاه ساله مستشر فين دانشمند وبكار انداختن جمیع و سائل مثل تفسیر بهاوی اوستا و دتیب عدیده بهاوی و پازند و فارسی و ا خبارات کلیّهٔ مور ّخین قدیم و مورخین پس از استیلای عرب راجع بایران و دین آن و کلیّهٔ کتب مذهبی برهمنان و مقایسهٔ الهات السنهٔ هندو ارورائی بایکد یگر و تفتیش در ادیات محتلفه و جم آوری عادات و رسومات قدیم که هنوز درمیالات زرتشتیالت بر فرا ر است وغیره وغیره معنی او سنا بطور عموم معلوم است اختلاف آراء مستشرقین اوستا شناس منا ّخر در سر ترکیب برخی از حملات و معنی یکدسته از الهات و تلفظ اصلی آنهاست

در اوقاتی که نگارنده در هندوستان مشغول بترجه یشتها و تألیف مهالات آنها بودم در همان اوقات دانشمند معروف لومل اسسسسا در آلهان مشغول بنرجه یشتها بود ایون کتاب نفیس را که چند ماه پیش تر از انتشار یشتهای نگارنده از طبع خارج شده اینك در زیر دست دارم تفاوت بزرگی با ترجمهٔ کامل اوستای و لف و بارتولومه Wolf-Bartholomae که در شانزده سال پیش ترجمه شده و جدید ترین ترجمهٔ کامل اوستاست ندارد اختلافات موجوده غالباً راجع بعلم اشتقاق است تغییراتی که ممکن است در معانی جلات بواسطه تغییر معانی برخی از کلمات روی دهد طوری نیست که اساس را بهم بزند و معانی مخالف و ضد ببخشد

یشتها که قسمت مهم ادبیّات مزدیسنا را تشکیل میدهد منسوب بجمنرت زرتشت بیست آنچه در اوستا از کلام مؤسس دین شمرده میشود شمان پنج گانها ست که در سال گذشته بانتشار آن موفق شده ایم در تورات هم فقعل پنج اسفار منسوب بموسیٰ است ما بقی جزوات آن دتاب از سابر انبیاء است در اعسار مراعصار مختلفه چنانکه وید برهمنان نیز از اشخاس مختلف است در اعسار مختلفه همچنین قدیم ترین کتاب دینی بودائیان تیبیتا کا Tipitaka در آخرین قرن پیش از میلاد تدوین شده است ا انجیل نیز پس از عرسیٰ نوشته شده نوسندگان قطعات مختلفه آن نه از بك مملكت اند و نه متعلق بیك عصر

بیست و یك بشت اوستا در قدست با همدیكر 'مساوی نیست شرح آن در مقالهٔ بعد بیاید

ترجهٔ یشتها توسط در سه جلد در سنوات ۱۸۸۱ ۱۸۹۰ میلادی در آلمان مستشرقین بطبع رسیده است که معمولاً پارسیان عند وستان اوستای چاپ وسترگارد را بکار میبرند ۳

نگارنده در ترجمهٔ خویش از ترجمهٔ بشتهای کلیّهٔ مستشرقین استفاده کردم باستثنای ترجمهٔ پیشقدم آ نان انکسیل دو پرون که سد و پنجاه و هفت سال از انتشار آن میگذرد ^۶ گذشته از آ نکه این ترجمه نهنه و امروز قابل استفاده نیست

Der Buddhiumus, nuch alteren Pali-Werken von Edmund Hardy, Münster – y – I. W., 1919–3, 7

Avesta die heiligen Bücher der Parsen, Herausgegeben von Karl F. Y Geldner I Teil yaan 1886, 14 Vispered und Khorde Avesta 1889; III Vondidad 1895 Stuttgart

Zendavesta or The Religious Books of the Zoroastriaus, edited by N. L. West aggard, Copenhagen 1852 51

Zend Avesta, Onvrage de Zoroaatre 3 Vol. Paris 1771
 گلکر Klenker اوستا را از روی این ترجه فرانسوی زبان آلمانی نرجه نموده در دو جلد در سال ۱۷۸۱ – ۱۷۸۱ منتشر ساخته است
 در سال ۱۷۸۱ – ۱۷۸۱ منتشر ساخته است

ترجه ایست از روی سنّت آنچه دستورهای سورت (هندوستان) در سنوات رحه ایست از روی سنّت آنچه دستورهای سورت (هندوستان) در سنوات که ترجه سنّتی بکلی بیمصرف است بر خلاف تفسیر بهلوی اوستا که ترجه سنّتی است یکی از اسباب فهم کلام مقدس است بلکه مقسود این است که ترجه سنّتی نسبت بترجهٔ ای که از روی اساس علم اشتقاق باشد کمتر قابل اعتماد و بیشتر در معرض خطا و لعزش است در جلد سوم از ترجمهٔ او ستای انکتیل یک رشته اطلاّعات راجم بعادات و آداب و رسوم بارسیان آن عهد مندرج است که مطالعهٔ آنها از هم حیث مفد است

پس از این ترجه قدیم ترجه اوستای سایر مستشرقین که دارای بشتها هم باشد بنا بتاریخ انتشار آنها از این قرار است نفیست ترجهٔ اشپیکل در سه جلد که بواسطهٔ باد داشتهای عدیده همیشه مفید است هر چند که اسل خود ترجهٔ را باید از کتابهای لهنه شمرد و کتر قابل استفاده دانست ا بخصوصه دو جلد کتاب دیگر اشپیکل که در تفسیر ترجه اوستای خود نوشته است دارای ملاحظات و اطلاعات بسیار مفید است

دوم ترجمه اوستای دُهارلز در یك جلد بسیار بزرگ با توضیحات لازمه آ این ترجمه كم و بیش در تحت نفوذ اوستاي اشپیکل میباشد

سوم ترجمه دارمستنز در سه جلد بزریک که از بزرگرین آثار ادّبیات مزدیسنا شمرده میشود ³ هیچ اوستا شناسی از مطالعهٔ این کتب مستغنی نیست نه از برای خود ترجمه بلکه از برای حواشی و یاد داشتها و توضیحات فراوان

٤

Avesta die heiligen Schriften der Parsen, übersetzt von F. Spiegel 3 Bände -1 Leipzig 1853.—63

از روی این ترجمه آلمانی ترجمه انگلیسی بتوسط بلك صورت گرفته است Arthur Henry Bluck London 1864

Commentar über das Avesta von F. Spiegel 2 Bände, Wien 1864-68

Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme traduit du texte zeud par C. de Harlez — 7 Paris 1881

Le Zend-Avesta traduit par James Darmesteter 3 Vol. Paris 1892-93

آن ولی نباید چشم بسته نه بآن ترجمه و نه بآن حواشی اعتباد نمود بلکه آنها را باید وسایل تحقیقات شخصی قرار داد صحّت و سقم آنهمه یاد داشتها را در وقت از وم سنجید چه آثار آن دانشمند مرحوم فارغ از سهوها و خطاهای عدیده بیست بخصوصه آنچه راجع بعقاید شخصی اوست باید اجتناب نمود از آن جمله است عقیده او راجع بقدمت اوستا که آن را بسیار متأخر قرار داد و از ظهار ایرن عقیده غوغائی برانگیخت و نمام عامای معاصر خود را برضد خود بشورانید

چهارم ترجه اوستای وُلف که ترجه بهام اوستاست از روی متن اوستای جاپ گله در باستشنای پتج گاتها ا ترجه پنج گاتها پنج سال پیش از انتشار ترجه اوستای وُلف بواسطه بارتولومه صورت گرفت ۲ از این جهت در ترجه وُلف لازم باعاده آن نشد چه ترجه اوستای وُلف نتیجهٔ زحات بارتولومه است و از فرهنگ لفات ایران قدیم ۳ که یکی از شاهکارهای آن دانشمند مرحوم است استخراج شده است معانی لغات اوستائی بدون تصرف باهمان الفاظ و جملات ازفرهنگ مذکور بارتولومه بترجهٔ اوستای و لف نقل داده شده است خودبار تولومه نیز ترجه مذکور راملاحظه نموده و اصلاح کرده است این کتاب بسیار نفیس جدید ترین و بهترین ترجهٔ کامل اوستاست که الحال در دست داریم نگارنده در ترجهٔ بشتها بخصوصه از این کتاب و فرهنگ لغات بار تولومه استفاده کردم و در موارد بخصوصه از این کتاب و فرهنگ لغات بار تولومه استفاده کردم و در موارد داشت و توضیحانی است فقط برای صحّت معانی کلمات و ترکیب جملات بفرهنگ لغات بارتولومه حواله دا ده شده است بطوری که فهم آن بغایت دشوار و کسی که اطلاع درستی از مزدیسنا و آنس چندین ساله با آن ندارد از بهرهٔ تتواند برد گرچه کلیّهٔ کتب مستشرقین متّا خر درهمین حکم است

Avesta, die heiligen Bücher der Parsen von Fritz Wolff, Strassburg 1010

Die Gatha's des Avesta, Zarathushtra's verspredigten, übersetzt von Y Christian Barthotome, Strassburg 1905

Altiranisches Wörterbuch von Chri, Bartholomæ, Strassturg 1904

چه آنها از برای استفاده عموم که احلاً با این کونه کتب کاری ندارند نوشته نشده است بلکه از برای بکدسته از متخصصین است

گذشته از این ترجههای کاسل ترجه قطعات عنقاف او ستانیز در جز و کتب و رسائل دانشمندان دیگر موجود است بذکریائ چند فقرهٔ از آنها که دارای ترجه بر خی از دشتهاست ا دنفاء سیکنیم از آمجمله است ترجه دشتهای گلدار که در کتب و رسالات متفرق منتشر شده است

نخست ترجه پنج بشت که عبارت باشد از آبان یشت و خورشید بشت و تشتر بشت و مهریشت و فروردین یشت در ماه فوریه و سه ۱۸۸۰ میلادی انجام بافته و در مجلهٔ «مقایسهٔ السنه » انتشار گردید. ا در دو سال بعد در جز و کتاب ادروس اوستا » هفت یشت فوچاک که عبارت باشد از اردیبهشت بشت و خرداد یشت و ماه بشت و سروش یشت و دین یشت و اشتاد یشت و و نند یشت منتشر شد ۲ و در دو سال دبدر ترجه سه یشت دیگر که عبارت باشد ار نامیاد یشت و بهرام یشن و ارت یشت در کتابی موسوم به «سه یشت» بطبع رسید س چنانکه سلاحظه میشود ۱۰ یشت بتوسط کلدنر نیز ترجه شده است و ۲ یشت دیگر که عبارت باشد از هرمزد بشت و هفتی یشت و درواسپ یشت و رشن بشت و رام یشت و هوم یشت اگر هم کلدنر آنها را ترجمه غوده درجائی منتشر کرده باشد نگارنده از آنها اطلاعی ندارم ترجمه های این استاد بزرگ که با توضیحات عالمانه آراسته است سیار معتبر و قابل استفاده است گلدنر در زمینهٔ اوستا خدمات شایان نموده و بگردن عموم ایر انبان حق است گلدنر در زمینهٔ اوستا خدمات شایان نموده و بگردن عموم ایر انبان حق است شرگی دارد تألیفات عدیده او سرچشمه معلومات مزدیسناست

در جزوكت متعدّده استاد مرحوم بارتولومه ترجمه دو بشت نيز كه عبارت

Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung heransgegeben von Kuhn,

Studien zum Avesta von Karl Geldner, Strassburg 1882 s, 401—192

Drei yasht aus dem Zendavesia übersetzt und erklärt von K. Geldner – † Stuttgart 1884

باشد از زامیاد بشت و هرمزدیشت در کتاب «تحقیقات آربائی» بنظر نگارنده رسیده است ۱ درمیان جزوات خود ترجه ارت یشت بارتومه را نیز در دست دارم ولی نمی توانم معین کنم که این پشت کی ترجمه شده و در کما انتشار مافته است چه ترجه مذكور در جزو ساير مقالات مستشرقين راجم عزديسنا راهم جلد شده بدون تعيين ناريخ و اسم مجله يا كتابي ٢ از وندبشان نيز ترجيه حند شت باقی مانده که در کتب متفرق وی مندرج است از آنجمله ترجمهٔ میر دشت درکتاب «مسترا» ۳ و ترجمه فروردین بشت درکتاب «دروس زرتشق ٤٠ جنانكه ملاحظه ميشود بيشتر از مستشرقين عمروف چه از متقدّمين و چه از متأ خرين آنان چند قطعهٔ از اوستا را نرجمه نموده موضوع مماحثات و تحقيقات قرار داده الله و ذكر همه آنها موجب طول كلام خواهد شد درميان ترجمه بشتها ترجمه لومل كه ذكرش كذشت بخصوصه قابل دّقت است ابن كتاب كه حند ماه يش از اين يزيان آلماني انتشار يافته از روي متن اوستای کلدن ترجمه شده است و دارای نرجمه تام بشتها ست و بعلاوه سنا ۹ و ۱۰ و ۱۱ که نیز هوم بشت نامیده میشود و فر کرد دوم از وند بداد که در داستان حشید است هر مك از نشتها دارای مقد مه شخنصر و مفیدی است ان ترجمه ما وحود اندائه تفاو في كه ما ترجمه ولف مارتواومه دارد بهتر من دامل صحّت این ترجه اخبر است و بك گوهر گرانیم ائی است كه بتازگی داخل خزینهٔ کتب مزدیسنا گردید در انجام این مدحث می افزائد، که دانشمند و حوم یارسی کانگا نمام جزوات اوستا را بگجر آتی ترجمه نموده در پنج جلد منتشر ساخته است و بشتها در جزو خورده اوستا در سال ۱۸۸۰ مالادی منتشر گردیده است

Arische For, chungen von Chri Bartholomæ erstes Heft, Halle 1882 – Y S. 99--147 and 149-154

Beiträge zur Kennturss des Avesta II. von Chr. Battholoma, Der Ağı yağb. Y. (vt. 17) S. 560-585

Mithra, von Fried Windrehmann, Leipzig, 1857 S 1 52

Zoroastrische Studien, von F. Windischmann, Berlin, 1863, S. 313-324

Die ybšCs des Avesta übersetzt und Eingeleitet von Herman Lommel, 🙍 Göttingen 9%.

مندرجات این فی خیال نگارنده این موده که بیست ر یك بشت اوستارا در یك نامه و طرز 🥻 جلمه منتشر سازم ولی وقتی که داخل کار شدم لازم دیدم که تعریر آن از مطالب را شرح و بسط دهم تاهیچ مسئله ای مبهم عاند بخصوصه که در زبان فارسي هنوز آتا.بی راجع بمزدیسنا که از روي بك اساس علمي نوشته شده باشد ند ارزم دركال شره ساري بايد اقرار كنيم كه اصلاً كتا بي كه قابل ذكر باشد در اين زمينه بزبان فارسي موجود نيست بنا چار بایستی این کتاب طوری نوشته شود که خوانند کان تا بیك اندازه قانع شده یك فكر مجمل ولي روشن از مزديسنا .مهمرسانند و بفوائد اخلاقی و آماریخی و لغوی آن برخورند نظر باین نکات این کتاب 'مطوّل شد و در مُمَّدت اقامتم در هندوستان باتمام آن موَّفق نشدم النَّر هم بانجام ميرسيد در یك جلد نمي كنجید بنا چار دوازده پشت را در همین جاد منتشر میسازم و بانضمام مقاله فرردین که متعلق است بفرور دین یشت که یشت سیزدهم است خود این پشت بسیار مفصل است بامتن و توضیحات بیشتر از صد صفحه جا لازم دارد و این کتاب را بی اندازه بزرگ میکند لهذا آن را برای جلد دوم ُنداشته در اروپا منتشر خواهم ساخت درطی ترجمه بشتها بعضی از لغات مذهبي را كه مصطاح زرتشتيان است ترجمه نكردم چنانكه عادت نا خوش برخبی از مستشرقین است مثلاً «اهورا مزداً و را به سرور دانا و « فرو هر » را به روح یا کوهر و «زور » را به فدیه مایع وغیره ترجه میکنند هر علم وفتّی دارای یك دسته لغات و اصطلاحات مخصوص بخود میباشد که در زمینهٔ همان علم و فنّ باید دانست در هرجائی که بچنین لغاتی بر میخوریم آنها را شرح دادم و توضیحات لازمه را نگاشتم و باین اکتفاع نکرده از برای هر یك از فرشتگان مقالات مفصل نوشتم و باندازهٔ که ممکن بود مطالب تاریخی و لغوی متعلق بفرشته همالت بشت را ذکر کردم د رمیان آثار مستشرقین هم هنوز کتابی نداریم که مفصلاً از این فرشتگان بزرک صحبت شده باشد و در یك كتاب مدون الردیده دست رس عموم د يما چه

ماشد مآخذ مندرجات مقالات را نشان دادم تا از برای محصلین بعد راه تحقیق باز باشد همچنین مسائلی که از خود اوستا استخراج شده جای هریا را معلوم عودم بیشتر از چهارصدو پنجاه لغت اوستائی در این نامه در طی مقالات و توضیحات فقرات یشتها معنی شده و ارتباط برخی از آنها را با انمات فارسی سان کردم دگر اینکه از برای گروهی از پادشاهان و دایران و نامداران که در اوستا از آنان ذکری شده مقالات نسبةٌ مفصل نظشتم و تمام مواسم اوستا و قسمتی از کتب پهلوی را راجع بآ مان نشان دادم تا از برای صحّت داستانهای ملی از قدیم ترین آ اُر خطبی ایران حجّتمی در دست داده باشم بخصوصه قارئین این نامه را متوجه میسازم که از قرأت هیچ یك از پاورقي ها صرف نظر نفرما يند چه دانستن آنها براى فهم مطالب بعد لازم است همچنین لازم است که پیش از مطالعهٔ پشتها بمقالات کاتها تألیف دکارنده نيز ملاحظة بشود چه آن دتاب را بايد جلداول اين سلسله عسوب داشت مطالی که در آنجا مندرج است در بشته...ا تدرار نستده است در انجام مقال باید یاد آور شوم که در طی پشنبها بعبارات ساده آنها نباید نَكْريست آن الفاظ را فقط بايد وسيلة فهم معانى قرار داد اين سادكي كلام كه در پشتها ملاحظه میشود تخصیصی باوستا ندارد و در کلتیه دنب قدیم همین سادگی بیان و جملات کوناه و تارار آنها مشاهد. میشود عبارانی که امروز بنظر ما ساده میآید در عهد قدیم دارای فصاحت و بلاغت و کنابه و و استعارهٔ بوده که ما بواسطه انفلاب رمان موفق ذوق خود نمی بابیم چنانکه ساختهان و بوشاك و كلبّه طرز زندّدانی مهد قدیم را ساده و دور از سلیقه كننونى مى بينيم بعقيده الكارمده در كلام قدماء قطع نطر از معانى بك لذّ تى است در سادکی که حق الامکان باید آنها را بهان ترلیب اسلی نظهداشت و آرایشهای جدید را با سادنی فدیم نیامیخت و باله تصرفات لردن در آنها را باید نسبت بعلم و معرفت خیانتی دانست المعموسه در اتب مذهبی که مندرجات آنها وحى و الهام تصور ميشود اوسنا را در ديد اسانيان غه بطمه بدون هيج

ه با ا

تصرفی تفسیر کرده اند و از برای موارد مشعله جداگانه توضیحاتی افزوده اند بې شك اين شكل ترجمهٔ او ستا نه در فارسي و نه در زبان ديگر ممكن نيست يعني كه از کلمات پهلوی همچیده معنی ای بدست نخواهیم آورد چه ترکیب جملات اوستا شبیه بفارسی نیست بنابر این در ترجه تقدّم و نا خر کلمات قهری است کسانی که بمتن او ستا ملاحظه ای درده و یا صفحه ای از ترجمه مستشرقین بهر زبانی که باشد خوانده میدانند که نکارنده در این ترجه فارسی دچار چه اشکالاتی بوده ام بخصوصه که در فارسی کتابی در زمینهٔ مزدیسنا نداریم که که از کلهات و تعبیرات و اصطلاحات علمای متقدمین استفاده لنیم بناچار باید خود با مصالح نو بنائی برپا کنیم و باید طوری این بنا را بسازیم که هم نزدیك به بنای اصلی باشد و هم از بنای زبان فارسی دور نباشد بنابر این نگارنده را جز این که ترجمه فارسی باشد و در آن واحد مطابق اصل متن منظور دیگری نبوده است بچیزی که هیچ خیال ندر دم آن زینت نمودن جملات است درمیان نوشتهای متّأخرین بعبارات شیرین و دلکش بسیار برمیخوریم ولی از عهد کهن چندین هزار ساله کلامی سراغ نداریم که در عین سادگی دارای چنین اخلاقی باشد: «اهورامزدا گفت ای زرتشت اسپنتهان تو نباید که عهد و پیمان بشکنی نه آن عهدی که تو با یك دروغ پر ست بستی و نه آن عهدی که تو بایك راستی پرست بستی چه معاهده با هر دو درست است خواه مو ٌحد و خواه ٌمشرك »

مهر يشت فقره ٢

چون این نامه آخرین کتا بی است که در هند و ستان منتشر میسازم لازم میدانم در انجام مقال تشکرات فراوان تقدیم اعضای محترم انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی بنیایم که در هدت اقامتم در هندوستان همیشه مورد لطف و محبت شان بو ده ام بخصوصه رئیس محترم انجمن دوست دانشمند محترم عزیزم آقای دینشاه جی جی باهای ایرانی که متحمل زحمات بی اندازه شده آنچه لازمه مهمان نوازی بوده درحق من کو تاهی نکردند و از هرقسم اسباب آسایش مرافراهم آوردند بطوری که توانستم ار پر تو مساعی ایشان با حواسی جی و فراهم آوردند بطوری که توانستم ار پر تو مساعی ایشان با حواسی جی و

خاطری آسوده یک دورهٔ تحصیلات مزد بسنا را در این جاطی نمایم و باندازهٔ قوّهٔ خویش معلوما تی از آئین کهن بیندوزم بجاست از این سرمایهٔ معنوی که در مرکز مزد بسنان فراهم آوردم جاودان سپاسگزارشان باشم در مقابل آن همه زحماتشان بهیچ وجه وسیلهٔ تلافی در خود سراغ ندارم یقین دارم که اگر خدمت مختصری از دستم برآید و عموم ایرانیان اندك فائده ای از آن بتوانند برد همان را مزد زحمات چندین سالهٔ خویش خواهند شمرد

دیگر از بزرگوارانی که سپاسگزار شان هستم دانشه معروف پارسی دکتر جیوانجی جمشید جی مدی Modi شمس العاما ست که همیشه درخواستهای مرا اجابت نموده از دادن کتبی که لازم داشتم دریغ نورزیدند و بتوسط ایشان تقریباً بیست جلد کتاب نفیس راجع عزد یسنا از انتشارات انجمن محترم پارسی پنچایت Pherson Punchayob عن هدیه شده است و دیگر دانشمند شهیر گشتاسب نریمان (. H. Nariman) که همواره بدستیاری ایشان از انتشا رات جدید مستشرقین اروپا مبسوق شدم و کتب آنان را برای استفاده عن برگذار کردند البته از چنین بزرگواری که عمر خود را برای توسعه معارف وقف کرده اند جز این هم نبایدمنتظر بود

و دیگر هیربد دانشمند بهمن جی نسروانجی دهابر Dhubhar با دقت عالما نه مخصوص ایشان است تمام متون اوستائی این نامه را تصحیح نمودند و قسمت فارسی آن را نیز از نظر گذرانده بسی از سهوها مبسوقم کردند و دیگر دانشمند اوستا و پهلوی دان مشهور بهرام گور انکلیسریا ملالاه که در مدّت چندین ماه و هر روز چندین ساعت در حضور شان کسب فیض نمودم و از اطلاعات وسیعهٔ ایشان بهره مند شدم و دیکر برادر ایشان هوشنگ انکلیسریا صاحب مطبعه ای که نوشتهای من در آنجا بطبع رسیده ایشان در طبع این کتب دقت مخصوص بکار بردند گوئیا خواستند که کتب مقدس مزدیسنا بها طرزی مرغوب و شکلی پاکیزه بوطن زرتشت تقدیم شود می توان گفت

که این نامه یکی از پاکیزه ترین کتاب فارسی است که در هندو ستان بطبع رسیده است بخصوصه طبع آن بسه خط: زند و فارسی ولاتینی و هرسه غریب این مملکت و با حواشی و یا د داشتهای عدیده بخط ریز کار آسانی نبوده است

يورداود

بمبئی کولابا (Colaba) فردوس اول فروردین ۱۳۰۷ شمسی = ۲۱ مارس ۱۹۲۸ میلادی



اوستا مُرَكَّب است از پنچ كتاب يا جز و اول يسناكه مهمترين قسمت کتاب مقدس است و دارای ۷۲ فصل یا (ها) میباشد پنج کانها جزوآن است دوم ویسیرد مجموعه ایست از ملحقات بسنا که از برای مراسم دینی ترتیب داده شده است و آن مشتمل است بر ۲۶ فصل یا (کرده) سوم و ندیداد که مطالب عمدهٔ آن راجع بقوانین مذهبی است هریك از ۲۲ فصل آن را یك (فرگرد) گویند چهارم یشت كه موضوع این دتاب است از آن مفصل تر صحبت خواهیم داشت پنجم خورده اوستایا 'خرده اوستاکه از برای نماز و ادعیه اوقات روز و ایام متبرکه سال و اعیاد مذهبی وغیره ترتیب داده شده است مندرجات خورده اوستا مثلسايرجزوات اوستا محدود بدني نيست بسا از نسخ خطی قدیم دا رای ا دعیه ایست که نسخه دیگر نیست همیجنین قاعده ای ندارد که چند تا از پشتها باید در جزو آن ماشد ولی بدون استثنا تمام نسخ دارای هرمن دیشت و سروش بشت میباشد ا و بساهم کلیّه بشتها را جزو خورده اوستا میشمرند که بنابر ایر ب کلیّهٔ اوستا مرکب از چهار کتاب میباشد اینك یشت که پس از گانها و هفت ها قدیمترین قسمت ا وستا و سرچشمه یك رشته معلومات بسیار نفیسی است راجع بایران قدیم عد اوستا یشتی (۳۵ سرم و از مادهٔ کلمه کلمه یشت در اوستا یشتی (۳۵ سرم ۱۰ م اشتقاق کلمات از سنا (۱۳۵۰ مداسه) ست و در معنی هم با آن یکی است یعنی بیشت و کرد ا مهم و نیایش و نیایش و برستش و فدیه پشتن در پهلوی عمنی ستودن وعبادت کردن و فدیه آوردن است یشتی عمنی مذکور در خود اوستا مكرراً استعمال شده از آنجمله است در فقره ٥٥ از رام بشت بشنر (١٣٥ هـ١٥٠)

عمنی نماز گزار و برستنده و ستایش کننده است چنانکه در بسنا ۱۲ فقره ١٥ و دسنا ١٤ فقره ١ و ارديبهشت يشت فقره ١ آمده است از اين كلمات اوستائی لغت جشن که بمعنی عید و از کلمه پسنا مشتق است در زبان فارسی بیادگار مانده است فرقی که درمیان مفهوم پسنا و پشت می توان قرار داد این است که او"لی .بمعنی ستایش و نیایش است بطور عموم دومی .بمعنی ستایش پر وردگا ر و مایش امشاسیندان وایزدان است بالخصوص ۲۱ بشت اوستا نیز جنبن چیزی است

هریك از پشتهای بزرگ دارای چندین فصل است که آنها را (كرده گویندو از کلمه اوستائی آر ت وساه به میباشد که بمعنی کارد و خنجر است کر ده یعنبی یك قطعهٔ بریده در ست .عمنبی rectio لاتینبی و فصل عربی است كه بمعنبی بریدن است مثلاً آران رشت دارای ۳۰ کرده است

اسامی ۲۱ یشت که معمولاً مستشرقین آنها را از روی شهاره اسام آیزدان سی 🕻 نامیده بیثت یک و دو و سه وغیره میگویند از ایری سوسر است

> سى راس. سىروس ۱ اهور مزد هرمز ديشت آ مش سينت هنتن بشت ~63 thm. mbi fem ٣ أش و هدشت ارديبهشت يشت سوس س اوسسل مسرين س هاور و آات خرداد بشت gwen»), บอบ

آردُو ْيسوْ ْرَ اللهيتَ سارِيوسِ. مدهاه. سساسسور، اردويسور بانو

معمولاً آ ران رشت گفته مشود

اسامی پشتها و

۳ ۳ هورخشيئت ஆகாட்டு. ம் ஆடியமுடை خورشد يثت ۷ ماونگه هاه بشت ensene

تىشتىرىم مەدىسەدەس	ورويد والاستكافية والمستكرنية والمستكرنية والمستود	د	
ورواً سپا وردسون س	درواسپ یا گوش بشت درسوروس		
، میشر ، دهاد			
، سر ئوش مد ³ يويرس			
ا رَ شَنْهُ وُ الْمُعْلِمُ الْمُ			
١ وَرَوَ بِشَيْ ﴿ ﴿ لَاسْدِيبِونِ			
و رِ ْبْرَ ْغَنَ ﴿ وَالْمُؤْلِطُوا اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللّ			
\ وَ يُو واسدد,	at the state of th		
ا چیستا دومس			
۱ آيشيْ و ْنْگُوْهى سديجيد. واسـوربعد	, e		
١ آئير ينم خوارنو سدا سداي، عساريو			
١ كوّ ئنم خوارنو وسدسه ١١٥٥، عساء الم	وسدس ١٤١٥، سيد ١٤٤ مممولاً زامياديشت ناميد.	, .	

میشود در نسخ خطّی قدیم نیزکیان بشت نامیده شده است

هوم يشت	سو باساق يه س		
		• ٢ - هَنُومَ	
و نند پشت		۔ ۲۱ وَ نَدْت	
<u> </u>	وأهداب بهومه	۲۱ ونثت	

چنانکه ملاحظه میشود بیشتر از این بشتها دارای اسامی ایزدانی است که سی روز ماه نیز دارای اسامی آنان است اسامی این سی ایزدیا فرشته که روزهای ماه در تحت حمایت آنان است نیز در دو سیروزه کوچك و بزرگ (جزو خورده اوستا) مرتباً یاد شده ولی در بشتها ایر ترتیب رعابت نشده است

برای آنکه آسان تر بتوانیم ترتیب اسامی ایزدان را آن طوری که یشتهای موسوم بآنان ترتیب داده شده و آنطوری که در دو سیروزه آمده و حالا در تقویم رعایت میشود باهمدیگر مقایسه کنیم اسامی ایزدان ماه را مینگاریم

۱ هرمزد ۲ بهمن ۳ اردیبهشت ۶ شهریور ۵ سفندار مذ ۲ "خرداد

٧	مرداد	٨	دین بآذر	٩	آذر
١.	آبان	١,١	خورشيد	١ ٢	ماد
۱۳	يتر	١ ٤	سنحوش	١ ۰	دين . عهر
	مهر	١٧	سروش	١٨	رشن
	فرور دین	۲.	بهرام	۲١	رام
7 7	باد	7 4	دين بدين	۲ź	د بن
Y 0	ارد	۲٦	اشتاد	٧ ٧	آ سمان
۸ ۲	زامياد	4 4	مهر اسپند	۴.	انيران

نخستین روز ماه که هرمزد باشد و روز هشتم و پانزدهم و بیست سوم که دی یا دین باشد باسم خداوند است (س ۲۶ ملاحظه شود) در مقابل آن هرمزدیشت داریم در مقابل روز دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم که بهمن و اردیبهشت و شهر یور و سفندارمذ و خرداد و مرداد باشد که مجموعاً امشاسنیدان نامیده میشوند فقط برای دوتن که اردیبهشت و خرداد باشد یشتی موجود داریم مگر آنکه خواسته باشیم هفتن یا هفت امشاسیند یشت را برای کلیه امشاسیندان محسوب بداریم از امشاسیندان گذشته باسم پانزده ایزد ماه هم یشتی داریم و باسم نه فرشته دیگر که بهمن و شهریور و سفندارمذ و مرداد (از امشاسیندان) و آذر و باد و آسمان و مهر اسپند و انیر آن باشد امروزه یشتی در دست نیست در عوض باسم دو نن از ایزدان دو یشت کوتاه داریم که اسامی آنان در جزو اسامی سی ایزد ماه نیست این دویشت عبارت است از دویشت اخیر که هوم و و نند باشد

برخی از یشتها فقط با سامی ایزدان ماه نامزد شده اما مندرجات آنها راجع بهمان ایزدان بخصوصه نیست مثل اشتاد یشت که دارای اسم ایزدی است که پاسبانی روز ۲۲ ماه سپرده باوست ولی موضوع این یشت در فر آریائی (ایرانی) میباشد و بزامیاد بشت اسم ایزد ۲۸ ماه داده شده اما

مندرجات آن فقط تا فقره ۹ که از زمین (گسته زم) یعنی از هوهها صحبت میدارد با فرشته زمین زا میاد مناسبتی دارد چه از فقره ۹ تا انجام که فقره ۹ ۳ باشد راجع است بفرکیانی

همچنین رام بشت و دین بشت فقط باسم ایزد ۲۱ و ایزد ۲۰ ماه است اما مند رجات اولی راجع است به (و یو) فرشته هوا و مند رجات دومی در خصوص چیستا یعنی فرشته علم میباشد از اینکه این چند بشت باسم فرشته ای و مطالب آنها متعلق بفرشته دیگری است برای این است که مین این فرشتگان ارتباط تا می موجود است بمناسب علاقه آنان بهمدیگر چند بشتهای مذکور را باسم مشهور ترین آنان نامزد کرده اند (شاید اصلاً باین وسیله خواسته اند باسم هر یک از ایزدان ماه بشت مخصوسی باشد) مثلاً در فقره ۲۱ از دو سیروزه کوچک و بزرگ رام و و یو یکجا نامیده شده اند و در فقره ۲۲ از حوسیرا و دین باهم آمده اند در سایر جاهای اوستا نیز غالبا این فرشتکان را باهم می بینیم

به من بدر زند بهمن یشت به وهومن بشت و خوردات بشت و اشتات برای هر بیروان دین برای است از برای هر بیروان دین برای است که از امشا سپندان و ایزدانی که باسامی آنان سی روز ماه بیان یشت بخوبی دلیل است که از برای سابر ایزدان معروف نیز یشتی داشته اند بهمن یشت که یکی از کتب بهلوی است و معمولاً (زند بهمن بشت) نامیده میشود نیز شاهد است که در قدیم بشتها بیش از آنچد امروز در دست داریم بوده است بنا بتصریح خود این کتاب که دارای ۲۰۰ ک کلمه است مندرجاتش از روی زند بهمن بشت بعنی تفسیر بهلوی بهمن بشت اوستاست در فصل اول فقره ۲ گوید « در زند (نفسیر) وهومن بشت و خوردات بشت و اشتات بشت آمده که گجستک (ملعون) مزدک بسر بامدات دشمن دین خروج کند و درمیان که گیروان دین بزدان فساد برانگیزد » در فصل دوم فقره ۱ گوید « در زند وهومن

یشت آمده که زرتشت از هرمزد دادگر حیات جاودانی درخواست " ۱ در این جا متذکر میشویم که خرداد بثت و اشتاد بیثت آمروز در حزو بشتها موجود است اما تفسیر دیاوی آنها از میان رفته است کی در این نست که مأخذ كتاب زند بهمن شت سمار قديم است حنائكه وست (١٧٥٠١) احتمال ممدهد قدمت آن تا بعهد خسر و انوشروان (۳۱ ۵ – ۷۸ ه میلادی) یا اندکی بس از او میرسد چه در کتاب مذکور از بادشاهالت سی از انوشروات اسمی برده نشده است هرچندکه گرد آورنده آن مدتی پس از استبلای عرب حتی پس از عهد سلیجوقیان ميزيسته است قدمت نسخة خطبي آن كه حالا موجود است تقريباً بيانصد و ينجاه سال مدرسد و محققاً ابن نسخه از روى نسخهٔ قديمتري نوشته شده است در دیندر د که شرحش در دساچه کذشت هام مندر حات اوستا تحزیه گردیده هريك جداگانه شرح داده شده است از اين تجز به و شرح بخوبي بر مآمد كه مؤلف آن در عهد خود که قرن نهم میلادی باشد تمام اوستای عهد ساسانیان را در زیر دست داشته و از میان ۲۱ نسك اوستای قدیم فقط یك نسك در آن زمان موجود نبوده است بنا بمندرجات دینکرد می توان دانست که كتاب مقدس در بارينه بحه عظمت بوده و الحال آنجه در دست است متعلق بکدام یک از ۲۱ سک مفقود شده میباشد از آنچه در کتاب هشتم دینکرد

۱ مندرجات زند بهدن یشت عبارت است از واقعاتی که اهورا مزدا از پیش بیغمبرش خبرداده
 که چگونه ایران گرفتار پنجه قهر و غلبه دشمنان خواهد شد و جه صدهها بدین مزدیسنا خواهد رسید و بعد چگونه سوشیانس (موعود مزدیسنا) ظهور کرده ایران روی نجات خواهد دید و مزدیسنا قوّت خواهد گرفت

قسمتی از کتاب مذکور را اش_تیگل در جزوکتاب (ادابیات سنتی پارسیان) بآلمانی ترجهه کرده است

Die Traditionnelle Literatur der Parsen von Spiegel, Wien 1860 S. 128 -135 و بعد وست در جزو (کتب مقدس مشرق) بانگلیسی ترجمه نموده است The Sacred books of the East vol. V Oxford 1880

و بعد دانشمند پارسی بهرامگور انکلیسریا آنرا بانگلیسی ترجمه کرده بامتن بهلوی منتشر ساخهٔ است

Zand-i Vohûman Yasa and two Pahlavi Fragments, published by B. T. Anklesaria Bombay 1919

⁽۲) رجوع کنید بکتاب مدکور وست س ۱۵-۱۵X

در فصل ۱۰ مندرج است شکی نمی ماند که بشتهای حالیه در قدیم متعلق به نسک با کتاب چهاردهم اوستا بوده که آن را بغان بشت (یعنی ستایش بغها) میگفته اند اینکت دینکرد گوید «بغان بشت نخست در ستایش هرمزد است که در میان بغان بزر گرین است و پس از آن در نیایش ایزدان و سایر موجودات مرقی وغیرمرقی زمین است از آن ایزدانی که روزهای ماه باسای آنان نامزد است همچنین در شهرت و قدرت و پیروزی و معجزات آنان است و نیز در ذکر بسا از فرشتگانی است که اسای آنان در وقت نیایش برده میشود و از احترامات و اطاعاتی است که باید نسبت بآنان منظور داشت این تعریفی که دینکرد از بغان بشت کرده در بشتهای کنونی مصداق می باید و مدلل میدارد که از بغان بشت بخره ماه و بسا ایزدان دیگر را هم بشت مخصوسی بوده است که ارسیده است که از دست رفته بجز معدود قلیلی .عا نرسیده است

وضع یشتهای باقی مانده نیز از حوادث روزگار ایمن مانده حال باقی مانده حال باقی مانده کی و پاشید کئی از و جنات آنها پیداست باز جای باقی مانده مغول در وطن ما جاری ساخته اند فروشسته نشده و سندی ازجاه و جلال نیاکان بدست ما فرزندان رسیده است از پشتهای مفقود شده خبری ندا ربم راجع بآنچه موجود است گوئیم بیست و یکس پشت اوستا در قدمت باهم فرق دارد چهار پشت اولی نسبهٔ جدید میباشد از حیث عبارت و صحت انشاء بهای دارد چهار پشت اولی نسبهٔ جدید میباشد از حیث عبارت و صحت انشاء بهای پشتهای بزرگک نمیرسد بخصوصه پشت دوم و سوم و چهارم که هفتن پشت (کوچك) و اردیبهشت پشت و خرد اد پشت باشد دارای مطالب مهتمی نیست و بسا از کلیات و جملات آنها هم خراب شده است

دویشت اخیر که هوم و ونند باشد بسیار کوناه و هریك دارای دو سه مهاه است بطوری که در خصوص آنها حکمی نمی توان نمود بر خلاف یشتهای ا رجوع کنید به Sacrod Books of the Bast translated by West vol. XXXVII

بزرگ گذشته از آنکه دارای علامات بسیار قدیم است از حیث وفور لغات و صحت قواعد صرف و نحوی و تعبیرات و اسطلاحات قسمت مقم ادبیات مزد بسنا را تشکلیل میدهد و حقیقهٔ برازنده است که آنها را قساید غرّاء بنامیم بی شك این بشتها در وقتی سروده شده که هنوز زبان اوستا معمول و مصطلح بوده است برخلاف بشتهای کوچک که احتمال هیرود پس از متروك شدن زبان سروده شده باشد زبان اوستا مدتها پس از متروك شدن جون زبان مقدس بوده درمیان پیشوایان دین و عامای مذهب تدریس میشده و مصنوعی آن را نکاه داشته بوده اند

میسیسیسیسی از ایکه فرق فاحشی میان بشتهای بزرگ و پشتهای کو چک قدمت بشتها 🚦 موجود است باز نمی توانیم بگوئیم که اولی کی سروده شد. سيسيسيسي و دومي کي در هيچ يک از آنها بوقايع اريخي برغيخوريم ممكن نيست كه عهد انشاء يشتها پيش از تشكيل سلطنت هخامنشي باشد، كه در اواخر قرن ششم پیش از مسیح شروع شده است چه از این سلطنت با آن همه عظمت و اقتدار که قسمت بزرگ دنیا را فراگرفته بود نه مستقیم و نه غیر مستقیم اسمی نیست و نه هبیج یک از وقایع مهم آن عهد در آنها اشاره شد. است اوستا در هرجای ایران که نوشته شده باشد خواه در مغرب و خواه در مشرق بیرون از قلمرو هخامنشیا ن نبوده است در بشتها بسا از پادشاهان داستان ملی ایران که در شاهنامه آمده اند اسم برده شده و مکرراً از سلسلهٔ کیانیان و حامی زرتشت گشتاسب نیز یاد گر دیده ولی از بادشاهان مقتدر واقمی مثل کورُش و داریوس و خشیارشا وغیره ذکری نیست در سورتی که غالباً بهمین اسامی در جزوات تورات آنهم در کتاب دینی بیگانه از ایران برمیخوریم ۱ مثلاً در تفسیر پهلوی اوستا عطالی اشاره شده که مدّلل میدارد آن تفسیر در عهد سلطنت ساسانیان صورت گرفته است اگر هم عهد انشاه یشتها را پیش از سلطنت مادها هم یعنی پیش از قرن هشتم پیش از

١ رجوع كنيد بتورات كتاب عزرا وكتاب استر وكتاب دانيال باب ششم

میلاد قرار بدهیم شاید بخطا نرفته باشیم نظر بمندرجات بشتها از آنجمله ذکر داستان ملی در آنها بناچار باید بیک زمان بسیار بغیدی متوجه شویم و تابیک عهدی رسیم که هنوز ایرانیان و هندوان یکجا بسر میبرده اند چه نظایر این داستان در ریک وید برهمنان نیز موجود است نظر بزبان یشتها باید عهد انشاء آنها را پس از عهد کا تها قرار دهیم و یک فاصلهٔ چند قرنی میان گانها و یشتهای قائل شویم یعنی همان تفاوتی که میان اشعار رودکی و حافظ دیده میشود درمیان سرودهای گانها و یشتها هم مشاهده میگردد عجالهٔ بهمین قدر اکتفاء نموده صحت و سقم احتمال و حدس را بزمان میگردد عجالهٔ بهمین قدر اکتفاء نموده صحت و سقم احتمال و حدس را بزمان آینده و استکشا فات بعد محوّل میکنیم

در آغاز و انجام یشتها ادعیه و نمازهائی افزود. اند که ما به الامتیاز آنها ست از سایر قطعات او ستا در بکب مقالهٔ جد آگانه از آنها صحبت خواهیم د اشت

اوزان اشار فرق دارد در پنج گانها منظوم است ولی اوزان آنها باهمدیگر دریشها اوزان اشار فرق دارد در پنج گانها اشعار ۱۱ و ۱۲ و ۱۶ و ۲۱ و دریشها دریشها میمود دریشها ۱۹ آهنگی (مثیلاب Syllabes) میباشد ا ولی وزن شعری دراغلب بیشتها ۸ آهنگی است و درمیان آنها شعرهای ۱۰ و ۱۲ آهنگی نیز دیده میشود و هر یک ار این اوزان منقسم بچندین قسم است در شعرهای ۸ آهنگی گهی سکته (درنگ) در وسط واقع است (٤ + ٤) و گهی پس از آهنگ سوم با پس از آهنگ پنجم ندرة هم پس از آهنگ دوم در شعرهای ۱۰ آهنگی سکته گهی در وسط واقع است ۱۰ و گهی پس از آهنگ ششم در شعرهای ۱۲ آهنگی دو سکته موجود است جای سکته اولی مثل شعر ۸ آهنگی است یعنی ٤ + ٤ دو سکته موجود است جای سکته دومی پس از آهنگ هشتم است این است بطور عموم اوزان شعری بیشتها از تفصیل آن باید صرف نظر کنیم چه در مورت تشر یخ راید هر یک از قطعات بیشتها را جدا گانه مورد بحث قرار دهیم

مثلًا در مهر یشت هر سه قسم وزن شعر موجود است اما بواسطه دخول بعضی کلمات که اصلاً از برای توضیح و تفسر بوده و .عرور جزو متن پنداشة شده ترکیب شعری بسیاری از منظومات بشتیها را برهم زده آنها را بصورت نثر ساخته است ولی این منظومات را دوباره میتوان بصورت اصلی در آورد و کلمات زیادتی را که اوزان آنها را خراب کرده است تشخیص داد چنانکه بارتولومه وگلدار از برای برخی از پشتها که ذار آنها در دیباچه گذشت این كار راكرده اند منظومات أوستا منحصر بكانها ويشتها نيست در ساير قطعات کتاب مقدس نیز باین منظومات بر میخوریم گلدنر در پنجاه و دوسال بیش از این اوزان شعری اوستای نو را یعنی آن قسمتی از اوستا را که پس از گاتها انشاء شده مورد بحث قرار داده التاب بسیار نفیسی در این موضوع نگاشته است ا در سال گذشته دانشمند دیگر آلمانی هرال نواقس را تکلمیل عوده اوزان شعری اوسنا و ربك و بد را معا در یك كتاب محقانه جمع كرده است ۲ بی شك ادخال كلمات درميان منظومات اوستا در وقتبي روي داده كه زبان متروك گشته كسي مدان نظم و نشر امتياز نمىداد، است هرودت در ناریخ خود در جائبی که از طرز ستایش ایرانیان قدیم سحبت میدارد نوشنه است که (مغمها در وقت ستایش آواز میخوانند و تغنّی میکنند) ۳ لا بد تفتّی در نظم نمکن است نه در نثر در آخرهریك از بشتهای بزرگ ترجیع های مخصوصی تکرار میشود مثل نرجیمات حالیه در منظومات فارسی

مندرجات یشتها از حیث مطالب به همدیگر فرق دارد یشتهای کوچک مندرجات یشتها و داستان ملی استخراج شده ترکیب یافته است اما یشتهای بزرگ که

كلَّيةً مستقل و بديع است هريك بطرز مخصوصي سروده شده و در هريك

Über Die Metrik des Jüngeren Avesta von Karl Geldner Tübingen 1877 Beiträge zur Metrik des Avesta und des Rgvedas von Johannes Hertel Leipzig 1927.

Herodote I. 132

فکر مخصوصی غلبه دارد در ایرن جا محتاج بشرح و تفصیل لیستیم چه در مقالهٔ راجع بآنها و از ترجمهٔ خود بشتها کا ملاً بطرز نگارش و بفکرو مفهوم آنهما خواهیم پی برد فقط در این جا برای منتقل کردن اذ هان می افزائیم که مثلاً در آبان پشت و تشتر پشت جنبهٔ حوادث طبیعی غلبه دارد و در مهر پشت و فروردین یشت جنبهٔ اخلاقی و در زامیاد پشت جلال سلطنت ایران و رقابت نورانیان و ایر انیان همین ما به الامتیاز در هریك از بشتهای بزرگ موجود است گذشته از این كلیّه مندرجات آنها بر دو قسم است یا در تعریف و توصیف است یا در حکایات و داستانها قسم اولی مشروحاً و با کلمات فراوان و جملات مکرّره بیان شده است قسم دومي بطور اختصار و ايجاز آمده است هرچند که اين داستانها مختصراً بیان شده و در بعضی از جا ها فقط بآنها اشاره کر دیده ولی باز در برخی از مواقع كامل تو از شاهنامه است بخصوصه در زامياد يشت فهرست كاملي از پادشاهان کیانی مندرج است و بهمین مناسبت است که در نسخ قدیم آن راکیان بشت نامیده اند آنچه فردوسی و طبری و ابن الاثیر و البیرونی وغیره را جع بداستان ملی ایران ذکر کرده اند در بشتها نیز ذکر شده است از هوشنگ بیشدادی تاگشتاسب حامی زرتشت سخن رفته است آنطوری که این داستانها در اوستا آمده و بسا فقط بذكر اسم پادشاه با بهلوان و نامآوري أكتفاء شده دليل است كه داستان ملي ايران در عهدكهن هم معروف خاص و عام و شايد هم مدّون بوده که بیك اشاره مردم چی باصل واقعهٔ میبرده اند چنانکه امروز وقتی که در حافظ میخوانیم شاه ترکان سخن مدعیان می شنود شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد فوراً دهن ما بداستان معروف کشته شدن سیاوش بفرمان ا فراسیاب و در هم افتادن ایرانیان و تورانیان منتقل میشود باوجود این برخی از مندرجات یشتها را راجع باین داستانها باید بتوسط شاهنامه روشن كنيم بخصوصه وجود اين داستانها در اوستا بخو.بي نابت ميكندكه فردوسي در ذکر آنها مغلوب احساسات شاعرانه خودنبوده و اغراقات بیرون از اندازه بكار نبرده است اين داستانها در اوستا عنزلة قصص انبياء بني اسرا ئيل است در تورات و قرآن فرق عمدهٔ که با آنها دارد ابن است که بنا بخصایص ایرانیان

قدیم پر از دلیری و جوانمردی و جاه و جلال است شعف و مجز و لابه و کریه و زاری و فقر و بی اعتنائی بدنیا در آنها را هی ندارد در مقالهٔ آینده از آئین مزدیسنا و اخلاق مندرجهٔ در پشتها صحبت خواهیم داشت در این جامتّهٔ کر مشويم كه داستان ملي ايران حقيقةً يك رشته دروس اخلاق است از هر نقطه نظری که باشد داستانهای ملی ما که از چندین هزار سال پیش یعنی از عهد آریائی پشت بیشت گردیده بها رسیده .عنزلهٔ دُرهای بسیار گر انبهائی است که در گنجینهٔ کتاب مقدس ایر انهان محفوظ ماند د است و حجّت متقنبی است ررای اعتمار گفتار نگانه شاعی رزرگ ما فردوسی طوسی دیر زمانی است که داستانهای ملی در اوستا تو جه مستشرقین بزرگ را بخود کشیده هر یک را بنگارش کتاب و رساله و مقالهٔ خاشته است قطع نظر از آنکه دراین داستانها که حاكى خصايص ايرانيان قديم است فوايد چندي است ،واسطه مربوط بودن آنها بداستانهای کتاب دینی هندوان وید و بکتاب حاسه آنان مهابهارتا دامنة فالمدة آن وتسعت ييدا كرده است

تفسير يهلوى يشتها مثل قسمت عمدة خود يشتها از دست مرار است

تفسیر سلوی که!

(۱) هرمزدیشت دارای ۲۰۰۰ کلمه (۲) هفتن پشت کوچک ظاهراً ٠٠٠ كله است (٣) ارديسهشت بشت بسيار جديد است (٤) خورشيد بشت • • ٤ كلمه است ماه يشت • • ٤ كلمه است (o) سروس بشت ها دُنخت • • ٧

١ رجوع كنيد بكنابهاي ذيل

Arische Periode und ihre Zustände von Spiegel, Leipzig 1887 S. 242-288 Avesta und Shahname von Spiegel.

Eranische Alterthumskunde von Spiegel, Erster Band S. 514-722

Étude Iraniennes par Darmesteter tome Second p. 217. -23

Points de Contacte entre le Mahâbhâreta et le Shâh Nâmah par Darmesteter Paris MDCCCLXXXVII.

Das franische Nationalepos von T. Nöldeke Gr. ir. Phil B. 11, S. 131

کلمه است (٦) سروش پشت سر شب (٧) بهرام پشت بسیار جدید است

در چند صفحه پیش گفتیم که کتاب پهلوی زند وهومن پشت از تفسیر یهلوی خردادیشت و اشتادیشت اسم میبردکه امروز در دست نداریم

در انجام مقال یاد آور میشویم که گذشته از ۲۱ پشت بیجند نیزیشت نامیده 🕻 قطعات دیگر اوستا نیز اسم بشت داده اند از آنجمله

ساير قطعاتى كه

مینی بسنای ۲ که راجع است به نثار زور و برسم در نسخ خطی برسم بیشت نامیده شده است و پسنای ۹ و ۱۰ و ۱ که مجموعا هوم بشت نامیده میشود در این سه فصل از ایزد هوم و گیاه هوم و آشام هوم سخن رفته است بخصوصه فصل اول آن داراي خصايص يشتها ست يشت بيسم اوستا كه موسوم است به هوم پشت و گفتیم که پشت بسیار مختصری است چند جمله آل از فقرات ۱۷ و ۱۸ از یسنای ۹ و فقره ۲۱ از پسنای ۱۰ مذکور برداشته شده است لومل Lommol این سه پسنارا در جزو ترجمه بشتها ترحه ارده است دار آنکه یک قطعهٔ اوستائی که در متن اوستای چاپ وستر کارد (Westergoard) چاپ شده و در جله دوم ترجمهٔ زند اوستای دارمستبر ترجمه کردید ، نیزموسوم است به ویشتاسب (گشتاسب) پشت که مجموعاً ۸ فرگرد است و پشت ۲۶ محسوب شده است در واقع و پشتاسب پشت را نمی توان جزو پشتها شمرد زیرا چنانکه است

۱ راجع بترجمه های پهلوی بشتها رجوع کنید به مشود شرمی از مظلمه خون ۱ راجع بترجمه های پهلوی بشتها رجوع کنید به

متون تفسیر پهلوي خورشید یشت و سروش «معروف کشته شدن سیا و ش بفر ماز جلد دوم کتاب «دروس ایرانی» چاپ ک خورشید پشت و ماه پشت در کتاب میرانیان و تورا نیان منتقل میشود باوجود ا 330 عبير ما يشتها را راجع باين داستانها بايد بتوسط شاهنامه ر

برای بخصوصه وجود این داستانها در اوستا بخو بی ثابت مکندکه ف رجوع کر آنها مغلوب احساسات شاعرانه خودنبوده و اغراقات بیره: بكار نبرده است اين داستانها در اوستا . عنزلهٔ قصص انبياء بني ا در تورات و قرآن فرق عمدهٔ که با آنها دارد ابن است که بنا سخصه

گفتیم بشت قطعه ایست در تعریف و توسیف خداوند یا یکی از فرشتگان درکتاب دینکر د هم که ذکرش گذشت بغان بشت قدیم چنین تعریف شده است در ویشتاسب بشت از شاه گشتاسب سخن رفته است بی شک این قطعه روزی به نسک دهم عهد ساسانیان که موسوم بوده به (ویشتاسپساستو) متعلق بوده است تفسیر مهلوی گشتاسب بشت که دارای ۲۰۰۰ کلمه است نیز موجود است

همچنین مناسبی ندارد (هادخت سنت) را که در منن اوستای چاپ و سترگارد در جزو قطعات بشت شمر ده شده و در جلد دوم ترجمهٔ زند اوستای دار مستتر ترجمه گردیده پشت بنا میم این قطعه که بدو فر گرد منقسم گشته پشت ۲۱ و ۲۲ شمرده شده در آغاز و انحام آن ادعه و ندازهائي كه در آغاز و انجام هر مك از بشتها دیده میشود و ما به الامتیاز آنیاست از سایر قطعات اوستا دیده نمیشو د و نیز مثل همه پشتها دارای ترجیعی که در پیش د در کردیم نیست گذشته از این ها مثل بشتهای دیگر در توسیف فرشته با ایزدی هم نیست این قطعه در فرگر د اول از تأثیر دعای معروف (اشم وهو) و در فرگرد دوم و سوم از احوال روح نیکوکاران و گناهکاران پس از مر گ صحبت میدارد لا بد این قطعه درقدیم جزو (هادختنسک) بوده که نسک بیستم اوستای عهد ساسانیان را تشکیل میداده است هوگ (Haug) نیز آنرا از روی نسخ خطی قدیم ترجمه نموده بامتن و تفسیر پهلوي آن که داراي ۲۵۴۰ کلمه است در جزو کتاب (اردا و پراف) باسم (هاد خت نسک) منتشر ساخته است ۱ همچنین قطعه دیگری که در جزو قطعات بشت در اوستای وسترگارد مندرج و بتوسط دارمستتر ترجمه شده و موسوم است به (آفرین پیغمیر زرتشت) بهتر است که نظر بمندرجاتش جزوی از و بشتاسب بشت مذكور شمرده شود بعني قطعه اي از دهمين نسك مفقود شده نه بشت ٢٣ چنانکه وسترگارد محسوب داشته است قطعهٔ هادخت نسک و آفرین پیغمبر زرتشت در ترجمه اوستای اشیبگل نیز در جلد دوم صفحه ۱۸۵ – ۱۹۲ ترجمه شده است

Hoshang and Hang, The book of Arda Viraf, with Gosht-i Fryano and 1 - Hadokht Nask, texts and translation; London and Bombay, 1872

آئين مزديسنا

دین پیغمبر ایران زرتشت اسپنتهان موسوم است به مزدیسنا این کله صفت است معنی پرستندهٔ مزدا که اسم خدای بگانه است در اوستا مزدیسن عسروسدد سدد است آمده و بسا باصفت (زرتشتی) یکجا استعمال شده است سیمی دین آوردهٔ زرتشت بساهم باکلهٔ راستی پرست یکجا آمده است

دیو و جادو و برو و کربان و بروردگار باطل است دئو بسن و سرور سدد سدور در تفسیر کاوی بروی و کربان و برانی است » در اوستا هم غالبا د بویسنا از برای تورانیان آمده است " و بسا باصفت دروغ پرستنده بکجا استعال شده است و در این جا مناسب است که خوانندگان را منتقل سازیم که در هر جای از اوستا که کله دیوها آمده از آن پرورد گاران باطل یا کروه شیاطین یا مردمان مشرك و مفسد اراده شده است غالباً دیوها با جادوان و پربها بکجا ذکر شده اند که همه از گراه کنندگان اند دیو بمعنی ای که در داستان ملی ماست و غالبا در شاهنامه بآنها برمیخوریم عرور ایام آن هیئت عجیب بآنها بسته شده غولهای مهیب گردیده اند از خود اوستا چنان برمیآید که در عهد تد وین غولهای مهیب گردیده اند از خود اوستا چنان برمیآید که در عهد تد وین کتاب مقدس هنوز اهالی مازندران و گیلان یا قسمتی از آنان بههان کیش قدیم در اوستا از دیوهای مازندران (ماز ن عسرسام) و دروغ پرستان دیلم و گیلان در اوستا از دیوهای مازندران (ماز ن عسرسام) و دروغ پرستان دیلم و گیلان در اوستا از دیوهای مازندران (ماز ن عسرسام) و دروغ پرستان دیلم و گیلان ورت فاصلام و گیلان

۱ رجوع کنید به بسنا ۱۲ فقرات ۹ و ۸ و فروردین بشت فقره ۸۹ و ویسپرد ٤ فقره ۲ و ویسپرد ۱۰ فقره ۱ وغیره

۲ مهریشت فقرات ۳۳ و ۱۲۰

٣ آبان يشت فقره ١١٣ و درواسي يشت فقرات ٣٠ و٣١

۶ آبان یشت فقرات ۲۸ و ۹۶ و ۱۰۹ و وندیداد فرکرد ۷ فقره ۳۹ و فرکرد ۱۹ فقرات ۲۶ و ۱۱ و سروش یشت هاد ُخت فقرات ۶ و ۳

پس از ظهور حضرت زرتشت خدای یگانه وی باهورامزدا موسوم شده و گروه پروردگاران عهد قدیم یا دیوها از گراه کنندگان و شیاطین خواند، شده اند ولی کله دیو در نزدکلیّه اقوام هند و اروبائی باستننای ایرانیان هان معنی اصلی خود را محفوظ داشته دوا ۱۱۰۷۰ نزد هندوان تا بامروز ععنی خداست معنی این کله در سانسدریت فروغ و روشنائی است چنانکه زوس ۱۲۰۰۰ که اسم پروردگار بزرگ یونانیان بوده و دئوس Done لاتینی که در فرانسه دیپوکه است ا

عجب در این است که هندوان کلمه (دیوانه) را از زبان فارسی گرفته بهمان معنی که ما استعمال میکنیم در محاوره بکار میبرند غافل از آنکه این دشنام از کلمه (دِوا) یعنی پروردگار آ نان ساخته شده است در اوستانیز غالباً با دیوها پیشوایان مذهبی که (کرپان) وسلاس و (کوی) وسده باشند یکجا نامیده شده اند کرپان و کاوی دو طبقه از پیشوایان کیش آریائی بوده که مراسم دینی دیوها را بجای می آورده اند درخود گانها مکرراً زرتشت از آنان شکایت میکند دیوها را بجای می آورده اند درخود گانها مکرراً زرتشت از آنان شکایت میکند میفریبند ۲

کفتیم که در اوستا دیوها و جادوان و پریها در عرب هم اند در این جا موقع را غنیمت شمرده چندکله در خصوص آنها گفته میرویم بسر مطلب چه غالباً در یشتها بآنها برمیخویم جادو در اوستا یا تو (۴۵سم،) است این کلمه در گاتها نیامده اما در سایر قسمتهای اوستها بسیار دیده میشود باستثنای چند فقره ۳ همیشه با پری یکجا آمده است ۶ در پهلوی یا توکیه (جادوئی) و یا توکیه (جادوئی) و یا توکیه (جادوئی ا

Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanische Sprachen ا رجوع شود به von August Fick 1 B - 3 umgearbeitete Auflage Göttingen 1874

۲ رجوع کند به گاتها صفحه ۹۳

٣ رام يشت فقره ٥٦ ويسنا ١٢ فقره ٤

هرسزد یشت فقرات ٦ و ۱۰ و اردیبهشت یشت فقره ۵ و خرداد یشت فقره ۳ و رشید یشت فقره ۲۸ و غیره
 و رشید یشت فقره ٤ و نشتر یشت فقره ۲ او فرور دین یشت فقره ۱۳۰ و زامباد یشت فقره ۲۸ وغیره

کلمه جادو ارا ده میکمنیم و آن عبارت است از سحر و ساحری در اوستا بشدّت نمام برضد آن سخن رفته و از گناهان بزرگ شمرده شده است بسا از جادوان گروه شیاطین ساحر و کمراه کنندگان و فریفتاران اراده شده است

بری در اوستا پئیریکا (۱۹۳۰دوس) نیز تقریباً بههان معنی است که در فارسی دارد چنانکه سعدی گوید

گرچون تو پری در آدمیزاد گویند که هست با ورم نسیست و آن عبارت است از یك وجود لطیف بسیار جمیل و از عالم غیر مرقی که بواسطه محسن جمال خارق العادهٔ خود انسان را میفریبد این کلمه نیز در گراتها تیامده است در سابر قسمتهای اوستا پری جنس مؤاث جادو است که از طرف اهریمن گاشته شده تا مزدبسنانرا از راه راست منحرف سارد و از اعمال نیک باز دارد چنانکه یکی از این پریها موسوم به خنه ثئیتی (گاهره سه سه) گرشاست را فریفته است ا همچنین این پریها در جزو جنود اهریمن بر سد زمین و کیاه و آب و ستوران و آتش درکار اند همین پریها هستند که بشکل ستار دان دنباله دار با تشتر فرشته باران در سر ستیزه و رزم اند آنوی را از بارندگی باز دارد و زمین را از خشکی و بران سازند ۲

اساس توحید در مزد بسنا از طرفی بگروه پرورد کاران داغ باطاه خورده و آفریش جلکی از شیاطین فریفتار خوانده شده اندو از طرف دیگر نیک نیک ساس توحیدچنان محکم نهاده شده که کسی را مجال تصور شریک و مانندی از برای اهررا مزدا آفریدگار بگانه باقی نمانده است اوست آفریننده بکتای بی آغاز و بی انجام آنچه بوده از اوست و آنچه خواهد بود از اوست در هرمزد بشت تقریباً شصت اسم از برای اهورا مزدا تعداد شده کلیهٔ وست در خود مقام خدای دانا و توانا و مهربان است باو داده شده است

۱ رجوع کنید بمقاله کرشاسب صفحه ۲۰۲ در همین کتاب

۲ رجوع کشد به نشتر پشت فقره ۸ و بتوشیحات باورقی در صفحه ۳٤۳ همین کتاب

برای آنکه این آفریدگار مورد تقریش خدایا راست گویم فتنه از تست ولی از ترس نتوانم چخیدن واقع نشود دات او را بری دانسته اند از آنکه خود او در مقابل مخاوقات نیک خود که بمنزلهٔ فرزندان وی هستندخالق کلیه دردها و آسیبها هم باشد و انسان را در دلی زندگانی کهی اسیر حوادث ناگوار طبیعت و گهی کرفتار چنگال جانوران درنده و زهر حشرات مونی و بسا دچار اندوه و فقر و ناخوشی و بالاخره مورک دچار سازد بنا برین آنچه زشت و زبان آور است بخرد خبیث یا اهریمن نسبت داده شده است انسان را اهورا مزدا از آور است بخرد خبیث یا اهریمن نسبت داده شده است انسان را اهورا مزدا از باک و بی آلایش ساخت اوساف ردیله که آئینه ضمیر وی را کدر ساخته یا وی را بافات و مصائب مبتلی نموده از اثر و سوسه و ضربت اهریمن نابکار است ولی آن جنبه ایزدی و آن روح عالم مینوی که گفتیم فروهر نام دارد و در باطن وی بودیعهٔ نداشنه شده گرد آلایش بخود نپذیرفته پس از جدا شدن روان از کالبد دگر باره بسوی عالم بالا از همانجائی که فرود آمده بازگردد

فرشة نبکی و با دیو زشتی و بدی همسفر است آن یک کوشاست که وی در بدی و بدی همسفر است آن یک کوشاست که وی در بدی در بدی است در این میان باید با عزم راه راست بدر برده از کاروان سعادت دور نماید انسان در این میان باید با عزم و اراده مردانه بکوشد که دیو فتنه در او رخنه نیابد و اقلیم وجودش بتصر ف اهریهن بدخواه نیفتد تمام صفحات اوستا نمودار میدانهای جنگ خوبی و بدی است اوساف پسندیده مثل راستی و درستی و دلیری و رادمردی و دادگری و کوشش در مقابل دروغ و فربب و ترس و رشک و ستم و تن پروری صفکشیده در زد و خورد اند تاجهان بایدار است این ستیزه برقرار است پروردگار مهر بان از برای پیروزی بندگان در این میدان کارزار پیغمبر و تعلیماتی فرستاد و بواسطه آئین راستین اسلحهٔ مهلکی بر ضدّ جنود دروغ بدست انسان داد نظر باینکه در مزد پسنا بد بینی و نومیدی راه ندارد انسان را بفتح و ظفر مطمئن

ساخته اند و بالاخره در سر انجام از ظهور سوشیانس یعنی موعود مزدیسنا شکست جنود اهر بمن و نابود گشتن آن وعده داده شده است چنانکه در فقرات ۸۸ – ۹۹ از زامیاد بشت آمده است « پس از ظهور سوشیانس گیتی پر از عدل و حکمت گردد سعادت روی آورد پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک ظفر بابد جهان از دروغ پاك شود خشم نابود گردد راستی بدروغ چیر آید منش ناپاك از منش پاك شکست بیند امشاسیندان خرداد و امرداد دیوهای گرسنگی و تشنگی را براندازند اهریمن بگریزد »

با آنکه اهورامزدا آفریدگار قادر مطلق تعریف شده و از جلال و جبروت آنچه باید بدو نسبت داده شده ولی از برای ساحت تقدس کبر و غرور نه پسندیده اند خود اهورامزدا معلیم اوامر مصدر جلال است در کال فروتنی برای سر مثق ابندگان یکی از فرشتگان خود ناهید را که موکل آب است ماز آورده وی را میستاید جنانکه در ففره ۱۷ از آبان بشت آمده است همچنین در فقره ۰۰ از تشتر بئت اهوراهزدا مبکوید من تشنر (فرشتهٔ باران) را مثل خود شاسته سایش بیافرید، در فقر د اول از مهریشت بعینه همین جمله از برای مهر (فرشتهٔ فروغ) تکرار شده است

جدد در مزدیسنا بر روی یك سلطنت معنوی جلال و آسایش و آمرار گرفه لاجرم بعطمت و اقتدار و جلال اهمیّت مخصوصی و خوشی مجلّل رو کردان نبست زند تانی نبك و شربف است جهان و آنچه در آن است مقدس است خوشی و خرمی از برای اوع بشر موهبت ایزدی است از آنها نباید خود را محروم ساخت فقر و مسلانت الردة اهریمنی است بامید یاداش اخروی چشم از نعم دنیوی نباید پوشید بریشانی و ذّات در این جهان سرمایهٔ آبرو واعتبار از برای جهان دیگر خواهد شد در روز وایسین مزد بکسی بخشید. خواهد شد که از برتو کونش خویش زمین را آباد و مردم را شاد میسازد خانهٔ خلد در در در کرو حسن عمل مندگان است آنکس که از در تو کار و کوشش خویش مایهٔ خوشی و آسایش دیکران را فراهم آ ورد خود نیز از کار و کوشش دیگران بهره مند کشته درخوشی و آسایش خواهد بود نظر بهمین اصول است که غالباً در كتب دانشمندان و مستشرقين ميخوانيم كه مزديسنا ديني است موافق اصول زندگانی عصر حاضر در اوستا مکرراً بفقرانی برمیخوریم که نروت و خانوادهٔ بزرک و خانهٔ آباد و فرزندان فراوان و اسب و کردونه و کله و رمه و مزارع حاصل خدز حتى غذا هاي كونا كون عنّا شده است آنچه مورّخين قدیم یونان مثل هرودت و کزنفون و کنزیاس و کورتموس و دینون وغیره ا راجع بجلال ایرانیان نوشته اند بخوبی از پشتها هم پید است بسا در آنها از

Rapp, die Religion u. Sitte der Perser nach den Griechi, u. Römi, quellen S. 102-103

قصرهای صد ستون درخشان و بسترهای مقطرو چرخهای درخشان گردونهای خروشنده و اسبهای شیهه زننده و تازیانه های طنین براندازنده و تیخ و تیر وگرز و نیزه و خود و جوشن سیمین و زرین و لباس فاخر زربفت و تاج و طوق و گوشواره و دست بند گوهر نشان سخن رفته است لابد در دینی که زندگانی حقیر شمرده نشده و خوشی آینده را شرط بد پختی کنونی ندانسته باید بنام لذاید دنیوی اقبال نمود و کلیتهٔ آنچه را که از آن فائده و سودی میرسد وستار و خواستار بود و همچنین آنچه را که از آن فائده و سودی میرسد وستار و خواستار بود و همچنین آنچه را که نمکن است از آن ضرری رسدو آنچه را که مایه رنج و گرفتاری و اندوه است دشمن بود و برای نابود در دنش کوشید

بجمهان خرّم از آنم که جمهان خرّم ار اوست عاشقم برهمه عالم که همه عالم از اوست در مزدیسنا مصداق می بابد این تعظیم و تکریم اختصاسی از برای مجردّات و سفات نیکو نیز فرشتگانی قائل شده

خوشنودی هریک از آنها نوسیه شده است از آنجمله است عدل و عشق و دلیری و زورو بیروزی و سخه وت و شکوه و دین و علم و راستی و درستی و پاکی و تندرستی و بر دیاری و فرمانبرداری و کلام راستین و سنّت لهمن وغیره بخصوصه کره هی ازین فرشتان در فقرات ۲۱ ۲۲ از سروش بشت ها دخت باد شده اند

میمونیسی در مقابل ایرن کروه فرشتان از برای آنچه زشت و بد و باید بنابودکردن در مقابل ایرن کروه فرشتان خواه از مادیّبات و خواه از است اوشید است اوشید مخردات از باد تند و ناخوشی و خواب سنگین کرفته کا بدروغ و آز و خشم بوجود دیوهان قائل شده اندکه از طرف خرد خبیث برضد انسان بر انگیخته شده اند

برخلاف آئین برهمینی که دشتن هیچ یا از جانوران موذی هم جایز نیست حتی در عید مخصوصی موسوم به (ناك پنچم) است است است میدهند و جاینها شاه از که فرقه ای از هندوان اند اگر در بدن خود هم حشرات موذی به بینند باید آنها را بحال خود بگذارند (قطع نظر از آنکه طبقه «بر همن» و «ویشناو» سست نام را بحال خود بگذارند (قطع نظر از آنکه طبقه «بر همن» و «ویشناو» سست نام را بیدبند آنچه موذی است جنگید و کشتن حشرات از توابهای در برگ بشهر است در ایران قدیم موبدان بایستی همیشه یك چوبدستی سر سیخ بزرگ بشهر است در ایران قدیم موبدان بایستی همیشه یك چوبدستی سر سیخ که آن را در اوستا خرفستر عن كلاسافیده از بینی حشرات زن و حشرات کش و در بهلوی مارنی تویند باخود همراه داشته باشند مار از شفقت بیجای هندوان استفاده نموده از دست آنان شیر مینوشد ولی در مقابل هرسال بگر وهی از آنها زهر خود چشانیده هلاك میکند بخصوسه این گونه ضعف در مزدیسنا راه ندارد سر تسلیم و رضا در مقابل هیچیك از آفات فرود نباید آورد آنچه زشت سرشت و بدنهاد است در روی زمین مزدا آفریده حق زیستن ندارد باید نابود شود و عرصه را از برای باران ایزدی بدون معارضه گذارد نظر باید نابود شود و عرصه را از برای باران ایزدی بدون معارضه گذارد نظر باید نابود شود و عرصه را از برای باران ایزدی بدون معارضه گذارد نظر باید نابود شود و عرصه را از برای باران ایزدی بدون معارضه گذارد نظر باید نابود شود و عرصه را از برای باران ایزدی بدون معارضه گذارد نظر باین مغی در فقرات ۷ - ۹ از اردیبهشت پشت آمده است «ای باد طرف شمال باید عود

نابود شو ای ناخوشیها فرار کنید ای دیوها بگر بزید ای آشوب و غوغا نابود شو ای تب فرار کن ای مرد ستمگار نابود شو »

بندار و گفتار و آن سه کله مقدس هومت و هوخن و هوورشت میباشد کردار نیك آن سه کله مقدس هومت و هوخن و هوورشت میباشد میدر نیك است هیچ عمل نیکی در دنیا وجود ندارد و در هر صفحهٔ از اوستا تکرار شده است هیچ عمل نیکی در دنیا وجود ندارد که بیرون از دائر، وسیع این سه کله باشد هر که دارای این سه کوهر نابناك شد بگنجینهٔ اسرار ربانی رسیده انسانی کامل و دارای جمیع صفات ملکوتی است اهورامزدا همچ دولت و سعادتی را از برای پیغمبر خویش بالاتر از این ندیده که در فقره ۱۸ از آبان پشت آرزو میکند که (زرتشت مقدس پسر پوروشسب هاره بر حسب دین بیندیشد برحسب دین سخن کوید و بر حسب دین رفتار کند) زرتشت هم بنوبت خود در کانها (و بعدها هم از زبان وی در سراسر او ستا) توفیق داشتن همین سه چیز از برای پیروان مزدیسنا تمنّا کرده است سراسر او ستا) توفیق داشتن همین سه چیز از برای پیروان مزدیسنا تمنّا کرده است

مقصود این نیست که در این مقاله از کلیه اصول مزدیسنا صحبت بداریم این مبحث مفصل تر از این است که در چند ورق بکنجد بلکه مقصود این است که از مندرجات بشتها بطور عموم سخن رانده از هر مطلی برای عونه بک دو مثالی از فقرات خود بشتها بدست دهیم تا فهم سایر ففرات آسانیز شود

مطالب خارق العادم هم برمیخوریم که بیرون از دائره مطالب خارق العاده هم برمیخوریم که بیرون از دائره مابه الا شتراك کلبه تم تصوّرات انسانی است و بسا هم خارج از قواعد علوم متداولهٔ ادیان است ادیان است چنانکه در کتب مذهبی سایر ا دیان

مثلاً هیچ مسئلهٔ عجیب تر از تو لد عیسی آنطوری که در آغاز انجیل مسطور است نیست البته در سر واقعهٔ ولادت بی نظیرش مکث نباید کرد اما اینکه آن حضرت جان خود را در بالای دار برای پیشرفت مقاصدش فدا نمود بسیار قابل دقت است در طی مندرجات خارق العاده کتب مذهبی که ابدا ضرری از آنها

بکسی نمیر سد باید دند که چه اخلاقی در آنها گفتجانیده اند که ممکن است بعموم فائده ای رسد

مسائل خارق العاده ما به الاشتراك عنه ادیان است ما به الامتیاز آنها از همدیگر همان مطالب اخبلاقی و كذشته از این طرر پرستش و رسوم و آداب است كه علامات مخصوصه هریك از آنها ست

ما بدالاه تیاز ظاهری هزد دسنا از سابر ادیان یا علا مات خارجی در مزدیدا از سابر ادیان یا علا مات خارجی در مزدیدا آن زور () سدی در ایس در این دین نو آناه هر یک از آنها اشاره بیا هقسود هخسوسی است که در جاهای خودشان ذار کردیم ولی همه آنها را باید بهای (اگر این تعبیر درست باشد) از برای ستایش دانست چه در وقت تهبه نمودن آن زور و فشردن کیاه هوم و بستن و کشودن شاخه های برسم جز اوستا خوانی و حمد و تسبیح خداوند چیز دیگری در میان نیست همین رسوم و آداب با ادوات و آلات خصوسی در مندر بر همنان و کشت یهود بان و کلیسیای عیسویان هم دیده میشود

قطع نظر از ابن اه تیازات ظاهری در مزدیسنا برخلاف تمام ادیان اهمیّت مخصوصی بدنیا و زندگی داده شده بعنی که خوشی دنیوی نقیض سعادت اخروی قرار داده نشده است و شرح آن گذشت دکر از خصایص مزدیسنا فلسفهٔ اهشاسپندان و حکمت فروهران است که در دو مقاله راجع بآنها ملاحظه خواهید کرد ا دگر از خصایص مزدیسنا مسئلهٔ آخر الزمان و ظهور سوشیاس و رستاخیز و برخاستن مردکان و پل سراط و میزان و بهشت و برزخ و دوزخ است که از ایران بسایر ادیان رسیده است

ا راجع بقلسفة اصاسبندان رجوع كشيد به بيك من ديستان تأليف دينشاه جي جي باهاي ايراني عبئي نوامبر ١٩٢٧ ميلادي

و ۲۳

راسی و دروغ و پافشاری که در سر آن گردیده بطوری که از مختسات این راسی و دروغ و پافشاری که در سر آن گردیده بطوری که از مختسات این مسید دروغ و پافشاری که در سر آن گردیده بطوری که از مختسات این نیست که ایرانیان قدم در دنیا براستگوئی مشهور بوده انه و حتی دشمنان دیرین آن را منکر نشده اند هرودت مینویسه «ایرانیان بفرزندان خود از سن پنج سالگی تا بیست سالگی سه چیز یاد میدهند سواری و تیراندازی و راستگوئی در چند سطر بعد مینویسد «ایرانیان آنچه را که نبایستی بکنند بزبان هم نبایستی بیاورند نزد آنان دروغگوئی از عیوبات بزرگ شمرده میشود و همچنین قرض بیاورند نزد آنان کسی که قرض میگیرد بنا چار بدروغگوئی می بردازد » ا

مام آمال و آرزوی بك مردیسنا کیش باید این باشد که بدرجه اشوئی سوی در اوستا نیستیم برسد یعنی راست و پاك باشد راجم براستی محتاج بنشان دادن مثالی در اوستا نیستیم چه هر صفحه ای از کتاب مقدس را که بگشائیم بتمریف راستی و بتکذیب دروغ برمیخوریم همانطوری که انسان باید بکوشد تابضفت ایزدی راستی متصف شود همانطور باید از صفت دروغ ا هریمنی اجتناب کند دیو دروغ (ولایه دروج) مهیب ترین غولی است که انسان را گرفتار چنگال قهر خویش میکند انعکاس مندرجات اوستا در مدّست از دروغ در کتیبه خطوط میخی دار یوش در بیستون (بهستان) و فارس نیز دیده میشود شاهنشاه هخامنشی در کتیبه بیستون گوید « توای کسی که بعدها شاه خواهی شد مخصوصا از دروغ بپرهیز اگر بیستون گوید « توای کسی که بعدها شاه خواهی شد مخصوصا از دروغ بپرهیز اگر ترانیز آرزوی آن است که نملکت من پایدار عاند هر که دروغ دفت اورا بسزای سخت برسان» در چند سطر بعد گوید « بیاری اهورا مزدا بسا کارهای دیگرنیز بتوسط من صورت گرفت که همه آنها در این کتیبه نوشته نشد باین ملاحظه که بتوسط من صورت گرفت که همه آنها در این کتیبه نوشته نشد باین ملاحظه که بعدها هر که این را بخواند اعمال من بنظرش نزاف نیاید و همه آنها را باور کند و دروغ تصور نه غاید ایناک آنچه بتوسط من انجام کرفت باورکن اهورا مزدا و سایر بغان مرا یاری عودند زیراکه نه من و نه خاندان من کینور وستمگر مزدا و سایر بغان مرا یاری عودند زیراکه نه من و نه خاندان من کینور وستمگر

و دروغکوهستیم " درجه ی دیگر گوید " ای کسی که بعد شاه خواهی شد با آن کسی که دروغگو و سمتکار است دو ستی مورز اورا بسزای سخت برسان " بازهمین شاهنشاه در فارس (تخت جشید) گوید " داریوش به دشاه گوید اهورا مزدا و سایربغان باید مرا یاری که نداین تمذیب را باید اهورا مزدا از لشار دشمن و شحلی و دروغ حفظ نماید " مکررا گوید " این کشور گرفتار سپاه دشمن و شحلی و دروغ مباد " اغرض از در این چند فقره این است که چگونه نمایخ اوستا در ایرانیان قدیم اثر کرده راستی دوست و از دروغ متنقر بوده اند آیان چند فقره اخیر از کتیبهٔ تخت جشید در کل وضوح ترجمه ایست از آیات اوستائی بزبان فرس هخامنشی

شقی ترین در میان مرده ال دسی است که بدغت زشت در گونت و داه هدستهای یعنی دروغگو متشف باشد بخصوصه حیرت انگیز است که در چنین عهد کهنی نیا گان مانا باین اندازه بخسن راستی و قبح دروغ بی برده اند مهر فرشته فروغ و موّکل بر عهد و پیهان است با هزار لوش و هزار چشم و ده هزار دیده بان که شبانروز بیخواب در بالای برج بسیار بلندی بها ایستاده نگر آن است که هر دروغ کوید و عهد بشکند بسزا رساند در گردونه این فرشته دلیر که دستش بشرق و غرب عالم میرسد هزار نیر و کمان و هزار نیزه و هزار شمشیر و هزار گرز موجود است تمام این اسلحه بر ضد کسی بکار میرود که دروغ میگوید و پیمان خویش نمی پاید مهر دروغکو را بداغ فرزندانش نشاند خانه اش را ویران سازد خیر و برکت از کشت و گله اش بر فیرد در میدان جنگ مغلوبش کند از خوشی زندگانی محرومش سازد و از پاداش روز واپسین بی بهره اش ماید بهترین باد اش و سخترین سزا در مهریشت از برای راستگو و دروغکو معین بهترین پاد اش و سخترین سزا در مهریشت از برای راستگو و دروغکو معین شده است تا باندازه که از برای مردمان عهد کهن تصوّر از خوبی و بدی مکن

۱ رجوع کنید به 1911 Veisshach Leipzig کنید به 1911 از بوع کنید بخرمشاه تا گلیف نگارنده بمبشی ه ۱۳۰ شمسی س ۲۱ – ۷۳

بوده و تا باندازهٔ که در آن زمان توانسته اند خیالات را بزبان و بیان آورند در مهریشت راستی را ستوده و دروغ را نکوهیده اند بطوری که بی اختیار سر تعظیم و تکریم ما در مقابل اخلاق پاك نیاگان ما در وقت خواندن این بشت فرودی آدد

و د گر درمیان اوصاف پسندیده و اخلاق حمیده چیزی که دقت دلیری و عدل و از در درمیان اولیان پستان یا در در ایری است سر اسر بشتها پر سخاوت و علم و از آدمی را جلب میکند آن صفت دلیری است سر اسر بشتها پر يسيري است از پهلوانی و مردانگی و رزمآزمائی و اسب دوانی و تیر اندازی تهام فرشتگان از سرتاپای غرق اسلحه سیمین و زرین اند درهمه جای یشتها از این فرشتگان نیرومند فتح و بیروزی و قوّت دل و اسب تندرو و پایداری تمنّا میشود در دینی که دنیا میدان کارزار خوبی و بدی خوانده شده و در دینی که از انسان خواسته شده که مردانه برضد جنود اهر یمن بکوشد لابد باید برشادت و جوانمردي هم توصیه شده باشد همانطوري که آئین مزدیسنا در مارینه ایرانیان را براستگوئی مشهور ساخت همانطور هم بازوی نیرومند آنان را بشرق و غرب عالم مسلّط كرد وهماره آنان را در ميدانهاي جنگب مظفّر و منصور نمود آگر خواسته باشیم که اخلاق مندرج در بشتها را یک یک شرح د هیم سخن بدرازا خواهد کشید بناچار دامنهٔ سخن کوناه گرفته گوئم که در هر یک از پشتها اخلاق مخصوصی غلبه دارد مثلاً در رشن پشت از عدل و انساف سخن رفته است در فقرات آن پشت یک یک هفت کشور روی زمین از قلّه کوه هرا و کننار دریای فراخکرت گرفته نا بآسمان و کره ماه و خورشید و ستارگان و فضای فروغ .نی پایان (انیران) و عرش اعظم (گرزمان) شمرده شده و در هرجائی که رشن یعنی عدالت باشد تمنّای داشتن آن گردیده است در فروردین بنت به بذل و بخشش توصیه شده است فروهرهای درگذشتگان که در آخر هر سال در هنگام جشن فروردین (نوروز) از آسمان برای دیدن و سرکشی باز ماندکان فرود می آیند بخصوصه امید وارند که باز ماندگان آنان در راه خدا انفاق دنند تا آنان خوشنود و خرم بآسمان عروج نموده از درکاه اهورامردا بقا و خوشی و وُسمت رزق ماز ماندگان را درخواست نمیند فرشته سخارت موسوم است به را تا دسجه در فقره ۳ از هفتن بشت نوجکب از او اسم برد. شده است

در دین بشت از حیستا یعنی علم و معرفت سخن رفته در فقره اول از بشت مذکور آمده است «درسترین علم مزدا افریده مقدس را ما میستائیم که راه راست را نموده بسر منزل مقصود میرساند » در فقرات ۲ و ۷ آمده است « زر تشت علم را بواسطهٔ بندار نیك و گفتار نبك و كر دار نیك خویش بستود و از اوثبات قدمها و شنوائي گوشيما و قوّت بازوان و سخّت بدن و قوّة بينائي درخواست نمود ٣ در هفتن بشت (کوحک) فقرات ۱ و ۲ از خر از کاهالی یوسه که معنی خرد و دانش است سخن رفته و از دانش فطری و دانش ا دیسایی بادکرده گوید ٔ دانش فطری مزدا آفریده را ما میستائیم دانش انتسایی مزدا آفریده را ما میستائیم » (بفقره ۲۲۱ از مهر پشت و ففره ۲۱ از سروش پشت ها دخت نیز لُگاه کنید) چنانکه ملاحظه مدشود علم که اساس سعادت دنیوی و اخروی است در مزدیسنا فراموش نشده است در زامیادیثت که از فروشکوه سلطنت ایران صحبت میدارد امید و خوش بینی که مشوّق انسان است درکار و کوشش بخوبی پیداست بنا بمندرجات بدت مذکور فرو جلال مختص بایران است و تا جهان بایدار است از آن سلب نخواهد شد و در آخرالزمان این فر بسوشیانس که موعود مزدیسناست تسلیم خواهد گردید

در سراسر اوستا و در جزو آن پشتها از کار و کوشش و آباد نمودن زمین و زراعت و پروراندن گله و رمه و نگهبانی از چارپایان مفید توصیه شده است از برتو همین اخلاق وقوّه معنوی است که دورهٔ عظمت و اقتدار و جلال ایران بیش از دورهٔ اقتدار دو رقسش یو نان و رُم طول کشیده است

وطنيرستي

در انجام مقال بخصوصه لازم میدانیم که بیك نکته بسیار مهمّی 🥻 متوّجه شویم و بیکی از اخلاق مندرج در اوستا بچیزی که مرور ان هیچ وقت روی وطن ما بغایت ختاج آن است و بدون آن هیچ وقت روی نجات نخواهد دید. منتقل گردیم و آن علاقه مخصوصی است " آنچه را که ما امروز وطنپرستی میگوئیم" که نیاگان ما بخاك خویش داشته اند برخلاف آنچه جسته جسته از این و آن شنیده میشود که ایرانیان قدیم علاقهٔ بوطن خود نداشته اند و نمیدانیم که مأخذ این خیال بی اساس از کباست از کتاب مقدس ایرانیان بخوبی بر می آید که ایرانیان فاقد این حس نبوده اند گذشته از آنکه مورخین بخوبی بر می آید که ایرانیان را علاقمند بخاکشان ذکر کرده اند در کتابی که باسم قیصر موری کیوس Manrikios موسوم گردیده از مورخین بیزانس قرن ششم میلادی نقل موری کیوس در دلآوری شده است که (ایرانیان بوطنشان علاقمند هستند) و بعد شرحی در دلآوری و نظم و ترتیب آنان در جنگ نقل گردیده است و باید بنظر داشت که این اقرار از زبان دشمنان است با آنکه در طی مندرجات خود چندین ناسزا و دشنام برای ایرانیان پسندیده اند ولی اوصاف مشهوره آنان را نمی توانسته اند

گذشته از این آیا از کتیبه های شاهنشاهان هخاهنشی ابن علاقه نسبت بایران مشحون نیست پس عملی داریوش از درگاه اهورا مزدا که این (خالد دچار سپاه دشمن و تحطی و دروخ مباد) چه معنی دارد ؛ آیا در عهد خود او که سلطنت مقتدری در روی زمین باقی نکذاشته بود احتمال میرفت که پای دشمن بخالد ایران رسد تاما دعای مذکور را از برای بقای سلطنت خود او تصور دنیم نه از برای ایران الی الابد

صفت است یعنی منسوب بآریا همین کلمه است که آکدون ایران گوئیم نگارند ه در هر جائي از پشتها كه باين كلمات برخوردم آنها را بآريائبي و آريا ترحمه كردم شامد صواب در اين بود كه بايراني و ايران ترجمه كنم ناصراحته معاوم ماشد که تا بچه اندازه وطن مقدس ما در کتاب مقدس یادشده است شکی در این نیست که ایرانیان خود را در قدیم آریائی می نامیده اند دار بوش بزرگ در کتمیه فارس (نقش رستم) نمز خود را آربائی خوانده است از این قرار « من داریوش هستم یادشاه یادشاهان (شاهنشاه) یادشاه عالك و اقوام بسیار یادشاه این زمین بزرگ و فراخ پسرگشتاسب هخامنشی از فارس هستم و پسرکسی که از فارس است آریائی و آریا ثراد هستم » در فرس هخامنشی اربا niryn . عنی ایرانی است همچنین هرودت مینویسد (مادها را در قدیم آریائی میکفتند) ا مختصراً کلمه ائیریه در اوستا و آریا در فرس و ابرانی در فارسی یکی است مطابق آنچه در فوق از کتیبه داریوش نقل کردیم در فقره ٥٦ از تشتر بشت آمده است «اکر تشتر را (فرشته باران را) معزز بدارند . عمالك آر بائي (ابران) لشكر دشين داخل نشود نه سبل نه زهر نه گردونهای اشکر دشمن و نه سرقهای بر افراشته دشمن » در خصوص کشورم کزی که موسوم است خونبرث و مسکن ایرانیان است رجوع کنید بصفحهٔ ۳۳۶ باآنکه علاقمندی ایر انبان نسبت بخاك شان نخوبی از مندرجات اوستا بر میآید اما این علاقه مانع نشده است که ممالك دیگر هم بنیكی یاد شود در فقرات ۳ کم ۱ و ٤٤٤ از فرور دين پشت در رديف فروهرهاي ايرانيان بفروهرهاي ياك مردان و زنان ممالك خارحه كه از چهار مملكت آنها اسم در ده شده و در جای خود شرحخواهیم داد درود فرستاده شده است

Herodote VII, 77 Aufsittze zur persischen Geschichte von Th. Nöldeke Leipzig 1887 S. 148

اینك باید دیدکه غایت آمال و آرزو و انتهای مقصود در غایت آمال 🥻 مزدیسنا کدام است از یارسانی ٔ و پرهیزکاری و راستی و درستی و یاکی و کار و کوشش و دلىری و راد مردی و داد و دهش و دانش و خوش بینی و وطن پرستی و نوع دوستی وغیر، نتیجه دنیوی معلوم است که خوشی و آسایش و آرامش و کامرانی و شادمانی و ناز و نعمت و عزّت و سرا فرازی است پس از سر آمدن دورهٔ زندگانی خرم و خوش غایت آمال هم از برای سرای دیگر موافق با مسلک تصوّف ایران در فقره ۲ از پسنای • ٤ (هفتن بشت بزرگ) این طور بیان شده است « تواي اهورا مزدا از برای مادر این جهان و جهان معنوي این پاداش را مقرر داشتی تا بدان واسطه بمصاحبت

> زرتشت کلید رستگاری فر مود که مرد گردد از کار راهی نبود جز از (اشوئي) زینهار میوی راه دیگر از بهر کال نفس خود کوش آری گردد مطاع آن کس در دل علم (اشا) بر افراز ارکشور بی زوال خواهی از (ارمق) آن فرشتهٔ عشق ای خوش آن کس که عنیق وی را گدرد دستی ز بیسنوایان تًا نَام ز راستی است پا یا اشوئ*ی* یاکی تقدس و همن منش ياك=بهمن

تو نايل شويم با تو و با راستي جاودان سر بريم »

بسيرد بدست هريك از ما شایسته بارگاه مزدا در گئتی پر زشور و غوغا مشدارهم از سراب و صحرا نا گردی ز آن سعمد فردا كوًّد شته مطيع امر والا و از (و همن) خیمه ساز بر پا رو آر بدولت (خشترا) زنگ دل خود ز کینه بزدا باشد رهبر بكار دنيا کردد همه را برادر آسا ماند ما دار (مزدیسنا)

اشا راستى = اردىبهشت ارمتي فرشته عشق و توانع = سفند ارمذ خشترا قدرت و سلطنت ایزدی یه شهریور

ملحقات يشتها

در آغاز و انجام هر باث از یشتها نماز ها و ادعمه مخصوصی کرا ر میشود که در کلیّهٔ آنها یکسان است مکر اینکه در هریك از آنها اسم فرشتهٔ مخصوص همان منت ذار شده از مشتهای دیگر امساز مساید

نمازهائي كه در آغاز مي آيد بر حسب نرسب از اين فرار است

اول نمازی است بزمان پازند پنام پزدان

یس از آن خشتو تره که ۱۵ ساله ۱۱ سنا ۵۰ از کانها یسنا ۵۰ فقره ۱۱ میباشد معنی آن جنین است از خوشنو دی اهو، ا من دا و شاست اهر یمن آنچه را که موافقتر با اراده اهست (خداست) مجای می آورند

پس از آن فرستویه ۵۵سمه ۱۸ بر دادته شده است معنی آن چنین است میآید)که از پسنا ۱۱ فقر ات ۱۸ ، ۱۸ بر دادته شده است معنی آن چنین است من موظفی که در آندیشه و گفتار و فردار نیاف پندار نیاف دفتار نیاف فردار باشم من مصمم که آنچه از پندار نیاف و کفنار نیاف و فردار نیاف است بجای آورم و آنچه از پندار زشت و گفتار زشت و فردار زشت است دوری نمانم

ای امشاسپندان من ستایش و نبایش تفدیمتان میکنم آمها را در اندیشه و گفتار و فردار نثارتان مسازم آنها را بطیب خاطر نقدیم سیکنم و نیز جان خود را ۱

پس از آن نماز معروف شم و هو سبیج. والامهم . . سه بار تکرار میشود که جای آن در بسنا ۲۷ فقره : ۱ است و معنی آن را در فقره ۲۳ از هرمزد بشت ملاحظه خواهید لرد

در متهم این اعتراف . عناسبت وقت بفرشتهٔ یکی از اوقات پنجگانه روز و بیاران و همکارانس درود فرستاده میشود مثلاً اگر بشتی در هاونگاه سروده شود از فرشته موکل این وقت و یارانش اینطور یاد میشود « تعظیم و تکریم و خوشنودی و آفرین (باد) بهاونی مقدس و سرور تقدس تعظیم و تکریم و خوشنودی و آفرین (باد) به سا ونگهی (دسدسدوسی) و ویسیه (وابعددسس مقدس ا

همینطور است در سایر اوقات روز که رفتون و آزیرن و ایوه تریترم و آشهن باشد کم پس از آناز ایزدمخصوص همان بشت یاد میشود مثلاً در هرمزد بشت

۱ رَجُوعُ كُنيد بخورشبد نيايش فقره ۱۰

۲ اوقات پنجگا نه روز و فرشتگان موکل بر آنها

(۱) هاونی میسده و ماونگاه افر بر آمدن خورشید تا نیمروز و فرشته موکل بر این وقت نیزهاونی گفته میشود یکی از فرشتگان همکار و یاور او موسوم است به ساونگهی مدسد«سهیمه فرشته ایست که بافرودن چارپایان بزرگ گاشته شده است و دیگري ویسیه واله مدهس فرشته ایست که مستحفظ ده است

(۲) ریشوین لاسه و که که و است و نقونگاه از نیمروز تا عصر یکی از همکاران او موسوم است به فرادت فشو فه هم هم و به فرادت فشو فه و به فرادت فشو فه و به فرادت فشو فی به فرادت و دیگری زنتوم کی هم و فرشته ایست که مستحفظ ناحیه است

(۳) اوزیه ایرین از مدده ۱۵ دارد آزیر نگاه از رفتون تا سر شب یکی از همکاران او موسوم است به فرادت ویر (۵ مسویس والحلامه فرشته ایست که بافزودن انسان اگاشته شده است و دیگری دخیوم و سیم ۱۹۷۰ فرشته ایست که مستحفظ ایالت است

(ه) اوشهین دو همکاران او موسوم است به برجیه و افزای به به بر آمدن خورشید یکی از همکاران او موسوم است به برجیه و افزای به برخیم فرشته ایست موکل بر سبوبات و دیگری عانیه ایسدند فرشته مستحفظ خان و مان است در زمستان که روزها کو ناه است فقط چهار وقت محسوب میدارند رفتون ساقط میشود و هاونگاه از بر آمدن خورشید تا ازیرنگاه امتداد می بابد (رجوع کنید به بندهش فصل ۲۰ فقره ۹) در خصوص اوقات روز رجوع کنید به بسنا ۴ فقرات ۱۸ از فقره و از در آمدن و آذرو آیم نیات و آبان و آبان و آبان و آبان و بهرام و در نات و سروش و رشن و اشتات نیز از یاران و همکاران دنیج فرشتهٔ اوقات روز میباشند در خصوص فرشتگان مستحفظ خان و مان و ده و ناحیه و ایالت و زرتشتوم رجوع کنید بصفحه در خصوص فرشتگان مستحفظ خان و مان و ده و ناحیه و ایالت و زرتشتوم رجوع کنید بصفحه

این طور اهورا مزدای رایومند فرهمند را خوشنود ساخته اورا ستاش و نیاش میکنیم و خورسند مینما ئیم و بر او آفرین میخوانیم

در انجام بشتها اول دعائی بزبان بازند (هرمزد خدای) می آید که آهسته خوانده میشود پس از آن نماز معروف بنا اهو همسه سه سه سه که دوبار تکرار میگردد و جای آن در بسنا ۷۲ فقره ۳۱ است پس از آن بسنیمچه به سنده ۱۹۳ ست پس از آن بسنیمچه به سنده ۱۹۳ ست بهان ترتیبی که در آغاز آن بشت فکر شده یاد میگردد و سپس اشم و هو ... می آید در فقره ۳۳ از هرمزد بشت معانی این سه دعا را هلاحظه خواهید کرد پس از آن اهمائی رئشچه سنه سنه سده بس از آن اهمائی رئشچه سنه سنه سه از آن هزنگرم سنه سنه سه از آن هزنگرم به میباشد پس از آن هزنگرم به میباشد پس از آن هزنگرم به سودسه به میباشد پس از آن باز سنا ۷۲ فقره ۹ میباشد پس از آن باز شرمزد بشت از آن باز شرمزد بشت درجوع کنید بفقره ۳۳ از هرمزد بشت

هر مز د

پیکرش مانند روشنی و روانش بسان راستی است خدای یگانه حضرت زرتئت در اوستا موسم است به اهور مزد

در خطوط میخی و دشاهان هخاماشی اورمزداه میباشد امروز در فارسی هرآمزد بفتح میم و هر مرد بفتم میم و اورمزد وهورمزد آنوئیم در فرهنگهای فارسی بعلا و ه آناه طهه مذکور را عمنی خدا شبط درده اند هرمزد و اشکال دیکرآن را نیز مرادف باطههٔ برجیس و زاوش دانسته عمنی ستاره مشتری گرفته اند

قدیمترین شعرای ایران هم آن را بمعنی مذکور استعمال کرده اند از آنجمله بوشکور گفته است فروتر ز دیوان ترا اورمزد برخشانی لاله اندر فرزد ۲

در ادبیّات فارسی بستارهٔ اسم هرمزد داده شده که نزد یو ننیان باسم زوس و بعدها نزد رمها باسم روپیتر استانه اسم بزر درین پرورد گار آنان هم بوده است و جه تسمیه ستاره مشتری را بهرمزد نبدانیم چیست ابدا مناسبتی در اوستا و آئین مزدسنا بنظر نگارنده نرسید چه اهورامزدای ایرانیان مانند زوس یا روبیتر از پرورد کاران طبعیت نیست در واقع بهیچ با از پرورد کاران اقوام قدیم شباهتی ندارد نه با خد ایان سومر و آ ده واشورو بابل و فنیسی و مصرونه با پرورد کاران بودان و رم حتی باهیچ یک

۱ پرفیریوس Porphyrius در تو صیف Oromacer او رمنهس (اهودامیدا) از زبان منم های ایران

۲ لغات اسدی فرزدگیا هی است که د**ر** تابستان و زمسان سبز است در عربی ثیل خوانند

۳ کلمه زاوش یا زواش که در همه فرهنگها خبط است و شعرای قدیم بمعنی مشتر ی استحال کرده اند بنظر میرسد که مانند کلمان درهم و دینار و الماس و دیمیم وغیر ه اصلاً یونانی و از زوس ۱۳۱۵ مشتق باشد اور مزدی گفت

حسودان راداده بهرام نحس "رابهر ه کرده سعادت زواش

ع ۳ هرمز د

از خداوندان هندو مثل اندرا Indra و وارونا ۲۵۳سه و غیره که روزی معبود و مسجود ایرانیان هم بوده اند مناسبتی ندارد اهورامزدای زرتشت در وحدت و قدرت و خلاقیت فقط با یهو موسی قابل مقایسه است

شاید عظمت اهورا و مشتری را بتوان وجه مناسبت قرار داد چه مشتری از بزرگترین سیّارات بشار است یا آلیکه تأثیر نفوذ یو نانی را در آن مدخلیّت داد کلمه هرمزد که امروزه ر نشرو نظم ما غالباً بمعنی خداست پس از گذراندن چندین هزار سال باین ترکیب در آمد نخست از دو کلمه اریائی بمعانی مختلف بتوسط پیغمبر زرتشت اسم خدای بگانه ایرانیان گردید پس از چندین قرن از زبان مخصوص گاتها و اوستا داخل زبان فرس یعنی زبان دورهٔ هخا منشی شد پس از آن به پهلوی انتقال یافت و از آنجا بما فارسی زبان رسید

از ترکیب خود کلمه قدمت و فرسود کی سفر چندین هزارساله پیداست قرنها لازم بود که کلمهٔ اوستائی ترکیب مخصوصی گرفته نا از پانصد و بیست سال پیش از مسیح به بعد همیشه بشکل معیّن او رمزداه زینت ده کتیبه های پادشاهان هخامنشی شود چه در گاتها که قدیمترین قسمت اوستاست کلمهٔ مذکور دارای ترکیب فرس نیست بسا اهورا و مزدا جدا از همدیگر استعال شده است مثلاً در یسنا ۲۸ قطعه اوّل مزدا تنها برای خدا آمده است در قطعه هشتم همین پسنا اهو ر تنها استعال شده است باز در همین پسنا در قطعه پنجم نخست اهور و پس از فاصله چندین کلمات دیگر مزدا آمده است درقطعه ششم بر عکس اوّل مزدا و پس از فاصله چندین کلمات دیگر مزدا آمده است در قطعه قطعه دوم مزدا اهو ر استعال گردیده است همین طور است در سراسر گاتها در مرجائی از گاتها که این دو کلمه باهم آمده است مزدا مقدّم با هو راست خرد خویش تعلیم ده و از زبان خویش آگاه ساز که رو ز واپسین چگونه خرد خویش تعلیم ده و از زبان خویش آگاه ساز که رو ز واپسین چگونه خواهد بود» بر عکس گانها در سایر جزوات اوستا همیشه این دو کلمه باهم آمده آهو را مقدم بمزداست مگر بطور استثنا بتقلید گانهادر فروردین پشت خواهد بود» بر عکس گانها در سایر جزوات اوستا همیشه این دو کلمه باهم آمده آهو را مقدم بمزداست مگر بطور استثنا بتقلید گانهادر فروردین پشت خواهد بود» بر عکس گانها در سایر جزوات اوستا همیشه این دو کلمه باهم آمده آهو را مقدم بمزداست مگر بطور استثنا بتقلید گانهادر فروردین پشت

هر سرد ۴۵

مزدا در اوستایسنا ۶۰ (هفت ها) فقره اول به عنی حافظه میباشد در خود گانهایسنای ۶۰ فقره اوّل مرد به به فظه سپردن و بیاد داشتن است این کلمه در سانسکریت مدس هساسه که به به فی دانش و هوش است میباشد بنابر این و قتیکه مزدا برای خدا استعال شده از آن معنی هو شیار و دانا و آگه اراده کرده اند می سرور دانا

Aurahia, Mazdáha

Xerx. Pers. C § 3

Die keilinschriften der Achamemiden Von weissbach

nyîtus Asura Ahura, Mazdî und die Asuras S. 84-87 Von Bradke رجوع شو د به ۲ Erînische Alterthumskunde Von Fr. Spiegel Bd. 11 S. 21-28

۳ رجوع کنید به مهر یشت فقره ۲۰ و ففره ۲۹ و بسنا د وم فقره ه

۶ رجوع کنید به یسنای ۵۰ قطعه ۹ و بهرام یشت فقره ۳۷ و آبان یشت فقره ۸ و
 تیر یشت فقره ۳۳ و فروردین یشت فقره ۹۳

• رجوع شود به کلمه مزد اه Mazdāh در

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

Die Iraniche Religion von Jackson S. 632-33 (Grundr. der irani-Philologie)

Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 26.

میباشد اهور اس دا بو اسطه زرتشت اسم خدای یگانه ایر انیان گردید بگرو. پر و ردگار ان اریائی که هنوز در هندوستان مقام الوهیّت آنان محفوظ است داغ باطل زده و دیو را که بمعنی خداست غول و گمراه کننده خواند

ازآن روز به بعد در ایر آن زمین خدا پرست موسوم است به مزدیسنا مشرک و پیرو دین باطل دیویسنا خوانده شد

بعثت زرتشت از طرف اهورامزدای آفریننده زمین و آسمان کسیکه همیشه بوده وخواهد بود کسیکه از همه چیز آگیاه و همهرا بینا ست بزرگترین وقایع تاریخی جنس بشر است چه تاآ نروز از برای اقوام آریائی تصوّر این مسئله دشوار بود که یک خدا به تنهائی بتواند این همه کارهای مهم بسازد آسمان باین بزرگی و زمین باین بهنی و کوههای بلند و سراسر دریاهای فراخ و همه جانوران و جنس بشرو گیاهها را کار دست یک استاد بداند اقوام آریائی از آنچه بهره و سودی داشتند مثل آب و آنش یا آنچه بنظر شان ماشکوه و زسامود مثل خورشد وماه حمله را خدائی دانسته از پی شکرانه بخشایش و نعمتیکه از این قوای طبیعت بآنان میرسید سجده میبردند هم چنین از قوای دیگر طبیعت که از آنها در بیم وهراس بو دند و بسا از آنها آسیب و ٔگزند مهدیدند مثل رعد و برق وغیره هر یک را جداگانه پر وردگار غضب آلودی تصوّر نموده از برای فرونشاندن قهر و خشم آنان تضرّع و زاری مینمودند فدیه و قربانی میآورهد زرتشت بقوم خود گفت آنچه در بالا و پائین است جمله را یک آفریننده و سازنده است جزاز او کسی شایستهٔ ستایش نیست و آنچه مایهٔ رنج و آسیب تست باآن بستیز جنس زشت و و ستمكار از فديهو تضرع تو خوب نگردد نسبت به نيك نيكي بجاي آر و نسبت به بدکینهٔ ورز چنان کن که بدي از جهان بر خاسته نابود گردد و سراسر جهان را خو بی فرا گیرد تو باید آن کسی را باستایش پارسای خود بستائی که همشه مزدا اهورا نام دارد ۱ کسیکه بضدّ دروغ پرست بازبان و فکرو دست ستيز كي كند خوننودي مزدا اهورا را بجاي آورد ٢ البته اين گونه مواعظ در آن روز بکلی نو و مایهٔ تعجب شنوند کان بودهاست خود زرتشت نیز میگوید که ستایش و نیا پشتی نو است و بیش ازاو کسی نسروده است ا بیشک در چنین روزی بآواز بلمد بمردم خطاب کردن «ای کسانیکه از نزدیکب و دور رای آگاه شدن آمده ارد از کی شاطر تان بسیر به که مزدا در تجلّی است نکنند دروغ پر ستان شمارا فریفنه زندکانی دیکر سرای را تباه کنند» ۲ بسيار خطر نأك وسبب انقلاب عظيم بوده ات چنانكه از تعاقب مردم مجبور لفرار کر دیدرو خود آوید ای مزدا بددام خاک فرار کنه بکجا رفته بناه جویم ای اهورا تو مها مانند دوستی در پناه خود بکیر ^۳ بقول مسنشر ق دانشمند مرحوم آلیانی یه و فسور بار تولومه پنغمبر ایران برای آنکه جان از خطر مدر برد ما چند تن از بارانش از براه و بیابان راه سیستان یش گرفت تاآنکه دور از درار خوبی در مشرق ایران بقول سنت در هنگام هجوم ارجاست دیویسنا که داستان آن مفصلاً در کتب بهلوی و شاهنامه مندرج است شهید مواعظ توحید خویش گردید و در راه خدای یکانه اهورامزدا حان فدا نمود در مدّت عمرش دچار ستیزه و دشونی آمرا و پیشوایان دیو بسنا مود و غالباً در کاتها از آنها شکایت میکند ٤ البته جان فشانی زرتشت بیموده نبود ار اثرات مواعظ او قسمت نزرگی از دنیای متمدن قديم ره وحدت پرستي پيش ارفت واز پرستش خداي باآن همه عظمت و جبروت که در جهان زیرین و زیرین فرماند هی جز ار او ندست و آنچه هست در دست قدرت اوست و مقامین در فضای بی پایان نور است و آنچه در جهان بدیدگان مسرّت بخشد چه از فروغ خورشید و سپیده دم صبح درخشان جمله از پی تعظیم و تسبیح اوست ° در ایرانیان علو همی تولید کرد و نفخهٔ از رشادت و دلیری بآمان دمید که در سایهٔ آن بانتها؛ درجه اقتدار رسیدند پادشاهان هخامنشی که خودرا درروی زمین مظهر تسلّط و قدرت

ا يسنا ٢٨ قطعه ٢

٣ اسنا ٦ قطعه ١ و ٢

٤ يسنا ٣٢ فطلعه ٩ و يسنا ٤٦ فعلعه ١١ و يسنا ٤٩ قطامه ١

٥٠ يسنا ٥٠ قعلعه ١٠

اهورامزدا خوانده دارای فر و شکوه ایزدی میدانستند نمیخواستند که در روی زمین مانند اهورا در عالم مینوی با دیگری در سلطنت شریک باشند آنچه در عظمت اهورامزدا در گانهای زرتشت میخوانیم تقریباً همان آهنگ را از کتیبه های داریوش بزرگ میشنویم فقط دار یوش از طرف اهورا برای شهریاری جهان گیاشته شد و زرتشت در کانها برای رهنهائی جهان بر انگیخته گردید داریوش نوید بغ بزرگ است اهورامزدا کسیکه این زمین بیافرید کسیکه انسان بیا فرید کسیکه از برای انسان بیا فرید کسیکه از برای انسان بیا فرید کسیکه از برای انسان بخشایش و نعمت بیافرید کسیکه داریوش را دادشاه نمود از برای انسان بخشایش و نعمت بیافرید کسیکه داریوش را دادشاه نمود بادشاه (اقوام) بیشهار فرمانده مهالک بسیار " نیز ممد مسئلهٔ فوق خبری بادشاه (اقوام) بیشهار فرمانده مهالک بسیار " نیز ممد مسئلهٔ فوق خبری خشیارشا بسرداریوش بزرگ نقل میکند پس از آنکه خشیارشا غوغای مصر را فرو نشاند قصد آتن نمود سران و بزر تئان و امرای خشیار دا از برای مثورت به حضور خواند

در طی خطا به مفصل شاهنشاه گوید «پس از فتح آئن و مطیع ساختن ممالک همسایه آن ایران را جز از آسیان حدود و نغور دیگری نخواهد بود خورشید بجائی نخواهد تابید که بیرون از حدود خاک ما باشد من سراسر اروپا را خواهم در نوردید همه روی زمین را یک کشور خواهم ساخت » ۲

کوس عظمت خدای ایرانیان بهمه جا دمیده افلاطون فیلسوف معروف (۲۹ کا ۷۰ ۲ ۲۹ پیش از مسیح) اوّل یو نانی است که از اهورامزدا و فرستاده اش زر تشت اسم میبرد ولی غالب مور خین یزانی معاصرین پادشاهان هخامنش در طی اخبار راجع بایران باهورامزدا نیز اسم خدای بزر ک خود داده زوس گفتند پس از استیلای اسکندر و بعدها بواسطه و سعت خاک رم و هسایه شدن با ایران مراوده میان ایران و اروپا زیاد تر گردید و غالباً مور خین خدای ایرانیان را باسم مخصوصش نامیده اورمزس اورمزس ایران را باسم مخصوصش نامیده اورمزس ایران را باسم مخصوصش نامیده اورمزس ایران را باسم مخصوصش نامیده اورمزس ایرانیان را باسم مخصوصش نامیده اورمزس ایران با به ناده فیلسوف یونانی برفیریوس ایران با که در

Die Keilinschrift der Achameniden Von Weissbach NRa § 1.

Herodote VII8

سال ٤ • ٣ ميلادي در گذشته است فيلسوف ديگر يو ناني فيناغورس معروف را که در نیمه قرن ششم پیش از مسیح میزیسته است از شا دردان زر تشت شمرده درشرح احوالش مينو يسد فيثاغورس بخصوصه در راست بودن توصيه مينمود و در سرآن پا فشاري ميكرد بعقيده او فقط بواسطهٔ راستي است كه انسان شبیه بخدانواند شد زیرا خداوند را چنانکه او از مغها تعلیم یافته است همان خداوندیکه آنان اورمزس مینامند جسمی است مثل نورو روحی است مثل راستی آنچه پرفیریوس از زبان منم های ایران در وسف هر مزد مینویسد بكلى مطابق آئين زرتشتي است تذشته از آنكه همه مورخين قديم صفت راستي ایرانیان و مغ ها را ستوده اند خود اوستا بخوبی گواه صدق قول فیلسوف يو ناني است در فقر ه ۱ م فرور دين يشت آمده است « (۱ هو را مز دا ئيكه) فروغ سفید و درخشان و روح کلام مقدّس است و اشکالیکه پذیرد زیباترین اشکال امشاسیندان است » یلو تارخس Plutarhhom که در سال ۲۶ میلادی تولد یافته و درسال، ۲۵ درگذشته است مفصلاً از اهورا مزدا صحبت میداردبی شک مطالب عمده اش از كتاب مفقود شده تئيونيوس Theopompus مورخ قرنچهارم پیش از مسیح استخراج شده است از جمله مینویسد زرتشت تعلیم داده است که درعالم کون و وجود هر مزس اشبه است به نورو ار مانیوس Arcimanios (اهریمن) اشبه است بظلمت وجهل ونيز موّرخ مذكور مينويسد كه بقول ايرانيان هرمزس از نور تولدیافت اوزبیوس Ensebins نقل از فیلوس بیبلیوس Philos Byblins (۲۰۰۰ میلادی) از زبان زرتئت میکوید: «خداوند را سری است مانند سرشاهین اوست نخستین و فنا ناپذیر و جاودانی نه ا زکسی تو لد یافت و نه چیزی است قابل تقسیم بی مانند و بی نظیر است آفرینندهٔ کلیه چهزهای نیک است خود بهترین نیکی است فریفته نشود و خرد مند تریر نظم و آئین و عدالت اوست پدر نظم و آئین و عدالت کسی است کهاز خود تعلیم یافت ساده ورساودا ناست یگانه مُوجدقانون مقدّس طبیعت است » هرچند که ما در اوستا بجائي بر نميخو ريم که اهورا مزدا بعقاب تشبیه شده باشد نظر بسایرا و صافیکه فیلوس ازاهو را مزدا میشهار د از

سرعقاب یک معنی مجازی بسیار عالی ارا ده کرده است لابد مرغیکه نقل میکند همان است که دراوستا ستن Saona آمده است و در تفسیر پهلوی اوستا بسیمرغ گردید عجالته بهمین اشاره اکتفاع نموده قادر بهرام بشت مفصل تر از آن صحبت بداریم شاید در تشبیه مذکور هوش عقاب یا اقتدار آن اراده شده باشد نز د بسا ازا قوام قدیم هند و ثرمن عقاب نشانهٔ اقتدار بو ده است از جمله علم ایران قدیم نقش عقاب داشته است و ثرمها نیزدارای همین لوا بوده اند حالیه علامت ایران قدیم نقش عقاب داشته است و ژمها نیزدارای همین لوا بوده اند حالیه علامت در کتب مذهبی برهمنان بسا از پرورد گاران مثل اندر متابه و آگنی است در کتب مذهبی برهمنان بسا از پرورد گاران مثل اندر متابه و آگنی است کر برسموس اینده اند هر ساونخستین گردانده گردو نه کیال (چرخجهان) کر برسموس ها که برخاست و میلادی) میتویسد منها در ستایش خدای خویش چنین میسرایند « رساونخستین گرداننده گردو نه کیال (چرخجهان) آنچه نیک از آن خوبی است و دیگری از آن بدی در میان موجود ات آنچه نیک است از اصل نیک برخاست و این خدای خالق نیکی را اور مسی داتس دانس دانس دارس داده میادی) میتویس دانس دانس دانس داده میادی میا مند

کلیّه از برای یونانیان فهمیدن خصایص اهورا مزد ا آ نطوریکه در آئین مزد یسنا است دشوار بود ه است بکنه معانی آنچه ایرانیان از خدای قادر ویگانه وغیر مرئی خود د کر میکرده اند نمیرسیده اند چه خدای بزرگ آنان زوس بکلی از معنویات بری مام بزرگواری و جلال و جبر ونش ظاهر و جسمانی بوده است ۲

از جمله دلایلی که مستشرقین برای قدمت زمان زرتشت ذکرکرده اند یکی همین اسم خدای پیغمبر ایران میباشد کهاز زمان بسیار قدیم برای تیمّن و تبرک جزء اسامی اشخاس گردیده چنانکه امروز هرمز از اسامی

Atharvaveda VII 7

Die Altepersische Religion und das Judentum von Schefte- رجوع شوی به کا الاستان کا استان کا الاستان کا الاستا

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 261.

Die Religion u. Sitte der Perser nach griech u. row. Quellen von Rapp. 4, 9, 8, 47...53.

هن منه د

اشخاص هم هست

در یک کتیبهٔ اشور که ازقرن هشتم پیش از مسیح میباشد از یک ماد مزدک نام اسم برده شده است و اسم مزد ک معروف نیز که در عهدساسانیان ادعای پیغمبری نموده و در سال ۲۸ میا ۲۲ میلادی فر مان قباد د شته شده است از همین مزدا میباشد

در فروردین پشت بفروهم اوساذن Hwadhun پسرمز دیسنا نامی یعنی پرستندهٔ مزدا درو دفرستاده میشود ، بخصوصه در عهد ساسانیان اسم هر مزد بسیار معمول، بوده است چهارتن از یادشاهان سلسله ساسانی باین اسم با مزد بوده اند نخستین آنان پسر شا پور اوّل ۲ یکی از شهر های معروف ایران قدیم در ایالت خوزستان موسوم بوده است به رام هرمز بنا شده هرمز د اول بقول حزه اصفها في شهر مذ كور از شاهای ارد شیر یا یکان است و اسلاً رام ارد شیر هرمز د بوده است در زمان یاقو ت حمو ی شهر مذکور را مرز خوانده میشده ات امروز محّل مذ کوررومز گفته میشود ۳ آری هر نوشهٔ از ایران نویای داستان و گواه فتر و شكوه و بزرگي ديرير است درايران قديم و حالا هم نزه زرتشتان هم یک از سی روز ماه باسم یکی از فر شَکّان و ایزدار است به نخستین روز اسم خداوند داده موسوم است به هرمزد پیش از ظهور حضرت زرتشت اسم معمولی خدای ایرانیان بغ بوده است در کتیبهٔ سار گون پادشاه اشورکه از سال ۷۲۱ تا ۲۰۰ پیش از مسیح سلطنت دائة اشت باسم یگ ایرانی نامز د به نگ دانی در میخوریم که در جنگی اسر گشته نفر مان سارگون یو ست از بدنش کشدند تک داتی درست سعنی بغداد است که هنوز درکننار دجله یاد آورخدای قدیم ایرانیان است کوه بیستون که امهوز در سینه اش بزرگترین کتیبه های دنیا نقش و حافظ اعتبار نامه عمهد در خشان هخامنشیان است اصلاً بغستان بوده است اسم هفتمین ماه فرس که در همین بغستان یا بیستون محفوظ مانده است رأگ آیادیش بوده است که بمعنی

۱ فروردین پشت فقره ۱۲۱

۳ و دا یاد شا نام کرد او رمز د که سر و ی بد اند ر میان فر زد فر دوسی

ية مجوع شود به معجم البلدان باقوت و به 145. الله ان باقوت و به المادن باقوت و باقوت

هر م*ن د*

پرستش بغ است در دهم ماه باگ ایادیش مطابق ۲۹ ماه سپتامبر ۲۲۰ پیش از مسیح داریوش بزرگ به کها تای مغ دست یافة وی را با بزرگترین یارانش بکشت تاج و تخت هخامنشیان را از غصب بیرون آورد ۱ بقول هرو دت این روز را عید میگرفتند باسم جشن مغ کشان ۲

لابد بغ اسم مطلق همه پروردگاران بوده است درکلیه کتیبه هخا منشیان اهو رامز دا بغ بزرگ خوانده میشو د در خود او ستا فقط چندباری بغ بمعنی خدا و ایزد آمده است غالباً بمعنی اصلی خودکه بخت و بهره و برخ باشد استعمال گردیده ات اسمیکه ا مروز معمولاً بآفرید کار میدهیم خدا یا خداوند ميباشدكه بعينه مثل أهورا هم اسم باريتعالى است وهم بمعنى أمبر و مولا و رز رگ و صاحب مساشد خانه خدا و پاکد خدا و خدایگان غالباً در نظم و نثر فارسی برای امیر و یادشاه. و سرور و ساحب آمده است ۳ خدای در پهلوی ختای مساشد از کلمه ختاد مشتق شده است سنی از خود آفریده از خود برخاسته ٤ گفنیمکه اولین روز ماه موسوم است به هرمزد همچنین روزهشتم و پانزدهم و بیست و سوم هرماه نیز بشکل دیکری دارای اسم هرمزد است روزهای مذکور موسوم است به دین یا دیکه بمعنی آفریدگار است و از کلمه اوستائی دنوه dadhvah مشتق است اشتباه نشود با دین که اسم روز بدرت و چهارم ماه است و از کلمهٔ اوستائی دئنَ اهستا که بمعنی کلش و آئین است آمده است در دین پشت از آن صحبت خواهیم داشت برای آنکه سه روز مذکور جمد بگر مشتبه نشود هر یک را به روز بعدش نست داده گفتند دین بآذر دین رمیر دین ردین با دی بآذر وغیر و از کلمه سنتامینو

وبه

Etudes Iraniennes par Darmesteter 1 p. 7

ا رجوع شود به المحافظة المحاف

که بمعنی خرد مقدس است و از آن قوه عامله اهورامزدا اراده شده است در مقاله بعد در جزو امشاسپندان صحبت خواهیم داشت و نیز در طی مقاله امشاسپندان معانی کلیات و همن و اردی بهشت و شهر بور و سفندار مذو خورداد و مرداد که کهی از فرشتگانند و کهی از مفات خاصه اهور امزدا حل خواهد شد عجالهٔ بدو سفت دیگر امورامزدا که غالباً در اوستا بآنها بر میخوریم اشاره کرده میگذریم اولی آنها کلمه خورنه و نت با نها بر میخوریم اشاره کرده میگذریم اولی آنها کلمه خورنه و نت فارسی فرهمند ضبط است و شعرا قدیم استعال کرده اند معنی آن دارنده فروشکوه میباشد در مقاله زامیادیشت مقصالاً از فر یا خر ه صحبت خواهد شد دوم کلمه رئونت (سسست از میرا که در تفسیر بهلوی را یومند شدو بهمین نرکیب در ادبیات زرتشتیان محفوظ ماند معنی آن دارنده جلال و شکوه و فروغ میباشد ریوند اسم عل قدیم نیشاپور (ابر شهر) که بواسطه آتشکده فروغ میباشد ریوند اسم عل قدیم نیشاپور (ابر شهر) که بواسطه آتشکده معروف آذر بر زین مهر زیار تگاه مشهور ایران قدیم بوده است از همین کلمه اوستائی رئونت است

همانطور یکه در عهد پیشین از کلمه بغ بغداد ساخته شده است و امروز از کلمه خدا خداداد درست کردیم در اوستا نیز اهور داد و مزداداد بمعنی آفریده اهورا و ساخته مزدا آمده است ارگلی کم و دوی بسیار استعمال گردیده است ۲ کلمه ایزد که در فارسی بمعنی خدا هم میباشد بمعنی شایسته ستایش است در اوستا برای اهورا مزدا استعمال شده است ولی غالباً یزت اسم گروهی از فرشتگان است که اهور امزدا در سر آنها جای دارد اینک بیند کلمه از نقوش و آثاریکه در ایران از روزگاران قدیم مجا مانده و باشکال اهورامزدا معروف است صحبت میداریم

نخست در کوه سیستون در بالای کتیبهٔ داریوش نقش برجسته ای بشکل آدم ناج بر سر با شهپر بزرگ دیده میشود همین شکل درنقش رستم هم موجود

ا رجوع شود به معجم البلدان یاقوت و به گاتها ترجه نگارنده مقالهٔ زرانشت صفحه ۲٤
 ۲ تلفظ درست این دو کلمه Ahuradhāta و Mazdadhāta میباشد

است جمعی از مستشرقین گمان کرده اند که آن اهورامزدا باشد. گرچه هیچ جای تعجب هم بیست که ایر انیان در مراوده با با بلیها بزیر نفود آنان رفته از برای اهورا مزدای غیرمرئی و معنوی خویش بتقلید پروردگاران بابل شکلی درست کرده باشند چه در نقش مذکور اثر صنعت بابل دیده میشود و شباهت آن با نقوش پروردگاران بابل آشکار است ولی هرودت مورخ معتبر بونانی که از حیث زمان بسیار متأخر تر از داریوش بانی نقش مذکوراست صراحة مینویسد «در نزد ایرانیان معموث نیست که مجسمه و معبد و محراب بر پاکنند و بنظر آنان کسانیکه آنها را میساز بد بعمل خطا و نا موابی مرتکب میشوند بعقیده من از این جهت که ایرانیان مثل یونانیها اعتقاد ندارند از آنکه پر وردگارانشان بشکل انسان باشند ا

گروه دیگری از مستشرقین میگویند که نقش مذکور فروهر اهورا مزداست و امروز زرتشتیان پیروان اهورا مزدا نیز بهمین عقیده هستند شاید از حقیقت هم دور نباشند چنانکه در فرور دین پشت و در مقاله متعلق بآن خواهیم دید که همیشه در هم جا وهم حال از فروهم پاکان و بیکان یاری طلب میشود بخصوصه پادشاهان در میدانهای جنگ فتح و پیروزی خو درا از پرتو یاری فروهمها میدانسته اند در صورتیکه اوستا از برای خو د اهورامزدا فروهمی قائل باشد ابداً بعید بنظر غیرسد که پادشاهان در نقش مذکور برای برتری و پیروزی خویش از نخستین و بزرگ ترین و بهترین و خوبترین و استوار ترین و داناترین و زیبا ترین و دادگر ترین و برترین فروهم اهورامزدا یاری خواسته باشند ۲ و نیزمکن است که شکل مذکور فروهم خود پادشاه باشد چه در خرابه دشت مرغاب در که شکل مذکور فروهم خود پادشاه باشد چه در خرابه دشت مرغاب در بوده است در بهلوی قبرش معروف بقبر مادر سلیمان در روی پاره سنگی شکل مرد بلند بالائی دیده میشود که از دو طرف شهیر های بسیار بزرگ گشوده مرد بلند بالائی دیده میشود که از دو طرف شهیر های بسیار بزرگ گشوده شری مثل ناج فرعونهای مصر بر سرگذاشته دستها را بسوی آسمان بلند کرده ناحی مثل ناج فرعونهای مصر بر سرگذاشته دستها را بسوی آسمان بلند کرده ناحی مثل ناج فرعونهای مصر بر سرگذاشته دستها را بسوی آسمان بلند کرده ناحی مثل ناج فرعونهای مصر بر سرگذاشته دستها را بسوی آسمان بلند کرده

۲ فروردین پشت فقره ۸۰

است در بالای آن بخط میخی بوشته است منم پادشاه کورش هخامنشی اما نقوشیکه از پادشاهان سا سانی در نقش رستم و نقش رجب و غار شاپور از اردشیر اول و شاپور اول و بهرام اول مانده است سواری تگین اقتدار بشاه سو ار طرف مقابلش میدهد بی شک اهو رامزدا از آن اراده شده است چه در نقش مذکور (در نقش رستم) در روی شانه اسب سوار مقابل اردشیر بخط بهلوی نو شنه شده است این جسمهٔ خدا و ند اهو رامز داست هیچ جای تردید نیست از آنکه این نقوش از ناثیر نفو د یونانیها و رُمها باشد چه آنعلور یکه اهو رامز دا در اوستا توسیف شده است صورت خار جی و جسانی نپذیر د پیش از آنکه بتجزیه هرمز دیشت که عنتس بخدای بزر ک است برسیم از بوی خوش مورد که در سنّت گیاه مخصوص آفرید گار است نگذریم در کتاب بندهش آمده است که مورت یا سمن مخصوص باور مزد است ا در کتاب مذکور نیز بهریک از فرشتگان و ایزدان کل یا گیاهی مخصوص است که هریک بجای خویش کفته شود

مورد که همیشه سبز و خرّم است و آسیب خزان نه بیند مخصوص اهور امزدای جاودانی گردید ۲ همان اهور امزدائیکه پیغمبرش در کانها با و مناجات کرده کوید

ای مزدا همان که ترا با دیده دل نگر بسته در قوه اندیشه خود دریافتم که توئی سرآغازکه توئی سر انجام که توئی پدر منش پاک که توئی آفریننده راستی که توئی داور دادکر "

اینک هرمزدیشت

این یشت که در سربیست و یک بشت اوستا جای دا ده شد ه است در واقع فهرستی است از اسامی و فضایل اهورا

۱ بندهش فصل ۲۷ فقره ۲۴

۲ مورد بخصوصه درمبان اقوام آریائ مقدس است هنوز درالهان در شب عروسی تاجی بز شاخه های مورد ساخته بسر عروس میگذارند در خانه های زرتشتیان ایران غالباً دخت مورد دیده میشود

٣ يسنا ٣١ قطعه ٨

۲ ع

ازفقره ۱-۳ از اسامی اهور امزداکه بطور عموم مقدّس ترین کلام رحمانی و مؤثرترین ادعیه است صحبت میشود

از فقره ۷ - ۸ اهورا بیست اسم خود را برای زرتشت میشمرد در این جا متذکر میشویم که در فقره ۸ گوید دو ازد همین نام من اهور است و در آخر همین فقره گوید بیستمین نام مزداست

از فقره ۹-۱۱ اثر و خاصیّت اسامي فوق بیان میشود

از فقره ۱۲–۱۵ دوباره اهور امزدا سی و چهار اسم دیگرش را برای پیغهبرش ذکر میکند

از فقره ۱۸ - ۲۰ درتأثیر و قوت اسامی خداست

از فقره ۲۰-۲۲ دعا و ستایش است

خر مىشود

فقره ۲۳ نهاز معروف يتااهووئيريو ميباشد

از فقره ۲۶ - ۳۲ ظاهراً متعلق باین یشت نیست و در بسیاری از نسخ خطی قدیم هم نوشتد نشده است بنا بقولی متعلق به بهمن یشت است فقره ۳۳ دعای معروف اشم و هو است کداین یشت با آن

mof (83) for one was

adureger non39... non39. egende (m):

egen. artartam. egen. darteert d. narmermis. ededarfim.
egen. gartartam. egen. darteert dan. egen. erepen.
egen. egs. (mad. nogsman. erest dan. egen. egen. egen.
egen. egs. (mad. nogsman. erest dan. egen. egen.
egen. egs. (mad. nogsman. erest dan. erest en en egen.
egen. egs. egen. egen. egen. egen. egen.
egen. egs. egen. egen. egen. egen.
egen. egs. egen. egen. egen.
egen. egs. egen. egen.
egen. egs. egen.
egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen.
egen. egen. egen.
egen. egen. egen.
egen. egen. egen.
egen. egen. egen.
egen. egen. egen.
egen. egen. egen.
egen. egen. egen.
egen. egen. egen.
egen. egen. egen.
egen. egen. egen.
egen. egen. egen.
egen. egen. egen.
egen. egen. egen.
egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen. egen. egen. egen.
egen. egen. egen. egen. egen. egen. egen. egen.
egen. e

Glacker and madred. And barrenalt. (a) 51° 5° im) malleder. Grasser. Glacker oder. Grasser. Glacker oder. Grasser. Glacker oder. Grasser. Glacker oder. Grasser. Grasser. Glacker oder. Grasser. Grasser.

- 60-3. min (3/m Emmer6)333. 6m3. mine 63(300)333. earl3. min (3/m Emmer6)333. earl3. mine 63(30) mine 63(30) mine 63(30) mine 64. earla mine 6
- 9m(35cm439.0...

 noch. meastern measternd. of measternd. of common. of measternd. of measternd. of common. of measternd. of common. of common.
- in Edoma 03939. Om d. 63(300)3939. Om d. man d. 63(300)3939. Om d. man (3-0) 18/39 (m. 18/4)... Om d. macole. 3 d. p. (m. 18/4)... Om d. m. 18/39 (m. 18/4)... Om d. m. 18/4)... Om d. 18/4)... Om d. M. 18/4)... Om d. M. 18/4)... Om d. 18/4).
- (3) the objection of the objection of the order of the objection of the ob

هر مز د يشت

۱ زرتشت از اهورامزدا پرسید ای اهورامزدا (توای) مقدس ترین خرد آفرینندهٔ جهان مادی ای پاک در کلام مقدس (۱۹۵۴س) چه چیز قادر تر چه چیز پیروزمند تر چه چیز برای روز وایسین مؤثر تر استه

۲ چهچیز پیروز مندترین چه چیز چاره بخش ترین چه چیز بخصومت دیو ها و مردم بهنر غلبه دند در سراسر جهان مادی چه چیز بیشتر دراندیشهٔ (انسان) ا ثر نما ید در سراسر جهان مادی چه چیز بهتر وجدان را داک دند ۵۰

۳ آنگاه اهورامزدا کفت ای سپنتهان زرتشت اسم ماو امشاسپندان در کلام مقدّس قادر ترپیروز مند تر بلند رتبه تر برای روز واپسیت مؤثر تر است ۵۰

این پیروزمند ترین این چاره بخش ترین است این است آنچه بهتر بخصو مت دیوها و مردم غلبه کند این است آنچه در سراسر جهان مادی بیشتر در اندیشه اثر نماید این است آنچه در سراسر جهان مادی بهتر و حدان را داک کند ...

- ersterdszigher. Europh. (n. 2833) dur. 28 m. Order (n. 2833) dur. 1 m. Orden Siedeller. 28 m. Orden Siedeller. 29 m. Orden Siene Sie
- 1363. ahmon«z. Emason. Ancecens.1...

 ohmon«z. Perecensed». Anceson. ohn d. oheo. Eranden.

 ohmon«z. Perecensed». n. 133. ohe («neichte.1 epaceon.

 ohmon«z. ohne pr. n. 133. ohe («neichte.1 epaceon.

 ohnon:
- Acceden. (mesg. Accede«mi...

 Man Man Ag. Agardesmi. and 139g. And 130.

 Man Andra Ac Agar. Agarde. g. and 16.

 Garden Ac Agar. Agarde. g. and 16.

 Garden Andra. Agarde. Jan Man 16.

 (Andre Agar. 16.

 (Andre) Andre Andre. 16.

 (Andre Andre) Andre Andre. 16.

 (Andre Andre. 16.
- وه المراده المرسوس عن المراد عدا و المراد المراد المراده المراده المرسوس على المراده المرسوس المرسوس المرسوس المرسوس المرسول المرسوس المرسوس المرسوس المرسوس المرسوس المرسوس المرسوس المرسول المرسوس المرسوس المرسوس المرسوس المرسوس المرسوس المرسوس المرسول المرسوس المرسوس

ه زرتشت کشت ای اهورا مزدای پاک مرا از آن اسم خود که بزرگتر و بهتر و زیباتر و در روز واپسین مؤثر ترو فیروزمند تر و چاره بخش تر و بهتر بخسومت دیوها و مردم غلبه کشنده است آگاه ساز ۵۰

- ۳ تا آنکه من بهمهٔ دبوها و مردم ظفریابم نا آنکه من بهمهٔ جادوان و پریها چبر شوم تا آنکه نسی بمن غلبه نتواند نمود نه دیو نه انسان نه جادو و نه بری ۵۰
- ۷ آنگاه اهور امزدا کفت ای زرتشت پاک کسی که از اوسئوال کنند اسم من است ا دوم کسی که کله و رمه بخشنده است سوم کسی که تواناست چهارم بهترین راستی پنجم (مظهر) کلیه نعم پاک آفریدهٔ مزدا ششم منم خرد هفتم منم خرد مند هشتم منم دانائی نهم منم دانائی نهم منم دانائی همتم دانائی دانائی دانان دانان
- ۸ دهم منم تقدّس یازد هم (منم) مقدّس دو از دهم اهور اسیز دهم زو رمند ترین چهاردهم (منم) کسیکه دست خصومت باو نرسد پانزدهم مغلوب نشدنی شانزدهم کسیکه پاداش (هریک را) در خاطر نگهدارد هفدهم (کسیکه) همه را نگهبان است هیجد همهم را در مان بخش است نو زدهم منم آفریدگار بیستم منم آنکه موسوم است به مزدا ۵۰

۱ یعنی که اهورامزدا سو چشمهٔ علم و معرفت است همه چیز را از اوباید درخواست و سئوال نمود

- (m3.1 ohmseda. andanglås. Qpr«modaning.100
 da. podaseda. andanglås. Qpr«modaning.100
 ecpangdag. andang. 1 dag. entanonan
 an«antanondar. podentanonani odg. epatacon.
 ling.1. dag. and. and. e. odd.
 ling.1. dag. and. e. odd.
 ling.1. dag. ondg. ondg. onglandar.
 ling.1. dag. ondg. ondg. ondg. epatacon.
 oda.1 daremte. odd.
 ling.1. dag. ondg. ondg. one.
 ling.1. dag. ondg. one.
- masse, beforedson, fason, mase, pason, fason, masse, barforedson, fason, masse, fason, fason, fason, fason, fason, fason, mase, reformentation of for mase, mase, mangentons, fason, mose, mangen, fason, fason, mase, mangen, fason, fason, mase, mangen, fason, fason, mase, mangen, mange

۹ ای زرتشت تو باید شبانه راوز امرا با نیاز برازندهٔ زور بستائی ۲ (این چنین) من اهورامزدا برای یاری و پناه بسوی تو آیم سروش مقدّس برای یاری و پناه بسوی تو آید آب ها و گیاه هاو فرو هر پاکان (نیز) برای یاری و پناه بسوی تو آیند ۵۰

- ۱۰ ای زرتشت این تراخواهش علبه نهودن است بخصومت دیوها و مردم و جادوان و پریها به کاوی ها و کرپان های ستمکار و راهزنان دو پا و کراه کنند دان دو پا و کرهای چهار پا °
- ۱۱ و به لشکر دشمن با سنگر فراخ با درفش بزرگ و درفش بالا برافراشته و درفش نشوده و درفش خونین بدست کرفته پس در همه روزهاو شبها این اسامی را آهسته زمز مه کن ۵۰
- ۱۲ منم پشتیبان و منم آفریننده و نکهبان منم شناسنده و مقدس ترین خره چاره بخش نام من است چاره بخش نرین نام من است پیشوانام من است بهترین پیشوا نام من است اهور ا نام من است مز دا نام من است پاک نام من است فرهمند ترین نام من است فرهمند ترین نام من است بسیار بینا تر نام من است دور بین نام من است دور را بهتر بیننده نام من است

۲ زور در اوستا ک^{سد ط}فلاند Authra عبارت است از نیاز مایع مثل آب و شیر وغیره که در هنگام رسومات مذهبی بکار برده شود و بخصوصه آب آمیخته بشیر که در وقت یزشنه کردن استهمال گردد بعنزلهٔ آب مقدس عیسویان eau bónite میباشد

- (260m. mage. {269m. mage. {269m. mage. {269m. mage. } 469m. mage. } 469m. mage. } 469m. mage. \$469m. mage. \$469m. mage. \$469m. mage. \$469m. mage. cas-mpomn. \$469m. mage. cas-mpomn. \$469m. mage. gameding. -346pm. mage. gameding. \$469m. mage. gaptam. \$469m. \$469m. \$469m. \$469m. \$469m. \$469m. \$469m. \$469m. \$100m. \$469m. \$100m. \$469m. mage. gameding. \$100m. \$10
- مراهه. سرهه. المعنى ال

۱۳ پاسبان نام من است پشت و پناه نام من است آفرید آار نام من است تگهد از نام من است بگهد از نام من است بهترین شناسنده نام من است بهترین شناسنده نام من است بروزنده نام من است خلام پروزش نام من است جویای سلطنت نیکی نام من است نسیکه بیشتر جویای سلطنت نیکی است نام من است شهریار دادگر نام من است داد نر ترین شهریار نام من است ۵۰

۱٤ (كسيكه) نفريبدنام هن است (نسيكه) فريفته نشود نام هن است (كسيكه) به ستيز كي غابه كند نام هن است (نسيكه) بيك ضربت فتح كند نام من است آ فريننده كال كند نام من است آ فريننده كال نام من است بخشاينده عام نعمت ها مام من است بخشايدة بسيار خوشيها نام من است بخشايدة بسيار خوشيها نام من است من است من است من است من است من است بخشايشكر نام من است 80

۱۰ (کسیکه) بارادهٔ خود نیکی کدند نام من است (کسیکه) بارادهٔ خود پاداش رساند نام من است سود مند نام من است نیر و مند نام من است نیرومند ترین نام من است باک نام من است بزرگ نام من است برازندهٔ سلطنت نام من است بسلطنت برازنده ترین نام من است دانا نام من است دانا ترین نام من است (کسیکه) دور را نگران است نام من است این چنین است نامهای (من) %

۱۶ وکسیکه از برای من در این جهان مادّی ای زرتشت این اسامی را آهسته زمزمه کـنان و بآواز بلند در روز و شب بخو انده

- emmirke, m.

 Sam-få. gem. danda. barnangå. acem. danda. om
 Sam-få. gem. arronimkaningly. arronimkanler.

 Sam-få. gem. arronimkaningly. arronimkanler.

 Sam-fönnen om
 Sam-f
- mided. mem 12. m.(merim 3....

 con (2, 12, 13. 6m (30m. 12, 12, 13. dm 6m (2. 12, 13. 6p 2...)

 m.(mericm 2. 12, 13. mem (2. 12, 12, 13. dm 6m (2. 12, 12, 13. 6p 2...)

 m.(mericm 2. 12, 13. mem (2. 12, 12, 13. dm 6m (2...)

 m.(mericm 2. 12, 13. mem (2...)

 m.(mem (2...)

 m.(m
- إسراع، سدجهدرسه به ماسج رسم ما به المام ا

هرمزد بشت ۷۰

۱۷ کمیکه (آنهارا) در برخاستن یا در وقت خوابیدن در وقت خوابیدند یا در وقت برخاستن در وقت کشتی بستن یا کشتی باز کردن در وقت از جائمی بجائمی رفتن یا (در وقت) از ناحیه و تملکت بسوی مملکت دیگر سفر رفتن بخواند ۰

۱۸ . پجنین کسی نه در این روز و نه در این شب کار د کارگر شود نه تبرزین نه تیر نه خنجر نه گرز که از طرف خشمی که باطنش پر از دروغ است بدو حواله شود سنگ های فلاخن بدو نرسد %

۱۹ و این بیست اسامی مانند جوشن پشت سر و زره پیش سینه بضد گروه غیرم مرئمی دروغ و نابکاران وَرِنا ا و کیا ذه تبه کار ۲ و بضد اهر یمن مفسد ناپاک بکار رود چنانکه گوئی هزار مرد از بک مرد تنها محافظت کند ...

⁽۱) ورنا واسد المال (Varena) اسم مملکتی است مستشرقین را در سرتعیین محل آن اختلاف است بقول سنت آن مملکت پنشخوارگر (Patarxvargar) است که عبارت با شد از دیلم یا گیلان حالیه بنا بر این مملکت مذکور در ناحیهٔ کو بهستان جنوب قفقاز وناحیهٔ جنوب غربی دریای خزر واقع است این مملکت همان است که در نخستین فرگرد وندیداد در فقره غربی دریای دریای در واقع است این مملکت روی زمین شمرده گر دیده و مسقطالراس فریدون خوانده شده است جهار مین مملکت روی زمین شمرده گر دیده و مسقطالراس فریدون خوانده شده است رجوع شود به دارمستتر که ی که یک که به گبکر (۲) کیاده و سعمه مهمین کنیم که چه قسم گناهکار از کیاده از ده شده

- on Som. masme. ohnasme. gnan. onghes onghesomen onge of e. of as a company of e. of as a company of e. of as a company of estables. of a company of estables of estables
- الم المجاع والمداردي و (١٠) مرام عن وارسول و الماردي و

۲٬۰۰۰ کیست آن پیروز مندی که از روی دستور تو باید مردم را در پناه خود بگیرد بوا سطه یک الهام بمن بگوکیست داور نجات دهندهٔ این جهان که باین کار کار کاشته گردیده چنین داوریکه بنزد او اطاعت و منش پاک مقام گزیده داوریکه تو خود او را خواستاری ای مزدا ا ۵۰

۲۱ درود بفر کیانی ۲ درود بآریا ویچ ۴ درود به سئوکت درود به آب اردوی ۱ (۱۵ اله ۱۵ اله ۱۸ اله

۲۲ ما میستائیم اهونا و ئیریارا ۱ اشا و هیشتا نیکو ترین امشاسپند را می ستائیم ۱ توانائی و قوّت و زور و پیروزی و فرّ و نیرو را میستائیم (۱) این ففره بدون کم وزیاد از کاتها یسنا ٤٤ قطعه ۱ ۱ برداشته شده است (۲) د ر خعو س فرکیانی رحوع کنیده زا میاد بشت و مقالهٔ متعلق بآن (۳) آریا و پیج مستشرقین را در سر تعیین این ملکت نز اخلاف است نفول اند هش در فصل ۲۱ ففره ۱۲ ملکت مذکور در آذر پایگان واقع است دانشه ند المانی مار کوارت آزرا خوارزم دانسته این مملکت همان است که در

گردیده است بمناسبت آنکه در فقره مذکور از زمسنان معت این مملکت صحبت شده است مارکوارت آنزا خوارزم ذکر میکند چه خوارزم در ایران زمین سرد ترین مملکت است رجوع کنبد به

نخستین فرکرد وندیداد در ففره سوم از آن باد شده است و نخستین کشورآفریدهٔ اهورامنه ایاد

قته قته المحتود و خوشی و ترقی و پر ورش (٤) سئوک (٤) معود و خوشی و ترقی و پر ورش ایست که مصحت و خوشی و ترقی و پر ورش گلماشنه کردیده مظهر خوشی ایزدی است در تفسیر پهلوي سئوک کردید (ه) Dāityā دائی تیا اسم رودی است در آریا و یج بر خی از مستشر قبن آزرا رود آرس دانسته و در خی دیگر ازافشان (٦) رجوع کنید به یشت اردوی سور ناهید و مقالهٔ منعلق بآن (آبان) (۷) رجوع کنید به مقاله معامد و از اهوناوئیریا همان نماز معروف ینا اهو و ئیریو میبا شد (۹) اشاوهیشنا یعنی امش سپند اردی بهشت رجوع کنید به مقاله امشا سپند ان دبه از دیشت

ontohir mener carperonition on the control of the surfers on for carpental ontohir many on the control on the c

ני שות לפת עור בר ביני מים שישי שי מים מוצובי ואפבי לת בב מותאי ופישורי ועוצי

41 enterger of (1) %

12 enterger of (1) %

13 enterger of (1) %

14 enterger of (1) %

15 enterger of (1) %

16 enterger of (1) %

16 enterger of (1) %

17 enterger of (1) %

18 enterger of (1) %

onen- onthe mestads. acostados. 1.2.

onen-sacobe, 1 enace chasso. ontre estado equara ontra ontre ontra ont

ور دكاس. مدوهاد، والرهود عداع. ا عمدام. فسعم. بمرامهد.

اهورامزداي را يومند (و) فرهمند را ميستائيم ا ينگهه هانام . . . اهورامزدا درميان موجودات از زنان و مردان مبشناسد آن كسى را كه براي ستايشش باو بتو .. دا اشا بهترين يا داش بخشيده خواهد شد اين چنبن مردان و اين چنبن زنان را ما ميستائيم "

۲۳ یتا اهو و ئیریو . . . مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور است کسیکه برطبق قانون مقدّس اعهال جهانی منش نیکب را بسوی مزدا وشهریاری را که بمنزله نگهبان بی چاردان قرار داده شد بسوی اهوراآورد درود و ستایش و قوّت و نیرو خواستارم از برای اهورامزدای رایو مند و فرهمند اشم و هو . . . راستی بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است که خواستار بهترین راستی است که خواستار

۲۶ ای زرتشت تو باید همیشه کسی را که دوست است از دشمن به خواه حفظ کنی تو نباید روا داری که دوست را بعر س خطر اندازی مگذار که از سدمهٔ بر نج افتد مگذار آن مرد آئین شناسیکه از برای ما (و) امشاسپندان نیاز بزرگ یا کوچکترین فدیه میآ ورد از مال خود محروم گرد د 60

۲۵ این است و هو مرف آفریده من ای زرتشت این است اردیبهشت آفریده این است اردیبهشت آفریده این است اردیبهشت آفریده این است این است اردیبهشت آفریده این است این است این است این است این است این این است ای

omodo. 1 onez 2 one ombo solo ombo solo ombo. 1...

σωσο. 5 οροσομο οροσομο οροσομο ομετικου ομετικου

m. nehologe. nefactor...

Sujupionin. 1 onter popular. decedent onterorior.

Sujupionin. 1 onter opposition decedent onterorior.

63(35)((m-139. 63(35) m (10m.) 339.1.00
50m (m 2039.1 m 2039.1 m 100.00 m (10m.) 100.00
60m (m 1 m 600.00 m (20m) m (2

9/me. 346 pyrnord. ce 103 24 dund od. . ng modes. mac.

code. macy mand. en 56 ms. odusmercod. en 13
en 1 ms. many mode. en 56 ms. odusmercod. en 13
en 1 ms. manne. ex 56 ms. en 10 ms. ex 6 ms. odusmercod. en 13
en 1 ms. manne. ex 56 ms. en 10 ms. ex 50 ms. odusmercom.

من ای زرتشت این است شهر یور آفریدهٔ من ای زرتشت این است سفند ارمد آفریدهٔ من ای زرتشت اینانند خرداد و مرداد هر دو از آفرید گان من پاداشها کانیکه بسرای دیکر در آیند از آنان مقرّر گردد ۴

۲۲ ای زرتشت یا کب بواسطهٔ قوهٔ روحیّه و علم من ا زندگافی آینده چکونه خواهد بود و در انجام رند گانی چَگونه با ید باشد ۳۳

۲۱۷ هزاردرمان ده هزار درمان سیندار مذ (برساد) ۳ و با (یاري) سفندار مذ خصو مت دیورا از هم پائیده و پریشان کنید گوشهایش را بدر ید دستهایش را به رنجیر در کشید بطوریکه را بهم به بندید اسلحه اش را در هم شکنید اورا به زنجیر در کشید بطوریکه . (هاره) در بشد باشد 8

۲۸ ای مزدا آیا پیرو دین پاک ،دروغ پرست غلبه خواهد نموه ^۶ پاکدین بدروغ ظفر خواهد یافت دیند اران راست به پیروان دروغ چیر خواهند شد مامی ستائیم 'قـوّه شنوائی اهوراه زدا را که کلام مقدّ س

⁽۱) جند لغت در این فقره طوری خراب شده است که معنی از آنها مفهوم نمیگردد د (۲) این دو جمله از گاتها پسنا ۲۸ فقره ۱۱ و پسنا ۳۰ فقره ۶ افتباس گردید (۳) این دعا غالباً در اوستا نکرار شده است در فقره فوق هزار و ده هزار جاره و درمان و درود از طرف سپندار مذ برای دینداران تمنا شده است ولي در جاهای دیگر بطور مطلق آمده ست (۶) این جمله از کاتها پسنا ۶۸ فقره ۲ اقتباس کردید

odarcez-13(30mlirez. Sarzpemlirez...

code. en (3139. Anrede. areele. Anrede. code-6369.

nod... arzo. odarenzanerod. odes. code-6369.

odarenzanerod. gen «meme. odapennod. oastalane.

ned. ceo3 men nod... noes «des. araelanod. oar se mo.

ned. ceo3 men nod... noes «des. araelanod. oarse mo.

ned. ceo3 men nodaren on sarze mo.

- ofteplatien. mekmedlernda. Aneleef... (Ar. Brandfer. 139.
- ه ۱۰ مهر ۱۳۰۵ (۱۹) ن مرس مهر ۱۳۰۸ (۱۹۰ ۱ مرس ۱۹۶۰ ۱ مرس ۱۹۶۰ ۱ مرس ۱۹۶۰ است ۱۹۰۵ (۱۳۰۹ است ۱۹۹۰ ۱ مرس ۱۹۶۰ ۱ مرس ۱۹۹۰ ۱ مرس ۱۹۹ ا مرس ۱۹۹۰ ۱ مرس ۱۹۹ ا مرس ۱۹۹۰ ۱ مرس ۱ مرس

63(3)33. ce(33. 3m/bramond)3. Odarsarchon... ongongesigstanod. cetanod. 3m/bramonnod... ongonodatis. rodargtats. gpropond. odarsar. gpropon.
3mrodi. odg. rogg-nartoms. tator... romas. roturonroda. odg. rogg-nartoms. tator... odarsa. roturonroda. odg. rogg... rogg... ogg...

14 conc. machmach. enstems. Aprobles. machmach.

را نیو شید ما می ستائیم قوّهٔ حافظهٔ اهورامزداراکه کلام مقدّس را حفظ نمود ما می ستائیم زبان اهور امزدا را که کلام مقدّس را بیان نمود آن کوه اوشیدم اوشیدرنه را شبانه روز بانیازبرازندهٔ زوْر میستائیم ۱۰%

۲۹ زرتشت گفت باین وسیله شما را بزیر زمین برانم مواسطه دیدگان سفندارمذ راهن بزمین افلانده شود %

۳۰ هزار درمان ده هزار درمان (برساد)

فروهم این مرد پاک را که مو دوم است به اسمو خوانونت ۱۹۳۸ میستائیم پس از آن من میخواهم که مثل مرد معتقدی (فروهمهای) سایر پاکدینان را بستایم (فروهم) کئو کرنه نمان و مزدا آفریده را می ستائیم ۵۰ میستائیم گنو کرنه ۱۰ میستائیم گ

۳۱ ما می ستائیم قوّه شنوائی اهورامزدا را که کلام مقدّ س را نیوشید،
ما می ستائیم قوّهٔ حافظهٔ اهورامزدا را که کلام مقدّس را حفظ نمود

⁽۱) اوشیدم « بیلا. و سه (Uši. dam) اوشیدر به « بیلا. و سه (Ušidarena) هر دو اسم یک کوه می باشد که در بالای آن زرتشت بالهام غیبی رسید بقول بنده ش در سبسنان واقع است در تفسیر پهلوی اوستا اوش داشنار Ušdaštar کردید معنی لفظی آن هوش بخشنده است (۲) اسموخوانونت سوه پهلهها میساده اسم یکی از نخستین بیروان زرتشت است در فرودین یشت در جائی که بفروهر همهٔ پاکان و دینداران و ناموران درود فرستاده میشود اسمو خوانونت در سر آنها جای داده شد معنی لفظی آن فروغ آسمان میباشد فرستاده میشود اسمو خوانونت در سر آنها جای داده شد معنی لفظی آن فروغ آسمان میباشد (۳) اسم درختی است آنرا هوم سفید تصور کرده اند در تفسیر پهلوی گوکرن شد نقول بنده شد برای آنکه مورد صدمه افرینی واقع نشود ماهی کر همیان اقبانوس فراح کرت روشده است برای آنکه مورد صدمه اهرینی واقع نشود ماهی کر همیان اقبانوس فراح کرت روشده است.

ondha sh. Emploh. nonnanashlu. nonneg the shor nonn-هد آداددد الهري وسعد الهري د معممه مع ودع فاعدو مدارده. ansegnossa. En Strine. molada. (molada. ones. سسس دريع. عدي هيء دوس مسد. سورسس مدد وددع دوس. פל יינות בי בנות לישוני ער בא באות של איני על ויינה - פל נייצ טור יינה בי בל נייצ טור יינה בי בל בייצ טור יינה בי בל בייצ טור יינה בייצ טור יי cefor pomer. 3 m Son eterntates. Europa (ontates: ceforpomer. eperentais in mannet des en (3/2 n/269dn. elmodes... [(درواز گفتن) به بهوسدد ع. بهداسه سددد في سدد. سين دعمه و الها مهداسه ere marting.] gemenmer marendans. surstems. (neyeungf. mul3 neunaf. Chengme. m33me/343. ace3 my m / 4 de . Columbrar or on of more admit. la ey «u of. mul 3 fre tou of. Che a but. Julen. uyur-8 (1) 0. 400 - 61 mon 6 4 mon 6 4 memo and succe fresh maders and success of sales and maken

ما می ستائیم زبان اهورامزدا را که کلام مقد س را بیان نمود آن کوه اوشیدم اوشید رنه را شبانه آروز با نیاز برازنده زرار میستائیم اشم و هو راستی بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن دسی است به خواستار بهترین راستی است ۴ (سه بار تکرار میشود)

۳۲ سفندارمد مقدس کارداز را مستائیم . . . از اینجهت سیخو اهیم آن کسی را که بزردتر از همه است آن اهورامزدا را بزرگ و سرور خود قرار دهیم اهر بمن نابخار را براندازیم تا خیم اسلحهٔ خوتین آزنده را برافکنیم تا دیوهای مازنه ران را برانیم و دروغ پرستان ورنه را بر اندازیم تا رایومند و فرهمند اهورامزدا را بلند سازیم تا امشاسپندان را بلند سازیم تا ستارهٔ با شاوه پر فروغ تشتر را بلند سازیم تا مرد پاک را بلند سازیم تا دلیهٔ مخلوقات پاک خرد مقدس را بلند سازیم تا مرد پاک را بلند سازیم تا داده مازیم تا داده سازیم تا داده دره تا بانده سازیم تا داده سازیم تا داده شده سازیم تا داده سازیم تا داده با با داده سازیم تا داده سازیم تا داده با با داده بازده تا داده بازده با با با داده بازده با با داده بازده با بازده بازد

⁽۱) جند کلمه در این فقره خر اب شده نظوری که معنی درستی از آن مفهوم نمشود (۲) تنمام جملان این ففره تا سر فقره ۳۳ ندون کم و زیاد از فقران اوّل و دوم پسای . ۷۲ رداشته شده است

⁽۳) این جمله از یسنای ۲۷ فقره ۹ میباشد به یسنای ۱۸ فقره ۱۱ نبز رجوع کنید

ememy. r. 2014. 34. .. (gn. 141.) 24. r. (gn. 141.) 1434.

of the control of the

عرد که سروی سه در سروس و سوس به در سروی و به در در و به به در کور و به در استان به به در سروی و به در در و به در که در به در

439ma3-004. mongan3. et no mont on (6 (10. molm. molm.).

ان در درسول واسدورهد، عسروسه مرورد سيسيء. عديد ان ب سيسيء عديد ان ب

عديدو. عدالم من عدايه من مدرسه. وسوسدد الهاري المن وسوساد عدايه. ولا الماري المن الماري الما

امشاسيندان

امشاسپند اسمی است که بیک دسته از بزر ترین فرشتکان مزدیسنا داده شده است امشاسپندان جم آن است امشاسپند و امهو سپند و امهوسفند نیز گفته اند زراتشت بهرام کو ید زامشاسپند آنکه بگزیده تر بنزدیک بزدان پسندیده تر در خود اوستا آ مش سپنت سه بیسسدر به بهرسد آمده استاین کلمه مرکب است از سه جزء نخستین ا که از ادات نفی است و از برای آن در فرس و اوستا و بهلوی مثال بسیار دارج در سانسکریت وسایر زبانهای هند و ارو پائی هم بالندک تفاوتی در سریک رشته از افات دیده میشود این جزء را امروز در فارسی غالباً به نا تغییر میدهیم مثالاً آگانا از افات فرس هخامنشی در فارسی میشود ناگاه و کلمه اوستائی و بهلوی آن آپ میشود ناب آخوشنوت میشود ناگاه و کلمه اوستائی و بهلوی آن آپ میشود داب آخوشنوت میشود با به نی فرزند و آن اثران به بی فرزند و آن اثری میشود را در کتیبه ها و و اگران یعنی نا خوشنود و بیکران اپوتر اوستا را باید به بی فرزند و آن اثران میشوی را به نو مید ترجمه کرد پادشاهان سلسله ساسانی خود را در کتیبه ها و در روی مسکوکات شاهنشاه ایران و آن ایران که هر یک بجای خود گفته میخوانده اند ا کلمات امرداد و ناهید و انیران که هر یک بجای خود گفته میشود دارای همین جزء میباشد

دومین جزء که عبارت باشد از رمش بعنی مرکب است و باکلمهٔ مر که در کتیبه های هخامنشی و اوستا بعنی مردن است از یک ریشه و بن میباشد و نیز از همین ربشه است کلیات مرتبا مهنیا در کتیبه ها و مشیا همنیا میباشد و نیز از همین ربشه است کلیات مرتبا مهامده است در گانها کلیات در اوستا که بعنی در گذشتنی و فنا بزیر و مردم آمده است در گانها کلیات مش مشمش میباشد کلیات مشرکور در تفسیر بهلوی به مرئتم ترجمه گردید مردم که در فارسی بجای مذکور در تفسیر بهلوی به مرئتم ترجمه گردید مردم که در فارسی بجای انسان عربی است بمعنی مردنی و در گذشتنی و فنا پزیر است ۲

Grundriss der iranischen Philologie erster Band 2 Abteilung رجوع شود به Neupersische Schriftsprache von P. Horn S. 193.

۲ رجوع شود به گانها یسنا ۲۹ قطعه ۱۱ یسنا ۲3 قطعه ۱۳ و یسنا ۶۰ قطعه ۵ و سنا ۲۹ قطعه ۷

در اینجا متذکر میشویم که مشیا و مشیوئی Mnöyöi و Mnöyöi در بندهش بجای آدم و حوّای اقوام سامی است در زبان قوم اوستی Ossethi که در اطراف کوههای شمالی و جنو بی قفقاز سکنی دارند و خود را ایرون (ایران) مینا مندو اصلاً ایرانی نتراد هستندکلمه مرگ بمعنی زهر است از این جهت احتمال داده اند که مار (حیّه عربی) بمناسبت خطر مرگ و آسیب و زهرش از همان ریشه کلمه فرس مرکه بمعنی مردن است باشد ا

سومین جزم سینت . معنی سود و فائده و مقدّ س و درمان بخش میباشد در سانسکریت سونت آمده است سینت و سونت هردو از ریشه و بن کلمه آریائی سو میباشد سوا ۱۹۷۸ که غالباً در گانها و اوستا استعال شده است شکل دیگری از کلمه سینت میباشد گذشته از آنکه این کلمه در جزو اسم دوازدهمین ماه سال (اسفند ماه) در زبان ما باقی است اسم گیاه معروف اسیند که تخم آنرا هنوز در ایران برای بوی خوش و رفع آسیب چشم بد دود میکنند از همین لغت اوستائی است کا کلمه گوسپند که امروز بجای کلمه میش استعال میشود در فرگرد ۲۱ و ندیداد فقره اول معنی گاو پاک آمده است در خود اوستا مئس مسلامی سرای گوسفنداستعال گیو پاک آمده است در خود اوستا مئس مسلامی در گرشاسب نامه گوید شده است سیند نیز کوهی است درسیستان اسدی در گرشاسب نامه گوید علی شهر بدیشت اسیند کوه بسی رهرنان کشته آنجا گروه در شاهنامه هم غالباً از این کوه اسم برده شده است بخون نریان کمر را به بند برو تازیان تا بکوه سیند اسم خاص اسفندیار که در اوستا سینتودات مین بخشیده سینت (خدای مقدّس) است از آنچه گذشت معنی بحشیده سینت (خدای مقدّس یامقدّ سفنا ناپذیر و مقدّس جاودانی مقدّس جاودانی

گفتیم که این اسم بیکب دسته از بزرگترین فرشتکان مزدیسنا داده شد

Handbuch der Avestasprache von Geiger,

Altiranisches Wörterbuch von Chr. Bartholomae

و به

AltpersischenKeilinschriften von Ir. Spiegel.

و به

Grundriss der Neupersischen Etymologie von P. Horn

و به

یارم سیند اکر چه برآتش هی فکند از بیر چشم تا ترسد مرو را گزند

اورا سیند و آتش نایدهی بکار باروی همچو آتش و با خال چون سیند (حنظله باد غیسی).

سپنت مینو و بعدها اهمراهزدا را در سر آنها قرار داده گفتند هفت امشاسپندان از این قرار هرمزد بهمن اردی بهشت شهر بور سفندارمذ خرداد. و امرداد در اوستا و هومناه انبار هبشنا خشراسپنت آرمق هروتات و امرتات میباشد در مقاله کذبته از هر مرد سحبت داشتهم اینکس چند کلمه از سپنت هینو گفته پس از آن مبروزم در ایشاسپندان

جزء اولي اين كلمه را كه سينت باشد معني كرديم جزء دوم آن هنوز در زبان ادبى مستعمل و آنرا بمعنى بهينت و فردوس گرفته اند ناصر خسر و علوي گويد اين يک سوي دوزخت هميخواند و آن يک سوي ناز و نعمت مينو در خود اوستا مئينو عسرور (Maunyn) آمد داست و بمعني خرد و روح و جوهر است مئينو Mainynva سفت است بمعنى روحانی و معنوی ريشهٔ اين كلمه من ميباشد كه در اوستا بمعنى اندبشيدن است در سانسكريت مانيو Manyn و در يونانی مانيس المست و در لايتني معنی است در سانسكريت مانيو و آن يک اسل است در فرس هخامذه يونانی بونانی اندبشه است تو يي د بد س مهرا ادبا مور خ يونانی فرس هخامذه يونانی پلوتارخس که در قرن بنجم پيش از مسيح ميزيسته است و مور خ ديگر يونانی پلوتارخس که در قرن بنجم پيش از مسيح ميزيسته است و مور خ ديگر يونانی پلوتارخس امر ورن اول ميلادي) از اربا منس (اربا منش) پسر داربوش بزرگ اسم ميبرند معنی اين اسم آريا نهاد يا آريا سرشت ميباشد ا

بخصوصه کلمه دشمن ترکیب قدیمی خود را خوب محفوظ داشت و معنی آن بدخواه و بداندیش میباشد چه دُر و دُش بمعنی بد و زشت است چنانکه در کلمات در خیم (بد سرشت) و دُشتیاد (غیبت) و دُشنام (ناسزا)

بنابر آنچه گذشت سبنت مینو را میتوان به عقل مقدّس و خرد پاک ترجمه نمود اینک به بینیم که در اوستا سبند مینو دارای چه مقامی است و مقصود از آن چیست در گانها یسنا ۷۶ که خود موسوم است به سپنت مینو در هر شش قطعه این ها از سپنت مبنو یا خرد مقدّس صحبت شده است بطوریکه ابدا جای تردید نیست که آنرا غیر از اهورامزدا بدانیم در نخستین قطعه این بسنا خرد مقدّس و آئین ایزدی یکجا نامیده شده است و انسان ما مد نسبت مآنها نبك الدلش و نبك كفتار و نبك رفتار ماشد و بآن وسله لکیال و حمات الدی نائل کردد در قطعه دوم دگر ماره انسان را مادای تکلیف خود خوانده نسبت بخرد مقدّس اعهال نبك خواسته میشود در قطعه سوم آمده است ای مزدا تو ئی پدر مقدس این خرد در قطعه ٤ گوید که بتوسط این خرد مقدّس گذاه کاران و دروغگویان بر افتند و پیروان راستی روی نجات مدنند در قطعه ینجم بدستیاری خرد مقدس از اهورامندا یاداش اعمال تمنّا میشود درقطعه ششم یاداش و سزای اهورامندا از این خرد مقدس شامل حال پیروان آئین راستین و کیش دروغین میگردد ۱ در بسنا ۶۶ قطعه هفت زرتشت میگوید ای مزدا من میکوشم که ترا بتوسط خرد مقدس آفراندگار كل مشناسم

از این چند فقره بخو بی بر میآید که سینت مدنو واسطه است میان اهورامزدا و بندگان چنانکه سایر امشاسپندان میان انسان و آفریدگار واسطه قرار داده شدند

ستیزه خرد خبیث انگره مینو یا اهر یمن همیشه در مقابل سپنت مینو یا خرد مقدّس است نه در مقابل اهورا چنانکه در هرجای از گاتها که از خرد خبیث ذکری شده است آن را در مقابل خرد مقدّس می بینیم از این قبیل است در یسنا ۵۰ قطعه دوم در مقالهٔ آئین زرتشت مفصلاً از سینت مىنو و أنكره مينو صحبت داشتيم فقط در اينجا ميافزائيم از آنكه بعدها اهريمن در مقابل اهورامزدا تصوّر شد برای این است طرف مقابل او که سپنت مینو باشد گاهی بجای اهورامزدا آمده است چنانکه در فروردیر ب پشت فقره ۲۸ نظیر این در تورات هم دیده میشود بسا روح مقدّس برای خود َیهوَ استعمال شده است از این قبیل در کتاب اشعیاء نی (Yesaja) باب ۸۸ فقره ۱۶ و باپ ۲۳ فقره ۱۰ از این جهت است که بعدها خود اهورامزدا بجای سینت مینو در سر امشاسیندان قرار داده شد و نیز پس از افتادن سینت مینو از سر امشاسیندان برای تکمیل نمودن عدد هفت سروش را در آخر ۱ رجوع شود به گاتها پستا ٤٧ ترجمه نگارنده

ا مشاسیندان ۲۳

امشاسپندان جای داده اند در هیچ جای از کانها بکلمه امشاسپند بر نمیخوریم ولی همه آنها مکررا در گانها آمده تقریبا در هر یک از قطعات غالباً از مجرّدات و صفات اهورامزدا میباشند بسادر یک قطعه بر خی از آنها از صفات برخی دیگر از فرشتکان هستند و این از خصایس دین زر تشتی است که هر یک از صفات خداوند فرشته نگهبان جنس بشر است در یسنا ۷ ند در قطعه اول یک از صفات خداوند فرشته نگهبان جنس بشر است در یسنا ۷ ند در قطعه اول و دوم هر هفت امشاسپند ذکر شده اند از این قرار "نسبت به خرد مقدّس (سینت مینو) و آئین ایز دی (اشا) نیک اندیشیدن و نیک گفتن و نیکی بجای آوردن سبب میشود که اهورا بنو سط خشترا و آرمتی به کال (هروتات) و جاودانی (امرتات) بخشد"

«براي حق معرفت مزدا كه پدر راستی است باید نسبت باین خرد مقدّس بهترین اعهال را بجاي آورد خواه از گفتار زبان و سخنانیكه از منش پاک (وهومناه) است و خواه از كاربازوان و كوشش پارسا» در یسنا ۱۰ قطعه ۷ گوید «ای کسیكه ستوران و آب و گیاه و جاودانی (امرتات) و كال (هروتات) آفریدي از خرد مقدّس (سپنت مینو) و بواسطه وهوهناه .عن قوّه و پایداری بخش»

همینطور است درسراس گانها بطوریکه تفکیک آنها از همدیگر دشوار و فهم و ترجه گانها را مشکل ساخت در سایر قسمتهای اوستا این کلهات نیز اینطور استعمال شده است مگر آنکه شخصیّت آنها ثابت تر گشته . عجموع اسم امشاسپند داده از فرشتگان بزرگ شمرده اند چنانکه املائک در تورات برای آنکه انسان بتواند در این جهان خاکی با پروردگار خویش که نور مطلق است در رابطه باشد این فرشتگان را واسطه قرار داده از برای آنان دو جنبه قائل شده اند یک وجه لاهوتی و یک صورت ناسوتی آنچه در عالم کون و وجود میگذرد کلیّه بدستیاری این گاشتگان صورت میپذیرد در عالم کون و وجود میگذرد کلیّه بدستیاری این گاشتگان صورت میپذیرد در جائمیکه نخستین بار بکلمه امشاسپند برمیخوریم در هفت پاره (هپتن هایت) در جائمیکه نخستین بار بکلمه امشاسپند برمیخوریم در هفت پاره (هپتن هایت) بسنا ۳۷ فقره ۶ میباشد چه پس از گانها هفت یاره از قد مترین جزوات

اوستا بشهار است چیزیکه در امشاسیندان بخصوصه جالب دقت است آن هفتن بودن آنان است عددی که از زمانهای بسیار قدیم درمیان اقوام آربائی و سامی مقدّس بوده است

در مملکت بابل بخصوصه عدد هفت دارای اهمیّت بوده غالباً در تاریخ و آئین آن سر زمین باین عدد برمیخو ریم بعدها یهود ها نیز هفت فرشتگان خود را از روی سبعه سیّاره بابل ترتیب داده فرمانفرمائی هریک از روزهای هفته را میکی از آنها برگذار کرده اند رفائیل بجای خورشید جبرائیل بجای ماه شمائیل بجای بهرام (مریخ) میکائیل بجای تیر (عطارد) زدکائیل بحِلى برجيس (مشترى) امائيل بجاى ناهيد (زهره) سيات ئيل ما ڪفزائيل بحاي ڪيوان (زُحل) ' اساساَ هفت پرورد گاران سامی بسا بیشتر از ظهور اقوام سامی مثل بابلیها و اشورها در سرزمین عراق حالمه وجود داشته و متعلّق اند بقوم نُسوم Sumer که در جنوب عراق سلطنت داشته است گرچه هنوز نسدانیم که از کدام نر اد بوده است و آثار خطوط میخی که از آن پیدا شد نزدیک بهیج یک از زمانهای متداولي امروز ندست آنچه محقّق است این است که سوم ها سامی نراد نبو ده اند تمدّن آنان تا بسه هزار سال پیش از مسیح میرسد ۲ بی شک مأخذ مقدّس بودن عدد هفت در نز د اقوام سامی از اثر نفوذ سدّارات سعه است که از پروردگاران سوم محسوب بوده است شمارهٔ هفت نهز مستقلاً درمهان تمام اقوام هند و ژرمن مقدّس بوده است و در قدمت آن شواهد بسیار داریم در نز د بونانیان قدیم عدد هفت مخصوص ایولون (Appolon)که خداوند طمامت و شعر و صنعت است بوده است هفت روز مانده بماه نو برای او قربانی میکرده اند برای آنکه سخن به رازانکشه از سایر اقوام هندو را رمن صرف نظر کرده فقط از آربائسها يعني هندو و ايراني صحبت ميداريم عجالة در اين جا اشاره ممكنيم

Altorientalischen Geisteskultur von Alfred Yeremia Leipzig ا رجوع شود به 1913 S. 164.

Welfgeschichte, heraus. v. L. M. Hartmann Gotha 1919 erster و جوع شود به Band Geschichte des alten Orient von Klauber S. 30-35.

تابعد دوباره مفدل تر از آن سحبت بداریم که امشاسپندان ایرانی مربوط اند به هفت آدی تیا مطابعه هندو عدد هفت بنابشواهد و ید و او ستا از زمان بسیار قدیم میان هندو و ایرانی اهمت مخصوسی داشته است در آلمانها بسنا ۲۳ قطعه ۳ از هفت بوم هیت بومی بسیام سعبت شده است زرتشت از دیو برستان شکایت عوده کوید که بواسله دروغ و خود ستانی در روی هفت بوم از خود شهر تی انداختید در سایر قسمتهای او ستا غالباً از هفت کشور کرشور ۲۸ انداختید در سایر قسمتهای او ستا غالباً از هفت کشور هفتگانه زمین بر میخوریم عرور زمان و بواسطه انقلاب زبان هفت بوم گانها به تقسیم هفتگانه زمین بر میخوریم عرور زمان و بواسطه انقلاب زبان هفت بوم گانها بهفت اقلیم تبدیل یافت ۲ در کتب دین بر همنان نیز از عمین نقسیم هفتگانه زمین سیت دو ای (مجبت شده است ۳

هفت یاره (هینن هایت) بس از آداتها از قدیمترین جزوات اوستا محسوب است از حیث عبارت و زبان مثل کرتها ست ولی بنشر از این جهت آنرا از ادبیّات کاسانیک میشمر ند چنانکه از اسم آن بر میآید این قسمت از اوستا بهفت فصل یا ها منقسم گردید از یسنا ۳۵ شروع یافته با یسنا ۲۶ ختم میشود ^د گذشته از اوستا و مسائل مذهبی بسا در تاریخ ایران بعد د هفت اهیّت مخصوصی داده شده است بی شک آنرا باید از اثر نفوذ مذهبی دانست

هم ود ت مینویسد که قلعه همدان پایتخت پادشاهان ماد دور تا دور دارای هفت دیوار بوده کنگرهای آنها سفید و سیاه و سرخ ارغوانی و آبی و زرد نارنجی رنگ شده بود و بر جهای دو دیوار داخلی با صفحات سیم و زریوشیده بوده است

۱ رجوع کنبد به اوستا تیر بشت ففر ه ۱۰ و به یسنا ۲۰ ققر ه ه

۲ گوئی الدر کشور ما بر نمیخبزد وفا یاخود الدر هفت کشور هسیج جائی برنخواست خاقانی شیروانی

هفت اقلیم از بگیرد پادشاه همجنان در فکر افلیم دیگر شیخ سعدی د جوع شود به .054—Ostiranische Kultur von Geiger S, 300

٤ اساساً هفت ها عبارت بوده از هفت فصل بعدها یک فصل کوچک افروده شد رجوع کنید به کا تها ترجمه نکارنده در مقاله کا تها به هفت ها و عقاله هفت تن یشت بزرگ در همین کتاب

باز همین مورتخ مینویسد که داریوش بزرگ با شن نفر دیگر از شرفاء ایران که باخودش هفت تن بودند دست بهم داده تاگها تای مغ را (اسمردیس غاصب) از تخت براندازند و دو باره سلطنت را در خاندان هخامنشی برقرار نهایند در طی راه به بعضی از آنان تردیدی روی داد و خواستند خصومت و جنگ را بضد گها تا بتأخیر اندازند که ناگه هفت جفت شاهین را در تعاقب یک جفت کرگس دیدند و این را بفال نیک گرفته فوراً با داریوش هم رأی شده کار گها تا را ساختند ا بقول هرودت در عهد هخامنشیان هفت قبیله در فارس بوده اند اشک اول را هفت تن از بزرگان بالای تخت نشانده اند در عهد ساسانیان نیز هفت طایفه از شرفاء مملکت محسوب بوده اند

در تورات در کتاب استرداستانی از پادشاه آخشورش (خشایارشا) مذکور است در طی این داستان چندین بار بعدد هفت برمیخوریم نخست پادشاه بر صد و بیست و هفت مملکت سلطنت داشت ضیافتی که پادشاه در دارالسلطنته خویش شوشن (شوشتر) داد هفت روز طول کشید هفت تن از خواجه سرایان پادشاه را خدمت مکردند

هفت کس از بزرگان فارس و ماد که از مقرّ بان دادشاه ودند در مجلس ضیافت حضور داشتند استر یهود یه که از جمله زنان سرا پرده پادشاه بود و بواسطه و جاهت خود مخصوصا طرف تو جه گردیده و بعدها سبب نجات یهودها از قتل عام شد در سال هفتم سلطنت اخشورش داخل قصر سلطنی گردید ۳

قبر کورش بزرگ در دشت مرغاب در روي يگ مُفه از سنگ مَمَم که داراي هفت پله است ساخته شده است در فارس در دخمه پادشاهان هخامنش معروف به لقش رستم در بالای گور داريوش در جزو نقوشات از دو طرف شش نفرنيز منقوش است که با مجسمهٔ خود پادشاه که در وسط

۳ رجوع شود به تورات استر باب اول فقره ۲ و ه و ۱۰ و ۱۶ و باب دوم فقره ۱۹

ایستاده است هفت تن میشو.د شاید از آنان چنانکه پر وفسور اندرآس Andreas گان میکند نبایندگان شش طایفه و قبیله فارس که هرودت از آنها اسم میبرد و ذکرش گذشت مقصود باشد

در جزو اساس خاس ایرانیان به اسم هفتان بوخت برمیخوریم که در کارنامک اردشیر تخستین شاهنشاه در کارنامک اردشیر تخستین شاهنشاه ساسانی شمرده میشود کرچه دانشه ند المانی نواد که Nöldele هفتان را از هفت ستارگان سیّاره مقصود دانسته است که در نزد ایران قدیم نحس و شوم بوده است بنابر این اسم مذکور برای توهین باو داده شده است

این وجه تسمیه بسیار بعید بنظر میرسد بی شک از هفتان هفت امشاسپند اراده شده است یکدسته از اسامی ایرانیان با کلمه بوخت که از فعل بوختن و بختن و در بهلوی بمعنی نجات دادن و رهانیدن است ترکیب شده است مثل سه بوخت یعنی هومت هوخت هورشت (پندار نیک گفتار نیک کردار نیک) نجات داد پنج بوخت یعنی اهنود اشتود اسپنتمد وهوخشتر و هشتواشت (پنج کاتها) نجات داد هم چنین است ماه بوخت و یزدان بوخت هفتان بخت همان است که در شاهنامه فردوسی هفتواد شده است

فیلسوف عرب جا حظ که در سال ۲۲۵ هجری وفت یافت در کتاب خویش المحاسن والانسداد مینویسد که در جشن نوروز و مهر گذان در دربار پادشاه ساسانی درخوانچه ای هفت شاخه از درختها ئیکه مقدس میشمردند مثل زیتون و بید و انارو به وغیره میگذا شند و در هفت پیاله سکّه سفید و نو می نهادند هنوز هم در ایران در جشن نوروز آراستن خوانچه هفت سین معمول است و آن عبارت است از هفت چیز که بحرف سین شروع شده باشد در گیلان خوانچه هفت سین برای جشن عروسی هم مرسوم است هفت پیکر که عبارت ارجوع شود به میشر که عبارت ارجوع شود به میشر عروسی هم مرسوم است هفت پیکر که عبارت

رجوع شود به جهار مقاله احمد بن عمر علی النظامی العروضی السعرقندی به حواشی میرزا محمد خان بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۳۹-۲۰۰۰ و به ایرانشاه بمشی ۱۹۲۰ ص ۱۲

است از افسانه هفت زنان سرآ پرده بهرام گور منظومه نظام الدین ابو محمد الیاس بن یوسف معروف به نظامی گنجه (۳۵–۸۵) معروف است هم چنین در نزد هندوان عدد هفت از زمان قدیم تابامروز مقدس است در ریک وید آمده است که هفت اسب گردونه خورشید را میکشد بعقیدهٔ هندوان هفت بار انسان میمیرد و دو باره بدنیا میآید درروز عروسی داماد و عروس باید هفت گام باهم بردارند ا

مقصود این نیست که آنچه در خصوص عدد هفت در کتب مذهبی هندوان و ایرانیان آمده است در این جا ذکر شود چه این داستان مفصّل ر از این است که بتوان بآسانی آنرا فرا گرفت و در چند مفحه د زج نمود غرض از چند مثال فوق برای نشان دادن آنس آریائیها ست از چندین هزار سال قبل تا بامروز نباین عدد

بی شک عقیده بآسهان وزمین هفت طبقه که فردوسی میگوید زسم ستوران در آن بهن دشت زمین شد شش و آسهان کشت هشت از نفوذ بابلیهاست چه در ایران قدیم بطوریکه از کتب مذهبی مزدیسنا برمیآید بزمین وآسهان سه طبقهٔ قائل بوده طبقهٔ زبرین زمین را چنانکه گفتیم بهفت کشور قسمت میکرده اند

یک تقسیم هفت گانهٔ دیگری هم از اقوام سامی بها رسیده است و آن تقسیم هاه بهفته میباشد در ایران ماه بی کم و بیش سی روز بود و بهر روز اسم یکی از فرشتگان با ایز دان میداده اند اسم روز یکه با اسم ماه یگجا اتفاق میا فتاده آن روز را عید میگر فته اند مثلاً سومین روز ماه که موسوم است به اردی بهشت در ماه اردیبهشت جشن بوده است و درخور دادماه روزشم را بواسطه توافق اسم روز با اسم ماه جشن میکر فته اند ۲ در مقاله هرمن د گفتیم که توافق اسم روز اول ماه که موسوم است به هرمن د روز هشتم و پانزدهم و

Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz رجوع شود به Giessen 1920 S. 133.

٢ رجوع شود به الآثار الباقيه عن الترون الخاليه تأليف البالر يحان البيرونى چاپ
 زاخو sachua ص ٢١٥ --- ٢٣٠

مست سوم موسوم است به دین که یکی از اسامی خداوند است برخی از. مستشرقين كيان كرده اند كه اير انيان باين ترتيب ماه را مانند اقوام سامي بجهار هفته تقسیم کرده باشند و این اشتباهی است چه باین ترتیب دو هفته اولی هریک دارای هفت روز است و دو هفته آخری هم یک هفت روز میباشدهاه چهار هفته پس از دخول اسلام درمان ایرانیان معمول شده است حتی اسم شنبه یا شنبد ۱ از یک طمه ارای ستات babbath مساشد که در عسری شتات گویند این کلمه دارای بلب ربشه قد عتری است و آن شبّاتو Millatu است كه از قوم اكاًد Akkan بياد كار مانده است آكاد بها اسلاً سامي نثراد بو دماند در شال عراق سلملنت داشته اند سدها بابلسها جاي آنان كرفته كلّية عدن شان را اخذ کرده اند کامه کتاتو در زد آکادیها عبارت بوده است از روز پانزدهم ماه روزیکه دائر ، ماه پرمیشود کلمه سامدی sumedi فرانسه و زامستا خ Samstag الماني كه در مملكت بابرن Bayern اسم روز شنبه استمانمه خود كلمه فارسی ما از شیاتو آمده است ۲ بعدها روز شبات در نزد یهودها روز جشن · گردید زیرا که آیهو خداوند ننی اسرائیل در روز ششم خلقت جمان را بانجام رسانید و در روز هفتم بیاسود ۳ بنابر این یوم السبّت عربی نیز از همان ریشه و بنمان است

پیش از آنکه در خصوس امشاسپندان بکتب مذهبی مزدیسنان متوسل شویم و مخصوصه از اوستا که سرچشمهٔ اطلا عات دینی است از فرشتگان فررگ نام و نشانی جوئیم به بینیم از گوشه و گنار تاریخ اسمی از آنان هست یانه محسب قدمت زمان نخست بیکی از آنار خطوط میخی عهد اسور بانیپال Assurbanipal پادشاه اشور که از سال ۲۲۲ تا ۲۲۲ سلطنت داشته است متوجه میشویم در جزو خطوط میخی این پادشاه از چندین بروردگاران خارجه اسم برده شده است از آنجمله اسارامزش همیشمیمه و هفت انوناکی

۱ بقال نیک و بروز مبارک شنبد نبید کیر و مده روزگار خوبش به بد منویجهری ۱ منوبه منود به Akkadische Fremdwirter von Heimich Zimmern Leipzig رجوع شود به 1917 S. 67.

۳ رجوع شود به تورات کتاب هوسی باب دوم فقره اول

Anunnaki برخی از مستشرقین احتیال میدهند که از این دو اسم اهورامندا و هفت امشاسیندان مقصود باشند ۱

در خطوط میخی که از خود پادشان هخامنشی زر تشتی کیش بجا مانده است در هیچ جا صراحتهٔ از فرشتگان بزرگ اسمی نیست گذشته از آنکه کلیه کتیبه های آنان سیاسی است و با مور مذهبی نیرداخته است نام اهورامزداکه تقریباً در هرجمله تکرار شده است مجالی از برای ذکر اسامی فرشتگان که عنزله وزیران اهورا هستند نداده است با وجود این دانشمند انگلیسی مولتون Montton گان کرده است که در کتیبهٔ بیستون از کلیات خشترا که بعنی سلطنت است و شیاتیش که در کتیبهٔ بیستون از کلیات خشترا که بعنی سلطنت است و شیاتیش که در کتیبهٔ بیستون از کلیات خشترا که امشاسیند و شودادا مشاسیند اراده شده باشد ۲

مور خین قدیم یونان نیز اسمی از این فرشتگان نبرده اند ولی این سکوت دلیل نا معلوم بودن آنان در آن عهد نیست چه در کتب مور خین مذکور یک دسته از اسامی خاص مردمان قدیم ایران برای ما محفوظ مانده و بخوبی دلیل است که در آن دوران مانند این ز مان اسامی فرشتگان برای تیمّن و تبرّک جزو اسامی خاص شده بود همینطور یکه از عهد قدیم تابام و و اسامی برخی از فرشتگان دین یهود مشل جبرائیل و میکائیل و رفائیل درمیان یهودان و عیسویان و مسلمان از اسامی خاص اشخاص شده است آ اسم بهمن و اردشیر از زمان بسیار کهن باشخاص داده شد هرودت و ارسطو از ارتبانوس اسم میبرند که پسر هیستاسپس (گستاسب) و برادر داربوش بزرگ بوده است کتزیاس طبیب ارد شیر دراز دست از یک ارتبانوس دیگری اسم میبرد که کشنده خشیارشا پدر اردشیر بوده است در ارتبانوس اسم دومین امشاسپند کشنده خشیارشا پدر اردشیر بوده است در ارتبانوس اسم دومین امشاسپند و سایر قسمتهای اوستا صفت مانند استمهال شده است یعنی باشا تکیه کننده و

Geschichte der Meder u Perser von Prasak II Band Gotha رجوع شود به 1910 S. 120.

Die griechischen und lateinischen Nachrichten über die رجوع شود به ۲ Persische Religion von Carl Clemen, Giessen 1920 S. 71.

براسق و درسق پناهنده کتریاس نیز از اوخسیارتی پسر داربوش دوم و برادر اردشیر دوم ذکری کرده است مورخ دبکر بونانی فبلارخس الهابراند است مورخ دبکر بونانی فبلارخس الهابرانده است که در قرن سوم بیش از مسبح میزسته همین اسم را نبط کرده است کتریاس از یک اوخسیارتس بسیاه فدیمری اسم میبرد که پادشاه باختر بوده است و نینوس ۱۰۰۰ مؤسس مذکرت نبارا اورا کست داده است امورخ رئمی دیودر آسال که در بایان قرن اخبر بدش از میلاد بسر میبرده همین اسم را یاد کرده است اوخسیارتس یا بقول مورخین دیگر اوخشارس متضمن اسم سومین امشا سپند خشرا (شهر بور) میباشد اوخسیارتس در کتب متضمن اسم سومین امشا سپند خشرا (شهر بور) میباشد اوخسیارتس در کتب خوب و خسر و نمک است

در جزو اخبارات مورّخین بونان بسا باسایی خاس ایرانی بر میخوریم که بخوبی یاد آور امشاسپندان اوستاست برای اختصار بدو مثال فوق اکتفا کردیم در سنّت یارسیان است که یکی از پسران اسفندیار بهمن نام داشته است و جان خودرا برای انتشار کیش مزدا فدا نموده است درمیان اشخاص تاریخی عهد هخامنشیان خود شاهنشاه ارد شبر برای تبرّ ک اسم نخستین امشاسبند اشا بهمن را بخود داد گذشته از آنکه اسم اسلی او اسم دو مین امشاسبند اشا میباشد ۲ غالباً در جزو اخبار بونانیها میخوانیم که پادشاهان هخامنشی برای خوشنودی زمین قربانی میکردند و فدیه میآوردند هر و دت در عادات و رسومات ایرانیان مینویسد که بآفتاب و بهاه و بزمین و بآتش و به باد قربانی میکردند ۳ کزنفون در خصوص لشکر کشی کورش بزرگ باشو ر میگوید همینکه لشکریان بخاک اشو ر رسیدند کوروش فرمات داد که از برای خوشنود ساخترن پروردگار زمین و فرشتگان دیگر و ناموران خوشنود ساخترن پروردگار زمین و فرشتگان دیگر و ناموران

Crundress der iran, Philo, Die iranische Religion von Jackson رجوع شود به ۲ 8. 635.

المرزود تا Herodote 1, 131، المرزود التا

اشور شربتی نیاز کنند باز همین مورتخ مینویسد بفرمان کوروش گیاوی برای هرمزد اسی برای مهر (مترا) ستوری برای زمین و چندین قربانی دیگر نیاز پروردگاران اشور گردید ۱ از این قبیل اخبارات در کتب مور"خین بونان و رُم بسیار دیده میشود و میتوان دریافت که ایرانیان دوره هخامنشی معتقد فرشتگانی بوده که برستاری زمین و آب و گیاه و آتش و چار مامان وغیره را سیرده بآنان میدانسته اند و از برای خوشنود ساختن شان فدمه میآورده اند بخصوصه که در چندین جای او ستا چنانکه فکرش سامد از سبنت آرمتی (سفندارمذ) و اشا وهشتا (اردی بهشت) زمین و آتش اراد. شده است بنابر این فدیه های مذکور نیاز این فرشتگان میشده است یکی ازكتب قديم كه ممكن بود بتو ّحط آن اطلاعات مفصّل و نسية ٌ درست در خصوص آثمن ایران بدست آوریم موسوم بود به فیلیپینا Philippina که از میان رفته است اویسندهٔ آن مورّخ یونانی تلبونیوس Theopongus معاصر فیلیب و بسرش اسكندر بوده امت بنا بسنّت زرتشتيان كه قائل اند بفرمان اسكندر اوستا بيوناني ترجه كرديده و بنا بقدمت تأليف فيليپينا آن هم در عهديكه يونانيان . میشتر از ایرانیان اطلاع داشته اند میتوان کفت که این کتاب بسیار گران بها بوده است در جزو هشتم آن از آئین منه ها صحبت میشده است مورخ دیگر بونانی ملوتارُخس Plutarkhos که در سال ۲ که مملادی تولد بافته و ۱۲۵ میلادی درگذشته است کتاب مذکور را خوانده و از آن استفاده کرده است آنچه یلونارُخس در خصوص مذهب ایران از طول زندگانی جهان و ادوار مختلفه آن مینویسد و آنچه از ستیزه اریانوس (اهریمن) بااورمزدس (هرمزد) و بیروزی بافتن هرمزد نقل میکدند کلیّه از کتاب فیلیپینا برداشته شده است شاید هم در جائیکه با آن همه دّقت از فلسفه دیر

ا کرنفون در کتاب کیرویدی Kyropadie و 3.8 مقصود از شربتبکه نیان پروردگاران اشور شد هوم میباشد کزنفون در سال ۴۴۰ با ۲۵ پیش از مسیم تولد رفته به ۱۸ مال ۴۳ مر کامیم اردی.

زرتشت صحبت مبشود از گتاب منقود شده مذكور باشد اطلاع مختصرى که بتوسط یلو نارخس در خصوص اهشاسیندان به رسیده بسدار مهم است چه مأخذ همانظوریکه کذاتیم کتاب فیلم بناست که در قرن چهارم پیش ازمسیح تأليف ما فته است از حماية مو رد هيم و د شفي رو و دُناور را فير يدفر شته منش راك ما نهادننک فرشته راستی فرشته قانون و نظل فرشته خرد و دانائبی فرشته ثروت و مال فرشته خوشي بخد بده و ليلمي دهنده الدخيته از آنكه مورّخ مدكور اين فرشتكيان یا بقول خود او این برورد کاران را از خسایس دین زرندی و آئین من میشمرد معانی که از برای هر یک آنها داده است تقریبا چنابکه بزودي خواهیم دید موافق معانی حقیقی آنها سن ۲ رسی از باوتار خسی خمر جغرافی دان يوناني استرابون rabon كه شمت سال بيش از مسيح نوالد يافته بسيار مهم است که میگوید در تا یا د ٔ ب پرستشکاه او ما نوس manus (و هو مناه) و انا دا توس Anadaton با Anadaton (امرات) را دیده است سر منابر این معمد مذكور متعلق بوده است به اواين و ششمير و امشا سند بهمر و امر داد اصول و فلسفه امشا سهند از خصایص آئین مز دیسنا و ازارکان مهم این دین است بطوری پیوسطه و مربوطه بآن است سنه بهیچ وجه تفکیک آن از سایر تعلیمات اوستا ئی ممکن نسبت د لا بل بار بیخبی و انهوی در دلیل است که اصول المشاسيند با مزد بسنا تكجا بوحود آمده بنمان و ريشه اين اصول چنا نكه دیدیم در خود گاتها ست ام وز تا آن اندازه ای که نگارنده اطلاع دارم كسى از دانشمند ان و مستشر قين معروف احتمال نميدهد كه اين اصول از تأثير لفوذ ما بلی و سامی باشد ما دا میکه ما از برای اثبات قدمت یا آریائی بودن یکی از مسائل مزدستاار و مد بر همنان و آئین کین هندوان یعنبی بر ا دران اریائی خود دلایل و نظایری در دست داریم در همسایه نباید بکوسی دانشمند ا رجوع شود به Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den

Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den ارجوع شود به iran. Völkern von Tiele, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 7.

De Iside et Osiride, C 46-47.

Persische Anahrta Oder Anaitis von Windischmann Munchen 18:6 S. 36. مر کارا در خطوط میخی بیستون کابا نو تا آ مده است ایا لمی است در طرف شرقی آ سیای صغیر خود استراون درانجا تولد یا فت (اناطولی)

مرحوم فرانسوي دارمستتر باآنكه هميشه طرفدار اين بود كه امشاسيندان ایرانی می بوطه به ادی تمای Aditya هندو است ۱ در چند سال اخیر عمرش تقريباً هزار سال تفاوت ميان اعتقاد بيشين و متأخر او بيدا شد ٢ مدّعي گرديد كه ايجاد امشاسيندان از ثأثير نفوذ فلسفه فلون Philon فیلسوف یونانی و یهودی مساشد که ۲۰ سال پیش از مسیح متولد شده و در سال ۲۵ میلادی درگذئته است و یکی از پیشروان فلسفه جدید افلاطو في بوده است (Nouvean platonisme) و حتّي بر خلاف كلته شوا هد تاريخي قدمت تدوین کا تها را تا یقرن اول میلادی کشانید بعنی در همان اوقا تیکه فلسفه مذكور نو افلاطوني روجود آمده است چون دارمستتر خود اسرائلي بود طبعاً مملي داشت كه كلّمه من درسنا را در تهجت نفوذ دين يهود قرار دهدولي عقاید انقلابی او در میان دانشمندان دیگر طرفداری بیدا نکرد و برخلاف او مباحثات بسیار نموده اند ت در سورتکه استرابوت که در شمت سال پیش از مسیح تو ّلد یا فته سراحته ٌ در کتاب جغرافیای خود از معبد بهمن و امرداد درکایاتوکا (آسمای صغیرانا طولی) خبر داده میگوید که خود دیده است مجسّمه بهمر را در روز جثنی میگردانید ما نمیتوانیم با دارمستتر هم عقیده شده تشکیل امشاسپندان را یس از فیلون که از حدث زمان متأخر تر از استرامون مداشد مداند. قطع نظر از آنکه مأخذ خبر پلوتارُخس راجع بامثاسپندان که ذکرش گذشت از قرن چهارم پیش از مسیح است

کفتیم که امشاسه ندان به آدی تیای Aditsan برهمنات مربوط است در آئین هندوان آدی تیا عبارت است از هفت آن از پرورد کاران ولی اسامی همه آنها معلوم نیست چنانکه اسامی همه ۳۳ پرورد کاران دیگر که در وید

O mazd et Ahriman par Darmesteter, Paris 1877 p 38 - 36 مرجوع كيارية الم

Le Zend Avesta par Darmesteter III vol. Paris 1893 p. LII

Geschi, der Reli, im Altert, von Tiele Deutsche Ausg. v. وجوع لمسلم و gehrich 8, 38

Jackson. (Grund,der irani, Philolo,) irani. Religion s. 635 -

و به

Geldner, Avestalitteratur (Grund, der Iran, Philol.) S. 30-

وبه

ا مشاه ا

از آمان صحبت شده به نرسیده است آهی تیه بعنی پسران آهی تی که الهه ای میباشد از میان این هفت برادر اسم درواه ۲٬۵۱۰٬۰۰۱ و مترا عالبه تکرار شده است و که هم ایرمان در جزو آهان شمرده مهشود

اینک به بینیم در شود او سناین ورشک ن دارای چه مقامی هستند کرچه سراسر أوسقا بعني در كاتها و لا آبه اسفا و اهتها و ويسهرد و ونديداد و در همه کتب مذهبی بهلوی از علمت و جلال این فرهتکان صحبت میشود بهیج یک از قطعات او ستا بر نمخور زم به در آن ذاری از اعشاسپندان نشده باشد در خود گانها در هر قطعه دیده مرشوند مکر آنکه در اینجا چنانکه نفتیم غالباً از صفات الهورامن دا هستند انسان ماید در طی زید شانی بلوشد که دارای خصلت راستی و در سی و نظم (۱۵۱) اهورا گردد با بد چنان یاک و آراسته و نید ب اندینی باشد به صفت ساوده پاکب منشی (وهومناه) رسد عبّت و فروتنی و بردباری را (آرهی) تاید یکانه هایه رسانگاری خود شمره در سورتیکه راستی و درستی آرزوی انسان شد نمیر و آنهاد پاکب و اندیشه اش بی آلابش کر دید توانع و محبت را بیشه خود ساخت لاجرم بدو خصلت دیگر رحیانی دیال (هرمیتات) و جاودانی (امرتات) نائل اردد چون چنین شد آنگاه سلطنت ایزدی و قدرت خداوندی (خشترا) او را درپناه خود گرفته هماره در کشور جاودانی و ململت روحانی باریتعالی (خشترا) در ساحت قدس پرورد ادار و معبود خوبش بیار امد در سایر فسمتهای اوستا نیز همین معانی از این شش فرشتگ ان برمیآمد و بعلاود چنانکه در خود گیاتها از ملائکه مقرّبین هم شمرده میشوند و واسطه فبش میان اهورامزدا و بندگان میباشند ۱ در قطعات دینای ۲۹ که کفتکو و سؤال و جوابی است میان اهورامزدا و زرتشت و برخی ار این فرشتگان شخصیّت امشاسپندان واضح و آشکار است ۲ اتما در سابر قسمتهای او شا نخست در هفت ها پنج بار کلمه امشاسیندان تکر از شده است ۳ کاهی نیز کلمه امناسیند ۱ رجوع شود به پسنا ۳۳ قطعه ۱۲ ۲ رجوع شود به قطمات ۲ و ۳ و ۷ ـ ۳ رجوع شود به يسنا ۳۰ فقره ۱ و يسنا ۳۷ فقره ٤ و يسنا ۳۹ فقره ۳ ويسنا ٤٢ فقره ۱ و ٦ بدون سپنت برای فرشتگان بزرگ آمده است ا در فرور دین یشت عدد هنت ترف بودن آنان نیز معیّر گردیده است در ماه یشت بتوسط امشاسپندان فرّوشکوه بزمین بخشیده میشود ۳

در فرگرد ۱۹ وندیداد در گرزمان garonnima (عرش) در آنجائیکه مقام خود اهوراست بامشاسیندان در روی تخت زرین جای داده شده است ع در فروردین یشت میخوانیم که اهورامندا در ترکیب زیبای امشاسیندان تجلّی میکند ° در مهریشت و فروردین یشت آمده است که امشاسیندان باخورشید هم اراده هستند ۲ در فرکرد ۱۹ وندیداد میگوید که امشاسپندان بر روی هفت کشور فرود آمده (سلطنت میکنند) ۷ در نخستین يفت كه مختص بهرمن د است است اين فرشتكان سيروردكار معان كرديده تو مد وهو من آفریدهٔ من است ای زرتشت اردی بهشت آفریدهٔ من است ای زرتشت شهریور آفریده من است ای زرتشت سیندارمذ آفرید هٔ من است ای زرتشت خرداد و امرداد هر دو از آفریدگان من هستند ای زرتشت ۸ بخصوصه آنچه در فروردین پشت از امشاسیندان ذکر شده است بسمار قابل تو جه و دقت است در فقرات ۸۲ و ۸۳ و ۸۶ آمده است «ما نفر وهمهای نک و توانا و مقدّس یاکان درود میفرستیم و رآن فروهرهای امشاسیندان **درخشند**ه و تند نظر و بزرًك و بسار توانا و دلىر و جاودانى و مقدس و و آفریده اهورا که هرهفت یکسان اندیشند که هرهفت یکسان سخن گو مند که هر هفت یکسان وفتار کنند کسانی را که یک خیال و یک کلام ویک کردار است کسانی را که یک بدر و سرور است و اوست آفرید گار

۱ رجوع شود به بسنا ۲۱ فقر د ۲

۳ بشت سیزدهم (فروردین بشت) فقره ۸۳

۳ یشت هفتم (ماه یشت) ففره ۳

٤ فرگرد نوزدهم ونديداد فقره ٣٣ و فقره ٣٦

ه بشت سیزدهم (فروردین بشت) فقره ۸۱

٦ بئت دهم (مُهربشت) فقره ٥٠ ويئت سيزدهم (فروردين يشت) فقره ٦٢

۷ فرگرد اوزدهم وندیداد فقره ۱۳

۸ یشت اول (هرمن دیشت) فقره ۲۵

اهورامردا کسانیست بکی از آنها نظرووح دیگری است کسانیکه بهومت اندیشند و بهوخت اندیشند و بهورش اندیشند و بهورش اندیشند و بهورش اندیشند کسانیکه راه آنان روشن و درخشان است وقتیه اسوی زوربروار دند ۱۰ فقرات فوق کویای مقام انتخاد و بکرنگی امشاسیندان و ماسوی به دان آنان است بید به در جزو در بکی از ده های مناخر مرده این (دمی افرون) کته در جزو خورده اوستات از بی و سه امش بیندان سحب شده است ندشته از این یک فقره دیگر در هبچ جا بیان ، ددی برای امشاسیندان بر نمیخوریم ا در جزو خورده اوستا بار دیگری اسی ، ددی برای امشاسیندان بر نمیخوریم ا مشاسیندان در از فتره به آفرین هفت در جزو خورده اوستا بار دیگری اسی می برای امشاسیندان و همآوردان و دشمان آنان ده برد ها در جزو عربان و همآوردان و دشمان اسم میه د

از فقره هشت تا فقره ۱۸ نهز مد ور بسایر نزدان درود فرسقاده میشود ۲ در دو سبروزه او چک و بزرات بهر یک از امشا سپندان درود وتحییات تقدیم میکردد بقول زرتشنیان در قدیم هریک از امشا سپندان را در اوسنا یشت مخصوصی بوده است امروز فقط درمیان بیست و یک یشت یشت دوم مخصوص بهفت امشاسبندان و دشت سوم و چهارم از آن اردی بهشت و خرداد است احتیال دارد که سنت زرتشتیان را نیز حقیقتی باشد چه رساله مهلوی بهمن بشت که امروز در دست است هرچند که تألیف آن متأخر است ولی از روی مواد کهنه تری ترتیب داده شده است ۳ بنابر این رساله مذکور بام نخستین امشا بهند است

در کتب بهلوی نیز مانند اوستا غالبا از امشاسپندان اسم برده شد بقول دینکرد امشاسپندان بنزد شاه کشتاسب در آمده او را بدین زرتشت

Бу Идид р. 109.

۱ رجوع شود به به Avesta von spiegel Bd. III 8. 4

و به خورده اوستای تیرانداز عبلی سنه برد گردی ۱۲۷۰ صفحه ۱۲ ۲ رجوع شود به ۱۲۲ Aveita von Spiegel Bd 111 ۲, 231

۱ مشاسپندان

دلالت کردند بنده ش مقام و درجه هریکب را مثل وزراء پادشاهی معیّن کرده گوید

وهومن که بمنزله بزرگ فرمدار یا رئیس الوزراست در صدر طرف راست اهورامزدا دارای نخستین رتبه است پس از آن باز از طرف راست اردیبه شت و شهریور در دومین و سومین درجه هستند از طرف دست چپ سفندارمذ و خرداد و امرداد بحسب تر تیب دارای مقام چهارمی و پنجمی و ششمی هستند

وهو volm وهیشت vališta وئیریه vališta سپتت spenta از صفات و بحسب ترتیب عمنی نیک و بهتر و آرزو شده و مقدّس میباشد بعدها جزء لاینفک چهار تن از امشاسپندان گردیده گفتند و هومناه (بهمن) اشاوهیشت (اردی بهمن) خشتر وئیریه (شهریور) سپنت آرمتی (سپندارمذ)

شس ماه از سال وشس روز از ماه باسم این فرشتگان است و هریک بجای خویش گفته خواهد شد اکنون که بطور عموم دانستیم امشاسپندان چیست و اهمیّت آنان در مزدیدنا تا بچه درجه است هریک از آنان را جداگانه شرح میدهیم

در اوستا وهومنه volumana در پهلوي وهومن و در فارسی وهمن یا بهمن کو ثیم این کلمه می کب است از دو جزء وهو بمعنی خوب و نیک است و منه از ریشه من که ذکرش کذشت میباشد در فارسی منش یا منشن گردید بنا بر این همرد و جزء این کلمه در زبان ما باقی است و میتوانیم مجموع آنرا به وه منش و خرب منش یا به نیک نهاد ترجه کنیم بسابجای

و هو صفت دیگر و هیشت آمده و هبشت منه کفتند یعنی بهترین منش

وهمرن ما نهاد یا کب و منش نبک نخستین آفریده اهورامزداست

در عالم روحانی مظهر اند بشه نید و خرد و دانائی خداوند است انسان را از عقل و تدبیر بهره بخشه و اورا با فریدکار ازدیک دند بهمن همان فرشته است معتوی در خواب روح زرتشت را به پیشگاه جلال امورا رهنائی نمود چانای کنتم از زمانت بسیار فدیم در ایران زمین و ممالک مزددسا ایرن فرشت مورد تواجه بوده نا بشهادت استرابول در آسیای بغیر ستایش او معمدل بوده است یکی از وظایف بهمان این این است که بانسان ادغتار نیک تعلیم میدهد و از از از گوئی و هرزه سرائی باز میدارد

خروس که از مرعکان مقدّس شهار است و در سپیده دم بابا نک خویش دیو ظلمت را رانده مردم را به برخاستری و عبادت و کشت و کار میخواند مخصوص به بهسری است هم چنین اباس شهید مخصوص باین فرشته است درمیان گلمها یاسمین سفید هم از آن و همن است

کفتیم که هریکس از فرشکان را دو جنبه است روحانی و جسانی در عالم مادی حفاظت و پرستاری مخلوفات اهورامزدا سپرده بآنان است که از طرف آفرید کار کُل بپرورش و نربیت آنها میکوشند همه جانوران سودمند محمایت بهمن سپرده شده اند

دومین ماه زمستان که یازدهمین ماه سال باشد موسوم است به بهمن و نیزدومین روز بهمن ماه بواسطه توافق اسم روز بهمن ماه در ایران جشر بزرتی بوده باسم بهمنگان یا بهمنجنه انوری گوید

بعد ماکز سر عشرت همه روز افکندی سخن رفتن ونارفتر ما در افواه اندر آمد زدر حجرهٔ من صبحد می روز بهمنجنه بعنی دوم بهمن ماه

ابو ریحان بیرونی در کتاب التفهیم چنین مینویسد «بهمنجنه بهمن روزی است از بهمن ماه و بذین روز بهمر بسید بشیر خالص پاک خورند و گویند حفظ آید مردم را و فراهشی برود و اها بخراسان همهانی کنند بردیسی که اندر و از هردانه خوردنی خورند کنند و گوشت هرجانوری و حیوانی که حلالند و آنچ آندرآن وقت اندرآن بقعه یافته شود از تره و نبات آنچه شاعر معروف علی بن احمد طوسی که در وسط قرل پنجم هجری وفات یافته در کتاب لغت خود معروف به لغت فرس مینویسد نیز قابل توجه است در تحت کلمه بهمنجنه چنین میگوید بهمنجنه رسم عجم است چون دو روز از ماه بهمنجنه گذشته بوذی بهمنجنه کردندی و این عیدی بوذی و طعام پختندی و بهمن سرخ و بهمن زرد برسرکاسها برافشاندندی و شخی گفت

فرخش باذوخذ اوندش فرخنده كناذ عيدفرخنده وبهمنجنه وبهمن ماه

چنانکه از عبارات ابوریحان بیرونی و اسدي طوسی برمیآید بهمن نیز اسم گیاهی است که بخصوصه در جشن بهمنجنه خورده میشد در طب نیز ایر گیاه معروف است و آن بیخیست سفید رنگ یا سرخ مثل زردک ۱

کلمه بهن behen فرانسه نیز از بهمن فارسی آمده است سابقاً ریشه آن را باسم بهن سرخ و بهن سفید در دواخانه ها استعمال میکرده اند ۲

سابقاً اشاره کردیم که در ادّبیات مزدیسنا از برای هریک از امشاسپند همکار یعنی باران و همراهانی ذکرکرده اند هم چنین هریک را همستار یعنی رقیب و سند و دشمنی میباشد در اینجا مناسب است که متذکر شویم انگره مینو (اهریممن) در آغاز همستار یا سندسپنت مینوبوده است چون بمرور سپنت مینو (خرد مقدس) از شماره هفتگانه امشاسپند افتاده و بجای آن خود اهورامزدا را در سرفرشتگان بزرگ قرارداده اندلاجرم اهریمن نیز در مقابل اهورامزدا تصوّر شده است بعقیده نگارنده مأخذ اصلی اشتباه معروف که اهریمن را نقطه مقابل هرمزد خوانده اندهمن است

١ رجوع شود به تحقه حكيم مؤمن و بحرالجواهر

La Grande Encyclopédie française

ایزد ماه ایزدگوش ایزد رام از همکاران امشاسپند و همن شمرده میشوند آک مناه Aka Manah یعنی بدمنش یا زشت نهاد دشمر بزرگ و رقیب بهمن است ۱

بر افکندای صنم ابر بهشتی زمین را خلعت اردیبهشتی ۲ اردی بهشت بر افکندای صنم ابر بهشتی که مین را خلعت اردیبهشتی یا معمد میمید در او ستا اشا و هیشت با ۸۴۸ میمید میمید در او ستا اشا و هیشت با ارت وهیشت و در فارسی اردی بهشت گوئیم جزء اولی این کلمه اشا از جمله لغاتی است که معنی آن بسیار منبسط است راستی و درستی و تقدّس و قانون و آئین ایزدي و یاکی جمله از معانی آن است و این کلمه بسیار در اوستا استعمال شد. است فقط در گاتها که ۸۹۳ فرد شعر بدش ندست صد و هشتاد بار کلمه اشا تکرار شده است تشخیص معانی آن نیز دشوار است بسا در یک قطعه یا یک حمله گهی سکی از معانی مذکور است و کهی از آن فرشته ای اراده شده است در سانسکریت رتا rin و در لابتنی راتوس ratus گویند ۳ بسا در گاتها از خانه یا بوستان اشا فردوس مقصود میباشد چنانکه بوستان و سرای وهومناه نهز ديهمين معني است ٤ حزء ديگر اين كلمه كه وهيشت باشد صفت تفضیلی است یعنی بهتر بهشت که در فارسی بمعنی فردوس است از همین کلمه میباشد پس معنی اردی بهشت مهترین راستی و درستی است در آئین مزدیسنا آمال و آرزوی هر کسی باید این باشد که از پرتو راستی و درستی خویش از زمرهٔ اشوان یا پاکان و مقدّسین گردد کلته کسی که پیرو قوانین مزدا و معتقد بدیر · راستین است آ شونٌ ašavan خواند. مدشود غالباً خود زرتشت در اوستا اشو خوانده شده است آنکه از اشا روی نگرداند و بکیش دروغین گرود درگونت dregvant یعنی پیرو دروغ نامیده میشود بخصوصه در جزو اسای خاص ایرانی بیکد سته از اسامی برهیخوریم که با اشا یا ارت ترکیب شده است سه نفر از

۱ برد اهالی کوهستانهای ایران بهمن اسم برفی است که بواسطه تراکم و از دیار از بالای کوهها سرازیر شده بدره و دشت میریزد و آنرا در فرانسه Avalanche گویند

٢ دقيقي المعجّم في معايير اشعار العجم

٣ رجوع شود به كتاب خرمشاه ص ٧٠-٧٠ 🕴 رجوع شود به يسنا ٣٣ قطعه ٣

پادشاهان سلسلهٔ هخا منشی موسوم بوده اندبه ارتخشترا همین اسم بتدریج اردشیر گردید معنی آن کشور یا سلطنت نیک و پاک میباشد

اردی بهشت در عالم روحانی نهینده صفت راستی و پاکی و تقدّس اهورامنداست و در عالم مادی نگهبانی کلیّه آتشهای روی زمین بدو سپرده شده است سومین بیثت مختص باین فرشته است دومین ماه بهار و سومین روز ماه نامن د است به اردی بهشت در روز سوم اردی بهشت ماه بواسطه اتقاق دو اسم باهمدیگر در ایران قدیم جتنی میگرفنه اند موسوم به اردی بهشتگان ا بقول بندهش کل مرزنگوش مخصوص باوست کا ایزد آذر ایزد سروش ایزد بهرام از همکاران و یاران امشاسپند اردی بهشت شمرده میشوند اندرا معامل که بقول بندهش و دینکرد دیو فر بفتار و گوراه کننده احت هستار و دشمن بزرگ اردیبهشت محسوب است نهاز معروف اشم و هو نیز نهاز اشا گفته میشود

سمید میمید و از شهر یورت باد فتح وظفر بزرگی و تخت و کلاه و کمر (فردوسی) همریور و شهریور و استا خشتر و نیر یه Arathra Vairya در بهلوی خشتریور و میمید در فارسی شهریور یا شهریر کوئیم جزء اول این کلمه معنی سلطنت و مملکت است باین معنی در خطوط میخی هخامنشیان بسیار استعبال شده است کلمه شهر که امروز در فارسی بجای بلدة عربی است از خشتر آمده است در قدیم نیز از خود کلمه شهر مملکت اواده میشده است میکفتند ایرانشهر یعنی کشور ایران در کلمه شهریار تاکنون معنی اصلی محفوظ ماند چه آن ا رجوع شود به آنارالبافیه بیرونی جال زاخو Bundehesh von Just (مرزنجوش) ریز سفید بنده مایل بسرخی است کل مانند خود گیاه خوشو است (مونه المؤمنین) ریز سفید رنگ مایل بسرخی است کل مانند خود گیاه خوشو است (مونه المؤمنین)

۳ چو در روز شهربر آمد به شهر زشادي همه شهر را داد بهر لبنبی (فرهک انحمن آراي ناصري)

۱ از آفریدون که جبا ران پارسیان بوده است حکایت گذاند که زمین را بسه بخش کرده بمیان سه فرزند خویش باره مشرهی که اندرو ترکت و چین است پسرش را داد توژپارهٔ مغربی که اندر و روم است پسرش را داد ایرج مغربی که ایرانشهر است پسرش را داد ایرج ابو ریحان بیرونی التفهیم فی مناعة التنجیم و رجوع کنید به معجم البلدان یاقوت حموی .

بمعنی یادشاه مملکت است جزء دومی این کلمه صفت است بمعنی آرزو شده از ور ۷۸۲ مشتق است در خطوط معنى و كاتها واوستا بمعنى انتخاب عودن و برگز مدن و گرویدن مسار استعهال شده است دریهلوی و اور و در فارسی ياور گرديد

شهریور را بکشور آرزو شده با سلطنت مطلوبه منتوان ترحمه عود یسا در اوستا ازشهر بور کشور حاودانی اهورامزدا سرزمین فنانادندر و بهشت ر بن اراده گردیده است در آنجائیکه مقام خود اهورا و فرشتگان است انسان باید چنان زند گانی بسر برد که پس از مراکب شایسته این مملکت گردد شهر دور در عالم روحانی نیادنده سلطانت ایزدی و فر و اقتدار خداوند است در جهان مادّی یاسیان فلزّات است از اوست فر و فیروزی یادشاهان داد گر چون نگمهبانی فلزّات با اوست از این رو اورا دستگیر فقراء و فرشته رحم و مروّت خواندند ۱ کاهی هم در اوستا از کلمه شهریور فلّز اراده شده است ۲ در کتاب روایت ضبط است که شهریور آزرده و دلتنگ میشود از کسیکه سیم و زر را بد نکار اندازد یا بگذارد که زنگ زند ششمین ماه سال و چهارمین روز ماه مو سوم است به شهریور روز شهریور در شهریور ماه جشنی بوده موسوم به شهر بورگان بنا بقولی آنرا نیز آذر جشن میگفتند " بقول بندهش ریحان (شاسپر غم Basilicum) مختص بشهریور است کم ایزد مهر ایزد آسمان واینران از یاران و همکاران شهریور شمرده مینوند دیو سئورو sauria که بقول بند هش دیو سلطنت بد و آشوب و مستی است رقیب و دشمن بزرک شهر دور است

سیسیسیسی استاده و استان از خرداد روشن روان او باد (فردوسی) هم سیندارمند از میندارمند از سیندارمند از (فردوسی) استان از میندارمند از می سیمیری میری او متا سینت آرمئیتی Spenta Armait در پهلوی سیندارمت

۱ رجوع کنید به سی روزه فقره ۶ ۲ رجوع کنید به فرکردنهم وندیداد فقره ۱۰

٣ آ الرالباقية (انو ريحان بيروني) جاپ پروفسور زاخو Sachau ص Bundchesh von Justi Cap. xxvii

سَمُورو Saurta در پهلوي ساور و در فارسي ساول ميماشد

در فارسی سپندار مذیا سپندار مد و اسپندار مد واسفندار مذو سفندار من گوئیم سپنت صفت است . بمعنی که سابقاً شرح دادیم بعدها بآرمئیتی متصّل شده است آرمیتی . بمعنی فروتنی و فداکاری است دروید این فرشته نیز آرمی کفته میشود در یک جای ریگ و بد چنان که گاهی در اوستا . بمعنی زمین آمده است در پهلوی آنرا بخرد کامل ترجمه کرده اند

سپندارمد در عالم معنوی مظهر محبّت وبردباری و تواضع اهورامز د است در جهان جسانی فرشته ابست موّکل زمین باین مناسبت آنرا مئو آنث د انسته دختر اهورامزدا خوانده اند سپندارمد مو ظف است که هماره زمین را خرم و آباد و پاک و بارور نگهدارد هر که بکشت و کار پردازد و خاکی را آباد کند خوشنودی سفندارمد را فراهم کرده است کلیه خوشنودی و آسایش در روی زمین سپرده بدست اوست مانند خود زمین این فرشته شکیبا و بر دبار است بخصوصه مظهر و فا و اطاعت و ملح و سازش است ایزد آبان ایزد دین ایزدارد از همکاران و باران او شمرده میشوند دیو ناخوشنودی و خیره سری ترومیشی Taromniti همستار یا رقیب و دشمن بزرگ سفندارمذ محسوب است آخرین ماه سال و پنجمین روز ماه موسوم است به سپندارمذ در ایران قدیم در این روز جشن میگرفته اند بقول، ابوریجان بیرونی این عید بزنان تخصیص در این روز جشن میگرفته اند بقول، ابوریجان بیرونی این عید بزنان تخصیص داشته و از شوهران خود هدیه در یافت میکر ده انداز این رو به جشن مرد گیران معروف بوده است ا

۱ و کان فیمامتنی هذالشهر و هذالیوم خاصتهٔ عید النساء و کان الرجال آیجودون علیتهن و قد بقی هذا الرسم باصفهان و الرّی و سائر بلدان فهله ویسمی بالفارسیة مژدکیران (آثار البافیه س ۲۲۹) ابور یعان در کتاب دیگرخود النفهیم این جشن را مردگیران صبط کرده است یعنی در یک نسخه خطی که نکارنده در کتابخانه ملّی پاریس دیده ام صردگیران مندرج است عجالته و سایل تحقیی ندارم عین عبارت کتاب النفهیم از انبقرار است «صردگیران نبشتن رئمهاگردم این از رسمهای پارسیان نیست و لیکن عامیان نو در آور دند این روز برکاغذها نویسند و بر در خانه آویزند تا اندرو گزند اندر نبایدو به پنجم روز است از اسفند ماه پارسیان نبشتن نبشتن رئمهاگردم را مردگیران خواند زیراکه زنان بر شو هران انتراحها کردندی و آرزوها خواستدی مردگیران ضبط کرده و این جشن را در آخرین پنج روز سفندار ماه قراردادهانه

سد مشک کل مخصوص سندار مذ مساشد

میسیسیسیسی می در اوستا هروتات Ilaurvatat و امرتات Amerctat و در پهلوی ه خرداد و امردات و امردات آمده است این دو فرشته همیشه باهم ا مسمر المراد ميدوندنسبت بساير امشاسيندان از آنهاكمتر اسم برده شد هروتات از کلمه 'هر و haurva مشتق است که درگاتها و سایر قسمتهای اوستا سمار استعمال گردیده بمعنی کامل و تمام و بی نقص و بی عب میباشد همین کلمه در فرس در خطوط میخی هر ُوَو haruva آمده است در سانسکریت سرو súrva کو یند بنا بر این خرداد یعنی کهال و رسائی وصحت گذشته از آنکه حفاظت یکی از ماههای سال سیر ده راین فرشته و باسم اونامزد نموده خرداد ماه گوئیم بیک شکل دیگر نیز آثری از او در زبان ما باقی است باین معنی که کلمه هر (هرکس و هرچیز) از ریشه و بن خرداد است و از هر ُوَو haruva فرس آمده است ا الما امرداد آنجه در ترکیب و تجزیه کلمه امشاسپند ذکر کردیم در این جا نیز مصداق میمابد امرداد یعنی بیمرگی یا بعبارت دیگر جاودانی این دو فرشته مظهر کمال و دوام اهورامزدا هستند در جهان دیگر این دو بخشایش رحمانی جزای اعمال نیکوکاران است اهورامزدا خوشی (خرداد) و جاودانی (امرداد) را بکسی بخشد که در دنیا یندار و گفتار و کردارش بر طبق آئین مقدس بوده است ۲ در عالم مادی پرستاری آب با خردادو نگهبانی گیاه با امرداد میباشد این دو وظیفه از برای آنان از زمان قدیم معلوم بوده است چه در خود گاتها اشاره بآن شده است ۳ چنانچکه از پیش گذشت استرابون معبد امرداد را در آسیای صغیر دیده است در اوستا بشت چهارم از آن خرداد است سومین و پنجمین ماه موسوم است به خرداد و امرداد روزششم و هفتم ماه نیز باسم این دو فرشته است این دو روز را در ماههای مذکور عید میگرفته ۱ رجوع کیند به

وبه

Grundriss der Neupers, Etymo, von Horn

Etudes iraniennes par Darmesteter p. 182

Handbuch der Avestasprache von Geiger

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

۲ رجوع کنید به گاتها بسنا ٤٧ قطعه ۱ و هزمزدیشت فقزه ۲۰

رجوع شود به گاتها بسنا ۱۰ قطعه ۷

اند باسم جنمن خوردادگان و مردادگان ا بقول سنّت حضرت زرتشت در خردادروز از فروردین ماه تو لد یافة و در این رزمبعوث شده و در این روز رستا خیز بوقوع خواهد پیوست روز رستا خیز بوقوع خواهد پیوست

ایزد تشتر و ایزد فروردین و ایزد باد از همکاران خورداد میباشند ایزد رشن و ایزد اشتاد و ایزد زامیاد از یاران و همکاران اس داد شمرده میشوند دیو گرسنگی و تشنگی تئرو ٔ Tauru و ز ئیریک که در بند هش تاریچ و زاریچ نامیده میشوند از همیستاران و دشمنان خرداد و اس داد هستند این دو دیو نیز مانند دو فرشته رقیب خود همیشه یکجا نامیده میشوند

گل سوسن مخصوص بخرداد و گل چمبک از آن مرداد است ۲

۱ بقول برهان قاطع خرد؛د روز در خرداد ماه موسوم است بجشن نیلوفر

برون رفت شادان بخرداد روز بنیک اختر و قال کرتی قروز (فردوسی) روز سداد مژده داد بدان که جهان شد بطیم باز جوان (مسعود سعه)

۲ چمبک گلی است زرد رنگ خوش بو و نند در تحفه آاؤمین ضبط است که جنبه بهندی زنبق را گویند در فرهنگها جنبا و جنبی مندرج است و شعرا نیز استامهال کرده اند الحال در ایران یک قسم گل یاس باین اسم معروف است و بک فسم برنج نیز در کبلان موسوم است و جنبا این کلمه اصلاً از هند آمده است در سانسکریت حمیاً کا و در هندوستانی حمیا گویند رجوع کنید به قسمت لئات بندهش چاب و ترجمه یوسنی المعدنی

 $\langle \sigma \rangle = \langle \sigma \rangle = \langle \sigma \rangle = \langle \sigma \rangle$

در خصوص مختن داد وا مرداد رجوع کلید به Paris 1875

در خصوص امشاسیندان بطور عموم - رجوع شود به گنانهای ذبل

Die Tranische Religion (), ir. Ph. von Jackson S. 633-639. Eranische Alterthumskunde von Spiegel II 20-27 Leipzig 1873. Des originen du Zoroastrisme par de Harlez p. 43-74. Philosophie religieure du Mazdóisme sous les Sassanides par Casartelli Paris 1884 p. 66-69. Rapp, die Religion u Sitte der Perser nach den griechichen und römischen quellen S. 63-66. Geschichte der Religion im Altertum. Die Religion bei den iranischen völkern, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 200-215.

دانشمند المانی پروفسور مارکوارت Marquart نیز رساله ای در خصوس امشاسیندان فوشته است در سال ۱۹۲۰ میلادی در برلن بنا بدرخواستم نسخه خطی آن را که هنوز چاپ نشده بود برای مطالمه بنکارنده داد منا سفانه بواسطه ناس تب بودن نسخه و بواسطه یاد داشتهای عدیده که خطش ناخوانا بود نتوانسنم از آن استفاده کنم

دکتر برنهاردگیگر Dr. Bernhard (leiger بروفسور در ویله کتاب در خصوص امشا سپندان تا لیف کرده است پس از فرسنادن این مقاله بعطیمه کتاب مذکور بدست نگارنده آمد عنوان آن از این فرار است

Die Amesa Spentas ihr Wesen und ihre ursprüngliche Bedeutung Wien 1916.

مقلّه هفتن یشت کو چک

مقصود از هفتن هان هفت امشاسپندان است که شرحش در مقالهٔ پیش گذشت معمولاً پارسیان دو هفتن پشت تشخیص میدهند یکی موسوم است به هفتن پشت کوچک هفتن پشت کوچک خصوص به هفت امشاسپندان و درجزو پشتهاست هفتن پشت بزرگ متعلق به پسناسبت فقط بمناسبت آنکه مرکب از هفت ها (فصل) میباشد آنرا نیز متعلق به هفت امشاسپندان دانستند ماهم هردو را بمعرض مطالعه عموم میگذاریم بزودی از هفتن پشت بزرگ یا هپتنگ هائیتی صحبت خواهیم داشت اینک در خصوص دومین پشت که متعلق به مهین فرشتگان مزدیسنا ست گوئیم هفتن پشت در خصوص دومین پشت که متعلق به مهین فرشتگان مزدیسنا ست گوئیم هفتن پشت کوچک و بقدمت هم بسایر پشتهای بزرگ نمیرسد

از فقره یک تا فقره شش که میتوان آنرا مثل یک جمله فرض نسود از هفت اهشاسپند و همکارات و بارانشات و گروهی از ایزدات و فرشتگات باد شده است و از فقره ۲ تا انجام دوباره از همات فرشتگان مفصل تر اسم برده بهر یک درود فرستاده میشود متنا سفانه فقرات اخیر این بشت که عبارت باشد از ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۶ طوری عباراتش مغشوش و خراب شده است که معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود بخصوصه فقرات ۱۳ و ۱۶ که بهیچوجه از لغات آت معنی ای که موافق علم شویم بخصوصه در قرآت این پشت و حکم مگر آنکه یک معنی سنتی از برای آنها قائل شویم بخصوصه در قرآت این پشت قطع نظر از احساسات مذهبی بدو خصلت ایرانیات قدیم بر میخوریم یکی میل مخصوص آنان بزراعت و آبادی و دیگری به پهلوانی و دلیری چه در جزو درود و تحییات ایزدان و فرشتگان در فقرات سوم و پنجم و هشم و دهم بگله و رمه و خرمن گندم و زنان دارندهٔ پسران نامور و دلیر پنجم و هشم و دهم بگله و رمه و خرمن گندم و زنان دارندهٔ پسران نامور و دلیر پنجم و هشتم و دهم بگله و رمه و خرمن گندم و زنان دارندهٔ پسران نامور و دلیر پنجم و هشتم و دهم بگله و رمه و خرمن گندم و زنان دارندهٔ پسران نامور و دلیر پنجم و هشتم و دهم بگله و رمه و خرمن گندم و زنان دارندهٔ پسران نامور و دلیر

در انجام باید بیفزائیم که معمولاً هفتن بشت کوچک و بزرگ را در وقت عبادت باهم میخوانند در صورتی که خواسته باشند باهفتن بشت کوچک آکتفاء کنند فقرات ۱۱ تا ۱۶ آن را هفت بار تکرار میکنند

uneguns. mumos

ongang-actedunod. Apropol ontendmonnod...

con. benedet. machnoch. Apropol. ontendmonnod.

myonogron. odes-enradorms. ontendmolg. ntrummostantate. actedunotate... entendmol. ontendmol.

nostantate. actedus. tendmolg. mntstentend.

Engancedunade, suntstate eur. Almerez-elegarzieh.».

emins. modanzztermis. s. apodanglinade, ejarztermis sustandunan.

santz. enderedade. ezemande. sustandunade. eenz
santz. enderedade. ezemande. eenstandunade. eenz
santz. enderedade. esemende. eenstandunade. eenz-

هفتن يشت كوچك

۱ اهوراهزدای رایومند (و) فرهمند را امشاسپندان را وهومن را صلح پیروزمند راکه ازبالاحامی همه آفریدگان است دانش فطری مزدا آفریده را ه

۲ ارد یبهشت زیبا تر را (نهاز) زورمند مزدا آفریدهٔ ائیریا من ایشیا را ا سوک ۲ نیک دور بینندهٔ مزدا آفریده مقدّس را شهریور را فلز کداخته را ۳ رحم و مرّوت غمخوار بیچارگان را ۲ ۰

ا کماز ایئر یامن ایشیا سواردسه به ویج دسه (airyaman isya) از ادعیه بسیار شریف بخصوصه بضد ناخوشیها خوانده میشود جای این نماز امروز در بسنای ٤٥ فقره اول است یعنی که بسنای مذکور عبارت است از همین نماز مختصر از روی تجزیه کتاب دینکرد این نماز متعلق به آخرین گانا و جای آن در انجام و هشتواشت بوده است در وزن شعر هم ما آخرین گانا یکی است در یست آینده که اردیبهشت باشد از فقره ه تا آخر آن در تعریف و تأثیر این نماز است برودی از آن صحبت خواهیم داشت خود اثیریامن اسم فرشته ایست که درمان و شفا میبخشد رجوع کنید به اردیبهشت و به کاتها ترجمه نگارنده بمقاله چند لفت ازگاتا (ایرمان) و بمقاله ملحقات گاتها

۲ سوك در ۱وستا سئوك ٔ مدس²وس (saoka) در پهلوي سوك گرديد رجوع كنيد به ترجمه هرمزديشت صفحه ۹ ه بپاورقی شماره ٤

۳ ذکر فلز دراینجا بمناسبت امشاسیند شهریور است که پیش از آن گذشت چه در عالم ما دی نگهها بی فلز با این امشاسیند است رجوع کنید بمقاله امشاسیندان به شهریور

٤ ذكر رحم و مروّت نيز ,عناسبت إمشا سيند شهريور است گفتيم كه اين امشاسپند در عالم ما "دي نگهبان فلز" است چون فلز"ات در جزو آن زر و سيم ما يه ثروت است از اين جهت دستگيرى اله فقراه و نفقند احوال بيچارگان نيز بعهده شهريور است رجوع كنيد عقاله إمشا سيند به شهريور

- angerteleen. annezeeten. angeststande. aelande. aelande. aelande. aelande. aelande. aelande. aelande. aelande. aelande. angeststande. angestst
- 2/2. mah?: machenedu. 30-5/2. machenamourums. 2. (12-5/2-1. 20ma.) 13/3/2. of (12-0) machenamod. mache

۳ سپندارمد نیک را را بای سک ودور بینندهٔ مقدّس مزدا آفریده را ا هرو تات راد را ۲ یایئریه هوشیتی را ۳ (فرشتکان) سال را سروران تقدّس را امر تات راد را هر دو گله پرواری و مزرع گندم سوه بخش را گو درن ۴ نیرومند مزدا آفریده را °

مهر دارندهٔ دشتهای فراخ ورام چراکاهان خوب بخشنده را اردیبهشت
 وآذر اهورامزدا را سرور بزرگ ایام نیات را وآب مزدا آفریده را و

۱ راتا ۵سمه (Rāla) نعست عمنی قدیه و نیاز و جود و بخشش است دوم اسم فرشته ایست که پاسبانی داد و دهش و سخاوت با اوست در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۱۹ نیز بمنی اخیر آمده است

۲ کلمهٔ که ما براد ترجمه کردیم در اوستا رئو دسم (Ratav) میباشد بمعنی مرد درست کار با یک رئیس روحانی و پیشوای مذهبی است عموماً بمعنی رئیس و سرور است و نیز بمعنی داور و قامنی است بخصوصه زرتشت در روز رستاخیز داور محکمه ایردی است این کلمه در تفسیر بهلوی اوستا رت کردید و امروز در فارسی ردگوئیم و از آن دلیر و ذانا اراده میشود جهانش نام کرده شاه موبد که هم موبد بدو هم بخرد رد (ویس ورامین)

۳ یائیر به همسد دود سه ۱۹۰۱ سفت است بمهنی سالی و فصلی از کلمه با ر همسد که معنی سال است مشتق گردید در زبانهای المهانی و انگلیسی ۱۹۵۲ و ۱۹۵۲ با یا ر اوستائی یکی است در اینجا از یائیریه فرشتگان شش جشن یا گهنبار سال اراده گردید کلمه مذکور غالباً باکلمه هوشیتی ۱۹۲۲ میرود که بمهنی منرل نیك و عوقع در رسیدن است ترکیب یافته از مجموع آنها فرشنگان مستحفظ اعیاد مذکور اراده گردید رجوع کنید بمقاله فروهر

٤ گوكرن پهلوى از گئوُ كرِنَ چىدالو، اوسائ (ga okerena) اوستائى آمده است شرح آن در هرمزدپشت گذشت رجوع كنبد به پشت مذكور بفقره ۳۰ و پاورقى شماره ۳

ه ایام نیات هسی ۱٬۵۶۸ است سی ۱٬۵۶۸ است معنی لفظی آن سرچشمه یاناف وزادهٔ آب میباشد و آن اسم فرشته ایست که اورا عموماً ایرند برج مینامند در فرس هخامنشی نیز نیات آمده است کلمات نوه و نبیره از همین لفت است نیوس nöpós و neptis لا تین که بمعنی نوه است بانبات فرس از یك ریشه و بنیان است

and -acled33. Approbes. 3n/bromon33s. annongne cods... angmac 139. Approbes. 3n/bromon3s. annongne cods... angd23. annonged... ang-mass. netermen. angles-epremenac 13 mas 130. annonged... angles... angles-epremenac 13 mas 130. annong neter cods... angles on 12. mas 13 mas 13. and mas 130. and 130... and 1

- فرو هم پاکان را و گروه زنان دارندهٔ پسران نامور را و پائیریه هوشیق

 را و امه ا خوش اندام زیبا بالا را و بهرام اهورا آفریده را

 و او پرنات ۲ پیروزمند را سروش مقدّس با داش بخشنده پیروزمند

 کیتی افزا را ۳ رشن راست و ارشتاد کیتی افزا و فزاینده جهانرا خوشنود

 میسازیم « مانند بهترین سرور » زوت باید آنرا بمن بگوید نه

 (زرتشت) « بر طبق قانوت مقدّس بهترین داور است » ۵ باید مرد

 پاکدین آنرا بکوید ۵۰
- ۱ اهورامزدای را یومند (و) فرهمند را میستائیم امشاسپندان شهریاران خوب و نیکخواهان را مامیستائیم وهومن امشاسپندراما میستائیم صلح پیروزمند را که از بالاحامی همه آفریدگان است مامیستائیم دانش فطری مزدا آفرید درا مامیستائیم دانش آکتسایی مزدا آفرید درا مامیستائیم ۵۰

۱ امه سهس anna نخست بممنی جرأت و قوّت و رشادتاست دوم صفتی است بمعنی قوی و زورمند در پهلوی اماوندگر دیدواسم فرشته ایستکه غالباً باایزد بهرام میآیدرجوعکنید بمقاله بهرام ۲ او پرتات رفسلام هسه uparatat اول بمعنی برتری و تفوّق است دوم اسم فرشته ایست رجوع کنید بآخر مقاله بهرام

۳ چون غالباً ما در رطی بشت ها بصفت گیتی افزا برمیخو ریم لازماست که در همین آغاز چند کله در خصوس آن کفته شود صفت مذکور در اوسنا فرادت گئنه فالسو سه به سرهاسه Fradat gaetha میباشد در نفسیر بهلوی به فراج داناری گهان ترجه گردید و در فارسی افزو فی دهندهٔ جهان ترجه کرده اند مقصود از این صفت ثروت و خوشی مادی افزاینده میباشد عزوت در اوستا زو تر کهدهای سال اسمی است که به پیشوابان بزرگ مزدیسنا میدهند خود زرتشت نبز زوتر خوانده مبشود قدمت این کلمه تا بزمان آریائی میرسد از آن در معنی برمیاید نخست مجرا کننده فدیه دوم منادی بروردگاران در تفسیر پهلوی زوت گردید در قدیم زوتر بزرگترین پیشوای مذهبی بوده است که در سرهفت موبد دیگر مراسم مذهبی بجای میآورده امد در وقت فقدان سایر موبدان او مجاز بوده که به تنهائی تشریفات آئینی بعمل آورد امروز در هنگام اجرای مراسم دینی اسم زوت بموبدی داده میشود که در روی کرسی سنگی چهار پایه نشسته بسنا و و بسیرد میسراید و مراسم بجای میآورد بموبد دیگر ی روی کرسی سنگی چهار پایه نشسته بسنا و و بسیرد میسراید و مراسم بجای میآورد بموبد دیگر ی کنید به کتاب دیگر گارنده خرمشاه چاب بمبئی ۱۹۲۷ س ۱۹

ه مقصود از مانند بهترین سرور (زرتشت) برطبق قانون مقدّس بهترین داور است» بماز ممروف یتا اهو و ٹیریو میباشد که مرکب است از بیست و یك گلمه و جای آن دریسنای بیست و هفت در فقره سیزده است رجوع كنید به مقاله ملحقات گانها ترجه نگارنده

- 90 (3966639 pymerez 6,6026. onansmancom...
 039. onansmancom... areiz gankacoss. onansmancom...
 onansmancom... apadampy (39. ejacy... arestads. cossid...
 onansmancom... apadampy (39. ejacy... areiz est...
 ace (39. onstands... onansmancom... areiz est...
 ace (39. onstands... onansmancom... areiz est...
 onansmancom... ore (1000-100)...
 onansmancom... ore (1000-100)...
 onansmancom... ore (1000-100)...
 onansmancom...
 onansman
- anthonentert. a racellan. educamoss. anthonentert...

 anthonentert. a racellan. educate. estes. entronentert...

 anthonentert. aracellan. educate. estes. estespass.

 (radrate. ontonentert. anstesomoss. anthonentert.

 anthonentert. anthonentert... anthonentert.

 and many estes ontonentert... anthoness. anthoness.

 and many estes ontonentert... anthoness. anthoness.

 and sententert... entronentert...

 and sententert...

 and sente
- odie. mondrez (2.3. odus nenctodi... messedu. oustenom. oustenom. oustenom. oustenom. oustenom. oustenom. oustenom. oustenom. oustes. ounass. ouduses. ouduses. ouduses. ouduses. ouduses. ouduses. ouduses. ouduses. ouduse. ouduse. oustenom. oustenom. oustenom. oustenom. oustenom. oustenom. ouduse. oudus. ouduse.

ار دیبهشت زیبا ترین امشاسپند را مامیستائیم (نهاز) زورمند مزدا آفریده ائیریا من ایشیا را مامیستائیم سوک نیک دور بینندهٔ مزدا آفریده مقدّ س را مامیستائیم شهریور امشاسپند را مامیستائیم فلرّ گداخته را مامیستائیم رحم و مروّت را که غمخوار بیچارگان است مامیستائیم 8۰

۸ سپندار مذ نیک را مامیستائیم را تای نیک دور بینندهٔ مقدس مزدا آفریده را مامیستائیم هروتات امشاسپند را مامیستائیم یائیریه هوشیق را مامیستائیم (فرشتگان) مقدس سال سروران تقدس را مامیستائیم امرتات امشاسپند را مامیستائیم گله پرواری را مامیستائیم و مزرع گندم سود بخش را مامیستائیم کو کرن نیرومند مزدا آفریده را مامیستائیم همیستائیم همیستائیم همیستائیم همیستائیم همیستائیم همیستائیم

ه مهر دارنده د شتهای فراخ را مامیستائیم رام چراگاهان خوب بخشنده را مامیستائیم اردیبهشت و آذر پسر اهورا مزدا را مامیستائیم سرور بزرگ شهریار درخشنده (و) دارندهٔ اسب تندرو ایام نیات را مامیستائیم و آب مزدا آفریده مقدّس را مامیستائیم

- 939. Annonnerod. 2. melmomodsohm. gemerod. 26.
 nothomonerod. 2. melmomodsohm. gemerod. 20.
 nothomonerod. 2. melmomodsohm. gemerod. 2. (nothosomodso. modeles. gemerod. 2. (nothosomodso. modeles. modeles. gemerod. 2. (nothosomodso. modeles. gemerod. 2. elstasohm. mosterod. 2. elstasohm. modeles. 2. oder model
- Mades. Eprades.:

 olemper. Emperence. oderga. nog. tf. modomon.

 olemper. efrecom. olemper. nog. tf. modomon.

 olemper. efrecom. olemper. nog. tf. modomon.

 olemper. of. tomtamode. trongen. onto.

 olemper. olemper. olemper.

 olemper. olemper.

 olemper.
- mpur(1830. Antender merchendsche monmonerater och mendender. (monmonerater merchen sienender (1830. Antender merchen menden 1830. Antender merchen mer

mess. sastandmostes. anstarreises. onarsarcedt.s. theshow and the samplar cases. arcogestes and the samplar cases are samples. on the samplar cases and the samplar cases. one samplar cases. one cases. one cases.

۱۰ فروهرهاي مقدس نيدَ (و) توانای پاکان را ماميستائيم وگروه زنان دارندهٔ پسران نامور را ماميستائيم و يا ئيريه هوشيتی را ماميستائيم و امه خوش اندام زيبا بالا را ماميستائيم و بهرام اهورا آفريده را ماميستائيم سروش باک (و) مقدس پيروزمند را ماميستائيم سروش باک (و) مقدس پيروزمند کيتي افزا و سرور تقدس را ماميستائيم و رشن راست را ماميستائيم و ارشتاه کيتي افزا (و) بزرگ کنندهٔ جهان را ماميستائيم هاميستائيم هاميستائيم هاميستائيم هاميستائيم هاميستائيم

۱۱ او جادوان (و) دیوها (و) مردمان را ای زرتشت هلاک کند آن کسیکه در حقیقت (بخانهٔ ما تعلّق دارد؛) ای سپنتهان زرتشت بمحضیکه این مرد چنین کلامی را (بزیان آورد) هردروغی را هلاک کند هر دروغی نابود شود ۱ %

۱۲ کسیکه از آنات استفاده کند از هفت امشاسپندان شهریاران خوب و نیکخواه برای باز داشتن دشمن دین مزدیسنا و آب مقدس مزدا آفریده را که به شکل اسب (روان است) ما میستائیم %

۱ از شماره ۱۱ تا خود ۱۶ که آخرین فقره پشت است کلمات و جملات یا بگلی خراب شده است یا قسمتی از آنها بطوریکه معنی درستی از آنها بر نمیآید

- 33(39) Anthropinale. Glarading androge onthropinales of months of
- هاو رواس و رسام و رسام می رواس و روازه می سردس عامل و دروس و دروس و روازه سردس و روازه و رواز

هفتن پشت کو چک

			•	•		•	•	11

1+9

	73	•	,	,	٠	•	4	,	,	1 2

	•	•	•	•	•	•	يتااهو	10
را یو مند و فرهمند و بامشاسپندان	داي ر	من	اورا	باھ	يستم	ميفر	درود ه	
							اشموه	

۱ از فقره ۱ تاخود فقره ۰ همین یشت تکرار میشود ۲ رجوع کنید بفقره ۳۳ هرمزد یشت

مقَّل مه هفتن یشت بز رکّ

هفت ها

در مقدّمه هفتن پشت کوچک اشاره کردیم که هفتن پشت بزرگ در جزو يشتها ندست ولي بمناسبت هفت فصلش آنرا بهفت امشاسدندان مختص كرده اند کلمه هفت ها در اوستا هپتنگ هائیتی سهسهمه در سه در پهلوی هفت هات گفته اند این کلمه صفت است یعنی دارنده هفت فصل ولمي امروز هفت ها دارای هشت فصل است ذکرآن بزودی ساید پس از کاتها هفت ها قدیم ترین جزوات اوستاست از حیث قدمت متأخرتر از آن ولي از حیث زمان ماآن مکی است هفت ها بر خلاف کانها منثور است مکر آنکه در یسنا ۱۶ بسا به منظوم ۸ سیلا بی (آهنک) بر میخوریم از حیث مطالب نیز نز دیک برویهٔ گانهاست ایما ساده تر از آن در مهلوی آنرا جزو ادبیات گاسانیک شمرده اند هفت ها از پسنای ۳۵ شروع شده بایسنای ۱: ختم میشود و درمان اهنود کات واشتود کات جای داده شده است از زمان بسیار قدیم جای هفت ها را درمیان گانهای منظوم قرار داده اند شاید بمناسب هفتهای اهنود کات هفت ها نیز به هفت فصل منقسم گردیده است همانطور بکه گانها در کلته اوستا دارای مقام بلندی است هفت ها نیز دارای چنین رتبه ایست نظر بقدمت و مطالب عمده اش غالماً در قطعات اوستا از آن باد شده است مطالب فصول آن بهمدیکر مربوط نیست مریک فصلی از آن دارای مطلب حداً ۱۱نه ایست مثلاً در فصل اول (سنای ۳۵) در سان ادای و ظایف هر یک از ایمان آورد کمان است در فصل دوم (پسنای ۳۱) از آذر سحبت میدارد بخصوصه از آتشی که در روز وایسین از برای آز مایش برافروخته گردد در فصل سوم (یسنای ۳۷) در ستایش و سپاسگزاری از نعم اهورامزدا ست فصل چهارم (پسنای ۳۸) در ستایش زمان و آبهاست در فصل پنجم (پسنای ۳۹) بروان سهدمان یاک و چهار پایان مفید و فرشتگان درود فرستاده میشود و فصل های ششم و هفتم (بسنای ۶ ؛ و ۲ ؛) بهمدیگر مربوط از پاداش اعهال در این جهالت و جهالت دیگر سحبت میدادر و دارای بلند ترین درجه اخلاقی است که بتوان از برای عهد کهن تصوّر نمود بخصوصه دقت قارئین را بعطالب لطیف و دقیق این دو پسنا متو جه میسازیم شاید بتوانیم بگو ئیم که این دو پسنا قدیمترین مآخذ تصوّف ایران است اینک رسیدیم به پسنا ۲ ؛ این فصل بعدها به هفت ها ملحق گردیده از حیث زبان با سایر فصول هفت ها فرق کلی دارد وعلائم جدید در آن بسیار دیده میشود که بکلی آنرا از فصول پیش ممتاز میسازد در این فصل بکلیه چیزهای مفید و سود بخش درود و پیش ممتاز میسازد در این فصل بکلیه چیزهای مفید و سود بخش درود و

در انجام مقال لازمست متذ کر شویم که در هفت ها فقط سه بار کله امشاسپندان تکرار شده است راست است که در فصل هشتم (بسنا ۲۶) نیز بکلمه امشاسپند بر میخو ریم ولی چنانکه گفتیم این فصل متأ خر است در آغاز هفت ها در فقره اوّل هم کله امشاسپند آمده است ولی این فقره و فقره دوم غالبا در اوستا تکرار شده است و آنها را جزو هفت ها یا ادبیّات گلسانیک نباید شهرد در واقع از فقره ۳ یسنای ۳۵ تا خود فقره ۲ از یسنای ۱۶ داخل هفت ها میباشد کتاب پهلوی شایست لاشایست (فصل ۱۳ کی فقره ۲ از یسنای ۴۵ را نیز جزو هفت ها محسوب میدارد بنا بر این در قدیمترین جائیکه از کله امشاسپند ذکری شده است همین هفت ها میباشد چنانکه نخستین بار در همین هفتها بکلمه فروهی بر میخوریم در فعول هفت ها اسمی از نخستین بار در همین هفتها بکلمه فروهی بر میخوریم در فعول هفت ها اسمی از زرتشت برده نشد اما بدون شک در یسنای ۳۵ در فقره ۹ اشاره باو شده است

entaz. 1 (mm. 64)

- eju Enolermis. 3m56 veren et fe eno 13(372m. eju Endslotr. normannod. 13(372m., bar odfuremis). eco 20. odar Sagare 601. 3me feren est an odago endedam. nolomitan eg. odar Sagam. ende est acoldes. norman el fe. odar Samstan eno en 10 des. normannod. (moles.
- (f. 04mpm/m. eff.00/249. 9maro. [1 mg.]

 {m/246, 9mar. 9mar. 63/35mm/f. 1mon/moncom-6mm/3/35mm m/mon/mon/2/35mm. 63/35mm m/mon/2/35mm. 63/35mm m/mon/2/35mm.
- achom. merma. efercem. machen engler. on sem monme.

 efer(3)33mdm. odm. nomodés. or bern gontalas. em.

 efer(3)33mdm. odm. nomodés. or bern gontalas. em.

 efer(3)33mdm. odm. nomodés. or bern gontalas. em.
- epinachabme o [n meina o molyme nachmen machmen nach and meina o mele o men nachmen n

کردهٔ ۱ (یسنای ۳۰)

۱ اهورا مزدای مقدّس (و) سرور تقدّس را مامیستائیم شهریاران خوب امشاسپندان نیکخواه را مامیستائیم کلّیه آفریدگان مقدس معنوی و مادیّ را از برای خاطراشای نیک برای خاطر دین نیک مزدیسنا ما میستائدم ۵۰

۲ ما پندار نیک گفتار نیک و کردار نیک را که دراین جاو جاهای دیگر بعمل آورده شد بزرگ میشماریم چنانکه ما (خود) باغیرت برای نیکی میکوشیم %

۳ ای اهورامزدا ای اشای زیبا ما خواستاریم آن چیزی را از برای خود برگزینیم و باآن اندیشه و گفتار و کرداری را بجای آوریم که درمیان اعمال موجوده برای هر دوجهان بهترین باشد ۵۰

٤ نظر بیا داش روز جزا برای بهترین اعمال ما دا نایان و نادانان و فرمانروایان و فرمانروایان و فرمانبردارات را بر آت تشویق میکنیم که بگله و ر مه آسایش وعلوفه روا دارند ۵۰

در حقیقت از برای کسی سلطنت روامیداریم و آنرا حق کسی میشناسیم و آنرا برای کسی خواستاریم که بهتر سلطنت کند برای مردا اهورا و برای اشا و هیشنا ۵۰

- Fa. moncher. Angr. Fa. mom. e3(3) riget. onnom. e3(3) riget. onnom. on on one e3(3) riget. onnom. on one on one on one on one on one.
- cemgander. Onla. 02. camgancod.

 6/39. And. Grasso. nglassemon. Glada. Gan.

 6/39. And. Grasso. nglassemon. Grada. Gan.

 6/39. And. onlassemon. Grada.
- مهرج، سوس، دالم دارس، سهداردس، المرادس، المرادس
- 6 esm. ma. endennem. endennem. popates. ma. antennem. popates. ma. salm. elmam. popates. ma.
- entratur gam. entratfeliez. Apom. Apom. Apoteliez.

 adrezolderiez. rele. Apom. Apom. renelm.

 adreman apoten pland. apoten pamen mach.

 1. renemmenten. apoten pland. opten propertie.

אינאי שוניאי יפור פיאינאי יפור פיאינאי

- ۲ آنچه را مرد یا زنی دانست که درست و خوب است پس باید آنرا باغیرت از برای خود بجای آورد و آنرا بدیگران بفههاند تا آنطوریکه بایست بدان عمل کذنده ۵۰
- پس ما از برای شما ای اهورامزدا ستایش و نیایش را بهترین چیز می پنداریم
 و علوفه را از برای ستور ان ما خواستاریم که آنرا از برای شما بعمل آوریم
 و آنرا باندازه ای که در قوّه داریم (بدیگران) بفههانیم %
- ۸ در تصاحب راستی در رفاقت (با) راستی هریک از موجودات در هر دوجهان از بهترین بخشایش برخوردار تواند شد ۵۰
- ای اهورامردا ایر کلام الهام شده را (مردیسنا) ما خواستاریم که با بهترین اندیشه راستی منتشر سازیم اسما ترا (زرتشت را) فرمانده و آموزگار آن بشناسیم .

eu_(as. 7 (vom. PM)

- magoderez. 6m8ma. md. m. magorom. magame. ondo.

 free. ceaste ond. sur fem. m. onpoen. ondo. surtree. ceaste ond. sur fem. m. onpoen. ondo.
- derc. ontmetantes aredo. Amontem of consolems.

 (consolems are forms or molor of consolems.

 (consolems of consolems of consolems.
- Landrem. ohm. p.mm. Parele-Raremoneralem. ohlem. oh
- eprend Pronder Borlerden eglad. Brom. modur. eglad. Brom. modur.
- ome om operance on okkeptenome om operange on operange on okkepten operange on operange of the operange of the

کردهٔ ۲ (بسنا ۲۳)

- ای مزدا اهورا مانخست خود را بواسطهٔ عمل آذر تو در اینجا بتو نزدیک میکنیم و بواسطه خرد مقدّست بسوی تو (تقرّب میجوئیم) (ای آذر) تو نیز آن کسی را آزرده کنی که تو را آزرده میسازد ای آذر مزدااهورا تو ای خجسته ترین توانا بسوی ما آی %
- ۲ ای آذر مزدا اهورا تو مانند سود بخش ترین کسی بسوی ما آی با نعمت متنعم ترین بها روی کن در روز محاکمه بزرگ باستایش مخلص ترین بیاری ما بشتاب %
- ۳ ای آذر تو نبی خوشی مزدا اهورا تو مانند خرد مقد سی دوست او هستی ای آذر مزدا اهورا ماخواستاریم با آن اسمی که از تو فزاینده تر است (بزبان آورده) بتو نزدیک شویم ۵۰
- نا خیال پاک باراستی و درستی باکردار و گفتار و آئین نیک مامیخواهیم
 بتو نز دیکے شویم ⁶⁰
- تورا ثناخوان تورا سدا سگزاریم ای مزدا اهورا باسراسر پندار نیک با سراسر گفتار نیک با سراسر کردار نیک ما میخواهیم بتو نزدیک شویم ۴۰
- ای من دا اهورا در میان ترکیب ها زیبا ترین ترکیب فروغ این جهان را و در عالم زبرین (ترکیبیداکه) در میان بلندترین فروغ که خورشید نامیده میشود از آن تو میشمریم اینکهه ها تام 80

۱ در آغاز مقاله هرمزدگفتیم که پرفیر یوس Porphyrius از زبان مغهای ایران اُر منرس Oromazes (اهورامزدا) را جنین نعریف کرده است بیکرش مانند روشنی و روانش بسان راستی است نظیر فقره فوق در فروردین یشت فقره ۷۱ اهورا مزدا فروغ سفید و درختان خوانده شده است

eu_[03. 7 (ww. 77)

- Am. Greson. And macher bond. And charten. Bond. (23. 34. 64. 64. 64. 64.
- anger aslon. Amerelulato protection alle anterona. Ales protections and anteronation of the protection of the protection

کرده ۳ (یسنا ۲۷)

- ۱ مامیخواهیم اهورامزدا راکه ستور و راستی بیا فرید آبها و گیاههای خوب بیافرید روشنائی و زمین و همه چیزهای نیک بیافرید •
- ۲ برای سلطنت و بزرگواریش برای صنعت زیبایش بستائیم هاکسانیکه از ستوران محافظت میکنیم هیخواهیم اورا با ادعیه منتخبه ستایش کنیم %
- ۳ ما میخواهیم اورا باسم اهورا و باسم محبوب و مقدّس مزدا بستائیم مامیخواهیم اورا باکالبد و روان خود (با دل و جان) بستائیم اورا و فروهرهای مردان و زنان پاک را ما میخواهیم بستائیم %
- ٤ اشاوهیشتا را مامیخواهیم بستائیم آن زیباترین امشاسپند آن
 فروغ را آن همه چدزهای نیک بخشنده را ٥٠
- وهومن و شهریور (خشترا) و آئین نیک و پاداش نیک وارمتی نیک
 (سپندارمذ) را ما میخواهیم بستائیم
- يگهه ها تام

وسرامع ، ١٥ (سه ١٨٨)

- nong miero, onanganerono generanas, emesonos, emesonos, emesos emesos emesos emesos emesos emesos emesos emesos emesos. emesos e
- Amosem. Actor famplemachm. Afertum. masterm. grammerhm. actor mostrum. actor form. actor form.
- (390 mirmon no. dmr m. contectirmon no. omr contestimon omr content of montes omr content of the foreign of the foreign omr content of the foreign omr content of the foreign of the forei
- epirmons. evrase. as mons. sman. e. mond. (g. Arduring. enrant. enrand. enrand

کردهٔ که (یسنای ۳۸)

- ۱ این چنین مابا زنان این زمین را که حامل ماست میستا ئیم و آن زنانیکه از آنِ تو هستند (زنانیکه) از پرتو راستی ممتازند ما میستائیم &
- ۲ غیرت ایمان چالاکی شوری پارسائی با آنها پاداش نیک ثروت
 نیک فراوانی نیک شهرت نیک فیض نیک را مامیستائیم %
- ۳ ما آبهای از چشمه جوشنده و باهم جمع شده و جاري را میستائیم آن آب اهورا ئبی خوشی بخشنده اهورا را شما (ای آبهائیکه) بسهولت روان قابل شناوري و نُست و شو و ارمغان هردو جهان هستید 8
- این چنین با اسامی که اهورامزدای سود بخش بشها آبهای نیک داده و شما را بیا فرید نام برده میستائیم از آنرو (از شما) یاری میطلبیم شها را ثنا خوانیم شها را سیاس گزاریم %
- و از شها آبهای بارور و از شها که مثل ما درید و از شها شیر گاو که از فقراء تو جه میکنید و درمیان مشروبات خوبترین و بهترین هستید ما استغاثه میکنیم شها نیکال را بافدیه بزرگ بسوی نشیب (همی خوانیم) (ای کسانیکه) در تنگدستی پاداش بخشیده بیاری میشتایید شها ای مادران زنده (جاندار)

entag o (uom PM)

- egstast. em. emegtants. em. enentarone. ementarone. em. enentarone. em. enentarone. em. em. tartestarone. em. tartestarone. enentarone. eleg-smontarone. tartestarone. tartestarone. em. tartestarone. em. enentarone. eleg-smontarone. eleg-smontarone. eleg-smontarone.
- enderbrender oppm. 3056m. and (mo [Lampa. mgm. onlar o
- g egnewstem. Bronn Garege-Amerikan egarendstem.

 g eesganderege. egarendstem. egarendstem.

کردهٔ ٥ (یسناي ۳۹)

- این چنین ما میستائیم گوشورون و تثان استمس را و روان خودمان
 را و ستوران اهلی را که بها غذا میدهند برای کسانیک اینها
 (وجود دارند) و کسانیکه برای اینها وجود دارند ۲ %
- ۲ روانهای جانوران مفید بری را ما میستائیم این چنین ما میستائیم
 روانهای مردان و زنان پاکدین را آنانیکه وجدان نیکشان
 برای پیروزی (راستی) میکوشد و خواهد کوشید یا کوشیده است ۵۰
- ۳ ما فرشتکان نیک (مذکر و مؤنث) را که جاودان زنده اند و امثاسپندان همیشه خرّم را که بمنش پاک متکی هستند میستائیم %
- ه همانطور بکه توای اهور امن دا بخصوصه به نیکی اندیشیدی و گفتی و کردی و بخری داشتی ماهم از برای تو نشار میآوریم این چنین آنرا بتو برازنده میدانیم این چنین تو را نا خوانیم این چنین تو را نا خوانیم این چنین تو را سپاس کزاریم ۵۰ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

ا کوشو رون عبارت است از روان نخستین ستور که خود فرشته موکل جانوران مفید است و از تشان Tašan بدنش اراده گردید رجوع کشد بگاتها ترجمه نگارنده بمقاله کوشورون ۲ یمنی کسانی که از برای تغذیه آنان ستوران آفریده شده اند و مردمانیکه از برای برستاری و پروراندن و علوفه دادن این ستوران خلقت یافته اند

وسر (مع ۱۰ (مع ۱۰۰)

- masm. (mg/mende. nompsmelod. mosmelremm.

 ropem. 135«mede. nompsmelod. em/30me.

 ropem. 135«mede. om/sm. om/sm. om/some.
- ethold. (meder. normalme of 1357m. nom. norgholm.

 narma. namen. normaneter. of 1357m. nom. norghold.

פיוטול שישי פייי אושי אושיינים ואייל ווישיינפיאים

کردهٔ ۲ (یسنای ۲۰)

۱ اي مزدا اهورا تو انيک از اجرای اين پاداشهائيکه آرزوی ماست مزدي را كه تو از براي دير مانند ما کسانی مقرّر داشتی ياد نموده بجای آر ای مزدا اهورا %

۲ تو از برای ما این ('مزد) را در این جهان و (جهان) مینوی مُقرّر داشتی از این جهت تو آنرا (مقرّر داشتی) تا بدان و اسطه . مصاحبت تو نایل شویم و با تو و با راستی (اشا) جاود ان (سر بریم) ۵۵

۳ اي مزدا چنان ساز که شرفاء براستی اعتقاد کنند و جوياي راستی شوند که دهقانان از براي استحاد محکم و ثابت و پر از غيرت لايق شوند (اسما) براي ما پيشوايان (چنان ساز که آن در طبقه) نسبت بها با وفا بانند ۵۰

بشود که باین طور شرفاء و باین ترتیب دهقانان و باین طور پیشوایان باآنانیکه ما متحد گشتیم از شما شوند و بایر فر طور ما خواستاریم ای مزدا اهورا که مانند مرد پاکدین و عادلی از شما محسوب شویم و آنچه آرزوی ماست بها ارزانی دارید

enter V (wm. 121)

- mhm. meansonder Ganessander de Stander Apologian.

 1 eadloof. Ganes Ganessander Apologians. Apologians.
- مهاس، والدراء، واسه مهاهاسه والحراج، المراه، المراه، المراه، والمراه، والم
- nokomew 39mo

 n-c 23 { 2 mon mon mon of fif. n-f. 18 (cf. nom 2 mon) of 16.6. (d. nom 2 mon) of 16.6.
- 60 (30394m. Chomhm. amodie. achter pom. 29 m. (10 1923mmhm. pom. 1611 m. 1611. pom. 29 m. (10 1925mmhm. pom. 1820mmhm. pom. (10 1925mmhm. pom.) 1820mmhm. pom. (1920mhhm. pom.) 1820mmhm. pom. (1920mhhm. pom.) 1820mmhm. pom. (1920mhhm. pom.) 1820mhhm.
- ompar. Earentered. 3r. Jean Jan. marline. [17 70]

 on sur sem ontrond. 3r. oper 613. 3n. (con on p. 39. gelmen
 on sur sem. organsan earendam. (con on one).

 on sur sem. organsan earendam. one oper eareng.

 one of the seminary of the sem
- endorg (1000)

 Seemolier obord. con (39. or Barradim. Greener.

 Son formation of the contest of the same of the sa

کردهٔ ۷ (پسنای ۲۶)

- ۱ سرود استغاثه و ستایش (خود را) باهور امزدا و اشاوهیشتا مختص دانسته تقدیم و نثار میکذیم ۵۰
- ۲ اي مزدا اهورا بشود که ما جاودان از کشور نيک تر بهره مندشويم
 بشود که شهريار نيکي در هر دوجهان بها چه مرد و چه زن سلطنت کند
 تو ای درمان موجودات خو بترین %
- ۳ ماتو را صاحب تائیدو دارندهٔ نوفیق میشماریم و از این جهت با راستی همراه (میدانیم) بشود که تو درهر دوجهان جان و تن ما شوی توای درمیان موجودات خوبترین % (ابن قطعه دو بار تکرار میشود)
- ای مزدا اهورا خواستاریم که پذاه طولانی تو را باز یافنه خودرا شایسته
 آن سازیم خواستاریم که از پر تو توعامل و توانا گردیم توای درمیان موجودات خوبترین بشود که تو بحسب آرزوی ما پناه طولانی خود را بها ارزانی داری %
- ای اهورا مردا ما سرودگو بان و پیمبران تو موسوم هستیم و میخواهیم
 که این چنین باشیم و خود را از برای مزدیکه تو برای دیر مانند
 ما کسانی مقرر داشتی مهیا سازیم ای مزدا اهورا این قطعه دو بار
 تکرار میشود)
- تو از براي ما اين ('مزدرا) در اين جهان و (جهال) مينوي مقرّر داشتی از اينجهت تو آنرا ('مقرّر داشتی) تا بدال واسطه . عصاحبت تو نايل شويم و با تو و با راستی (اشا) جاودان بسربريم %

יייייי פארא יאראפיאי הפורא אוייייייייייייייייייייייייייייייי פארא יאראפיאי הפורא איייייייייייייייייייייייייייי

واعري كودسه المسائد، ما «اكري كريد المسائدة و مدريد مداوس المسروف المسائدة المسائدة

والمسه سروم. وإسداردوه (على سيع)، والأسهم (على)

v man mock. (moles. an montoneomed. monantals.

en-(as. V (nom. 121)

Angretas. charso Parshaha. norakhanentas. charso charso charso charso charso charso charso charso charsolar. Estandar charsolar. charsolar. charsolar. charsolar. charsolar.

sulmpsonolizadm. And on mere fundm. Anso anso arsharen. Anso ameredm. And on mere fundm. Anso anso arsharen.

يتا اهوو ٿيريو اشم وهو . . . &

۸ هفت های توانا و مقدّ س و سرور تقدّ س را ما میستائیم
 نگه ها نام
 نگه ها نام
 نگه ها نام

کردهٔ ۸ (یسنای ۲۶)

۱ ای امشاسپندان ما جزوات هفت ها را نثار نان میسازیم مابسر چشمه های آب درود میفرستیم و به شعبات راه درود میفرستیم ه

۲ بکوهها ئیکه از (بالاي آنها) آب جاری موجود است درود میفرستیم
 و بدریاچه ها و استخرها درود میفرستیم و .عزارع گندم سود .خش درود میفرستیم .هر دو بپاسبان و بآفریدگار درود میفرستیم .عزدا و زرتشت درود میفرستیم .

- 2. Muso lessadm. Escandm. Egnosadm. Gras. Intsarsendans. onas. onas. onas. Ints-
- ع عدائر. هرده هم هم و مردس هم مردس (علوع، هم مردس على الله و مردس مردس الله و مردس مردس الله و مردس الله و مردس مردس

۳ بزمین و آسهان درود میفرستیم و بباد چالاک مزدا آفریده درود میفرستیم و بقلّه کوه هما ۱ درود میفرستیم بزمین و بهمه چیزهای نیک و خوب درود میفرستیم ۵۰

عنش پاک، و بروانهای پاکه نیان درود میفرستیم (بهاهی) وس پنچا
 ستوران ۲ درود میفرستیم

۱ غالباً در طی پشتها از کوه هرا ذکری شده است کوه مذکور نیز هرائیتی ساهدهه گفته شده است در ترجمه پهلوی هربر'ز و در فارسی البر'ز گوئیم هرچند که امهوز البر'ز کوه مخصوص ودماوند که دارای ۱۹۲۸ متر ارتفاع است و از بلندترین قلل آن بشهار است معلوم همه کیر میباشد ولی در اد بیات مزدیسنا تعیین این کوه بیرون از اشکال نیست در زامیاد یشت فقره ۱ آمده است که کوه هرا تمام ممالك شرقی و غرب را احاطه كرده است و آن نخستین و شریفترین کوه محسوب شده است در رشن یشت در فقره ۲۰ میخوانیم که سنارگان و ماهوخورشید دور قلّه آن که تئر ه محمدهالاسه Taēra باشد دور میزنند ظآهراً بایستی کوه مذکور در طرف مشرق واقع باشد چه در مهریشت در فقره ۱۳ مذکور است که مهر فرشته فروغ نخستین ایزد مینوی است که پیش از برآمدن خورشید از کوه هرا بسر، سر ممالك آريائي مي تابد در فقره ٥٠ همين يشت آمده است كه بارگاه مهردر بالاى کوه هرا واقع است در آنجائیکه نه شب است و نه ظلمت نه یاد گرم میوزد و نه یاد سرد از ناخوشیها بری و از آلایش و تاپاکی اهریمنی عاری است مه و بخار از آنجا متصاعد نشود بندهش مفصل تر از این کوه صحبت د اشته در فصل ۱۲ گوید که در مدّت ۱۸ سال کو هها نموّ نمودند آما البرز در مدّت هشتصد سال بدرجه کمال در آمد در مدّت ۲۰۰ سال بکره ستارگان رسید در مدّت ۲۰۰ سال بفلك ماه رسید در ۲۰۰ سال بعد بفلك خورشید رسید و در ۲۰۰ سال دیگر بچرخ فروغ بی پایان (انیران) رسید و ۲۰۲۴ کوههای دیگر روی زمین از العرز منشعب شده است نظر باین مند رجات کوه (هرا) را باید یك کوه معنوی و مذهبی Ostīrānische Kutlur, Geiger p. 42. بنيو مرجوع كنيد به

الم كلمه اوستائی واسی واسده و ۱۹۳۷ اسم ماهی بسیار بزرگی است كه در اقیانوس فراخ كرت زندگانی میكند این ماهی در اوسنا و بندهش باصفت پنچا سد ورا الاستهراسه و و ده ده «سلاسه آمده است صفت مذكور كه بعنی پنجاه در دارنده میباشد مركب است از پنچا سه در ورا معلوم نیست که مقصود از این صفت جیست برخی آنرا ماهی پنجاه بردارنده مقصود دانسته اند این ماهی در بندهش و اس ی پنجا ستوران نوشته شده است در فصل ۱۲ در فقرات و و ۷ از آن صحبت كرده كوید واس در وسط اقیانوس قراخ كرت بسر میبرد و طول او باندازه ایست كه اگر مرد تند روی از بامدادان تا هنگام فرورفتن خورشید باسرعت تمام بدود هنوز طول قامت آنرا نتواند پیدود كلیه جانوران مزدا آفریده در اقیانوس در تحت حمایت واس میباشند

guring. Africominas. anno 133. anno ang. machinas.

و به خرای پاک ۱ که در وسط دریای فراخ کرت ۲ ایستاده است درود میفرستیم بدریای فراخ کرت درود میفرستیم

۱ خرا می سلام Khara از جله کلمانی است که در طتی چندین هزار سال تقریباً ترکیب لفظی خود را محفوظ د اشته گرچه مصداق آن تغبیر یافته است همین کلمه است کهامهوز د ر فارسی خر گوئیم ولي مقصود در اوستا از این جانور خر معمولي نیست چه در خود اوستا مند رج است که خر در وسط اقیانوس زندگانی میکند همان طوري که بعدها هرابرز ثبیتی سه سد کسر و کارکرسید ۱۹۰۰ و ستا اسم کوه نخصوصی گردیده البرز گفتیم خرا نیز عروز ایآم براي تعیین ستور معبنی تخصیص یافت در اوستا از برای خر بمنی معمولی کلمه کتو وسای مهد آمده است و آن فقا یك بار در فرگرد هفتم وندیداد در فقره ۲۲ استعمال شده گوید در مقابل معالجة زن خانه خدائي يك كتو (خر) مزد طبيب ميباشد كلمه مذكور نيز دد تفسير پهلوی خر ترجمه گردید کلمه آخرا بمعنی جانوریکه در اقیانوس زندگانی میکند فقط یکبار همان در بسنای ٤٢ فقره ٤ آمده است و لي بندهش درفصل ١٩ مفصلاً از اين جانور صحبت میدارد طوریکه از این حیوان تعریف گردیده ابدا جای شك و شبهه عیماند که از آن یکی از حوادث طبعی مثل طوفان و سبل و طنیان وغیره اراده شده باشد چنانکه دارمستتر و وست West نیز چنین حدس میزنند نظیر این گونه تشبیهات در پشتها بسیار دیده میشود بخصوصه در تشنریشت بطور وضوح و آشکارا این مسئله معیتن است که بسا از حوادث طبیعی بحیوانی تشبیه شده است اینك بندهش گوید كه خر سه یا درمیان اقیانوس فراخ كرت بسر ميبرد اين جانور پاك را بدن سفيدي است داراي شش چشم وله پوزه و دوگوش و يك شاخ زدین میباشد که از آن هزار شاخ دیگر سرزده وبا آنها جانوران اهریمنی را نابود میکنند گوشش با الدازهٔ بزرگست که مملکت مازندران را فراتواند گرفت جای قدم او باندازه ایست که یك گله از هزار گوسفند روی آن آرام نواندگرفت در اطراف کوچکترین بای او هزار مرد با اسبش دور تواند زد وقتی که این جانور سر در اقیانوس قرو برد و گو شهای خویش بمجلباند اقیانوس بجوش و خروش افتد لرزه و اضطراب در سواحل کوه گناو د پدید آید از اتر آواز او همه جانوران مادهٔ اهورائی در اقیانوس آبستن شوند و جانوران اهریمنی از بیم و هراس بچه سقط کنند تصفیه آبهای اقیانوس که بسوی هفت کشور روان است بعهده این جانور است اگر اهورامهدا اورا نمیآفرید هر آینه آب اقیانوس از آسیب اهریس مسموم گشته نام جانوران هلاك میشدند كتاب مینوخرد در فصل ۹۲ در فقرات ۲۹ و ۲۷ نیز از این جانور اسمی برده گوید که خر سه یا در وسط اقیانوس ورکش زندگانی مکند و نهام آبهای ناپاکیکه از لاشه و مردارگذشته باقیانوس رسد بتوسط این جانور پاك گردد در هرمزدیشت نیز ذکر کردیم که درخت گوکرن نیز درمیان اقیانوس فراخ کرت روئیده است. از بین تعریفات بخوبی برمیآید که کلمهٔ خرا در ایران قدیم از برای تمیین اسم جانوری که امروز باین اسم معروف است نبوده است جنانكه در مقاله گوش نظير آنرا در كلمه كوسفند ملاحظه خواهيد كرد وبه Sacred Books of the East by West. وبه Sacred Books of the East by West. Ustīrānische Kultur von Geiger S. 361 و Zoroastrische Studien von Windischmann S.91 Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 148-151.

۳ فراخ کرت اسم پهلوي افيانوسی است که در اوستا واوروکش واځ.۱رد.۹سميريس

- 6 mm 233. mm 2 mm 233. mm 233. mm 2333. mm 2333.

سسهسد. دسهرسده سدودهه بهدوسه والأهد، وروه سيهها، والأهدة والأهدة والمروة والمراهدة المراهدة المراعدة المراهدة المراهدة

دلجار (فسولها، فسهها، د. (فسولها،) هسس، د. (فسولها،) اسهسار. وسوساد، د. همانهایها، وسهها،

٠٠٤٤٤٠٠ ١٠٠٤٤٤٠٠ ماريمون (١) نه الموسية الماريس الموسية الماريس مع الموسية الماريس مع الموسية الماريس الماريس

no de et. (12). fmg.).; me Ehlis et frak. o (1); monden me meg. monerand.

De of. (12). monoren monoren mondel. (mon. ... ant. meg. monoren me al. meg. monoren me al. monoren monoren me al. monoren monore

وسوسد د. د. هاسهد و در د. مسكو سدد د. وسه. د. كسلسه دهده د. المسلامه هده د. المسلامه و دهده د. المسلام و دهده د. المسلا

(1) אל. כל מענל בער פלע בנישני שר לפחם מענטעי מעשוים. פל שבני (1) יי

товы. позотистозже 13. Стистр. о. тодзэ. ов тор. о (1) с.

ه بهوم ازرین رنگ و بلند روئیده درود میفرستیم بهوم جان افزا و آشا میدنی درود میفرستیم بهوم دور دارنده مرکب درود میفرستیم

۲ بآبروان و عرغ پرّان درود میفرستیم وبه بازگشت پیشوایان (اتربان) درود میفرستیم که دور رفته از برای سایر ممالک جویای راستی هستند ۲ و به همه امشاسپندان درود میفرستیم

د ما المام ا

آمده است مینوخرد و َرکش ضبط کرده است معنی تحت اللفظی آن بزرگ ساحل و فراخ کنار میباشد کش که در زبان فارسی از برای زیر بفل و بیغولهٔ ران و سینه استعمال میشود باجزء دوم این کلمه اوستائی یکی است چنانکه حافظ کو بد

می بزیر کش و سجاده زهدم بردوش 💎 آه اگر خلق شوند آگه از این تزویرم

از این اقیانوس غالباً در اوستا اسم برده شده در طی قرآت بشتها بآن خواهیم برخورد اساسا نمیدانیم که کدام دریا از آن اراده شده است برخی از مستشرقین دریای خزریا دریاچه آرال پنداشته اند برخی دیگر اقیانوس جنوب ایران حدس زده اند آفطوریسے در اوستا وکتب پهلوی از قراخ کرت صحبت شده است هیچ شکی نمیماند که اقیانوس بسیار بزرگی از آن اراده گردیده است بندهش در فصل ۱۳ چنین گوید دریای فراخ کرت از طرف دامنه جنوبی البرز ثلث زمین را فراگرفته از این جهمه است که قراخ کرت نامیده شد برای آنکه دارای هزار دریاچه است هم چنین جشمهٔ آردی ویسور از آنجا برمیخیزد هریاف از دریاچه آن دارای شکل مخصوصی است برخی بزرگ برخی کوچك و برمیخیرد هریاف از دریاچه آن دارای شکرد سوار در مدت جهل روز دور آن را تواند بیمود چه اطراف آن هزار و هفتصد فرسنگ است

شاید از تشتریشت بتوان استنباط عود که از فراخ کرت اقبائوس هند که در جنوب ایران واقع است اراده گردیده است دریشت مذکور مکررا آمده است که تشتر (تبر) فرشته باران از فراخ کرت آب برگرفته برروی زمین میبار اند در فقره ۳۲ پشت مذکور گوید

«آنگاه نشتر درخشان از اقیانوس فراخ کرت برخاست بعد از آن مِه از آن طرف کوه هند که درمیان اقیانوس فراخ کرت واقع است بلند گردید» عجالة بهمین قدر توضیح اکتفاه میکنیم تا در آبان پشت (ارد ویسور ناهید) دوباره بسر آن برگردیم

۱ رجوع کنید به مقاله هوم

۲ از این عبارت بخوبی معلوم میگردد که موبدان عهد قدیم از برای انتشار دین مندیسنا اطراف و اکناف جها نرا میگردیده اند و مردم را به خدا پرستی ارشاد میکرده اند چنانکه بیکشوها یعنی پیشوایان دین بودا نیز دور مبزده مردم را موعظه میکرده اند و امروز هم کشیش ها (Missionnaire) بممالك غیر عیسوی رفته دین عیسی را تهلیم میکنند

مقلمه ارديبهشت يشت

سومین بشت اوستا مختص است به دومین امشاسپند اشاوهیشتا که ایک اردیبهشت گوئیم از این فرشته در طی مقاله پیش در جزو امشاسپندان صحبت داشتیم در اینجا متّذکر میشویم که درمیان شن فرشتگان بزرگ فقط اردیبهشت و هروتات (خرداد) دارای بشی هستند چنانکه گفتیم احتیال دارد که سایر امشاسپندان را نیز در سابق بشی بوده است که امروز در دست نداریم انیک چند کله در خصوص سومین بشت گفته آنگاه میپردازیم به ترجه و توضیحات لغات آن اردی بهشت بشت را بدو جزء قسمت میتوان نمود اولی از فقره انا ۵ که در توصیف اشا وهیشتا میباشد در واقع در اثر نهاز معروف اشم و هو که نهاز اشه و هشته هم گفته میشود میباشد معنی نهاز مذکور از اینقرار است

"راستی بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است" هرچند که اولین فقرات این بشت بواسطه خراب شدن برخی از کلما تش مبهم و پیچیده است ولی از آن بخوبی میتوان استنباط کرد که اهورامزدا به پیغمبرش از تأثیر و قوّت نهاز اشم وهو خبر میدهد جرء دوم از فقره ٥ تا انجام در اثر نهاز معروف دیگرا ئیریا من ایشیا میباشد که در آغاز هفتن بشت کوچک نیز از آن شرح دادیم نهاز مذکور در خود اوستا نیز غالباً یاد شده از آنجمله در وندیداد فر گرد ۲۲ آمده است که اهورامزدا بیاری ائیریا من ۹۹۹۹ ناخوشی که اهریمن بوجود آورد شفاء بخشید معنی نهاز مذکور از اینقرار است "بشود که ائبریامن ارجمند برای یاری مردان و زنان زرتشتی (و) برای یاری از منش پاک بسوی ما آیدبا یا داش گرانبهائیکه در خور ابهان است من از او پاداش مطلوبهٔ عدالت را که اهور امزدا خواهد بخشید خواستارم" از اردیبهشت بشت نیز بخوبی اثر و قوّت دعای مذکور بر میآید خواهیم دید کلیه آفات و مصائب و شرّ اهریمنی از سرودن این دعا حفه کرد د

سرودوني مهدون عماس مهده

هد الحكى المدهد عاى به المراجد المراجد المراجد المراجد المراجد المراجد المراجد المراجد الحكى المراجد الحكى المراجد الحكى المراجد الحكى المراجد المراج

mommadica. donne gem. norden. et 2000. mgm. epolo...

epologie frem. gem. obb. gebob. nopm. enolon.

cen fenera... nordender. eelender... oder genomede.

cen fenera... nordender. eelender. oder enolonomede.

cen fenera... nordender. eelender. oder enolonomede.

cen fenera... nordender. eelender. oder oder om oder.

cen fenera... oder en door. eelen ook. oder om one.

cen fenera... oder en door. eelen ook. oder om one.

cen fenera... oder en oder one. oder om one.

cen fenera... oder en one. oder one.

cen fenera... oder op one.

these ce 13 the charter of man the charter of messahing of messahing the charter of man the charter of messahing of messahing of messahing the charter of messahing of messahing the charter of messahing of messahin

Adrifato, c. 103 2 de ce 103 2 de 10 3 me 100 de 10

ارديبهشت يشت

اشاوهیشتای زیبا ترین را (نهاز) ائیریامر ایشیای نیرومند مزدا آفریده را خوشنود آفریده را خوشنود میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آنرا . بمن بگوید (زر تشت) «بر طبق قانون مقدّس بهترین داور است» باید مرد پاکدین دانا آنرا بگوید

۲ زرتشت گفت اهورامزدا ای مبشر کلام راستین اینک بسینتیان زرتشت ستاینده و زوت و استغاثه کننده و وعظ دهنده و عابد و رحمت فرستنده و سرود گوی بفرمای که چگونه بوده است (آن کلام) در هنگامیکه تو با بهترین اشا فضای روشر درخشان و منازل خورشیدسان میآفریدی بخصوصه از بی ستایش و نیایش شها امشاسیندان ا ۵۰

۱ زوت از کلمه زوتر اوستائی آمده است ذکرش در یشت پیش گذشت در اینجا لازم است یفزائیم که در خود گاتها یسنای ۳۳ فقره ۲ زرتشت خود را زوت مینامد رجوع کنید به گاتها ترجمه نگارنده و بصفحه ۱۰۳ همین کتاب در اینفقره چندین لفت خراب شده معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود

- مسده، همراخ، اعساها، مهدراسها، هددمارا مهدها، هددسارا اعاده، هددماره مهدها، هددماره مهدها، هددماره مهدها، هددماره مهدها، هددساره المهدها، هددماره مهدها، هددماره المهدمار، عدماره مهدها، هددساره المهدمار، عدماره مهدها، هددماره المهدمار، عدماره المهدماره المهدمار، عدماره المهدماره المهدمار
- ره «عرام، محتمد معروب المعروب معروب معروب عمروب عمروب في المعروب المع

- ۳ من اشا و هیشتا را همی خوانم وقتیکه من اشا و هیشتا را خواندم آرامگاه نیک سایر امشاسپندان که مزدا آنرا با اندیشه نیک حفظ میکند که مزدا آنرا با گفتار نیک حفظ میکند که مزدا آنرا با کردار نیک حفظ میکند (گشوده گردد) ۱ آن آرامگاه نیک در گرزمان اهوراست ۲ %
- ٤ گرزمان از برای مردمان پاک میباشد کسی از دروغ پرستان را بسوي آن راهي نباشد براي مشاهده اهورامزدا «ه
- و (نهاز) ائیریامن که تهام خرد خبیث و همه جادوان و پریها را بر اندازد بزرگترین کلام ایزدی است تا بهترین کلام ایزدی است زیباترین کلام ایزدی است درمیان کلام خدائی خدائی قوی است قویترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی حکم است عکم ترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی بیروزمند است ییروزمند ترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی حدائی درمان بخش است درمیان کلام خدائی است درمیان کلام

¹ مقصود این است که از سرودن نماز اشم وهو و خوشنود ساختن امشاسپنه آشاو هیشتا سایر امشاسپندان نیز خوشنود میشوند و مقصود از پندار نیك و گفتار نیك و كردار نیك یا هومت وهوخت وهورشت سه طبقات بهشت میباشد

۲ لنت گرزمان که شعرای قدیم ما غالبا استعمال کرده اند از کلمه اوستائی گر و نمان هسد هی هسده هی میباشد جزء اخیر این کلمه در جزو انت خانمان هنوز در زبان ما باقی است ممنی لفظی آن خانه ستایش و نیایش است از آن بلند ترین طبقه آسمان یا عمش اراده گردید در آنجاشکه مقام اهورا مزداست

۳ لنتی که ما بکلام ترجه کردیم در اوستا منتر ۴۶۰۵۵ م میباشد که بمعنی کلام ایزدی، و گفتار آسهانی است

- 5. necor. Inondanself. Inondanself. neconderself. necore. 2332. ... necore. 1. 2536 ... necore. 1. 2536 ... necore. 1. 2536 ... necore. 2336 ... necore. 2336 ... necore. 2336 ... necore. 2366 .
- buth cemeda. man-been andler. man-been man-been man-been commens.

 Another of man-been for a forther man-been man-been and commens.
- wer-early menecarians of the second of the service of the service

کسی (از طبیبان) بواسطه اشا معالجه کند کسی بواسطه قانون شفاء بخشد کسی باکارد علاج نهاید! کسی باگیاه درمان دهد کسی باکلام مقدّس شفاء دهد درمیان درمان بخشان درمان بخش ترین کسی است که باکلام مقدّس شفاء دهد کسی که امعاء و احشای ۲ مرد پاک را معالجه کند چنین کسی درمان بخش درمان بخشندگان است ۵۰

۷ ناخوشیها فرار کنید مرگ بگریز دیوها بگریزید پتیارهها ۳ فرار کنید آموزگار دروغین کینه ور از آئین پاک بگریز
 مرد ستمکار بگریز ⁶⁰

۸ شهاای اثردها ثرادان بگریزید شهاای گرک نژادان بگریزید شهاای از جنس دو پا بگریزید ^۶ ترومتی بگریز [°] پئیری متی بگریز ^ت تب بگریز افتراء زن بگریز آشوب و غوغا بگریز مردبد چشم بگریز ^{۵۰}

¹ مقصود از طبیبیکه باکارد (کرت وسرایهس) معالجه میکند جر اح است

۲ از آن امران داخلی اراده گردید

۳ پتیاره در پهلوی پتیارك در اوستا پئیتیاره ۱۹۳۰ ۱۹۳۳ میباشد بمعنی نکبت و آفت و رشتی است بسا از آن دیو و غول اراده شد فردوسی گوید

جهانی برآن جنگ نظار ه بود که آن اژدها طرفه پتیاره بود

٤ در اينجا از جنس دو يا مردمان شرير و خبيث مقصود ميباشند

ه در گاتها تر مثیتی مهدا ۱۵سد ۱۵ و در سایر قسمتهای او ستا تروم شیتی ۱۵سد ۱۵سد ۱۵سه اول بمعنی غرور و تکبیر و خود پرستی میباشد دوم بمعنی غول نخوت و غرور است آنرا در پهلوی ترمنش گویند این دیورا بخصوصه رقیب و ضد ارمتی که فرشته تواضع و برد باری است میشهارند

۳ پئیری مثیتی هددگر-عده می نخست عمنی خیال واهی و بی اساس دوم دیو وهم و الدیشه فاسد است

- oden 3. mose-de selentato.

 oden tercerende. odencede. egelet monden oden en oden en oden en oden en oden en oden en oden elember. oden elember. oden elember. oden elember. oden elember.

 de ele egelet elember elember elember. oden elember.

 be ele egelet elember elember elember. oden elember.
- Ancatoc. Ancatoc. In The canced m. Ancatoc. almost of a mention. Ancatoc. Ancatoc. Ancatoc. Ancatoc. Ancatoc. Ancatoc. Ancatoc. Ancatoc. Ancatoc. In The Construction. Ancatoc. In The Construction. Ancatoc. In The Construction of the Construction
- embor. nemponon, Anembor. ecopezepp. Anembor. anembor. anergenon, Anembor. dng 14. Anembor. anembor. Anembor. anembor. dng I more hall anembor. anembor. anembor. Anembor. Anembor. Anembor.
- 966. nondonodinates. onlais. 165 nation z-depentation.

 196. nonargolus non-taceradus. onlaise. onlaise.

 196. onlaiste of sold of the sol
- em-gacmoz. 1 me(z. 3metrecon. 02(1-3ma/62.1...

 nansneez. nangma. nankmen monkmez. monkmez.

 nansneez. nangma. nankmen monkmez.

 nansneez.

- به شها ای دروغترین درمیان دروغگویان بگریزید (زن) جهی جادو ا بگریز زن بد عمل کخوارد بگریز ۲ ای بادطرف شهال بگریز ای باد طرف شهال مابود شو و (همچنین) آنکه از نراد ایر ازدهاست ۵۰
- ۱۰ کسیکه هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار از این دیوها بکشد چنین کسی ناخوشیها را براندازد مرک را براندازد دیوها را براندازد پتیار ها را براندازد آموزگار دروغین دشمن آئین پاک را براندازد مرد ستمگار را براندازد
- ۱۱ اردها خادان را براندازد گرگ خادان را براندازد دو پاخادان را براندازد ترومتی را براندازد تبرا براندازد از براندازد افتراء زن را براندازد آشوب و غوغا را براندازد چشم بد زننده را بر اندازد •
- ۱۲ دروغترین را درمیان دروغگویان براندازد (زن) جهی جادو را براندازد زن بدعمل کخوارد کرا براندازد باد طرف شهال را براندازد باد طرف شهال را بابود کند و (همچنین) آنکه از این جنس دویاست هم
- ۱۳ آگر کسی هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار از این دیوها بکشد فریفتارترین دیوها اهر یمن تبه کار از فراز آسمان بسوی نشیب سرنگون گردد 8۰

ا جهی هسمه که در پهلوي جه گویند و در برخی از فر هنگها بهمین ترکیب در جزو لنات زند و پازند ضبط است بمعنی زن پست وبدکار و از مخلوقات اهریمنی میباشد از آن راکاره و فاحشه اراده گردید

۲ از کخوارد (با واو معدوله) وسیم (۱۹۵۰ در تفسیر پهلوي فره کاستار یعنی ذائل کنندهٔ فرو فروغ زن و یامرد اهر یمنی اراده گشته اسم طبقه نخصوصی است که باعمال زشت شهرت دارد

cemacher cemach of 2330m. Antendamental.

30-ming camacher cemach of 2330m. Antendamental.

30-ming camacher cemacher cemacher and maring.

310-ming comacher cemacher cemacher cemacher cemacher

311-cemacher cemacher cemacher cemacher cemacher cemacher

321-cemacher cemacher cemacher cemacher cemacher

331-cemacher cemacher cemacher

on on on on on of ord of order. An that a memoradare of order on the order of order of order ord

اهریمن تبه کارگفت وای بر من از (دست) بهترین اشا آنچه درمیان ناخوشیها ناخوشتر است خواهند برانداخت بآنچه درمیان ناخوشیها ناخوشتر است ستیزه خواهند نمود آنچه درمیان فاسدها فاسد تر است خواهند برانداخت بآنچه درمیان فاسدها فاسد تر است ستیزه خواهند نمود آنکه درمیان دیوها دیو تر است خواهند برانداخت بآنکه درمیان دیوها دیو تر است ستیزه خواهند نمود آنکه درمیان پتیاره ها پتیاره تر است خواهند برانداخت بآنکه درمیان پتیاره ها پتیاره تر است خواهند برانداخت بآنکه درمیان پتیاره ها پتیاره تر است خواهند برانداخت بآموزگار دروغین دشمن آئین راستین ستیزه خواهند برانداخت بآموزگار دروغین دشمن آئین راستین ستیزه خواهند برانداخت درمیان مردمان ستمگارترین را خواهند برانداخت درمیان مردمان باستمگارترین ستیزه خواهند نمود درمیان مردمان باستمگارترین ستیزه خواهند نمود درمیان مردمان باستمگارترین ستیزه خواهند نمود درمیان مردمان باستمگارترین ستیزه خواهند نمود

۱۰ درمیان اردها ترادان کسی را که اردها تراست خواهند بر انداخت درمیان اردها ترادان با کسی که اردها تراد تر است ستیزه خواهند نمود درمیان اردها ترادان کسی را که گرگ تراد تر است خواهند بر انداخت درمیان گرگ ترادان با کسی که گرگ تراد تر است سنیزه خواهند نمود درمیان جنس دو پاست خواهند بر انداخت بر انداخت

درمیان جنس دوپا با آنکه بیشتر از این جنس دوپاست ستیزه خواهند نمود ترومتی را خواهند بر انداخت با تر و متی ستیزه خواهند نمود پئیری متی را خواهند بر انداخت با پئیری متی ستیزه خواهند نمود درمیان تب ها آنچه بیشتر تب است خواهند بر انداخت ا درمیان افتراء زنندگال آنکه افتراء زننده تر است خواهند بر انداخت درمیان افتراء زنندگان با آنکه افتراء زننده تر است ستیزه خواهند نمود درمیان افتراء رنندگان با آنکه افتراء زننده تر است ستیزه خواهند نمود

ا یعنی سخت ترین تب کلمه تب در اوستا تننو ۱۳سفزد آمده است این لغت خود جداگانه بمتنی حرارت و گرمی است کلمات فارسی تب و تاب و تابیدن و تفت وغیره جله افریك ماده واست

439m. Almendanmerrma...

6496grplederpleder antma. 6496grplm.

6496grplederple

- emangolula salandameremd. Garelette de of che salandameremd. Garelette de of che salandameremd. La che salandameremd. Salandameremd. Santadameremda. Sandameremda. Sandameremda.
- (9mg. 2062-1.) 22636. c. 2ncmar. 3ct. 1025. cm. 2ncmar. 3ct. 1025. cm. 2ncmar. 3ct. 1025. cm. 2ncmar. 3ct. 1025. cm. 2ncmar. 3ct. 2ncmar. 1 cm. 1 cm. 2ncmar. 1 cm. 1 cm. 2ncmar. 1 cm. 1 cm. 2ncmar. 2

درمیان نزاع جویان آنکه نزاع جوینده تر است خواهند بر انداخت درمیان نزاع جویان با آنکه نزاع جوینده تر است ستیزه خواهند نمود درمیان چشم بدزنندگان آنکه چشم بدزننده تر است خواهند بر انداخت درمیان چشم بدزنندگان آنکه چشم بدزننده تر است ستیزه خواهند نمود •

- ۱٦ درمیان دروغگویان آنکه دروغ گوینده تر است خواهند بر انداخت درمیان دروغگویان با آنکه دروغ گوینده تر است ستیزه خواهند نمود جهی جادو را خواهند بر انداخت با جهی جادو ستیزه خواهند نمود زن بدعمل کخوارد را خواهند بر انداخت بازن بدعمل کخوارد ستیزه خواهند نمود باد طرف شمال را خواهند بر انداخت با باد طرف شمال ستیزه خواهند نمود ده باد طرف شمال را خواهند بر انداخت با باد طرف شمال ستیزه خواهند نمود هم باد طرف شمال را خواهند بر انداخت با باد طرف شمال ستیزه خواهند نمود
- ۱۷ دروغ باید نابود شود دروغ بایدکاسته گردد دروغ باید سپري گرد دیکسره باید آن نابود شود تو باید که جهان مادی در شهال گم شوی تو نباید که جهان مادی راستی را نابود سازی ۵۰

ا این جمله مکررا در آخر هر یك از كرده یا فصل یشت ها آمده است

۳ رجوع کنید به هرمزدیشت فقره ۳۳

gripma. ourmond.

שתלינים. המשתאשונים י בלרפושים בי משתפשמים ני בימים מלים מילים. בי משתפשמים בי לשוב מילצים. מילצים. שישלים בי משנים בי מונים מילצים מישושים בי מישושים בי מישושים בי מישושים בי מישושים בי משתאשים בי מישושים בי

odansamerand:

odansa

oko. mostankohogiso ejneges. angahone...

ejnacanoso. Atanogiso ejneges. angahone...

de. mostankohogiso. engahoneles. ejga. onge. masso.

de. mostankohogiso. angahoneles. onge. ongs. dangananch. megananghos. onghos onde. onge. onge.

مقل مه نخر داد يشت

چهار مین یشت متعلق است به پنجمین امشاسپند 'خرداد آن را نیز هرو نات و اور داد یشت گویند درمیان یشتها خردادیشت بخصوصه خراب گشته و کلماتش د گرگون شده است در بسیاری از نسخ این یشت نوشته نشده و در هر جائی که مندرج است برخی از کلماتش از حیث املاء باکلمات سایر نسخ فرقی دارد بعلاو ه تفسیر بهلوی آن هم که ممکن بود تابیك اندازه کلید فهم آن باشد از میان رفته امروز در دست نداریم

بنابراین مستشرقین در سر معانی بعضی از حملات این بشت باهمدیگر موافق نیستند

خرداد يشت

۱ بعنی که نعمتها و پناهها وغیره از طرف امشاسیند خرداد .بمرد پاکدین بخشیده میشود در جای نقاط چندین کلمه خراب شده معنی درسنی از آنها برنمی آید

- noncher Antah. dantar dantah. Antah. Antah.
- (come, nowhor, electrone, nowhome, nowhore, nowh

on-169. Ochmolarca. on commentation on state on som on of the source of

- ۲ کسیکه هزار بار هزار ده هزاربارده هزارصدهزار بار صد هزار بفد این دیوها اسامی امشاسیند ان (بخصوصه) خرداد را یاد کندنسو از او زده شود ا و از او هشی زده شود سئی زده شود بوجی زده شود ۲
- س نخست من بمرد پاک بآواز بلند میگویم اگرکسی باین طور درمیان ایزدان مینوی بعادل ترین رشن و باین طور بامشاسپندان متوسل شود همه آنانی که دارای چنین اسامی دلیرانه اند مرد پاک را از نسو نجات خواهند داد (و) از هشی (و) از بشی (و) از ستی (و) از سمن رو) از مردم ستمکار دشمن باسنگر فراخ (و) از در فش بر افراشته (و) از مردم ستمکار دروغ پرست (و) از تیغ درخشان (و) از مردم ستمکار (و) از بد بختی ۵۰
- چگونه راه مرد پاک از آن مرد دروغ برست امتیاز داده شود؟
 آنگاه اهورامزدا گفت اگر کسی کلام مقدس را (منترا) از برخواند یا آنکه از یاد خودبگذر اند یا آنکه زمزمه کمنان یا آنکه بآواز بلند گویان شیاری کشد (بطوری) که شخص خود را در امان تواند داشت ۳ %

ا نسو اسدد بعنی لاشه و صردار و کلتیه آنجه فاسد و گندیده شده باشد خواه از انسان و خواه از جانور غالبا میگویند دروج نسو و از آن د بو صردار و لاشه اراده میکنند بقول و ندیداد اگر کسی دست خویش بلاشه و صردار بیالاید دروج نسو نواسطه یکی از نه منفذ بدنش در او حلول کند نسو در تفسیر پهلوی نساك شد و هنوز هم این کلمه در اد بیات زرتشتیان باسم نسا باقی است نسا سالار کسی است که صرده را از در دخمه بدرون دخمه میگذارد او را در اوستا نسوکش اسدو و و وانده اند در پهلوی نساك کش گویند میلجاتی که صرده را از در خانه تا بدر دخمه برده بدست نسا سالاران می سبارند درمیان باسم گیراتی خند ایا نامیده میشوند ذرتشتیان ایران آنان را پش گهن بارسیان هند وستان باسم گیراتی خند ایا نامیده میشوند ذرتشتیان ایران آنان را پش گهن میگویند یعنی نمش کش تابوت کش

۲ آهشی و آبشی و ستنی و بوجی ۱۹۳۰ اس مطاله و ۱۳۰۰ اس ۱۹۳۰ اسامی چهار دیو میباشد شاید که اصلاً اسامی چهار از نوره است جز از فقره مندرج در فوق و فقره ۳ در همین یشت دیگر در هیچ جای اوستا از آنها اسمی نیست در بعضی از نسخ خطتی بجای بشی غشی یست در بعضی از نسخ خطتی بجای بشی غشی یست در بعضی از نسخ خطتی بجای بشی غشی یست در بعضی از نسخ خطتی بجای بشی غشی یست در بعضی از نسخ خطتی بجای بشی غشی ا

۳ معنی این فقر^{گا} روشن نیس^ت شاید دائر^{۱۵} و خطّی که در عهد قدیم در وقع**ت خواندن** دعای نحصوصی بدور خود کشید _۱۷ درمبان آن می نشسته اند مقصود باشد

- foren 33340m. :

 {cofon. 1 prodesdom. formammer 1 prodesdom. elias 340m. forfone. 1 prodesdom. elias 340m. formammer 1 prodesdom. elias 340m. for montre f. dome for montre f. dome for montre f. dome for montre f. for montre for for montre for formation. I edited for montre for formation for formation. I edited for montre for formation for form
- 93(304). angaha. 1 ahrga. 6mpaha. ach. Sugarda.
 3(38mohr3. annha. 6mggar(amd. 1 ach. Sugarda.)
 93(304). angha. 1 ahs. Sugarda. Sugarda.) hammah.

 Anthreac. 1 Anohr. 6mgarda. 1 fraces. 63(30m. anchr.)

 (moste. monadas. afartas. 1 fraces. 63(30m. anchr.)

- ه هریک از (شما) تو (دروغ برست) و دروغ که آشکار باشید یا هریک (از شما) در هرکاری که باشید یا هریک (از شما) که در خفاء (باشید) هریک (ازشما) تو و دروغ را من از منزلگاهان اربائی برانم تو و دروغ را من به بند در کشم تو و دروغ را من بر اندازم تو و دروغ را بزیر پا افکنم ا
 - ۳ سه شیار او بکشد (سه) من .عرد پاک میگویم
 شش شیار او بکشد شش من .عرد پاک میگویم
 نه شیار او بکشد نه من .عرد پاک میگویم
- اسامی (امشاسپندان) یزند دروجهائی که به نسا پیوستند و نطفه و نثراد حکر پانها را ۲ زوت زرتشت آ باراده و میل خویش چنانکه همیشه باراده و میل اوست آنان را بدوزخ هولناک (براند) %
- ۸ پس از فرو رفتر آفتاب (و وقتیکه) آفتاب هنوز فرو نرفته است او (زرتشت) بایک اسلحه مهلک براي خوشنودي و حق معرفت ایزدان مینوي نسا را زده بطرف شمال (براند) ^{۱۵} آن نابکار را بزوال محکوم سازد ...

۱ ظاهراً این فقره همان کلام مقد س یا منترا باشدکه در فقر ه پیش مذکور است
 منزلگا هان آریائی همان ایران است که در قدیم خاك یا سرزمین آریا نامیده میشد

۲ کرپان وسلاسه و در وید برهمنان داراي مقام سیار بزرگی است و از پیشوایان آئین برهمن یا دیویسناست بون نحالف کیش زرتشت و مزدیسناست از این جهت از او در اوسنا گراه کننده اراده گردید این کلمه در پهلوي کرپ شد و در توضیحات و تفسیر اوستا آن را بکر و کور تعبیر کرده اند یعنی کسی که در احکام مزدیسنا داراي چشم بینا و گوش شنوا نیست رجوع شود بگاتها ترجمه نگارنده بمقاله اسامی خاص تروت در اوستا زاوتر کرسوه بهد عنوان پیشوائی است که بمصاحبت پیشوای دیگر موسوم به راسیی رسومات مذهبی بجای می آورد در فقره فوق چنانکه درگاتها زرتشت زوت

۵ در مزدیسنا شمال طرف تحس و شوم محسوب است مسکن دیوها یمنبی دیو پرستان
 ها بعبارت دیگر محل پرستند گان پروردگاران .ناطل و محل وقوع دوزخ ۱ ست رجوع شود
 بفترات ۹ و ۱۱ اردیبهشت یشت

- monneen ne (et 1. 62-00 me 1302). (monnenteder 100 monnenteder 100 monnenteder

(fmep) 194...... ma 194(9) 96. (.) manom

ا ا مهرم مهر دروس مهروه و المهرور و دروس معروب و مهر مهروس و دروس مهروس و دروس مهروس و المهرم و دروس و درو

 ۹ ای زرتشت تو نباید این منترا را بیاموزانی جز بپدر یا بپسریا ببرادرتنی یا بآتروان ۱ متعلق بدرجه سه گانه کسی که بنیکی مشهور و پیرو آئین نیک و بهدین و پارساست کسی که دلیرانه در همه جا آئین میگستراند ۵۰ نیک و بهدین و پارساست کسی که دلیرانه در همه جا آئین میگستراند ۵۰

۱ آتروان سائلاهد«ساق عنوان پیشوای مذهب زرتشتی است یعنی آذربان اصروز بجای این کمله موبدگفته میشود

۳ رجوع کنید بفقره ۳۳ از هرمزدیشت

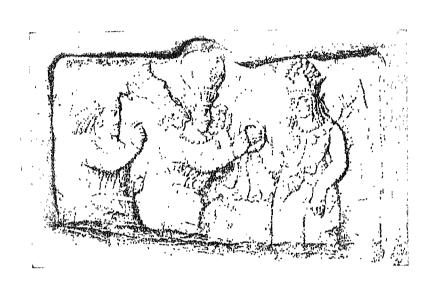
ناھىل

بهاه روشن و تابنده خورشید بفتخ مشتری و پاک ناهید!

عناصرچهارکانه در آئین مزدیسنا کلیه عناصرابعه که آتش و آب و هوا و خاک عناصرچهارکانه باشد مقدّس است غالباً در اوستا از آنها سخن رفته است هر یک از آنها نیز در اوستا دارای بشت مخصوصی است در میان این عناصر آتش بخصوصه مقدّس تر است آذر ایزد موکل آن است هرچند که از برای این فرشته بشت مخصوصی نداریم اسما در سراسر کتاب مقدّس و کتب مذهبی پهلوی از علو مقام اوسخن رفته است برای آنکه مندر جات اوستا را راجع باین ایزد نردیک تر بفهم کنیم در یک مقاله جداگانه مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت عنصر دیگر که هوا باشد دارای بشت مخصوصی است پانزدهمین بشت از آن فرشته هواست هرچند که این بشت به رام بشت نامزد است اسما در هیچ جای آن هرشته در اوستا موسوم است به (وایو) واسد، سریان و در پهلوی (اندروای) فرشته در اوستا موسوم است به (وایو) واسد، بانزدهم در مقاله متعلّق بآن مفصل تر از این ایزد سخن بداریم

خاک یا زمین در تحت حایت چهارمین امشاسپند سپندارمذ (سپنت آرمتی) میباشد از برای آل نیز یشت مخصوصی نداریم لیکر در طی مقاله امشاسپندان مفصّلاً از آن صحبت داشتیم آب که موضوع مقاله ماست بعد از آت مقدّس ترین عنصراست در ایران قدیم چنانکه خواهیددید ستایش فرشته آن موسوم به ناهید در کلیه ایران زمین و ممالک هسایه رونق تهم داشته در اوستا و کتب پهلوی مکررا و مفصّلاً از او ذکر شده است

یشت پنجم که یکی از بلندترین و بهترین وقدیمترین بشتهاست موسوم است به آبان بشت و از جلال و عظمت فرشته موّکل آن ناهید صحبت میدارد بعلاوه در خورده اوستا نیایش چهارم موسوم است به آبان نیایش این نیایش



نقش رستم در فارس آنکه طرف دست راست ایستاده ناهید است که نگین اقتد از بشاهنشاه ساسانی نرسی میدهد (از روی تصویر _{Texior}) درجوع کنید نیز به . Dio Kunst dos Alton Persien, Von Sarre, Tafel 81.



راکهاز آبان بشت استخراج شده است در موقعی که در کنار جویبار و آبشار. و سرچشمه ای باشند میسرایند

در میان یسناها از یسنای ۲۳ ناخود یسنای ۲۹ موسوم است به (آبزور) که در پهلوی (آبزهر) همزویا گویند در یاد داشت هرمزد یشت شهره ۲ صفحه ۵۳ گفتیم که زور یا (زاونرا) کستاله اوستائی مخصوصاً در مراسم مذهبی بکار برده میشود و بمنزله آب مقدّس (ean bonite) عیدویان است مناسبت آنکه در این یسناها از آب و فرشته موّکل آن ناهید صحبت میشود به (آبزور) نامیده شد بخصوصه یسنای ۲۰ از فقره یک تا خود فقره پنج مثل فقرات یک تا پنج آبان یشت میباشد در روایت داراب هرمزدیار احمده است «خورشید نیایش و مهرنیایش و اردویسور بانو نیایش (آبان نیایش) پیش آتش کردن روا نیست » اسم کامل فرشته آب (اردویسور ناهید) میباشد چون این فرشته مو نث است گاهی کله بانو را بآن

در اوستا از یک فرشته دیگر که نیز مستحفظ آب است یاد شده است این فرشته موسوم است به (اپام نیات) سهرهروسهم در وید برهمنان نیز چنین آمده است و از آن یک فرشته مذکر اراده شده است

در هفتن یشت کو چک مجملاً از آن صحبت داشتیم در اوستا نسبهٔ کمتر باین اسم بر میخوریم همینقدر میدانیم که این فرشته رانیز با آب سروکاری است پاسبانی سرچشمه و رود و دریا با اوست ۲

بریست بداریم لازم از آنکه از ناهید که مُوّکل آب است صحبت بداریم لازم ایر انیان آبرا است صحبت بداریم لازم معترم میداشته اند است و مور خین قدیم معترم میداشته اند از آن ذکری کرده اند مختصراً یاد آور شویم

۱ در خصوص کتاب روایت رجوع شود به ایرانشاه تا لیف نگارنده چاپ بمبشی ۱۹۲۵ میلادی صفحه ۳

۲ در جاهائیکه در اوستا از (اپام نیات) اسم برده شده است از این قرار است: یسنای ۱ فقره ه و یسنای ۲ فقره ه و یسنای ۶۵ فقره ۱۲ و یسنای ۷۱ فقره ۲۳ و نشتر یشت فقره ۲۵ و فروردین یشت فقره ۹۰ و زامیاد یشت فقرات ۹۱ و ۵۲ رجوع کنید به صفحه ۱۰۱ همین کتاب پها ورقی شهاره ه

از هرودُت مورِّخ یونانی قرن پنجم پیش از مسیح گرفته تا باآگاسیاس Agathias مورِّخ یونانی قرن ششم بعد از مسیح ستایش این عنص را بایرانیان نسبت داده اند هرودُت مینویسد که ایرانیان .خورشید و ماه و زمین و آتش و آب و بادستایش نموده برای آنها فدیه و نیاز می آورند ا

باز همین موّرخ درجای دیگر کتابش مینویسد « ایرانیان درمیان رود بول عیکنند در آب تفو عی اندازند درآن دست عی شو بند و متحمّل هم نمیشوند که دیگری آن را بکثافاتی آلوده کند احترامات بسیاری از آب منظور میدارند» ۲ مقصود هرودت آب جاری است عد آن خبری است که استرادون Strubon جغرافي نویس یونانی نقل میکدند «ایرانیان در آب جاری استحام عَيكَ نند در آن لاشه و مردار عمى اندازند عمرماً آمچه ناياک است در آن تمیریزونه » استرابول مفصّل تر از اهرودُت از ستایش آب در نزد ار انسان مینویسد: « وقتیکه ایرانیان میخواهند از برای آب نیاز و فدیه بفرستند بكنار دريا چه يا جويبار يا چثمهٔ ميروند در كنار آن خندقي حفرنمود، قربانی میکدنند بخصوصه احتیاط میکنند که آب را بخون نیالایند یس از آن گوشت قربانی را در روی شاخه های مورد یا غار (laurier) میگذارند منها آن را با چربهای مقدّس (مقصود برسم میباشد) لمس میکنند و کلام مقدّس (مقصود منترا میباشد) میسرایند زیت آمیخته باشیر و عسل بروی زمین (نه درآب) میریزند شاخه های نمر (برسم) در دست گرفته باسرود های مفصّل قربانی را بانجام میرسانند ۳ جنرافی نویس مذکور در جای دیگر کتابش ذکر میکند « مرد مان هیرکانی Hyrkanie (استراباد) در جائیکه آب ازسنگ خارا جهیده بدریا فرو میریزد و یک منظره زیبا ئی تشکیل میدهد فدیه خود را نیاز میکاننه ۴۰ آنچه هرودُت و استرابون در خصوص محترم

Herodotus I, 131, 132.

Herodotus I, 138.

Strabon XV, p. 1066.

Strabon XI, p. 778.

171

بودن عنص آب نزد ایرانیان در قرون پیش از مسیح نوشته اند در قرنهای چهارم و ششم میلادی نیز موضوعی داشته است چه از مُوّرخین این عهد ها هم م خبر رسیده است که ایرانیان در آب جاری دست و رو نمی شستند مطلقاً آن دست نمیزدند مگر از برای نوشیدن یا بگیاه آب دادن ا برخی از مستشرقین گمان کرده اند که آب دریا برای آنکه شور است مورد احترام ايرانيان قديم نبوده است ولي دلايلي در دست داريم ڪه دريا نيز در قدیم (چنانکه امروز در نزدزرتشتیان) مقدّس بوده است آب دریاچه اُرمیه با آنکه بسیار تلخ و شور است مقدّس است بسا در اوستا باسم چئچست برسوبهود ودر شاهنامه خندست) از آن راد شده است در سایر کتب مذهبی پهلوي و پا زندنیز ایرے دریا چه بخصوصه محترم است تيرداد پادشاه ارمنستان برادر بلاش اوّل اشكاني (٥١ - ٧٨ مىلادى) كه از خاندان بسیاریارسای زوتشتی بود را بستی در سال ۹۶ میلادی ۲ در مرفته در آنجا از دست امپراطور نرو Nero تاج ارمنستان را بسر بگذارد برای آنکه آب دریا را در طیّ مسافرت خود بکشافاتی نیالاید از راه خشکه خود را برُم وسانمه ۳ مستسمون الله عجّب است این است که هرو دت اخارات نادرست للمنويسد: «وقتى كه خيشيارشا شياهنشاه هخامنشي هرودت برسید از بقصد فتح یو نان لشکر عظیم آراسته به هلسین (Helospontos) (داردانل) رسیدبرای گذشتن از آسیا بخاک اروپا فرمان داد که نیلی بروی آب بسازند یس از آنکه 'پل بانجام رسید دریا بتلاطم در آمد. بندهای ٔ پل از هم گسته آن را پراکده و پریشان کرد شاهنشاه از این حادثه بر آشفته امر کرد که سیصد نازیانه با مواج دریا زنندو یک جفت زنجیر در قعر آن افكنند من در شنيدم كه خشيارشا مير غضب هم فرستاد يّا دريا را با آهن داغ کند و امر کردکه این پیغام باربار (Barbaros) و بی معنی را از طرف

۲

Act Martyr S. 181 & Agathias II, 24.

Das Urchristentum von Meffert IV

Gladbach 1921 S. 578.

Le Zend-Avesta par Darmesteter Vol III p. XXIII,

نامید ا

شاهنشاه بآب برسانند اي آب تلخ سرور و بزرگ تو اين چنين سزايت ميدهد براى آنکه تو او را آزرده نموده هتک آبر و نمودي شاه خشيارشا از روي تو خواهد گذشت چه تو بخواهی يا نخواهی مردم حق دارند که از براي تو فديه نمی آورند زيراکه تو خيانت کار و شور هستي " ا نگفته خود پيداست که اين خبر هرو دت مورخ يونان دشمن ديرين ايران افسانه بی سروپائی است و مثل اکثر اخبار او بخصوصه آنچه راجع بجنک ايران و يونان است آلوده بغرض و اخبار او بخصوصه آنچه راجع بجنک ايران و يونان است آلوده بغرض و تعقيب است دروغ و مبالغه و استهزاء شاهکار و قايع تاريخی او ست همين خبر را مورخ ديگر يونانی موسوم به ديونرنس لرتيوس Diogenes Laertius که در قرن سوم پيش از مسيح ميزيسته تکذيب نموده مينويسد که آنرا حقيقي نست زيراکه آب نزد ايرانيان مانند بروردگاري است ۲

هرودت در چند صفحه بعد از خبر اولی راجع بلشکر کشی خشیارش خبر دیگری ذکر میکندکه بخو بی بی اساس بودن اقوال وی را میر سانداز آن جمله گوید «ایر اندان مهمّای حرکت دو دند ولی صرکر دند تا روز بعد در وقت در آمدن

"ایرانیان مهیای حرکت بودند ولی صبر کردند تا روز بعد در وقت برا مدن خورشید روانه شوند در روی پل برگ مورد پاشیدند انواع و اقسام بخور کردند پس از آنکه خورشید برخاست شاهنشاه خشیارشا آن را ستایش عوده و از ظرفی زرین فدیه ای نثار دریا نمود آنگهاه آن ظرف را با یک پیاله زرین دیگرو یک شمشیر ایرانی که آنان اکیناکس Akinakes می نامند در آب انداخت ... یک شمشیر ایرانی که آنان اکیناکس بطور حتم بگویم که شاه آنها را نثار خورشید عود یا آنکه از کرده خود پشیمان گشته خواست از دار دانل دلجوئی کند برای یا حترامی که بدریا کرده بود» "

نامید مربوط فی س از دانستر این مقدّ مات کوئیم ناهید فرشته ایست نامید مربوط فی که نکهبانی عنصر آب با اوست چنانکه تشتر (تیر) بایشتار نیست فرشنه باران و مترا (مهر) فرشته فروغ است در آئین مزدیسنا از برای کلیه مخلوقات اهورا یعنی آنچه مفید و نیک است

Herodotos VII. 35.

Pine.

Diogenes Lacrtius Procem-segm 9 Herodotos VII, 54.

فرشته و موکلی قائل هستند بنابراین ابداً جای تعجب نیست که از برای میّم ترین عنصر که آب باشد فرشته ای داشته باشیم و این فرشته دارای مقام بلند و ارجمندی باشد برخی از مستشرقین مینویسند که ممکن است ناهيد ايرانيان از اثر نفوذ الهه (سومر) ١ موسوم به (ايشتار) Irtar كه بعدها هر بابل و اشورهم پرستیده میشد بوجود آمده باشد ^۲ ایشتار که مادر و مولد نوع بشر تصوّر میشده در برخی از خصایص شباهتی باناهید دارد و مکن است بعدها در ببرون از حدود ایران بعضی از خصایص و رسومات دینی این الهه را ضمیمه پرستش ناهید ایرانی کرده باشند ۳ چنانکه مهر فرشته فروغ ایران در هم مملکتی که نفوذ عود خصایص بروردگیار خورشید آن مملکت حزو آئين او كشت در مقاله مهر مفصلاً از آن صحبت خواهيم داشت كذشته از تعریف و توصیفیکه در اوستا از ناهید شد. است و مجسمه هائیک نیز از این فرشته بجا مانده است قهراً انسان را به بروودگار بایل ایشتار منتقل ميسازد خبريكه هرودَّت نقل ميكند نيز ممدّ تصوّر مستشرقين گرديد چه مورّخ مذکور مینویسد «ایرانبان ستایش (اورانیا) Urania را از آشوریها و عربها آموختند نزد آشوریها (افرودیت) Aphrodite موسوم است به (میلیتا) Mylitta و در نرد عي بها (المةا) Alitta و در نزد اير إنيان (مير) Mitra (مير) هیچ شک و شبهه در این نیست که هرودّت اشتباهاً مهر را بجای ناهید آورده است چنانکه کلیّه مستشرقین این را سهو مورّخ یونانی میشمرند چه مهر مناسبتی با (اوراندا) و (افرودیت) بروردگیاران مؤنث یونانی ندارد در ابن جا متذكرٌ ميشو يم از اين خبر هرو دُن بخو بي بر ميآيد كه ستايش ناهيد از زمان بسیار قدیم در ایران معمول بوده اول مورّخیکه صراحة از ناهید اسم

ا در خصوص قوم (سومر) sumer رجوع شود به مقاله امشاسپند ان (عدد هنت) صفحه ۷۶ -- ۷۹

Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den iranischen Völker von Tiele, Deuts. Ausg. von Gehrich S. 253.

Handbuch der Altorientalischen Geistes و در خمبوص ایشتار ۱۶ ازجوع شود به Kultur von Alf. Jeremias, Leipzig 1918 S. 253-4.

Herodotos I, 131.

میبرد (بروسوس) Berossus مورخ و پیشوای معروف کلده است که درقرن سوم پیش از مسیح میزیسته است کلنس الکساندرنیوس Klomons Alexandrinus یکی از پیشوایان معتبر عیسوی که در حدود سال ۲۲۰ میلادی وفات یافت از (بروسوس) نقل کرده مینویسد «مورخ کلده در کتاب سومش در تاریخ کلده چنین گوید: ایرانیان بسیار متأخر بستایش کردن پروردگاران آدمی شکل شروع کردند نخست اردشیر دوم هخامنشی (۶۰۶–۳۹۱ پیش از مسیح) باین امرپرداخته مجسمه افرودیت آنائیتیس (ناهید) را در بابل و شوش و همدان و دمشق و سارد بر پا نمود و ستایش اورا عردمان فارس و باختر آموخت» اینرودی از مناسبات اردشیر دوم با ناهید صحبت خوامیم باختر آموخت» اینرودی از مناسبات اردشیر دوم با ناهید صحبت خوامیم در ایران رواج گرفته باشد جزو آئین ایران قدیم است و ناهید متعلق بگروه فرشتگان و ایزدان آریائی است چه در ریگ و ید برهمنان دو تن از الهات یکی موسوم به سینی والی هناسه ودیگری سرسواتی (نمیده) موجود و شبیه یکی موسوم به سینی والی هناسه ودیگری سرسواتی (نمیده) موجود و شبیه ناهید هستند

ناهید پس از آنکه از ایران گذشته . بم الک هسایه نفوذ نمود درمیان اقوام سامی عمراق و در آسیای صغیر رنگ و روی برخی از آلهات اقوام بیگانه بخودگر فت ممکن است در خود ایران پس از آنکه مدّنها ستایش او در مغرب متد اول بوده در عهد اردشیر بسایر نقاط مملکت سرایت کرده باشد سمت استان که میاشد میباشد گفتیم که اسم کامل فرشته آب اردویسور ناهید میباشد اشتقاق کلمات در اوستا آردوی سور اناجیت سده و «به دد و در اوستا آردوی سور اناجیت سده و «به دد و در اوستا آردوی سور اناجیت سده و سه کله که میباشد میباشد ایرن اسم مرکب است از سه کله که هم سه اصلاً صفت بوده است بسا از اسامی امشاسپندان و ایزدان در بوع کنند به

Clem. Alex. Protr. 5, 65, 4 Pers. Anahita oder Anaïtis Von Fr. Windischmann S. 4.

Geschichte des Alten Porsiens von Justi S. 93-94,

Die altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz و رجوع كنيد به S. 230.

ناهید ۵۲۰

مرکب است از یک صفت و یک اسم اردیسور ناهیدیگانه اسم خاص اوستائی است که بمعنی بالا بر آمدن و منبسط شدن و فزودن و بالیدن است مشتق آرد (ared) که بمعنی بالا بر آمدن و منبسط شدن و فزودن و بالیدن است مشتق گردید کله (اردوی) در اوستا فقط اسم رودی است بایر معنی جداگانه در فرگرد ۲ وندید اد فقره ۲۲ و فرگرد ۷ فقره ۱۲ استعمال شده است بارتولومه Bartholomae معنی لفظی آنرا رطوبت و نمناکی ضبط کرده است اولی غالباً باکلیات (سورت) و (اناهیت) یک جاآمده است جزء دوم (سورت) صفت است بمعنی قوی و قادر در ساند کریت هم بمعنی نامآور و دلیر است این صفت صفت است بمعنی قوی و قادر در ساند کریت هم بمعنی نامآور و دلیر است این صفت مدر فروردین یشت غالباً بآن بر میخوریم از آنجمله در فقرات ۹۰ و ۱۳۰ وغیره سورن که اسم یکی از خانوادهای شریف عهد اشکانی بوده است بمعنی دلیر و بهران است و از همین کله اوستائی است فقط این خانواده حق داشته است که بهران است و از همین کله اوستائی است فقط این خانواده حق داشته است که جر بسر پادشاه بگذارد ۲ جر به سوه که اناهیت باشد نیز صفت است

خود جداً گانه مرکّب است از دو جزء اولی (آ) که از ادات نفی است دومی (آهیت) سسوده سین چرکین و پلید و ناپاک این کلمه اخیر بمعنی مذکور در فرگرد ۲۱ و ندیداد فقره ۲۱ استعمال شده است همین کلمه است که در پهلوی آ مُک بنانکه خاقانی کو در فارسی آهو گردید و بمعنی عیب و نقص گرفته اند چنانکه خاقانی کو دد

بینی آن جانور که زاید مشکب نامش آهو و او همه هنر است

شاعر شیروانی در این فرد شعر بهردو معنی آهو که غزال و عیب باشد اشاره میکند چون کلهٔ (اهیت) مصدر است به (آ = س) بنا بقاعده کلیه یک حرف نو ن به (آ) افزوده گفتند آناهیت چنانکه از کلمه ایران آنایر ان (مملکت خارجه) ساخته شد بنا بر این آناهیت یعنی پاک و بی آلایش این صفت بسا از برای فرشتگان و اشیاء استعمال شده است غالباً مهرو تشتر (تیر) و هوم و

برُسم و آبزور و فروغ وغیره در اوستا بصفت اَناهیت یا بصفت پاکی و بی آلایشی 'متصّف شده اند ا

در فرس هخامنشی این کله تغییر نیافته چهار بار . عمنی فرشته تکرار شده است از آنچه گذشت اردویسور ناهید مجموعاً . عمنی رود قوی پاک یا آب توانای . آلایش میباشد هرچند که ناهید فرشته آب از مملکت خشک و کم آب ماروی برتافته ولی اسمش در زبان ادبی ما باقی است بسا در اشعار متقدمین بآن بر میخوریم و در فرهنگها ناهد و ناهده و ناهیده و ناهی . عمنی دختر بالغ ضبط است بقول شفتلوینز دانشمند المهانی در یک افسانه اسلامی به ستاره زهره اسم ند ختر اناهید داده شده است این کله از بمدخت آناهیت آمده است بعنی ناهید دختر بغ (خدا) ۲ انیک چند سال است که ایرانیان بیاد عهد کهن درخشان دختر بغ (خدا) ۲ انیک چند سال است که ایرانیان بیاد عهد کهن درخشان افتاده دگر باره اسم این فرشته زیبا و بلند بالای اوستا را بدختران مملکت ایران همان سر زمینکه روزی در آن معبد های سیمین و زرین ناهید بر پا بود مید هند در فارسی نیز ناهید اسم ستاره زهره است یعنی همان ستاره زببائی که "رمها اسم الهه و جاهت را بآن داده و نوس ۷۰۰۱۱ حواندند اردویسور ناهیدهم اسم اسم الهه و جاهت را بآن داده و نوس ۷۰۰۱۱ کن است

۱ هرمزد پشت فقره ۲۱ تشتر پشت فقره ۲ مهریشت فقره ۸۸

۲ متا سفا نه کتبی که شفتلوتنز از برای تحقیقات لازمه نشان میدهد در زیر دست ندارم که در خصوس کلمات فوق تحقیق شود رجوع کنید به Religion u. das Judentum, Glessen 1020 S. 230.

از ایر زودها و دریاها قصری هزار ستون باهزار در یجه درخشان برای ناهید برپاست در هر قصری در بالای دیوانی بستر یاکیزه و معطری كسترده است ناهيد زنى است جوان خوش اندام و بلند بالا و برومند و زيبا چهر آزاده و نیکو سرشت بازوان سفیدوی بستبری شانه اسی است ۱ باسینهای برآمده و باکربند تنک درمیان بسته در بالای گردونه خویش مهار چهار اسب یکرنگ و یک قدرا در دست گرفته میراند. اسهای گردونه وی عبارت است از باد و ابر و باران و ثراله ناهید ما حو اهرات آر استه تاجي زرين بشكل چرخي كه برآن صد گوهر نورياش نصب است برسر دارد از اطراف آن نوارهای پرچین آویخته طوقی زرین دور کردن و گوشوارهای چهار گوشه در گوش دارد کفشهای درخشان را دریا های خود با بندهای زرین محکم بسته جبّه ای از پوست سی ببر که مانندسیم و زر میدرخشد در بر عوده جامه زرین برچین در بر کرده در بلند ترین طبقه آسیان آرام دارد اهورامندا در کره خورشید مقام اورا برقرار نمود بفرمان پروردگار ناهید از فراز آسان باران و تکرگب و برف و ژاله فروبارد از انر استغاثه یارسایان و یرهمزگاران از فلک ستارگان دا از دلند ترین قله کوه (هکر) بسوی نشب شتا بد تطفه مردان و مشمه زنان را یاک کند زایش زنان را آسان سازد شهر را تصفیه نماید لگله ورمه بیفزاید سراسر کشور از برتو او از خوشی و نعمت و تروت برخور دار گردد

چون از مطالعه آبان یشت بخو بی پی با احوال فرشته آب خواهیم بره در این جا لازم نمیدانیم که بیش از این از مأخذ اوستائی اورا شرح دهیم اینک به بینیم که در تاریخ ایران چه علائم و آثاری از ناهید باقی است

ا آبان بشت دلکش رین تصیده ایست که از ایران قدیم بیادگار ما نده است تعبیرات و تشبیهات این بشت و بشتهای دیگر در اشعار سخن سرایان بعد هم دیده میشود فردوسی در مقابل بازوان سفید ناهید که بستبری شانه اسبی است در توصیف کرشاسب کوید برش چون بر شیر و چهره چوخون دو باذوش ما نند ران هیون شاهنامه چاپ ترنر مکان برس بحون بر سفید ۲۱۳۲ صفحه ۲۱۳۲

ناهید در کتیه فرشته است که اردشیر دوم هخامنشی ستایش ناهید را در نقاط هخامنشی ان مختلف ایران و در مهالکی که در تحت تصرّف شاهنشاهان

هخامنشی بود منتشر ساخت و مجسمه او را در معابد بریا نمود

آثار خطوط منخی که از اردشتر دوم مانده است دلیل است که در عهد این مادشاه ستایش ناهید و مهر در ایران بالا گرفته است چه در آثار کورش بزرگ و داربوش بزرگ و خشیارشا و اردشس اوّل اسمی از ناهمدو مهر نست در آثار اردشیرسوم نیز اسمی از ناهیددیده نمیشود فقط یک بار از مهراسم برده شد كتيبه كه از اردشير دوم (٤٠٤ - ٣٥٩ پيش از مسيح) در شوش روی یک "صفّه ستونی کےشف شدہ است از ایر و قرار است «یادشاه بزرگ اردشیر شاهنشاه یادشاه مالک یادشاه اير نمين پسر داريوش (دوم) داريوش پسر يادشاه اردشير (اول) اردشیر پسر پادشاه خشیارشا خشیارشا پسر یادشاه داریوش (اول) داریوش پسر گفتاسب هخامنشی میگوید: ایر ۱ ایوان را داریوش (اول) جدّ من بنا نهاد در زمان اردشير (اول) پدر بزرك من آتش آنرا ويران كرد بنا بخواست اهورامزدا و آناهست (ناهمد) و مترا (مهر) من دوراره ابن ابوان را ساختم شود که اهورامن دا و آناهیت و مترا مرا دربناه خود گرفته از هرکینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه مرس ساخته ام ویران نسازند و آسیب نرسانند»

کتیبه دیگری که از شاهنشاه مذکور در روی یایه ستونی در همدان پیدا شده است مثل کتیبه فوق است یعنی که اردشیر دوم اجداد خود را تا بهخامنش اسم مسرد و یس از آن گوید « این انوان را من بخواست اهورامزدا واناهمت ومترا شاكردهام شودكه اهورامزدا واناهمت ومترا مرا در بناه خود گرفته از هركمنه و خصومتي حفظ كنند و آنچه من ساخته ام و در ان نسازند» ۱

آشکدهای ناهید در جزو تاریخ اردشیر دوم باز باسم ناهیدو معبد معروفی که باسم او سیست ناهید در همدان بریا بوده بر میخوری کورش کوچک برادر اردشیر دوم بامید آنکه خود شاهنشاه ایران گرددبا لشکر بزرگی که در جزو آن تقریباً ۱۳ همار سر بازیو نافی بودند بجنگ برادرش شتافت اما در (کو ناک) نزدیک بابل شکسته یافته کشته شد معشوقه یونانی کورش کوچک موسوم به (اسپازیا) Aspasia در جزو غنیمت ها بدست اردشیر افتاده در قصر سلطنتی بسر میبرد روزیکه اردشیر پسر خود داریوش را جانشین و ولیعهد خویش قرار داد بنا بعادت ایران قدیم که در این روز ولیعهد هرچیز که از شاه بخواهد باید مجری دارد داریوش از پدرش خواست که اسپازیا معشوقه عمش را با و بخشد شاهنشاه خواهش را جابت عود اما باطناً از این امی خوشدل نبود پس از چندی اسپازیا را به همدان فرستاد تا در آنجا را هبه معبد ناهید گشته پارسا و پاکدامر بسر برد ولیعهد از حرکت پدرش آزرده گشته سوء قصدوی عود لکن نقشهٔ اوکشف گشته بفرمان شاه بدار زده شد ا

در این جا متذکر میشویم که معابد ناهید در ایران برای زنان راهبات جای تقوی و پرهیزگاری بود برخلاف معابد ناهید در آسیای صغیر که از اثر نفوذ مذاهب سامی رنگ و روی دیگرگرفته بود چنانکه بزودی ذکرش بیاید معبد ناهید در همدان بخصوصه مجلّل و در همه جا معروف بوده است یکی از نویسندگان مدق و مو ثق عهد قدیم هوسوم به پولیبیوس Polybius که در قرن دوم پیش از مسیح میزیسة در کتاب تاریخش پس از شرح دادن وقوع جغرافیائی شهر همدان و مختصری از تاریخ آن در خصوص لشکر کشی جغرافیائی شهر همدان و مختصری از تاریخ آن در خصوص لشکر کشی

«قصر همدان تقریباً هفت (استاد) Stade (۴۰۰ قدم) دور آن میباشد عمارتهای باشکو هی که در آن ساخته شده است بخوبی ثروت سلاطین با نیهای

Aufsütze zur Persischen Geschichte von Th. Nöldeke S. 62-63

١٧٠

آنها را نشان مدهد هرچند که نمام چوبها شکه در این نماها بکار درده شد از سدر و سرو است الما در همیج جا این چوبها در هنه دیده نمیشد تدرکهای سقف و قاب وستونها و رواق کلیّه بامفحات فلزّات قیمتی پوشیده بوده سیم و زر دراین جاو آن جای قصر میدر خشدد یوناك بام نیز از صفحات نقره بوده یس از شرح دادن قصر مورّخ یونانی مذکور از معبد ناهید صحبت داشته گویدکه در وقت ورود آنتمو"خس در این شهر تمام ستونهای ایوان دور پرستشگاه هنوز ماصفحات طلا دوشده دوده است بولسدوس نمكويد كه ابن ستونها جه طور ساخته شده ولی از ساناتش مستوان درائه نمود که بنای معید شبه بمنای قصر دوده است بمشتر یوشاکهای فلزّی این معبد در وقت فتح اسکندر بتاراج رفت از این ناریخ به بعد اشداء قيمتي معبد در معرش دستبرد سلوكيدها بود يّا آنكه ما بقي مانده آلات طلا و نقره آنرا آنتهو خس بزرگ که مقندرین سلاطین سلوکددایت (۲۲۳-۲۸۳ پیش از مسیح) در عهد اردوان اوّل (اشك سوم) غارت كرده مبلغ چهار هزار (تالنت) Talente مسكوك داخل خزينه خويش عود ل برخي از دانشمندان گیان کرده اند که قد مت معدد ناهدد همدان تا نعید دو مین دادشاه ماد هووخشترا (۲۲۰ ۵۷۰ پیش از مسیح) یا جانشین وی استیاج میرسد ۲

ایزیدروس خراکس Isidorus von Charax جغرافی نویس یو نانی که در سال ۷۳ میلادی میزیسته نیز از همدان پایتخت ماد و از خزینه و معبد ناهید آنجا و معبد ناهید در کنگاور که بزودی شرحش بیاید ذکری کرده است سی یک از معبدهای بسیار معروف ناهید در شوش (خوزستان) واقع بوده است آ نارش هنوز موجود است همان است که بقولی پولیبیوس Polybins پادشاه سلوکید آنتیوخس چهارم معروف به اپیفانوس Epiphanus معروف به اپیفانوس ۱۳۷۰ که باز مسیح)

رحرع كنيد به

Polybius X, XXVII, 9-10 & 12.

Parthia by Geo. Rawlinson p. 59. Eranische Alterthumskunde von Spiegel, Zweiter Band S. 57.

Histoire de l'art, Tome V. Perse par l'errot et Chipier l'aris رجوع شود به 1890 p. 499—500.

Isidorus von Charax II, p. 6.

براى انكه يولى بخزانه تهي خود برساند قصد غارت آن نمود اين معيد كه از دستبرد ما کدونیها محفوظ مانده بود دارای زینتهای بسیار گران بها بوده است اپیفانوس بتاراج آن موفق نشد چه اهالی شوش با او جنگ نموده برجعت مجبورش کردند یس از چندی یادشاه غارتگر سلوکید دیوانه گشته بمرد مردم میگفتند که ایزد ناهید اورا از برای سوء قصدش بسزا رسانید یلدنموس Plinins مورتخ رنمی که در سال ۷۹ میلادی در گذشت مینویسد که در معد ناهید شوش یك مجسمه بسیار سنگین ناهید که از طلا ساخته بود مد بر یا بود این مجسمه در اوقات جنگ سردار رسمی انطوان Antonius بضد اشك یانزدهم (فرهاد چهارم ۳۷ - ۲ میلادی) بغارت رفت بنابر این درمیان سال ۳۵ و ۳۳ پیش از مسیح ۲ معبد دیگری از ناهید در کنگاور که هنوز خرابه اش موجود و از آثار بسیار مهم ایران قدیم است بریا بود بقول یروفسور هرتسفلد Hertzfeld معبد مذکور از زمان اشکانیان باقی مانده و از بزرگتریو معابد دنیای قدیم محسوب میشده است آبادی كنوني كنگاور فقط قسمت وسطى معبد راگرفته است " خرابه با شکوه این معمد عبارت است از پشته ای که ۲۶۰ بی طول و ۶۶۰ بی عرض آن مداشد در اطراف آن ایوانی به بهنای ٤٤ پی باستونهای بلندساخته شد. بود هنو ز چند ستون در گوشه شمال شرقی معبد بریاست در این بناها صنعت معاری ایران و یونان دیده میشود دندانه های اسیه و برخی از نقوشات دیگر بحجّار بهای قصور پرسپولیس شبیه است ، در این خرابه هیچ آثار خطی و کنیبه ای موجود نیست و حفریات در آن نیز دشوار است چه آبادی قصبه كنگاور جنانكه گفتم در داخل معبد ساخته شده است

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 94.

Plinius N. H. XXXIII, 4, 82 Persische Analita oder Analitis von Windisch-

Geschichte des alten Persiensvon Justi S. 150-151.

نشریات ایجمن آثار ملی فهر ست مختصری از آثار و ابنیه تاریخی ایران طهران شهريور ٢٠٤ Geschichte des alten Persiens von Justi S. 94.

111

بی شك این معبد همان است كه یاقوت هموي در معجم البلدان در تحت كلات قصر كنگور و قصر اللصوس محّل آن را در میان همدان و قرمیسین (كرمانشاه) معیّن نموده أوید «بناهای باشكوه آن در روي یك پشته تقریباً به بلندی بیست ارش (تقریباً ده زرع) واقع است گنبدها و ستونهای آنها بغایت زیبائی و استحکام است »

یاقوت این بناها را از آن خسرو پرویز تصوّر نموده اقامتگاه شیرین ضبط کرده است ا از گوشه و کنار تاریخ بخو بی بر میآید که در تهام قرون اقتدار از عهد هخامنشی گرفته تا فتح عربها در تهام نقاط ایران معابد ناهید وجود داشته است طبری مینویسد که ساسات پدر بزرگ اردشیر بابکات در اصطخر پیشکار و متو آلی معبدی موسوم به آتشکده (اناهذ) بوده است بنا بقولی در همین معبد در سال ۴۶۰ میلادی سرهای شهدای عیسوی را آویخته بودند ۲ طبری در جای دیگر تاریخش از معبد ناهید اسم برده مینویسد «اردشیر بابکان اول بطرف سکستان حرت کرد از آنجا بگرگذان پس از آن بابر شهر و بعد بمرو و بلخ و خوارزم و تا بآخرین نقاط میالك خراسان رفت و بابر شهر و بعد بمرو و بلخ و خوارزم و تا بآخرین نقاط میالك خراسان رفت و از آنجا بمرو بر گفت پس از آنی دا بابر شهر و بعد بمرو و بلخ و خوارزم و تا باخرین نقاط میالک خراسان رفت و بابر شهر و بعد بمرو و بلخ و خوارزم و تا باخرین نقاط میالک خراسان رفت و بابر شهر و بعد بمرو و بلخ و خوارزم و تا باخرین نقاط میالک خراسان رفت و بابر شهر و بعد بمرو و بلخ و خوارزم و تا باخرین نقاط میالک خراسان رفت و بابر شهر و بعد بمرو و بلخ و خوارزم و تا بابر می مراجعت نموده در گور (فیروز آباد) اقامت کزید » ۳

آندشته از آثار معابد در جزو حجّاریهای نقش رستم در فارس در جوار تخت جمشید نقشی نیز از عهد ساسانیان از ایزد ناهید باقی است در این نقش ناهید برومند و بلند بالا بیا ایستاده تاجی جواهر نشان بر سر گذاشته نوارهای پرچین از آن فرو آویخت است طوق دور کردن و سایر زینتهای او یاد آور او صافی است که درآبال یشت از این فرشته شده است در مقابل او شاهنشاه

Perse ancienne از براي نقوش و آبار معبد الهيد داركنگاور رجوع كنيد به par Flandin et Coste, los planches 20 à 23 et Texier, planches 62 à 65.

Martyr, ed st. E. Essemani I, 95.

Tabari, übersetzt von Nöldeke S. 4 مرجوع كنيم به

ساسانی نرسی (۳۹۳–۳۰ میلادي) بیا ایستاده نگینی که علامت قدرت و اقتدار است از او میگیرد ۱

از آنکه ما در طی مقاله همیشه (معبد ناهید) ذکردیم مقصود این نیست که ناهید خود مستقلاً دینی و دارای پرستشگاه مخصوصی بوده است ناهید از ایزدان دین مزدیسناست در جزو عبادات و مراسم مذهبی مثل فرشتگان سایر مذاهب ستوده میشده است چنانکه امروز هم در نزد پیروان آئین زرتشت ستوده میشود معبدهای ایران قدیم بطور عموم آتشکده نامیده میشده برخی از این آتشکدها بناهید تخصیص داشته است شاید در آنجا ناهید را باآدابیکه مناسب مقام او بود ستوده وخواشها و استغاثاتی از او میکرده اند چنانکه امروز بسیاری از کلیسیاهای عیسویان باسه مقدسین و مقدسات این جنانکه امروز بسیاری از کلیسیاهای عیسویان و در مملکت همسایه در کنار رودها یا نواحی پر آب میتوان گفت که مخصوصاً دقت داشته اند که پرستشگاه فرشته آب در نزدیك آب باشد

شهرت ناهید نزد یو نان (آناهیت) اوستارا آنائیتیس Anaïtis نوشته الد یونانیان و ستایش عالباً اورا ارتمیس Artemis آنائیتیس گفته اند یعنی که اسمالهه وی درآسیای صفر عصمت و عقّت یونانی را باو داده اند مورّخین رم و بیزانس اورا دیانا ماها خوانده اند که در نزد رُمها بمنزله ارتمیس یونانیهاست و بسا اورا ارتمیس ایرانی یا دیانا ایرانی ذکر کرده اند فقط کلنس الکساند رنیوس که ذکرش گذشت از بروسوس نقل کرده افرودیت آنائیتیس نوشته است بی شك افرودیت با ناهید ندارد

ناهید که امروز فقط اسمی از او در زبان ادبی ما باقی است در ایران قدیم از ایزدان و در سایر ممالك از پروردگاران بوده است در ممالك وسیعه که در تحت تصرّف ایران بوده نیز آتشکده وی وجود داشته است در سراس آسیای صغیر

تا به زدرا دریای بونان در سارد بایتخت لیدی متوسطمور خین قدیم از معابداو بها خبر داده شده است بخصوصه در برخی از مهالك آسیای صغیر ستایش او رونق تمام داشته از آنحمله در ارمنستان بمناست آنکه شعبه ای از خالواده اشکانهان در این مملکت هم سلطنت داشته است دین زرتشت در این عهد در آنجا نفوذ عوده مهر وناهید و بهرام و سایر فرشتگان مزدیسنا در آیجا ستوده میشده اند ! کار ستایش ناهید در این سر زمین ،اندازه ای بالا گرفته بود که ایالت اکملیزن Akilisen همانجائیکه سرچشمهای فرات است در یک قرن بیش از مسیح در عهد استرابون جغرافیا نویس يوناني انائيتيس ناميده ميشده است معبد نا هيد در اين ايالت شهرت بام داشته همان است که نقول بروکو پدوس Procopins بعد ها عسویان بدون آنکه تفسری در زنای آن ردهند تکلیسیا میدّل کردند ۲ ولی در ممالك آسیای مغیر آئین و رسوم اقوام سای ضمیمه ستایش ناهیدگشته بکلی رنگ و روی دیگری بخود گرفت استرابون مینو بسد در معید ناهید در اکیلیزن دخترهای جوان از خانواد های شریف و بزرگ چندی مثل راهیات در خذمت معمد بسر میبردند و خود را برای استفاده عموم وقف می نمودند پس از "مدّتی شوهم اختمار میکردند بدون آنکه عمل بیشین آنان ننگین و پست شمرده شود " عادت مذموم مذکور در هیچ عصری چنانکه کلیّه مستشرقین و شمورخیّرن نوشته اندنزد ایرانیان معمول نبوده و رخلاف آئین مزدرسناست در طی اخبارات قدیم نیز از یك جشن سالیانه موسوم به (ساكائه) Sakia سخن رفته است از آنجمله استرابون در این خصوص ممنو سد اسکست ها ع وقتهکه بار منستان و (کاداتوکا) آناطولی هجوم آوردند سردار ایرانی آنجا بآنان شمیخون برده شکست داد بیاد این فتح

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 95.

Procopius, de bello Perse I, 17, p. 83 ed Bonn

Strabon, XI, p. 532, ed. Cas.

٤ اسکیت (Saka) اسمی است که به کلآیه اقوام وحشی که در شمال دریای سیاه و در قفتاز و ترکستان روس بوده اند داده میشود اصلا اریائی نزاد بوده اند اسامی بسیاری از شاهزادگان آنان ایرانی است مذهب آنان نیز آریائی بوده است

محلّم را خاکر بزی نموده در بالای آن معیدی از برای انائیتیس (ناهید) و "اوماس Omanos (وهومرن) ساختند در هر سال جشر · مذهبی موسوم به (ساکائه) Sakia در آنجا میگرفتند و هنوزهم در نزد اهالی آن محلّ که الحال موسوم است به (زلا) ماري اين جشن معمول است بسر از آن استرابون افزوده ميذويسد برخی گویند که کورش اسکیت ها را شکست داده و روز فتح را جشنی از برای الهمه وطن خود در قرار ساخت در هرجائمكه معمدي از ناهمد درياست اين جشن ندز معمول است در این عدد مردم لماسی بطرز اسکنت ها بوشده باده بسائی مینمایند زن و مرد باهم زد و خورد میکنند چه در این جشن که یادگاری از فتح و ظفر است اسکیت ها را با حمله جنگی مست نموده برخی را درخواب و برخی دیگر را در رقص و بازی گرفتار و اسیر نمودند ۱ در معبد (زلا) برای امی مهم سو گذه داد میکردند ۲ حشن ساکائه دکی از اعداد ایران قدیم دوده است و مورّخمنیکه بیش از استرابون میزیسته و آنانیکه بعد از او آمده اند نیز از جشن مذکور ذکری کرده اند از مجموع اخدار میتوان استنباط نمود که این حشن تخصص دناهمد داشته است ۳ در حزو تاریخ ارمنستان و سایر ممالك آسیای صغیر بسا باسم ناهید و معبد آن در شهر های مختلف بر میخوریم وندیشهان Windischmann اخبارات مورّخین را راجع باین موضوع در کتابی جمع ڪرده ^٤ از ذکر همه آنها الطلاعات مخصوصي راجع بستايش ناهيد بدست نخواهیم آورد مگر آنکه خواهیم دانست که این فرشته نیز در بیرون از حدود وطن خود ایران **د**ارای مقام بسیار بلندی بوده است حتی در شهر (ارز) Erez چنا نکه یك مورخ ارمنی قرن چهارم میلادی (اگما نانگلوس Agathangelus) خبر ميدهد مثل معبد خوزستان ناهيد داراي مجسمه طلا بوده است

Persische Anahita oder Anaïtis von Windischmann S. 7.

۲ زلا Zela میکت ساحلی دربای سیاه واقع است امروزز که Pontus ملکت ساحلی دربای سیاه واقع است امروزز که Tokat گویند در طرف غربی توکیات Tokat واقع است

Strabon XII, p. 559. ed. Cas.

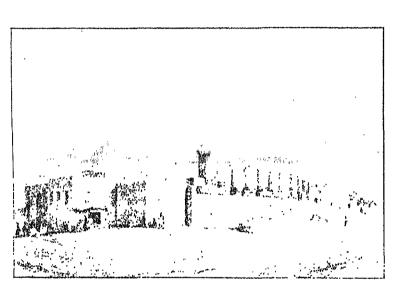
Heiligen schriften der Parsen von Spiegel Band 2 S. C IV

Persische Anahita oder Anaïtis von Windischmmann, München 1856

در انجام مقال یك فقره از اخبار مورّخ مذّكور ارمنی را ذكر نموده ختم مكنم هرچند كه اخبار اگاتانگلوس كه خود كشيش "متعصى بوده است مخلوط را فسانه است ولي تا سك اندازه حاكي نفوذ ستايش ناه داست در ارمنستان در كتاب تاريخ كشيش مذكور شرحى راجع بعيسوى شدن ارمنستان بتوسط (گرگوری ایلومدنا تر) Gregory Illuminator) معروف که از سال ۲۹۶ میلادی ا در ار منستان مشغول کار روده مردم را ردین عسم دعوت مکرد و مکالهات او را تیردات پادشاه ارمنستان مندرج است از آن جمله مینویسد تیرداد مملّز دین عیسیا گرگور را تهدید عوده گفت: اگرتو قبول نکنی که بروردگارات را ستانش نمائم بخصوصه این ملکه بزرگ اناهیت را کسکه ما به شرف و نحات ملّت ماست کسی که همه دادشاهان اور ا مستایند و بخصوصه پادشاه یونانیمانیز اورا مدیرستد کسکه ما در کلته دانش و خرد است کسکه خبر خواه نوع یشر و از نسل ارامن Aramaza (هرمنرد) بزرگی و تواناست در حای دیگر در جواب تردات به گر گور مدنویسد «آنانکه پرورد کاران حقیقی هستند تو دشمن منداری اناهمت بزرک را کسکه از برتو او ارمنستان زنده بوده و هست ارامن د بزرک و توانارا کسکه آفریننده آسمان و زمین است و سایر پرورد کاران را تو یی حان و بی زمان مینا می در مك حای دیگر كناش ماز مورّخ ارمنی در یك فرمان تیردات از اناهیت اسم برده مینویسد: ثروت فراوان از طرف ارامزد تو انا و یاری ملکه اناهیت و قوّت وهاگن vahagn (بهرام) نصیب شیا و سراس تملکت ارمنستان داد ۴ میردات که ظاهراً در سال ۲۲ میردات که ظاهراً مملادي مرود در سالهاي اخمر عمرش بتوسط همين کر دور بدين علسي گرويد معابه اهد را که در ارمنستان در ک موجود رود را همراهی در گور خراب کرد یعنی همان معابدی که بقول ا گاتانگلوس در سال اول سلطنتش بزیارت آنها رفته بود از این تاریخ به بعد بزور و جبر دین عیسیٰ جای مزدیسنا کُرفت معابد زرتشی در جزو آنها آتشکدهای ناهیدخراب یا بکلیسیا تبدیل یا فت ولی هنوز هم بسیاری از آثار دین قدیم درکیش عیسویان ارمنستان باقی است چنانکه در کلیه مذهب عیسیٰ آثار و نفوذ آئین مترا (مهر) فرشته فروغ ابرانان آشکارا و هویداست

Geschichte Irans von Justi (Grundriss der iranis, Philologie) s. 522 مرجوع كنيد به Pers. Anahita oder Anaitis S. 21—22.

۳ رسوع کشد عقاله مهر در قسمت آئین مهر در رام



طرف دست چپ منظرة قصبةُحاليّه است رجوع كنيد به Perse Ancienne par Flandin et Coste, Texte p. 11-14 رجوع L'Art Antique de la Perse par Diculatoy, V Partie p. 7-11 Persia Past and Present. by Jakson; p 234-244

وبه

اسامی خاص در آبان یشت

چون در آبان بشت اسامی یك دسته از نامداران ایران قدیم مندرج است لازم دانسته در آغاز بشت مذكور برخی از آنان را در مقالات جداگانه و برخی دیگر را در طی ترجمه آبان بشت شرح دهیم چه در بشتهای بعد نیز چنانکه در درواسپ بشت و رام بشت و ارت بشت و زامیاد بشت بهمین نامداران بر میخوریم که هریك بنوبت خود بفرشتگان و ایزدان نهاز برده و فدیه آورده مز "بت و برتری تمیّا میکنند

از ایس نامدارات که هوشنگ پیشدادی و جمشید و آثری دهاك (ضحّاك) و فریدون و افراسیاب و كیکاوس و کیخسرو و توس و نوذر و کی گشتاسب و زریر و ارجاسب وغیره باشند فردوسی و حمزه اصفهانی و طبری و ابو ریحان بیرونی و میرخواند وغیره مفصلاً صحبت داشته اند هم چنین بعضی از این نامداران در کتب مذهبی برهمنان دارای جاه و جلال هستند و لی ما فقط آنچه در اوستا و کتب بهلوی در خصوص آنان آمده است مینگاریم مگر آنکه از برای فهم مطالب مختصر آاز شاهنامه ذکری خواهیم کرد

آنانی را که درمیان این نامداران ایرانی هستند (نه مثل آثری دهاك تازی و افراسیاب و ارجاسب تورانی) باید در اوستا مانند انبیاء بنی اسرائیل تورات تصوّر نمود که هم از پیمبرانندو هم از پادشاهان چنانکه داود و سلیمان فردوسی نیز از زبان جمشید میگوید

منم گفت با فرّه ایزدي هم شهریاری و هم موبدی

پوریوتکیشان هساوددهایه وسود که در بسنا ۱ فقره ۱۸ و یسنا ۲۳ فقره ۲ و فروردین بشت فقره ۱۷ آمده و . یمعنی نخستین آموزگاران کیش است در سنّت متاّخر برخی از این نامداران را در جزو آنان شمرده اند از این قبیل و بونگهان و تربت که در طیّ مقالات راجع مجمشید و گرشاسب از آنان صحبت خواهیم داشت

هوشنگے پیشدادی

در شاهنامه هوشنگ از یادشاهان سلسله پیشدادیان است که پس از کیومرث چهل سال سلطنت نمود جهاندار هوشنگ با رای و داد مجای نیا تاج برسرنهاد از پدر خویش سیامك که بدست دیو ها کشته شد انتقام کشید آهن از سنگ استخراج نمود آتش پدید آورد جشن سده بنیاد نهاد از پوست و چرم جانوران پوشاك ساخت

در اوستا مکرراً باسم هوشنگ پیشدادی بر میخوریم نخست در فقره ۲ از آبان یشت و پس از آن در فقره ۳ از درواسپ یشت (گوش یشت) و در فقره ۷ از رام یشت و در فقره ۶ از ارت یشت درهر چهار یشت هوشنگ پیشدادی در بالای کوه هرا بایزدان بشتهای مذکور که ناهید و گوش و وایو و ارت باشند فدیه نیاز نموده درخواست مبکند که وی را بزر در در شهر یار روی زمین کر دانند که وی را بدیوها و مردمان و جادوان و بریها و کاویها و فریانها چیر سازند که همه دیوها از او بهراس افتاده رو نگریز گذارند که او بدیوهای مازندران و دروغ پرستان و رنه باسر بهر (دیلم - کیلان) دست یافته همه را شکشت دهد ایزدان خواهشهای هوشنگ را اجابت نموده او را کام وا ساختند

در فروردین بشد در فقره ۱۳۷ بفروهم یل پاکدین هوشنگ درود فرستاده میشود در زامیاد بشت در فقره ۲۶ آمده است که مدت زمانی فرکیانی بهوشنگ بیشدادی متعلق بوده است از مجموع ایر فقرات اطلاعاتی از اعمال هوشنگ بدست نمیآید همینقدر میدانیم که او یکی از نامداران و پادشاهان و پارسایان بوده و از ملسله بیشدادیان است در فقره ۲۸ از فصل ۱۰ بندهش میخوانیم که ایرانیان از بشت هوشنگ میباشند در فقره ۳ از فصل ۲۳ همین کتاب مندرج است که پس از زن و شوهری ماشیه و ماشیوئی همین یدر و مادر نوع بشر آدم و حوّا) تابوجود آمدن هوشنگ ۳۴ سال طول دشده است

در فقره اول از فصل ۳۱ زندهش سلسله هو شنگ چنین آمده است: هوشنگ يسرفرواك بيس سياكمك سرمشي بسركايومن اين سلسله ما آنچه حزه اصفهانی مینویسد که او شهنج بن فروال بن سیامك بن مشی بن کیومرث است بَكُلَّى مطابق است ابو ريحان بيرونى نيز با دو كتاب مذكور موافقت نموده مىنودىد او شيزك بن افراواك بن سيامك بن مىشى (مشداذ) مداشد

هوشنگ در اوستا هئوشينگه موساقه-درسوديوس آمده است معني لفظي آن بقول يوستي Justi چنين است كسيكه منازل خوب فراهم سازد ۲ اين اسم مركت از هوش و هنگ چنانکه برخی پنداشته اندنیست شاید فردوسی در جائی که مگوید گرانماره را نام هوشنگ رود تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود سب لغت سازی و و حه اشتقاق عاصانه مذکور شده داشد

در هر جائی از اوستا (ماستثنای فروزدین پشت که ذکرش گذشت) که از هو شنگ ذکری شده است با صفت آیر آذات بهداسه سیس آمده این صفت که در فارسی بیشدادشده است مرکت است از آپر که بمعنی بیش و 'مقدّم (pro) است و ذات که بمعنی داد و قانون مساشد مجموعاً یعنی کسی که در بیش قانون گذارد و دادگری نمود یا اوّل واضع قانون حمزه اصفهانی نیز این کله را درست معنی کرده مينويسد فيشداد اول حاكم ميباشد چه ارشهنج اول حاكم ممالك بشهار است

این کله همیشه را عوشنگ میآید مگر آنکه یکبار در فقره اول از فرگرد ۲۰ و ندیداد که ذکرش درطی مقاله گرشاسب ساید ری ذات (بیشداد) تنها استعمال شده است در تفسیر پهلوي اوستا بخصوصه برای توضیح کلمه کر ذات در فقره مذکور قىد شده است: « يعني نخستين كساني كه قانون گذاشته اند مثل هوشنگ »

Iranisches Namenbuch von Justi Eranische Alterthumskunde von Spiegel Bd. 1 S. 515 ۲ رجوع کنید به وبه

وبه

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 190 f:

١ رجوع كنيد به تاريخ سنى ملوك الارض والانبياء تأليف حزة بن الحسن الاصفهاني جاب بران صفحه ۱۹

وبه الآثار الباقيه عن القرون الخاليه تأثيف ابى الريحان محمد بن احمد البيروني الخوارزمي باب زاخو صفحه ۱۰۳

جمشيل

بسا در اوستا از جم نیز سخن رفته است در قدیمترین قسمت اوستاکه گاتها باشد بیغمبر ایران او را در بسنا ۳۲ قطعه ۸ از مجرمین نامیده میگوید «از همین گناهکاران است جم پسر ویونگهان کسی که از برای خوشنود ساختن مردمان گوشت خوردن بآنان آموخت در آینده توای مزدا با ید میان من و او حکم کنی »

در سایر قسمتهای اوستا و کلیه کتب تاریخ و شاهنامه چنین هندرج است که جم در آخر عمرش بواسطه خود ستائی و دروغگوئی مغفوب پروردگار گردیدد زگانها فقط یکبار ار اویاد شده یم مهری خوانده شده است بعد ها در سایر قسمتهای اوستاکله خشیت که پیوسته سود از افزوده گفتند جمشید چنانکه همین کله به هور (هور) پیوسته سود ای بیوسته به سیار استعمال شده شید بمعنی نور و فروغ است خود جداگانه در ادبیّات فارسی بسیار استعمال شده است فردوسی گوید بدوگفت زانسان که تا بنده شید برآید یکی پرده بینم سپید جمشید همیشه در اوستا با صفت هووتو سود به که تا بنده است در تفسیر بهلوی این صفت به هورمك یعنی دارنده گله و رمه خوب ترجمه شده است صفت دیگر جمشید در اوستا سریره داد بد هیاشد که بعنی زیبا و خوشگل است صفت اولی با وظیفه جمشید مناسبتی دارد چه او با فزودن جهان و بیروراندن چارپایان و ستوران گهاشته شده بود در خصوص تُحسن صورت وی نیز شرحی در شاهنامه مندرج است که در طی مقاله گرشاسب بآن اشاره خواهیم کرد

جمشید در اوستا پسرو یو تنگهوت وله «سوبهه عنه خوانده شده است ابوریحان بیرونی این اسم را ویجهان و حمزه اصفهانی و یو نجهان که معرّب ویونگهان است ضبط کرده اند در سایر کتب ویوانها نیز ضبط شده است در سانسکرت ویوسونت میباشد در ریگ وید ویوسونت اسم پروردگاری است در عهد هخا منشیان و یونگهان از اسای معمولی مردمان آن عهد بوده در کتیبه بیستون از

ویوانا vivana نامی یاد شده است که خشتر یاون (ساتراب) ایالت آهرروواتی. Harauvāti (قندهار) بوده است معنی لفظی این اسم دور درخشنده میباشد

شاید معنی لفظی جم تو امان و همزاد و جنابه باشد چه بسا در اوستا کلمه َيْمَ طَهُرُوهُ بِعَنَى تُو اهان است در نزد برهمنان نيز َيْمَ وخواهرش َيْمِي نخستين نروماده نوع بشراند و این عقیده ممدّ معنی فوق است ا

از فقره ۲ ناخود فقره ٥ پسنای نهم در خصوص ویونگهان و پسرش جمشید چنین آمده است «زرتشت از هوم پرسید که تورا درمیان مردمان نخستین بار در این جهان مادي بیفشرد و چه پاداشي نصیب آن کس گردید هوم در پاسخ گفت نخستین بشری که مرا در این جهان مادی بیفشرد ویونگهان است دریاداش پسری مثل جمشید که دارنده رمه خوب و درمیان مرد مان دارای بلند ترین رتبه است و مانند خورشید در خشان است باوداده شدکسی کے در مدّت سلطنت خویش جانوران و انسان را فنا نایذیر آب و گماه را مشروب و مأكول تمام نشدني قرار داد درمدّت سلطنت جم دلير نه سرما وجود داشت ونه گرما جهان از مركب و ازحسد آفريده ديو عاري بود در هنگام شهریاری وی ویونگهال و پسرش حمثید هردو بظاهر جوان پانزده ساله مینمودند» در جائی که مفصّلاً از جم سخرن رفته است در فرگرد دوم وندیداد میباشد تمام ایر ن فصل راجع باوست از ایرن قرار «زرتشت از اهورا مزدا پرسید ای خرد یاك و مقدّس اي آفريدگار جهان معنوي درميان نوع بشر بغير از مر دگر باکه نخستین بار مکالمه نمودی دین اهورائی زرتشت را بکه سپر دی آنگاه اهورامزداگفت ای زرتشت یاك من درمیان نوع بشر بغیر از تو نخستین بار باجم زيبا و دارنده رمه خوب مكالمه نمودم ودين اهورائي زرتشت بدو سپرده گفتم اي جم زيبا پسر ويونگهان من آئين خويش بتمو برگذار ميكـنم پس جم زیبا در پاسخ گفت من از برای این وظیفه ساخته و آزموده نیستم آئین

۱ رجوع کنید به گاتها ترجه نگیارنده صفحه ۹۵

پروری و دین گستری از من نابد آنگاه من باو گفتم آگر تو مستّعد و مهتّای چنین امری ندستی آن به که جهان سما بیرورانی و نگیتی فزایش و گیشایش بخشی پشتیبان و پاسبان جهان شوی پس جم زیبا عن گفت بذیرفتم که جهان تورا بیرورانم و بُگیتی بیفزایم هماره بشتیبان و پاسیان و نگمهمان آن باشم در هنگام سلطنت من نباید که باد سرد و کرم وجود داشته ماشد ونه ناخوشی و مرگ آنگاه من بحمه دوابزار دادم بك نكبن زر (ددې د اسورا) و یك عصای زر نشان (سوسه دسه آ شتراً) این چنین جم دارای اقتدار گردید سیصد زمستان (۰۰ ۳ سال) از سلطنت وی گذشت ز مین از چاریا یاران "خر د و بزرگ و مردم و سگها و مرغکان و شعله های سُرخ آتش پرشد بطوری که جا بچار پایان مخرد و بزرگ تنک گردید پس از آن من جم را آگاه نموده گفتم ای جم زیبا پسر و یونکمهان زمین از چارپایان تخرد و بزرگنب و مردم و سکها و مرغکان و شعله های ٌسرخ آتش پر گشته جا بستوران ٌخرد و بزر نب تنک گردید آنگاه جم در نیمروز بسوی فروغ روی غوده براه خورشیددر آمد با نکین زرین خویش زمین را بسود و عصای زر ىشان خویش بآن بهالیدو کفت ای سیندارمذ محبوب (فرشته ُ مُوَّ كل زمين) ۱ پيش رو و خو پشتن نگشای تا چاريادان ْ خر د و بزرگ و مردمان را در بر توانی گرفت پس زمین دامر سکشود و بك ثلث بزرگیز گردید چار پایان تخرد و بزرک و مردمان عمل و آرزوی خویش جاگزیدند سیصد زمستان دیکر (۴۰۰ سال) از سلطنت جم کذشت زمین دگر باره از چار پایان خرد و بزرگ و مردم و سگمها و مرغکان و شعله های سرخ آتش پرگشته جاتنگ کردید جم باز مثل سیصه سال بیش از این در نیمروز بسوی فروغ روي آورده بهمان ترتيى كه كنشت يك ثلث ديكر بزمين بيفزود در سيصد زمستان دیکر (۰۰ ۳سال) باز زمین از مخلوقات پرگشته جا بهمه تنکب شد سومین بار جم بترتیب مذکوریك ثلث دیكر زمین را فراخ تر نمود در آریا ویچ در آنجائی كه رود وتَكُوهي دا ئيتيا والدورمود وسدم مسمور است آفريدُ كَدار اهورامزدا با ايزدان میتوي انجمنی بیار است جشید زیبا دارنده رمه خوب نیز با بهترین مردمان در

۱ رجوع شود بسفحه ۹۳

همان جا انجمني بيار است اهورامزدا بجم گفت اي جم زيبا پسر ويونکمهان بجمهان مادی زمستان سختی خو اهدرسید و سرمای شد بد تماه کننده از یی در آمد دانه های برف از باندترین کوه سلندی چند ارش سارد یک ثلث از حاقه ران هلاك شوند چه در علمهای هولناك (سامانها و كورها) چه در مالای كوهها چه در دره ها پیش از این زمستان این مملکت دارای چراگاهان است وقتی که برفها آب شده آب فراوان روان گردد این جهان غیرقابل زیست بنظر خواهد رسید از برای پیش آمد این حادثه باغی (وَرَ واسداس) بساز که از هر چهار طرف ببلندی یک میدان است (چر تو ۱۳۷۶ ـ اسپریس) باشد در آنجا تخمهای چاریایان خرد و بزرگ و سگها و مرغکان و شعلههای سرح آتش جمع کن این ور را که از هریک طرف ببلندی یک مبدان اسب باشد برای مسکن مردمان بساز و یک طویله که از هر مک طرف سلندی یک هائر سهسه در (هن او گام) داشد برای ستوران بساز در انجا جوی آبی جاری نما چراگاهان فراهم کن خانه ها و سردا بها و ایوانها و رواقها بنانما تخم های (مده کهید) مردان و زنانی که در روی زمین بهترین و زیباتر بن هستند در آنجا جمع کن هم چنین تخمیهای جانوراني كه بزرگتر و بهتر وزيباتراند درانجا گرد آور از ميان گياهها آنچه بلندتر وخوشبو تراست واز ميان غذاها آنچه لذيذتر وخوشبو تراست تخمهای آنهارا در آنجا حفظنما و این تخمهارا از هرقسمی که باشد یگ جفت در آنجا بیاور تا در تمام مدّ تی که مردمان در ور بسر میبرند آنها پوسیده وفا سد نگردند کسانی که ناقص هستند مثل قوزی و دیوانه و پسیسی یا کسی که در او یکسی از آفتها و ناخو شیهای اهر یمنی دیده شود نباید داخل ور گردند در بزرگترین محلّه این ور نهٔ گذر بساز درمحلّه وسطی شش گذر و در محلّه کوچکی سه گذر در. گذرهای بزرگترین محلّه نخم هزار مردو هزار زن در وسطی ششصد و در کو چکی سیصد جمع نما گذرها را بانگین زرین علامت ونشانی بگذار و از برای ور دري گشای که روشنائی داخل شود

جم برسید که چگونه این باغ را بسازم اهورامزدا گفت ای جم زیبا پسر

ویونکم ن زمین را با ماشنه خویش بکوب پس از آن با دستهای خویش آن را بمال همانطوری که همانطوری که امروز مردم گیل نرم را میهالند ا آنکاه جمشید همانطوری که اهررامن دا گفت عمل نمود ور را حاضر کرد چار مایان خرد و بزرگ ومردمان و کیاهها و غذاها را در آنجا گرد آورد

اي آفريدگار جهان مادّي ای باك چه فروغ و روشنائی در اين ور كه جم ساخت مي نابد اهورامزدا گفت در آنجا فروغهای جاودانی (روچنكهه لاسلامهوه) و فروغ جهاني (ستيداته ده به به سهس) ميباشد در هر سال يكبار در آنجا ستارگان و ماه و خورشيد طلوع و غروب ميكند بنظر ساكنين ور يك سال مثل يك روز است در هر چهل سال از هريك جفت مخلوقات ور يك جفت ديگر بعمل ميآيد مردمان در ور بهترين زندگاني سر بردد

اي آفريدگار جهان مادي اي بالد كه در آنجا كيش مزدا داخل كرد اهورامزدا گفت مرغ كرشيبتر وسدهده اي آفريدگار جهان مادي اي پاك كيست در آنجا بزرگ و حاكم (اهو سهر) و سردار ديني (رتو دسم ورد) اهورامزدا گفت اروندنر و تواي زرتشت " در اين جا متذكر ميشوم كه جشيد فقط بفرمان اهورامزدا باغ ور را كه در پهلوي ور جمكرت ميگويند براي پيش آمد طوفان آخرالزمان ساخت رياست روحاني و

۱ در شاهنامه در خصوص منزل ساخنن جمشید چنین آمده است

الهرمود دیوان ناپاك را بآب اندر آمیختن خاك را هر آنیجه از گل آمد چو نشناختند سبك خشت را كالبد ساختند

۲ بندهش در نصل ۱۹ در فقره ۱۹ مینویسد در خصوص کرشبت گفته شده است که او می تواند کلماتی تلفظ کند او ست که در ور جم دین منتشر ساخت در فصل ۲۶ همین کتاب در فقره ۱۱ آمده است کرشبت بزرگ و رئیس مینمهاست دین مزدیسنا را به ور آورد او را نیز چرغ گویند مینو خرد در فصل ۱۱ فقره ۹ کوید که چهراو (چهروا) رئیس مینمهاست در فرهنگها نیز چرغ یکی از مرغهای شکاری درج شده است احدی گوید

زمینم روان چرخ جون پر چرغ پر آواز رامشگران مرغ مرغ ۳ اروتد تر یکی از سه پسران زرتشت است بقول "سنّت رئیس طبقه برزیگران بوده است رجوع کنید بگاتها صفحه ۸۵ ۸۸ مادی این باغ با زرتشت و پسرش اروتد تر میباشد هم چنین در هیچ جای اوستا نیامده است که پس از طوفان جم نیز باساکنین از ور در آمده زمین را دگر باره آباد خواهد نمود بنا بر این آنچه در زامیاد پشت که بز ودی ذکرش بیابد راجع مجمشید مندرج است نقیض مطالب فرگرد دوم وندیداد نیست پیش از آنکه بها بقی داستان جم بپردازیم لازم است یاد آور شویم طوفان آینده که جهان را ویران و مخلوقاتش را نابود خواهد کرد موسوم است به مهر گوشا هسره در یکی از جروات اوستائی استعبال شده است ایر کله فقط یکبار در یکی از جزوات اوستائی استعبال شده است ا در پهلوی ملکوش گویند در مینو خرد ملکوسال آمده است ا در پهلوی ملکوش گویند در مینو خرد ملکوسال آمده است او دیوی است مهیب در پایان مینو خرد ملکوسال آمده است او دیوی است مهیب در پایان میناره هوشید ر زمستان هولناکی پدید آورد در مدّت سه سال زمین را دچار باران و تگرگ و برف و باد سرد ماید بطوری که از این طوفان زمین ویران و مخلوقاتش نابود شوند آنگاه ساکنین

طوفان ملکوش و باغ ور در اوستا بسیار شبیه است بطوفان نوح و کشتی و ی که در نورات منقول است فرقی که درمیان این دو عقیده موجود است این است که بقول دانشمند امریکائی ویتنی Whitney باغ ورجمکرد با آن همه وسعت از برای فراگرفتن قومی ولوازم زندگانی وی منطقی نر است تا از کشتی کوچک نوح از برای جمیعت انبوه ۳

گذشته ازیسنا و وندیداد در چندین یشت از جمشید صحبت شده است بحسب ترتیب نخست باید بآبان یشت متوجه شویم در فقره ۲۵ آن آمده است که جمشید دارنده رمه خوب در بالاي کوه هکر صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند براي ناهید قربانی نموده ازاو نمنّا کرد که وی را درهمه ممالک بزرگترین شهربار گرداند که وي را بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و

Zendavesta by Westergaard Fragm. VIII, p. 334 وجوع كنيد به

۲ رجوع کنید برساله سوشیانس تألیف نگارنده

Zoroaster, The Great Persian.

کاویها و کرپانهای ستمگدار چیر سازد و از دیوها ثروت و بهره و فراوانی و رمه و خور سندی و تشخّص را دور بدارد ایزد ناهید وی را کامروا ساخت در در واسپ یشت نیز جمشید بر تیمی که در آبان یشت گذشت از برای ایزد گوش قربانی نموده در خواست میکند که وی را موقق بدارد از آنکه او بتواند برای مخلوقات کله و رمه مهیّا سازد گرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ را از آنان دور ماید که در مدّت هزار زمستان (۰۰۰ ۱سال) جهان را از باد گرم و سرد ایمن بدارد ایزد گوش نیز حاجت اورا برآورد در فرور دین یشت در فقره ۱۳۰ آمده است ما بفروهم باك جم پسر و یونگهان توانا و دارنده رمه درود میفرستیم نابضد فقارت که دیوها آورده اند استقامت توانیم نمود و بشد خشکی و احتیاج ایستادگی توانیم کرد در رامیشت در فقره ۱۷۰ نا ۲۷ باز جمشید از کوه هکر در بالای تخت زرین برای ایزد و ایو (فرشته هوا) نثار آورده همان نقا هائی که از ناهید داشت در این جا از فرشته هوا نموده و کامروا میکردد در ارت یشت در فقرات ۲۸ تا ۲۸ باز بجمشید بر میخوریم که بترتیب مذکور در در واسپ بشت از ایزد ارت (فرشته ثروت) طلب میکند که حاجاتش را بر آورد

زامیاد بشت نسبهٔ مفصّل تر از جمشید صحبت میکند بخصوصه مندرجات آن مفید و سرچشمه مطالبی است که در کتب تاریخ و شاهنامه راجع بجمشید مندرج است در فقرات ۳۱ تا ۳۸ چنین آمده است « فر مدّت زمانی از آن جمشید بود کسی که در روی هفت کشور سلطنت داشت بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاویها و کرپانها مسلطبود جم از دیوها ثروت و سود بر بود فراوانی و گله و رمه و خوشی و جاه وجلال را از آنان دور بداشت در مدّت حکومت وی خوردنی و آشامیدنی پوسید ه و فاسد نمیشد نه سرما و گرما وجود داشت و نه پیری و مرکب و رشک آفریده دیو این چنین بود تا بوقتی که او دروغکوئی آغاز نمود و خیال خود را بدروغ مشغول ساخت آنگاه فر از او بصورت مرغی جدا گشته بفریدون رسید بسورت مرغی جدا گشته بفریدون رسید بسورت مرغی جدا گشته بگرشاسب رسید بس از آنکه فر از جشید دور شد

او افسرده و پریشال گرد جهال همیگشت بناچار بایستی بخصومت دشمر ۰ تر و در دهد »

در فقره ۲۶ زامیاد رشت آمده است که سینیور مرور وردر (Spityura) جم را با ارّه دوپاره نمود در فصل ۳۱ بندهش در فقره ٥ آمده است «سیستور برادر جمشید است با اژی دهاك (ضحاك) جمشید را كشت » هانطوری كه شغاد برادر خود رستم راکشت در روضةالصفاءو در یک روایت منظوم مندرج است که جم را پس از آنکه صد سال متواري بود در کنار درياي چين درميان يک درخت تُتهى وكهن سال يافته با ارّه بدونيم كردند شاهنامه نيز مطابق با زامياد یشت در خصوص جمشید گوید

> چنبن سال سمحد هميرفت كار نیارست کرس کرد بیکارئی زرنج و زبدشان نبود آگهی

ندیدند مرک اندر آن روزگار نبد دومندي و بسمارئي ميان بسته ديوان بسان رهي

يس از آنكه جمشيد مغرور گشته خود ستای آغاز نمود فر از او حداشد

> شهارا زمن هوش وجان وتن است کرایدونکه دانید مرس کردم این

. بمن نگرو دهر که اهر یمن است مرا خواند باید جهان آفرین چو این گفته شد فریزدان از اوی کسست و جهان شد پر از گفتگوی

جمشید پس از آنکه در میدان جنگ ضحاك زخم یافته خود از معركه بکنار کشید در مدّت صدسال متواری بود تا آنکه اورا در کنار دریای چین دستكس نموده بااره بدونيمش كردند

چو صد سالش اندر جهان کس ندید زچشم همه مردمان نایدید صدم سال روزی بدریای چین چـو ضـحـاك آورد ناگـه بچـنـكـــ بار"، مراورا بهونيم ڪرد

يديدآمد آن شاه نا باك دير یکایک ندادش زمانی درنک جهان را از او باك و بى بيم كرد

کنید بکتابهای ذیل

طبری وبلعمی مینویسند که جمشید پس از شکست یا فتن از ضحاك بزاولستان بگریخت و دختر شاه آنجا را بزنی ترفت از او پسری آمد تور از تور پسری آمد دستان از دستان پسری آمد طوارك از طوارك پسری آمد فرامرز برای متمتم داستان رجوع کنید .عقاله گرشاسب در انجام مقال متذ کر میشویم که داستان غرور و خود ستائی جمشید بعدها داخل سنّت یهودیان شدودر کتاب تلمود سلیمان بجای جمشید او ستاگردید نگین سلیمان احتمال دارد اصلاً همان نگین حمشد باشد که ذکر ش در فرگرد دوم وندیداد گذشت

<u>ض</u>حاک

بقول شاهنامه پس از آنکه جمشید خود ستائی آغاز کرد فرایزدی از او جدا گشته و مغلوب ضحاك شد مدت سلطنت ضحّاك تازی و دوره ستم و بیدادش هزار سال بوده است تا آنکه فریدون او را شکست داده بکوه د ماوند بزنجیر بست در شاهنامه مرداس پدرش میباشد حمزه و بیرونی ارونداسپ ضبط کرده اند

در اوستا ازی دهاك سعهد و سوسوس آمده است این اسم مركب است از دو جزء اولی كه ازی باشد خود جداگانه غالباً در اوستا استعمال شده است از این قبیل در فر گرد اول وندیداد در فقره ۲ اهورامن دا میگوید نخستین كشوری كه من بیا فریدم آریا و بچ میباشد اهی عن در آنجا اژی (مار) سرخ بیافرید هم چنین در فقره ۱۰ از فرگرد ۱۰ و در فقره ۱۰ از فرگرد ۱۸ و بیافرید هم چنین در فقره ۱۰ از فرگرد ۱۰ و در فقره ۱۰ از فرگرد ۱۰ و در فقره ۱۰ از ازی یک جانور اسم عنی اداده شد، است درست بهان معنی که امروزاز کله از دها یا اژدر فارسی برمیآید چنانکه در یسنا ۹ که ذکرش در مقاله گرشاسب بیاید دهاك نیز برمیآید چنانکه در یسا طلاعات منصلتر راجم به جم در و بد برهدین و در تلمود به ردیان رجوع

Der Vedische Mythus des yama von Ehni, Strassburg 1890.

Die talmudisch michaschische Adamsage in ihrer Rückbeziehung auf die persische zima und Meshiasage, von Kohut.

جداگانه استعمال شده یک مخلوق اهر یمنی دیوسیرت است چنانکه در یسنا ۱۱ فقره ۲ غالباً اژی باکله دهاك یکجا آمده از آن نیز یک مخلوق دیو سیرتی اراده میشود زا میادیشت از فقره ۲ ۶ تا ۲ ه از منازعه آذر و اژی دهاک صحبت میدارد که هر یک برای بدست آوردن فر ابزدی میکوشد در فقر ات مذکور نیزگهی اژی تنها آمده است

· اژدها واژدر از کلمه اوستائی اژی دهاک میباشد در ادّبیات فارسی نیز بهمان معنی است که در اوستا لبیمی گوید

از این هفت سر اژدر عمر خوار بپرهیزد انکو بود هوشیار

هزه اصفهانی در وجه اشتقاق این اسم چنین مینویسد «بیوراسب ده اک ده اک اشتقاقه ده اسم لعقدالعشرة و آک اسم للآفته والمعنی انه کان ذا عشر آفات احد ثها فی الدنیا » این اشتقاق درست نیست چه دهاک مرکب از ده و اک سوسکه در اوستا بمعنی بدوزشت است نمیباشد و کله ده در اوستا دَس وسسس آمده است از ازی دهاک در اوستا چنانکه از ضحاک در اوستا چنانکه از ضحاک در شاهنامه و کتب تاریخ مرد جبّار و بیدادگری از نژاد بیگانه و دشمن ایران تصوّر شده است که چندی ایران را گرفتار پنجه قهر و غلبه خویش داشت

در کتب متّأخرین اورانیز بیوراسب خوانده اند که ... عنی دارنده ده هزار اسب است فردوسی گوید

همان بیور اسبش همی خواندند چنین نام بر پهلوی راندند از اوستا نیز برمیآید که آژی دهاك از قوم دیگری است و از مملکت بابل است یعنی از همان سرزمینی که ایرانیان در قدیم یك طایفه عرب نژاد از سا کنین آنجا را تازی مینامیدند و بعد ها اسم این طایفه مخصوص را برای کلیّه اعراب اطلاق کردند در شاهنامه هم که ضحاك تازی نامیده شده است لابد یکی از جبّاران بابل مقصود میباشد و مناسبتی هم با سلاطین قدیم خونخوار و ظالم با بل یا اشور دارد

در فقره ۲۹ از آبان یشت آمده است «که اژی دهاك سه پوزه در مملکت بوری رسیه در سیم در سیم

بوری همان بابل است . عناسبت آنکه لام در زبانهای ایرانی نبوده است آن را به راء تبدیل کرده اند بابل در کتیبه های هخا منشیان با بیروش و در اوستا بوری شد، مشتبه نشود با کله دیگر اوستائی بوری رسته لاد که با همین املاء . عمنی ببر است و در فقره ۲۹ بشت مذکور آمده است از فقره فوق برمیآید که ضحاك بابلی بوده و در مملکت خویش قربانی نیاز نامید نموده است در فقره ۱۹ از رام بشت آمده است که اژی دهاك در کویر بنت وسلاسی به احال بالای تخت زرین برای وایو (فرشته هوا) فدیه آورد کویر بنت همان است که اخال موسوم است بکرند این قصبه کوچك در جائیکه ضحاک فدیه نشار فرشته هوا نمود در بالای کوهی واقع است که میان بابل و ایران حایل است و نزدیك به بوری و طن اصلی ضحاک است همیرفت آن شاه گیتی فروز و طن اصلی ضحاک است همیرفت آن شاه گیتی فروز . بردگاه در پیش کوه اسپروز یونانیها آن را زاگر ش مهیرفت آن شاه گیتی فروز . بردگاه در پیش کوه اسپروز یونانیها آن را زاگر ش مهرمت کوه در بنده اند

سلسله نسب ضحاک در فصل ۳۱ فقره ۳ بندهش این طور مندرج است دهاک پسر خرو ناسپ پسر زینیگاو پسر ویرفشک پسر نازی پسر فرواک پسر سیاما از طرف مادر دهاک پسر اودی پسر بیك پسر تمبیك پسر او وخم پسر پاو رویسم پسرگذو یشو پسر دروگا سكان پسر گناک مینوی (زشت نهاد) باز بندهش در فصل ۲۳ در فقرات ۲ و ۳ مینویسد که در زمان سلطنت اژی دهاک زن جوانی با یک دیو و مرد جوانی با یک پری بهم پیوستند از اختلاط آنان زنگیهای سیاه پوست بوجود آمدند وقتی که فریدون بسرکار آمد آنها را ازمالک آریائی داخل شدند داستان دست یافتن فریدون بضحاک و در کوه دماوند آریائی داخل شدند داستان دست یافتن فریدون بضحاک و در کوه دماوند

او را بزنجیر بستن درکتب پهلوی نیز مندرج است

بندهش در فصل ۲۹ در فقرات ۸ و ۹ مینویسد «وقتی که اژی دهاک زنجیرگسته آزاد شود آنگاه سام گرشاسب برخاسته او را هلاک کند این اژدهاک را که نیز بیوراسب میگویند در کوه دماوند زنجیر شده است چه وقتی که فریدون بدو چیر شد نه توانست که او را بگشد» در شایست نه شایست در فصل ۲۰ فقره ۱۸ آمده است که فریدون خواست ضحاک را مکشد اما اهورامزدا با و گفت تو نباید که او را اکنون بکشی زیرا که زمین پر از مخلوقات موذی و مضر خواهد شد

در 'سنّت است که در هزاره هوشیدر ماه دومین موعود مزدیسنا ضحاک از کوه دماوند زنجیر خواهد گست دست تطاول گشوده یک ثلث از مردمان و ستوران و گوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود خواهد کرد آنگاه اهورامندا گرشاسب را از دشت زابلستان برانگیخته آن نابکار را نابود خواهد ساخت ا

فريل ون

نگه کن کجا آفریدون گرد که از پیر ضحاك شاهی ببرد (فردوسی) فریدون در اوستا ثراً تئون فلاسه هسالی سالی (Thractaona) آمده است اسم پدرش آ تو یه سای سالی میباشد در سانسکرت آپتیا aptya گویند معمولاً در اوستا آتو یا نه سای سالی آمده است و این صفت است . معنی از خاندان آتویه همین کلمه است که در پهلوی آسپیان شده است بزودی ذکرش بیاید

در فقرات ۳ تا ۸ از یسنای ۹ مذکور است: «زرتشت از هوم پرسید دومین کسی که ترا در جهان مادی بیفشرد کیست و چه پاداشی باو بخشیده شد هوم در پاسخ گفت دومین کسی که مرا در این جهان مادی بیفشرد آثویه میباشد در پاداش پسری مثل فریدون از خاندان نجیب و توانا باو داده شد

۱ رجوع كنيد برساله سوشيانس تأليف نگارنده صفحه ۴ ٤ – ٤٤

کسی که اثری دهاك سه پوزه و سه کله و ششم چشم و هزار چستی و چالا کی دارنده راشکست داد آن دروغ قوی دیوپرست را که اهر عن ناپاك برای تباه غودن راستی بضد جهان مادی بیافرید» از فقره ۱۷ از فرگرد اول وندیداد می توان استدال نمو د که گیلان مسقط الرأس فریدون میباشد چه در فقره مذکور آمده است «چهارمین کشوری که من اهورامزدا بیافریدم وَرنه واسد، اس چهار گوشه میباشد در آنجائی که فریدون کشنده ازی دهاك توّلد یافت اما اهر عن بدکنش در آنجا حیض غیر طبیعی بیافرید و غیر آریائی را (خارجه را) بر آن مملکت مسلط داشت » در هرجائی از اوستا که از فریدون ذکری شده می بینیم که او در مملکت ورنه برای فرشتگان قربانی کرده است از این قبیل در آبان پشتودرواسپ پشت و رام یشت و ارت پشت و زامیاد پشت که ذکرش بیاید و یونه را غالب مستشرقین دیلم یا کشت و ارت پشت و زامیاد پشت که ذکرش بیاید و یونه را به پدشخوار گرافسیر کرده است که در طبرستان و است که عبارت باشد از ناحیه کوهستانی جنوب غی در بای خرر بنده شد در طبرستان و فصل ۱۲ در فقره ۱۷ مینویسد «پدشخوار در کوهی است که در طبرستان و فصل ۱۲ در فقره ۱۷ مینویسد «پدشخوار در کوهی است که در طبرستان و فصل ۱۲ در فقره ۱۷ مینویسد «پدشخوار در کوهی است که در طبرستان و فصل ۱۲ در فقره ۱۷ مینویسد «پدشخوار در کوهی است که در طبرستان و فصل ۱۲ در فقره است »

بقول وست ۱۷۰۹۱ محققاً پدشخوار کر در جنوب قفقار واقع است و الحال البرزنامیده میشود بهرحال ورنه محلی است در گیلان در بهلوی ورنیك گفته اند بقول بوسق هنوز دهی موسوم به ورك در طرف شرقی ساری واقع است ا ورآنه چهار گوشه مسلار وسع به ورك در طرف شرقی ساری واقع است ا ورآنه چهار گوشه مسلار وسع بهلوی توضیحات داده كوید نخست برای آنکه چهار راه بسوی ورنه دلالت میکند آن را چهار گوشه گفتند دوم آنکه ورآنه دارای چهار شهر عمدهٔ است همانطوری که غالباً از دیوهای مازندران اسم برده شد بسا در اوستا نیز از دیوها و دروغ پرستان ورنه یاد شده است از این قبیل در وندیداد فرگرد ۱۰ فقره ۱۶ و پستا ۲۷ و مهر یشت فقره ۱۷ وفروردین یشت فقره ۷ و مهر یشت فقره ۱۷ و ورودین یشت فقره ۷ و ورودین یشت فقره و رودید و درون و

Zend-Avesta, Darmesteter Vol. 11 p. 14

١ رجوع كنديه

S.B.E. by West p. 38

ત્ ક

Iranisches Namenbuch von Justi s. 331

دگر از جاهائی که از فریدون سخن رفته است در فقره ۳۳ از آبان یشت است از این قرار «فریدون از خاندان توانای آنو یه در مملکت چهارگوشه و رته صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی نموده از او درخواست که باژی دهاك سه پوزه ا ظفر یابد ناهید حاجت اورا برآورد

در فقرات ۱۹ و ۱۶ از درواسپ بشت آمده است که فریدون برای ایزدگوش قربانی نموده از او درخواست که بضحاک غلبه کند و دو زنش را سنگهوک مدروسده و آرِنوک مدروسه از برای توالد و سنگهوک مدروس بدن و از برای خانداری برازنده هستند از او برهاید در فقره ۲۳ از رام بشت و در فقرات ۳۳ – ۳۰ از ارت بشت باز فریدون از برای فر شتگان هوا (ویو) و ثروت (ارت) فدیه آورده بترتیب مذکور تر برای فر شتگان هوا (ویو) و ثروت (ارت) فدیه آورده بترتیب مذکور از برای فر شتگان که وی را کامروا سازند سنکهوک و آر نوک را که فریدون از دست ضحاک نجات میدهد در شاهنامه شهر ناز و ارنواز میباشند دو خواهر جمشید هستند که پس از مغلوب شدن جم کرفتار ضحاک ماو دو ش شدند

دو پا کیزه از خانه جمشید برون آوریدند لرزان چو بید که جمشید را هردو خواهر بدند سر بانوان را چو افسر بدند ز پوشیده رویان یکی شهر ناز دگر ماهروئی بنام ار نواز

در فقره م ٤ از بهرام یشت نیز از یل نامور فریدون ذکری شده است در تمام فقرات مذکور کار عمده فریدون همان شکست دادن ضحّاک است داستانی که مقصلاً در شاهنامه و در کلیّه کتب تاریخ مندرج است پدر فریدون در شاهنامه آبتین و مادرش فرانک میباشد

فرآتک بدش نام و فرخنده بود عمهر فریدون دل آکنده بود

۱ مثل فقره ۱ از بسناي ۹ که ذکرش گذشت ۲ دد د د د د د سدم د

داستان این سه پسر و تقسیم کردن فریدون ممالک خود را درمیان آنان در شاهنامه و کتب تاریخ عربی وفارسی معروف است

نخستین بسلم اندرون بنگرید همه روم و خاور مر او راگزید دگر تور را داد توران زمین ورا کرد سالار ترکان و چین وزان پس چو نوبت بایرج رسید مر اور ا پدر شهر ایران گزید ۱

دراوستا از قلمرو سلطنت این سه پسرنیز یاد شده است در فروردین یشت در فقره ۱۶۳ آمده است بفروههای مهدان و زنان پاک مهالك آربائی درود میفرستیم بفروههای مهدان و زنان پاک مهالك تورانی درود میفرسیم بفروههای مهدان و زنان پاک مهالك سئیر یمه مدسدادی درود میفرستم بفروههای مهدان و زنان پاک مهالك سئیر یمه مدسدادی درود میفرستم بنابر آنچه در كتب ما مسطور است سلم و تور و ایرج اسای خود را بخاک و قلمر و سلطنت خویش داده اند سئیر یمه اوستا مملكت سرم (سلم) میباشد که قدمت بزرگترین پسر فریدون بوده است از آن مملكت روم یا اروپا و یا بقول فردوسی خاور زمین (مغرب) اراده شده است ۲

۱ رجوع کنید به بصفحه ۹۲ همین کتاب از مملکت آریائی ایران مقصود میباشد

Einnsahr von Marquart 1901 S. 155-157

را بصورت کرگس در آورده در هوا بپرواز نمودن واداشت در فقره ۲۱ از آبان بشت این داستان را ملاحظه خواهید نمود نظیر آن را در هیچ یك از كتب پهلوي نیافتم در شاهنامه و كتب تاریج نیز چیزی از آن بنظر نگارنده نرسید

گر شاسب

گرشاسب یکی از ناموران ایران قدیم است که مکرراً در اوستا از او نام برده شده است او در نامه مقدّس بمنزله رستم شاهنامه یاهرقل Herakics یونانیهاست در اوستا کرساسپ وه داینده است در سانسکریت نیز کرساسو هر Kreasva گویند معنی لفظی این اسم دارنده اسب لاغی یا کسی که اسبس لاغی است میباشد امروز گرشاسب گوئیم ولی بهتر این است که کرشاسب بگوئیم چون در نسخ خطی قدیم میان ک و گ امتیازی در نوشتن نمیداده اند شاید که فردوسی هم در عهد خویش کرشاسب استعمال کرده باشد و ممکن است هم کرشاسپ گفته باشد طبری کرشاسب و ابوالفداء کرشاسف ضبط کرده اند هرچند که در این مقاله مقصود ما این نیست که کلیه آنچه در خصوص گرشاسب مور خین عرب و ایرانی نوشته اند و آنچه در شاهنامه مندرج است گرشاسب مور خین عرب و ایرانی نوشته اند و آنچه در شاهنامه مندرج است با مندرجات اوستا مطابق کمنیم بلکه مقصود این است که فقط آنچه راجع با گرشاسب در اوستا و سایر کتب مذهبی مزدیستان آمده است در این مقاله جمع خواه مندرجات اوستا مطابق مضامین گرشاسب نامه اسدی طوسی که در سال خواه مندرجات اوستا مطابق مضامین گرشاسب نامه اسدی طوسی که در سال

۱ مثل فقره ۱ از یسنای ۹

۸ ۵ که سرائیده شده است موافق باشد یا نه ولی برای آنکه راه تحقیقی نموده باشیم مختصراً آنچه در شاهنامه از گرشاسب نوشته شده است یاد آوری نموده میگذریم

در یک جای شاهنامه گرشاسب پسر زو (زاب) پسر طههاست از خاندان فریدون ۹ سال سلطنت نمود یسر بد مر اورا (زورا) یکی خویش کام یدر کرده رودیش گرشاست نام ملحقات شاهنامه از گرشاست دیگری اسم برده گوید پس از آنکه جمشیداز ضحاک، زخم یافته خود را از میدان جنگ بکـنار کشد شدانه بالیاس میدل فرار نموده سریکوه و بیابان نهاد چندی سرگشته مكشت تاآنكه مزابلستان رسيد سمن ناز دختر كورنگ يادشاه زاملستان شنفته حسن جمال جشید کردیده در خفاء زن او شد کورنگ پس از آبستن شدن دخترش قضیّه را دریافت خواست که جمشید را دستکیر نموده بنزد ضحاک بفرستد اما گریه و زاری سمن ناز اورا دل بسو خت و دست از حمشید بداشت آآنکه سمن ناز یسری بزائمه نهاد آن دل افروز را نام تور دل و جان جم بد از او پر زنور پس از آمکه نور بسنّ پنج سالگی رسید از حرکات او حدس میزدند که او باید از پشت جمشید باشد کورنگ برای آنکه سر فاش نشود از بیم ضحاك بجمشید گفت که زن و فرزند گذاشته از زابلستان برود حشد پس از پیمودن مراحل بهندوستان رسید پس از چندی اقامت در آن سرزمین رهسپار چین کشت در آنجا گراشتگان ضحاك او را دستگير نموده بفرمان شاهنشاه ماردوش او را با ارّه بدونيم كردند سمن ناز از شنیدن این خبر زهر خورده خود بکشت تور بحدّ کهال رسید از او دسری رو جود آمد موسوم به شید سب

از آن ماه زادش یکی شه نواد ببدشاد و شیدسب نامش نهاد

شید سب پس از مرک کورنگ بتاج و تخت زابلستان رسید از او نیز پسری موسوم به طورک پا بعرصه وجود نهاد

یکی پورش آمد زنخم بزرگ برسم نیا نام کردش طورگ پسری پس از در گذشتن شیدسب طورگ چندی سلطنت نمود از او هم پسری

بدنيا آمد نامزد به شم

یکی پورش آمد بخوبی چو جم نهاد آن دلاور ورا نام شم از شم پسری بوجود آمد موسوم به اترط

زشم زان پس اترط آمد پدید همی فر شاهی از او میدمید اترط هم چندی شاهی نمود پس او که موضوع مقاله ماست موسوم است به گرشاسب

چو بختش بهرکار منشور داد سپهرش یکی نامور پور داد بر آن پور آرام بفزود وکام گرانمایه را کردگرشاسب نام

در شاهنامه شرحی از زور بازوی گرشاسب و دلیری وی مندرج است اما داستان او بپایان نرسیده فقط در انجام داستان نژاد رستم بگرشاسب نسبت داده میشود بزرگنان این تخمه کز جم بدند سراسر نیاکان رستم بدند

این داستان را که ترنرمکان در جرو ملحقات شاهنامه چاپ کرده است معلوم نیست که از فردوسی باشد احتهال دارد که از گرشاسب نامه اسدی طوسی باشد که هنوزبنظر نگارنده نرسیده است میر خواند نیز در روضته الصفاء مینویسد «در کرشاسف نامه نقل است که جمشید مجهول وار گرد عالم می گردید تا در حوالی سبحستان ساکن شد و دختری از آن قوم بخواست و از او فرزندان متولد شدند که کرشاسف از آن نسل است و رستم آن نخمه » بقول نولدکه Köldeke خاندان رستم منسوب بگرشاسب اوستا نیست آ از آنچه گذشت اسامی آباء و اجداد گرشاسب در شاهنامه از این قرار است گرشاسب پسر انرط پسر شم پسر طورگ پسر شید سب پسر تور پسر جمشید و این سلسله در زابلستان سلطنت کرده است چنانکه خواهیم دید گرشاسب اوستا نیز با زابلستان سلطنت کرده دارد و اسامی برخی از نیاکانش یاد آور اسامی نیاگان گرشاسب شاهنامه است

متمّم داستان گرشاسب را از این قبیل جنگ وی باختاك و اشكر كشیهایش بضد توران و افریقا و هندوستان و سایر اعالش را باید

۱ رجوع کنید بشاهنامه چاپ مکان Macan (ملحقات) از صفحه ۲۱۰۰

Nöldeke. Das Iranische Nationalepos, Grundriss der Irani. Philolo. S, 138

بواسطه گرشاسب نامه اسدي طوسي تكلميل نمود سراينده گرشاسب نامه علي بن احمد طوسي مؤلف لغات فرس اسدي است پدرش را كه از براي تشخيص بايد اسدي بزرگ ناميد موسوم است به احمد بن منصور الطوسي معاصر فردوسي و بقولي استاد او بوده است ا

مأخذ گرشاسب نامه که در سال ۴۰۸ هجري (۱۰۲۱ میلادی) سرائیده شده است بیشک همان مأخذي است که در ملحقات شاهنامه در متمّم داستان جمشید و اعقاب او برشته نظم کمشیده شده است

ازآنچه بندهش در فصل ۳۱ در فقرات ۲۲ و ۲۷ مینویسد بخوبی یاد آور سلسله گرشاسب شاه امه میباشد بندهش گوید «کرشاسب و اوروخش Aurvakhsh دو برادر بوده اند از پسران اثرت پسرسام پسرتورك پسر سپاتیاسپ Spadayusp پسر دورشاسپ و کیدون ۲

در اوستا نیز پدر گرشاسب تریت کاده سه آمده است گاهی با اسم خاندانش سام کرشا سب خوانده شده است چنان که در فروردین یشت در فقرات ۱۳۲ و ۱۳۲۱ در کتب بهلوی کاهی فقط باسم خاندانش سام نامیده شده است

اینک آنچه در اوستا راجع بآباء و اجداد و اعمال کرشاسب مندرج است بیان غوده بعد نواقصات این داستان را بتوسط سایر کتب مذهبی پهلوی و پازند و فارسی تکلمیل میکنیم نخست راجع به تریت کادهد پدر گرشاسب در فرگرد ۲۰ وندیداد در فقرات اول و دوم چنین آمده است:

« زرتشت از اهورامن دا پرسید کیست درمیان برهیزگاران و دانایان و کامگاران و توانگران و رایومندان و تهمتنان (دلیران) و پیشدادیان نخستین

۱ گرشاسب نامه را مستشرق مرحوم فرانسوي کلمان هوارت Clément Huart در دو جلد با رجه فرانسه در پاریس بطبم رسانیده است یمنی که کتاب مذکور در ۲۰ دسامبر ۱۹۲۱ که روز وفات مستشرق مذکور است در قعت طبع بوده است (نقل از مقاله آقا برزا خمد خان قروینی در مجله ایرانشهر شهاره ۱۱ از سال جهارم ۱۹۲۷ میلادی) مودود Books of the East by West p. 187.

مردي که ناخوشي را باز داشت مرگ را باز داشت (زخم) نيزه بران را باز داشت حرارت تب را از تن مردم باز داشت اهورامزدا در پاسخ گفت اي سپنتمان زرتشت تريت درميان پرهيزگاران و دانايان و کامگاران و توانگران و رايومندان و تهمتنان (دليران) و پيشداديان نخستين مردي است که ناخوشي را باز داشت مرگ را باز داشت حرارت تب را باز داشت مرک را باز داشت و راين تريت در اوستا نخستين طبيب و اولين در مان بخش نوع بشر است عنزله اسکلپسيوس Asklopsios يونانيها Aesoulapius را مياه مياشد

در يسنا ٩ فقره ١٠ ماز در طيّ سؤال و جواب زرتشت ما ايزد هوم از تریت اسم برده شده است هوم در پاسخ بزرتشت میگوید «سوم کسی که مرا مهيًّا ساخت تريت از خاندان سام است كه از نيكخواهان ترين است در عوض خداوند باو دو پسرداد یکی اورواخشیه رد سه و پسسک که زاهدو قانون گزار بود و دیگری کرشاسب که دلیر و نامآور بود » مجالةً بهمین قدر اکتفاء میکنیم نا باز به پسنای مذکور برگردیم از اورواخشه اطلاعاتی نداریم فقط از فقره ۲۸ رام بشت میدانیم که هیتاسی اورا کشت و برادرش کرشاسب از او انتقام کشید در فقره ۱ ٤ زامدادیشت نمز کشته شدن همتاسب زرین تاج بدست کرشاسب رای خونخواهی برادرش اورواخشیه مندرج است در آبان بشتاز یک تریت و برادرش اشاوَزْد مَنكه سريع سريدس كه از پسران سايوژدري وهسدرونهواد هستند اسم برده شد او را با تریت که از خاندان سام است نباید مشتبه عود خانکه ماورو اخشده که دو فقره ۱۳۰۰ فروردین بشت آمده است بسر سما بوردی میداشد نباید کسدا سراد کوشاست مهتمه شود گرشاسی در اوستا جوان دلیر نامیده شده است این صفت در اوستا نئیرمناو و دودی ۱۳۵ میباشد یعنی نرمنش و مرد سرشت یا بعبارت دیگر دلیر و پهلوان این صفت بتدریج نریهان شد و از جزو اسامی خاص گردید الحال سام گرشاسب نریمان گوئیم دگر از صفائی که در اوستا از برای سام آمده است گئسو عدور میباشدیعنی گیسو دارنده یا داراي کیس (عدوره) دگر از مفات او گذور به مهم «سداس میباشد یعنی دارنده کرز (عمه می بخصوصه

غالب فتوحات كرشاسب باهمين كرز صورت ميكيرد

کلیه اعهال گرشاسب در مواضع مختلف اوستا ذکر شده است ازآن جله در فقره ۲۷ آبان یشت آمده است «کرشاسب نریهان (دلیر) در کنار دریا چه پیشینگه به به به به به به بیاز اردوی سور ناهید نمود و از او درخواست که وی را بشکست دادر کندر و به به وسد؛ به ساحل دریای فراخ کرت موفق سازد نخست به بینیم که پیشینگه در کجاست بندهش در فصل ۲۹ در فقره ۱۱ مینویسد «دشت پیشیانسی درکاولستان واقع است گفته شده است که درکاولستان پشته پیشیانسی عجیب ترین مملکت است درآنجا بسیار گرم است در باند ترین مملکت است درآنجا بسیار گرم است در باند ترین مملکت است درآنجا بسیار گرم است در باند ترین محل آنجا گرم نیست» امروز این دشت موسوم است به پیشین دشت بسیار بهنی است بیشتر از پذجاه کیلومتر به نای آن و هشتاد کیلومتر درازای می پردازند کله و رمه فراوان دارند قسمی از رود لورا که از طرف جنوب می پردازند گله و رمه فراوان دارند قسمی از رود لورا که از طرف جنوب غربی آن میکذرد باسم این دشت نامیده شده در بلوچستان بدریا چه (با تلاق)

اما گذدرو که بدست گرشاسب کشته شد در فقره مذکور آبان بشت زرین پاشنه کسددد به بسی اما گذاری به مید و باشنه کسدد شده است در کشب متأخرین چنانکه خواهیم دید او را کندرب زره پاشه خوانده چنین معنی کرده اند آب دریا تا پاشنه او بوده است کله زئیری کسولاد اوستائی که بمعنی زرین است با کله دیگر اوستائی زریا کله دست کم بمعنی دریاست مشتبه شده است در شاهنامه نیز اسم گذیدرو موجود و و زیر خاك بوده است لابد از ثراد او هم تصوّر شده است یعنی از تراد سامی فردوسی گوید

6, 5, 5, 5, 5,	یکی مایه ور بد بسان رهی	و کشور ز ضحّاك بودي ت <i>ڼی</i>	÷
----------------	-------------------------	---------------------------------	---

Ostiranische Kultur von Geiger S. 109 برجوع شود به Grundrise der Iranischen Philologie 2. 380 برجوع شود به Sacred Books of the East Vol. V p. 37, 203 برجوع شود به Eranische Altert. 1, 18 ff von Spiegel برجوع شود به المستخدم الم

که او داشتی گذیج و نخت و سرای شگفتی بدلسوزی کد خدای و را کندرو خواندندی بنام بکدندی زدی پیش بیداد کام

کندرو مناسبی با آب و دریا دارد در کتب متأ خرین نیز جای او درمیان دریا قرار داده شده است چنانکه در آبان بشت گرشاسب عنا میکند که او را در کنار دریای فراخ کرت بکشد در فقره ۵۰ از فصل ۲۷ مینو خرد او دیوی آبیك کندرو نامیده شده است

دگر از جاهائی که در اوستا از گرشاسب ذکری شده است در یسنا ۹ در فقره ۱۰ میباشد که ذکرش گذشت در این فقره از تربت پدر گرشاسب و از اورواخشیه برادرش اسم برده شده است در فقره ۱۱که متم فقره پیش است از اعمال گرشاسب از این قرار سخن رفته است «کرشاسپ اژدر شاخدار را که اسبها و مردم را میدرید و زهر زرد رنگی بکلفتی یک بند انگشت از او جاری بود کشت کرشاسپ بر پشت آن (اژدر) در میان دیك فلزی غذای ظهر خود می پخت باین جانورگرما اثر کرده بنای عرق ریختن گذاشت آنکاه از زیر دیك بخست و آب جوشان را فرو ریخت کرشاسپ از آن هراسیده خویش بکنار کشید» کله ای که ما بشاخدار ترجمه کردیم در متن سرور و مدهداست آمده است که مرکب است از کله سرو دده و ور کله مذکور بمنی شاخ در زبان فارسی محفوظ مانده است ازرقی گوید زنورنابش خورشید لعل فام شود فارسی محفوظ مانده است ازرقی گوید زنورنابش خورشید لعل فام شود مینویسد که سرور اسم این اژدر باشد مینوخرد در فصل ۲۷ در فقرات ۹۶ و ۰۰ مینویسد که «سام مار سرو ور وگرگ کیوه که آنرا پهینو (یا پهن و یا پسینو) مینویسد که «سام مار سرو ور وگرگ کیوه که آنرا پهینو (یا پهن و یا پسینو) مینویسد که «سام مار سرو ور وگرگ کیوه که آنرا پهینو (یا پهن و یا پسینو)

در فقره ۱۱ آمده که ذکرش گدنشت از قسل کشته شدن کند رو زرین باشنه وغیره در ابن جا تکرار میشود از فقره ٤١ که متمّم فقرات قبل است سایر فتوحات كرشاسب ازاين قرار ذكر مدشود نه يسراز خاندان يثنيه وسلهسوسس ویسران خانراده نبویکه رودوم و یسران خانواده داشتیانه هس سهدهسوس و هيناسب مود جسود وس زرين تاج و وَر شو واسلام بياس از خاندان دانه وساس و پیتئونه نه دیم فارس و آرزو کشمنه سای کی بین سهدرس و سناوید که مدرسد بهوسرا کشت ا دگر از جاهائی که می توانیم از گرشاسب اطلاعی بهمرسانیم از فقره اول نهمىن فرَّكُود ونديداد ميباشد كه ميگويد «هفتمين كشوري كه من اهور امزدا بيافريدم وَ ا كر ته واسه و ۱ و ۱ و ميباشد اهر عن بدكنش در آنجا خنه ثبتي ك ١٩٠٥ وسوم پري را که به گرشاسب پيوست بيافريد» وَ اکرته اسم قديم مملکت کابل است در تفسیر پهلوی اوستا این کله به کایول ترجمه کردید ما خنه ثئیتی این لغت بتمول بارتولومه ایرانی نیست و نمیدانیم معنی لفظلی آن چیست فقط میدانیم که یکی از یتیارهای کابلی است له درشاسب فریفته او شده بود در فقره ۱۹ از فقره ۱۹ وندیداد نیز از او اسم رده شده است زرتشت باهر یمن میکوید بدان ای اهر عن لمبكار من تا روز ظهور سوشيانس خلوقات آفريده ديو عفريت لاشه و مردار آفريده دير و خنه ثنيق جادو را خواهم برانداخت » در ابن جا از خنه ثنيتي یات زن بد عمل اراده شده است

اینات رسیدیم بجائی در اوستاکه دلیل سر آمدن روز کدار گرشاسب است در فقره ۲۱ فروردین بشت کوید «ما بفروهمهای مقدس نیات و توانای پالدینان دررد میفرستیم ۵ ۹۹۹۹ نفر از آنان بپاسبانی جسد سام کرشاسپ بخود موی (کسوان دارنده) و مسلح بکرز کیاشته هستند»

ا از این اشتاس که بدست کرشاسب کشته شده اند اطلاع درسنی نداریم همینقدر میدانیم که آنان از دیو بستان بوده اند در کنب امناخرین از بعضی از آنان اشاره ای شده است مثلاً نه سر از خاندان بشیه در روایت هفت راهزن شده اند و مرغ کمك را که در کتب مناخرین بدست کرشاسب کشنه شده است با و رشو اوستا یکی دانسته اند معنی لفظی برخی از آنان نیز معلوم است در اسم پایه کلمه به به باید حقیق بهن است دیده میشود هیستاسب بهنی دارند، اسب بران شده اسب بکردونه بسته شده

باز در فقره ۱۳۶ همین یشت گوید «ما بفروهر پاك سام كرشاسب مجعد موی و مسلّح بگرز درود میفرستم تا آنکه بضد بازوان قوی دشمن و لشکرش و سنگر فراخش و درفش برافراشتهاش مقاومت توانیم نمود تا آنکه بتوانیم در مقابل راهزنان پایداری نمود» گفتیم که در فقره ۷ ۳ آبان بشت آمده است گرشاسب در کنار دریای پیشین فدیه نیاز ناهید نموده است از این جا معلوم میشود که گرشاسب از زابلستان میباشد بقول سُنّت حالا هم گرشاسب در پیشین که در زابلستان در جنوب غزنه و مشرق قندهار واقع است بخواب رفته است در فقره ۷ از فصل ۲۹ از بندهش چنین آمده است سام (مقصودش گرشاسب میباشد نه پدر بزرگ رستم) گفته شده است که یکی از جاویدانی هاست اما بواسطه بی اعتبائی وی بآئین مزدیسنا یك تورانی موسوم به نیهاک (نیهاو ونیاک نیز خوانده شد) اورا در دشت پیشیانسی بایك تیر زخم زده خواب غیر طدیعی بوشاست را بر او مسلّط دانته است فر از فراز آسمان بالای او ا پستاده است تا روزی که ضحاک دگر باره زنجیر گسیخته و بنای ویرانی گذارد او بتواند از خواب برخاسته ضحاک را هلاک کند ده هزار از فروهم پاکان بیاسبانی پیکر او گهاشته شده اند» برای آنیکه مطلب فوق روش و شود باید دانست که گرشاست در سنّت مزدیسنان یکی از جاوید انیهاست نمرده فقط بخواب رفته است در آخر الزمان وقتیکه دگر باره ضحّاک از كوه د ماوند ز نجير بگسلاند گرشاسب نيز از خواب برخاسته اورا هلاك خواهدكرد گرشاسب از حملهٔ باران موعود ررتشتی است که در نو نمودن جهان و رو انگمیختن مردگان و آراستن رستاخیز باسوشیانس همراهی خواهد عود در جهمن بشت در فصل ۳ در فقرات ۵۸-۱۲ راجع باین مسئله آمده است «وقتیکه ارثی دهاک زنجیر گسخته پر از آز بجهان روی آورده بگناهان

داشتیانه که در بهلوی داشتا نیک شده بمعنی دارنده داشن یا داشاد (ابزدی) میباشد زداشادتو شادگردد ولی زکین تو غمناک گردد عدو منوچهری خواستم بانثار داشادش پدر این جا بمن فرستادش عنصری در اسم ور شو کلمه و رش واسلای ها کمه بعنی بیشه و درخت است دیده میشود این لغت را نیز بارتولومه در فارسی ورشان بمعنی کبوتر جنگلی ضبط کرده است بسیاری از فرهنگها آن را از لغات عرب نوشته اند رجوع کنید به بحرالجواهر

بی شهار مراتکب شود و یک المث از مردمان وستوران و گوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود سازد بآب و آئش و گیاه الطمه وارد آورد آنگاه آب و آئش و گیاه بدرگاه اهورامزدا شکوه برده گویند فریدون را دگر ماره برانگیز ناضحاک را هلاک سازد ای اهورامزدا اگر خواهش ما برآورده نشود ما را قوّه بایداری در جهان نخواهد ماند آتش گوید من گری نخواهم داد آب گوید من نخواهم جاری شد آنگاه پروردگار اهورامزدا بسروش و نریوسنگ گوید پیکر سام کرشاسپ را بجنبا نند تا از خواب برخیزد ایزد سروش و ایزد نریوسنگ سه بار خروش برآورده کرشاسپ را بخواند دربار چهارم سام با پیروزی برخیزد و بضحاک روی آورد و بسخنان بخواند دربار چهارم سام با پیروزی برخیزد و بضحاک روی آورد و بسخنان بیرون رود و هزاره را شروع خواهم نمود پس سوشیانسها دگر باره جهانرا بیرون رود و هزاره را شروع خواهم نمود پس سوشیانسها دگر باره جهانرا

چنانکه ملاحظه میشود کلیه مندرجات کتب مذهبی راجع بگرشاسب با آنچه از او در اوستا نقل شده است کم و بیش مطابق است متاسفانه نسکی که در اوستا بخصوصه از گرشاسب صحبت میداشته است از میان رفته است این نسك مفقود شده موسوم بوده است به سوتگر نسك فرگرد پازدهم آن از گرشاسب سخن میداشته است دینکرد در فصل چهاردهم از کتاب نهمی خلاصه مند رجات سوتگر نسك را برای ما حفظ کرده است از این قرار «فرگرد پازدهم ات فروخشیا، راجع است به نشان دادن اهورامزدا روان گرشاسب را در باك حالت هولنا کی بزرتشت و نظر بسابقه اعهال گرشاسب و نظر به بر تری یافتن مردمان و از گناه دوری جستن آنان از پر تو کوششهای بیشهاد وی وضع هولناك و درزجر بودن روان وی بزرتشت ناگوار آمدن و چشم داشت گرشاسب از هورامزدا برای عفو کردن جرمی که در بی احترامی نسبت بآتش از اوسرزده و عنای گرشاسب از اهورامزدا برای عفو کردن جرمی که در بی احترامی نسبت بآتش از اوساخته و عنای گرشاسب از اهورامزدا برای مقام بلند در مقابل اعهال دلیرانه که از اوساخته شده است از آن جمله که او مارسرو بر را کشته و ستم همآورد را بانجام رسانیده است می هده است از آن جمله که او مارسرو بر را کشته و ستم همآورد را بانجام رسانیده است

از آنکه او گندرو و زرین پاشنه را شکست داده بقد رت هولناك آن نابکار چیر گشته است از آنکه او ثراد ناپاك نیویك و داشتا نیك را برانداخته و آسیب و زبان فراوان آنان را بپایان رسانیده است از آنکه او باد نیر و مند را بسر صلح و سازش آورده و آن را از ویران نمودن مخلوقات ایزدی باز داشته است از آنکه او روزی ضحاك را که بند گسسته برای تباه ساختر جهان و بآرزوی نابود نمودن مخلوقات قیام کند خواهد برانداخت از ایر رو بآفریدگان گیق آسایش و آرام خواهد بخشید و از ستیزکی آذر نسبت بگرشاسب بو اسطه آزاری که از او بآن رسیده و باز داشتن آن گرشاسب را از داخل شدن در بهشت و یاری نمودن گوشورون گرشاسب را بواسطه آبادی که از او شامل حالش گردیده است فودن گرشاسب را بواسطه آبادی که از او شامل حالش گردیده است برای بخشیدن جرم گرشاسب و اجابت نمودن آذر خواهش نمودن زرتشت را و داخل برای بخشیدن جرم گرشاسب و اجابت نمودن آذر خواهش زرتشت را و داخل برای بخشیدن جرم گرشاسب و اجابت نمودن آذر خواهش زرتشت را و داخل بدن روان گرشاسب در همستگان (برزخ)»

در کتب متآخرین داستان گرشاسب مفصل تر مندرج است بطوری که آنچه بواسطه خلاصه بودن مطالب دینکر د نامفهوم است روشن و واضح میشود در صد در بندهش کلیه اعبال گرشاسب ذکر شده است و در جزو کتاب روایت و قایع او در صد و هفتاد و سه (۱۷۳) شعر برشته نظم کشیده شده است قیمت این منظوم فقط در این است که اعبال این نامور قدیم را حفظ کرده است اگر نه ارزش ادبی ندارد ایش از آنکه مطالب عمده صد در بندهش را راجع بگرشاسب بنگاریم لازم است متذکر شویم که مقصود دینکرد از ستیزکی آذر بصد گرشاسب اردیبهشث میباشد چه در عالم مادی نگهبانی آتش با این امشاسپند است و

به پیش خدا داور داوران که بخش ای خدایا ز سختی رهان عزد انکه کشتم همان دیو زشت بلائی ستمکاره بود و عجب بگفتند خلقان زره پاشنش

دگر باره فریاد کرد آن روان بگفتش بفریاد زاری کنان بده جای مارا بروشن بهشت که بد نام آن دیو راکند رب بخورشید رخشان رسیدی سرش

نقل از یك نسخه خطی كه در سال ۱۰۶۹ یزدگردي نوشته شده است

سبب آزردگی اردیبهشت برای این است که گرشاسب پس از فروریختن (سروبر) دیک طعامش را بنا چار هیزم فراهم آورده تا غذای خود طبخ کند چون آتش ساعتی دیر تر شعله کشیده گرشاسب تنگ حوصله گشته گرز خویش بعنصر مقدس فرود آورده است از این رو موکل آتش اردیبهشت از آن آزرده گشته وی را از دخول به بهشت باز داشته است اینک خلاصه ای از باب بیستم از صد در بندهش «گرشاسب نخست اژدهائی را کشته که سرش هشتاد یاز (۱۸۰ ارش) و هریک از دندانهایش بدرازی ستونی و دوچشمش که آتش از آنها میجمید ببزرگی گردونه ای بود مردم و جانور را از یک فرسنگ با نفس خویش میکشیده و با دم عقاب را از هوا پائین میآورد هریک از پشیزش ببزرگی یک سپر گیلی بود طول آن اژدها باندازه ای بود که بشهر ناید در دشت و غار سپر گیلی بود طول آن اژدها باندازه ای بود که بشهر ناید در دشت و غار بسرش رسید آنگاه با گرز گران سرش بکوبید وقتی که آن جانور کشته شد هنوز بسرش رسید آنگاه با گرز گران سرش بکوبید وقتی که آن جانور کشته شد هنوز مردم مانند دانه ها در لای دند انه ایش آویخته بودند

دوم گرشاسب دیوی را موسوم به کندرب کشت که سرش بخورشید میرسید اورا زره پاشنه میکفتند مسکنش درکوه و دره و دریا بود دریای زره تا پاشنه اش و دریای چین تا بزانوش بود از دریا ماهی گرفته با حرارت خورشید بریان میکرد دوازده مرد را یکبار فرو میبرد شیروپیل پیش او مانند پشه ای بودنه گرشاسب نه شبانه روز بضد او بجنگید تا آنکه از قعر دریا بیرونش کشیدودو دستش را در بند عوده درش با گرز بکوفت تنش مانند کوه البرز بود در بن دندانهایش است و خر خزیده بودند

سوم کرشاسب هفت تن از راهداران را که سرشان بستارگان میرسید بسکشت همه آنان آدمخوار و ناپاك بودند دریای چین تا بکمرشان بود کسی از بیمشان یارای سفر کردن نداشت در هرسال یک سد هزار آدم میخوردندگرشاسب در مدت یک هفته با آنها جنگ نموده همه را شکست داد

چهار، الرشاسب باد را که فریفته اهریمن شده چه باو گفته بود

پیروزمند از تو کسی نیست و او مغرور گشته جهان را خراب میکرد و کرهها را با دشت هموار مینمود و درختها را از ریشه میکند گرفته رام نمود و از او قول گرفت که در زیر زمین پنهان گشته در تخریب جهان نکوشد

پنجم گرشاسب مرغ کمک را که سرش بفلک میرسیدواز شپهرهای خود خورشیدو ماه را پوشیده میداشت و جهان را تیره و تار مینمود و در وقت باران پرهای خود گشوده نمیگذاشت که باران بزمین برسد و پس از آن بدریا رفته آبها را که بپرهای خود گرفته بود در آنجا میریخت و جهان را از قحط و غلاء بتنگ آورده بود و رود و چشمه را خشک کرده بود با تیر بزد پس از آن در مدت یک هفته از پی او تاخت وقتی که مرغ کمک از آسهان افتاد جهانی از افتاد جهانی از آسهان افتاد جهانی از قدادنش خراب شد آنگاه گرشاسب با گرز منقارش بکوفت »

افراسياب

از جمله نامورانی که مکرراً در اوستا از او اسم برده شده است افراسیاب پادشاه توران زمین است داستان سنیزه او با پادشاهان پیشدادی و بس از آن با پادشاهان کیا نی قسمت مهم شاهنامه فردوسی را فرا گرفته است آنچه راجع باو در اوستا آمده است با مندرجات شاهنامه مطابق است در اوستا فرنگر سیّن فلاسه دسته و در پهلوی فراسیاك میباشد در شاهنامه افراسیاب پسر پشنگ پسر زاد شم پسر تور پسر فریدون است ابو ریحان بیرونی اجدادش را این طور ذکر کرده است فراسیاب بن پشنك بن اینت بن ریشمن بن ترك بن زبن اسب بن ارشسب بن طوج ۱ در بندهش فصل ۱۳ فقره ۱۲ سلسله نسب افراسیاب از این قرار است فراسیاب بسر پشنگ پسر زادشم پسر تورك پسر سیانیاسپ پسر دورو شاسپ بسر توچ پسر فریدون در فصل ۲۷ پسر تورك پسر سیانیاسپ پسر دورو شاسپ بسر توچ پسر فرید ون در فصل ۲۷ در فقرات ۲۴ و ۳۵ از کتاب مینوخرد مندرج است مصلحت کار چنین بود که اژی دهاك بیوراسب و افراسیاب مجرم تورانی بسلطنت رسند اگر نه اهریمن عفریت خشم را برای سلطنت سر می انگیخت در فصل ۸ در فقره ۳۵

١ آثارالباتيه صفحه ١٠٤ چاپ زاخو

مینوخرد آمده است اهریمن آرزو داشت که بیوراسب (ضحاك) و افراسیاب و اسکندر فنا نا یذیر باشند اما اهورامزدا مصلحت در آن دید که آنان زوال یابند درگانها (صفحه ۹۱) گفتیم که آورانیان قبیله ای از ایرانیان قدیم بوده انداز حیث مدّن پست بیشتر صحرا نشین و بیابات نورد و غالباً بضدّ ایرانیان در جنگ بوده اند اشکانیات را از این قبیله باید دانست بمناسبت آنکه ایرانیان از زمات بسیار قدیم با این قبیله در زدو خورد بوده اند یا آنکه ایرانیان بنابسنّت قدیم تورانیان را از دشمنان دیرین ایرات میشمرده اند بیرانیان بنابسنّت قدیم تورانیان را از دشمنان دیرین ایرات میشمرده اند بعدها اشکانیان را که از قبیله تورانیان بوده بکلی از ژادبیگانه خوانده اند خدای نامه که در عهد ساسانیان تدوین شده و بعدها مأخذ شاهنامه فردوسی تردیده است ظاهراً از سلطنت طولانی اشکانیات ذکری تکرده بوده است چه منافی سیاست سلسله ساسانیان بوده که از اشکانیان از کسانی فردوسی شم فقط بیست شعر مجم راجع بسلطنت آنان که چهار صد و هفتاد و چهار سال طول کشیده است سروده گوید

از ایشان جز از نام نشنیده ام نه در نامهٔ خسروان دیده ام

طوایف رك مغول نراد كداشته امد متدرجاً با تورانیان قدیم كوچ درده با ایرانبان بنای زدو خورد كذاشته امد متدرجاً با تورانیان مشتبه شده بسا در شاهنامه ترك بجای تورانی و تورانی بجای ترك آمده است و هم چنین است در دتب بهلوی بنا بستت بسیار قدیم و بنا با نجه در شاهنامه و كلیه كتب تواریخ ما مسطورات افراسیاب از خاندان تور پسر فریدون میباشد ایرج و سلم و تور سه بسران فریدون بوده اند كه هر یك اسم خود را بخاله قلمرو سلمات خویش داده اند ا قطع نظر از این سنت دلیل مثبت علمی هم داریم سلمات خویش داده اند ا قطع نظر از این سنت دلیل مثبت علمی هم داریم سلمات خویش داده اند ا مایر دیم بوده اند و آن اسای گروهی از نامداران توران است که در شاهنامه و سایر دیم مخفوظ هانده است اسای برخی از میران است که در شاهنامه و سایر دیم مخفوظ هانده است اسای برخی از درجوع کنید بصفحه ۱۹۴ همین کتاب

این توراسان نیز در خود اوستا آمده است کلیهٔ این اسامی آریائی و معنی پیشتر از آنها از آنها از آنها این مقاله اسامی تورانیانی را که در اوستا از آنها ذکری شده معنی خواهیم کرد بنابر این ابداً مناسبتی ندارد که عثمانیها و کلیّه ترکهای مغول نژاد را از باز ماندگان تورانیان آریائی نژاد تصوّر کنیم

در شاهنامه در طی داستان افراسیاب غالباً از دو برادرش اغریرث و کرسیوز یاد شده است اغریرث بقول شاهنامه سپهدار اشکر توران بوده و نسبت بایرانیان محبّق داشته است ناموران سپاه ایران که پس از شکست یافتن نوذر اسیر و گرفتار افراسیاب شده بودند بواسطه اغریرث آزادی یافته اند اما خود اغریرث باین جرم بحکم افراسیاب کشته گشت

برادر دنگر افراسیات که کرسیوز باشد همان است که بتحریك و اصرار وی افراسیاب داماد خود سیاوش بسر کیکاوس را کشته است در کتب پهلوی ندز از برادران افراسیات ذکری شده است بندهش در فقره ۱۰ از فصل ۳۱ مینویسد « فراسدا و کر سدوز که او را ندز کدال میگفتند و اغی درث هی سه برادر دودند» اغربرث را در بهلوی چنانکه در فقره ٥ از فصل ٢٩ بندهش آمده است گویت شاه میکهفتند ، باز بندهش در فصل ۳۱ در فقیه ۲۱ مینویسد « وقتی که فراسیا و بادشاه ایران منوچهر را بالشکرش در بدشخوار اسیر نمود و سبب ویرانی و تحطی درمدان ار اندان شد اغر درث از خداوند در خواست نمود که وی را بنجات دادن لشکر بان و دلمر ان ایر ان مو قق سازد حاجتش نیز در آورده شد ایر انمان بتوسط او رهائی رافتند فراسیاو از این کار در آشفته اغریرث را کشت خداوند در یاداش عمل نیک اغریرث دسری باو داد موسوم به کویت شاه » متمم داستان افراسهاب و سر آمدن روزگارش بدست کیخسرودر شاهنامه چنین آمده است كمخسرونسره كيكاوس براى انتقام كشمدن از خون بدرش ساوش بجنگ افراساب شتافت و سوی گنگ دژ روی نهاد افراسیاب از آن آگاه گشته شدانه تنها نگریخت سالها از بیم جان خویش سر گشته میگشت نا آنکه در بالای کوه بنزدیك

بردع در غاری پناه برد اتفاقاً در همان کوه عابدی موسوم به هوم منزوی کشته خدای را رستش میکرد یکی مردنیك اندران روزگار ز تخم فريدون آموزگار . . . کا نام آن نامور هوم بود پرستنده دور از برو يوم يود هوم از اثر ناله افراسياب برخاسته بنزديك غار كه آزرا هنك افراسماب تويند آمد كوش فراداد ناله و فغان مردى شنيد كه از بخت خویش گله مند و از کرده اش بشیمان است هوم دانست که آن افراسیاب است بدرون غار در آمد بازوان او محکم بست و از غار بیرونش کشید در راه افراسیاب چندان ناله و زاری نمود که هوم را دل بسوخت و مند دازو انش را سست نمود آنگاه افراسیاب فرصت یافته خود را در میان آب انداخته بنهان شد در این هنگام کردرز وکیو از آنجا میگذشتند هوم را در كنار دريا متحسر ايستاده ديدند سب برسدند هوم واقعه ،از كفت در این آب خنجست پنهان شد ه است بگفتم بتو راز چونان که هست الودرز فورا بآتشلده آذر كشسب ناخت در آن موقع كيكاوس بانبيره اش در آنجا مشغول عبادت بودند پس از شنیدن واقعه بسوی دربای خنجست شنافتند هوم تدبير دراين ديد كه كيكاوس فرمان داده كرسيوز برادر افراسیان را که اسیر شده بود در بند بسته و بالهنک بگردن انداخته بلب دریا آورند تا از آن زجر خروش بر آورد و خون افراسیاب از مهر برادری بحوش آمده از دربا بسرون آبد

تدبیر هوم مقبول افتاد چنین کردند افراسیاب از دریا بدر آمده گرفتار شد از او و برادرش کرسیوز انتقام خون سیاوش کشیدند بشمشدر هندی برد کردنش بخاك اندر افکندی باری تنش

در این جا متذکر میشویم که دریای خنجست شاهنامه همان چئچست میس میس اوستامیباشد که الحال دریا چه آرمیه گویند و آتشکه آذر کشسب همان معبد بسیار معروف شهر است که اینات خرابه اش متخت سلیمان معروف است ' چنانکه کفتهم داستان افراسیاب در شاهنامه بسیار رجوع کنید بکاتها ترجه تکارنده صفعته ۲۲ --۲۰

مفصّل است ما باندازه ای که از برای فهم مند رجات اوستا لازم بود در این جا ذکر کرده ایم

در اوستا اسم دو برادر آفراسیاب چنین است ا غر گرث سه دسوردسی سه کوسوردسی که لفظاً بمعنی (کسی که گردونه اش در پیش میرود) میباشد دومی کر سوزد و و که بدسد سروس بمعنی (استقامت و پایداری کم دارنده) میباشد اغریرث در اوستا مانند شاهنامه از نیکان و کرسیوز از بدان شمرده شده است

کله افراسیاب را (فرنگرسیّن ۱۵سودهدسه) یوستیّ این طور معنی میکند (کسی که بسیار بهراس اندازد) بسا در اوستا اغریرث با صفت نرو بسدهدست آمده است یعنی از پشت دلیر—نر — بهلوان چنانکه در درواسپ یشت در فقرات ۱۸ و ۲۱ و فروردین یشت فقره ۱۳۱ افراسیاب همیشه با صفت مئیریّه هدداده آمده است یعنی مجرم و سزاوار مرگ گفتیم که مندرجات اوستا راجع بافراسیاب مطابق مطالب شاهنامه میباشد مگر آنکه بحرور زمان هنگ افراسیاب که اصلاً قصر آهنین زیر زمینی پادشاه تورانی بوده است در شاهنامه غاری شد در بالای کوه

ز هر شهر دور و بنزدیك آب که خوانی همی هنگ افراسیاب از اوستا و کتب بهلوی بخو بی بر میآید که هنگ قصری بوده این کلمه در اوستا هنکن سه بهروسوس آمده است یعنی چیز کنده شده از ریشه لغت کن وسی که در اوستا و فرس هخامنشی . معنی کندن است میباشد کلمات خان (خانه) و کان . معنی معدن و خندق که معرب از خنتك بهلوی است از همان ریشه و بنیان است درکتاب آئو گمد ئیچا (Aogemadēčā) در فقر ات ۲۰ و ۲۰ صراحته از این

قص صحبت داشته مننوسد «كسى از چنگال مركب رهائي نبايد نه كسي که مثل کدکاوس در فضای آسمان در گردش و سدر بوده و نه کسی که مانند افراسیاب تورانی در عمق زمین خویش پنهان داشته و در آنجا قصر آهنین بارتفاع هزار قدآدم باصد ستون ساخنه بود در این قصر او برای روشنائبی ستاره و ماه و خورشیدی ساخته آنچه دلش میخواست در آنجا مهیّا و درمیان بشر از بهترین زند گیانی بهردمند بود با وجود جادوئی خویش باز نتوانست كه از دست مرك آ "ستويهات (در اوسنا مدود على المر ب عاند اينك آنچه در اوستا راجع بهنگ و زندگانی و سر انجام افراسیاب آمده است مینٔگاریم در پسنا ۱۱ فقره ۷ گوید د زود قسمتی از (فدیهٔ) آبوشت بریده در راه هوم دلیر نثار کن نا آنکه تورا هرم به بند تکشد چنانکه او افراسیاب مجرم تورانی را که در طبقه وسطی زمین درمیان دیوار آهنین در پناه بود به بند در كشيد " در اين جا ياد آور ميشويم كه ايرانيان قديم زمين را سه طبقه مید انسته اند و سطح آن را بهفت کشور قسمت میکرده اند بخصوصه از فقرات ٤١ - ٣٠٤ آبان يشت بخوبي برميآيد كه هنگ قصر سلطنتي پادشاه تورانی بوده است: « افراسیاب تورانی مجرم در هنگ زیر زمینی صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند از براي اردويسور ناهيد قربانی کرده تمنّا نمود بآن فرّی که درمیان دریای فراخکرت شناور است برسد» بی شك ایرے قربانی فراوان و خواهش بزرگے در وقتی شدہ است که افراسیاب در هنگ آهنین یا در قصر خود بسر میبرده است نه در هنگامی که از کیخسرو شکست یافته پراگذنده و پریشان از بیم جان در 'بن غاری پنهان بوده است راجع بگرفتار شدن افراسیاب بدست هوم عابد در درواسپ یشت در فقرات ۱۷ و ۱۸ چنین آمده است «هوم درمان بخش و سرور نیك با چشهان طلائی در بلند تریر نقله کوه هرا (سیسد سویه) از برای فرشته درواسپ فدیه آورده چنین درخواست عود مرا موفق ساز که افراسیاب مجرم تورانی را بزنجیر کشم و بزنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند بنزد کیخسرو برم تا اورا روبروي دریاچه عمیق و وسیم چئچست مدیم سوه

بکشد کیخسر و آن پسر انتقام کشند ، از سیاوش (سیاورش مددهد سده ویسد) که بخیانت کشته شد و از برای انتقام اغریرث دلیر (نَرَ وَ بسده سده) درواسپ هوم را کامروا ساخت » در فقره ۲۱ از درواسپ بشت آمده است «از برای درواسپ یل نامور آریائی و استوار سازنده کشور خسرو (هئوسروه سه داده سده سی بل نامور آریائی و استوار سازنده کشور خسرو (هئوسروه میار گوسفند روبروی دریا چه عمیق و وسیع چئچست صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نثار نمود از او درخواست ای درواسپ نیك و تو ای توانا ترین این کامیابی را بمن ده که من افراسیاب مجرم تورانی را در مقابل دریا چه عمیق و وسیع چئچست بر اندازم من پسر انتقام کشنده از یل نامور سیاوش که بخیانت کشته شد و از برای انتقام اغریرث دلر »

در فقره ۷۷ از زامهاد دشت آمده است « از برتو فر بوده که کمیخسرو مافر اسماب مجرم تورانی و برادرش کرسموز ظفر یافته آنان را در بند نمود و ازیل نامور سیاوش که بخیانت کشته شد و از اغربرث دلیر انتقام كشد» "جنانكه ملاحظه مشود داستان خصومت طولاني تورانمان بضد ایرانیان و اسامی برخی از پادشاهان و سیهبدان و ناموران و امکنه هر دو طرف مثل افراسیات و اغریرث و کرسیوز و سیاوش و هوم و کیخسرو و هنگ افراسیاب و دریا چه چئچست (آرَمیه) برای ما در اوستا نیز محفوظ مانده است دگر از جاهائی که در اوستا میتوان نشانی از ایر ن داستان جست در فقرات ٦ و ٣٧ از تشتر بشت است در فقرات مذكور فرشته باران تشتر در چستی و چالاکی به تسر آرش (یارْخشَ بِلابِلیْ بِیرِس) بهتربر تیر انداز آریائیها تشبیه شده است آرش تیر انداز همان است که مورخین مثل طبري و ملعمي و ابو ريحان و مدر خواند وغيره در خصوص او نوشته اند يس از آنکه افراسان بمنوچهر غلبه نموده او را در طبرستان محاصره کرد بناچار ایرانیان با تورانیان صلح کردند برای تعیین حدود ایران و توران برآن قرار دادند که تیر آرش کمانگیر معروف آن زمان بهرجاکه فرود آید همات موضع سرحد باشد این داستان را مفصلاً در مقاله تشتر خواهیم نگاشت کتاب مینو خرد

نیز در فصل ۳۶ فقره ۲ راجع بزد و خورد افراسیاب با منوچهر مینویسد در هنگام سلطنت منوچهر دوازده سال ایر آن در تحت تصرف افراسیاب بود باز در فقره ۱ ٤ از فصل ۲۷ كمتاب مذكور مندرج است فائدهٔ اي كه از منوچهر رسيد این است که سلم و تور را برای انتقام پدر بزرگش ایرج گشت و آنان را باز داشت که جهان را ویران کنند و از مملکت پدشخوارگر تا به 'دوگکو ۲۵٬۵۵۳ که ننا بمعاهدة بافراسمات رسيده بود باز گرفته بتصرف مملكت ايران در آورد در فقرات ۲۱ ۳–۶۶ از آبان بشت دیدیم که افراسیاب تورانی را آرزوی بدست آوردن فرکیانی بوده است فریاخره فروغ مخصوصی است که از طرف پروردگار بیادشاهان و دلیر ان و پیغمبران بخشده میشود در مقاله زامیاد پشت از آن صحبت خواهم داشت عجالةً در این جا متذَّكر میشویم كه در فقرات ٥٦ تا ١٤ از زامیاد یشت مندرج است سه بار افراسیاب خود را بدریای فراخکرت در انجائی که فر شناور است انداخت آما این فر که مختص .بمالك ایرانیان است و در آینده نیز از آن ایراندان و زرتشت مقدس خواهد بود نصیب افراسیاب نشد پادشاه تورانی در هر سه بار از عدم توفیق خویش برآشفته دشنامی بزبان راند از این قرار « ایث ایت کمات که ماید نام. دور. دور. دور مرسط ورد. سرم وسد » این کلمات که ماید ناسزاهای افراسیاب باشد در فقره ۷ ۰ مندرج است در فقرات ۲۰ و ۹۳ باز چند کلهات ديكر بآنها افزوده شده أما ابدأ معنى از آنها برنميآيد بعني كه اساساً معني هم ند اشته است از این کلهات که بی شاف بر ای تمسخر و نامفهوم بودن زبان تو رانمان بان شده است شابد بتوان استنباط كرد كه قبيله توراني يك لهجه محصوص بنخود داشته است جنانكه زمان اوستايكي ازله يجات ايران قديم ومتعلق بطرف مغرب ايران بوده است

كيكاوس

کیکاوس در اوستا کو أوسن وسدس ردسه یکی از پادشاهان کیانی است پسر آئیبی و نگهو سرود در ونوه کیقباد وسدسه سد (مئوسس سلسله کیانی) و شوهر سودابه و پدر سیاوش و جد کیخسرو میباشد در بهرام یشت فقره ۷۱ از او اسم برده شده است از فقرات مذکور

چنانکهاز فقرات ٥٤ و ٢٤ از آبان یشت اطلاع مخصوصی از او بدست نمیآید فقط از اوستا بر میآید که او از سلاطین مقتدر کیانی و دارنده فر و بخصوصه نیرومند بوده است پس از قربانی کردن صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید خواهشش از فرشته آب این بوده که اورا توانا ترین شهریار روی زمین بگرداند و اورا بدیوها و مردمان و پریها و کاویها و کرپانها چیر سازد ناهید اورا کامروا ساخت تعیین محل کوه ارزیفیه بازگرهست که در فقره ٥٤ از آبان یشت آمده در آنجائی که کیکاوس فدیه نثار ناهید کرده است غیر ممکن است فقط د و بار این اسم در اوستا دیده میشود در فقره ۲ از زاهیاد یشت که فهرستی است از اسامی کوههای ایران قدیم باز از ارزیفیه یاد شده است که فهرستی است از اسامی کوههای ایران قدیم باز از ارزیفیه یاد شده است ولی نه طوری که بتوان محل آن را حدس زد در فصل ۱۱ از بندهش یك رشته از اسامی کوهها مندرج است اما از ارزیفیه اسمی نیست دارمستر احتیال میدهد که آن یکی از قله های البرز باشد چه در سنّت آمده است که احتیال میدهد که آن یکی از قله های البرز باشد چه در سنّت آمده است مخی مرغ قصرها بعمل آمده است ارزیفیه نیز بهمین املاء در اوستا بمعنی مرغ شاهین و باز مداشد

بمناسبت آنکه در زامیادیشت بخصوصه از فر کیانی یاد میشود و اسامی یادشاهان کیانی در آن مندرج است در مقاله راجع بآن بطور عموم از سلسله کیانیان مفصلاً صحبت خواهیم داشت در این جا فقط یکی از اعمال مشهور کیکاوس را که دومین پادشاه کیانی است یاد آورشده میگذریم و آن داستان آسمان پیهائی اوست هرچند که امروز چیزی راجع باین داستان در اوستا موجود نیست ولی بنظر میرسد که در اوستای عهد ساسانیان باین مسئله اشاره شده بود یکی از قطعات اوستائی موسوم به آئو گیدئیچا که ذکرش در مقاله افراسیاب گذشت بآن اشاره کرده است ایاقوت در معجم البلدان نقل در مقاله افراسیاب گذشت بآن اشاره کرده است ایاقوت در معجم البلدان نقل

۱ رجوع کنید به فتره ۲۰ ازکتاب Aogemadaeca Übersetzt von Geiger S 55. ازکتاب تاب

میکند «در کتاب قدیم ایرانیان موسوم به الانشاء که نرد آنان . عنزله تورات یمودان و انجیل عیسویان است مذکور است که کیکاوس خواست بآسمان عروج کند اما وقتی که در اپر واز از نظرها غایب شد خداوند به باد اس کرد که اورا محافظت نکند آنداه کیکاوس از فراز آسمان پرتاب کشته در شهر سیراف (در خلیج فارس) فر ود افتاد چنانکه (باربیر د مینارد) Barbier de Maynard منتقل شده است بی شك از کتاب الانشاء اوستا مقصود میباشد چه یاقوت باز در نحت کله ابر قوه از کیکاوس و زنش سودابه صحبت داشته مینویسد که در کتاب الا بستاق (اوستا) که کتاب دینی مجوسالت است راجع بداستان در کتب پهلوی کیکاوس چنین خوانده است . . . در کتب پهلوی مثل بندهش و دینکرد چنانکه در تاریخ طبری و بلعمی از آسمان پیمائی کیکاوس ذکری شده است و در شاهنامه شهر آمل در مازندران محلی است که در آنجا کیکاوس از آسمان فر ود افتاده است

طوس

(ویسه و گنگ دژ)

طوس پسر نو ذریکی از پهلوانان ایران و سپهبد کیخسرو و چندی هم مدّعی تاج و نخت وی بود در شاهنامه آمده است له طوس از جمله نامدارانی بوده که با کیخسرو بقصد مسافرت بجهان دیگر روی بکوه و بیابان نهاده اما پس از غایب شدن کیخسرو با سایر همر اهان در زیر برف مانده جان بسپرد

در سنّت مردبسنات طوس از جله جاویدانیها ست غرده هنوز در حیات است چندین بار در آبال یشت چندین بار باسم توس هرده برمیخوریم در فقرات ۵۰ و ۵۰ آمده است «یل نامور طوس بر پشت اسب اردویسور ناهید را ستایش غوده از او درخواست که وی را بشکست دادت پسرات دلیر ویسه در گذرگاه خشترو سوك

در بالای گنگ باند و مقدّس مو قق بدارد ناهید حاجتش را برآورد» این فقره بخوبی یاد آور جنگ کی توسر و با افراسیاب و ویسه سبهبد دادشاه توران و گنگ در شاهنامه از آنها سخر رفته است

در فصل ۲۹ در فقره ۲ بند هش مندرج است که طوس پسر نوذر در جزو سی تن از جاویدانیهاست در نو نمودن جهان با سوشیانس همراهی خواهد کرد ۱ گذشته از آنکه طوس اسم کسی است درکتب پهلوی نیز بسا اسم شهر و ایالت و کوه معروف خراسان میباشد. چنانکه در فصل ۱۲ فقره ۲۶ و فصل ۲۰ فقره ۳۰ و فصل ۲۲ فقره ۳ از بندهش سیهداران شهر طوس در خراسان مدّعی بوده اند که ار باز ماندگان طوس هستند اساساً . طوس Tūs اسم شخص و طوس Tōs اسم محل بوده است بعدها در املاء و تلفّظ بهمدیگر مشتبه شده هی دورا نُطوس Tūs گفتند ۲ در این جا متّذکر مبشويم كه طوس بريشت اسب فقط ناهيدرا ستايش نمود مثل ساير نامداران قرباني نکرد فدیه گاو و گوسفند هم در بالای است مکن نیست کلم ای که ما بمناسبت مقام گهی بقربانی کردن و گهی بعبادت نمودن و ستائیدن ترجمه میکنیم در متن اوستا يزَتَ مسرسرسمس ميباشد كه از فعل بر مسسى مشتق است و يمعني فديه آوردن و نثار کردن و عبادت نمودن و ستائیدن و پرستیدن و ستودن است کلمات بسنا و بشت و ایزد از همین ریشه است در پهلوی بشتن بجای کیر استعمال منشود چون امروز در فارسی چنین فعلی موجود نداریم بنا چار بکلمه مذکور بمناسبت مقام معانى مختلف ميدهيم بنابر اين بطور يقين نمي توانيم بكوئيم كه در اوستا از گاو وگوسفند بشتن نامداران ذبح نمودن آنها یا در راه خدا بارزاندان بخشددن مقصود است

گفتیم آرزوی طوس این بوده که به پسران دلیر ویسه غلبه کند و موفق هم شد

۱ رجوع کنید نیز بفصل ۳۰ و فقره ۱۷ از بندهش

این ویسه برادر پشنگ و عموی افراسیاب و سپهبد توران است فردوسی گوید بشد ویسه سالار توران سپاه ابا لشکری نامور کینه خواه پیران یکی از پسران ویسه بوده از این جهت محمد بن جریر طبری اورا فیران بن ویسقان میخواند بلعمی و سیر خواند پیران ویسه مینویسند فردوسی نیز کوید

چنان بد که روزی سیاوش راد خود و گرد پیران ویسه تراد در شاهنامه پیران در جنگ گودرز از پای در افتاده یکی از برادرانش پیلسم بدست رستم و برادر دیگرش هومان بدست بیش کشته شدند لابد در اوستا پسران دلیر ویسه همین پهلوانان تورانی هستند که درمیدان نبرد کیخسرو و افراسیاب بسر کردگی سپهبد ایران طوس کشته شدند بلعمی از هفت برادران پیران ویسه صحبت میدارد که باخودش در میدان جنگ کشته گردید ند بندهش نیز در فعل ۱۷ در فقرات ۱۲ و ۱۷ میگرید پشنگ و ویسک مدو برادر بودند از ویسک پیران و هومان و سان و برادران دیگر متولد شد ند لابد این سان چنانکه وست ۱۷۵۸ مینویسد همان پیلسم شاهنامه متولد شد ند لابد این سان چنانکه وست ۱۷۵۸ مینویسد همان پیلسم شاهنامه است گذشته از فقره ۶۵ آبال بشت در فقره ۷۵ بشت مذکور نیز ایر بران دلیر ویسه (در اوستا و گستک هاسهادی گنگ صد اسب هزار گاو نیز بنوبت خود در کذر کاه خشتر و سوك در بالای گنگ صد اسب هزار گاو ده مزار کوسفند از برای ناهید قربانی کرده خواستار بود ند که به یل نامور و ده هزار کوسفند از برای ناهید قربانی کرده خواستار بود ند که به یل نامور جندجو طوس علیه کنند و عمالک آریائی را بر اندازند اما ناهید آنانرا

ایننگ رسیدیم بمیدان کارزار در آنجائی که دلاوران ایران و توران با همدیکر مقابل شدند این میدان در اوستا موسوم است به خشترو سوك (کیهیه ۱۹۵۵-ده روس) گذری است در بالای کوه کننک دژ معروف نیز در همانجا واقع است این اسم مرکب است از دو جزء اولی خشتر همین کله است که امروز

شهر گوئیم و در قدیم ..معنی مملکت و کشور بوده است دومی سولهٔ نیز بشکل سو که ..معنی روشنی و فروغ است در زبان فارسی باقی است شمس فخری گوید

مهٔ و خورشید برگردون گردان همی گیرد ز راي روشنت سو

بار تولومه خشتر و سوك را چنین معنی كرده است فروغ كشور ا اماگنگ دژ كه راجع بآن دامنه اطلاعات ما وسیع تر است در غالب كتب ناریخ بنای آن بسیاوش پسركیكاوس منسوب است فردوسی نیز گوید

کنون بشنو از گنگ دژ داستان باشهمداستان باشهمداستان که آنرا سیاوش بر آورده بود بسی اند رو رنجها برده بود

از کتب تاریخ و اد بیات ما چنین بر میآید که گذک در در خوارزم خیوه حالیه واقع بوده است شاید شهر خیوه گذک در قدیم باشد چه ابو ریحان بیرونی مینو یسد که نزد خوارز میان ورود سیاوش بتوران مبدأ تاریخ سال بوده است مینو یسد که نزد خوارز میان ورود سیاوش بتوران مبدأ تاریخ سال بوده است فرخی نیز بآن اشاره کرده گوید زکوه گیلان او راست تا بدان سوی بر زآب خوارزم اوراست تا بدان سوی گذگ نرشخی در تاریخ بخارا تا بنای شهر بخارا را بسیاوخش نسبت میدهد و در عهد نرشخی هنوز قبری در بخارا برای سیاوخش معین بوده و اهالی از زبان سیاوخش یك سرود گله و شکوه آ میزی میخوانده اند در هم نو روز زرتشتیان خروسی از برای او فد یه میآورده اند

در فصل ۲۹ فقره ۱۰ بندهش آمده است کنگ دیز در طرف مشرق واقع است چندین فرسنگ دور از دریای فراخکرت میباشد درمینو خرد فصل ۲۲ در فقرات ۱۲–۱۲ مندرج است کنگ دیز در طرف مشرق

Leuchte des Reichs Altiranisches Wörterbuch.

۲ آثار الباقيه ص ۳۵

۳ ابو بکر محمد بن جعفر النرشخی تاریخ بخارا را درسنه ۳۳۲ بنام امیر نوح بن نصر سامانی بعربی تا گیف نموده است و در سنه ۲۰۲ ابو نصر احمد بن محمد بن نصر قباوی آنرا بزبان فارسی ترجه و اختصار نمود و در سنه ۷۰۵ محمد بن زقر بن عمر نانیا آنرا بنام برهان الدین عبد العزیز اختصار عود و این اصلاح اخیر است که نسخ متعدده از آن در کتابخانه پاریس و لندن موجود است و متن آن در سال ۱۸۹۲ باهتمام شفر Schefer درپاریس بطبع رسیده است نقل از چهار مقاله حاشیه میرزا محمد خان ابن عبد الوهاب قزوینی ص ۱۱۷

ې رجوع کنيد په

نزدیک ستویس؛ ا در سرحد ایران و پی واقع است

در آبان یمت در فقرات ٤ 0 و ۷ ٥ دوبار باسم کنگه وسوده برمیخویم و یك بار هم در زامیاد یشت در فقره ٤ در جزو اسای کوهها از انتر کنگه سیوهدای-وسوده باد شده است معنی لفظی این کود اخیر چنین است اندر گنگ خاهراً این کوه همان است که در فصل ۲ ۱ فقره ۲ از بندهش از آن اشاره شده است کوهی که در آن کنگ واقع است در آنجائی که آسایش و رامش است » محققا (گنگ) منسوب بسیاوخش است که در زمان مهاجرت خویش از ایران در توران زمین ساخته است چنانکه (هنگ) منسوب بخهشید است فردوسی مینویسد سیاوش گنگ در را در بالای کوه بسیار بلندی ساخت در دو فقره مذکور سیاوش گنگ نامیده میشود یوستی ۱۹۱۱ مینویسد «بنظر میرسد این محل آبان بشت نیز کنگهه بلند پایه و مقدس خوانده شده است بسا در شاهنامه بهشت گنگ نامیده میشود یوستی ۱۹۱۱ مینویسد «بنظر میرسد این محل بهشت روی زمین بهشت روی زمین ایرانیان تحسوب میشده بوله یا دسته ای از ایرانیان در وسط خاك ایرانیان در وسط خاك توران در طرف شمال سر دریا بریا شده بود » ۲ لابد همین گنگ است در چین قرار داده اند

بقول شاهنامه بس از آنکه تورانیان از ایرانیان شکست یافتند قلعه کنک نیز بدست کبخسرو افتاد در فصل ۲۷ فقرات ۲۰-۲۳ از مینوخرد نیز چنین مندرج است که «سیاوخش پدر کیخسرو اینک دیزرا ساخت و بعد لیخسرو آن را تصرف نمود» در سنّت مزدیسنا چنین آمده است که گنگ هزوز بربا ست و یشونن در آنجا سلطنت میکند در اوستا فقط یکبار باسم پشوتن بشوتنو (به بین این میخوریم آنهم در ویشتاسپ یشت که معمولاً

۱ ستویس اسم ستاره است که در اوستا ددسه به «هناه دست آمده است مستشرقین برخی آثراً از ستار فان برج نسرالوافع دانسته اند و برخی دیگر پروین و دَبران مناسبت ستویس در اینجا نیدانیم جست رجوع کنید بناله تشتر

در جزو اوسنای حالیه نوشته نشده است در فرگرد اول پشت مذکور در فقره ک زرتشت بکی گشتاسب دعا کرده گوید «بکند که تو از ناخوشی و مراک ایمن بشوی چنانکه بشوتن شد» ا این بشوتن بزرگترین بسر کی گشتاست است در سنّت است که زرتشت اورا شیر و درون رنان مقدّس) بداد و اورافنا نا یذیر وجاویدانی نمود در فصل ۳۲ در فقره ۵ از بندهش آمده است « ارو تدنر کشاورزی بوده و در (ور) نجمشید که در زیر زمین است رئیس و بزرگ میباشد خورشید چهر جنگ آوری بوده اینك سپهبد لشكر پشوتن پسر ویشتاسب میباشد درگنگ دیز بسر مسرد» در مقاله حشید گفتیم که ریاست باغ حشید (ورحِکرد) با اروتد نریسر زرتشت است ادنك در این جا می سنسم که رماست لشكر يشونن در گنگ با سومىن يسر زرتشت خورشىد چهر مىياشد كه بنا بسنَّت نخستمن رزمي است بهمن يشت كه بخصوصه از آينده و از ظهور سوشدانسها و آخرالزمان صحبت مبدارد مكرراً از ظهور پشون در آخر دهمین هزاره با صدو پنجاه تن از یارانش از کنگ دیز یاد کرده است در فصل ۳ در فقرات ۲۰ – ۲۹ گو دد « در انجام دهمین هزاره ۱هورامزدا دو پیک خود سروش و نریوسنگ را مکنگ دیز که سیا وخش ساخت خواهد فرستاد آنان خروش برآور ده گویند ای بشوتن نامدار ای بسر کی گشتاسب ای افتخار کمانمان تو ای باک و استوار سازنده دین از این کشور ایران برخیز آنگاه یشوتن با صدو پنجاه تن از یاور انش که از پوست سمور سیاه لباس پوشیده اند برخیزند ^۲ درکتاب نهم دینکرد در فصل ۱۰ در فقره ۱۱ نیز آمده است « بشوتن بسر وبشتاسب (گشتاسب) با صد و پنجاء تن از پاورانش که پوست سمورسیاه دربر دارند از کنگ دیز صد کندك (خندق) و. ده هزار درفش (دارنده) بدر آینده " از این فقرات اخیر معلوم میشود که بشونن و یاورانش از مملکت بسیار سردی می آیند چه پوست سمور در بر دارند

Zend-Avesta par Darmesteter Vol. 11. p. 666.

٧ رجوع كنبد نيز بفقره ٥١ از فصل ٣ بهمن يشت

٣ رجوع كنبد برساله سوشيانس تا ُليف نَكَـارنده

رود رنگها=ارنگ

بمناسبت آنکه دو بار اسم رودرنگها در آبان بشت و چندین بار در سامر مِشتها آمد، است لازم دانسته در این جا شرحی در خصوص آن داد، شود رنگها دسوس اسم رودی است با آنکه مکرراً در اوستا از آن اسم برده شده است و در کتب پهلوي غالباً بآن بر ميخوريم باز تعيين محل آن مشکل و لطور حتم نمیدانیم که کدام از رودهای معروف حالیه در قدیم چنین نامید. میشد. است بواسطه قاصر بودن عبارات اوستا و درهم برهم بودن مندرجات كتب بهلوي راجع بآن مستشرقين هريك رود معروفي راحدس زده اند وندیشان Windischmann کمان میکند که در اوستا از رو درنگها سند مقصود باشد هارلز ITarlex مینویسد که آمو دریا (جیحون) از آن اراده شد. است اشپیکل Spiegel ویوستی Jnati و Geiger به ستر دریا حدس زده اند دُلاکارد de Lagard سمار دور رفته آن را رود معروف روسهه وُ لَک ۲۰۱۳ ینداشته است دارمستنز بکلّی از مشرق منحرف گفته آن را در مغرب عبارت از دجله دانسته است مارکهارت Marquart منتویسه از مندهش که ذکرش بهاید مفهوم مشود که رنگها (ارنگ) رود زرافشان باشد (در سفد) بارتولومه Bartholonia و وست West آن را رود داستان و افسانه و نیم افسانه تقنور کرده اند بی شك در عهد اوستا رنگها اسم رود مخصوس معروفی بوده است و بعدها بمرور زمان از تعیین محل آن قاصر آمده تا آنکه در عهد ندوین کتب پهلوی که حالا در دست داریم ایری رود رنگ و روی رود معنوی گرفته یا بقول برخی از مستشرقین مثل رود افسانهٔ شدد منان احتمالات مذ كوره سند و وُلكا كُمْرَ جالب د قت است مندرجات اوستا نیز تا سك اندازه در خلاف این است كه رنگها در مغرب و از آن دجله مقصود باشد در مندهش ساطم آرک با ارتک بحای رنگهای اوستا استعمال شد. است در فصل بیستم که مخصوصاً از رودها سحبت میدارد در آغاز منصلاً از ارنک و و. روت یاد کرده کوبه ۱۰ دو رود از شمال (اباختر) البرز (هربورچ) یکی بسوی مغرب (خور وران) جاری است و موسوم است به ارتک

دگری بسوی مشرق (خوراسان) جاری است و موسوم است به وه روت (ونگوهی در اوستا) ، پس از آن بندهس طوري اير دو رود را تعريف کرده است که قهراً باید آنها را از رودهای مینوی تصوّر نمود چه میکوید ۱۸ رود دیگرکه از سرچشمه آنها برمیخیزد دوباره به ارتک و وه روت میریزد ارنگ و وه روت باقصی حدود زمین میروی و بدریا ریخته میشود تمام کشورها از آنها سیراب میگردد هر دو باز در دریای فراخکرت بهم میرسند و دکر باره بسرچشمه ای از همانجائی که آمده بر میگردد همانطوری که روشنائی از البرز بدر آمده دُگر باره بسوی آن فرود میآید آب نیز از البرز بیرون آمده و بآن فرو میرود پس از شرحی از این قبیل داستان باز در فقره ۸ همین فصل از بندهش آمده است « من دوبار » متذكر ميشوم كه ارتك رودي است در خصوص آن گفته شده است كه آن از البرز می آید و بمملکت سوراك Sūrāk میرود در این جا آنرا (آمی) مینامند ، از این فقره بندهش برمیآید که ارنگ همان زرافشان باشد چه سوراك بجای کلمه سغد میباشد و از فقره ۲۹ از فصل ۱۰ بندهش بخوبی بر میآیدکه سوراك بجای سفذ مدرج عد اوستا استعمال شده است در تفسير بهلوی نيز در فقره ٤ از فرگرد اول وندیداد سفد به سوریك Sūrik ترجه شده است ولی آمی یاد آور آمو دریاست بندهش در متمّم فقره مذکور ارتک را تا ، بمملکت مصرسیر داده و در آنحا بآن اسم نيو (نيل؟) ميدهد چنانكه ملاحظه ميشود با اين بيانات درهم و برهم تعيين محل این رود بغایت دشوار است (بفصل ۲۱ فقره ۳ بندهش نیز ملاحظه شود) بسا در کتب بهلوی اروند بجای ارنگ آمده و این بیشتر مایه اشتباه شده است چه از بعضی کتب صراحتهٔ بر میآید که اروند در پهلوی اسم دجله است از این قبیل در فصل ۳ از بهمن بشت در فقره ۵ از اروند و فرات و اسورستان اسم برده شده است در فقرات ۲۱ و ۳۸ باز اسم اروند دیده میشود بهمن یشت که بخصوصه از آخرالزمان صحبت میدارد یکی از علائم ظهور سوشیانس را جنگی که در عراق واقع خواهد شد میشهارد بنابر این اروند در آنجا کلیهٔ بمعنی دجله است (رجوع کنید برساله سوشیانس تألیف نگارنده) در فقره ۳ از فصل ۲ ۹

دادستان دینیك آمده است «آبی که از اردویسور ناهید میربزد بانداز منام آبهائی است که در جهان جاری است باستثنای اروند عل اردویسور در سپهر است » در این جا نمی توانیم بگوئیم که از اروند دجله اراده شده است یا آنکه بجای رنگها استعمال شده رودی در مشرق ایران مقصود است در آفرین هفت اهشاسپند آمده است «بکند که آورو آنت دارای تمام قوتها شود (رجوع کنید به اوستای اشهیکل ههای افزونت جا کله آورونت را روند) را همان ارنگ بندهش و رنگهای اوستا دانسته مثل انکتیل دیرون (راروند) را همان ارنگ بندهش و رنگهای اوستا دانسته مثل انکتیل دیرون

چنانکه ملاحظه میشود درکتب بهلوي اروند هم براي دجله استعمال شده است و هم براي رنگهاي اوستا فردوسي هم صراحتهٌ ميکويد

اگر پهاوانی ندانی زبان بتازی تو اروند را دجله خوان

می توان گفت که متّاخرین اشتباها کله اروند را در بهلوی بجای کله آرک با ارنکب استعمال (رده اند چه زادسپرم بعینه مثل ففره اول از فصل بیستم بندهش از دو رود اوستا (رنگها) و (ونگوهی) اسم برده گوید از شمال کوه البرز دو رود بیرون می آید ولی بجای آنکه مثل بندهش بیکی از این دو رود ارنگ و بدیگری وه روت اسم بدهد اولی را (اروند) و دومی را (وه) مینامد اروندهمان الوند است فقط راء بلام تبدیل یافته است یاقوت حموی در معجم البلدان و کلیه فرهنگها اروند منبط کرده بجای الوند کوه معروف همدان دانسته اند اروند یا الوند صفت است عمنی تند و چالاك و توانا در اوستا آأور ونت مردسهم به مدیر استعال شده است از آن جمله درفقره ۱۳۱ همین اروند اسم نوه و رودی است عمانی کنشنه از آنکه اروند اسم نوه و رودی است عمانی کنشنه از آنکه اروند اسم نوه و رودی است عمانی کنشنه از آمده نیر استعال شده است فردو سی گوید

بارمان و اروند مرد هنر فراز آورد گنج وزر و گهر ۱۱ وروت اسپ سردهسم-سده سده در اوستا اسم پدرکی کشتاسب است امروز

لهراسب گوئیم معنی لفظی آن دارنده است تندرو میباشد در عهد ساسانیان همین کله باکلات دیگر ترکیب یافته جزو اسامی خاص آن زمان گردید مثل اروند زیك پسر خسرو پرویزكه بدست شیرو یه گشته شد (حمزه اصفهانی ص ۲ ک چاپ برلر .) همانطوری که ایرانیان کوه بلند و با شکوه و بزرگ همدان را اروند نامیده اند عناست شکوه و بزرگی و تندی رود دجله بآن نیز اروند نام نهاده اند ولی آن مربوط به رنگهای اوستا نست از مندرجات خوداوستا چنین برمیآید که این روددر مشرق واقع است نظر بقرأن آمو دریا وسمر دریا بیش از سایر رودها قابل توجه است و بخصوصه سر در را اینك حاهائی که در اوستا از رنگیا دسوس ذکری شده است در فرگرد اول وند مداد در فقره ۱۹ آمده است «سر زمینی که در سر چشمه رنگها واقع است شانزدهمین مملکتی است که من اهورامزدا بدا فریدم ساکندن آنجا سر و بزرگ ندارند اهريمن در آنجا زمستان ديو آفريده بديد آورد و (تئوژيه) را در آنجا مسلّط نمود» در این جا از سر زمین رنگها خاکی اراده شده که این رود از آن جا مگذرد در فرگرد مذکور ۱٦ مملکت نامید. شد. است که غالباً در مشرق واقع هستند و در تعیین محل آنها ابدأ اشکالی نداریم از آن جمله است سغد (سمرقند) و مرو و بلخ و هرات و جرجان و قندهار و هلمند (سیستان) و ری و هند و کابل و طبرستان در سر این ممالك اختلافی درمیان ندست چه اسامی آنها در اوستا عالماً شده باسامی امروزی ایر به مالك است يا آنكه بطور تحقيق ميد انم كه اين مهالك در قديم چنين ناميده ميشده اند مجموعاً از شانرد. مملکت اسم برده شده آریاو یچ (خوارزم-خیوه؟) در سرآنها جای دارد و مملکت رنگها آخریر . آنهاست نظر بآنکه قسمت بزرک ابن مالك چنانکه ذكر كرده ايم معلوم و از براى قسمت ديگر حدسهاى نقريباً درست می توان زد جهت ندارد یکی دونا از ایر ن مهالك را که از برای آنها بواسطه عدم اطلاع كافي خود نمي ترانيم محَّلي مُعين كنيم افسانه بشماريم اگر نمی توانیم بطور یقین بگوئیم که کدام رود در مشرق ایران از رنگها اراده شده است ولی بطور حتم میتوانیم بکوئیم که این رود با دجله یکی نیست چه در فقره مذکور وندیداد از زمستان آنجا سحبت شده عماق دارای زمستانی که قابل شکایت باشد نیست در آنکه در آن ففره مندرج است که ساکدین رنگها سرو بزرگی ندارند و این مناسب تر است بحال تورانیان چادر نشین و بیابان نورد که در طرف مشرق در اقصی حدود ایران منزل داشته اند تا بحال ساکنین قدیم عماق که از سه هزار سال پیش از مسیح نوبه بنوبه در تحت سلطنت سومی و آکاد و بابل و اشور و ایران بوده اند اما قوم (تئوژیه) را (مداه داد یک بر مملکت رنگها مسلط بوده باید قومی ورش نمود مثل قوم غیر آربائی که بر مملکت وارن (طبرستان) مسلط شده بود و در فقره ۱۷ از در گرد اول وندیداد از آن سخن رفته است

در فقره ۳۳ آبان پشت که از رنگیها ذَّری شده اطلاع مخصوصی بدست نمیآید چه از خود (پااورو) نسی که نذر نرده از برای ناهید در کناز رود ونكها قرياني لاند اطلاعي نداريم ولي از فقره ٨١ همين بيثت منتوان استنباط غود که رنایها در مشر ف واقع است و احتیال دارد که سیر دریا باشد چه بویایشت^۳ زمه اندسهس از خاندان فریان (۵۵ندسوس) در جزیره موج شکر · رنگها از برای . ناهمید فریانی نمود فریان نورانی همان است که ماتها بسنما ۲ کم قطعه ۱۲ از او اسم برده از دوستان زرنش شمرده عده است لابدُ خاندان و باز ماندگان او مناسب تر است که در سرزهین خود درخاك توران قربانی کنند تا درکنار دجله در همریشت در افره ه ۱۰۰ مندرج است « عمر درود میفرستیم کسی **که دست بلندش** يمان شكن را كرفتار مازد ارچه او در شرق باشد كرچه او درغرب باشد كرچه او در دهنه رنگیها باشد کرچه او در میکر زمین باشد در فقرات ۱۸ و ۱۹ از رشن بشت آمده است ای رشن بالد ا از هم نو در سرچشمه رنگها باشی ما ترا بیاری مدخواندم ای رندن بال افر هم نو در دهنه رندها باشی ما تر ا بیاری میخوانیم از فیرات فرق بر مآلمه که از رنایها رودی در اقصی حدود اراده شده است و این ههرا ما را بسر دریا منرجه میساردد از جاهائی که در اوستا از رنگها فکری شده است در مسره ۲۹ از بهرام یشت است از این قرار ۴ بهرام (فرشته پیروزی) بزرتشت نیرو وقوت در بازوان وصحّت بدن و پایداری بخشید و آن قوّه بینائی که ماهی در آب زندگانی کننده کر آ (Kara) دارد که بك گرداب را بباریکی موئی در رنگهای پهن و ژرف بعمق هزار قد آدم تواند دید » در این فقره از وسعت و عمق و بزرگی رنگها سخن رفته است بنابراین تعریف زرافشان که نسبته رود کوچکی است مناسبی با آن ندارد در رام یشت در فقره ۲۷ گوید «از برای او (وایو = فرشته هوا) گرشاسب در گوذ هره هدر گوذ هره همین یکبار در اوستا آمده است همینقدر میدانیم که یکی از شعبات رنگها میباشد در این جا یاد آور میشویم که کلیه اعبال گرشاسب در سیستان و کابل صورت گرفت لابد در کنار رود معروف سر زمین خود یا مجاور آن فدیه نثار فرشته هوا عوده از او خواستار بوده که وی را بانتقام کشیدن از خون برادرش فرشته هوا عوده از او خواستار بوده که وی را بانتقام کشیدن از خون برادرش موشق بدارد هر چند که سیستان و کابل نیز از سر زمین آمو دربا و زرافشان و سیر دریا دور است و لی در این فقره ذکر اسم یل زا بلی بکلی خیال ما را از دجله میسرف میساز د (رجوع کنید به عقاله گرشاسب صفحه میساز د (رجوع کنید به عقاله گرشاسب صفحه میساز د (رجوع کنید به عقاله گرشاسب صفحه ۲۰۰۷)

جاماسب

جاماسی (به سهسوده سه) از خاندان مُهوگو (سه به به به سه و فر شوشت شوهر بورو چیستا به ۱۲٬۵۹۱ بده ۱۳٬۵۹۱ بده سه و فر سخن دولتمند بوده در فقره ۹۸ فهین بشت از ثروت خانواده اش هوگو سخن رفته است در کا نها سه بار از او یاد شده است در یسنا ۶۹ فقره ۷۱ و یسنا ۶۹ فقره ۱۰ در ایرن فقره اخیر نیز حضرت و یسنا ۶۹ فقره ۹ و یسنا ۵ فقره ۱۰ در ایرن فقره اخیر نیز حضرت زرتشت اورا دولتمند بزرگ نامیده است در فروردین یشت فقره ۱۰۳ مفروهم فرشوشتر پاك از خاندان هوگو و بفروهم جاماس پاك از خاندان هوگو در خصوص رود رنگها رجوع كند بكتابهای ذیل

Zoros strische Studien von Windischmann S. 188.

Avesta par de Herlez p 12.

Ostarranische Kultur von Geiger S. 31-41.

Le Zend-Avesta par Darmes(eter vol. 11 p. 15.

Erānšahr von Marquart S. 148.

درود فرستاده مدهود در گشتاسب بشت فقره ۳ زرتشت بگشتاسب دعا کرده فرماید « مکند که از تو ده پسر بو جود آیند سه تن از آنان مانند ا تر بانان (موبدان) سه تن از آنان مانند رزمهان سه تن از آنان مانند کشاورزان شوند و دهمی مانند جاماست آماد دارنده کشور» در فقره ۸۸ از آبان بشت آمده است «وقتی که جاماست از دور دید که لشکر دیو پسنان دروغ پرست صف جنگب آراسته پیش میآید فديه نياز ناهيد عوده از او درخواست كه اورا باندازه تهام آربائيها از بك فتح بزرگ بهره مند سازد» بی شک در این فقره اشاره بجنگ ارجاست تورانی دیویسناست کی گشتاسب پس از آنکه دین مزدیسنا پذیرفته بزر نشت گروید. ارجاسب کس بنزد گشتاسب فرستاده پیغام داد که بدین قدیم آباء و احداد خومش (كمش آريائي) برَّكشته با او همكيش بهاند "گشتاسب از مزديسنا رونگردانید بنا چارکار بجنگ کشید داستان این رزم مذهبی درکتاب کوچک پهلوی یات کار زربران مندرج است شاهنامه نیز مفصلاً از آن سحبت میدارد در این جنگے بخصوصه جاماست وزیر کی کشتاست و زربر برادر کی گشتاست و اسفند یار پسرش مقام بزرگی دارند جاماسب در ادّبیات زرتشتی بخرد و دانائی و هنر معروف است غالباً جاماست خردمند یا دانا گفته میشود و بسا جاماست حکیم خواند ، شد ، است در کتب بهلوی دستوبر (دستور) آمد ، است درفقر ۳ از مات کار ز ریران (پدشینکان سردار) خطاب شده است در خصوس هنر و دانائی او در فقره ۲۱ از یات کار ز ریر آن مندر جاست پس از آنکه لشکریان ایران و توران صف جدال آراسته بایستی روز بعد بهمدیگر مقابل شوند کی گشتاسب وزیر خود جاماسب را خوانده نتیجه جنک فردا را از او پرسیده چنین گفت « من میدانم که تو خرد مند و دانا و هوشیار هستی آگر در مدت ده روز باران سارد تو میدانی که چند قطره بروی زمین افتاده است اگر گیاهی کل بدهد تو میدانی که کل کدام گیاه در روز بازمیگردد و کدام در شب و کدام در صبح شکفته مبشود تو میدانی که در کدام آب ماهی است و در کدام نیست تو باید نیز مدانی که در جنگ فردای کی گشتاست بضد این اژدها کدام یك از پسران و

برادرانم کشته خواهندشد» ۱

داستان این جنگ همانطوری که در شاهنامه است در یات کار زربران نیز مندرج است در این جا محتاج بتفصیل نیستیم دقیقی هم در شاهنامه راجع بعقل و فرزانگی جاماسب گوید

بخواند آنزمان شاه جاماسب را کجا رهنمون بود گشتاسب را سر موبدان بود و شاه ردان چراغ بزرگان و اسپهبدان چنان پاکدین بودو پاکیزه جان که بودي بر او آشکارا بهان ستاره شناسی گرانها یه بود ابا او بدانش کرا پایه بود یکی از کتب پهلوی که دارای پنج هزار (۰۰۰۰) کله است موسوم است

به جاماسپ نامك این كتاب نمونه ایست از علم و دانش و هوشی كه در ستت مندیسنان بجاماسب نسبت داده میشود كتاب مذكور حاوي جوابهائی است كه جاماسب بسئوالات گشتاسب میدهداز این قبیل راجع عسائل پیش از آفرینش عالم و تر تیب خلقت یافتن جهان و تاریخ پادشاهان گذشته از کیوم ث تا لهراسب و ملل شش كشور دیگر زمین و البرز و كنگ دژ و ورجمكرت و ایران ویچ و هند و چین و عربستان و تر كستان و بربرستان و از ثرادهای مختلف عجیب الخلقه و از آنانیكه در آب بسر میبرند و چگونه مردم بدوزخ میروند و راجع بملت تركستان و ما زندان كه آیا آنان بشرند یا دیو و سرچشمه معرفت و هوش و دانش و اعال نیك بادشاهان و اندوه و اضطراب كی گشتاست و پادشاهان آینده ایران و استیلای عرب و سر نوشت ایران در آینده جاماسب نامه در پازند و فارسی نیز و ستیلای عرب و سر نوشت ایران در آینده جاماسب نامه در پازند و فارسی نیز موجود است لابد هر دو از متن بهلوی ترجمه شده است نسخه ای خطّی از متن بهلوی که قدمتش بیانصد سال پیش از این میرسد در . تمبئی موجود است ۲ در یک نسخه خطی از کتاب روایات که در رام روز و مهر ماه است ۲ در یک نسخه خطی از کتاب روایات که در رام روز و مهر ماه است ۲ در یک نسخه خطی از کتاب روایات که در رام روز و مهر ماه است ۲ در یک نسخه خطی از کتاب روایات که در رام روز و مهر ماه است ۲ در یک نسخه خطی از کتاب روایات که در رام روز و مهر ماه است ۲ در یک نسخه خطی از کتاب روایات که در رام روز و مهر ماه

Das Yātkār-i Zarīrān und Sein Verhältnis zu šāh-nāme von رجوع كنيد به Geiger. Sitzung vom 3 Mai 1890

Grundriss der Iran. Philolo, Pahlavi Literature by West p. 110.

منظومي نيز درآن مندرج است اشعارش بغايت پست است سر آينده آن دستوز برزو نامي است

ناهل (کله عرب)

پیش از آنکه بترجمه آبان یشت بپردازیم لازم است در این جا بیفزائیم که برخی از مستشرقین از آنجمله دارمستتر (زند اوستا جلد ۲ ص ۳۹۵) تصوّر کرده اند ناهد عربی که بمعنی زن پستان بر آمده است معرب و از ناهید ایرانی آمده باشد و این اشتباه بزرگی است چون نگارنده در این جا برای تحقیق بسکتب لازم دست رس ند اشتمام بدوست دانشمند خود استاد معظم میرزا محمدخان این عبد الوهاب قزوینی متوسل شده ایشان از پاریس مینویسند «کلم ناهد عربی ابدا و اصلاً ربطی بکلمه ناهید فارسی ندارد و ناهد عربی اسم فاعل است از نهداللّدی بنسهد نیود و ناهدی را آمد نی و برجستگی بستان یا برای بناوید است آمد مقد مة الادب ز مخسری رجوع عوده در آنجا چنین یافتم برناوید نار بستان شد زن عربی بدست آمد مقد مة الادب ز مخسری رجوع عوده در آنجا چنین یافتم «نهدت دورت ندییها تنهد معانمه و دا و هی ناهد و زن بار بستان شد زن نار بستان شد زن نار بستان ه زن بستان گنیز دا و هی ناهد زن نار بستان ه زن بستان شد زن نار بستان ۵ زن بستان دو را آمد ۲ ناری بستان شد زن نار بستان ۵ زن بستان در آمد ۲ ناری بستان ه زن بستان در آمد ۲ ناری بستان ه زن بستان در آمد ۲ ناری بستان شد زن در آمد ۲ ناری بستان شد زن به بیست دورت ندییها تنهد معانم و دا و هی ناهد در زنار بستان ۵ زن بستان در آمد ۲ مدورت الدی به در آمد ۲ مدورت الدی به در آمد ۲ مدورت الدی بستان در آمد ۲ مدورت الدی بستان در آمد ۲ مدورت الدی به در آمد ۲ مدورت الدی بستان در آمد ۲ مدورت الدی بستان در آمد ۲ مدورت الدی به در آمد ۲ مدورت الدی به در آمد ۲ مدورت الدی بستان در آمد ۲ مدورت الدی بستان در آمد ۱ مدورت الدی به به در آمد ۱ مدورت الدی به در آنوی به در آنوی به در الدی به در آنوی به در الدی به در آنوی به در الدی به در الدی

مقدمه آبان يشت

آبان بشت که متعلق بفرشته آب ناهید میباشد یکی از بشتها یا قصاید بسیار بلند اوستاست مرتب است از ۳۰ کرده که مجموعا ۱۳۳ فقره است مندرجات آن را بدو جزء تقسیم میتوان نمود قسمتی در مدح و توصیف ناهمداست در قسمت دیگر از ستایند دان وی صحبت میشود این جزء اخیر را قسمت تاریخی این بشت میتوان محسوب داشت چه در آن از پادشاهان و ا رجوع دنید بصفحه ۱۱۱ از همین کناب

نامدارانی که هریك بنوبت خویش ناهید را ستوده و خواهشی داشتند یاد شده است

درمیان این نامداران غیر آریائی نیز مثل اژی دهاك (ضحاك) و تورانیان مثل افراسیاب و برادر ارجاسب از برای ناهید فدیه آورده توفیق و رستگاری درخواست كردند اما كامروا نشدند

برخی از این پادشاهان و نامداران همانند که در شاهنامه نیز در جزو شهریاران سلسله پیشدادی شمر ده شده اند مثل هوشنگ و جم و فریدون و گرشاسب که از آنان در مقالات پیش صحبت داشته ایم در آبان یشت از سایر شاهان پیشدادی مثل طهمورث و منوچهر و نوذر و زاو اسمی نیست ا اما در رام یشت در فقره ۱۱ از طهمورث (تخموا ورو و و اسمی نیست ا اما در جزو پیشدادیان پس از هوشنگ یاد شده است هم چنین اسامی برخی از پادشاهان سلسله کیانی نیز در آبان یشت مذکور است مثل کیکاوس و کیخسرو و کی گشتاسب از کیقباد (کاوی کوات وسدد.وسدسه ساک که مؤسس سلسله کیانیان است در سایر قشمتهای اوستا چنانکه در فقره ۲۳۱ از فرور دیر شده است فر فره ۲۷۱ از فرور دیر شده است فر می شده است

از لهر اسب نیز (اوروت اسپ سرد«سه.سده») در فقره ۱۰۰ آبان یشت اسم برده گوید پدر ویشتاسپ (گشتاسب) میباشد

نامداران و پادشاهانی که ازبرای ناهید فدیه آوردند گروهی پیش از زرتشت میزیستند و گروهی دیکر معاصر وی بودند مندرجات آبان یشت بنا بترتیب فقرات از این قرار است

فقرات ۱ – ۱۰ در مدح و ثناي اردويسور ناهيد است

فقرات ۱۹ ۸۳-۱۹ از پادشاهان و نامدارانی که پیش از زرتشت ناهید را ستو دند داد میکند

درفقرات ۷٦ و ۹۸ از خاندان نوذر ذکري شده است

۲۴۲ أبان يشت

فقرات ۸ - ۹ ۱ از مینوی نژاد بودن ناهید و نزول وی از کره ستار گان بطرف زمین محبت میدارد و حاوی دستوری است که خود ناهید مزرتشت میدهد از آنکه چگونه باید مردم او را بستایند

فقرات ۱۱۸۰-۹۷ دگرباره از ستایش پادشاهان و نامدارانی محبت میدارد که معاصر زرتشت بودند

فقرات ۱۱۹ - ۱۳۲ در تعریف و توصیف ناهید است

سراعوديدود. وسرسوسه

(enlay. 1)

92-9 (man 189. and 189.1. An and 189.1...
92-9 (man 1869. and 189.1. An and 189.9)

orden 189-9 (man 189.1. and 189.1. an

آبان يشت

, v

آب بی آلایش 'مقدّس اردوی و همه گیاههای مزدا آفریده را خوشنود میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آنرا .عن بگوید (زرتشت) «برطبق قانون مقدّس بهترین داور است» باید مرد پاکدین آنرا بگوید % ا

- ﴿ (کردۂ ۱) ہے۔ - ا

اهورا مزدا باسپنتهان زرتشت گفت از برای من ای زرتشت اسپنتهان این اردویسور ناهید را بستای کسی که بهمه جاگسترده درمان بخشنده دشمن دیوها (و) مطبع کیش اهورائی است سزاوار است که ستوده جهان مادی گردد سزاوار است که در عالم مادی وی را نیایش کنند مقدسی که جان افزاست مقدسی که فزاینده گله و رمه است مقدسی که فزاینده ثروت است مقدسی که فزاینده مملکت است همها

کلا این دعا نحصوص بآبان بشت نیست در آغاز هریك از بشتها تكرار میشود و . بمناسبت مقام كلمات اولی تغییر مییابد در این جا .بمناسبت آنكه آبان بشت نخصوص بفرشته موكل آب است بآب درود فرستاده میشود

^{🕸 🌣} نقره اول در آنجاز سایر کرده ها تکرار میشود

- nome 201 mege. Sturieze egyte-bushessen. magesten.

 Oder eta obrates egyte-bushessen. 1944. man. megesten.

 Oder eta obrates egyte egyten.

 Oder eta obrates egyte egyte.

 Oder eta obrates egyte.

 Oder egyte.

 Oder
- ed. In (39/mr. 1...

 phony 3-cen 639. meren (3-1m/m/26). I some come. (menomenten).

 choky now. meren (39. emerence). ohne forem.

 choky now. meren (39. emerence). ohne forem.

 choky now. meren (39. emerence). ohne (39. ohne).

 choky now. meren (39. ohne).

 choky now. ohne (39. ohne).

 choky now.

- کسی که نطقهٔ همه مردان را پاك کند کسی که مشیمه همه زبان را برای زایش پاك کند کسی که بهمه زبان را آسان گرداند کسی که بهمه زبان حامله در موقع لازم شیر دهد %
- ۳ برومندی که در همه جا دارای شهرت است کسی که در بزرگی باندازهٔ همه آبهائی است که در روی این زمین جاری است زورمندی که از کوه هکر بدریای فراخ کرت ربزد %

ه سراسرسواحل دریای فراخ کرت مجوش درافتد و کلیّه وسط (آن) بالا برآید وقتی که بسوی آن روان گردد و بسوی آن سرا زیر شود اردویسور ناهید کسی که (دارای) هزار دریا چه (و) هزار رود است و هریك از این دریا چه ها و هریك از این رودها بباندی چهل روز راه مرد سوار تندرو است %

از این آب من بك رود بهمه هفت كشور منتشر شود و این بك (رود) از آب من در زمستان و نابستان بكسان جاری است او (اردوی) از برای من آب را او نطفه مردان را او مشیمه زنان را او شیر زنان را پاك میكند %

- Enor (30m cem madme. :. sampmenn mannen mangame. Semmonen mangame. Semmonen mangame. Semmonen mangame. Sem sampmen mangamen ma

- nongenerg. anderen om omsahm. onnsneren. o. onnsneren. onnsneren. on ettenseren. on ettenseren on et

- من اهورا مزدا او را از نیروی خویش بوجود آوردم ۱ تا خانه و د. و قریه و مملکت را بیرورانم و تا (آنها را) حمایت کنم و حفظ نهایم و پاسبانی کنم و پناه دهم و نگمهبان باشم 8۰
- ۷ ای زرتشت اردویسور ناهید از طرف آفریدگار مردا برخاست بحقیقت بازوان زیبا و سفیدش بستبری شانه اسی است با (زینتهای) با شکوه دیدنی آراسته است نازنین و بسیار نیرومند روان این چنین در ضمیر خویش اندیشه کنان ه
- ۸ که مرا نیایش خواهد نمود که زور آمیخته بهوم آمیخته بشیر که از روی دستور مقرره تهیه و تصفیه شده باشد نیاز خواهد نمود بچنین کس که نسبت عرف وفادار و مخلص است مرف خوشی پسندم (که او) خرم و شاد (ماناد) %
- برای فروغ و فرش من اورا بانهاز بلند میستایم من اورا با نهاز نیك بجای آورده (و) با زور میستایم آن اردویسور ناهید مقدس را بشود تو این چنین از پی استغانه (ما) بفریاد رسی ای اردویسور ناهید این چنین تو بهتر ستوده خواهی شد با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار بازور و با کلام بلیغ
- ینکهه ها نام اهوراهندا درمیان موجودات از زنان و مردان میشناسد آن کسی را که برای ستایش با و بتوسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد ایر مردان و این زنان را ما میستائیم هم

ا کلمه ای که ما به نیرو ترجمه کرده ایم در متن هیزوارین ۱۳*وکرییسد ۱۴ سمیباشد* بارتولومه آن را معنی نکرده است معنی مذکور از ترجمه سایر مستشرقین و دانشهندان (اشبیگل و دار مستنر و کانگا) برمیآید

یم فقره ۹ در آخر هر یك از کرده ها تکرار میشود و این دعائی است که در تمام پشتهانینز میآید فقط اسامی فرشتگان بمناسبت مقام تغییر مییا بد

(enlay. 7)

מית בארי (חירותי ביהי שות ברווני באור בארי בל מיר ב באים כ

(eulas. 4)

unger (meun om omerane orangues orgens

(en (a). 21)

11 one surgan og wood coecomon. Sulugalus.

مرز (کرد**ء ۴)** کیس

۱۳ کسی که با چهار اسب بزرگ و سفید یکرنگ و یك نژاد بخصومت همه دشتمنان از دیوها و مرد مان و جادوان و پریها و کاویها و کرپانهاي ستمکار غلمه کند

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم 🔹 🗞 🏲

- الردة ٤) الله الله

۳ بعینه فقره ۹ از همین پشت در این جا تکرار میشود

odnier non «meder Genondander). nach ennen. Genondander. Leine odnos meder odnier. Genonderder. Genonderder. Genonderder. Odnos meder. Odnos meder.

(eulas 0)

- 11 one men man 304. no 30. acomon. sulu semalu.
- necktohloh. emonder emederen. Dang. emedernermig.

۱۰ آن زورمنددرخشان بلند بالا و خوش اندام را از کسی که شبانه روز آب روان بفراوانی تهام آبهائی است که در روی ایر زمیر جاری است (و) با قوّت تهام روان است

برای فروغ و فرش من او را با نهاز بلند میستایم 🧎 . 🔹 ۱

المالية المالية

۱۷ اورا بستود آفریدگار اهورامزدا در آریاویج درکنار (رود) و نگوهی دائیتیا (طاسه روه و به به و به ایندار و طاسه روی و به به و میخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و کمی تناز و کردار بازور و باکلام بلیغ می تناز و کردار بازور و باکلام بلیغ می تناز

۱ فقره ۹ از همین پشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین پشت در این جا تکرار مبشود

ته در این جا لازم است که قارئین را بجندین نکات بسیار دقیق متوجه سازیم نخست آنکه اهورامزدا خدای یگانه زرتشت که آن همه در اوستا مقتدر و قادر تعریف شده است یکی از فرشتگان خود را میستاید و از او استفائه میکند ب سُك مقصود این است یعنی اهورامزدا که بندگان را بعبادت امر میکند خود از فرمان ایزدی رو گردان نیست برای آنکه آنان را در مقابل او امر خدائی اطاعت و فرمانبرد.اری بیاموزد و در پرسنش سر مشق و مشوق باشد خود بستایش میبرد ازد این فقره نیز مارا بیکی از خصایص ایرانبان فدیم که نظم و اطاعت باشد متوّجه میسازد همان خصلتی که ایرانیان از پرتو آن جهان را مسخر کرده بودند اهورامندا قانونی را که خود وضع عوده محترم شمرده مطبع آن است امر اهورا چنانکه در فقره اول همین بشت آمده است این است که بتوسط ناهبد بخشایش ایزدی طلب شود در مقابل این حکم تغییر ناپذیر امتیاز میان شاه و گدا فرار داده نشده است مهورامردا مانند بندگان خویش حکمی که از معبدر جلال خود صادر کرده منظور میدارد دوم آنکه انتهای آمال و آرزوی اهورامزدا این است که زرتست بیغمبرش کسی که از برای هدایت صردمان برگزیده شد نك اندیش و نیك گفتار و نیك كرد از باشد تا بیروان در این سه اصول بوی تا ستی کنند اساس مزدیسنا بروی همین سه کلمه است سوم آنکه حس وطن پرستی سراینده آبان پشت را بر آن داشته است که آرپاویج یعنی وطن اصلی ایرانیان قدیم محلّ نزول فیض اهورامن دا باشد در همانجائی که در فقره دوم از فرگرد اول وندیداد آمده است «آریاویچ تخستین کشوری است که من اهورانزدا بیافریام» و در فقره ۳۰ از فرگرد دوم وند یداد آمده است «من اهورامزد ا با ایزدان خود در آرباویج انجمنی بیا راستم» جهارم

- 11 en ond. n. magne. du d. n. «md. mendels. n. (36«p. ond. 5) en plent.

 ond. 33 {me-darber darbar. ongen. ongen. mendels. 1.

(eu_(a 3. 1)

- ٠٠ مىلىسى سەمەرىلىم. ئەملار ھەك. «ھەدەرىسەس. ئىسى ئىسى ئىسى ئىسى ئىلىمى ئىسى ئەللىمى ئىلىرىلىم ئىلىرىلىم ئىلىرى
- {469. non Sark(39. 20 ne(469. In Mary) ne (49meren {469. nome com com fee). nome com fee. nome com fee). nome com fee on form.

۱۸ و از او درخواست ایر · کاممایی را .من ده ای نبك ای توانا تریر · ای اردویسور ناهمد که من پسر بوروشس زرتشت مقدس را هماره بر آن دارم که بحسب دین سند دشد بحسب دین سخن کو بد بحسب دین رفتار کند ۵۰

او را کامداب ساخت اردویسور ناهد کسی که همشه خواستاری را که زور " تثار کند و از ره راستین فدیه آورد کام وا مسازد

برای فروغ و فرش من او را با نهاز بلند میستایم ['] လိ

~ (\ \ c 3 \)}

۲۰ از براي من ای زرتشت اسپنتهان این اردویسور ناهید را بستاي ۳ % كسي كه

۲۱ از براي او هوشنگ پيشدادي در بالاي (کوه) هرا صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قرباني کرد % 🛠

آنکه ستایشی که اهورامزدا از برای سر مشق بندگان بحای می آورد مثل ستایش یادشاهان و نامدارای که در فقرات بعد از آنها یاد میشود خونین یمنی قربانی اسب و گاو و گوسفند نیست در گاتها (صفحه ۷۱) گفته ایم که زرتشت در مراسم دینی نضد فدیه خونین و قربانی است که در نزد آریائیها معمول بوده است بادشاهان و نامدارای که در آبان یشت و در سایر یشتها فدیه خونین نثار فرشتگان و ایزدان مکنند متعلق بعهد پیش از زرتشت میباشند هرچند که نامداران معاصر زرتشت نیز فدیه خونین آورده اند شاید بتوانیم بگوئیم که این طرز عبارت ۲ نان پیش از گرویدن بدین زرتشت بوده است در هرجان از اوستا که خود زرتشت فرشتگان را نئاري ميفرستد قرباني و ذبح نميباشد در همين يشت سنايش او بعينه مثل ستایش اهورامن داست مقصود این نیست که نزد ایرانیان قدیم منکر قربانی شویم برخلاف از ناریخ ایران بخوبی برمیآید که قربانی نزد آنان معمول بوده است بخصوصه در جشن مهرکان چنانکه تا بامروز هم نزد زرتشتیان ایران مراسم قربانی مثل دهم ذي حجه مسلمانان بجای آورده میشود بلکه مقصود این است که در دین زرتشت چنانکه در دین موسی و بودا در جزو عادات از اهمیت فدیه خونین کاسته بسایر اعمال خیر یه بیشتر اهمیت داده شده است ۱

۲ فقره ۹ از همین پشت در این جا تکرار میشود

۳ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود _____

يهر رجوع كنيد بصفحه ۱۷۸ -- ۱۷۹

(eu_[a3. V)

- an energied glude (elmant des actedenses son monder per
- 4 At promine 1 (100). plate centa. eparace contains. en containe 1...

 cuton. 2 molomine. cent femine. 1 (100). en containe femine.

 contapa. 1 complate. 1 complate. en containe fatone. 1 containe fatone. 1...

 contapa. 1 complate. en containe fatone. 1 containe fatone. 1...

 contapa. 1 for containe fatone. 1 for containe fatone. 1 containe fatone fatone. 1 containe fatone. 1 containe fatone. 1 containe fatone f

۲۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار گردم بهمه دیوها و مردم بهمه جادوان و پریها بهمه کاویها و کرپانهای ستمگار (دست یابم) که دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان (وَرِنه) را برمین افکنم ۵۰

سور (کرد: ۷) گیست

۲۶ از برای من ای زرتشت اسپنتهان این اردویسور ناهید را بستای که کسی که

ه ۲ از برای او جمشید دارنده گله و رمه خوب در بالای کوه هکر صداسب هزار کاو ده هزار گوسفند قربانی کرد می

۲۶ و از او درخواست این کامیا بی را عن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار گردم . مهمه دیوها و مردم بهمه جادوان و پریها بهمه کاویها و کرپانهای ستمکار (دست یام) که من دیوها را از هر دو از ثروت و سود از هردو از فراوانی و گله از هر دو از خوشنو دی و افتخار بی بهره سازم 8۰

۱ فقره ۹ از همین بشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین بشت در این جا تکرار میشود

[🕲] رجوع کنید بصفحه ۱۸۰ — ۱۸۸

(en_(a3. 1)

- 1.1 226 gransvalet and montanger and file of the order of
- mege. 6megar. 133 menaderae. 63/3/membe. 63/3/membe. 63/3/memerae. 63/3/membe. 63/3/membe.

ungey. (uncen + + of macegue. organizations of

(em(ag. P)

- من مارد عارد عامد دره و استه «دراع و سروم المراع على مرابع المحق المراع المحق المرابع المحتود المحتود

۲۷ اوراکامیاب ساخت اردوبسور ناهیدکسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آوردکامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا بانهاز بلند میستایم . . . %

حدال كردة ٨) إلاه

۲۹ از برای او اژی دهاکب (ضحاک) سه پوزه در مملکت بابل (بوری) صد اسب هزار گاو و هزار گوسفند قربانی کرد « *

۰۳ و از او درخواست این کامیا بی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من هفت کشور را از انسان تهیی سازم

۳۱ اوراكامياب نساخت اردويسور ناهيد

برای فروغ و فرش من اورا با نهاز بلند میستاج . . % ۱

٠٠٥٠٠٠ (کردهٔ ۹) الم

۳۳ از براي او فريدون يسر آنويه از خاندان توانا در (مملکت) چهارگوشه (وَرَنهُ) صد اسب هزارگاو ده هزار گوسفند قرباني کرد % ا

از همین پشت در این جا تکر ار میشود

۲ فقره اول از همین پشت در این جا تکرار میشود

^{*} رجوع كنيد بصفحه ١٨٨ – ١٩١

[🛠] رجوع کنید بصفحه ۱۹۱ — ۱۹۰

- onder mitel 63964.1..

 630, 100 mitel 63964.1..

 630, 100 mitel 63964.1..

 630, 100 mitel 63964.1..

 630, 100 mitel 60 mitel 63 mitel 60 m

(eu(g3. 1)

- La mar paronal-e mentales andanger. Son (on promolin.
- مهر اور ده. در هم در هم استهم در ۱ در هم ۱ در هم در ۱ در هم ای در هم ۱ در هم ای در هم ای در هم ای در می در

۳۰ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کنند و از ره راستین فدیه آورد کامروا مبسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نهاز بلند میستایم % ۱

ميني (کرد**ة ۱۰ ۱۰) کی**

- ۲۶ از برای مر ای زرتشت اسپنتهان این اردویسور ناهید را بستای کسی که می که می در تشت اسپنتهان این اردویسور ناهید را بستای
- ۳۷ از برای اونریبان گرشاسب روبروی دریا چه پیشینه صد اسب هزارگاو ده هزارگوسفند قربانی کرد ه پشتانه شرارگوسفند قربانی کرد می شده می شده می از کرد می می از کرد می می کرد می می کرد می می کرد می کر
- ۳۸ و از او درخواست این کامیابی را .بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به (گندرو) زریر پاشنه در کنار دریای موجزن فراخکرت ظفر یابم که من (در روی این زمین) پهن و گرد و بیکران در تاخت بخانه مستحکم دروغ پرست توانم رسید %

[🕸] رجوع کنید بصفحه ۱۹۳

۱ مثل فقره ۹ از همین بشت

۲ منل فقره اول از همین یشت

پورجوع کنید بصفحه ۱۹۵

64 6mgm3 mengeder. ohnd. merendoss. mestaler.

ceelm: nemacon. nondom. omegalen. merendoss. 1...

chanssola: nemacon. nondom. omegalen.

chanssola: nemacon. nondom. ohner. ohner.

chanssola: nemacon. ohnder.

(enlag. 11)

- om emegrale. 300. no 3. cocomon. 5m/mpenelm.
- olanom-1 243 dan 240m. andang 12. Salanom-13. eamong 12. Salanom-136. eamong 12. Salanom-136. eamong 12. Salanom-136. eamong eamong 12. eamong eamong
- ne je ca. magme. Empord. omas. mennads.

mander (merine some obinistration) of most of the

(en_(a3. 11)

191 ome Sandan 300. and 360. and and frage.

۳۹ اوراکامیاب ساخت اردویسور ناهیدکسی که همیشه خواستاری راکه زَوْر نشارکند و از ره راستین فدیه آوردکامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نهاز بلند میستایم % ۱

-- (\\:55)}--

- از برای من ای زرتشت اسپنتهان این اردویسور ناهید را بستای کسی که

 کسی که

 بینتهان این اردویسور ناهید را بستای کسی که

 کسی که

 بینتهان این اردویسور ناهید را بستای کسی که

 کسی که
- ۱۶ از برای او افراسیاب تورانی نابکار در هنگ زیر زمینی صد اسب هزارگاو ده هزارگوسفند قربانی کرد % ۲۵
- ۲۶ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من بآن فری که درمیان دریای فرا خکرت در شناست (بآن فری که) حالا و در آینده عمالک آریائی و بزرتشت مقدس متعلق است نایل گردم ...
 - ۲۶ اوراکامیاب نساخت اردویسور ناهید برای فروغ و فرش من اورا با نهاز بلند میستایم % ۱

-- (\ \ C : 2 \) }---

۱ مثل فقره ۹ از همین یشت

۳ مثل فقره اول از همین بشت^ا مدر مین میکارد نام برد ۳ –

[🖈] رجوع کنید بصفحه ۲۰۷ – ۲۱۶

- دوسراکمون: ۱۰ همانی کرای و ساده در در و به ۱۰ همانی و به ۱۰ همانی ساده در ۱۰ همانی ۱ ه

(eu(a). "1)

- عهددهه استهدرا هدره المراع ال

- ده هزار گوسفند قربانی کرد می که ده هزار گوسفیه اسب هزار گاو در می که ده هزار گوسفند قربانی کرد می که
- ۶۶ و از او درخواست این کامیابی را .من ده ای نیک ای تو آنا ترین ای اردویسور ناهید که من برهمه ممالیک بزرگترین شهریار گردم بدیوها و مردمان . مجادوان و پریها و بکاویها و کرپانهای ستمکار (دست یابم) %
- ۷۶ اوراکامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زُوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد

براي فروغ و فرش من اورا با نهاز بلند میستایم . . . ۵۵ ا

حر (کرده ۲۲ ۱) کیا

- ۱۸ از برای مرن ای زرتشت اسپنتهان این اردویسور ناهید را بستای کسی که به به باید باید باید این اردویسور ناهید را بستای
- ۹۶ از برای او بل مهالك آریائی استوار سازند ه کشور خسر و رو بر وی دریا چه ژرف و بهن چئچست صد اسب هزارگاو ده هزارگوسفند قربانی کرد % ﷺ

💥 رجوع کنید بصفحه ۲۱۶-۲۱۳

۱ مثل فقره ۹ از همین پشت

۲ مثل فقره اول از همب*ن* یش**ت**

که خسرو (هئو سرآونگهه مه و دولسده و استا کیخسرو آمده است پسر سیاوش و نوه کیکاوس میباشد سیاوش نواسطه تهمت نا مادری خود سودا به طرف غضب کیکاوس واقع شده بناجار بتوران بناه برد پادشاه آنجا افراسیاب دختر خود فرنکیس را باو داد پس از چندی از بدگوئی کرسوز پادشاه توران از دامادش ظنین گشته او را کشت از فرنکیس و سیاوخش پسری بوجود آمد موسوم بکیخسرو که از بدر خویش انتقام کشده افراسیاب را بکشت و مملکتش را تصرف نمود در شاهنامه خنجست که درکنار آن کیخسرو قربانی عود در شاهنامه خنجست آمده است همان است که درکنار آن کیخسرو افراسیاب و کرسیوز را کشت شرحش در مقاله افراسیاب گذشت بندهش در فصل ۲۲ فقره ۲ مینویسد «من دوباره میگویم که دریا چه جیست در آن هیچ جانوری زندگانی نمیکند سرجشمه آن بدریای فراخکرت بیوسته است » در فصل ۲ در آن هیچ جانوری زندگانی نمیکند سرجشمه آن بدریای فراخکرت بیوسته است » در فصل ۲ در فقره ۲۲ زاد سپرم آمده است خو سرچشمه از دریا برای زمین گشوده شد یکی از آنها در فقره ۲۲ زاد سپرم آمده است خو سرچشمه از دریا برای زمین گشوده شد یکی از آنها موسوم است به چجست دریا چه ای که در آن باد سرد نیسه و در کنار آن آن آذر گشنسپ

- nand (meine dud. meine odne odne odne odne odne. meine odne. odne. odne odne odne. one odne odne. one odne. od

(en (03. 211)

- 10 oma Saronalar. 201 mas. celecangar. Sarlanglar.
- m. (((m.gn-1869. 2) construminables. 1.3.

 6 (mantern (m.1869. 1 an p(m/c ((m. 222). non9)(3 pn/869. 1

 10 g/ ((-a. 2 nor gen 22) dicontramiables. 1 ancole-2 nor (1 c g. 1

 10 g/ (-a. 2 nor gen 22) dicontramiables. 1 ancole-2 nor ((1 c g. 1

 1 nor alter. 1 pm (2) m (2)
- غاه هم هم هم هم المرد و المرد و المرد الم المرد الم المرد ا

- ه و از او درخواست این کامیابی را . بمن ده ای نیك ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من برهمه مهالك بزرگترین شهریار گردم و بدیوها و مردمان و بجادوان و پریها و بکاویها و کرپانهای ستمگار (دست یابم) که من در طول میدان تاخت و تاز همیشه در تکاپو پیش از همهٔ گردونه ها برانم که ما بکمینگاه (دشمن) نابکار بدخواه دچار نشویم (وقتی که او) سواره بجنگ من شتاید ۵۰

- ۳۰ اورا یل جنگجو طوس بر پشت اسب ستایش نمود قوّت از برای اسبها و صحّت از برای بدن خویش درخواست نمود تا آنکه دشمنان را از دور بتواند دید و به آوردان کینه ور بیک ضربت غلبه تواند نمود ۵۰
- ع و از او درخواست این کامیابی را .من ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که مرخ به پسرات دلیر از خاند ان ویسه در گذرگاه

۱ فقره ۹ از همین بشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

(30/me mar. 1 In mar. me 30 me. ma 20 me om on me on m

(eu (93. 1)

- ro one vient men on men cocomen. Sulu promolu-
- (30/mcmhn.1 Imodanjs/mc. madapopodus/mcmhn.1..

 6/mc. an-5 n-2 (m-2/mcmhn.1 mn-5 n-2 (m-2/mc. Inon).

 6mmin (196.1 endidnen elmi. endnes/memhn.1 endne

 6mmin (196.1 endidne endlmin. ejnedo. 1chn/mon.1 rependen.

 6mm d. Inamy ncon-ejn/mmon.1 duaposo. daso. (ngn
 19.1 ejn (196. cesacondo). n-(36(12. ceb (o). n-1macodo).

 19.1 ejn (196. cesacondo). n-(36(12. ceb (o). n-1macod).
- nezterte. medetingentet engad. ont mingoss.

mad. (merm. sm. dimerim. odustronetott. og

خشترو سوك در بالای گنگب بانند و مقدس ظفر بابم که من ممالک تورانی را بر اندازم پنجاهها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها ده هزارها ده هزارها مده زارها مده زارها مده الها مده ده در الها مده در الها در الها مده در الها مده در الها در الها مده در الها مده در الها در الها

اوراکامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آوردکاهروا میسازد
 برای فروغ و فرش من اورا با نهاز بلند میستایم

عهر (کردۂ ۵ **۱**) آیجات

- ۷۰ از برای او پسران دلیر از خاندان ویسه در گذرگاه خشترو سوك در بالای گنگ بلند و مقدس صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قر دانی کر دند % ®
- ۱۵ و از او درخواستند این کامیابی را بها بخش ای نیك ای توانا ثرین ای اردویسور ناهید که ما به یل جنگجو طوس ظفر یابیم که ما ممالك آریائی را بر اندازیم پنجاها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها ده هزارها حده هزارها صده زارها صده زارها ها می ارسال می ارسا
 - ۹ آنانرا کامیاب نساخت اردویسور ناهید
 برای فروغ و فرش من اورا با نهاز بلند میستایم

١ % .

発 رجوع كنبد بمقاله طوس ۲۱٦ — ۲۲۱

۱ فقره ۹ از همین بشت در این جا تکرار میشود

۲۲۱ — ۲۱۶ صفحه ۲۲۱ — ۲۲۱ — ۲۲۱ — ۲۲۱ — ۲۲۱ — ۲۲۱

ا فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

(وسالع، ١٦)

- وسهروهدددههها، عرب ها هارئ هادورورور وعهرهس، وعهرهس، وعهرهس، وعهرهس، ويهرسك ورئ ددرس، دريورسكا، الله عارئ هادورورور، الدرسكان الله عارئ هادورورور، الدرسكون الله عليه عليه الله عليه الله
- 62-9-1... (Gr. 107-1039. (Ar-5/10-107-103). (Ar-5/10-107-103). (Gr. 501)... (Gr. 107-103). (Gr. 5/10-103). (Gr. 5/10-103). (Gr. 62). (Gr. 62). (Gr. 62). (Gr. 62). (Gr. 62). (Gr. 62). (Gr. 63). (Gr
- 50-(1-16-4, 1962) 1633 1696 169

معقر(کرد**ۂ ۲۱**)یه⊷

- ۲۱ اوراً کشتی ران ماهر پا اُوروَ ستایش نمود وقتی که یل پیروز مندفریدون وی را در هوا بصووت یک کرگس بپرواز نمودن واداشت ﷺ
- ۱۲ از این جهت او سه روز (و) سه شب پی در پی برای خانه خویش در پر واز بود نمیتوانست که (در آن) فرود آید در انجام سومین شب او بسپیده دم رسید درگاه بامداد روشن و توانا باردویسور ناهید ندا در داد
- ۳۳ ای اردویسور ناهید رود بیاری من بشتاب مها اینك پناه ده أگر من زنده بزمین اعورا آفریده و بخانه خویش رسم هر آینه من از برای تو در كنار آب رنگها ﷺ ﷺ هزار زَوْر از روی دستور تهیه شده و تصفیه گردیده آمیخته بهوم آمیخته بشیر نیاز خواهم آورد ﷺ
- 7٤ آنگاه اردویسور ناهید بصورت دختر زیبائی بسیار برومند خوش اندام کمربند درمیات بستهٔ راست بالا آزاده ثراد وشریف از قوزک پا بپائین کفشهای درخشان پوشیده با بندهای زرین (آنهارا) محکم بسته روان شد 8۰

۱ فقره اول از همین بشتدر این جا تکرار میشود

پر اورو هسرلاس Panrva رجوع کنید بصفحه ۱۹۵ — ۱۹۰ — ۲۲۰ – ۲۲۷ – ۲۲

- or war war moneen aseleenen a. 1 of ane our do mar εξεβ. 6π(3039.1 onπ β. C/meinonmin β. pson 10003. على المسور. كهوع. مدس درسي مسمهوع. المسور المسوريع. ومدوع. mandane 929.1 6(63. neen 2033. negeonass.1 mansupar. margar. Barlande 3.1.
- 77 en ging. mogue. on b. meen meen 6033. m(36 (. 2. دد و اسان سادس در من من من و من و من و من الما و اسان من اعوا سد. ona 539 {me. - An ed en matame. 6mp (con - merem 6039.10. ungh. (mun. om. omachu. onaso 00

(en (as 1)

- 1 / marson on the marson of the contraction of the properties. mm. purchuge-6/mgm/zes. mgyun2/40. ..
- and et compa. And I. John men 2 nontand. et che سدرس معالم ع. ۱ وواسع. سدس بهره ع. (سدع ساود وا واردس othes. En mannetathes. 1 een ost of machen fals. nelothe 1 363. non Sar(39. non (263). non (30 non (30 non (34).
- 8 م سهر ۱۹۵۰ که ۱۹۵۰ ۱۹ مهرور ۱۹۵۰ مهروسه ۱۹۵۰ مهروسه ۱۹۵۹ ا وسافود عصرا فاستورسد معددهدمه سراعمده مدوله m?mncoon one par m533. m«mon. 63/39/m.
- ٠٠ المستهم مد ١٥٥ مد م مسلم مدرسه ع مدره مدره مدره مدره مدره و دره م مدره م مدره م مدره م مدره م مدره م مدره م هدراس. سارسوده س. سفهد. کسرج هرای - آسرسد. سراعورسد. Massime -- Anedera France. Complete. merented 39.1. unger (unum. om. omenm. onum) o oo

(eulas. 11)

11 onen monder (glungur) 300. mgm- [123...

- ٦ او بازوانش را محکم بگرفت چست و چالاك طولی نکشید که اورا در یک ناخت تند سالم بدون باخوشي و بی صدمه همانطوری که در پیش بود بزمن اهورا آفرید، بخان و مانش رساند %
- 7.7 اوراکامیاب ساخت اردوبسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نهاز بلند میستایم می اورا با نهاز بلند میستایم

-3(\ V: 55)}=

- ۱۸ از برای او جاماسب وقتی که دید لشکر دیو یسنان دروغ پرست از دور صف جنگ آراسته پیش میآید صد اسب هزار کاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ه ه
- ۱۹ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیك ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من باندازهٔ همه آریائیهای دیگر از یك فتح بزرگ بهره مند شوم %
- ۷۰ او راکامیاب ساخت اردویسور ناهیدکسی که همیشه خواستاری راکه زَورْ نثار کند و از ره راستین فدیه آوردکامهوا مسازد

براي فروغ و فرش من او را با نهاز بلند میستایم % ۱

سو (کرده ۱۸)ید

۱ فقره ۹ از همین پشت در این جا تکر از میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود
 ★ رجوع کنید بمقاله جاماسب صفحه ۲۲۷ — ۲۳۰

menken (3. m/charren? 26...

arabs. maren (36. m/chars). mel (39. markes).

sle (30. monands). mel (313) mil (33). makes.

spec (30. monands). mel (313) mil (33). makes.

spec (30. monands). monands. monands. makes.

spec (30. monands). monands. monands. makes.

mase. Dandsod. 1330de (mase. 1...

necentalis. — de Acheronossada. 126(medeneradssa. 16m.)

dela. 1 francon. 1 francon. 139. franco. 13

۷۷ از براي او آشوَزْدَنَگهه پس پوروذاخشتی و آشوَزْدنگهه و تریت پسران سایوژدري در نزد ایزد بزرگ و سرور درخشنده و دارنده اسب تندرو ایم نیات صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کردند %

۷۳ و از او درخواستند این کامیابی را بما بخش ای نیك ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که ما به تورانی های دانو و به کر (از خاندات) آس آبن و به ور آکئت (در میدان) بن و به دُور آکئت (در میدان) جنگ گیتی چیر گردیم % ۲

لم در این دو فقره (۷۲ و ۷۳) می بینیم که دسته ای از ایرانیان در مقابل دسته ای از تورانیان در ستیزه و جنگ اند نخست از دو آ شوز د آگهه سعظاس سکوسوی اسم برده شده است یکی پسر بورود افشتی ^{و ۱}۸۴هه های ۱۳۰۰ و دیگری پسر سایوزدری دد سوده هاو لاد و بوادر تربت کارد ۱۳ میباشد این تربت غیر از بدر گرشاست و اورواخشیه از خاندان سنام است که در صفحه ۱۰۹۹ ذکرشگذشته است در فروردین پشت در فقرات ۱۱۲ و ۱۱۳ بفروهم هردی آشوز دنگه هم پسر پوروذاخشی و هم پسر سایوژدری درود فرستاده شده است آشوَزْ دَنگُهِهَ دَرْ بُهلُوى آشَوَزْدْ شده معنی لفظی آن چنین است « از راستی بایدار » از اشوزد پسر پوروذاخشت بسا در کتب پهلوی یاد شده است در کتاب ۹ دینکرد در فصل ۱٦ و فقره ۱۲۷ او یکی از هفت جاویدانیهاست که در خونبرس سلطنت میکند. در دادستان دینیك نیز در فصل ۹۰ فقره ۳ او در جزو هفت تن از جاویدانیها که حاکم و شهریار خونبرس میباشند شمرده شده است بندهش در فصل ۲۹ فقره ۳ او را در ردیف جاویدانیهائی مثل نرسے و طوس و گمو و گودرز مشمرد که در آخرالزمان با سوشیانس موعود مزدیسنا قیام خواهد نمود از خود بوروذاخشت که از خاندان خشتاو که ۱۱۱ سامیده شده در فقره ۱۱۱ از فروردین بشت یاد شده بفروهمش درود فرستاده شده است گذشته از این چند فقرات دیگر خبری از آنان نداریم همنقدر میدانیم که آنان از ایرانیان پارسا و مزدیسناکیش بوده آند امروز در سنت آنات از مقدسین شمرده میشوند ایزد ایام نیات میده. دو نزد کسی که این پارسایان اعمال فدیه خود را بجای آورده اند فرشته موّکل آب است ذکرش در مقاله نّاهید در صفحه ۱۰۹ گذشته است رقبای این ایرانیان یادسا از تورانیان دانو ۱۳۸۹ بوده اند نه از تورانیان څويئون سيرسددوس مثل ارجاسب رقيب گشتاسب دانو و خويئون که در پهلوی خيون گوينه دوقبیلة بوده اند از تورانیان جنانکه ایرانیان هم منقسم بقبایل و شعبات بوده اند امروز هم نظیر این گونه قبایل در ایران موجود است مثل ایل کلهر و ایل سنجاب که همردوکرُد هستند

ه له فقرات ۳۷ و ۳۸ از فروردین پشت نیز از قبیله دانوی تورانی اسم برده شده در هم جا که از این قبیله اسمی است از دشمنان ایران شمرده شده است دانو نیز اسم رود زیر زمینی است که در فقره ۷۷ از انو گمد نجا از آن سین رفته است mein 136 (me. odin 139 kme. – 20 med en mengeen.

n (36 (me. odin 139 kme. – 20 med. omgleen.

n (36 (me. odin 159 kme. – 20 med odin.) omgleen.

ירח אלי ניירודי הייי מוחי כהותי האור היים מייר לאל. %

(eu_(ag. 19)

ov entersation og man enter and men enter saturation.

Parcol. Granteraria. 1 (col. Granteraria) 1390-1911.
(Par. me33. Ontales. Groon Elanco 23. 1 3/390/pomils.
1. Johnson Mar. Gracon (col. ontg. In Johnson 1. J. 1918).

- ﴿ (کرد: ۱۹) ﴾-

۷۲ از برای او و یستَنُورو از خاندان نوذر در کنار آب ویتنگو هئیتی فٰدیه آورد (در حالی) که او باکلام راستین این چنین سخن راند % ﷺ

یکی از این تورانبان از قبیله دانو موسوم است به کر و و دلامه از خاندان آ سَ بَنَ ارِیا آ سَنْ بَنَ اسده و دیگری وَ رَ واصلاحه نیز از خاندان آ سَ بَنَ مشتبه نشود به کر آ اسم ماهی ای که گفتیم در افیانوس فراخکرت زندگانی میکند و ذکرش در پاورقی صنعه ۱۰ گذشت

معنی لفظی کلمه آس بن را نمیدانیم چیست فقط در جزء اول آن لفت آسن هودهاکه بمعنی سنگ است دیده میشود

سومی از این دانوهای تورانی موسوم است به 'دوراکئت َ و السناوسنا ۳۳ (Duraekaēta) معنی لفظی آن چنین است «کسی که آرزوی دور و دراز دارد» از او نیز اطلاعی نداریم همینقدر میدانیم که مانند (کرّ) و (وَرَ) از دیو بسنان و از دشمنان ایرانیان مزدیسنان میباشد

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین بشت در این جا تکرار میشود

ته و ستنگورو واده هم و در یکی از ناموران ایران است از خاندان نوذر در فقره ۱۰۲ از فروردین یشت نیز او بخاندان نوذر نسبت داده شده بفروهم شدود فرستاده میشود معنی لفظی این اسم گشوده و منتشر شده میباشد دار مستنر این اسم را باکستهم شاهنامه یکی بنداشته است

از این نامور اطلاعی نداریم اما از خاندانش مکرراً در اوستاً وکتب پهلوي یاد شده است بسا اشخاص بزرگ بآن منسوب است

منو سس این خاندان در اوستا موسوم است به ننو تر بهده در بهدی نودر و در فارسی نود رگویند بسر منوش چیتر و به دول استان الله به در فارسی نود رگویند بسر منوش چیتر و به دول ساهنامه برادر فراسب بوده و پس از منوچهر هفت سال شاهی موده و بدست افراسباب تورانی کشته شده است

در فصل ۳۱ ازبندهش در فقره ۱۳ نو در یکی از سه پسران منوچهر شهرد. شده است خاندان نودر در اوستا نئوتئیریان اس²ههدولاده سااسه میباشد و در کتب تاریخ عمرای و فارسی

- (mendurin: 1 duré : entrones. efedutrania estadores. 1:.

 202. 069. n/36(12 cel/od. n/mencolod: 1 ncomess. 03024.9.

 1:200339.1 040 pa. cem/39. encaraño enconcine (n/34).

 n/morobil 040 p. sen. ncomine (n/34).

 n/morobil 040 p. sen. ncomine (n/34).
- An-2-1 1 10(01633- 13) الماها الماها
- 61 engud. mangener. dend. metered39. metered39. metered39. 10.

 oder 33 metered mer. dend. emplem. metered39. 10.

 oder 33 metered meter metered meter

۷۷ ای اردویسور ناهید این از روی صحت و راستی گفته میشود که من باند از هٔ موهای سر خویش از دیو بسنان نخاك افكندم پس تو از برای من ای اردویسور ناهید از برای من یک گذر خشک از بالای و بشگوه شیتی نیک مهیا ساز ۵۰

۷۸ آنگاه اردویسور ناهید بصورت دختر زیبائی بسیار برومند خوش اندام کمربند درمیان بسته راست بالا آزاده ثراد و شریف کفشها زرین دریا نموده با زینتهای بسیار آراسته روان گشت یک (رشته) از آبرا از جریان باز داشت (رشتهای) دیگر را بحال خود در جریان گذاشت (این چنین) او یک گذر خشک از بالای و بتنگوهئیتی نیک مهیّا ساخت ۵۰

۷۹ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زُوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نهاز بانند میستایم

1 %

نوذران ضبط است طوس پسر نودر در فصل ۲۹ از بندهش در فقره ۳ از جله جاوید انبهاست که در هنگام ظهور سوشیانس قیام خواهد بمود از جله نامدارانی که بخاندان نوذران منسوب است کی گشتاسب میباشد در فقره ۹۸ همین آبان پشت آمده است «خانواده هووها از ناهید ثروت تمنا بمود و خانواده نوذرها از او اسبهای تندرو خواهش کرد هووها بهال رسیده توانگر شدند و گشتاسب نیز در این مملکت کامروا گشته دارای اسبهای تندرو شد ۳ هوتئوسا (سهر ۱۹ مددسه) زن شاه گشتاسب نیز از خاندان نوذران است در فقرات ۳۰ و ۳۳ از رام پشت جنین مندرج است «هوتئوسا با برادران بسیار در خانه نوذران در روی تخت زرین و بالش فرین و بستر زرین با برسم و کف سرشار فدیه نثار وایو فرشته هوا نمود و از او درخواست بالش فرین و بستر زرین با برسم و کف سرشار فدیه نثار وایو فرشته هوا نمود و از او درخواست که وی را نزد کی گشتاسب عزیز بگرداند و در خانه اش خوب پذیرفته شود ۳ در ارت پشت نیز در فقرات ۵ و ۳ و ۱ از خاندان نوذران یاد شده است از رود و بتنگوهئیتی وایم ۱۳ و ۱۳ در فقرات بوسط ناهید در فقرات ۵ و ۳ و ۱ از خاندان بودران یاد شده است از رود و بتنگوهئیتی وایم ۱۳ سدی نیست معنی از آنجائی که ویستئورو نوذران بس از فاتح برگشتن از میدان جنگ تورانیان در مشرفت ایا اسمی نیست معنی سالم عبور نمود که نظر بمحل اقامت خانواده نوذران و میدان جنگ تورانیان در مشرفت ایا ایست فراخ و بهن میباشد

أ فقره نهم از همين يشت در اين جا تكرار ميشود

(وسر مع ۲۰ ۲۰)

- 1 v edits. Onnonon.—Ontermis 1 eenvolge meennehtes. non-concenting. non-concenting. non-concenting. non-concenting.
- onez-en(manthes. onna. 2. onsezend. mparez. onsezend. mparez. onezend. onezend. onezend. onezend. onezend. onezend. onezend. onezend. onezen-encontra. onezen-encontra onezen encontra onezen encontr

٠٠٤ (کردهٔ ۴ ۲) کانه

- ۱۰ از برای من ای زرتشت اسپنتهان این اردویسور ناهید را بستای کسی که
- ۸۱ از برای او یوایشت از (خاندان) فریانها در جزیرهموجشکن رَ نگها صداسب هزار گاو ده هزار کوسفند قربانی کرد ۴۰۰
- ۸۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به اختیه غدّار خیره سر چیر شوم و که من بسئوالاتش پاسخ توانم گفت به نودونه (۹۹) سُؤالات سختی کهبقصد خصومت از طرف اختیه غدّار خیره سر از من میشود %

يَوْ اِ يَشْتُ نَيْزَ بِهِمَيْنِ املاء در اوستا صفتی است ، بمعنی جوانٹریں

رقیب یوشت موسوم به آ ختیه همایه همه یکی از دیویسنان است ۹۹ معمای او را یوشت حل کرد او را در پهلوی آ څت خوانند

داستان یوشت و آخت موضوع کتاب کوچکی است در پهلوی موسوم به ماتیکان یوشت فریان یا گشت فریان یا گشت فریان کانه است (۲۰۰۰) میا گشت فریان از ۹۹ سؤال اخت سخن رفته است اما در ماتیکان یوشت فریان از ۳۳ معما بحث شده است نختصری از این داستان آنطوری که در کتاب مذکور پهلوی آمده از این قرار است « اخت جادوگر با لشکر برزگی بشهری در آمد شهر را بویران نمودن و سردمان را بکشتن شهدید نمود در صورتی که آنان نه تواند ۳۳ معای او را حل کنند در این میان یکی از باکسینان یوشت فریان فرارسید تمام سؤالاتش را جواب گفت پس اذ آن خود از آخت سه سؤال با نمودکه از باسخ آنها بهاجزماند آنگاه یوشت فریان آن نابکار را بکشت و شهر را از گرندش برهانید»

ا فقره اول از همین پشت در این جا تکرار میشود

ه یَوْ ا یشت طافه دوسه در پهلوی یوشت و بسا در پازند و پهلوی این کلمه خراب سده گذشت کلمه کویند یکی از نامداران تورانی از خاندان فریان فلاده دوستان میباشد خاندان فریان فلاده دوستان حضرت زرتشت است هرچند که پیرو آئینش نیست در گاتها یسنا ٤٦ قطعه ۱۲ از باز ماندگان فریان بنیکی یاد شده است در فقره ۲۰ ۱ از فروردین یشت بغروهم یوشت یاك از خاندان فریان بنیکی یاد شده است در دادستان دینیك فصل ۹۰ در فقرات ۱ → ما یوشت پسر فریان هرچند که از مزدیسنان نیست ولی در جزو جاویدانیها و از شهران خونیرس شمرده شده است در بهمن یشت فصل ۲ قفره ۱ آمده زرتشت از آهورامزدا خواست که گویت شاه و گذشت فریان و چتروك میان بسر گشتاسب را که بشوتن نامیده میشود فنا نایزیر نماید

ماس هم مراه المراه مسر مسعور مرساع مدرساه مراع و المراه و المراه

(eulas. 17)

- av marsmendar. 300. m. 163. m. 30m. 5 m. m. 60m. 5 m.
- Comegnes of the company of the compa
- 900 269. | mppm «mpf. 300/39/2-1 mppm «mec-mappm» 1.800m/mpm (3/1-1) mm «c-mappm» (100m/20/2-1) mm «c-mappm» (100m/20/2-1) mppm» (100m/20/2-1) mpp

۸۳ اوراکامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کام وا مسازد

- ۸۰ بکسی که اهورامزدای نیك کنش فرمان داد بسوی پائین روان (شو) و دگرباره باین جا آی ای اردویسور ناهید از آن کره ستارگان بسوی زمین آفریده اهورا (بشتاب) ترا باید امرای دلیر و بزرگان مملکت و پسران بزرگان مملکت نمایش کنند ۵۰

در انجام مقال برای آنکه بتوانیم بدرجه اخلافی این داستانهای ملتی خود پی بریم و از این میانات ساده مقصود اصلی را که پندو اندرزی است در یابیم بذکر یکی از سه سؤال یوشت فریان میبردازیم یوشت فریان از اخت جاد و میبرسد چه چیز است فضیلت و ارزش کسی که زمین را با گاو (ورزاو) برای زراعت شخم و شیار کند اخت از جواب گفتن عاجز مانده حل مسئله را از اهریمن خواست اهریمن از پاسخ گفتن دریغ تموده گفت اگر ترا از فضیلت و ثواب آن مطلع سازم هم آینه جنود دیو از پیرامون من براگنده و بریشان شود جملکی بکیش اهورا روی آورند فورا جهان معنوی آغاز کند و روز رستاخیز برانگیخته شود بهتر است که تو یکی را فدای گروه انبوه دوستان خود و جم گذاهگاران نیایم برو گردن بربر تیخ یوشت فریان گذار و شکشت ما روا مدار

کتاب مذکور را وست West بانگلیسی ترجه نموده با متن پهلوي آن بآخر کتاب ارداویرافنامه ضمیمه ساخته منشتر کرده است هم چنین ترجه فرانسوي آن بعدها بتوسط بارتلمی Barthélemy انجام گرفت است

Arda-Viraf by Hoshaugji and Haug, Gosht-i Fryano and Hadokht-Nask by Haug and West Bombay Loudon 1872.

Une Legende Iranienne, Traduit du Pehlovi par Ardien Barth élemy Paris 1888.

- ۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود
- ۲ فقره اول از همین پشمته در این جا تکرار میشود
- ۳ بجای نقاط از کلمه نرایشونو کاهسدسگاها در من معنی درسنی برنمیآید بارتولومی آنرا معنی نکرده است گلدنر Geldner این طور ترجه میکنه

- ancedes. Ancoenminad of econtisador 1 estispinestisador.
- ξιαείεξωκωπιε· πίβοκε· αείολ· πέμποιοδολ· 1.

 ως μοθε ωπ· πολείτες· τρομητικείτε· 1

 ως μοθε ωπ· στομεθε ωπ· μονεβεντικείτε ωποθεν- 1

 ως μοθε ωπιωτικείτε ωπ· μονεβεντικείτε ωποθεν- 1

 ως μοθε ωπιωτικείτε ωπιωτικείτε ωπιωτικείτε ωπομομικείτε ωπομομικ
- ۱۰۰ سسع. و رسمهم ۱۰۰ مردسها در سورس اسراه و دورس مردسها در کهری دره ۱ در ۱۰۰ مردسها در ۱۰ مردسها
- - onnecentaria en controla.

 onnecentaria en controla.

 onnecentaria en controla en control

اتربانان از براي دانش و از برای تقدس استغاثه کنند و از براي آن پيروزي اهورا آفريده و از براي برتري پيروزمند .

۸۷ از تو باید دختران . . . ا قابل شوهر و ساعی از براي سروري استغاثه کنند و از براي يك خانه خداي دلير

از تو باید زنان جوان در وضع حمل از براي زایش خوب استفائه کنند توئی تو آن کسیکه (همه)این ها را بجاي توانی آورد ای اردویسور ناهید %

- ۸۸ ای زرتشت اردویسور ناهید از آن (کره)ستارگان بسوی زمین آفریده اهورا فرود آمد و این چنین گفت اردویسور ناهید ه
- ۸۹ براستی ای اسپنتهان پاك ترا اهورامزدا بزرگ جهان مادی قرار داد مرا اهورامزدا نگهبان كلیه آفرینش مقدس قرار داد

از فروغ و فر من است که ستوران نخرد وستوران بزرگ و بشر دوپا در روی این زمین در گردش اند من براستی ۲ تبام مزدا آفریدگان نیك و مقدس را حفظ میکنم چنانکه گوئی آغلی چارپایان را حفظ کند %

۹۰ زرتشت پرسید از اردویسور ناهید ای اردویسور ناهید با کدام ستایش ترا بستایم با کدام ستایش مراسم تو بجای آورم تو ای کسی که مزدا از برای تو راهی از بالای کره خورشید نه راهی از پائین آن مهیا ساخت نا بتوآسیی از مارهاآرشن هاووژك هاور نوهاور نوه یش ها نتواند رسید۵۰۰

Priester, die in drei Ordnungen getheilten Priester.

Einem der drei (priesterlichen) Orden (Herpat, Maupat und Ductur) يوستى مينويسد angehörig.

دار مستتر élève ترجمه میکند کانکا از یوستی پیروی کرده و بعلاوه مینویسد nourishment (to the soul).

ا بجای نقاط یك كلمه خراب شده یئون و هاسد او معنی درستی از آن بر نمیآید مستشرقین مذكور در فوق در سر معنی آن متفق نیستند و بعلاوه رجوع كنید باوستای هارلز Harlez و اشیبگل Spiegel
 ۲ بجای نقاط در متن كلمه بیزنفر و لوع هده آمده كه صفت است بمعنی (با دوپا) یا (دوقوزك دارنده) در این جا وجه مناسبت نمیدانیم جیست

۳ هرچند که این فقره آندکی مبهم بنظر میرسد ولی در فهیمدت مقصود اشکالی نداریم مقصود این است که ارد و پسور نامید یك رود مینوي و آسانی است راه جریانش از بالای کرده

- nonder-notenter onte-one opter monter abe of the monder of the content of the con
- 16 gargareng. Gregolander. Glasher...

 authorer. garante ober. garante orenang. Glasher.garante.

 authorer. garante ober. garante open one oren open.

 authorer. garante open.

 garante op
- Enritz. 3m. 6(1/m). 6=920 j.-6m miom 1 j...

 Surgiciaring. 6(1/m). 6=920 j.-6m miom 1 j...

 6 con 13 j. mion 13 j... 3m-360. nondonnimicalid.

 6 con 13 j... 6 j...

- ۱۹ آنگاه گفت اردویسور ناهید براستی ای اسپنتهان باك با این سنایش مرا بستای با این سنایش مرا بستای با این ستایش مراسم مرا بجای آر از هنگام بر آمدن خورشید نا بوقت فرورفتن خورشید از این زور مر تو توانی نوشید (ونیز) آثرباانی که از پرسش و پاسخ آ کاه اندو خردمند آزمودهٔ که کلام مقدس در او حلول کرده داشد (مهدرههای ۵۵
- ۹۳ از این زَوْر مر نباید بنوشد نه یک هرت نه یک تبدار نه یک ناتما ناقص الاعضاء نه یک سچی نه یک کسویش نه یک زن نه کسی که گانها میسراید نه یک پیسی که باید (از دیگران) جدا باشد %
- ۹۳ من حاضر نمیشوم بآن (مراسم) زَوْري که از برای من کور وکر وکو ناه قد و بی شعور و آر و مصروع (و نه کسانی که) بنا بشهادت همه با علاماتی هستند که با آنها بیشعورها شناخته میشوند هم چنین نباید از این زور من بیاشامند نه کسانی که از پیش قوز دارند نه کسانی که از پشت قوز دارند نه کسانی که از پشت قوز دارند نه قصیرالقامه ای با دندانهای درهم و برهم ای

خورشید است نه در روی زمین و از این جهت مثل سایر آبهای دینوی د چار جانوران آب اهریمی مثل مار و وزغ وغیره نیست اشکال فقط در این است که نمیدانیم از کلمات ارش arethna و وزن و غیره نیست اشکال فقط در این است که نمیدانیم از کلمات ارش vawzaka و وزن و پیش varenava حدام جانوران اراده شده است احتال دارد که از آنها جانورانی که در آب زندگانی میکنند مقصود باشد بارتولومه همه را جانوران اهی یمی دانسته است سایر مستشرقین مثل هارلز و اشبکل و یوستی و دارمستتر و گلدنر مثل بارتولومه همه این کلمات را از اسای جانوران تصور نکرده اند بلکه لفاتی بمعانی نحتلف مثل بارتولومه همه این کلمات را از اسای جانوران تصور نکرده اند بلکه لفاتی بمعانی نحتلف تحریف شده بست دگرگون کشته و تحریف شده بنظر میرسد احتمال دارد که کلمه و و ژای ترکیب خراب شده کلمه و زغ ماده باشد که در اوستا و زغا واسک سه و نرش و زغ آهده است

بارتولومه نیز احتال میدهد که و و ژک زنبور و ر نو عنکبوت و ر نو ویش یك قسم عنکبوت زهردار باشد درمیان این کلیات فقط معنی ویش که جزء اخیر کلمه سوی است معلوم است چه این لغت در اوستا و یش هاد در سال عمنی زهر بسیار استعال شده است در پهلوي وش و در فارسی پیش کویند در تحفه حکیم مؤمن ضبط است « بیش بهندی بش نام:د و او بیخیست منبت او بلاد چین و کوهیکه هلاهل نامند و لهذا زهر هلاهل عبارت از اوست و او سریع نفوذ تر از سم افعی است و قلیل اقسام او کمتر از دو ساعت قاتل است و در بلاد هند نیز اقسام او میباشد »

- (1969. 1969. 1969. 1960
- nomeder of restabler on on such (not the sent on meder) on me (39 har. 1948).

 Agar (mon. ceroline on not smelly ten. Anchor on sander.

 Secondaline on mone on some on such on such on sander.

 ("Le mondanes on on such on such on such on such on sander.

 ("Le mondanes on such on

- ۹۶ زرتشت پرسید از اردویسور ناهید ای اردویسور ناهید پس چه خواهد شد بآن زو رهای تو آگر دیویسنان و پرستاران دروغ آنها را از برای تو پس از فر ورفتن آفتاب نماز کنند ،
- ه م آنگاه گفت اردویسور ناهید براستی ای اسپنتهان زرتشت باك ششصد و هزار (تن) از هول و هراس برانگیزندگان یاوه گویان هرزه سرایالت فرو مایگان پس از من حضور بهمرسانند (در زَوْري) که من حاضر نباشم شایسته ستایش دیوهاست ۵۰

کلمه اي که ما به پيسی ترجمه کرده ايم در متن نيز پئس َ «سوه الادس ميباشد اين کلمه در اوستا دو معنی دارد اول .عمنی زينت ڪردن و نقش بستن است دوم اسم مرض معروفي بيس ميباشد که و عربی برص گويند بهمان مناسبت معنی اولی اين کلمه است که اين مرض پيس ناميده شده است چه در اين ناخوشی بدن از خالها نقشي گرفته ابلق سياه و سفيد ميشود پيسه نيز در زبان فارسی .عمنی دو رنگ و ابلق است گاوی است با نشانهای سفيد و سياه کلاغ پيسه کلاغی است دو رنگ کلا پيسه لغتی است که از کلاغ پيسه آمده و آن زير و بالا شدن سپيدی و سياهی چشم است

متشرقین تا بآن اندازهٔ که بعنظر نگارنده رسیده است این کله اوستانی را به Plepre یا متشرقین تا بآن اندازهٔ که بعنی جذام است و مرضی است مسری در قدیم بسیار شیوع داشته و حالا کمتر است اما در مرض جنام یادا الاسد (Inontiasique) در بدن خالهای سفید ظاهم نمیشود که آن را پیسه یا ابلق و خلنگ کند بنابر این مناسب تر است که پشس اوستا در زبانهای ارویائی بکلمه یونانی اوستا اوستا achroma با achroma ترجه شود که درست در طب اسم همان مرضی است که در آن بدن ابلق و خالدار میشود مثل بهق در فرگرد دوم و ندیداد نیز از پئیس اسم برده شده است در پهلوی پیسک گویند در فقره ۹۲ آمده است که پیسی (ابرس) را باید از دیگران دور و جدا عود هرودت نیز در کتاب اولش در فقره ۱۳۸ مینویسد «اگر ایرانیان گان میکنند که مبتلایان باین مرض گناهی نسبت بخورشید مرتکب شده اند اگرخارجه ای در ایرانیان گان میکنند که مبتلایان باین مرض گناهی نسبت بخورشید مرتکب شده اند اگرخارجه ای برمیآید که ایرانیان خورشید را در پیسه شدن ذی مدخل میدانسته اند جاه تو سایه ایست برمیآید که ایرانیان خورشید را در پیسه شدن ذی مدخل میدانسته اند جاه تو سایه ایست که خورشید را بعر امکان پیسه کردن آن نیست در شمار (فرهنگ سروری)

کلات پیش قوز و بشت قوز در متن قرکو که الاسوسدس و آپ کو سه سوسدس میباشد در پهلوی فراج کوفك و آپج کوفك شد در فارسی باید قوز پشت و قوز سینه بگوئیم در فرگرد دوم از و ندیداد در نقره ۲۹ نیز از این دو قسم قوز اسم برده شده است بعلاو م کله کشوف و سطال در اوستا هم بمعنی کوه است و هم بمعنی کوهه که معمولات از برای چارپایان بکار میبریم مثل کوهه گاو و کوهان شتر و از برای انسان قوز میگوئیم

(en_(es. 77)

mitanie, Gurachamandar, Inganchater 62892. In «man).

gend. Gurachamandar. Inganchater Gradel.

genachamandar. A. (z. 1 20002). Inganchamane.

midar. A. (z. 1 mac-arabes. Inganchas. Anabur.

odur) sindan. Inganchamine. 1. z. 2000. 10 dia.

cast. In can. Inganchamine. A. (z. 1 2000).

cast. In can. Indiano. Indiano. Indiano. Ings.

volumentation. Incomediation. Incomosition. Ings.

۹۹ من میستایم کو ، زرین درهمه جا ستوده هکر ٔ راکه از برای من از یك بلندی هزار قد آدم اردویسور ناهید (از آنجا) فرود میآید اوببزرگی همه آبهائی است که در روی این زمین جاری است (کسی که) با قوّت تهام روان است برای فروغ و فرش من او را با نهاز بلند میستایم.

مهر (کرد: ۲۲) به

۹۸ کسی که در اطرافش مزدیسنان برسم بدست گرفته در آیند او را هوُوَ ها ستایش عودند اورا نوذرها ستایش عودند هوُوَ ها از او ثروت خواستند و نوذري ها اسبهاي تندرو الله بزودي هوُوَها از ثروت بسیار توانا شدند بزودي نوذري ها (کامرواشدند) و پشتاسپ (گشتاسب) در این ممالك دارای اسسهای تند رو شد ۵۰

هرچند که معنی تهام امراض مذکور در فوق را بدرستی تمیدانیم که جیست ولی بطور عموم میدانیم که مردمان بیهار و ناخوش و ناقس و مجنون و بی شعور و کلیه کسانی که در آنان اندك نقصی در بدن و ضعفی در دماغ موجود است نباید که در مراسم مذهبی شرکت کنند اتربانان و پیشوایان دینی بایستی از این عیوبات عاری باشند چنانکه در تاریخ ایران میخوانیم که پادشاهان نیز نبایستی علت و نقصی داشته باشند در نزد هندوان قدیم هم صحت بدن و دماغ پادشاهان دینی ملحوظ بوده است هم چنین در نزد اسرائیلها یك بیشوای دینی ناقس الاعضا ماذ ون نبوده است که مراسم فدیه بجای آورد در تشریفات مذهبی یونانیان قدیم صحت بدن مباشرین عمل شرط بوده است ۱

در مزدیسنا محروم بودن مردمان ناقصالاعضاء و مجانین و ناخوشها از برای بجای آوردن مراسم دینی بکلی منطقی است چه عیب و نقص از آفات اهریمنی است

۱ فقره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین بشت در این جا تکرار میشود

کید هُوو درگانها هُوگو سه های هست اسم یکی از خاندان دولتمند است جاماسب و برادرش فراشوشتر از این خانواده اند حضرت زرتشت در یسنا ۵۱ قطعه ۱۸ جاماسب را دولتمند مینامد نوذرها یا نوذران اسم خانواده ایست که کی گشتاسب منسوب بآن است رجوع کنید بفترات ۷۵ و ۷۹ همین یشت بتوضیحات پاورقی

nelserra en marsolue - marchen surgent mennenss.

nelserra en marsolue - marchen men mandue. Emplem.

nelserra en marsolue - marchen men en plecon.

meren 1003 100.

masod. (merem. sm. obuscedur ordes monte Fortig

(eu(a). "T)

mask. (merm. 2000 domacher. odmsometerk.o.

(eulas. 211)

2.1 oner Serondan. 30d. no. 3. cercole 3.10.

۹۹ آنان راکامیاب ساخت اردو بسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زّورْ نثار كند و از ره راستين فديه آوردكامروا ميسازد برای فروغ و فرش من او را با نهاز بلند میستایم 🔗 .

- (Y + 1) () () () () () ()

۰۰۰ از برای مرسی ای زرتشت اسینتان این اردویسور ناهید را رستای

۱۰۱ کسی که (داراي) هزار دريا چه (و) هزار رود است و هر يک از اين درباحه هاو هريك از اين رودها ببلندي چهل روز راه مردسوار تندرو است در كنار هر بك از ابن (درباچه ها) بك خانه خوب ساخته شده بر باست ما یکصد بنجره درخشان و هزار ستون خوش ترکمب یك (خانه) جسمي که در روي هزار بايه قرار کرفته است %

۱۰۲ در هر بك از این خانه در روی دیوانی بستر زیبا و معطری با بالشها گسترده است ای زرتشت در این جا اردویسور ناهمد از یک بلندی هزار قد آدم میریزد او سزرگی همه آبهائی است که در روی این زمین حارى است (كسي كه) ما قوت تمام روان است

1 % برای فروغ و فرش من اورا با نهاز بلند میستایم . . .

~ (Y & \$ 1 5) } ~~

۱۰۳ از برای من ای زرتشت اسپنتهان ایر و اردویسور ناهید را بستای ۳ %

۳ فقره اول از همین بشت در این جا نکرار میشود

- mon-zonerez. an «m. emagerliet...

 melendlod. eprononer. epreaction.

 1.1. obato. onen eprononer. epreaction.

 1.1. opato. onen eprononer.

 1.1. opato.
- ontossime anedern dudent empired normented 1. 1 60 pro 123 metales ontossime ontossi

(eulas. 07)

- ۱۰۶ اورا بستود زرتشت پاك در آرياو بچ در كذار (رود) ونگوهي دائيتيا ﴿
 با هوم آميخته بشير با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و كردار نيك
 با زَوْر و باكلام بليغ مه
- ۱۰۵ و از او درخواست این کامیا. بی را . عن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من کی گشتاست دلیر پسر لهراسب را هماره بر آن دارم که بحسب دین بینید یشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کنده هم
- ۱۰۶ اوراکامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نشار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد برای فروغ و فرش من اورا با نیاز بلند مستایم ۵۰۰

- ~ (Y 0 5 2 5) } }

۱۰۷ از برای من ای زرتشت اسپنتهان این اردویسور ناهید را بستای کسی که

در فصل ۲۶ بندهش در فقره ۱۶ رود دائستیك سرور و بزرگ (رد) رودها خوانده شده است در جاهائی که در اوستا از رود دائینیا ا..م برده شده از این قرار است:

وندیداد فرگرد اول فقره ۲ فرگرد ۲ فقرات ۲۰ و ۲۱ فرگرد ۱۹ فقره ۲ همهزدیشت فقره ۲۱ همهزدیشت فقره ۲۱ فرگرد ۱۹ فقرات ۲۰ و ۲۹ فقره ۲۱ قرات ۲۰ و ۲۹ و ۲۹ فقره ۲۱ درواسپ یشت (گوش یشت) فقرات ۲۰ و ۲۹ و ۱۹ میشت فقره ۲ در انجلب این فقرات دائیتیا با صفت ونگوهی آمده و رودی درآریاویج شمرده شده است رجوع کنید بصفحه ۹ ه بیاد داشت شهاره ٤ در این جایاد آور میشویم که طرز ستایش زرتشت معینه همانطوری است که در فقره ۱۷ همین بشت اهورامزدا تعلیم داده است.

- ۱ فقره نهم از همین بشت در این جا تکرار مشود
- ۲ فقره اول از همین بشت در این جا نکرار مشود

- انع المراكم ا

۱۰۸ از برای او کی گشتاسب بلند همّت روبروی آب فرزدان صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد % ۴

۱۰۹ و از او درخواست این کامیابی را .عمن بخش ای نیك ای تواناترین ای اردویسور ناهیدکه من به تثر به ونت زشت آئین و به پیشن دیویسناو بدروغ پرست (دروند) ارجاسب ظفر یاجم در (میدان) جنگ گیتی ۵۰ 🛪 🛣

۱۱۰ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری راکه زور نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نهاز بلند میستایم 🗞 🕯

گلافرزدان در اوستا فرزدانو فلاسک و اسم دریا چه ایست نظر بمحل سلطنت کی گشنا سب باید در سیستان واقع باشد بندهش نیز در فصل ۲۲ در فقره ه مینویسد فرزدان در سیستان (سیستان) واقع است اگرراد مرد بارساف جیزی در آن افکند آن آب پذیرفته نگهدارد اگر آن مرد پارسا نباشد آب آن چیز بیرون افکند سر چشه فرزدان بفراخکرت بیوسته است بهمن یشت در فصل ۳ فقره ۱۳ میگوید «هشیدر (رفی پیرسه-ندایه سخستین موعود من دیسنان) در کنار دریا چه فرزدان تولد خو اهد یافت یوستی گان کرده است که این دریاچه همان باشد که امروز در جنوب غزنه در سیستان باسم آب ایستاده معروف است بنظر بارتولومه حدس یوستی درست نیامده است

در ارمنستان نیز رودی بهمین اسم که در زبان اره فی هرندان Hrazdan شده موجود است که بدست کی گشتاسب کشته شد معنی لفظی آن تبره و سباه منش میباشد .علاحظه آنکه با ارجاسب یکجا ذکر شده باید از تورانیان با شد در فقره ۱۳ از درواسب یشت (گوشیشت) نیز از او اسم برده شده است در فقره مند کور کی گشتاسب فدیه نثار فرشته ستوران نموده خواستار است که بگروهی از دشمنان خویش که همه را اسم میبرد از آن جله به تثریه و ن ظفر یابد ولی مراسم فدیه کی گشتاسب در درواسب بشت مثل فقره ۱۰۸ از آبان بشت در کنر فرزدان بجای آورده نمیشود بلکه درکنار رود دائیتیا که ذکرش گذشت صورت میگرد در فقرات ۳۰ – ۱۳ از درواسب بشت باز اسم در فقرات ۳۰ – ۱۳ از درواسب بشت باز اسم تشریه و نت دیده میشود پشن به بین املاء در اوستا لغتی است بعینه متل فقرات ۳۰ – ۱۳ از درواسب بشت باز اسم پشن بهمین املاء در اوستا لغتی است بعینی جنگ و پبکار احتمال دارد که اسم خاص پشن نمیشون و بادشاه بوده است پس از مدتی جنگ بضد کی گشتاسب عاقبت بدست اسفندیار پسر خیون و بادشاه بوده است بس از مدتی جنگ بضد کی گشتاسب عاقبت بدست اسفندیار پسر خیون و بادشاه بوده است مدنی لفظی این اسم دارنده اسب ارجمند و باقیمت میباشد

۱ فقره ۹ از همین پشت در این جا تکر از میشود

(eulas. 17)

- 111 oner men mer. 300. 1023. 1000 mon. Salargen.
- 411 02969. mant mant omediemen on con 339. mele-Garelem.1

 analog. mant omediemen on con 339. mele-Garelem.1

 analog. mant omediemen on community.

١٠٠٠ كردة ٢٦) الم

۱۱۲ از براي او زربر برپشت اسب جنگ کنمان روبروي آب دائتيا صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قريانی کرد ۵۰ ه

۱۱۳ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیك ای تواناترین ای اردویسور ناهید که مر به دیو یسنا هوُم َ یك َ (کسی که) با چنگ

ا فقره اول از همین بشت در این جا تکرار میشود

ه زریر در اوستا زَئیری وَئیری کسدهٔ د-واسدهٔ پسرکی لهراسب برادرکی کشتاسب و سیهبد ایران بوده است گذشته از فقرات ۱۱۲ و ۱۱۷ از آبان بشت در فقره ۱۰۱ از فروردین بشت نیز از او یاد شده بفروهم ش د رود فرستاده شده است

جزء اولی این اسم . ممنی زریت و زرد رنگ است جزء دومی را وَرَ (واسلام) در پهلوی ور در فارسی بر (سینه) گویند مجموعاً زریر . ممنی زرین برو جوشن است و تبیری واسداد نیز در اوستا بمنی دریا چه آمده است

فقره فوق یاد آور جنگے مذہبی است که بواسطه گرویدن کی گشتاسب بدین زرتشت میان ایرانیان مزدیسنا و نورانیان دیویسنا اتفاق افناده است از دقیقی هزار فرد شعر راجع بظهور زرتشت و دین پذیرفتن گشتاسب و برآشفتن ارجاسب و بالاخره جنگ ایرانبان و تورانیان بیاد گار مانده که فردوسی در شاهنامه ضبط کرده است زریر یکی از ناهورانی بوده که از برای کش نو جانشانی کرده است این داستان نیز در یك کتاب کوچك یهلوی که دارای سه هزار (۳۰۰۰) کله است موسوم به بات کار زریران (یادگار زریران) محفوظ مانده است یقول شاهنامه زربر در میدان جنگ بخیانت بدست سبهید تورانیان بیدرفش کشته شد و بعد نستور بسر زریر بهمراهی اسفندیار پسر کیگشتاسب از خون پدر انتقام کشید. بیدرفش راکشت مطالب شاهنامه و یادگار زریران بهم موافق است مگر آنکه پسر زریر در بهلوی موسوم است به بستور در اوستا نیز بست وئیری (و مدد مد در در است این اسم مر کب است از بست ر مدد مد و و نیری که شرحش گذشت بعنی جوشن بسته در فقره ۱۰۳ از فروردین یشت بلافاصله پس از درود فرستادن بفروهم اسفند یار (در اوستا سینتود ات مده ایم هی کوسه به وهم بستور (بست و تیری) درود فرستاده میشود بدون هیچ شکی نستور شاهنامه همآن بستور پهلوی است مگر آنکه اشتباها بجلى باء نون نوشته شده آست این اشتباه از دقیقی نیست معلوم میشود درکتابی که از روی آن شاهنامه بنظم کشیده شده این اشتباه موجود بوده است چه محمد ، بن جریر طبری نیز نسطور بن زربر ضبط کرده است

وسراعه، ا هره مدد مد وعه وسر مه در مدد المعربي و («سهره عه عامله. ا و و «سهره عه عامله. ان المراع عام المراع

mach. (mein. 2m. 2mg/chm. meine233.1.30 celm. meine233.1.30 celm. meine233.1.30 celm. meine233.1.30 celm. meine233.1.30 celm.

(em_(43. 77)

11 onn mangur. 304. 1023. 1060 man [123. ..

اهٔ هاده المراه (۱۹۶ همد ۱۰۹ مراه ۱۰۹ مردم ۱۹ مردم ۱۹

گشوده در هشت خانه (فصا) بسر میبرد ظفر یاج و به ارجاسب دروغ یرست در (میدان) جنگے گیتی % اللہ

۱۱۶ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را کے زُورْ نشار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد

براي فروع و فرض من او را با نهاز بلند مستايم 🗼 🔒 🔐

از برای من ای زرتشت اسپنتهان ایرس اردویسور ناهید را بستای 20 7

۱۱٦ از برای او وُندَرمئينش (برادر) ارجاسب نزديك دربای فراخكرت صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قر رانی کرد ۵۰ ا

الله أهوم آيك الاوروسوس (Humayaka) كسى كه بدست زرير كشته شد يكي از تورانیان دیو یسنا و دشمن مزدیسنا ست جز از همین یك فقره دیگر در جأف اسمی از او نیست در جز اولی این اسم کله هومایا سن۵۰ هس (در گاتها) یا هو مبا سن۵۴ سند. (در سایر قسمتهای او ـ تنا) دیده میشود که بمعنی همایون و فرخنده است و نیز بهمین املاء اسم خاص دختر کی گشتا سب درده است که در فارسی همای گوئیم

کلاتی که ۱۰ به چنگ گشود. و هشت خانه ترجمه کرده ایم از روی فرهنگ اوستائی بارتولومه است این دو کله در متن چنین است بشوجنگیه pešo činghn و اشتوکانَ ištō kāna در این کلمات لغاتی که در فارسی زبان هم موجود است دیده میشود متل جنگ وهشت وخان (خانه 🖘 کن) در تر جمه این فقره از آبان پشت هیج یك از مستشرقین باهم موافق نیستند متلاً بشو چنگیه را بوستی و واشیبکل اسم خاصکسی تصور لرده اند برخلاف هوم کِكَ را اشپیگل از اسامی خاص نگرفته است هم حدین گلد نر آن را لغنی بمعنی حیله گر دانسته است

۱ فقره ۹ از همین شت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین پشت در این جا تکرار میشود

🛠 وَ لَدَ رِ مَنْمِنْيْسَ ﴿ وَاللَّهِ مِنْ وَاللَّهِ مِنْ الْمُعْرَادِكَانَ تُوراكُ اللَّهُ مِنْ اللَّهُ الدَّالِ اللَّهُ اللَّاللَّا اللَّهُ الللّلْمُ اللَّا اللَّهُ اللَّا اللَّهُ اللَّالِي اللَّالِي اللَّهُ ال از قبیله خیوت و برادر ارجاسب میباشد در جنگ ایرانیان و تورانیات از اسفندیار بسركي گشتاسب شكست ديده كشته گرديد معني لفظي اين اسم چنين است كسي كه منش و خیالش در پی شهرت و مدح میبا شد در شاهنامه نیز این اسم موجود است ولی مثل اسم نستور خراب شده بجای آنکه و ندریان باشد اندریان یا اندریمن آمده است اندریمان نیز در تاریخ طبری و شاهنامه اسم برادر افرسیاب است که بدست گرگف کشته شاه همان اند ریمان بل شیر کیر که بگذاشی نیزه برکوه و تیر In on which we have the conduction of the one of the conduction. I an one of the conduction of the state of the conduction of the state of the conduction of

m(3 (22- acher empart, dat. meen de meen 1803).

mache Contrar son sondacher on montantonicon.

۱۱۷ و از او درخواست این کامیابی را .من بخش ای نیك ای تواناترین ای اردویسور ناهید که من بکی گشتاسب و به زریر سوار جنگجو ظفر یابم که من ممالك آریائی براندازم پنجاهها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها ده هزارها ده هزارها ده هزارها ده

۱۱۸ او را کامیاب نساخت اردویسور ناهید

پس از فقره ۱۱۹ دگر بناموران برنمیخوریم که از برای ناهید قربانی کرده خواهشی نمایند در این جا موقع را غنیمت شمرده چند سطر در خصوص این قربانی مینگاریم

نخست آنکه کله ای که ما به گوسفند ترجه کرده ایم در متن اوستا جنانکه ملاحظه میشود مئش (هدنه ميش) كه معمولاً از براي كوسفند استعمال ميشود نيآمده است بلكه كله انو ٔ میه (مدورهد در متن که بمعنی جاریایان کوجک است مثل بر و گوسفند در متن مندرج است انو مّیه در مقابل کله ستئور ٔ (وو ۱۰ سائلاس ستور) که بمعنی چاریایان بزرگ است مثل شتر و اسب و خر و گاو میباشد (رجوع کنید بمقاله گوش == درواسب) دوم آنکه اعداد صد و همزار و ده هزار (بیور) بمهنی حقیقی استمال نشده است بلکه بمعنی استماره و مجاز آمده أیست و از آنها بسار وفراوان مقصود میباشد بمناسبت آنکه فدیه آورندگان از یادشاهان و سپهبدان و ناموران میباشند اعدادی از برای نثارها و قربانیهای آنان برگزیده اندکه شایسته مقام باشد از زمان بسیار قدیم تا بامروز بسا از لنات صد و هرار معانی مجازی اراده شده است صد برگ اسم گلی است که درمقدمة الادب زنخشري در مقابل 'مضاعف عربی نگاشته شده است همزار چشان درختی است شبیهٔ برز در بحرالجواهم بمناسبت بلندی آن هزار جشان یعنی ذرع نامیده شده است همزار بنده عنوان مهر نرسی وزیر یزدگرد اول و بهرام پنجم نوده است بسا پادشاهان ساسانی بسرداران دلیر خود عنوان همزار مرد میدادند یعنی از زور همزار مرد بهره مند از ابن قبیل مثال در تاریخ و در زبان فارسی مثل هزار دستان و هزار تا به و هزار یا بسیار داریم مسلم است که در تمام این لغات صد و هزار جمنی حقیقی خود نیست هم جنین در زبان معمولی صد یا هزار بار دیدن و گفتن و شنیدن و صد یا هزار سال عمر از براي کسی عنا کردن در معنی مجازی است در اوستا غالبا اعداد صد و هزار و ده هزار (یور) بمعنی بسیار آمده است در همین آبان بشت در فقره ۱۰۱ آرامگاه ناهید ستورئوچن (دوسرمه فی در هر مراسد است یمنبی صد روزنه (بنجره) دارنده و هزنگرو ستون (روسورالیودهٔ ۱۹ مینی هزارستون دارنده نامیده شده است هم جنین مهر فرشته فروغ و روشنائی و موّکل عهد و بیمان آبٹورر جشمن (ر سوم دسر ع عرد معراد جشم دارند ، و آرد سبس (رسوم دارد و المور سبس (رسوم دارد و المورد در السوم دارد و المورد در سبس السر يعنى ده مزار پاسبات دارنده خوانده شده است

۱ فقره ۹ از همین پشت در این جا تکرار میشود

(وسراع؛ ۲۸)

111 oder Sir od dan Jod. nors altecher sur. Sur forgeon der. me. Entrace . 6 (men 1969. men glas ...

11. ontokynok. dr. onto som of or ontokynoky. Another 12. سس در کے، عدیم سع ۱ فسر ۱۶۹ سد فسر ۱۹۴ سد عد صع مع عوالد Grintachari samoir Sa-son, ass. coconsor. Sulve-ىدىدى (س. ١ حاسر ٤ سرم مى مىرىد. دورىد مع دادد بعرم سرمى مىرىد. ١ almachemidam eline Enoladon Balan Ing makanom.

micolation mandel the lacerament month of the paper 1. ١٠١ والمدر المراوس والهاء والمراع في المراع في المراع في المراه في المراع في

1.63/130.1 Annasmil 200. nontor gensandon 1.68/mil سراغوردی مدولید. سانسس دهد. ۱ سدیدولسد. آمراع صالسه Arcoms. 1943. mart. 1 onus. >33m. carol. Elmon-

de 24/2011 orm. mom contacto. El momento colo. سان و به الساددس سد مسادد سا ساس وساد و وبه ۵۰

(وسالمع ١٩٠١)

111 oder Tarondar, 300. 1023. 1960 ander. Tarpender.

411 Su(ntment)39. Americae-"miss.1 Americae. Action and medical. Morpe 1989 1 n 136 (2. cc 6 (4. n 1 m 10 c 0) n L & Cop- duyes. Periode Chrane (39/m. 1 neerd. Antream gare (69/m. 12

حرز کرد: ۲۸)ید

- ۱۲۰ از برای او اهورامزدا از باد و باران و ابر و تگرگ چهار اسب ساخت همیشه ای زرتشت اسپنتهان از برای من (از این چهار) باران و برف میبارد و ژاله و تگرک میریزد بکسی که نهصد و هزار تیر بخشیده شده است % ﷺ

- الراكودة ٢٩) إلى المالية الم

۱۲۳ پنام زرین در برکرده ۴ اردویسور ناهید نیک در آن جا ایستاده باشتیاق (شنیدن) سرود زَوْر این چنین در ضمیر خویش اندیشه کنان است

ا فقره اول از همین پشت در این جا تکرار میشود

[💥] قطرات باران و دانه های برف و تگرگ مقصود میباشد

[🐵] بعینه مثل فقره ۹۹ میباشد

۲ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

پی پنام در اوستا پثینی دان (هده ۱۹۰۰ و ۱۹۰۰ و در پهلوی پدام و پندام و پندام و پنوم گویند در فقره فوق آن عبارت است از جامه ای که در زیر زره پوشند در فرگرد ۱۶ از و ندیداد در فقره ۹ پنام در جزو اسلحه و لوازم یك مرد جنگی شدرده شده است گذشته از این چند فقرات پنام در اوستا و کتب پهلوی عبارت است از دو قطعه پارچه سفید از جنس پنبه که بروی دهان آویخته با دو نوار بیشت سرگره میزنند زرتشتیان ایران آن را روبند نامند این پرده کوچك که بنا بتوضیحات تفسیر پهلوی اوستا باید دو بند آنگشت پائین تر از دهان باشد در وقعی بكار برده میشود که موید در مقابل آذر مقدس اوستا سروده مراسم دینی بجای

سين وير (سددس مس مس دورس وبرس ساسدو وي ٥٥

(وسالع ۱۰۰۶)

۱۲۶ که مرا نیایش خواهد نمود که زَوْر آمیخته بهوم آمیخته بثیر که از روی دستور مقرّره تهیّه و تصفیه شده باشد نیاز خواهد نمود بچنین کس که نسبت .عن وفادار و مخلص است من خوشی پسندم که (او) خرم و شاد (ماناد) ●

برای فروغ و فرش من اورا با نهاز بلند مستایم . . . % ۱

حمایق (کرده ۱۹۰۰) کارون

۱۲۶ اردویسور ناهید همیشه ظاهر میشود بسورت بک دختر جوان بسیار برومند خوش ایدام کر بند عیان بسته راست بالا آزاده ثراد و شریف که یک جبه قیمتی برچین زرین در بردارد %

می آورد استعمال بنام برای این است که نفس و بخار دهن بعنصر متدس برسد بنام از اوازم اتربانان (موبدان) است از هیچ جای اوستا مفهوم بمیشود که بهدینی هم باید آن را در مراسم دینی بکار برد ۱ در فرگرد ۱۸ و ندیداد در فقره اول آمده است «چنین گفت اهورامردا درمیان مهدمان هست کسی که پنام بسته اما بندی از دین بمیان بسته ندارد و خود را بدروغ از بان (موبد) مینامد ای زرتشت باك تو نباید که چنین کسی را اربان بخواف ۴ در ابران قدیم نیز کسی که بنزد شاه میرفت بایستی برای احترام و ادب پنام بیاویزد ۲ در ابران قدیم نیز کسی که بنزد شاه میرفت بایستی برای احترام و ادب پنام بیاویزد ۲ این طرز ادب در در در بار یاد شاهان چین هم معمول بوده است ۳

🐿 بعينه مثل فقره 🐧

از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

Haug's Essays p. 243.

۱ رجوع کنید به

و بفصل ۱۰ فقره ۲۰ و بفصل ۱۲ فقره ۶ شایست نه شایست نیز ملاحظه کنید L'Empire de Sassanides par Christensen p. 98.

China, seine Dynastien, Verwaltung und Verfassung von Ferdi. Heigl. Berlin w 1900 S. 25.

رجوع کنید نیز بگاتها ترجمه نگارنده ض ۱۲ و بیاد داشت پاورقی

- 900. 9000min-1 640mnn. n-8031. 100mnn. no63[3nom. non. ancors. 100m. 0269. ce 2, 1260m. no 1061[3-12. 10.12. 90109. 100m. 0269. ce 2, 100mnn. 1 no 1360m. ce 2, 12. 10.12. 90109. 100mnn. 1 de 91. 100mnn. 1 no 1360m. 100mnn. 1 no 1360m.
- 3(3) mob39. Sur (m/23m3. Amendeminder. (m) 3 mob. 1. (m) 3

- ۱۲۷ براستی همانطوری که درقاعدهٔ است (او) برسم در دست با یک گوشواره چهار گوشهٔ زرین جلوه گر است (آن) اردویسور ناهید بسیار شریف یک طوقی بدور گلوی نازنین خود دارد او کمربند عیان می بندد تاسینه هایش ترکیب زیبا بگیرد و تا آنکه او مطبوع واقع شود . %
- ۱۲۸ در بالای (سر) اردویسور ناهید تاجی با صد ستاره آراسته گذارده (یک تاج) زرین هشتگوشه بسان چرخ ساخته شده بانوارها زینت یافته (یک تاج) زیبای خوب ساخته شده که از آن چنبری پیش آمده است ۵۰۰

که ای که ما به ببر ترجه کردیم در اوستا کو ری ْ رفتیماد میباشد و این کلمه نیز بهمین املاء بمعنی شهر بابل است که ذکرش گذشت

در این جا ببر بفتح با اول و سکون با نانی ورا که جانوری است درنده ببرزگی شیر و در عمر بی موسوم به آمرو به لاتینی تیگریس tigris مقصود نیست بلکه آبر شفتح با اول و و ثانی و سکون را مقصود است و آن جانوری است شبیه بگر به دشتی آن را نیز وَبر گویند در لاتینی فیبر fiber در الیانی قدیم بیبر Bibar و حالیه بیبر Biber و در راسی بیور beaver و در روسی برو Bobhru خوانند در سانسکرت ببهرو babhru عمنی سرخ تیره (بور)

این جانور بمناسبت رنگ مخصوصش چنین نامیده شده است در فرانسه موسوم است به کاستور castor پوست آن بسیار قیعتی است هم چنین دوغده ای که در زیر درم دارد در طب باسم کاستور ا وم castoréum معروف و از دواهای بربها است و آن عبارت از دو نافه خوشبو است که در طب قدیم ایرانی نیز باسم جند بید ستر معروف است و بفارسی آش یه گان گویند در بحرالجواهم مندرج است «جند بید ستر هو خصیه حیوان فی البحر و له قشر رقبق ینکسر بادنی مس قال الد مبری هو حیوان کهیشالکلب لیس کلب الماء و یسمتی القندز و لا یوجد الا فی بلاد الفتحاق و مایلیها و یسمتی السمور ایضاً در محفة المؤمنین مندرج است «جند بفارسی آش نامند و آن شبه بخصیه است و حیوان او مانی است و در انهار عظیمه بیشتر یافت میشود و از یك سگ بسیار کوچکنر و موی او سرخ مایل بسیاهی و در خارج آب تعیش میشود و در دیلم او را شنگ نامند»

• ۱۳ اینک مرا ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید خواهش این کامیابی

در خصوص قند ز حیوانی که از آن 'جند پیدستر استخراج کنند برهان قاطع چنین مینویسد 'قندز بضم اول بروزن هم من جانوري است شبیه بروباه و پوستی باشدکه سلاطین پوشند و کلاه نیز سازند و بعضی گویند جانوري است شبیه بسگ و در ترکستان بسیار است و بعض دیگر گویند سگ آبی است و آش بچها که 'جند بیدستر باشد خصیه او است

در برهان قاطع نیز لفت بیر صبط است « بیر بفتح اول و ثانی و سکون را، جانوری باشد صحراً بی شبیه بگربه لکن د م ندارد و از پوست آن پوستین سازند» فرهنگ انجین آرای ناصری نیز آن را جانوری مانندگربه ولی بی د م نوشته است هیج شکی در این نیست که بوری اوستا همان فیبر لاثبنی است که در تمام زبانهای هند و اروپائی با اندك تفاوتی موجود است دارمستنر بخطا رفته آن را به لوتر Toutre ترجه کرده است بجای آنکه کاستور castor ترجه کند در پهلوی بورك و بفرك و در فارسی و برو بیر شده است این جانور بخصوصه دم برزگ پهنی د ارد اما بی مو در علم جانور شناسی میخوانیم که قسمت عمده معاری این جانور برای ساختن لا به دو مرتبه منظم و مرتب در کنار رودها بواسطه همین د م انجام میگیرد از فقره ۱۲۹ آبان بیشت برمیآید که از زمان بسیار قدیم ایرانیان از پوست بیر لباس میساخته اند فردوسی نیز در خصوص هوشنگ مینویسد که او ست کسی که آهن از سنگ و آتش از سنگ پدید آورد و آز پوست جانوران پوشاك ساخت

ز پویندگان هم که مویش نکوست بکشت وز ایشان برآهیخت پوست چو سنجاب وقاقم چو روباه نرم چهارم سمور است کش موی گرم

گذشته از این داستان همرودت هم در تاریخ خود (۱۷, ۱۵9) از لباس پوستین خبر میدهد بندهش َبَرَ را از اقسام سگ میشیارد در فصل ۱۶ فقره ۱۹ مینویسد که ده قسم سگ موجود است از آسجمله از بورك آییك (وَبرآبی) اسم میبرد و بخصوصه قید میکند که آن را نیز سگ آبی گویند در مینوخرد نیز در فصل ۳۳ فقره ۴۰ بیور آوی نامیدهٔ شده است

بنظر میرسد که در فقره ۱۲۹ از جملهٔ (براي آنکه ببر ماده زیبا ترین است . . .) تا آخر فقره تفسیر بوده که بعدها جزو متن شده است

در فقره مذکور مندرج است که جامه ناهید از سیصد یوست بیر میباشد نظر بانکه ممکن است طول این جانور بیك زرع برسد ۱۲ پوست آن از برای یك جبه كافی است لابد ناهید فرشته آب بی اندازه بررگ و رسا و برومند تصور شده كه سیصد پوست برای جبه اش لازم است دگر آنكه از برگی كه چهار بچه زاید سخن رفة است در علم جانورشناسی نیز مندرج است كه این جانور معمولاً سه یا چهار بچه میزاید و مدت حمل آن چهارماه است

در مَّتَن قَید شده است بَیرَ آبی (آو پاپ (نامه ۱۹۰۰) این قید هم بسیار بجا ست چه بَیرَهائی که در آب زندگانی نمیکنند پوستشان بیمصرف و بسیار کم قیمت است دگر آنکه قید شده است بیرزي که در وقت معین تهیه شده مانند سیم و زر مید رخشد در جانور شناسی نیز میخوانیم که صید بیرها از وسط پائیز شروع شده تا بآغاز بهار طول میکشد بخصوصه موی آنها در این فصل سیار خوب و انبوه است در انجام منذکر میشویم که بیر در ایران قدیم زیاد بوده است فصل سیار خوب و انبوه است در انجام منذکر میشویم که بخرر میریزد این جانوران دیده میشود (Polak, Persien I, 188.)

نگفته نگذریم که مبر بیان جامه جنگ رستم از آنچه غالباً در شاهنامه ذکری شده است یاد آور پوستینی است که از پوست بیر بوده هرچند که معنی بیان را نمیدانیم چیست nothemed 201 ele 63 200 men 2010. Sur Sur oben 10.000 men 2010. 6 men 2010. 1 con ce 03 (39 men 2010. 1 con ce 00 men 20

1 moz rebahn. Grade 139hn. 1 (mont 139hn. noz rebahn.).

Ontarimit. 193/3 pc.-ne februirmit. 1 (m. 6/(montariumit. 6ng.).

In ontarimit. 2 meg. da posan 13-10 mod cet. onteg. onteg. nonmec (m. 6) pon ced g. 1 no (g. ne g. 6/(montare g. 6 montariumit. 1930m.

139. ne februar ontegna. 1 ontegna. 1 ontegna. 1 charcoconom (1931.).

6/(m. ne februar ontegna. 1 ontegna. 1 charcoconom (1931.).

14.1 mant d. 6 fer februar. ontegna. ne februar. 1 charcoconom.

است که من بسیار معزّز بسلطنت بزرگ برسم (آن سلطنتی) که در آن بسیار غذا تهیه میشود بهره و بخش (هر یک) بسیار است (بآن سلطنتی) که با اسبهای شیهه زننده و گردونه های (خروشنده) و تازیانه های طنین براندازنده است (بآن سلطنتی) که در آن خوراك فراوان و آذوقهٔ ذخیره شده است بآن سلطنتی که در آن چیزهای معطّر موجود است و در انبارش آنچه دل کسی بخواهد و آنچه از برای زندگانی خوش بکار آید فراوان باشد همه شاه می بخواهد و آنچه از برای زندگانی خوش بکار آید فراوان باشد

۱۳۱ اینک مرا ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید خواهش داشتن دو چالاك میباشد بک چالاك دویا و یک چالاك چهاریا این چالاك دویا و یک چالاك است و در (میدان) ردم دویا برای آنکه در جنگ چست و چالاك است و در (میدان) ردم گردونه را بخوبی تواند راند این چالاك چهاریا برای آنکه هردوجناح سنگر فراخ لشكر دشمن را برهم تواند زد از چپ براست و از راست بیس ه

۱۳۲ برای این ستایش برای این نیایش از پی (آنچه نثار میشود) باین جا آی ای اردویسور ناهید از آن (کره) ستارگان بالا بسوی زمین آفریده اهورا بسوی زور نیاز کننده بسوی نثار سرشار (بشتاب) برای باری کردن خواستاری را که تو نجات می بخشی (برای باری) کسی که زور آورد و از ره راستین قربانی کند تا آنکه همه دلاوران مثل کی کشتاسب بخان و مان درگردند

برای فروغ و فرش من او را با نهاز بلند میستایم . .

တိ

این فقره بخو بی یاد آور مجد و جلال ایران قدیم است و سلیقه نحصوص ایرانیان را از برای تجمل و زینت نشان میدهد همان مجد و جلالی که بتوسط مورّخین از شاهنشاهات هخامنشی و ساسانی بهاخبر رسیده است اسب و گردونه و مطبخ بزرگ و خوراك فراوان لازمه شرافت ایرانیان قدیم بوده است ۱

L'Empire des Sassanides par Christensen p 88-106.

الماء الماد المادة، المادة و (۱) ، المادة و الماد الم

هدوسود. د. همههد. (هدوه عدد) هسود. د. همههداد.

واسداس (در اد) معدد المعدد ا

مراعه و المراهه (۱): عدد ساع، ساع، ساع، ساع، مدروسا، رسع، مدروسا، رسع، اسرن به مراهه و المراع، اسرن ما مراهه و المراع، ما مراع، ما مراهه ما مراع، ما مراه، ما مراع، ما مراع،

وسوسد، ۱، عنهره، و او د ، عساوه در دورد وسع. د کسرسهره، وهرورد دورورد دورورد مراع و دورورد دورورد وسع. د. کسرسهره، مدارورد دورورد وسع. د. کسرسهره، مدارورد دورورد دورورد

439 f. ((«neley. elmerener. surspugmenen... mengs).

•							يتما اهو	144
مقدس	ناهيد	و باردويسور	آ فریده	مزدا	نیکی	بآ بهای	درود ميفرستم	
•		•	•				اشم وهو	
1 00	•	•				•	اهمائي رئسچه	
•	. ,			, -				
	,	•						

خورشيل

خورشید در اوستا هو ر خشئت سرده به به به خورشید در اوستا هو ر خشئت سرده به خورشت گویند در گانها هو ر بدون شئت آمده است در سایر قسمتهای اوستا نیز مکرراً ننها دیده میشود ا هر چند که کلمه خور فارسی همان هو ر اوستائی است فقط مثل بسیاری از کلمات دیگر هاء به خاء تبدیل یافته است ولی لفت دیگری در زبان ادبی ما باقی مانده که درست تلفظ قد یم خود را محفوظ داشته است و آن کلمه هور میباشد فردوسی گوید

ز عکس می زرد و جام بلور سیهری شد ایوان پر از ماه و هور

شئت صفت است . عمنی درخشان و درفشان بعدها جزء این کله گردیده خورشید گفتند چنانکه جم در گانها بدون شئت میباشد ۲ بعدها بآن پیوسته جمشید شد ۳ بنا بقاعده کلیه که های اوستا در وید برهمنان سین است در سانسکریت سور ۴۷۵۰ بجای هور میباشد و سول ۶۵۱ لاتینی نیز از همین اصل است خراسان نیز که از قدیم تا بامروز اسم ایالت شرقی ایران است . عمنی مشرق است ۶ جرا این اسم آسان . عمنی برآینده و بالا رونده است معنی ای که فخر الدین گرگانی در منظومه خویش موسوم به ویس و رامین از خراسان کرده است مکلی درست است

بلفظ پهلوی هرکس سر آید خراسان آن بود کز وی خور آید خراسان پهلوی باشد خور آمد عراق و پارس را زو خور بر آمد

. (

۱ رجوع کنید به گانها یسنا ۳۲ قطعه ۱۰ و یسنا ۵۰ قطعه ۱۰ و وندید_اد فرگرد ۹ قتره ۱۶ و فروردین یشت فقره ۱۳ ورشن یشت فقره ۲۰ و یسنا ۲ فقره ۱۱ و یسنا ۷۱ فقره ۹ ۲ رجوع کنید به یسنا ۳۲ قطعه ۸

۳ رجوع کنید به آبان یشت فقره ۲۰ و فروردبن یشت فقره ۱۳۰ و یسنا ۹ فقره ۶ مخصوصاً بفرگرد ۲ وندیداد

٤ رجوع كنيد به بندهش فصل دوم

خراسان است معنی خور آیان کجا زو خور برآید سوی ایران ا

لغت دیگری که امروز از برای خورشید استعمال میکنیم کلمه آفتاب است مرکب است از کلمه آب که در اینجا . معنی روشنی و درخشندگی است و از ناب . معنی تابیدن و گرم کردن در کلیه اوستا هور و یا هور شئت هم . معنی قرص خورشید و کره آفتاب آمده و هم از آن فرشته ای اراده شده است در جاهائی که . معنی آفتاب است غالباً با ستارگان و ماه یکجا ذکر شده است در فرورد بن بشت گوید «بواسطه فرو شکوه فروهرها خور و ماه و ستارگان در بالا راه خود میپیمایند » ۲ در رشن بشت گوید « تو ای رشن مقدس اگر هم در بالای مقله کوه هرایتی المتنان و ماه و خورشد باشی ما ترا بیاری خواهیم خواند » ۳ برای احاطه کردن بستارگان و ماه و خورشد باشی ما ترا بیاری خواهیم خواند » ۳ برای احاطه کردن بستارگان و ماه و خورشد باشی ما ترا بیاری خواهیم خواند » ۳ برای احاطه کردن بستارگان و ماه و خورشد باشی ما ترا بیاری خواهیم خواند » ۳

در وندیداد اهورامزدا در جواب زرتشت که از او میپرسد چه فروغی است که از قصر جمشید میتابد گوید آنها فروغهای جاودانی ستارگان و ماه و خورشید است که در هر سال یکبار در آنجا طلوع نموده غروب میکند » ³ بسا در اوستا این سه یکجا نامیده شده بآنها درود فرستاده میشود ° و نیز در وندیداد آمده که خور و ماه و ستارگان برخلاف میل شان بنایاکان میتابند ⁷ غالباً صفات جاودانی و با شکوه و تند است و غنی از آن خورشید است ۲ در آغاز

ا ویس و رامین چاپ کلکته ۱۸۹۰ ص ۱۱۹ دیوان مذکور دارای ۹۰۰۰ بیت میباشد موضوع آن داستان عشقبازی ویسه یا ویسو دختر شاه قارن است بادامین براد ر شاه موبد سراینده آن فخرالدین اسعد استرابادی گرگانی است که در سال ۱۰۶۸ میلادی مطابق ٤٤٠ هجری آنرا برشته نظم کشیده است بنابر این سبی سال پس از فردوسی داستان ویس و رامین بنا بخواهش عمیدالدین ابوالفتح مظفر نیشا پوری که از طرف طغرل حاکم اصفهان بوده از چهلوی بنا بخواهش آورده شده است

۳ رجوع کنید به یشت ۱۳ (فروردین یشت) فقره ۱۹

۳ رجوع کنید به یشت ۱۲ (رشن یشت) فقره ۲۵

٤ رجوع كنيد به فرگرد ۲ ونديداد فقره ٤٠

ه رجوع کنید به بسنا ۲ فقره ۱۱ و یسنا ۷۱ فقره ۹ و گاه سوم (گاه ازیرن) فقر. ٦

٦ رجوع كنيد به فركرد ٩ ونديداد فقره ٤١

۷ رجوع کنید به یسنا ۱٦ فقره ٤ ورشن یشت فقره ۳٤ و دو سیروزه (بزرگ و کوچك) ۱۱

رشت ششم که مخصوص بخورشید است چنین گوید « ما خورشید فنا نابذیر و ما شكوه و تند است را خوشنود ميسازيم» خورشيد بواسطه عظمت و نور و فايد ة خورش همدشه نزد کلیه اقوام هندو اروپائی و سامی مورد تعظیم و تکریم بوده است از خود گانها در جائیکه گوید آموزگار گمراه کننده ستوران و خورشد را بزشتی ماد ممکند ا بخو بی برمیآید که از زمان بسیار قدیم خورشید نزد ایرانیان دارای جنبه تقدّسي بوده است در هفت ياره كه از قطعات قديم اوستاست كالبد اهورامندا مثل خورشید تصوّر شده است ۲ در جای دیگر آمده است که خورشید چشم اهورامن دا ست " چنانکه در وید سوریا sūrya (خور) چشم برخی از پروردگاران هندو مثل مترا و وارونا varuna میباشد ^٤ در بندهش آمده است و قتی که کیومرث (نخستین بشر) از جهان در گذشت نطفه اش بکرُه خورشید انتقال مافته در آنجا باك گشته محفوظ ماند يكي از وظايف خورشيد تطهير نمودن است ار آنچه از وندیداد نقل کردیم که خورشید و ماه و ستارگان برخلاف مل شان بنا یا کان میتابند و آنچه از بندهش بها رسیده این مسئله بخوبی برمیآید و بعلاوه صراحةً در خود خورشید یشت آمده است که از برآمدن خورشید زمین و همه آبهای دریا و رود وغیره و کلیّه موجودات که متعلّق بخرد مقدّس است یاك میشود مممّد این عقیده نیز خبری است كه از هرودت مانده است موّرخ بوناني گويد أگر درميان ايرانيان كسي مبتلا بمرض برس (بيسي) گردد باید بیرون از شهر منزل کند و با مردم معاشرت نه نهاید ایرانیان گمان میکنند که مبتلابان باین مرض جرمی نسبت بخورشید مرتکب شده اند ° گفتیم که غالباً در اوستا خورشید با صفت تیز اسب و یا دارنده اسبهای تند آمده است در این معبیر ایرانیان باکلیه اقوام هند و اروپائی و سامی مثل اشوریها شرکت دارند

۱ رجوع کنید به گاتها بسنا ۳۲ قطعه ۱۰

۲ رجوع کنبد به مفت باره بسنا ۳۲ فقره ۳

۳ رجوع شود به یسنا ۱ فقره ۱۱

Parsisme par Vic. Henry Paris 1905 p. 50.

ه رجوع کنید به Herodote I, 138 در آبان یشت در باد داشت فقره ۹۲ مفصلاً از پیسی صحبت داشته ایم

* . V

یونانیان پروردگار خورشیدهلیوس Helios راکه در نزد رُمها باسم سول 501 پرستیده میشده پسر جوانی با خود زرین و بدور سرش اشعه ای از نور سوار گردونه چهار اسبه تصوّر میکرده اند پرستش هلیوس بدون شك از آسیا بیونان سرایت کرده است اهم چنین در ریك و ید گردونه سوربا surya با یك و غالباً با هفت اسب کشیده میشود از خود اوستا اطلاعات زیادی در خصوص خورشید بدست نمیآید فرشته فروغ و روشنائی مهر است که پشت دهم مخصوص باو ست مفصلاً از او صحبت خواهیم داشت هرچند که مهر غیر از خورشید است و این مسئله بخوبی از خود اوستا برمیآید ولی از زمان قدیم این دو بهم مشتبه شده چه استرابون خورشید که ایرانیان خورشید را باسم مهر میستایند . عناسبت نزدیك بودن این دو باهم و بتدریج یکی پنداشته شدن آنان در اوستا غالباً از مهر صحبت شده و خورشید بدرجه دوم نزول کرده است بعدها که آئین مهر از آسیای صغیر برثم نفوذ خورشید بدرجه دوم نزول کرده است بعدها که آئین مهر از آسیای صغیر برثم نفوذ غورشید بدرجه دوم نزول کرده است بعدها که آئین مهر از آسیای صغیر برثم نفوذ غورشید بدرجه دوم نزول کرده است بعدها که آئین مهر از آسیای صغیر برثم نفوذ

روز یازدهم ماه خورشید یا خیر روز نامیده میشود در روز مذکور در دوسیر وزه (کوچك و بزرگ) بآن درود فرستاده میشود بقول ابو ریحان سیرونی دی که اسم ماه دهم سال است نیز بخور ماه موسوم است در روز یازدهم همین ماه که خور روز باشد آغاز نخستین گهنبار سال است (مدیو زرمگاه) که در مقاله دیگری از تقویم اوستائی و اعیاد مذهبی و شش گهنبار سال صحبت خوا هیم داشت عجاله در این جا متذکر میشویم که گهنبار مدیو زرم از روز خیر شروع میشودولی نه در دیماه بلکه در اردیبهشت ماه بقول بندهش گل مرو سفید خورشید است مخورشید نیز مانند سایر ایزدان و فرشتگان

Mythologic der Guechen und Römer von Otto Seemann رجوع شود به المحاوية 1910, S. 98.

Erîwische Alterthumskunde von Spiegel Bd. 2 S. 69. مرجوع كنيد به

۳ رجوع کنید به مهریشت فقره ۹۰ و ۱٤۰ و به وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۲۸

٤ رجوع شود به آثارالباقیه چاپ بروفسور ساخو Sachau ص ٢٢٥ - ٢٣٦

برون رفت شادان بخرداد روز به نیك اختر و فال گیتی فروز فردوسی مرو اسم جنس گیاهی است قسمی از آن موسوم است به مرماهوس که آنرا نیز مرو سفید گویند کلیه این گیاه ها خوش بو است مرو سفید در الیانی ۱۷esse Malwe ترجمه گردیده است رجوع کنید به بندهش ترجمه یوستی Just س ۳۸ و به تحفة الموّهنین و بحرالجواهم،

جزو اسامی خاص بوده و هست از آن جمله است این خرداد به که در طی مقالات از او اسم بردیم از آنکه همیشه خورشید در اوستا به تند اسب تعبیر شده بی شك خواسته اند از این تعبیر سرعت سیر آنرا بیان کنند بندهش سیر آنرا بشکل دیگری بیان کرده گوید سرعت سیر خورشید سه برابر سرعت پرش تیر بزرگی است که از کان بزرگی بواسطه مرد بلند بالا و بزرگی پرتاب شده باشد سرعت سیر ماه سه برابر پرش تیر متوسطی است که از کان متوسطی بواسط مرد متوسط القامهٔ پرتاب شده باشد آنچه تاکنون گفته ایم از مأخذ اوستائی بوده است از تاریخ ایران هم بخوبی برمیآید که خورشید در ایران قدیم مورد توجه بوده بسا در اخبار مورخین یونانی راجع بایران از قدیم حورشید و اسب خورشید اسم برده شده است

کز نفون مینویسد که در اعیاد گردونه خورشید را در ایران میگردانند ا کرتیوس Cuntine از اسب خورشید نام میبرد بعلاوه مینویسد که کورش بزرگ لشکریان خود را چنانکه عادت قدیم ایرانیان بوده پس از برآمدن خورشید حرکت مید اد ۲ هرودت میگوید پس از آنکه داریوش باشش نفر دیگر از بزرگان فارس کا نای مغ (اسمردیس غاصب) را کشتند درمیان خود قرار دادند که اسب هریك در روزي که معین کرده بودند در وقت برآمدن آفتاب اول شیمه زد او پادشاه ایران برگزیده شود ۳ هرچند که این خبر هرودت افسانه است و ارزش ناریخی ندارد چه سلطنت ایران پس از مردن کمبوجیا و بیرون آمدن تخت و تاج از غصب بداریوش که بزرگ و رئیس خانواده هخامنشی بود میرسید محتاج بقرار داد و مقدماتی نبوده فایده خبر هرودت فقط در این است که در افسانه ای راجع بایران باز از برخاستن خورشید و اسب محبت شده است باز همین مورخ مینویسد که در وقت لشکر کشی بخت یونان ایرانیان در داردانل پلی ساخته مینویسد که در وقت لشکر کشی بخت یونان ایرانیان در داردانل پلی ساخته مینویسد که در وقت لشکر کشی بخت یونان ایرانیان در داردانل پلی ساخته مینویسد که در وقت لشکر کشی بخت یونان ایرانیان در داردانل پلی ساخته مینویسد که در وقت لشکر کشی بخت بونان ایرانیان در داردانل پلی ساخته مینویسد که در وقت لشکر کشی بخت بیران ایرانیان در داردانل پلی ساخته با زار آن گذشته داخل اروپا شوند پس از اتهام بل میمیای حرکت شدند ولی صبر

î

Xenophon Cyrapèdie VIII, 3, 9.

Curtius III, 7,

Herodote III, 84.

٢

کردند تا روز بعد پس از برآمدن خورشید روانه شوند هرودت در طی این خبر همراه سپاهیانی که دسته دسته از پل میگذشتند در جزو با رونبه از گردونه های مقدس و اسبهای مقدس اسم برده است اکتز یاس مینویسد که ایرانیان غالباً بخورشید سوگند یاد میکنند ۲ در جزو اخبار کرتیوس میخوانیم که خورشید علامت سلطنت و اقتدار ایران بوده در بالای چادر شاه صورت خورشید که از بلور ساخته شده بود میدرخشید ۳ در این جا متذکر میشویم که امروز هم خورشید علامت ملی ایران و نقش بیرق و سکّه ما میباشد

درمیان ارمنیها که سابقاً ممتدین بآئین ایران بوده اندگرچه امروز عیسوی هستند ولی بسا از آثار ستایش خورشید درمیان آنان باقی مانده است در سرودهای مذهبی آنان غالباً خورشید نشانه رحمت ایزدی است کسی که در وقت جان سپردن رو بطرف مشرق نگرداند علامت بدبختی است نزد آنان در وقتی که خورشید میتابد مرده بخاك سپرده میشود در بیرون از کلیسا در وقت ناز روی بمشرق می کنند مخصوصاً دقت دارند که بستر ناخوش و نابوت مرده را بطرف مشرق بگذارند در شب زفاف پیش از آنکه عروس و داماد پای به بستر گذارند نگاهی بطرف مشرق می افکنند عموس و داماد پای به بستر گذارند نگاهی بطرف مشرق می افکنند عموس و داماد پای به بستر گذارند نگاهی بطرف مشرق می افکنند عموس و داماد پای به بستر گذارند نگاهی بطرف مشرق می افکنند به افکنند به بستر گذارند نگاهی بطرف مشرق می در شب زفاف بیش از آنکه عروس و داماد پای به بستر گذارند نگاهی بطرف مشرق می در شبه به بستر گذارند نگاهی به بستر گذارند نگاهی بطرف مشرق می در شبه به بستر گذارند نگاهی به بستر گذارند نگاهی به بستر گذارند نگاهی به بستر که بستر گذارند نگاه بی به به بستر که بستر که

گذشته از خورشیدیشت که آن را خیریشت هم میگویندو ترجمه آنرا ملاحظه میکنیددر خورده اوستا یك خورشید نیایش هم داریم این نیاز مختصر در صبح و ظهر و عصر خوانده میشود آنچه در آن متعلق بخورشید است از خورشید یشت استخراج گردیده سایر قطعاتش در ستایش اهورامزدا و امشاسپندان و فرشتگان است

Herodote VII, 54-55

ا رجوع كنيد بمقاله ناهيد ص ١٦٢ وبه

Ktesias Persica, 15.

⁽⁴⁰⁾

Curtius III, 7.

سعد (صدع م مرسد صدم ،

opem 9(39.—chm3. no3 m'obc. cc 03 m'obn noch. gar (restor...)

on 239. Starca form 9(39. r. 1 ((m d. 6 form. modar ((n. 6 form. opem pt 39. mod 29. open pt 39. open p

ff ch. Garcoconohis. G-23mos....

Onarlant. artigaram. arcomande. Garcocone-6/26s.

Onarlant. onen. artigaram. 33/3minemios. onen. anshos.

Earonam. onen. 33/3minemios. onen. ashos.

خورشيل يشت

خورشید جاودانی با شکوه (رایومند) تیز اسب را خوشنود میسازم «مانند بهترین سرور» زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) «مرطبق قانون مقدّس بهترین داور است» باید مرد پاکدین دانا آنرا بگوید

۱ خورشید جاودانی با شکوه تیز اسب را میستایم در هنگامی که خور با فروغ (خویش) بتابد ^۱

در هنگامی که خور روشنائی بتابد صد (و) هزار از ایزدان مینوی برخاسته این فر را جمع کنند این فر را بسوی نشیب فرود آورند این فر را آنان در روی زمین اهورا آفریده بخش کنند برای افزودن بجهان راستی برای افزودن بهستی راستی هرای افزودن بهستی راستی هم

منگامی که خور برآید زمین اهور ا آفریده پاك شود

آب روان پاك شود آب چشمه پاك شود آب دریا پاك شود آب ایستاده

پاك شود آفرینش راستی که از آن خرد مقدس است (سپنتا مینو)

پاك شود % ۲

۳ اگرخور برنیاید دیوها آنچه در روی هفت کشور است نابود سازند ابزدان مینوی در این جهان مادی اقا متگاهی نیابند (و) آرامگاه (بخویند) %

ا تفسیر پهلوي در این جمله شرح داده مینویسد از آن برآمدن خورشید اراده شده است ۲ مقصود این است آنچه در ظلمت بواسطه جنود اهه یمن آلوده گردیده در روز بواسطه اشعه خورشید پاك میشود

(واسداق عدو مهدار) سع دوي المدرس مدرس مهدر المولاد السيد د

۷ یتا اهو درود میفرستم بخورشید جاودانی با شکوه تبز اسب اشم و هو % ۱

از جمله کمات فارسی که در مدت چندین هزار سال تغییر نیافته لغت ماه میباشد چه در اوستا و کتیبه هخا منشیان نیز ماه آمده است هیهوی و در سانسکریت ماس گویند دائره اطلاعات ما در خصوص آن بسیار تنگ است یشت هفتم که مختص به ماه است بسیار کو آه و مطالبی از آن بدست نمیآید ولی بطور اجهال میدانیم که ماه هم مانند خورشید ستوده و مورد تعظیم و تکریم بوده چه در شب آر در مقابل دیو ظلمت که جهان وا در پرده تیره پیچیده دیدگان بشر را از دیدار محروم میدارد ماه یگانه مشعل ایزدی است که پرده ظلمت دریده سر عفریت سیاه را فاش میکند ماه در اوستا چنانکه در فارسی . یمعنی سیّاره معروف و ماهتاب است و هم اسم مدّت سی روزی است که قر در یا نزده روز از آن در افزایش و پا نزده ووز دیگر در کاهش است ا زرتشت پیغمبر ایران دلداده افزایش و پا نزده ووز دیگر در کاهش است ا زرتشت پیغمبر ایران دلداده شیر منعت ایزدی از اهورامزدا میپرسید کیست که بخورشید و ستارگان راه سیر بنمود از کیست که ماه گهی پر است و گهی تهی ۲

در مقاله خورشید گفتیم که ماه و خورشید و ستارگان غالباً در اوستا باهم ذکرشده است هم چنین غالباً مهر و تشتر (تیر) و انیران (روشنائی بی پایان) با آنها یکجا آمده است ت در فروردین بشت گوید ما درود میفرستیم به فروهر های پاکان که بستارگان و بهاه و بخورشید و با نیران راههای مقدس بنمودند چه پیش از این مدت زمانی بواسطه ضدیت دیو ها غیر متحرك بودرد در مهر مهر را که گاهی پیکر خود را مانند ماه مهر درخشاند "گذشته از این فقرات بسا در اوستا بر میخوریم که بخصوصه ماه مورد میدرخشاند "گذشته از این فقرات بسا در اوستا بر میخوریم که بخصوصه ماه مورد

۱ رجوع کنید به ماه یشت فقره ۲

۲ رجوع کنید به گاتها پسنا ٤٤ قطعه ۳

۳ رجوع کنید به پسنا ۱ فقر ه ۱۱

٤ رجوع كانيد به فروردين بشت (بشت ۱۳) فقر. ۱۷ ه

ه رجوع کنید به مهریشت (بشت ۱۰) نقره ۱۲۲

تعظیم است ۱ غالباً ماه تشکیل دهنده تخمه و نژاد ستوران نامیده شده است ۲ در هميج جاى اوستا مناسبتي از دراي اين تعسر ديده نميشود فقط متوسط كتاب بندهش وجه مناسبی بدست میآید در مقاله خورشیدگفتیم که کره خورشید ياك كننده و أكمهان نطفه نخستين بش (كيومرث) ميباشد بقول بندهش كره ماه حافظ نطفه ستوران و جانوران است دركتاب مذكور آمده است نخستين آفريده اهورامزدا ورزاو (گاویر) بوده اهریمن دیو آز و رنج و گرسنگی و ناخوشی را برای آزار و گزند آن گاشت ورزاو از آسیب دیو لاغی و ناتوان گردید. نا آنکه جان سیرد در هنگام مردن از هریك از اعضایش ٥٥ قسم از حبوبات و ۱۲ قسم گیاه درمان بخش بوجود آمد آنچه از نطفه آن باك و توانا بود بكره ماه انتقال یافت در آنجا بواسطه نور سیّاره تصفیه گردید و از آن یك جفت جاندار نر و ماده بدید گشت و از آنها ۲۸۲ حانوران دیگر تولد یافت در هنّگامیکه ورزاو جان میسیرد روان آن ('توشورون) از کالیدش بدر آمده در مقابل آن ایستاد چنان خروش برکشید که کُوئی هزار مرد باهم فریاد برآورده باشند آواز برداشت ای هرمزد کشور مخلوقات را بکه سیر دی اعمال زشت زمین را ویران نمود گیاه و رستنی . بی آب ماند کاست آن مردی که تو وعده آفریدن نمودی کسی که آئین رستگاری و نجات آورد هرمزد در پاسخ گفت ای گوشورون رنج تو از اهر عن است آگر آن مردی که از من بیمان رفت امروز وجود داشتی هر آینه اهر يمن چنين كستاخ نكشتي آنكاه كوشورون بكره ستاركان بشتافت كله از سر بگرفت پس از آن کره ماه در آمد ، باز خروش شکوه بر آورد پس از آن بفلك خورشید شتافت در آنجا هرمزد فروهر زرنشت بدو نمود و گفت این است آن کسی که خواهم آفرید و آئین نجات خواهد آورد آنگاه گوشورون خوشنود گشته پذیرفت که وسیله تغذیه مخلوقات کردد ۳ بقول ابو ریحان بیرونی ایرانیان عمد او

رجوع کنید به تیریشت (یشت ۸) فقر. ۱ و مهریشت فقره ۱۱۵ و بفقر آلب که در مقاله
 خورشید نشان دادیم

۲ رجوع کنید به پستا ۱ فقره ۱۱ و پستا ۱۱ فقره ٤ و وندیداد فرگرد ۱ نقره ۸ و وندیداد فرگرد ۲۱ فقره ۹ و سیروزه کوچك و بزرگ فقره ۱۲ Bundehesh IV و رجوع کنید به Ormazd et Ahriman par Darmesketer و ۲۲ p. 144–145,

چنین میبینداشته اندکه کردونهٔ ماه بواسطه گاوی از نور که آنرا دو شاخ زرین و ده یای سیمین است کشیده میشود این گردونه درشب شانزدهم دیماه یکساعت ظاهر میشود کسی که آنرا مشاهده نموده حاجتی بخواهد کامروا میشود ! . عناسبت آنکه ماه حافظ جنس ستوران است بسا در اوستا مرّ بی کیاه و رُستنی نیز خوانده شده است ۲ روز دوازدهم ماه موسوم است به ماه روز بقول بندهش گیاه روکس بهاه تعلّق دارد س اردای ویراف در سیر آسهان در دومین گام بکرُه ماه .عقام هوخت یعنی آنجائی که گفتار نیك آرامدارد رسندو در آنجا کروهی از مقدّسین را مشاهده نمود ع هلال ماه بخصوصه یکی از علائم ایران قدیم بوده است در روی بیشتر مسکرکات یادشاهان ساسانی دیده میشود ترکهای عثمانی این علامت راکه الحال نقش بعرق آنان است از إيرانيان كرفته اند ° يقول حزه اصفها في بالاي تخت بهرام بن بهرام هلال زرین نصب بوده است ت یاقوت حموی از یمسعن بن المهلهل . نقل میكند که در بالای گنبد آذر کشس آتشکده معروف شیز هلال سیمین برافراشته بوده است ۷ کذشته از آنکه پشت هفتم مخصوص بهاه است در خورده اوستا یك ماه نیایش هم داریم كه در مدت سی روز ماه سه بار خوانده میشود در ماه نو و در وسط ماه وقتی که ماه پر است و در آخر ماه وقتی که دوباره ماه تیغه میشود نیابش مذکورنیز بسیار کو تاه است قسمتی از آن از ماه پشت و قسمت دیگر که در طلب حاجات است از گشتاسب یشت استخراج شده است

۱ رجوع شود به آ ثارالباقیه س ۲۲٦

۲ رجوع کنید به ماه یشت فقره ۲

۳ روگس در المانی به rother lack ارجمه شده است بقول یوستی آنرا نیز لك گویند در فارسی رنگ لاك را لك کویند و آن صمغ نبانیست شبیه بمرسان گیاه او پر شاخ و گلش زرد . . . رجوع كنید به تحفه حكیم مؤمن و بحر الجواهم

٤ رجوع كنبد به ارداى ويرافنامه فصل ٨

Jeremias Allgemeine Religious Geschichte, München 1918 S. 121

٦ كتاب تاريخ سني ملوك الارس و الانباء جاب بران س ٣٥٠

۷ رجوع شود به معجم البُلدان درگاتها در آغاز صفحه ۲۵ سهو بموده از مسعر بن المهلهل کسی که خود بشخصه آذر کشسب آ تشکده معروف شیز را دیده و یاقوت هموی از او نقل کرده است اسمی نبردیم و معر بن المهلهل در اواسط قرن جهارم هجری در درپار سا مانیان میزیسته و سفرنامهٔ داشته که بدنجتانه از دست رفته است

گفتیم که در اوستا ماه نیز بشهور دوازده گانه سال اطلاق میشود و از برای آن مثال بسیار داریم ا در فرگرد اول وندیداد درجائی که بمالك ایران زمین شمرده میشود در فقره سوم چنین آمده است اهورامردا گوید نخستین بملکتی که من بیافریدیم ایران ویچ میباشد اهر یمن در آنجا مار و زمستان سخت پدید آورد در آنجا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان این ماه ها برای آب و زمین و گیاه بسیار سرد است ت در خود اوستا اسامی تهام ماه های مذهبی بها نرسیده است نقط اسم هفت ماه در اوستا مندرج است بخصوصه اسم پنچ ماه که اردیبهشت و تیر و شهریور و مهر و دین باشد در آفرینگان گهنبار بمناسبت شش عید مذهبی سال مذکور است و دوتای دیگر در جاهای دیگر او ستاست اسامی ما بقی بتوسط کتب بهلوی و کتب ابو ریجان بیرونی وغیره بها رسیده است متأسفانه از اسامی ماهها فرس نیز در کتیبهٔ داریوش بزرگ در بیستون بیش از نه ماه موجود نیست

۱ رجوع کنید به بسنا ۱ فقره ۸ و ۱۷ و آفرینگان کهشار فقره ۱

٣ رجوع كسد اصفحه ٩ م باد داشت شار ٣ آر ناويج

00. 143. c. 04~2041.: 40\$(33)6. c. 4~6m4. c. 120~156.5. 00. 44~5 15. 60. 6. 143. c. 143. c. 143. c. 144. c. 14

مهرساغه ... دورساغه ... سروس عدر ها به به هد. فاسرساغه ... وورساغه ... فاسرساغه ..

gengobeos.

gengobeos.

genetreg. Sargom. om. genetreg. Sargom. om. genomen.

genetregenos. obscondar. and «z-Emonerm. obscada.

genetregenos. obscondar. and «ż-Emonerm. obscada.

ماه یشت

ماه حامل شراد ستوران را گوش یگانه آفریده را چارپایان گوناگون را خوشنود میسازیم ا «مانند بهترین سرور» زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) «برطبق قانون مقدس بهترین داور است» مرد یاکدین دانا آن را بگوید %

۱ درود (نهاز) باهورامزدا درود بامشاسپندان درود بهاه حامل ثراد ستوران درود بآن (ماه) نگریستن ۵۰ ستوران درود بآن (درهنگام) نگریستن

در چند مدت ماه در فزایش است در چند مدت ماه در کاهش است؟ در پانزده (روز) ماه می افزاید در پانزده (روز) ماه میکاهد مدت طول فزایش آن مثل مدت طول کاهش آن است هانطوری که مدت طول کاهش آن است از کیست که ماه گهی میفزاید و گهی میکاهد؟ ۵۰ ۲

ماه مقدس حامل نژاد ستوران (و) سرور راستی را ما میستائیم اینك ماه
 را نگریستم اینك ماه را دریافتم بفروغ ماه در نگریستم از فروغ ماه

ا کله ای که بحامل نژاد ستوران ترجمه شده است در متن گئو چیتر قید طیمده لا میباشد یمنی تخه و نطفه گاو در این جا گاو اسم جنس ستوران و جارپایان میباشد این کله در پهلوی به کوسفند تخمال و به کوسفند چهرك ترجمه شده است گوسفند در این جا نیز اسم جنس است از برای چارپایان و حیوانهای مفید و جهر بمعنی نژاد و تخهه است رجوع کنید بمقاله ماه و بخصوصه بمقاله گوش ≕ درواسپ

۲ این جمله اخیر از گاتها پسنا ٤٤ قطمه ۳ میباشد

masladar. man (3/z. Ingan 3 mal) 1 ges. Barcole.

- (1269. ahr) nore to s. et and nedro 33. a than (129. a than a tha
- 9m36m39. ang-deg(39. manar-«m{33. manana. ans. and nenature of. 30mg-des. 30

บน อาหาเรี. อน (แน. จพ. อุหมู แบน. อหุน) แลน เอน. เอน. เอ (ปพ.ช. ๒,๔๑๓.(.) พริสาราช. เ. พพ.ธพ.พ. จพ. วุชธา. เพ.ษ. เ.

المناع عند المناع عند

آگاهی یافتم امشاسپندان برخاسته آن فر را جمع میکنند امشاسپندان برخاسته آن فر را در روی زمین اهورا آفریده پخش میکنند % 1 و در هنگامی که ماه روشنائی بتابد همیشه در بهار گیاه سبز از زمین بروید

اندر ماه و بشبتث ۲ اندر ماه پاك (اشو) و سرور پآكي را ما ميستائيم پر ماه پاك و سرور پآكي را ما ميستائيم

ويشپتث پاك و سرور پاكي را ما ميستائيم &

من میستایم ماه حامل نژاد ستوران را بغ ۳ رایومند فرهمند آبرومند تا بندهٔ ارجمند دولتمند مالدار چست و چالاك سودمند سبزی رویانندهٔ آباد کنندهٔ بن درمان دهنده را 🔑

برای فروغ و فرش سن او را با نهاز بلند و با زَوْر میستایم ماه حامل نژاد ستوران را ماه پاك (اشو) حامل نژاد ستوران (و) سرور ياكي را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و م میست بر . کردار با زَوْر و باکلام بلیغ ۵۰

ينگهه ها تام

يتا اهو

درود ميفرستيم بهاه حامل نر ادستوران بكوش يكانه آفريده بچاريايان كوناگون اشم وهو . . . % ٤

¹ در فقره ۱ خورشید یشت نیز چنین آمده است که ایزدان مینوی فر (فروغ و روشنائی) خورشید را برگرفته در روی زمین پخش میکنند

۲ اندرماه وره و بشبت در متن سهر ۱۳ سهر ۱۳ سود ۱۳ نتر مانکهه و ۱۹ اندرماه و ۱۹ اندرماه و ۱۹ اندرماه (پرنو مانکهه) واید روی سنه سنه سنه (ویشهت) عبارت است از سه ترکیب ماه اولی در بهلوی اندرماه و دومی و برماه شد سومی بهان شکل اوستان خود محفوظ مانده است اندرماه وقتی است که دائره آن پر باشه درس سومی وقتی است که دائره آن پر باشه درس سومی اختلاف است شاید آن وقتی باشد که ماه رو بکاهش است. بندهش بزرگ مینویسد اندرماه عبارت است از اول ماه تا پنجم پرماه از دهم تا پایژ دهم ویشپتث از ۲۰ تا ۲۰ این لغات در یسنا ۱ فقره ۸ و پسنا ۲ فقره ۸ نیز آمده از آنها فرشتگانی اراده شده است که موکل سه اوقات ماه میباشند ۳ بغ در این جا بمعنی خدا نیست بلکه بمعنی اصلی خود که بخت و بهره باشد استعمال شده است بنابر این بمهنی بخشنده است رجوع کمید بصفحه ۲۱ – ۲۲

٤ رجوع كنيد بهر مزديشت فقره ٣٣

تشبر

هرچند که دویشت پیشین خورشید و ماه کوتاه و دائرهٔ اطلاعات ما در خصوص آنها تنگ و محتاج عدد خارجی بوده ایم برخلاف تشتر یشت مفصل و از این رو خود سرچشمه بسیار کافی است و بخوبی میتوانیم از روی مندرجات آن معرفتی بستاره تشتر یا فرشته باران بهمرسانیم مگر آنکه این یشت بسیار قدیم و با تعبیرات دقیق و شاعرانه بیان شده است برای فهم مندرجات آن از شرح و توضیحاتی ناگریریم

تشتر در اوستا تیشتریه جههه و است و در پهلوی تیشتر و در فارسی تشتر گوئیم تیشترینی جههه و در در در استارگان اسم جمعی از ستارگان است که در نزدیك تشتر میباشد و او را یاری و همراهی میکند در فقره ۱۲ همین یشت از آنها اسم برده شده است

آنطوری که تشتر در اوستا تعریف شده ابد آشکی نمیاند که این ستاره شعری بیانی باشد بقول زخشری در مقدمته الادب ستارهٔ که بنی خزاعه او را پرستیدند ابوریحان بیرونی بشعری بیانی را بگذرنده تفسیر کرده است و گوید آن ستاره ایست بردهان کلب الجبار استاره مذکور در زبانهای اروپائی به سیریوس Sirius معروف است (Canicula) بنا بآنچه بلونارك مینویسد از زمان بسیار قدیم هم میدانستند که تشتر ستاره شعری بیانیه است چه مورخ مذکور مساحهٔ از ستوده بودن این ستاره نزد ایرانیان اشاره کرده کوید «هرمند سیریوس را نگهبان و پاسبان سایر ستارگان قرار داد» و این بکلی مطابق است سیریوس را نگهبان و پاسبان سایر ستارگان قرار داد» و این بکلی مطابق است آنچه در خصوص تشتر در اوستا ذکر شده است در فقره ٤٤ از تشتر یشت آمده است «ما ستاره تشتر درخشان و با شکوه را تعظیم میکنیم که اهورامزدا او را سرور و نگهبان همه ستارگان برگزیده چنانکه زرتشت را برای مردمان» ابرای مردمان» ابوریجان بیرونی در کتاب التفهیم کلب الجبآر از صور کوآب

کلیه مستشرقین و دانشمندان اروپا تشتر را هان سیریوس نوشته اند ابدا مناسبی ندارد که آنرا بعطارد یا مرکور Mercure ترجه نموده تیر را با تشتر یکی بدانیم از آنکه آیا تیر . عمنی عطارد و تشتر . عمنی شعری از یك ریشه و بنیان است و یا از دو اصل متفاوت درست معلوم نیست و مباحثهٔ در آن نتیجه مسکتی نخواهد داد همینقدر میتوان گفت که تیر غیر از تشتر است هرچند که تشتر اوستائی در فارسی تیر هم گفته میشود یشت هشتم اوستا معمولاً به تیر یشت مرسوم است و چهارمین ماه سال و روز سیزدهم هر ماه که باسم فرشته تشتر است تیر ماه و تیر روز گفته میشود بخصوصه در فصل پنجم بندهش آنچه راجع به تیر و تشتر آمده است قابل توجه میباشد در فصل پنجم بندهش آنچه راجع به تیر و جنگ و ستیز است تیر (عطارد) بضد تشتر و بهرام (مریخ) بضد هفتورنگ وغیره ذکر شده است

تیری که عمعنی سهم است بی شاک از تیمگری جدی که Tigri میباشد که در اوستا استعمال شده است و تیمگر جمدی کام Tigra مفت است عمعنی سر تیز

در خطوط میخی فرس در کتیبه بیستون تیگر خود Tigra-Xauda معنی خود سر تیز مبباشد بنابر این ابدا ارتباطی باستاره تشتر ندارد

تشتر در فرهنگها بمعنی فرشته باران سبط است و بسا آن را بمیکائیل ترجمه کرده اند لابد بمناسبت آنکه تشتر فرشته باران و از این رو فرشته ارزاق است اورا بمنزلهٔ میکائیل فرشته رزق دین یهود واسلام بنداشته اند چنانکه سروش مزدیسنا باجبرائیل یکی تصور شده است

در طی مقالات پیش کفنیم که خورشید و ماه و تشتر غالباً در اوستا باهم ذکر شده است بشتهائی که مخصوص بآنهاست نیز پهاوی همدیگر جای داده شده است

در کاتها اسمی از تشتر نیست در سایر قسمتهای اوستا غالباً بآن برمیخوریم همیشه در ردیف سایر فرشتکان و ایزدان مثل مهر و آذر و آبان و امشاسپندان و

ا هوك تشتر را همان سناره عطارد Mercury دانسته است (Essays p. 200)

فر آریائی وغیره میآید ا در هر جا که ذکر شده فرشته باران از آن اراده گردیده است ا حتی در تفسیر فارسی خورشید نیایش تشتر بمنزل باران تعبیر شده است دو صفتی که همیشه از برای تشتر آمده اولی رایومند و دومی فرهمند میباشد مینو خرد آزرا اولین ستاره و بزرگب و نیك و ارجمند و فرهمند میخواند همیچ شكی نیست که ستارگان از زمان بسیار قدیم مورد توجه ایرانیان بود بخصوصه که در هوای خوش ایران فروغ آنها بخوبی نمودار و زینت شب سرا پردگیان عالم بالاست گذشته از این در شبهای تار ستارگان در بیابانها راهنهای کاروان و رهروان است در همسایگی ایران در خاك بابل و اشور باندازهٔ ستارگان توجه مردمان آن سر زمین را بخود کشیده که سر ساکنین را در مقابل فروغ خود فرود آورده پروردگاران و خد اوندان واجب التعظیم گردیدند از پر تو ستاره پرستان آن سامان علم نمجوم بوجود آمده و تا امروز شرف این علم قوم سوم راست همان قومی که بعد ها بابلیها بجای آن بستایش اختران پرداختند

اسای موضوع این مقاله است دوم ستویس سوم هفتو رنگ چهارم و نند در اوستا موضوع این مقاله است دوم ستویس سوم هفتو رنگ چهارم و نند در اوستا هرچهار از ثوابت میباشد احتیال دارد که در فقره ۱۲ شتر بشت اسم ستاره پروین که ذکرش بجای خود بیا بد نیز محفوظ باشد از آنکه فقط صراحة از این چهار اسم برده شده . عناسبت جهات اربعه مشرق و مغرب و شمال و جنوب آسمان است فرماندهی و پادشاهی هر یك از جهات هغرب و شمال و جنوب آسمان است ما بقی ستارگان فرمانبردار و زیر دست چهارگانه با یکی از این ستارگان است ما بقی ستارگان فرمانبردار و زیر دست آنان هستند در فصل دوم از بندهش آمده است تیشتر خور اسان سپاهپت آنان هستند در فصل دوم از بندهش آمده است تیشتر خور اسان سپاهپت ستویس خوروران سپاهپت و نند نیمروچ سپاهپت هفتو کرینك ایاختر سپاهپت از این ستارگان سپهبد خوانده شده اند برای این است که اجرام سماوی نیز

ا رجوع کنید به پسنا ۱ فقره ۱۱ و پسنا ۱۱ فقره ۶ و پسنا ۲۷ فقره ۲ و اشتات پشت (پشت ۱۸) فقره ۰ و ۷ و و ندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۳۷

۲ رجوع کنید به مینو خرد فصل ۱۲ فقره ۱۱ و ۲۲ و فصل ۷ بندهشی

۳ رجوع کنید به مینوخرد فصل ۴۹ فقره ۵ و ۳

باهم در زد و خورد هستند همینطوریکه در روی زمین همیشه خوب خصم بد است و با آن در نبرد و جنگ دائمی است در آسمانها نیز ستارگان نیك با اختران نحس در جدال میباشند سپهسالاری لشکریان ستارگان مشرق به تشتر سپرده شده است ستویس امیرالغرب سپاه مغرب است فرماندهی کُلِّ قوای ستارگان نیك شمال با هفتورنگ است و نند هم برای سر کردی افواج کواکب جنوب معین گردیده است

اینك چند کله در خصوص نگیهبانان مغرب و شمال و جنوب گفته میرویم بسر تشتر ستویس بهلوی است کله اوستائی آن ستو خس دسه به سده به دید ستویس میباشد معنی لفظی آن صد چاکر دارنده است الله چنانکه خواهیم دید ستویس در عمل با رند کی یار و همراه تشتر میباشد و در چند ین جای تیر یشت از او اسم برده شده است در فروردین یشت هم که در فقرات ۲۲ و ۲۶ از او ذکری شده مناسباتش با آب منظور است

متاسفانه نمیتوانیم بطور یقین بگوئیم که از ستویس کدام یك از ستارگان اراده شده است لابد نظر بعلائم و قرائن باید با حدس و احتمالات بسازیم دانشمند الیانی گیگر احتمال میدهد که ستویس یکی از ستارگان برج نسرالواقع باشد ا دارمستتر به نمر آیا حدس زده است ۲ خال بارتولومه به دَبرَ ان رفته است ۳

در تعیین ستاره سومی که هفتورنگ باشد اشکالی نداریم چه این کمه برخلاف ستاره ستویس هنوز در زبان ما باقی است و از آن بنات النعش یا خرس بزرگ

Weber: Überalt-Iranische Stermanen, Gesammtsitzung von 12 January 1888. Ist diese Voraussetzung richtig, so müsste der Satavaisa die Wega im Sternbilde der Lyra sein. Ok. S. 313

Peut-stre Satavassa est-il identique aux Pléiades, Z. A. vol 11 p. 417 Y Vielleicht ist der Aldebran gemeint, in dessen Nahe sich die Plejaden befinden W Altir. Wört,

دَبَرَ ان را زنحشری به کو کرد ترجه کرده است؟ کر ثور جو عقرب نشدنی نافس و بی چشم ـ قبضه شبشیر نشاندی دَرَ ان را

اراده میشود تابدین هفت فلك سیر كند هفت اختر مین هفت بدیدار بود هفتورنگ فرخی

هفتو رنگ در اوستا همپتو ایرنگ سه به به ددیه است و معنی آن دارندهٔ هفت علامت و نشانهٔ میباشد جزء دومی این کله ، معنی رنگ است که در سانسکریت رنگ سعت باشد در لغت سازی عامیانه جزء دوم این اسم را اورنگ پنداشته آن را بهفت نخت معنی کرده اند بقول زخشری در مقدمهٔ الادب این ستاره را نیز در فارسی هفت برادر گویند بخصوصه وظیفه هفتورنگ بسیار دشوار است چه سپهسالاری شهال با اوست همانطرفی که در آئین من دیسا شوم شمردهٔ شده دوزخ در طرف شمال واقع است مسکن دیوها و پریها و جادوان است نمام بلایا و مصائب از شمال متوجه ایران میگردد عجالهٔ بهمین قدر اکتفاه کرد د تا بعد وقعی بدست آورده از نحوست شمال صحبت بداریم ولی در اینجا حس وطن پرستی مانع است که نگفته بگذریم و از بیداد روس همسایه شمال که کلیّه ذلت و بدیختی وطن نگفته بگذریم و از بیداد روس همسایه شمال که کلیّه ذلت و بدیختی وطن مقدس ما از اوست صرف نظر کشیم بشود که اختران شمال بدل روسها تابیده مقدس ما از اوست شایان نموده است باز بداری.

 ختص باوست در یشت مذکور از ونند بضد حشرات موذی استغاثه میشود در فصل ۶ مینوخرد آمده است که ونند برای محافظت دروازه و گذر آلبرز گاشته شده است آنجائی که در گردآگرد آن محل خورشید و ماه و ستارگان است در حرکت میباشد پریها و دیوها را نمیگذارد که خط سیر کواکب را باز دارند از این سه ستاره اخیر نسبه در اوستا کمتر اسم برده شده است

در دوسیروز فقره ۱۳ از تشتر و ستویس و ونند وهفتو رنگ یاد شده بآنها حامل نطفه آب و نطفه زمین و نطفه کیاه اسم داد. شده است

معدم استاره تشتر در گذرین و مهم ترین درمیان این ستارگان همان تشتر است ستاره تشتر در گداین این ستاره تشتر در شد اینك بشرح بشت آن میپردازیم وظایف عمده تشتر معداله آن معددی بیش از مطالعهٔ آن دانستن مطالبی که در بندهش در فصل هفتم راجع به تشتر آمده است و ممد فهم بشت مذکور است بسیار مفید میباشد

بنده شروع بنده شروع ایز وقتی که خرد خبیث بضّد خرد مقدس شروع بستیزه نمود تشتر نیز بیاری خرد مقدس برخاست تا وظیفه خود را دربارندگی بجای آورد از نیروی باد آب بسوی بالا انتقال یافت تشتر برهنهائی ایزد بورچ (برز) مجای آورد از نیروی باد آب بسوی بالا انتقال یافت تشتر برهنهائی ایزد بورچ (برز) محل و فروهم نیکان بایاری وهومن و ایزد هوم بر ای اجرای عمل خویش سه ترکیب بخود گرفت نخست بصورت مردی دوم بشکل اسی سوم بقالب گاو نری (ورزاو) در آمد در مدت سی روز و سی شب در میان فروغ پرواز نمود و از هر یائ از ترکیب سه گانه خویش در مدت ده روز و ده شب باران شدید ببارید هر قطره ای از این باران بدر شتی پیاله ای بود از اثر آن باندازه یائ قدم د آب در روی زمین بالا آمد جانوران موذی هلاك و در سوراخهای زمین غرق شدند آنگاه باد ایزدی وزیدن گرفت تام آبها را باقعی حدود زمین راند از آن دریای فراخکرت وزیدن گرفت تام آبها را باقعی حدود زمین راند از آن دریای فراخکرت (اقیانوس) بوجود آمد لاشه جانوران موذی در روی زمین بهاند از آنها زهر و

ا رجوع شود به رشن یشت (یشت ۱۲) فقره ۲۹ و خورشید نیایش فقره ۸ ۲ نقول دارمسننز ایرد برج اسم دیگر آیام نبات میباشد (Dar. Z.A. vol. 2 p. 432.) که در هفتن یشت کوجك از آن صحبت داشنه ایم

عفونت خاك را فرا گرفت برای آنكه زمین از زهر شسته و باك شود دومین بار تشتر بشکل اسب سفیدی با سمهای بلند بسوی دریا شنافت رقیب او دیو خشکی اپوش بصورت اسب سیاهی باسمهای گرد از بی خصومت بسوی وی دوید ازیك فرسخ دور تشتر را به بیم و هراس انداخت تشتر برای پیروزی و رستگـاری از اهورامزدا ياري طلب عود خداوند بدو قوّت بخشيد چنين آمده است که تشتر فوراً زور ده اسب جوان و ده شتر جوان و ده ورزاو جوان و ده کوه و ده رود بخود گرفت آنگاه دیو اپوش هراسیده یگفرسخ دور بگریخت از این جهت است که میگویند قوّت یك تیر باتشتر بود، چه یک فرسنگ مسافت بیرش یک تیر میباشد پس از آن تشتر دیو اپوش را عسافت یک هزار کیام از دریا دور نمود و آب برگرفته بهتر از پیش ببارید قطرات بزرگ و کوچک هريك بدرشتي كله گاو وكله انسان بدرشتي يك مشت و يك دست فروباريد در مدت این مارندگی دیوهای سیینیکر (Apineake) ا و دیو ابوش مند تشتر کوشدند آتش وازیشته (raziřía) از گرز تشتر شراره کشیده سپینچکر را هلاك نمود از این ضربت گرز خروش بزرگی از نهاد سیینچكر برخاست این خروش همان است که هنوز هم پیش از بارندگی از رعد شنیده میشود آنگاه تشتر در مدت ده شبانه روز باران فروریخت چرك و زهري که از جانوران موذی در روي زمين مانده بود با آب مخلوط گرديد از اين رو است که آب شور يديد آمد پس از انقضای مدت سه روز دُگر باره باد برخاست آبها را بانتها حدود کُرُه زمین بر اند از آن است که سه دربای نزرگ و ۲۳ دربای کوچک تشکیل یافت » بندهش در فصل بازدهم گوید «زمین پیش از بارندکی تشتر یک قطعه بود دریاهاي روي زمين از اثر بارانهاي او بوجود آمد و زمين را بهفت کشور منفصل از هم تقسيم نمود »

در خود اوستا فقط از زد و خورد فرشته بارال با دیو خشکی صحبت ۱ از دیو سپینچکر رقیب تفتر در خود تفتر یشت اسمی برده نشده است ولی در د و ۱ وندیداد فقره ٤٠ از سپنجر دو ۱۳۶۴ به سهاسه Spenjaghra و آنش وازیشه ک

فرگرد ۱۹ وندیداد فقره ۱۶ از سبینجنر ۱۹۵۶ به به Spenjaghra و آنش وازیشته که او را هلاك نمود ذکر شده است.

444 تشار

شد. است از تشکیل دریاها سخنی نیست دگر آنکه در بندهش ستیزه تشتر و ابوش فقط در آغاز آفرینش مفهوم میشود اسما در تشتر یشت این جنگ دائمی است همیشه در فصل باران دیو قاحطی و خشکسالی در مقابل فرشته رزق کوشاست اینک ببینیم که چرا تشتر اینهمه در نزد ایرانیات ستوده و معظم است در خود تشتر بشت فقره ۲ ٥ اهورامزدا بزرتشت میگوید که من تشتر را مثل خود شایسته حمد و ثنا آفریدم دلیلش نیز در طیّ فقرات بشت بیان شده است ر ای آنکه تشتر فرشته باران است از اوست خوشه و خرّمی و روزی ممالک در مملکت کم آب و خشک و گرم ایر آن بار آن و آب از بزرگذرین نعمتهای خداوند بشهار است کاگذیر فرشته باران بایستی عزیز و محترم باشد

مسسسسسسس فر بس از دانستن این مقدمات باید دید که مناسبت میان تشتر چرا تشتر ستاره بَارَان خواندُه لل يا شعري بهاني و باران چيست که اين ستاره را نيز فرشته

ماران دانسته اند بخصوصه دانستن این وجه مناسبت لازم است چه مندرجات تشتر یشت در اول نظر بسیار شکفت آمیز میباشد اسما یس از اندك تفكّري در آن خواهيم ديد كه كلبه مضامينش مطابق با واقع و بسيار طبیعی است مُکر آ نکه عوارنات ساده و طبیعی را که خود همیشه در طی زندگانی ناظر آنها هستیم با یك زبان مذهبی و تعبیرات شاعرانه بیان كرده اند نخست باید دانست که تشتر یا شعری همیشه در افق دیده نمیشود تابستان و بخصوصه امرداد و شهريورماه اوقات جلوه وكارتشتر است

در تیر ماه همان ماهی که باسم نشتر است این ستاره طلوع میکند در آخر ماه مذکور در طرف صبح در آسمان دیده میشود بخصوصه درماه بعدش پیش از برآمدن خورشید بسیار باشکوه در طرف مشرق میدرخشد در بحبوْحه تا بستان در فصلی که دل خاك از تشنگی چاك چاك گیاهما سوخته و درختان پژمرده ستور و مردم چشم به بخشایش ایزدی و باران رحمت دوخته تشتر مانند بیک خدان سر از گریبان افق بدر کرده مژده رحمت میرساند در فقره پنجم تشتر یشت کوید " چارپایان ُخرد و بزرگے و مردم مشتاق دیدار تشتر

هستند کی دگر باره ستاره باشکوه و درخشان طلوع خواهد نمود کی دگر باره چشمه های آب بستبری شانه اسی جاری خواهد شد » از آنکه تشتر در موقع معین از سال دیده میشود از فقره فوق و فقره یازده بخو بی بر یآید در جائی که تشتر باهورامزدا میگوید «اگر مردم مرا چنانکه سایر ایزدان را میستایند نام برده تعظیم و تکریم بجای آورند هر آینه من در موقع معین سال در مدّت یک شب یا دو شب یا پنجاه شب بدر آمده خود را بیاکان و نیکان خواهم عود» واست است فوراً یس از مشاهده شدن تشتر باران نمیمارد ندرة در ماه امرداد و شهریور در ایران باران دیده میشود اوستا هم میان جلوه اولین تشتر و ریزش باران مدت زمانی فاصله قرار میدهد همانطوریکه از بندهش نقل شده است تشتریشت نیز گوید در ده شب اولی تشتر بصورت پسر جوان یانزده ساله باچشم درخشان و بالای رسا در فروغ پرواز میکند در ده شب دیگر بشکل و رزاو زرین شاخ جلوه مینهاید در ده شب آخرین ترکیب اسب سفید زیبائی گرفته با گوشهای زرین و لکمام زرنشان بسوی اقیانوس و اورو کش ولا، دروس مین که در پهلوی فراخکرت گویند شتافته تا از آنجا آب برگیرد دیو خشگی ایئوش سن مدي معيد بشكل اسب مهيب سياه بأكوش و يال و دم كل (بي مو) در مقابل او آید از آنکه رقیب تشتر دیوخشکی مهیب و سیاه و کل تعبیر شده است با حال نًا بستان ایران که زمین از تشنگی سوخته و تیره و از زینت کیاه محروم مانده کل شده مناسبت تام دارد در نزدیک اقیانوس فرشته باران تشتر و دیو خشکی ایوش بهم درافتند در مدّت سه شانهروز جنّگ آنان طول کشد تشتر شکست یافته بمسافت یک هائر سوسهادس hathra یا هزارگام از فراخکرت رانده شود فرشته باران خروش ماتم برآورده بد رگاه اهورامزدا بنالد وای بر من افسوس بدین مزدا دریغ بآبها و گیاهها اگر مردم از پی شکرانه معمت مما میستودند و خیرات میکردند هرآینه من قوّت گرفته بدیو خشکی غالب میشدم آنگاه اهورامندا به بندگان رحم آورد بفرشته باران دلداری دهد و بد و زور و توانائی بخشد پس از آن تشتر بیند اپوش بشتابد و جنگ از سرگیرد چندالت بکوشد نا برقیب چیر کشته اورا هزار کام از فراخکرت

دور نماید بانگ شادمانی برآورده گوید ای اهورامزدا خوشا بمن خوشا بدین مزدا خوشا بآبها و گیاهها خوشا بمهالک روی زمین آنگاه تشتر با قیانوس در آید دریا را بجوش و خروش در آورد از سینه دریا امواج برخیزد طغیان و تلاطم پدید آید در سواحل هیجان و انقلاب عجیبی برپا شودفرشته ستویس نیزبیاری آید از طرف و هند مه برخیزد و ابر بجنبش در آید باد جنوب وزیدن گیرد ابر و مه را از پیش براند باران و تگرک را بد شتها و منزلگاهان و بهفت کشور رهنمون گردد آ نگاه فرشته آب ایام نیات بهمراهی ایزد باد و فر و فروهم نیکان مقدار معینی از آب در جهان خاکی بمهالک تقسیم نمایند ابرو باد و مه و خورشید و فلک درکارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری ابرو باد و مه و خورشید و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

بقول مینوخرد (۲۲٬۲۲) انواع و اقسام تخمها بواسطه تشتر با باران فرو میر بزد هدت جنگ تشتر و اپوش سه شبانه روز قرار داده شده است این مدت همان است که پیش از بارندکنی انقلاب در هوا و گرفتگی و تیرگی در فضای آسمال دیده میشود کهی برق میدرخشد و کهی رعد میشرد تا آنکه بقول بندهش گرز آتثین بر فرق خصم فرود آمده فرشته باران پروزمند گرده

گذشته از دیو اپوش دسته ای از پریها با تشتر در زد و خورد اند در فقره هشتم میگوید که آنها بشکل ستارگان دنباله دار درمیان زمین و آسمان پرآکنده خصومت میورزند تا آنکه شکست یافته فرشته باران بدون معارضه فرما نفرها میشود

بخصوصه این ستارگان دنباله دار از ۱۸ امرداد تا ۲۰ آبانهاه (۱۰ اوت – ۱۱ نوامبر) بسیار دیده میشود ا پس از انقضای مدت سی روز که اوقات جلوه تشتر است بسه شکل و خاتمه یافتن جنگ و زد و خورد تقریباً

¹ مقصود از ستاره دنباله دار دودنب و شهاب میباشد بقول زنخشری در مقدمنه الادب ستاره دیو انداز و بقول بندهش موش پر (ótoile filante) بخصوصه در فصل مذکور در فوق اوقات این کونه سوانح ساوی (météorite, abrolithe) میباشد

ع معهدي

میرسیم بهاه باران ایران یا بهاهی که عناسبت با رندگی آبانهاه نامیده شده است از روز نهم همین ماه تا هشتم آذر ماه (ماه نوامبر) تشتر فاتح در تهام شبهای ماه مذکور در آسمان دید ه میشود یك رقیب دیگر تشتر که در فقره ۱ ه از آن اسم برده شده است دریائیریا و رفه بدساد (Dużynirya) میباشد یعنی بدسالی یا تخطسالی داریوش هم در یکی از کتیبه های پرسپولیس (تخت جمشید) از همین دیو در بیم و هراس افتاده گوید «اور مزد این مملکت پارس را از لشكر دشمن و بدسالی (دشی ایارا همین دروغ نگهدارد نكند که این مملکت دچار لشكر دشمن و بدسالی دشمن و بدسالی (دشی ایارا قطمی) و دروغ نگهدارد نكند که این مملکت دچار لشكر دشمن و بدسالی دروغ گردد ا

تیر آرش دریای فراخکرت بشنابد همانطوری که تیر در هوا از کان بهترین کانگیر دریای فراخکرت بشنابد همانطوری که تیر در هوا از کان بهترین مدد به کانگیر سر انداز آریائی ارخش الای که بهترین از کوه ائیریوخشوث سدد به که که بهتران به انداز آریائی ارخش المراف کوه خوانونت سر انتهای (xvinvani) پرتاب گردید ارخش همان است که در مجمل التواریخ ارش شیوا تیر ضبط است بهرام چوبین رقیب خسرو برویز مدعی بود که از خاندان آرش میباشد داستان تیر اندازی آرش در جنگ ما معروف است کوههای اریوخشوث و خوانونت ایران و توران در اقسات و تاریخ ما معروف است کوههای اریوخشوث و خوانونت دا نمید انیم که در کبا واقع است و امروز بچه اسمی نامیده میشود ولی میتوان گفت که اولی در طبرستان و دومی در مشرق ایران واقع است فر الدین میشود ولی میتوان گفت که اولی در طبر ستان و دومی در مشرق ایران واقع است فر الدین گوید

آگر خوانند آرش را کمان گیر که از ساری به مرو انداخت یك تیر تو اندازی بجان من زگوراب همی هر ساعتی صد تیر برتاب ۲

۱ ویس و راهین صفحه ۴۸۰ چاپ کلکته ۱۸۲۵ میلادی رضا فلیخان هدایت در کتاب خود فرهنگ آرای ناصری خواسته که ۱۳۳۱ میلادی رضا فلیخان هدایت در کتاب خود فرهنگ آرای ناصری خواسته که اشتباه دیگران را که فرد اولی اشعار فوق را به نظامی نسبت داده اند اصلاح کند فقط چندین اشتباه دیگری باشتباه دیگران افزوده است از آنجمله اشعار مذکور را از داستان وامق و عذرا نقل میکند قطعاتی که از وامق و عذرا باقی هانده است و شعرائی که بهدها آنرا اقتباس کرده اند نسبهٔ متاخر هستند

ابوریجان بیرونی در آثارالباقیه راجع بجشن تیرگان که در تیر روز در تیر ماه اتفاق میافتد چنین مینویسد «پس از آنکه افراسیاب بمنوچهر غلبه نموده اورا در طبرستان محاصره کرد بر این قرار دادند که حدود خاکیکه از ایران باید بتوران برگزار گردد بواسطه پرش و خطسیر تیری معین شود در این هنگام فرشته اسفندارمذ حاضر گشته امر کرد تا تیر و کمانی چنانکه در ابستا بیان شده است برگرینند آنگاه آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود برای انداختن تیر بیاوردند آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود برای ای پادشاه و ای مردم به بدخم بنگرید مرا زخم و مرضی نیست ولی یقین دارم ای پادشاه و ای مردم به بدخم ننگرید مرا زخم و مرضی نیست ولی یقین دارم دست بجله کان برد بقوت خداداد تیر از شست رها کرد و خود جان تسلیم عود حداوند به باد امر فرمود تا تیر را حفظ نهید آن تیر از کوه رویان ا باقسی خداوند به باد امر فرمود تا تیر را حفظ نهید آن تیر از کوه رویان ا باقسی نقطه مشرق بفرغانه رسید و بریشه درخت گردکان که در دنیا بزرگیز از آن درختی نبود نشست آن موضع را سر حد ایران و توران قرار دادند گویند درختی نبود نشست آن موضع را سر حد ایران و توران قرار دادند گویند درخی نبود نشست شد و تا بآنجائی که فرو نشست شست هزار فرسخ فاصله است برابی بین بر تاب شد و تا بآنجائی که فرو نشست شست هزار فرسخ فاصله است بنابر این جشن تیرگان بمناسبت صلح ایران و توران میباشد ۲

طبری نیز این داستان را ضبط کرده است عین عبارت بلعمی که از او نقل میکند چنین است «و هر دو ملک بر این عهد بستند وصلحنامه بنوشتند پس آرش را اختیار کردند و آرش مردی بود که از وی تیر انداز تر نبود و بر تلی شد در آن حدود از آن بلندتر کوهی نیست و تیری را نشان کرد و بینداخت بر لب جیحون بزمین آمد» ۳ روضة الصفاء در صلح میان منوچهر و افراسیاب از زبان افراسیاب چنین مینویسد «مقرر و مشروط بر آنکه آرش از سرکوه دماوند تیری اندازد هر کجا که آن تیر فرود آمد فاصله میان دو مملکت آن محل بود و آرش بر فقه جبل دماوند رفته تبری بجانب

ا رویان اسم ناحیه و شهری بود، است در طبرستان رجوع کنید به معجم البلدان
 Eranyahr von Marquart S. 136.

۲ آثارالباقيه جاپ زاخو ص ۲۲۰

٣ بلعمي نُجاُپ كانبور ١٩١٦ ميلادي ص ١١٠

مشرق افکنده از شست رهاکرد و آن تیر از وقت طلوع آفتاب تا نیمروز در حرکت بود و هنگام استواء برکنار جیحون افتاده » ۱

برای آنکه سخن بدرازا نکشد فقط تا باندازهٔ که از برای فهم مطالب عمدهٔ تشتر یشت محتاج بتوضیحات بوده ایم نگاشته آمد در انجام خوانندگان را منتقل میسازیم که این یشت مانند بیشتر از قطعات اوستا نمونه ایست از مصارعه خوبی و بدی زد و خورد فرشته باران در عالم بالا بضد دیو خشگی بایرانیان تلقین میکند که در مملکت خشك و کم آب خود نیز بضد خشکی بکوشند و چنین هم شد ایرانیان مخترع قنات گشتند و از پر تو آن در پارینه ایران آباد بود دگر آنکه در موقع بارندگی و ریزش ابر رحمت بانسان خیرات و مبترات تعلیم داده شده است موقع بارندگی و ریزش ابر رحمت بانسان خیرات و مبترات تعلیم داده شده است بروی گشاده گردد نباید از جود و بخشش خود داری کند و نعمت خود را از بروی گشاده گردد نباید از جود و بخشش خود داری کند و نعمت خود را از بیگران در یغ نهاید بعقیده نگارنده تشتر یشت یکی از بشتهای بسیار دلکش اوستاست بعبارت ساده آن که در چند هزار سال پیش از این ترکیب یافته نباید نگریست فقط آنها را باید وسیله فهم معانی عالی و دقیق آنها قرار داد

mul. onuouno

تير يشت

تشتر ستاره درخشان (رایومند) با شکوه (فرهمند) را ستویس آب آورندهٔ توانای مزدا آفریده را خوشنود میسازیم

« ما نند بهترین سرور » زوت آن را .عن بگوید (زرتشت) «برطبق قالون مقدس بهترین داور است » مرد پاکدین دانا آن را بگوید ،

(en-[a3. 1)

12. In 19023 3 466. 1:.

22. In mandmathold. Angundur. 3 mg. 1 {3{3}1 ccz. mn. 13. 3 mg. 1 {3}1 ccz. mn. 13. 3 mg. 1 {3}1 ccz. mn. 13. 3 mg. 13 mn. 14 ms. 1

enargme. Angresplanoen langomelso. 1 demolero.

- and 39.1 (26/39 du. 60 (1000). Mar [3] 5 (1 mg) chad (1000). 100 (1000). 100 (1000). 100 (1000). 100 (1000). 100 (1000). 100 (100)
 - Internations. Oran marches. (modernations). I mares. (modernations). (moder

mezanciz. Drun. 2000 demander Androneron 00

- الركود ١١) الم

- ۱ اهورامزدا باسپنتهان زرتشت گفت تو بزرگ جسمانی و روحانی باش ا ماه و خانه (میهن) (و) میزد را میستائیم آ تا اینکه از برای من ستار. فرهمند بهمراهی ماه عردان (دایران) شکوه ارزانی دارد من تشتر ستارهٔ آرامگاه بخشنده را با زور میستایم %
- تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را میستائیم (آن ستارهٔ) که منزل آرام و منزل خوش بخشد (آن) فروغ سفید افشانندهٔ درخشندهٔ درمان دهندهٔ تند پرندهٔ بلند از دور درخشنده راکه روشنائی بی آلایش (پاك) افشاند آب دریای فراخ را (رود) و نگوهی در همه مشهور را سمنام گوش مزدا آفریده را فر توانای کیانی را فروهر اسپنتهان زرتشت پاک را (ما میستائیم) ه
- ۳ برای فروغ و فرش من او را میستایم با نهاز بلند بانز ور (آن) ستارهٔ تشتر را تشتر را تشتر ستارهٔ رایو مند فرهمند را میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و کمفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ نشکیه ها آم

ا کلمان که به بزرک جسمان و روحانی ترجمه شده در متن آ هو سرود و آرتو شهره است. آمده است اشت است است است است در فقره فوق اهورامزدا بینمبرش زرتشت اس مینی سرور روحانی و بزرگ معنوی است در فقره فوق اهورامزدا بینمبرش زرتشت اس میکند که در رسالتش مقام سلطنت جسان و روحانی هم دو را محفوظ بدارد

۱ میهن در متن مشتق هسومی الله به به خان و مان است شمس فخری گوید جهانیان را یک ذره از عنایت در متن میزد معنی فدیه یک ذره از عنایت در به از هزار عقار و فیله و میهن مبزد در متن میزد معنی فدیه و نتار میباشد در زبان ادب فارسی بمعنی مجلس منیافت و عشرت گرفته آند فرخی گوید اندر میزد با هنر دانش و ندر نبر د با هنر بازو

۳ و نگوهی هاسه دسم دودی است غالبا در کتب بهدوی با رود رنگها یکجا نامید. شده و در روت خواند ممیشود و نگوهی نیز لفظاً بمنی به و خوب میباشد رجوع کنید بمقاله رنگها ص۲۲۲-۲۲۲ نفره می نشتر یشت تکرار میشود

(eu(a3. 7)

ع مهدوسوراته، همسرایه، (سوم «سپومهه، اسمراع (سودرس سپور» مهدول سورسه سدول ا

me de meder 13(35 meder de p. 13(35 meder) me me me me de per le me de per le me me de per le me de per l

maggi (merm om omachm. onter) momet both. o

(eu_(a3. m)

nand (meen-charamen ohnasmore, ohnamen ohnamen

(eu_(es. 21)

٠٠٠٠ (٢ ه ٢) (١٠٠٠)

٠٠٥ (کردهٔ ۳) الله

تشنر ستارهٔ رایومند فره اند را م ستائیم کسی را که چاربایان خرد و بزرگ منتظر اند و مردمانی که سابق جفاکار بودند و کَنَّبِتَ ها ۲ که در پیش بشرارت برداختند

چه وقت از برای ما تشتر رایومند فرهمند طلوع خواهد کرد؟ چه وقت سرچشمه هنی آب بقوّت اسبی دکرباره روان خواهد شد؟ برای فروغ و فرش او را میستانم

٠ ١ (كردة ١) الله

۲ تشتر سناره رایومند فرهمند را میستائیم که تند بسوی دریای فراخکرت
 ثازد مانند آن تیر در هوا پران که آرش تیر انداز بهترین تیر انداز آریائی
 از کوه ائیر بوخشوث بسوی لوه خوانون انداخت
 ها

۴ روی وسیم ۱۰ مین این طبه معلوم یات از ففره مون بر میآید که از کنت ها گروهی از بدخواهان و دشمان اراد، شد، است معانی که دانشه سان از برای این کله حدس زده انه هیچ یان ترد بارتولومه منبول بفاده است.

ا فقره ۳ از همین بشت در این جا آکرار میشود

است بنابر آنجه در مناه افار آن او راحان فر (ده ایم که نیر آرش از کوه رویان پرتاب کشته به غاید فرو د آمد باید از بروخشو د مهان کوه رویان باشد که سابق اسم ناحیه و شهری بوده است در طبرسنان احتال دارد که بوم را به دبی اسلمه به سه در فقره ۱۲ ز زامباد یشت و رویش هومند در فقسل ۱۱ در فقرات ۱ و ۱۲ از سرحی مهان رویان باشد این حسس درست باشد یا نه به به برای زم بنا و ۱۲ از سرحی مهان رویان باشد این حسس درست باشد یا نه به به برای زم بنا با آنجه در کتب تاریخ مها از داستان جندی برای زم بنا با آنجه در کتب تاریخ مها از داستان جندی باشد و خوانونت در خراسان هم برین کشته ایم که دول داری و بلمی تیم آرش باب جیحون باشد و خوانونت در خراسان هم برین گذشه ایم که دول داری و بلمی تیم آرش باب جیحون باشد در تاریخ اوران بابد یکی از کوههای سرچیمه جیحون باشد

mad. (meren. 2m. amserlm. arrane 601.00

mad. (veren. 2m. 6m. meren. 67.6.1...

mad. (veren. 2m. 6m. meren. 67.6.1...

and. (veren. 2m. 6m. meren. 67.6.1...

and. (veren. 2m. 6m. meren. 67.6.1...

and. (veren. 2m. 6m. meren. 67.6.1...)

(eu_(az. 6)

negachar. Eman. Emahar. Am mag. Annegaraccontractor.

namneg (23.1 cemaha. and mag. annegation.)

namchareg (23.1 cemaha. annegation.)

namchareg. Anolar Baregar. Annegar. angentua.

namchareg. Anolar Baregar. Annegar. Anneman.

and annegar. Annegar. Annegar. Anneman.

and annegar. Annemar. annegar. Annemar.

annegar. Annemar.

annegar. Annemar.

annegar. Annemar.

annegar. Annemar.

annegar. Annemar.

annegar.

6 mm d. dmd. meez. geregementen. enemader. 1...

6 mm d. dmd. meer. beregementen. (monteremail.

6 mm d. dmd. meer. beregementen. (monteremail.

7 meer. deregementen. only deregementen.

8 mm d. dmd. meez. gementen.

9 mm d. dmd. meez. gementen.

10 mm d. dmd. meez. gementen.

10 mm d. dmd. meez. gementende.

10 mm d. dmd. meez. gementende.

masen. (merm. sm. omsænm. onmjungunebon. os

(em_(g 3. Y)

مَن مَن مَن مِن مِن الْعَرِق السَّرِينَ وَالْمُرَافِ السَّرِينَ وَالْمُنْ الْمَنْ الْمَنْ الْمَنْ الْمَنْ الْم مَن مَن مِن مِن مِن مِن مِن الْمُنْ الْمَنْ الْمَنْ مِن الْمُنْ مِن الْمُن الْمِن الْمِن الْمِن الْمِن الْمُن الْمِن الْمُن الْمُن الْمُن الْمِن الْمُن الْمُن الْمُن الْمُن الْمُن الْمُن الْمُن الْمُن الْمُنْ مِنْ الْمُنْ الْمُنْلِمُ الْمُنْ الْمُنْ الْمُنْ الْمُنْ الْ

-102 (0 55) (410 10)

۸ تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم کسی که به پریها غلبه کند
کسی که پریها را درهم شکند وقتی آنها بشکل ستارگان دنباله دار ۳
درمیان زمین و آسمان پرتاب شوند بنزدیك دریای فراخکرت نیرومند
خوش منظر ژرف که آبش سطح وسیعی را فراگرفته است او براستی
بصورت اسب مقدسی (بسوی دریا) آید او از آب امواج بر انگیز اند
و باد "چست وزیدن آناز کند ۵۰

آنگاه این آب را ستویس بهفت نشور رساند ³ وقتی که او در موقع تقسیم پاداش حضور بهمرساند (آنگاه تشتر) زیبا و صلیح بخش بسوی مهالك آریائی
 آید (تا آنکه آنها) از سال خوب بهره مند شود این چنین مهالك آریائی
 از سال خوش برخوردار (دن)

برای فروغ و فرش او را میستایم ۲ %

المنافقة المرافقة المنافقة الم

۱۰ تشتر ستاره رایومند و فرهمند را میستائیم که این چنین سخن گویان با هورامزداگفت ای اهورامزدا ای خرد مقدس (سینتامینو) ای آفریدگار

جهان جسمانی ای باك ه

۱ فرشتگان آب وکیاه مفسوداست ۲ فقره ۳ در این جاکرار میشود

۳ سناره دنباله دار یا ذوذب در اوسدا سناره کرم وده سافهٔ ووی گوی نامیده شده است همین سنارگانند که غالباً در این بشت به بریم نمبیر شده است

٤ ستویس که اسم ستاره آیست در آن واحد اسم یکی از فرشتگان موکل آب هم هست
 یکی از وظایف او حنانکه از فقره فوق بر مبآبد تقسیم کردن نممت آب است.

- accorders. 6(«-duronsan(33). adursanco duro...

 accorders. eque eque (3-almanaranco duro...

 charlachar. encoc. com (13-almanaranco duro)

 egs (39 (mestranolda. encoc. nacolaranco duro)

 con son coda (13-almana)

 con son coda (33). acolar (33). an formana)

 con son coda (33). acolar (34).

 con son coda (33). acolar (34).

 con son coda (33).

 con son coda (34).

 coda (24).

 coda (24).

 coda (25).

 coda (25).

۱۱ آگر مردم در نهاز از مر نام برده بستایند چنانکه از ایزدان دیگر نام برده میستایند (پس) من با زندنانی درخشان و جاودانی خویش عردمان یال روی آورم در موقع معینی از زمان در مدت بك با دو و یا پنجاه شد فرارسم ۵۵

۱۲ تشتر را میستائیم تیشتریئی ها (Tirryanin) ا را میستائیم (آن ستاره) را که از پی اولی در آید میستائیم ۲ پروین را میستائیم ۳ آن ستاره هفتو رنگ را برای مقاومت فردن بشد جادوان و پریها (میستائیم) ونند ستاره مزدا آفریده را میستائیم برای قوّت برای پیروزی برازنده برای قوّد مدافعه اهررا آفریده برای برتری برای غلبه نمودن باحدیاج برای غلبه نمودن بخصومت تشتر درست چشم را میستائیم هم

۱۳ در ده شب اولي اي اسپنتهان زرتست تشتر را يومند فرهمند تركيب جسانی بذيرد بشكل بك مرد پانزده ساله درخشان با چشمهای روشن بلند مالا (و) سيار نبرومند (و) توانا و "چست در فروغ پرواز كند %

۱ آیشتریای ۱۵ میسم (دسی ۱۹ اسم یك دسته از ستارگانی است که در نزدیك تشتر میباشد در خورشند بایش به در فنره ۱ از آنها اسم برده شده است گروهی از مستشرقین از انکنیل Anqueti که ترجه اش فتما ترجه ستنی است کرفته تا اشیبیگل و هاراز و گلدار کله مذکور را اسم جمی از سیارگان که از یاران و همراهان تشتر محسوب است گرفته اند بتحقیق عیدانیم که کدام سنارگان محاور نشتر از آنها اراده شده است

۲ در این جله آن سارهٔ که دس از تشیر دارای دومین مقام و رُتبه است مقصود میباشد و آن عبارت است از ستارهٔ ساویس

⁽paoiryačini) مساره که به بروی ترجه شده در مان آینو آ ی ریه آ ثبنی الله کداده الله روی ترجه کدده الله رجوع شود به میاشد و نسبغهٔ جمع آمده است گروهی از مشترقات آن را به پروین ترجه کرده الله رجوع شود به Beitrige Zur Althaktrische Philologie von Lagarde S. 58

- 9369. (men 630) (men 600) (men 600) (men 630) (men 630)

- ۱۶ بسّن یك چنین مردی كه باو نخستین باركر بند دهند ا بسّن یك چنین مردی كه نخستین بار قوّت گیرد بسّن یك چنین مردی كه نخستین بار ببلوغ رسد %
- ۱۰ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بپرسد که مرا اکنون با زَور آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟
 بکه باید مرن ثروتی از پسران و گروهی از پسران و کمال از برای روان بدهم؟
 اکنون من در جهان ما دی سزاوار ستایش و برازنده نیایشم برطبق بهترین راستی ۵۰

۱۶ در ده شب دومی ای اسپنتهان زرتشت تشتر را یومند فرهمند ترکیب جسمانی یذیرد بشکل یك گاو زرین شاخ در فروغ پرواز کند می

ا از این فقره بخوبی برمیآید که در قدیم پس از سن پانزده سالکی کستی می بستند چه در فقره بیش گفته شده است تشتر بصورت جوان پانزده ساله ظاهی میشود اکنون بس از سن هفه هفه سالکی هی زرتشتی ناگزیر از داشتن آن است این بند از ۷۲ نخ از پشیم سفید گوسفند بافته میشود و سه بار بدور کمر بندند عدد ۷۲ بمناسبت ۷۲ یسنا (قستی از اوستا) میباشد و سه بار بدور کمر بستن اشاره است به پندار و گفتار و کردار نیك در روزی که میراسیم کستی بندی بعمل میآید در همان وقت به بچه نیز سدره میپوشند و آن عبارت است از پیراهن سفیدی که در زیر لباس پوشند در موقع دیگر از آن صحبت خواهیم داشت کستی یا کستیك کله بهلوی است مثل است به مراف و کنار مهمولا این کله را آشتی گویند که در زبان فارسی هم باقی است مثل کندی گیر و کشتی گرفتن کله اوستانی کستی آئبوینگهن سدده است در اوستا کله مذکور هم بمعنی مطلق کمر بند است و هم عمنی بند مخصوص که کدتی یا کشتی باشد همیان که در فارسی بمعنی کمر بند است باین کله اوستانی یکی است در این جا متذکر میشویم که کشتی از عهد بسیار کهن درمیان اقوام آریائی معمول بوده است برهمنان یعنی پیشوایان مذهبی کیش برهمن نیز چنین بندی بگردن آویخته بطرف شانه راست حایل میکنند

رجوع كنيد به خرمشاه تا ليف نگارنده بحاشيه صفحه ٧٥

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Jamshed ji Modi, Bombay 1922 p. 183—190

- ander 1 manus. nandr. Odrad. Emnormandr. 1..

 mage. Oden frinachn. 1 Ennagrinachn. neknod. nachkneender frinachn. 1 Ennagrinachn. neknod. 1 Eldeg.

 gar. n. 539. Fried der fride. dar gelantreg. dangennagring. dangennagring. Sungennagring. Sungfried oder 1. 6 f. 9 deg. 1 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f.

 fried oder 1. 6 f. 9 deg. 1 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f.

 fried oder 1. 6 f. 9 deg. 1 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f.

 fried oder 1. 6 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f.

 fried oder 1. 6 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f.

 fried oder 1. 6 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f.

 fried oder 1. 6 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f.

 fried oder 1. 6 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f.

 fried oder 1. 6 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f.

 fried oder 1. 6 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f.

 fried oder 1. 6 f. 1 & 6 f. 1 & 6 f.

 fried oder 1. 6 f. 1 & 6 f.

 fried oder 1. 6 f. 1 & 6 f.

 fried oder 1. 6 f. 1 & 6 f.

 fried oder 1. 6 f.

 fried oder
- Some for terzent for the solution of the solut
- ejonde Orolmid. 1...

 opemples. Lelais. nast. onthaber and mos. and n. ond as. opemples. Lelais. nast. onthaber and ophn. onthaber of the menned of the menned of the ophn. of the formation of the ophn. op
- arfanoskii:

 arfly (and solve on formand) in furfit on the solve of the solve on the solve on the solve of the solve on the solve of the solve on the solve of th

۱۷ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بپرسد که مرا اکنون با زور آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟ بکه باید من ثر وتی از گاوان (ستوران) و گله ای از گاوان و کمال از بر ای

روان بدهم؟

اً کنون من در جهان ما دی سزاوار ستایش و برازنده نیایشم برطبق بهترین راستی ۵۰

۱۸ در ده شب سومی ای اسپنتهان زرتشت تشتر را یومند فرهمند ترکیب جسهانی پذیرد بشکل یك اسب سفید زیبا با گوشهای زرین و الگام زرنشان در فروغ پرواز کند ۵۰

۱۹ کسی که در ایر جا در انجمر سخن گوید کسی که در این جا بپرسد که مرا اکنون با زور آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟

بکه باید من ثروتی از اسبها و خیلی از اسبها و کمال از برای روان بدهم؟

اکنون من در جهان ما دی سزاوار ستایش و برازنده نیایشم برطبق بهترین راستی ۵۰

• ۲ آنگاه ای اسپنتهان زراشت تشتر را بومند فرهمند بپیکر اسب سفید زیبانی با گوشهای زرین و لگام زراندان بدریای فراخکرت فرود آید «

- mar (3 {n Erman Er
- 6mecro 1269. me 2269. 1mecro 1269. me 2269. me 2

- ۲۱ بضدّ او دیو اپوش بپیکر اسب سیاهی بدر آید یك (اسب) كل با گوشهای كل یك (اسب) كل با گردن كل یك (اسب) كل با دم كل یك (اسب) گر "مهیب % ۱
- ۲۲ هر دوای اسپنتهان زرتشت تشتر رایومند فرهمندو دیو اپوش بهم در آویزند هر دو ای اسپنتهان زرتشت در مدت سه شب (و) روز باهمدیگر بجنگند دیو اپوش به تشتر رایومند فرهمند چیر شود او را شکست دهد %
- ۲۳ پس از آن او (اپوش) او را (تشتر را) بمسافت یك ها تر از دریای فراخكرت دور براند ۲ (آنگاه) تشتر خروش درد و ماتم بر آورد وای بر من ای اهور امزدا بدا بحال شها ای آمها و گیاهها محنت بتو ای دین من دیسنا اکنون مرا مردم در نهازی که از من نام برده شود نمی ستایند چنانکه سایر ایزدان را در نهاز نام برده میستایند %
- ۲۶ آگر مردم در نهاز از من نام برده بستایند چنانکه از ایزدان دیگر نام برده میسنایند (این چنین) من قوّت ده اسب قوّت ده شتر قوّت ده گاو قوّت ده کوه قوّت ده آب قابل کشتی رانی خواهم گرفت %

این همایون شاهنشاه که در اوستا کنو رو وسرد سسمیاشد جلال الدین اکبر شاهنشاه هندوستان این همایون شاهنشاه که در سال ۲۰۱۲ و فات یافت و قتی بسر کوبی میرزا یادگار که باغی شده کشمیر را گرفته بود میرفت در هنگام حرکت این شعر را گفت کلاه خسروی و تاج شاهی بهر کل کی رسد حاشا و کلا میرزا یادگار سرکش کچل بود نقل از (شعر فارسی و سلاطین و آمراه خطا به مهاراجه سرکشن پرشاد بهادر بمین السلطنته صدر اعظم در جلسه شعبه جامعه معارف) حیدر آباد دکن ۱۹ ربیم الاول ۱۳۶۱

گر که در فارسی بمعنی جرب است بجای کله اوستانی وسیه سه میباشد این ترجه از گلد تر است ایست که ه در فارسی بمعنی جرب است بجای کله اوستانی وسیه سه میباشد از منازعه تشتر و ایوش صحبت میدارد در فقره ۱ از فصل مذکور مینویسد که نخست اپوش تشتر را یا فرسنگ از دریای فراخکرت دور نمود در فصل ۲۲ در فقره اول کله هاسر را چنین معنی میکند «یك هاسر یك فرسنگ است که عبارت باشد از هزار گام»

- مركمكن ارسدسركمكن ساكمكن اسركمكن اسركمكن سركمكن المركمكن المركمكن المركمكن المركمكن المركمكن المسددادراكه المسددادراكه المسددادراكه المسددادراكه المسددادراكه المسددادراكه المسددادراك المسددادراك المسدداك المسدداك المسددات المسد
- Surge-dung mandod. 1 Surgenes od. 1 (m. 100 dan dod.) ...

 6 mass. 1 magenes od. 63 de gen. o gladensod. 1 agregares.

 6 mass. 1 magenes od. 63 de gen. o gladensod. 1 agregares.

 6 mass. 1 mand. onecole. or «mede. agregares of granden.
- Englischen messeremag-durschen franzeiten 1:.

 Englischen absilentsinn amen absilentsinn franzeiten absil
- 64.69. mengengens...

 Greens. demalert... meres. mar 3/m 8/mens. 6 mens...

 Greens... argoe-argams. meres. In «meres... ams. onder Deren pg...

 Greens... argoe-argams. meres. g.«m. 139.1... meres.

 Greens... argoe-argams... ams. onder Deren pg...

 Greens... argoe-argams... argoes... ameres...

 Greens... argoe-argams... argoes... argoes...

 Greens... argoes... argoes...

 Greens... argoes... argoes... argoes...

 Greens... argoes... argoes...

 Greens... argoes... argoes...

 Greens... argoes
- einacht, chohe. m. lakma. Enconderenter.

 (ma. magg. elementer.) esperanter.

 (ma. magg. elementer.) esperanter.

 (1391: emonomodo.) esperanter.

 (1491: emonomodo.) esperanter.

 (1491: emonomodo.) esperanter.

 (1491: emono

۲۰ من خود اهورامزدا تشتر رایومند فرهمند را نام برده در ناز میستایم من باو می بخشم قوّت ده اسب قوّت ده شتر قوّت ده گاو قوّت ده کوه قوّت ده آب قابل کشتی رانی %

۲۶ آنگاه ای اسپنتهان زرتشت تشتر رایوهند فرهمند بپیکر اسب سفید زیبائی با گوشهای زرین و لکام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید %

۲۷ برضد او دیو اپوش بپیکر اسب سیاهی بدر آید یك (اسب) كل با گوشهای كل یك (اسب) كل با گردن كل یك (اسب) كل با "دم كل یك (اسب) گر مهیب %

۲۸ هر دو ای اسپنتهان زرتشت تشتر رایومند فرهمند و دیو اپوش بهم در آویزند هر دو ای اسپنتهان زرتشت باهمدیگر بجنگند در وقت ظهر تشتر رایومند فرهمند بدیو اپوش چیر شود او را شکست دهد ۵۰

۲۹ پسازآن او (تشتر) او را (اپوش را) بمسافت یك ها ثر از دریای فراخکرت دور براند تشتر رایومند فرهمند خروش شادکامی و رستگاری برآورد خوشا بمن ای اهورامندا خوشا بشها ای آبها و گیاهها خوشا بدین مزدبسنا

ج المعدد المرب المربع الماري المربع المربع

- عساهم ۱۰: هرای اسسهم کسورد-هسره همسره همه اسره اسرا سرا درخ - سدیه د-هر در در هسره استده سره به همه ای استراه استراه استرا در هم سهم ۱۰ ا هر در در هم در سرا هم در سرا هم در سرا در هم سهم ای سرا در می استراه به در استراه در در استراه در در استراه به در استرام به در استراه به در استراه به در استراه به در استراه به در استرام به در استراه ب
- m. Arched. Brebah. bay. Samed. Janes. 1...

 Landel. Arched. Lad. Samel. Archemen. Acht. Archem. 1... oda.

 Samelek lad. Samelek lad. Samelek of Samelek of
- effelebrichander.

 an (fed.) and. methoneder. and meden furcheder.

 Special and meden conditions of felebrichander. and meden conditions.

 Special and meden conditions of felebrichander. and conditions.

 special and conditions of felebrich and conditions. and conditions.

 special and conditions of felebrich. Actions. Special and conditions.

 special and conditions of felebrich. Special and continued and conditions.

 special and conditions of the conditions of the conditions. Special and conditions of the conditions. Special and conditions of the conditions of the conditions of the conditions. Special and conditions of the conditions o

خوشا بشها ممالك آب جوهای شما بدون مانعی بطرف محصول با دانه های درشت و چراگاه با دانه های ریز و بسوی جهان ما دی روان گردد %

۰ ۳۰ آنگاه ای اسپنتهان زرتشت تشتر رایومند فرهمند بپیکر اسب سفید زیبائی با گوشهای زرین و "لگام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید %

۳۱ او دریا را بتموّج در آورد او دریا را بجنبش در آورد او دریا را بجنبش در آورد او دریا را بطغیات در آورد او دریا را بتلاطم در آورد او دریا را بتلاطم در آورد در تمام سواحل دریای فراخکرت انقلاب پدید شود و تمام میات در ما مالا در آید %

۳۳ پس از آن ای اسپنتهان زرتشت تشتر رایومند فرهمند دگر باره از دریای فراخکرت بلند شود فراخکرت بلند شود و بس از آن مه از آن طرف هند از کوهی که در وسط دریای فراخکرت واقع است برخیزد هم ۱

۱ از این فقره برمیآید که اقیانوس فراخکرت همان دریای جنوب ایران و اقیانوس هند باشد

merc. berechercher. 1 ontmercher. normoder. 1:

- 13340. geerkendshar. 1 onter mend. normoder. onthe spender. onthe onth

masod. forem. 2m. dmachm. oderbod. 3.

439dm. mn (3/2. viden - ode. one oder. of one oder. of one oder. oder. oder oder. oder oder oder. oder oder. oder oder. oder oder.

(em[a3. V)

on de che de l'angrant de comment de comment

(eulas. 1)

۳۳ و یس از آن مه های یالت امر تشکیل دهندهٔ بجنش در آید ناد جنوب. وزیده (آنها را) بطرف پیش براهی راند که از آن جا هوم مفرّح ا و فزایندهٔ جهان مگذرد پس باد چالاك مزدا آفریده ماران و ایر و تگرک را رسوی کشت زار و منزلگاهان و هفت کشور رساند ۵۰

ای اسینتهان زرتشت ایم نیات (بهمراهی) بادچالالهٔ وفر در آب آرام گزیده و فروهر های یاکان بهر بك از امکنه در جهان مادی مقدار معینی از آب تقسيم كند

% Y . برای فروغ و فرش او را میستایم . . .

 ۳۵ تشتر ستارهٔ را یومند فرهمند را مستائیم که از آن جا از سیده دم درخشان بر اهبی که از باد دور است .عحلّی که از بخشندگان مقرّر شده است بآن جای مقرّر پر آب روان گردد برای خاطر اهورامزدا برای خاطر امشاستدان برای فروغ و فرش اورا میستایم ۲ %

حاق (کردۂ ۸) گھنے۔

٣٦ تشتر ستاره رايومند فرهمند را ميستائيم وقتى كه سال از مردم دركار سرآمدن است أمرای خردمند و (جانوران) وحشی که در کوهساران بسر بروه، و درندگان بیابان نورد انتظار برخاستن او (تشتر) کشند کسی که از طلوع خویش از برای مملکت سال خوش یا سال بد آورد

ا کله ای که بمفرح ترجه شده در متن فراشمی فادسه میاند ترجه مذکور از گلدنر است Drei Yasht Geldner s. 115 رجوع کنید به

فقره ۳ از همن دشت در این جا تکر از میشود

macemelerme for come macedor. 10.

(eulas. P)

လို

آیا ممالك آریائی از سال خوش برخوردار خواهد شد؟ برای فروغ و فرش او را میستایم

الار کرد: ۹) الله الاستان الا

۳۷ تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم که شتابان بدان سوی گراید چست بدان سوی پرواز کند تند بسوی دریای فراخکرت آزد مانند آن تیر در هوا پران که آرش تیر انداز بهترین تیر انداز آریائی از کوه ائیریو خشوث بسوی کوه خوانونت انداخت %

۳۸ آنگاه اهورامزدا باو (به تیر) نفخه ای بدمید (و امشاسپندان) ۲ و مهر دارندهٔ دشتهای فراخ هر دو از برای او راه را مهیّا ساختند از بی آن (تیر) اشی نیك و بزرگ و پارند ۳ سوار گردونه سبك و چست روان شدند تا مدتی که آن (تیر) پران بكوه خوانونت فرود آمد در خوانونت آن بزمین رسدد ³

1 سنه فقره ۳ از همین پشت در این جا تکر از میشود

٤ تمام این فقره ۳۸ راجع بتیر آرش است که بامر خدا و یاری فرشتگان از کوه طبرستان بکوه خراسان سرحد ایران و توران رسید در مقاله تشتر دیده ایم که ابو ریحان بیرونی نیز مینویسد که خداوند بباد امرافرموده تهر را حفظ نهاید تا از کوه رویان باقصی نقطه مشرق نفرغانه رسید

(eulas. 1)

- Bronsel-3(30364.1:)

 Bronselem: comelator megan-depentator esta metercom. 1

 Order esta one centroleminator compensaria. Order emis. Order esta one one esta one one esta one esta one esta one esta one one esta one esta
- amedern 1 mel elementerne. ome omderne. ontersondereterne. ome omderne. ontersone. ontersone.

(eu_(a3. 11)

- du. aufakermi. epireprent....

 gemont a-dreprenter. optermi. oper e od optermoner.

 gemont a-dreprenter. optermi. oper e od optermoner.

 1.10 oben opter. om. opter e optermine opter opte

mason. (merro. 2000) andredur. ontronomeron. 00

(eulas. 11)

chtz. Arcemen. Inontequent. ergmin. I menem. 1. monem. 61601.

- ۳۹ تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم کسی که بپریها غلبه نمود کسی که پریها را درهم شکست آن پریهائی که اهر یمن برانگیخت بامید آنکه تهام ستارگانی را که حامل نطفه آب اند باز بدارد ۱

سنر کردهٔ ۱۱) اینه

۱ که تشتر سنارهٔ رایومند فرهمند را میستائیم کسی که آبهای را کد (ایستاده) و جاری و چشمه و جویبار و برف و باران مشتاق اوست ،

۲۶ چه وقت تشتر رایومند فرهمند از برای ما بدر خواهد آمد
 چه وقت چشمه های آب سترگ تر از (شانه) اسبی بجریان در آید؟
 چه وقت چشمه ها بسوی کشت زاران زیبا و منزلگاهان و دشتها جاری شود و ریشه گیاهها را از رطوبت قوی خود نمی بخشد ؟
 برای فروغ و فرش او را میستایم

حر کردهٔ ۱۲) کید

۳ تشتر ستارهٔ را یومند فرهمند را میستائیم که از تهام موجودات با آب جهنده
 خویش هول و هراس فروشوید (این چنین) او شفاء بخشد آن

۱ در این جا از بریها همان سنارگان دنباله دار یا بقول اوستا سنارگان کرم مقصود
 میباشد

۲ بعینه فقره ۳ از همین یشت در این جا تکرار میشود

(entas. "!)

nangen. Eneraken 1 analengmer. Annongengen. 606.00.

1 ged. Eneraken 1 analengmer. Annongengen. 606.1...

1 ged. eneman (1 ged. eneman (1 ged. energenen. energenen. 6000.

1 nelde. In onengen en nach (1 ged. eneman. energenen. 6000.

1 nelde. 1 geneman en nach (1 ged. eneman. eneman.

(em (og 3. 21)

on-gannod. I Sugar nod. 1 ceptumber 1.6

nachendod. 630 per nachen nod. 1 ceptumber Suce.

11910-ges. 64.1 epachscha. ceptumber ceptumber od. 1

epachs. epachscha. ceptumber epachscha. ceptumber od. 1

epachs. epachscha. epachscha. ceptumber od. 1

epachschaft. epachscha. epachschar epachs. changar od. 1

epachschaft. epachschar epachschar epachschar epachs. changar epachschar epachschar

elemplus. In orden Strand 1: dus. new de Ingam. Sulagem.

% 1

تواناترین در صورتی که او را ستوده و معزّز بدارند (وی را) خوشنود سازند و خیر مقدم گویند

برای فروغ و فرش او را میستایم

حداثاً (کردهٔ ۲۲) کایت

- # (\ E 535) }

- ده متر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم بکسی که اهورامزد ا هزار "چستی بخشید بآن کسی که درمیال (ستارگان) حامل نطفه آب توانا نزین است بآن کسی که با (ستارگان) حامل نطفه آب در فروغ در پرواز است %
- ۲۶ کسی که بصورت یك اسب سفید زیبا با گوشهای زرین و الگام زرنشان تهام خلیج ها و تهام رودهای زیبا و تهام جوهای زیبای دریای فراخکرت را دیدن کند (آن دریای) نیرومند خوش ترکیب عمیق را که آبش سطح وسیعی را فراگرفته است %
- ۷ که آنگاه ای اسینتهان زرتشت سیالان آب پاك كننده و درمان بخش از دریای فراخكرت سرا زیر شود این (آب) را (تشتر) توانا ترین بمملكت هائی

۱ فقره ۳ از همین پشت در این جا تکرار میشود

500-1 mleez. oder Oradz. 1. 1902/202. geog. onege.

macher (meem. som comecher chem) monte off. &

(em(ag. 01)

n nook. (meem. 20m. omseedm. ondersonebed. 20. 1. colons mede....

charle. ond. neonege. onderde. (meemenheld: onderde.

charle. 33 meemem. onderde. (meemem. charle. onderde.

colos de onterde. onderde. onderde. onderde.

colos de onterde. onderde. onderde.

colos de onterde. onderde. onderde.

colos de onterde.

co

(eulas 17)

fore. 3000mil 100mil. Antiditant dome. 1 mantiditangenne.

orten 1.2 mil 1.2 mil 2. mil 1.2 mi

- 34346 d. antes. anales. 300 463.1: 970 molar. 1 an «mathodes. gen cen ce ola olar. 1 and par. an «mathodes. eta anoetem olar. 1 an «mathodes. aparlengen. ce om (33. antes. olamolar.) 1 an «mathodes. anota eta en olar. 1 ange.
- 10 melle generale de le ference : Bered: Gradmanneralde.

تقسیم کند که در آنجاها اورا ستوده و معزّز بدارند (وی را) خوشنود سازند و خبر مقدم کو بند 00 1

برای فروغ و فرش اورا میستایم

- () C & 2) }

٤٨ تشتر ستارة رايومند فرهمند را ميستائيم كسي راكه تهام مخلوقات خرد مقدس (سپنتا مینو) مشتاق دیدار اند آنهائی که در زیر زمین بسر مسرد آنهائي كه در روى زمين بسر ميرند و آنهائي كه در آب و آنهائي كه در خشکی زندگانی میکند و آنهائی که برنده و خزنده است و آنهائی در محل آزاد جای گزیند و آنچه در (عالم) بالاکه از آفرینش بی انجام و بي آغاز راستي (إشا) ناميده ميشود % 1 برای فروغ و فرش اورا میستایم

-- () T : 5 , 5) B.

- ٩٤ تشتر ستارهٔ رابومند فرهمند را میستائیم آن غمخوار نیرومند ماهم فرمانروا را که را هزار نعمت آراسته است کسی که او را خوشنود سازد او . عرد خواهشمند بدون عوض نعمتهای بسدار بخشد ٥٠
- ٥ من اي اسينتهان زرتشت آن ستاره تشتر را در شايستهٔ ستايش بودن مساوي در برازندهٔ نیایش بودن مساوی در تکریم اورا خوشنود ساختن مساوی در قابل مدح و ثنا بودن مساوی با خود من که اهورامزدا هستم بىافرىدە ᇮ
- ۱ م برای مقاومت کردن بر ضد آن پری و (اورا) شکست دادن و برای چیر شدن ۱ فقره ۳ از همین بشت در این جا تکوار میشود

۲ مقصود از این جمله اخیر محلوقات مینوی است در مقابل محلوقات دنیوی که در جمله های پیش از آنها اسم برده شده است

- endes. Edesm. megameabh... becpelmhars. Benneger aslum.

 andrenges de mondramementar. onm. becpeumelum.
- oderger. 3494ch. Odes moc(33. 30-56 feb.12.

 033. Acholor. 1 mcmmho33. Grachabar. 1 mcmmho33. Grachabar. 1 mcmmho33. Grachabar. 1 mcmmho33. Grachabar. 1 mcmmhó.

 pcholor. n-g. acom(33. odes. odeshole.) n-cmmhó.

 10 odober. 52. n-533. {ged. odes. odeshole. 52. n-cmmhó.
- At meganeradik. 2.

 Attentogoderen ander betegelinde find f. Alemeleradik. 2.

 Arengoderen anderen anterneden betegen anternelera.

 Antengoderen anderen anterneden betegen anterneden.

 Antengoderen anterneden betegen anterneden anterneden.

 Antengoderen anterneden anterneden
- memarcaebrema. I men. Genjunde. Genjunde. Tenningera. men. Genjunde. Genjunde. Men. Genjunde. Genjunde.
- nized 12 onize vanish vacor nzarkan. nzaranda. 1 200 men 230 men 1350 men 1

و خصومتش را (بوی) برگردانیدن بآن (پری) خشکسائی ۱ که مردمان هرزه زبان سال نیک آورنده مدناهند %

۰۲۰ اگر من بخصوصه ای اسپنتمان زرتشت آن ستارهٔ تشتر را در شایستهٔ ستایش بودن

۳ o برای مقاومت کردن بصّد آن پری و (اورا) شکست دادن . . . ۳ &

۵۶ هر آینه در هر روز یا هر شب آن پری خشکسالی این جا و آن جا سرزد.
 قوّهٔ زندکانی جهان مادّی را یکسره در هم میشکست %

و با زنجیر سه لاببندد و با زنجیر از هم نگسیختنی و با زنجیر چندین لاببندد و با زنجیر از هم نگسیختنی و با زنجیر چندین لاببندد چنانکه گوئی بک هزار مرد که در قوت بدن قوی ترین (مردمان) باشند یک مرد تنها را ببند در کشند ه

۱ مقده و د از پری یا دیو خشکسالی همان دیوی است که در مقاله تشتر از آن اسم برده ایم در در مقاله تشتر از آن اسم برده ایم در در یا تیریه و دله دسد دارد سال نیات و خوب سال درق و فراوانی

۲ فقره ۵۰ بعینه در این جا تکرار میشود ۳ فقره ۵۱ بسنه در این جا نکرار میشود

- (503131002. emoracoron. fg. ta. nanonfrig. (mpg. fg. ta. nanonfrig. (mpg. fg. ta. nanonfrig. (mpg. fg. ta. narina. nanonfrig. (mpg. fg. ta. narina. nanon. fg. ta. narina. nanon. fg. pa. nanon. oduna. faraon. nanon. nanon. oduna. oduna.
 - mangstreknande. Onend. Annocondud...

 mangstreknande. Omeodere des de mangerennen. En nogenadre.

 macde. nanelne. on Son. or on of en de treshable. (mediunde.)

 macde. onenelne. on Son. on Son. on onenelnen.
 - Agmen 3 3 m 2 m 6 m 5 m 6
 - 60 gm. nobl. sureling. obleg. onohlars. moecles. om. ome chassispon.

- اگر ای اسپنتمان زرتشت در ممالک آریائی از برای تشتر را بومند فرهمند ستایش و نیایش شایسته مجای آورند همان ستایش و نیایشی که از برای او شایسته ترین است و آن این است که بر طبق بهترین راستی باشد هر آینه لشکر دشمن باین ممالک داخل نتواند شد و نه سیل و نه جرب ('نر) و نه کبست (زهر) ۱ و نه گردو نهای لشکر دشمن و نه بیرقهای بر افراشته (دشمن) ۵۰
- ۷۰ از او پرسید زرتشت کدام است پس ای اهورامزدا از برای تشتر را یومند فرهمند ستایش و نیایش برازنده که بر طبق بهترین راستی است ؟ %
- آنگاه اهورامزداگفت از برای اوممالک (اقوام) آریائی بایدزور نثار کنند
 از برای او ممالک آریائی باید برسم بگستر انند از برای او ممالک
 آریائی باید یک گوسفند بریان کنند سفید یا سیاه یا رنگ دیگر
 (اما) یک رنگ (باشد) %
- ۹۰ براهن نباید از آن (فدیه) قسمتی برسد نه بزن بدعمل و نه بآن نابکاری که گاتها نمی سراید و برهم زن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهررائی زرتشت است ۵۰
- ۱۰ اگر قسمتی از آن (فدیه) براهزن رسد یا بزن بدعمل و یا به نابکاری که کتابها نمی سراید و برهم زن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهورائی زرتشت است هر آینه تشتر را یومند فرهمند چاره و درمان را بر گیرد ۵۰

ا کبست فارسی در متن کیستی وسالهسافه به میباشد بطور یقین نمیدانیم که کبست فارسی آنچه در فرنگها بمنی گیاه تلیخ وکلیه گیاهها زهم، دار ضبط است و غالباً شعر ا استممال کرده آانه با کبستی اوستا یکی باشد متشرقین در سر معنی این لغت باهم متفق نیستند برخی بمعنی زهم (گلدنر) برخی دیگر بمعنی گیاه زهم آلود (دار مستنر) گرفته انه بار تولومه تصور میکند که اسم مرض مخصوصی باشد

one Hersonder :.

Sue forden de menden :.

Sue forden de mander :. de monder de menden de mender de mender

ر واسه، هروه سار) هوره ۱۵ هم مسه ددرسه، همرس اسه د مرس المهاد السهرين المهاد مرس المهاد مرس المهاد مرس المهاد الم

meg (2/mer. ender ender mod. mod.; ender (1):

(3/mer. de mole ender ender edmit. (men «mot. me(3/mer. de mole ender ender (1):

(1):

(1):

آرياڻ <i>ئ</i>	نأگاه لشكر دشمن بمهالك	بناگاه سیل مهالک آریائی را فرا گیرد ب	٦ ١
صدها	شكند ينجاه ها	در آید بناگاه مالک آریائی درهم	
	ده هزار ها صد هزار ها	صدها هزارها هزارها ده هزارها	
00 1		برای فروغ و فرش اورا میستایم .	

۱ فقره ۳ در این جاتکرار میشود

۲ رجوع کنید بهرمزد یشت فقره ۳۳

گوش=درواسپا

یشت نهم موسوم است به در واسپا و د «سده سه Drvaspa و آن را نیز دراوستا گاآو شی پیسرید (Gans) و در فارسی گوش کو بند برای رفع اشتباه باید بگوئیم که كوش يمعني آلت شنو أئي در اوستا كيئو تش يوسلا ميرسد (Ganora) ميباشد يَّكُمُنُو شي عهروس ما كَنُو بهدد بمعنى كاو و(كاأوش) فرشته حافظ چاريايان كه از آن مشتق شده است بگوش آلت شنوائی مربوط نیست در مقاله ماه از گوشورون ع، رود. دردد. صحیت داشته گفتیم که از آن روان نخستین جانور مفید مقصود میباشد در این جا لازم است متذکرٌ شویم که کلمه گاو در اوستا بعلاوه از معنی معمولی که امروز در فارسی از آن اراده مدشود دارای یك معنی بسدار منبسطی است و بهمه چاربایان مفند اطلاق میگردد در خود اوستا برای تشخیص بچاریایان ُخرد مثل میش و مُنر آنویمته سرره سدسیا هسده کنفته اند و بچاریایات بزرکب منل شترواسب وَكَاوِهِ خُرُ سَتُؤُرَّ فِمُعِمَدُكُمُ (سَتُورَ) نام داده اند هريك از چاريايان ُخرد و بزرگ را جداً کانه اسمی است و بسیار نزدیك بفارسی از آنکه کفتیم کمه گاو در اوستا اسم جنس است این معنی از خود کلمه گوسفند نیز بخوبی بر میآید که امروز برای میش استعمال میکنیم ولی اساساً آن از برای چاریایان خرد وضع شده است از جزء اخير اين كلمه كه سفند يا سپند باشد در مقالهٔ امشاسپند صحبت داشتيم و معني آن مقدس یا پاك و مفید میباشد جزء اولى هان گاو است كه در این جا بهتر شكل اوستائی خود را محفوظ داشته است در وندیداد فرکرد ۲۱ فقره ۱ کوید درود بتو ای آداو مقدّس (گئو سینت) مقصود همان گاو است نه میش بعدها از گئو سپنت چارپایان کوچك اراده کرده اند و بتدریخ در فارسی برای میش تخصیص یافته است از برای میش نر در خود اوستا کله مئتس و مسر سر سوس maesa و از برای میش ماده متشی مسوری استعمال شده است ا در لهجه دری یعنی ۱ رجوع شود به یشت ۱۶ (وهمهام یشت) فقره ۲۳ و یشت ۱۷ (ارت یشت) فقره ۹۰ و ونداد فرگرد ۱۹ فقره ۳۳ در زبان مخصوص زرتشنیان ایران هنوز لغت کاو در سریک رشنه از اسامی جانوران دیده میشود از این قبیل است گاو میش و گاو گوزن و گاو گراز و گاو کرگدن و گاو ماهی او این خود دلیل است که کله گاو در زبان اوستا هم اسم جنس بوده است ولی بمعنی منسبط تر از کله بوین (Bovine) که در زبان فرانسه اسم جنس کلیه چارپایان از جنس گاو میباشد

زگاوان گردونکشان چل هزار همیراند پیش اندرون شهریار تا نظر باین فواید ابداً شگفت آمیز نیست که گاو در آئین مزدیسنا معرّز

Houtum-Schindler, Die Parsen in Persien, ihre Sprache u. einige ihrer Gebräuche.

۲ رجوع شود بگاتها پسنا ۳۲ قطعه ۱۶ و پسنا ۳۳ قطعه ۳ و ٤

ا شاهنامه جاپ آموزنده بونه ۱۹۱۳ میلادی ص ۱۰۷

باشد و از فرشته نگهبان آن غالباً امداد خواسته شود در چندین جای گاتها از فرشته گوشورون با روان نخستین ستور که برای حفاظت چارپایان نیک گاشته شده یاد گردیده است ا در سایر قسمتهای اوستا نیز بکالبه و روان این فرشته درود فرستاده میشود ۲ نگهبانی روز چهاردهم ماه با این فرشته است و به گوش روز موسوم است بقول ابوریحان بیرونی گوش روز در دیماه جشنی است موسوم به سیر ور در این روز سیر و شراب خورند و از برای دفع شر شیاطین سبزیهای مخصوصی با گوشت پزند ۳ در فرهنگها نیز جشن سیر سور ضبط است

فرشته نگهبان چارپایان گهی گوش خوانده میشود و گهی درواسپا بی شك از این دو كله یك فرشته اراده شده است در دو سیروزه بخوچك و بزرک فقره ۱۶ نیز این هر دو لغت باهم ذکر کردیده است كله درواسپا می گب است از دو جزء درو اسپ معنی جزء اخیر معلوم است جزء اول در اوستا درو و درس (۱۳۷۱) و در فرس دُورُوو بعنی عافیت و سخت و تندرستی میباشد همین كله است که امروز در فارسی درست گوئیم بنابر این درواسپا یعنی درست دارنده اسب یی شکب در این جا هم از كله اسب یعنی درست دارنده اسب یی شکب در این جا هم از كله اسب اسم جنس اراده گردیده و از آن مطلق ستوران مقصود میباشد در آغاز یشت اسم جنس اراده گردیده و از آن مطلق ستوران مقصود میباشد در آغاز یشت از آنكه اسب هم برای تعیین اسم فرشته هو كل چارپایان تخصیص یافته برای این است که اسب پس از كاو مفید ترین ستور است بخصوصه در نرد ایرانیان دلیر و رزم آزما که از برای نبرد و جنگ بغایت محتاج آن بوده اند و بعلاوه اسب و گردونه هر دو علامت شرافت بوده است بسا از اسای خاص ایرانیان قدیم مثل لهراسب و گشتا سب و جاماسب و گرشاسب و پوروشسب و ایرانیان قدیم مثل لهراسب و گشتا سب و جاماسب و گرشاسب و پوروشسب و هجتسب و غیره باکله اسب ترکیب یافته است در هرجایی که درواسپا

ا رجوع شود. بگاتها یسنا ۲۸ قطعه ۱ و بشمام قطعات بسنا ۲۹ و بمقاله گوشورون ترجمه نگارنده

۲ رجوع شود به یسنا ۱ فقره ۵ و یسنا ۲۱ فقره ۶ و یسنا ۹^{۳۹} (هفتها) فقره ۱ و یسنا ۷۰ فقره ۲

۳۳ آ نارالباقیه جاپ زاخو ص ۲۲٦

ouldon-eluceman ormono

ou. 14,3. c. on le 16. c. use monten o 16. com o chara. o chara. com o chara.

الم معروب المرابع الم

(em[03. 1)

- 9000-10. mangen-en 120 for 130 for mangen en 130 for en 130

- ماعاساهم و و درسار ساهم ماهم ان المام الماهم الماه

كوش يشت=درواسپ يشت

درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را خوشنود میسازیم 🗞

~\$(\Zc3\)}\$»~

- کسی که دارای اسبهای زین شده گردونهای تکاپو کننده چرخهای خروشند ه است که فربه (راه) پیهاید ^۳ نیرومند خوش اندام بهرهٔ نیك بخشنده و درمان بخشی که برای یاری مردان پاك پیشه سالم واقامتگاه مستا دارد ^۱ ^۱ ^۱ ^۱
- ۳ از برای او هوشنگ پیشدادی در بالای کوه زیبای مزدا آفریدهٔ (هرا) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ° و زور نیاز کنان (چنین درخواست) •
- غ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من بهمه دیوهای ما زندران ظفر یابم که من بهراس نیفتاده از بیم دیوها گریزان نشوم که همه دیوها بر خلاف میل شان بهراس افتاده در مقابل من فرار کنند (و) از بیم در تاریکی بدوند می

بجاي نقاط کله پیشن ودای دراب شده معنی درستی از آن برنمیآید

۲ بجای نقاط کلات درغو بخذ ریان وسده و گرموس که که دوساس خراب شده است

فقط کله اولی را میدانیم که بمهنی دراز و بلند و دیر و درنگ است (وسدی وس)

۳ معنی این جله اخیر روشن نیست هرچند که معنی کلیات آن که فشئونی فره ۱۳ (فربه) و مرز و مسلام (پسودن و مالیدن) باشد معلوم است

٤ فقرات اول و دوم در آغاز شش گردهٔ (فصل) دیگر این یشت تکرار میشود

ه رجوع كنيد بمقاله هوشنگ ص ١٧٨--١٧٩ و بفقرات ٢١--٢٢ آبان يشت

- erflur 3n. jenomon. on 339 m. ohmole. ohmole. ohmole. ohmole. ohmole. ohmole. ohmole. ohmole. ohmole.
- od 363. monn zieg. onen mangene 600. non zonenz. one con de se monn zieg. onen zone od 363. onen ziegementer. onen ziegementer.

(em(as. 1)

- 1869. (2011.) Sungplates. Gentenfer. (3. 1869.

- اوراكامياب ساخت درواسپ تواناي مزدا آفريدهٔ مقدس پناه دهنده كسى
 كه خواستاري را كه زور نياز كند و از صفاي عقيده فديهٔ آورد
 كامروا ميسازد ٥٠
- براي فروغ و فرش من اورا با نهاز بلند ميستايم من اورا با نهاز نيك بجاي آورده (و) با زور ميستايم آن درواسپ تواناي مزدا آفريدهٔ مقدس را درواسپ تواناي مزدا آفريدهٔ مقدس را ما ميستائيم با هوم آميخته بشير با برسم با زبال خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و با کلام بليغ ينگه ها نام اهورامزدا درميان موجودات از زنان و مردان ميشناسد آن کسی را که براي ستايشش باو بتوسط اشا بهترين پاداش بخشيده خواهد شد اين مردان و اين زنان را ما ميستائيم ا %

- (Let Y) Ban-

- ٧ درواسپ تواناي من دا آفريدهٔ مقدس را ميستائيم كسي كه چاردايان . . ٢ %
- ۸ از براي او جمشيد دارندهٔ گله و رمه خوب در بالاي کوه هکر صد اسب
- هنارگاو دههنارگوسفند قربانی کرد و زَورْ نیاز کنان (چنین درخواست)^ه
- ۹ این کامیابی را .عن ده اي نیك اي توانا ترین درواسپ که من از براي مخلوقات مزدا را از خطر ا.عن بدارم
- ۱۰ که من از مخلوقات مزدا گرسنگی و تشنگی را دور نمایم و که من از مخلوقات مزدا ضعف پیری و مرگب را دور سازم و که من در مدت هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) از مخلوقات مزدا باد گرم و سرد را دور بدارم ۳ ۵۰

¹ فقره ششم در انجام شش کردهٔ دیگر این یشت تکرار میشود

۲ فقرات اول و دوم از همین بشت در این جا تکرار میشود

٣ رجوع كنيد بمقاله جمشيد ص ١٨٠ – ١٨٨ و يفقران ٢٥ – ٢٦ از آبان يشت

mandel. (merem. dem controlme. Outen Sange Coll. 00

(en[a3. m)

- 040-50-30-604. 40. 0000 10006. 100 1469. 0000 12/249. 80. 0000 11/2/29.
- gremedar. onder. orlezo3964.10.

 onder. nost. 630, Gar. orlandar. orsmosod.1 onenand. equation. nomfr. 1 centrance. organish. one.

 onder. open open. onen onen concertation. onenonder. oretrecon. ones open. one onenonder. onenones onenone open. onenone open.

۱۱ اوراکامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زَورْ نیاز کند و از صفای عقیده فدیه آورد کامهوا هیسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نهاز بلند میستایم . . . ۴ 🗞

الرود ۴ کرده ۱۳

۱۳ درواسپ توانای من دا آفریدهٔ مقدس را میستائیم کسی که چاریایان را . ۴ %

۱۳ از برای او فریدون پسر آثویه از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشه (وَرِنَهُ) صداسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زَ ورْ نیاز کنان (چنین درخواست) ه

۱٤ این کامیابی را .من ده ای نیك ای تواناترین درواسی که من باژی دهاك (ضحاك) سه پوزه سه کله شش چشم هزار چستی و چالاکی دارنده ظفر یابم باین دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است باین خبیث و قوی ترین دروغی که اهر مین برضد جهان مادی بیافرید تا جهان را ستی را از آن تباه سازد و که من هر دو زنش را بر بایم هر دو را سنگهوك (شهر ناز) و آر توك (ارنواز) که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن میباشند هر دو را که از برای خانداری برازنده هستند هم دو را

ا فقره ٦ از همین بشت در این جا تکرار میشود

۲ فقرات اول و دوم همین بشت در این جا تکرار میشود

٣ رجوع كنيد بمقاله فريدون ص ١٩١ – ١٩٥ و بفقرات ٣٣ – ٣٤ آبان يشت

mad. (mere om dudadum anerone 604.08

(eu_(a3. 21)

- LI e («meram. eel ples. sur sond mod ples. menne [2 p. on non.
- mand. 1023. Antolund. 1000 met de mentende de mentende de mentende de mentende met de mentende m
- (mgmmen) 26/2-2nmonder. In (mmon, 1 mgmmon)

 glander. (frimen mon, 1 degle. bronder and 1 mgmmon
 agnesela. (frimen mon, 1 degle. In abounder.) 2nm
 der (2-2nmonder.) 2nmonder. 1 degle.

 der (2-3nmonder.) 2nmonder.

 d
- emplem. mermedssoli.

mweg. (meum. om. omgaya. oguzone egg. 08

۱۰ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زَورْ نیاز کند و از صفای عقیده فدیه آورد کامروا مسازد

براي فروغ و فرش من اورا با نهاز بلند ميستايم 🌯 🎖

≈ۥۥٳٞ(کردۂ **٤**)ڳھ۔

۱۶ درواسپ تواناي مزدا آفريده مقدس را ميستائيم کسي که چارپايان را . ۲ هم ۱۲ از براي او هوم . . ۳ درمان بخش و سرور نيك با چشهان زرد رنگ در بلند ترين تُقلّه كوه هما فديه آورد و از وي براي اير كاميا بي درخواست عود ه

۱۸ این کامیابی را .عن ده ای نیك ای تواناترین درواسپ که من افراسیاب بحرم تورانی را بزنجیر کشم و بزنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند بنزد کیخسرو برم تا اورا روبروی دریاچهٔ چئچست عمیق و با سطح وسیع بکشد کیخسرو آن پسر انتقام کشنده از سیاوش نامور که بخیانت کشته شد و از برای (انتقام) اغریرث دلیر عمی

۱۹ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیه آورد کامروا مسازد

برای فروغ و فرش من او را با نهاز بلند میستایم ۱ 🗞

ا فقره ٦ همين يشت در اين جا تكرار ميشود

۲ فقره اول و دوم همین بشت در این جا تکرار میشود

۳ در متن بجای نقاط کله فرا شمیی ه ه ه سی ه ه ه است در طی ترجه یشتها در هم جائی که باین صفت برخوردیم آن را بآشامیدنی ترجه کردیم این معنی در فقره فوق از برای هوم که اسم کسی است مناسبتی ندارد مگر آنکه صفت مذکور را بمعنی ترقی دهنده و پروراننده بگیریم جنانکه برخی از مستشرقین باین معنی گرفته اند

درخصوصهوم رجوع كنيد بمقاله ٔ افراسياب ص ۲۱۰

٤ راجع بكليخسرو رجوع كنيد بفقره ٤٩ از آبان يشت و بتوضيحات پاورقي ص٢٥٣ – ٢٥٠

(em (a3. 6)

- ontonontont 2m. outender in the monton files.
- رده دره مردس (عدم ، رهم ، عسر مي (عدم و رسام ركي

 عرائ ده ، مرم مرده مرم مرده و (عرب المرده و المرد و المرده و ال
- melmen-lagamonham. {a-lanomanh...

 Grentin. cerementelmen 1 56/2-20 one ont | orple...

 declas. glane(meremess.) one resultanten opple.

 meremensh. 1 20 one one one of one of one of opple.

 meremensh. 1 20 one one one of one o
- empleon. men 136 me. non 139 me. 3n connadome. od of 160 o

mach. (mern- 2m. dmachm. chansmetet. 00

(oulas. T)

marit. 1023. Ancideration on en menter on on on of on on on one of one o

حر (کردهٔ ۵) ید

- ۰ ۲ درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را میستائیم کسی که چار پایان را . . ۱ %
- ۲۱ از برای او یل ممالک آریائی استوار سازندهٔ کشور خسرو روبروی دریاچه ژرف و بهن چنچست صد اسب هزارگاو ده هزارگوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست) ه
- ۳ ۳ این کامیابی را بمن ده ای نیك ای توانا ترین درواسپ که من افراسیاب مجرم تورانی را روبروی دریاچه چئچست ژرف و پهن بکشم من پسر انتقام کشنده از سیاوش نامور که بخیانت کشته شد و از برای انتقام اغریرث دلیر ۵۰
- ۳۳ او راکامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری راکه زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیهٔ آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نهاز بلند میستایم . . . ۴ گ

۲۶ درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را میستائیم کسی که چارپایان را . . ۱ ۵۰ او را بستود زرنشت پاك در آریاویچ در کنار (رود) ونگوهی دائیتیا ۳ با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و باکلام بلیغ و از او این کامیابی را درخواست ۰

الفرات اول و دوم همین یشت در این جا تگرار میشود.

۴ فقره ۲ همین بشت در این جا تگرار میشود

۳۵ در خصوص مملکت آریاوینج و رود ونگوهیمدائیتیا رجوع کنید بیاد داشت صفحه ۹۹ و صفحه ۳۸۳

- emis. generated 2016.

 mistern. megdmis. 1 shim. 304. en (35m/m. en strade).

 ohm. 304. en od/his. 3m/en can (25.1 su (wechn. emis.)

 msmodis. acan en od/ne cas. nelomosod. en od/mer. 1 m/e.

 mrem 19033. 1 ohanga his. nelomosod. en od/mer. 1 m/e.

 merangas. 1 ohanga. nelomosod. en od/mer. odnis.

מה משפאלי (מה כנחי בביי בלוחש כב אומי באומים חוש שמיד בלא ב

(eu_(as. V)

- 60m/269. Am 5 m/269. Em mat. 6mm/3. m/3mm/29. ma.

 ce 12-1 Am ce 130. Am 12-1 6m colon (3. m/20m ce 12). ma.

 ce 12-1 Am 61-1 6m ce 130. Am 62-1 6m colon (3. m/20m ce 12). ma.

- ۲۶ این کامیا بی را . بمن ده ای نیك ای توانا ترین درواسی که نهو تس نیك و شریف را اهماره بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ۲ که او بدین مزدیسنای من ایمان آورد و آن را در یابد که او از برای جمیعت من مایه نهرت نیکی شود ۵۰
- ۲۷ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مردا آفریدهٔ مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زور نثار کند و از صفای عقید ه فدیهٔ آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نهاز بلند میستایم * &

- John C C 63) (V 63) ()

۲۸ درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را میستائیم کسی که چارپایان را . . ، ۵ %

۲۹ از برای او کی گشتاسب بلند همّت روبروی آب دائیتیا صد اسب هزارگاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زَور ٔ نیاز کنان (چنین درخواست)

ا مو سی در پهلوی بجای اسم اوستانی موتئوسا ۱۰،۵۳ آمده است مو سی آمده است مو سی خاندان نئو تر (اسده بهلوی بجای اسم ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ ملاحظه شود) زن کی گشتاسپ است در فروردین بشت فقره ۱۳۹ و در رام بشت فقرات ۳۵ و ۳۵ نیز از او اسم برده شده است در کتاب پهلوی یادگار زربران مندرج است «آنگاه یادشاه کی گشناسب گفت آگرهم تهام پسران و برادران و بررگان من و نیز زن من موسس از کسی که برای من ۳۰ پسر و دختر متولد شدند کشته شوند باز من ببرو این دین پاک خواهم ماند آنچه را که از اهورامزدا یافتم از دست نخواهم داد» در شاهنامه زن کشتاسب موسوم است به کنایون بنا بداستانی که در کتاب رزمی ما مندرج است مو شو است به کنایون بنا بداستانی که در کتاب رزمی ما مندرج است مو شو است که کی گشتاسپ در اوقائی که از پدرش کهر اسب رنجیده خاطر در مملکت روم مدواری بود او را شیفته محسن جالش نموده برنی گرفت

۲ در این جا یاد آورد میشویم که حضرت زرنشت در فقره ۱۰۶ از آبان یشت خواستار است
 که شاه گشتاسب بوی ایمان آورد در فقره فوق آرزو دارد که هو تس زین کی گشتاسب
 با و بگرود

۳۰ فقره ۲ همین بشت در این جا تکرار میشود

٤ فة ماول و دوم همين يشت در اين جا تكرار ميشود

- om noch. Grund. « onlanger. « ormete. 1830d. « onlanger. »

 machenoch. " onlanger. « onlanger. meter franch. « onlanger.

 folg. Ameletem (meter d. onlanger. meter franch. " onlanger.

 gregolope. onlanger. onlanger. « (««- opengolope. « onlanger.

 onlanger. onlanger. onlanger. « onlanger. « onlanger.

 onlanger. onlanger. onlanger. onlanger.

 onlanger. onlanger. onlanger. onlanger.

 onlanger. onlanger. onlanger. onlanger.

 onlanger. onlanger. onlanger. onlanger.

• ۱ این کامیا بی را .عمن ده ای نیك ای تواناتر بن درواسپ که من به اشت آئورو "نت" پسر و "یسپ آئور و آشتی ا ۲ با خود سر تیز با سپر سر تیز و با گردن ستبر که دارای هفتصد شتر است در پشت زئینیاور خویداهه " در یك جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من بارجاسب خیون نابکار در یك جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من به در شمینیك " دیویسنا در یك جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من به در شمینیك " دیویسنا در یك جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد گه من به در شمینیك " دیویسنا در یك جنگ (پیروزمند)

۳۱ که من تشریاونت ۲ زشت نهاد را براند ازم که من دیو بسنا سپینج اُ ورُوْشكَ ۲

ا اَ شَتَ اَئُورُونَ سُومِدَ بِهِ رَدْ ﴿ ﴿ ﴿ ﴿ سُلِيهِ إِيسَ وَ يُسِبِ اَ اَنْ شَتِى وَالِهِ دَوْلِهِ ﴿ فَصَوْرَ ﴿ فَلَمُ وَالْمَا وَاللَّهِ مِنْ اللَّهُ لَلْ اللَّهِ لَا لِللَّهِ اللَّهِ لَا لِللَّهِ اللَّهِ لَا لَهُ اللَّهِ لَا لَهُ اللَّهِ لَا لَهُ اللَّهُ عَلَى اللَّهُ عَلَى اللَّهُ عَلَى اللَّهُ عَلَى اللَّهُ اللَّهُ عَلَى اللّهُ عَلَى اللَّهُ عَلَّهُ عَلَى اللَّهُ عَلَى اللَّهُ عَلَى اللَّهُ عَلَى اللَّهُ عَلَّهُ عَلَا عَلَّهُ عَلَّهُ عَلَّهُ عَلَّهُ عَلّ

۴ بجاي نقاط از کله ويسپ ثئورو که بايد صفتی باشد معنی درستی برنميآيد کله خراب شده رنظر مدرسد

۳ زئینیاوَرَ خویداهه کسودده سداسه سهمه سود به بقول بارتولومه اسم محلی است این اسم را گلدنر در متن اوستای خود جثینیاوَرَ ضبط کرده است و زئینیاوَرَ را نسخه بدل

ع خیون اسم یك قبیله تورانی است خاك این قبیله نیز مملکت خیون نامیده میشود ارجاسب در اوستا و یادگار زربران پادشاه تورانیان خیون نامیده شده است این اسم در اوستا خویئون در اوستا و یادگار زربران پادشاه تورانیان خیون نامیده شده است این اسم در اوستا خویئون به بهدها باشاپور دوم (۳۰۹ – ۳۸۰ میلادی) نیز در زد و خورد بوده است مورخ رُم امیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus که در سال ۳۰۱۰ میلادی میزیست از گرومباتس Grumbates نامی پادشاه خیونیت (Chionitae) که در داغستان سلطنت داشت و رقب شابور دوم بود اسم میبرد (بیاد داشت س ۳۲۳ نیز ملاحظه کنید) در زامیاد بیشت فقره ۸۷ آمده است که کی گشتاسب به تثریاونت زشت نهاد و بدیویسنا ریشن و بدروغ پرست ارجاسب و بسایر خیونهای نابکار زشت کردار ظفر بافت

ه در شینیك و سلامه دوست چنانکه در فقره فوق ذکر شده است یکی از دیویسنان و دشمن مزدیسنان است معنی لفظی آن چنین است (کسی که گستاخانه حمله برد)

۲ تگریاونت ۶۶ بیل در سدستهه همان است که در فقره ۱۰۹ از آبان یشت باو برخوردیم (نسخهٔ بدل تشریهونت) و مثل فقره ۸۷ از زامیاد یشت که ذکرش گذشت باز با پیشن و ارجاسب یاک جا ذکر شده است در همرجا گی که باین اسم بر میخوریم او را رقیب گشتاسب می بینیم تثریاونت لفظاً یعنی تبره و ظلمانی

۷ آسیدنیج آور و شک مدهده به در پهلوی سینجروش شد از دیویسنان و دشمن کی گشتاسی است

mein 136/me. odan 33/me. Andrine Adme. ompleen.

celen. 3n Sondon. nodang 10. pluple. Ingple-Infme.

celen. 3n Sondon. nodang 10. pluple. Ingple-Infme.

واسك ورومدن سي ورومدن مس مساور د. سروس، مس اولور اسلان و

ng (2/m3. nag. elencier celucim. ontonomonum.

را براندازمکه من دگرباره همای و واریذکنا ۱ را از مملکت خیونها بخانه برگردانم که من ممالك خيون را برافگنم پنجاهها مدها صدها هنهارها هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها °

۳۲ او را کامیاب ساخت درواسی توانای مزدا آفریدهٔ مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیه آورد كامروا مسازد

စိ برای فروغ و فرش من او را با نهاز بلند میستایم . . . ۲

. مهالتو ۳۳

درود میفرستم به درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس

اشم و هو

اهمائی رئسیچه ۳ %

۱ همای و و در پذکنا همای در اوستا هومایا ۲۰۰۰ ۱ هومایه یا هومیه دو معنی دارد اول بمعنی فرخنده و همایون است جنانکه در یسنا ٤١ (هفت ها=هفتن یشت بزرگ) فقره ۳ استمهال شده است دوم اسم دختر کی گشتاسب است در فقره ۱۳۹ از فروردین یشت نیز بفروهم همای باك درود فرستاده شده است در پهلوی هماك كويند در یادگار زریران آمده است کی گشتاسب برای تشویق و تشجیع بلشکریانش چنین گفت «کیست درمیان شما اپرانبان که از زربر انتقام کشد تا من دخترم همآك را که در مملكت زيباترين زن است بدو دهم از براي او در قصر زرير جای سازم و او را سپهبه لشکر گردانم » فردوسی نيز کويه بلشكر بُگفتاكدام است شير كه باز آورد كين فرخ زرير

که هرگز میانه نهد پیش یای مراورا دهم دخترم را همای

وار ینکنا واسدههوساسه باید اسم دختر دیگر کی گشتاسب و خواهم همای باشد که در شاهنامه به آفرید شده است بی شك فقره اسم از درواسپ یشت اشاره بشكست اولی است که ایرانیان از تورانیان دیده و دو دخترکی گشتاسب همای و به آفرید اسبر ارجاسب شدند در شاهنامه ُ مفصلاً ازگرفتاری این دو دختر و بعد آزاد شدن آنان بتوسط برادر شان اسفندیار مبحدت شدد است

> ببردند يس دخترانت اسير آگر نستی جز شکست همای دگر دختر شاه به آفرید که از تخت زرینش برداشتند

چنین کار دشوار آسان مگیر خردمند را دل برفتی ز جای که باد هوا همگز اورا ندید برو ماره و طوق نگذاشتند

فقره ٦ همين يشت در اين جا تكرار ميشود

رجوع كنيد بفقره ٣٣ هيمن د يشت

مهر

مهر در اوستا و در کتیبه های پادشاهان هخامنشی میتر مهر در اوستا و در کتیبه های پادشاهان هخامنشی میتر Mifr مهر مید و در سانسکریت میتر Mifr آمده است در پهلوی میتر کلهٔ مهر کلهٔ مهر شده امروز مهر گوئیم و معانی مختلف از آن اراده میکنیم عهد مید مید مید مید مید از معانی آن است هفتمین ماه سال شمسی و روز

و پیمان و محبّت و خورشید جمله از معانی آن است هفتمین ماه سال شمسی و روز شانزدهم هرماه نیز مهر نامیده میشود مسعود سعد این معانی را دریك بیت شعر جمع کرده گوید

روز مهر و ماه مهر و جشن فرّخ مهرُگان مهر بفزا ای نگار مهر چهر مهربان

بسا اسامی اشخاس ناریخی بما رسیده و بسا اسامی شهرها و محال قدیم ایران در کتب مورخین و جغرافیادانهای ایرانی و عرب قرون وسطی ضبط شده که با کلمه مهر ترکیب یافته است مثل مهرداد و مهربندگشای در تورات کتاب عزرا در باب اول فقره ۸ مندرج است که خزینه دار کورش بزرگ موسوم بوده است به مِثر دان چون مهریکی از فرشتگان دین زرتشتی و دارای مقام بلندی است بسا آتشکدهای عهد باستان باسم او بوده است چنانکه فردوسی گوید

چه آذر گشسب و چه خرداد مهر فروزان چو ناهید و بهرام و مهر

امروز هم زرتشتیان بپرستشگاه خویش در مهر اویند در فرهنگها نیز مسطور است که مهرقبه زرینی است که بر سر چتر و علم و خرگاه نصب کنند کلیه این معانی درست و از برای هریك در اوستا و تاریخ مأخذی میتوان نشان داد اسم بیخ کیاهی هم که عناست شباهتش بدونفری که در مقابل هم ایستاده باشند مهر گیاه میباشد و نیز عردم گیاه و استرنک وسك كن معروف است این بیخ و ریشه را در عربی ببروج الصنم و خود نیاه را

الفاتح گویند ۱ در طب نیز میتری داتیسم Mithridatisme معروف و آن عبارت است از استعمال کردن زهر و مندرجاً مقدار زیادتری بکار بردن و طبیعت خود را بآن عادت دادن بطوری که بعدها سم در وجود اثری نخواهد کرد این لغت عامی که در طب ارویائیان مصطلح است یادآور مهر ایرانیان است چه عمل میتری دایتسم عمرداد رقیب بزرگ رهما پادشاه علکت پونتوس (ساحل دریای سیاه) که در سال ۱۲۳ س.۳ پیش از مسیح سلطنت کرد منسوب میباشد میگویند که او از بیم زهر خوراندن دشمنان متدرجاً خود را باستعمال آن عادت داد نا سسّی در وجور او اثری نکند بیشتر از مستشرقین معنی اصلی مهر را واسطه و ممایخی ذکر کرده اند در نزد هندوان کله میث Mith که بن و ریشه مهر است .عمنی موستن و بجائي فرود آمدن است لغت مئيثنيا عدوه ف المساردية Macchanyii كه در اوستا بسيار استعمال شده بمعنی خانه و سرا میباشد این کله همان است که امروز میهر . گوئیم بنا برایر · _ فرهنگهائی که آنرا بوطن ترجمه کرده قدری از معنی حقیقی منحرف شده اند کلمه میههان یا مههان نیز از همین اصل و بنیان است و در اوستا منشمن Maethman عدهای و میباشد ۲ یوستی Justi مهر را بمعنی ای که ذکر شد گرفته آن را واسطه و رابطه میان فروغ محدث و فروغ ازلی میداند و با بعبارت دیگر مهر واسطه است میان پروردگار و آفریدگان ۳ درگیاتها که قدیمترین قسمت اوستاست فقط یکمار کلمه میتر استعمال شده است اما نه . معنی فرشته بلکه

ا تحفة المؤمنين مينويسد يبروج العمنم بيخ الفاح برى است بشكل دو انسان كه روبروى يكديكر كداشته باشند و او را مهر گياه وسك كن نامند نبات مذكور شبيه بعليق و بقدر زرعى برگش إشبيه به برك انجير و باديكتر از آن و تمرش سرخ و بقدر زيتونى و در بوى شبيه بميعه سايله و گلش سفيد بيخش بصورت دو انسان مواجه و مستور بليفهاى اشقر شبيه بموى رجوع كنيد نيز به بحرالجواهم خاقانى در معنى مردم گيا گويد

من همی در هند معنی راست همچون آدیم وین خران در جین صورت راست چون مردمگیا حافظ گوید

سبزهٔ خط تو دیدیم و زبستان بهشت بطلبگاری این مهر گیاه آمده ایم

Altiranisches Wörterbuch von Christian Bartholomae " رجوع کنید به کاردی کنید به ۱۹۵۴ Strassburg 1904

⁷ رجوع شود به 39-98 Geschichte des alten Persiens von l'er. Justi Berlin 1879 S. 92-93

بعنی وظیفه مذهبی و تکلیف دینی ا در فرگرد چهارم وندیداد که مفصلاً از معاهده بستن و در آن پایدار ماندن و یا شکستن آن و گناه و سزای پیهان شکن و اقسام معاهدات و شروط آنها صحبت میشود کلیه کله مثر بمعنی عهدو پیهان آمده است در پشت دهم که مخصوص باین فرشته است بساکله مثر بمجای عهد و میثاق آمده است میثرو دروج عده که و دوغگوی آمده است میثرو دروج عده که و دوغگوی (Mithro-druj) که بمعنی تحت اللفظی دروغگوی بمهر میباشد در همه جا پیهان شکنی از آن اراده گردیده است هیچ یك از این معانی عالف همدیگر نیست معنی ریشه کله پیوستن و واسطه بودن است معنی های دیگر بعد ها بواسطه مقام و شغل این فرشته برخاسته است برخی از مستشرقین از آن جمله دارمستر و عبیت گرفته است ۲

مهر نزد مانند اوستا پروردگار روشنائی و فروغ میباشد در کتاب مقدس برهمنان مندوان نیز بیك دسته از پروردگارانی که عدد آنها هفت میباشد

برهمنان مندوان نیز بیك دسته از پروردگارانی که عدد آنها هفت میباشد اشاره کردیده است ولی اسامی همه آنها برخلاف هفت امشاسپندان ایرانیان معلوم نیست چنانکه اسامی همه سس پروردگاران دیگری که در وید از آنها صحبت شده با نرسیده است دسته هفتگانه هندوان موسوم است به ادی تیا Aditya یعنی پسران ادی تی ۱۸ ملز اسم الاهه ای میباشد از میان این هفت برادران اسم وارونا Varuna و میتر غالباً تکرار شده است و گاه هم ایرمان که مفصلاً از آن در گانها صحبت داشتیم در جزو ادی تیاها شمرده میشود میتر در وید برهمنان مانند میثر در اوستای مزدیسنان پاسبان راستی و پیهان است در میتر یکی یادگار محمل و مبهمی مانده است و یك قطعه مختصر و بدون اهمیت میتر یکی یادگار محمل و مبهمی مانده است و یك قطعه مختصر و بدون اهمیت متعلق بدو است و همیشه میتر با وارونا آمده است با آنکه فلسفه و بد و اوستا متعلق بدو است و همیشه میتر با وارونا آمده است با آنکه فلسفه و بد و اوستا با همدیگر فرق دارد و فی باز اینقدر بهم نزدیك و شیاهت دارد که بتوان از روی

۱ رجوع کنید بگانها یسنا ۶۲ قطعه ه میترواپیو مادکادریدی Mithröibyo کمنید بگانها یسنا ۶۱ قطعه ه میترواپیو ایرون میترواپیو Lo Zend—Avesta par Darmesteter vol II Paris 1892 p. 441

۳ رجوع کنید بگانهای نگارنده در فصل (چند لفت از گانها) س ۸۰ – ۸۷



طاق بستان نزدیك كرمانشاه آنكه درطرف دست چپ اردشیر دوم ایستاده و بدور سرش اشعهٔ قرار داده شده مهر است نه زرتشت چنانكه برخي گان كردهاند

L'Art Antique de la Perse par Dioulafoy V Partie p. 115 مرجوع كنيد به

Die Kunst des Alten Persien Von Sarre Abb. 11

محقیق گفت که هر دو دسته اریائی ثراد که ایرانیان و هندوان باشند روزی باهم مهر را میستوده اند هرچند که میتر در وید دارای مقام باندی است ولی در مقابل سایر پروردگاران روشنائی مثل اندرا Indra و سویتر Savitar از اهمیّت او کاسته اینك باید میثر اوستا را با وارونای وید مقابل نمودکه در بسیاری از خصایص و اوصاف نزدیك باو ست

تدمت مهر اینك که دانستیم مهر در وید هم که قدیمترین کتاب مذهبی دنیا قدمت مهر است نام و نشانی دارد و ضمناً هم دانستیم که این فرشته راستی و پیروزی نیز بسیار کهن سال است از خطوط میخی که از هزار و چهار صد سال پیش از مسیح میباشه نیز از قدمت او خبری داریم خطوط میخی مذکورکه در کاپاتوکا Kapatuka (ملکتی از آسیای صغیر) پیدا شد شا هد است که دسته ای از قوم حتیت در میتانی Mitani در شمال عراق حالیه (بین النهرین) مترا و وارونا و اندرا و نساتیا Nasatya را که از پروردگاران هندو ایرانی هستند میپرستیده اند ا این پروردگار عهد اربائی و فرشته زرتشتی در همه جا همراه ایران بوده و باندازهٔ ملیّت ما قدیم است هنوز هم در ایران پیروان آئین زرتشت در روز جشن مهرگان که ذکرش بیاید برایش قربانی میکنند و مجلس ایران پس از پیشتر ازهزار سال فراموشی دگرباره مانند پارینه حمایت هفتمین ماه سال را بد ست بیشتر ازهزار سال فراموشی دگرباره مانند پارینه حمایت هفتمین ماه سال را بد ست

مهر در گذیبه بادشاهان میش از قرن چهارم بیش از مسیح در کتیبه پادشاهان کتیبه های هخامنشیان جای گرفته فقط پنج بار این اسم تکرار شده است مخامنشیان نخست در کتیبه اردشیر دوم که از سال ٤٠٤ تا ٥٥٩ پیش از سیس سیست مسیح سلطنت کرد در جزو کتیبه ای که در خرابه شوش باقی مانده گوید

ا حتبتها قوم اریائی نژاد که در سوریه و آسیای صغیر سلطنت یافتند در تورات باسم هاختی Itakhtti قادر از آنها ذکری شده است مادر سلیان که داود بخیانت او را از دست شوهرش گرفت از این قوم است آنان نیز مانند ایرانیان بخدا بغ میگفتند بواسطه زد و خورد هائی که میان آنان ومصریان و اشوریان و اقع شده کتیبه های قدیم این دونملکت آنانرا در قبطی هائی که میان آنان ومصریان و اشوریان و اقع شده کتیبه های قدیم این دونملکت آنانرا در قبطی خیا Khatti و در اشوری ختی Khatti نامیده اند رجوع شود به Geschichte der Meder und Persor von Justin Prisek Gotha 1906 I Band S. 25

«این ایوان را (ایدان Apadana) داریوش (اول) از نیاگان من بنا نمود بعد در زمان اردشیر (اول) پدر بزرگ من طعمه آتش گردید من بخواست اهورامزدا و آناهیتا (ناهید) و میثر (مهر) دوباره این ایوان را ساختم بشود که اهورامزدا آناهیتا و میثر مرا از همه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساخته ام خراب نسازند و آسیب نرسانند» باز از همین پادشاه در پایهٔ ستونی که در همدان پیداشده و امروز در انگلستان موجوداست چنین منقوش است «این ایوان را من بخواست اهورامزد آناهیتا و میثر بنا نمودم بشود که اهورامزد آناهیتا و میثر مرا از کایه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند»

پسر و جانشین پادشاه فوق اردشیر سوم که از سال ۲۵۹ تا ۳۳۸ سلطنت داشت در فارس در خرابه پرسپولیس (تخت جشید) بنوبت خود گوید « اهورامزدا و بغ میثر مرا و این ممکت را و آنچه را که بتوسط من ساخته شده است باید نگهداری کنند

چنانکه ملاحظه میکنید در این چند فقره ناهید هم مثل مهر بار اول است
که در آثار پادشاهان ظاهر میشود مگرآنکه در فقره اخیر مهر تنها ذکر شده است
جشن
روز شانزدهم هر ماه مخصوص بفرشته فروغ و بمهر روز موسوم
مهرگان ۲
سمیمیمیمی ماه جشن بسیار بزرگی است بخصوصه روز مذکور در خود سهر
سمیمیمیمی ماه جشن بسیار بزرگی است بقول بندهش مشیا و مشیانه در
چنین روزی تولد یافتند این جشن را در قدیم منزا کانا میگفتند یعنی متعاق عمهر
بعد مهرگان شد و مهر جان معرب آن است این جشن بزرگ شش روز طول
میکشد از روز شانزدهم شروع شده بروزبیشت و یکم که رام روز باشد ختم میگردد
روز آغاز را مهرگان عامه و روز انجام را مهرگان خاصه کویند در ایران قدیم

روذكي المعجم في معايير إاشعار العجم س٠٧٠

Die Keilinschriften der Achameniden von F. H. Weissbach مرجوع كنيد به المادية المادية

ملکا جشن مهرگان آمد جشن شاهان و خسروان آمهٔ خز بجای مدلیجم و خرگاه بدل باغ و بوستان آمهٔ موردبهٔ جای سوسن آمه باز می بهای ارغوان آمهٔ

فقط دو فصل داشتند اول تابستان (هم المستور المول المستور المستور الموال المستور المست

ابو ریحان بیرونی که در سال ۳۹۲ هجری تولد یافت و از بزرگان عامای ایران شمرده میشود در کتاب معروف خود الآثارالباقیه عن القر ون الخالیه مفصلاً از عید مهر جان صحبت میدارد از آن جمله مینویسد «گویند مهر که اسم خورشید است در چنین روزی ظاهر شد باین مناسبت این روز بدو منسوب کرده اند پادشاهان در این جشن تاجی که بشکل خورشید و در آن دائره ای مانند

Clemen, Die Griechi. u. Latein. Nachrichten über die Persische Religion S 90 🕴

۲ رجوع شود به بندهش فصل ۱۰ چاپ یوستی ۱۹۵۱ آم

س وندیشهان Windischmann در کتاب خود مبترا Mithra در صفحه ۵۷ در جزو اشیاه خوانچه سیسیف Sysiphe هم افزوده است نگارنده این کلمه را در جائی ندیدم شاید سیسنبر Sisymbrium باشد که میدانیم گیاه مقدسی است و بندهش آن را گیاه مخصوص بهرام ایزد ذکر کرده است آن گیاهی است شبیه بنعناع و خوشبو تخم آن ریزه تر از تخم ریجان است دجوع شود به بحرالجواهم و تحفة المؤمنین

چرخ نصب بود بسر میگذاشتند و گویند در این روز فریدون به بیور اسب که ضحاله خوانندش دست یافت چون در چنبن روزی فرشتگان از آسمان بیاری فریدون فرود آمدند بیاد آن در جشن مهرگان در سرای یادشاهان مرد دلیری میگماشتند که بامدادان رآواز بلند ندا میدادای فرشتگان بسوی دنیا بشنابید و جهان را از گزند اهریمنان برهایند و گویند خداوند در این روز زمین را بگسترایند و در اجساد روان بدمید و در این روز کره ماه که تا آن وقت گوی تاریکی بود از خورشید روشنائی و نورکسب نمود از سامان فارسی نقل شده است که او گفت ما در زمان ساسانیان قائل بودیم از آنکه خداوند یاقوت را در روز نوروز از برای زنت مردمان سافرید و زبرجه را در روز مهرجان و این دو روز را برسایر ایام سال فضیلت داد چنانکه یاقوت و زبر جد را بر سایر جواهرات آخرین روز این جشن که بیست و یکم ماه باشد فریدون شحاك را در كوه دیاوند بزندان انداخت و خلایق را از گزند او برهایند لاجرم در این روز عید گرفتند و آفریدون مردم را امر کرد که کُشتی بمیان بندند و واج زمزمه کنند و در هنگام خوردن و آشاممدن لب از سخن فر و بندند چون مدت استبلای ضحاك هزار سال طول کشید و ایرانیان خود مشاهده کردند که مکن است عمر انسان این همه طولانی گردد از این روز سعد دعای خبر شان در حق بکدیگر چنین بود (هزار سال بزي)

زرادشت فرمود که آغاز و انجام جشن مهرجان در عظمت و شرافت مساوی است پس هر دو روز را عید بگیرید از این پس هرمز بن شاپور در مام روزهای مهرجان جشن برپا داشت در زمن بعد پادشاهان و مردمان ایرانشهر از آغاز مهرجان تا مدت سی روز مانند نو روز عید میگرفتند و هر پنچ روز را بیك طبقهٔ از شاهزادگان و موبدان و بزرگان و بازرگانان و رزمیان و دهقانان و اهل حرفه و صنایع مخصوص نمودند» ا

۱ رجوع کنید بکتاب آثارالبانیه جاب زاخو Suchun س ۲۲۲ ۲۲۱ هنوز هم دعای هناد سال بری معمول است حون جشن مهرگان درمیان مسلمانان منسوخ شده این دعا را در جشن نوروز بعبارات دیگر بهمدیگر میگویند تا در این سالهای اخیر پارسیان در وقت غذا خورد به صحبت نمیگر دند.

ابو ريحان بيروني در كتاب ديگر خود موسوم به كتاب التفهيم في صناعة التنجيم در نسخه فارسی آن گوید « مهر جانروز است از مهر ماه و نامش مهر و اندرین روز آفریذ ون ظفریافت بربیور اسب جاذوانك بضحاك معروف است و بكوه دنباوند باز داشت و روزها از بس مهرگانست همه جشن اند بر کردار آنچ از بس نوروز بوذ و ششم این مهرگان بزرگ و رام روز نامست و مذبن دانندش» ۲ بلعمی مینو سد «آفریدون ظفر یافت و ضحاك را نگرفت و نكشت و هان روزگار تاج برسر آفریدون نهاده : جهان دروی سیرد و آن میر روز بود از میر ماه و آن را مهرگان نام کردند و عمد کردند و آفر بدون بملك منشست » "

فردوسی نیز در خصوص بر تخت نشستن فریدون گوید بروز خجستـه بر مهر و مـاه بسر بر نهـاد آن کنانی کلاه

تن آسائی و خوردن آئین اوست بکوش و برنج ایج منهای چهر

بفرمـود نا آتش آفروخـتنــه همه عنبر و زعفران سوختند یرستندن مهرگان دیر · اوست کنون بادگار است از او ماه و مهر

این عبد راندازهٔ رز رگ و محترم رو ده که استبلای عرب هم نتو انست آنر ا از میان ببرد بسا از عادات ورسومات ایران در مدت غلبه و قهر مغول از دست رفت از اشعار منوحهری در میآند که در عهد سلطان مسعود غزنوی که در سال ۲۱ ۶ هجری جلوس نمو درا شکوه و حلال ترام در دربار سلطان مثل سابق جشن مهرگان میگرفتند جشن مهرگان در تمام آسیای صغیر نیز معمول بود و از آنجا با آئین مهر باروپا رفت که ذکرش بیاید جای تعجب است که از این عید باین بزرگی و شریفی در طی اخباراتی که در خصوص آئین مترا در ارویا خوانده میشود اسمی نیست مستشرق دانشمند بلریکی کومون Oumont در کتاب نفیس خود "آئین مترا"

۲ نقل از یك نسخه خطی که در کتابخانه ملّی پاریس موجود است نگارنده در اوقاتی که لنات فارسي كتاب مذكور را استخراج ميكردم غفلت عوده شماره نسخه را ضبط نكردم

۳ یلعمی جاپ کانیور ص ٤٦

مبگوید بدون شك حشن مهرگان كه در مهالك رُم قدیم روز ظهور خورشید تصور میشده و آن را Sol Natalis invicti یعنی روز ولادت خورشید مغلوب نشدنی میگفته اند به ۲۰ ماه دسامبر کشیده شده و بعد از نفو د دین عسم در اروما روز ولادت مسیح قرار داده شده است در انجام ایر ، مبحث متذکر میشویم که در فرهنگها مهرگان بزرگ و مهرگان 'خرد اسم دو مقامی است از موسیقی سسستعمین از مورخین قدیم یو نان و رُم اخبار زیادی راجع بمهر بما نرسیده مهر درکتب بعنی از مورخین پیش از زمان نفوذ دین عیسی در اروپا میریمیمییی اگر نه از قرون بعد از میلاد در اوقاتی که آئین مترا سراسر مهالك وسمعه رُم را فراكرفته بود در خصوص این فرشته ایرانی اطلاً عات بسمار داريم ولى غالماً آلوده مغرض وكسنه سفتر ابن اطلاعات از مأخذ آباء و روحانون دین عبسی میباشد که سعی مخصوصی در باطل بودن مترا و برحق بودن عسی دارند بطوری که این اطلاعات از نقطه نظر تاریخی و دینی حندان مربوط بملسّت ما ابرانیان نست کتبی که در خصوس آئین متر ا نوشته شده بود و ممکن بود که یك سرچشمه بسیار خوبی از برای تاریخ و مذهب ایران قدیم باشد از تعصب نو مسیحی شذگان از میان رفته همانطوری که دست تطاول و تعصب مسلمانان اوراق دینی زرتشت را در ایران نابود نموده است

غالباً مورخین یو نانی بفرشتگان مزدیسنا . عناسبت مقام و شغل شان اسم یکی از بروردگاران خود را که با اوشباهتی داشته میداده اند مثلاً بناهید ایرانی اسم الاهه یو نانی داده ارتحیس Artemis میگفته اند مگر مهر که اسم او مبدّل نشده میترس Mithrea نامیده میشده است و این دلیل شهرت و بزرگی مهر است کزنفون میترس Xenophon نامیده میشده است و این دلیل شهرت و بزرگی مهر است کزنفون سوگند یاد میگردند پلوتارك نیز بنوبت خود نقل میکند از آنکه داریوش در یك امر مهری بیکی از خواجگان خود امر میکند که راست بگوید و از مهر بترسد از این دو فقره برمیآید که از قدیم مهر تواه راستی و دروغ بوده و دروغگویان را بسزا میرسانید گرتیوس Curtins مینویسد که داریوش در جنگ بضد اسکندر را بسزا میرسانید گرتیوس Curtins مینویسد که داریوش در جنگ بضد اسکندر

در نزدیک اربلا Arbela از مهر استغانه نمود که بلشکرش نصرت دهد این خبر نیز موافق است با آنچه در اوستا آمده که مهر فرشته ایست بخصوصه در میدانهای جنگ از او یاری خواسته میشود استر ابون Strahon میگوید که ایرانیان خورشید را باسم میترس میستایند از این خبر میتوان دانست که در یك قرن پیش از مسیح مهر با خورشید مشتبه شده این دو را یکی میپنداشته اند موثق ترین خبری که بها رسیده همان خبر پلوتارك میباشد که مینویسد زرتشت تعلیم داد که هرمزس بها رسیده همان خبر پلوتارك میباشد که مینویسد زرتشت تعلیم داد که هرمزس (اهرمن) در عالم معنوی شبیه است به نور و فروغ و ارمینیوس Armeinios (هرمن) در عالم معنوی شبیه است به نور و فروغ و ارمینیوس داد شده از این جهت ایرانیان اورا واسطه و میانجی میدانند این خبر پلوتارك اشاره است از این جهت ایرانیان اورا واسطه و میانجی میدانند این خبر پلوتارك اشاره است در و اسطه بودن مهر بسیار قد عتر از عهد پلوتارك است که درقرن اول میلادی میز بست زیرا که آنچه او راجع عمد هب ایران مینویسد چنانکه خود ذکر میکند از کتاب فیلپینا Philippina که امروز در دست نیست برداشته شده است و مؤلف این کتاب تئیو نیوس Theopompos در قرن چهارم پیش از مسیح معاصر فلیپ بدر اسکندر بوده است

هرودت که از حیث زمان قدیمتر از مور خین فوق است مستقیا گراجع عهر چیزی نمینویسد فقط از اسامی خاصی که در طی تاریخ خود ذکر میکند میتوان دانست که مهر در زمان ماد (یمد) و فارس مشهور و بواسطه تبر ک جزو اسامی اشخاص گردیده بوده است از آنجمله هر ودت داستانی از کورش دختر زاده استیاج آخرین پادشاه ماد مینویسد که استیاج کورش نوزاد را بدست یکی از کاشتگان خود که مهرداد نام داشت سپرد تا نوزاد را پنهانی بکشد هر ودت نیز در کتاب اول خود در فقره ۱۳۱ از متر ااسم میبرد ولی بدون شك در ذکر این اسم اشتباهی کرده است میگوید ایرانیان گذشته از زوس Zeus این اسم سراسر آسمان است بآفتاب و این و زمین و آئش و آب و باد نیز فدیه میفرستند از اشور ها و عرب ها ستایش ماه و زمین و آئش و آب و باد نیز فدیه میفرستند از اشور ها و عرب ها ستایش

اورانیا Urania را آموخته جزو عبادت خود ساختهاند اشور ها اورانیا را میلیتا Mylitta و عربها الیتا Alitta و ایرانیان مترا مینامند

دراین جا مقصود هرودت اناهیتا (ناهید) میباشد چون این فرشته مؤ"نت بیادش نیامده و متراکه مشهور تر بوده زود تر بخاطرش افتاده لهذا اورا بجای الاهه اشور و سامی ذکر نموده است ۱

سیسیسید. هر چند که در گانها اسمی از مهر . بمعنی فرشته فروغ و روشنائی مهر در اوستا از برده نشده است چنانکه از هوم و فروهر هم در این قسمت اوستا معممعممی الری نیست ولی سایر جزوات کتاب مقدس پر است از عظمت او یشت دهم که پس از فروردین یشت بلند ترین پشت است منسوب باو ست مهر پشت مانند همه یشتهای بلند بسیار قدیم و بی اندازه دلکش است مهر پشت منظوم و به ٣٥ باب تقسيم گرديده كه مجموعاً ١٤٦ قطعه است هر يك از قطعات بطور غیر مساوی دارای ابیات می باشد این منظوم طوری نیست که بتوان اوزان آنها را مثل پنچ گانها معین نمود و یا یك قاعده كلیّه از برای عدد سیلابها و یا آهنگها قرار داد مُگر آنکه خواسته باشیم قطعات آنرا تجزیه نمود. هر يك را منفرداً شرح دهيم ۲ مهر يشت بخوبي ياد آور عهد آريائي است و نیز واضحاً در آن اصلاح زرتشتی دیده میشود در سنّت است که پیش از حضرت زرتشت پیغمبرانی آمدند و رفتند وخشور ایرانی آئین کهن را تجدید نمود و به تکمیل رسانید این سنت را نیز حقیقی است زرتشت دین پیشین آریائی را همان دینی که امروز اصول آن در وید برهمنان مندرج است تجدید . نموه و مردم را به پرستش خدای بگانه هدایت کرد گروه بروردگاران قدیم را آفریده اهورامزدا خواند همه را گاشتگان پروردگار بزرگ نامید که از طرف مصدر جلال مانند کارگزاران در تمشیت امور دینوی بندگان پردازند باین کارگزاران ایزدی در مزدیسنا مانندسایر ادیان ایزدان (فرشتگان) نام داده اند مهریکی

Rapp Die Religion n. Sitten der با اذ براي اطلاعاً ت مفصل تر رجوع شود به Perser meh den Griechischen und Römischen Quellen S. 53-60

Über die Motrik des jüngeren Avesta von Karl Geldner رجوع شود به Tübingen 1877

از آن فرشتگان است هرچندکه در جزو دسته هفتگانه مهن فرشتگان امشاسیندان نیست ولی سراسر اوستا سرودگوی علّو مقام او است مستشرق دانشمند هلاندی تيل Tiele كليّه مطالب مهر يشت را نجزيه نموده آثار آريائي و تجددٌ زرتشتي آن را بطوری که در ذیل ملاحظه میکنید نشان میدهد ۱ از مهر بشت دو مطلب عمده میتوان استخراج نمود و آن را بنیان و پایه قرار داد اول راستی ودوم دلیری این یشت را نیز میتوان سرچشمه راستگوئی و بهلوانی ایرانیان دانست که در دنیای قدیم مخصوصاً باین دو صفت شهرت داشتند و یونانیان دشمنان دیرین هم آن را انکار نکر ده اند مهر ایزد هماره بیدار و غرق اسلحه برای یاری کردن راستگویان و بر انداختن دروغگویان و پیمان شکنان در تکاپو است در آغاز پشت دهم در فقره دوم در همان جائمیکه در واقع مهر بشت از آنجا شروع میشود اهورامزدا بسپنتهان زرتشت گوید من مهر را مانند خود شایسته ستایش و سزاوار نیایش آفرید م ای سپنتهان کسی که عمهر دروغ گوید و پیمان شکند و شرط وفانداند ویران کنندهٔ کشور و کشنده راستی است ای سپنتهان تو نباید عهدی که بستی بشکنی خواه با یك مزدیسنا خواه با یك دیویسنا چه معاهده با هرکه بسته شد درست و قابل احترام است ۲ چنانکه اشاره کردیم مهر در آغاز یشت از آفریدگان اهورامزدا محسوب است و از برای محافظت عهد و میثاق مردم گماشته شده است از این رو فرشته فروغ و روشنائی است تا هیچ چیز از او پوشیده نماند و در سراسر جهان آنچه از راست و دروغ میگذرد و عهدی که بسته و شکسته میشود کلیه نزد او پیدا و آشکار باشد برای آنکه خوب

از عمیدهٔ خدمت راسیانی و نگهمانی در آید اهو رامزدا راو هزار گوش و ده هزار چشم داده در تفسیر بهلوی این پشت چنبن آمده است که این گوشها و چشمها خود جداگانه فرشتگانی هستند که از طرف مهر گاشته شده تا همه اعمال مردمان را از آنچه دیده و شنیده اند باو خبر دهند در تاریخ ایران میخوانیم از آنکه قسمتي از اشكر دان شاهنشاهان قديم بجشم وكوش ملكت ناميده ميشده اند بي شك مهر یشت مأخذآن است و بعلاوه ده هزار دید بان بخدمت او کُاشته دامًا ً در اطراف زمین در گردش اند و وقایع را عهر خبر میدهند مقام مهر در بالای کوه هما Hara مساشد در آنجائے که نه روز است و نه شب و نه تاریکی و نه باد سرد و گرم و نه ناخوشی و نه کشافت از آنجا بمهالك اربائي نگران است این آرامگاه خود به بهنای کره زمین است یعنی که مهر در همه جا حاضر است کسی که از حق خویش محروم گشته بنزد مهر شکایت برد هرچند که آواز او ضعیف باشدا ما ناله کله آمیز سراسر زمین را فراکبرد و بمالم بالا رسد مهر از آن آگداه گشته بیاری شتابد و نیز از برای مهر برج بزرگی معین است که همیشه در آنجا مانند باستانان بيا ايستاده آماده خدمت است مهر مانند سروش هميشه بيدار و دشمر . بدیو خواب است بازوان او باندازه ای توانا و رساست که تهام دنها را تواند فراگرفت و دروغگو را در هر کحاکه باشدخواه در مشرق خواه در مغرب خواه در مركز زمين بچنگ تواندآورد دليري و بينائي و فريفته نشدني از صفات مختصه بمهر است كليه خصايصي ك لازمه وظيفه او ست باو داده شده است هم چنین اسباب کار یاسبانی او از هر جهت فراهم است مهرمانند ناموران شاهنامه خود بر سر زره زرین در بر سیر سیمین بدوش افكنده كَرْزُ كُران بدست كرفته بكردونه زربن كه سك طرز منموي ساخته شده و دارای چرخهان درخشان للند است نشسته است چهار اسب سفید اورا 'چست و چالاك گرد گيتي ميگرداند در گردونه مهر يك هزار تير ناوك زرین بك هزار نیزه یك هزار تبرزین پولا دین یك هزارتیغ یك هزار گرز آهنین و فلاخن موجود است فرشته پیروزی بهرام و فرشته فرمانبرداری سروش و فرشته دادگری رشن و فرشته درستی ارشتاد و فرشته نیك بخی و فراوانی پارند و فرشته توانگری و ثروت اشی (ارت) از پیش و پس و راست و چپ مهر میتازند الجموصه ایزد رام از باران اوست چون دین زرتشتی عملی است مهر نیز درهمین دنیا بدروغگو بان و پیهان شکنان سزا میدهد آنانرا پریشان و سرگردان میسازد خان ومان شان را بباد میدهد و در میدانهای جنگ ضربت تیغ و تیر و نیزه آنان راکارگر نمیسازد خوار و زبون آنانرا بخاك سیاه میافکند هم چنین دیندا ران راستكردار را بنعمت و خوشی و سرافرازی و آبادی و شهر باری و برتری می نوازد و در میدانهای جنگ پیروز مندشان میگرداند . بمناسبت زور و توانائی مهر است كه در زمان قدیم پادشاهان بخصوصه باو تو جه داشتهاند در خود یشت دهم نیز غالباً آمده است كه مهر شهر باری بخشنده است از این جهت درمیان طبقه شرفا و جنگجویان بیشتر از فرشتگان دیگر ستوده میشده است

از آنکه مهر خورشید نیست بلکه فرشته روشنائی و فروغ است بخوبی از خود بشت دهم از فقره ۱۷ و ۹۰ برمیآید در این دو فقره از برخاستن مهر پیش ازخورشیدو گردش او پس از فرو رفتن خورشید صحبت شده است در فقره ۱۵ مهین بشت آمده است « ما ستارگان و ماه و خورشیدو مهر شهریار همه عالک را میستائیم » گذشته از مهر بشت در سایر قسمتهای اوستا نیز میان خورشید و مهرامتیاز داده شده است از آن جمله در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۸۲ از هویدارشدن مهر و بدر آمدن خورشید سخن رفته است در کتب متا خرین هم این امتیاز موجود است در فصل ۵۳ کتاب مینوخرد گوید «دانای مینوخرد پرسید که چگونه نهاز و ستایش یزدان باید کرد مینو خرد در پاسخ گفت مینوخرد برسید که چگونه نهاز و ستایش یزدان باید کرد مینو خرد در پاسخ گفت میمن بشت در فقره ۱۷ آمده است «مترو (مهر) دارنده دشتهای فراخ خروش بر بهمن بشت در فقره ۷۶ آمده است «مترو (مهر) دارنده دشتهای فراخ خروش بر آورده به هوشیدر گوید ای پسر زرتشت دین نیك را بر قرار ساز و بخورشید تیز اسب بانك زده گوید بجنبش در آی چه هفت کشور گیتی تیره و تارگردید»

نگهبانی یك قسمتی از روز كه موسوم است به هاونی یا هاون گاه كه از سپیده دم تا نیمروز باشد با مهراست

گفتیم که روز شانزدهم ماه مخصوص بآفتاب گشته خورشید روز نامیده شود بود نبایستی روز یازدهم ماه هم مخصوص بآفتاب گشته خورشید روز نامیده شود گذشته از دین که اسم خداوند است اسامی فرشتگان در سی روز ماه مکرر نشده است شکی نیست که مهر و خورشید بکی نیست و هیچ شکی هم نیست که این دو از زمان بسیار قدیم بهم مشتبه گشته یکی پند اشته شده است چنانکه فروهر و روان بهم مشتبه شده است و ذکرش در مقاله فروهر بیایدچه استرا بون که ذکرش گذشت مینو یسد که ایرانیان خورشید را باسم مهر میستایند پنچ قرن بعد از آن هم Elische مورخ ارمنی قرن پنچم میلادی نقل از وعاظ زرتشتی کرده میگوید «خورشیدی که بواسطه اشعهٔ خود جهان را روشن کند و بواسطه حرارت خود غذای انسان و جانوران را نضج دهد کسی که از سخاوت بکسان و داد و دهش مساوی خویش مهر نامیده شده است » ۱

از روی دستور یشت دهم آنانی که باحکام مذهبی آشنا نیستند و کسانی که شایسته مقام پیشوائی نباشند نباید مباشر مراسم و تشریفات آئینی مهر گردند در هنگام بجای آوردن آن باید پاك بود وغسل نمود بعدها این شروط با آئین مهر باروپا رفته شاید مأخذ غسل تعمد عسویان همین باشد

از آنچه گذشت میتوان گفت که مهر فرشته روشنائی و جنگ است در کتب متأخرین نیز وظیفه حساب و رهنهای روز واپسین باو داده شده است از آن جمله مهر در روز قیامت بهمراهی سروش و رشن روان راستگویان را در سر پل چنوت از دست دیوهائی که میخواهند او را بدوزخ کشانند نیمات میدهد ۲ اردای ویراف مقدس در سیر بهشت و دوزخ پس از آنکه از

ا رجوع شود به Darmesteter, Le Zend-Avesta vol II p 411

La vie Future d'après Le Mazdéisme par Nathan Söderblom رجوع شود به المجاور 1901 p. 95-96

2 + 4

پل چنوت گذشت مهر و رشن و اندر وای و بهرام با او در گردش همر اه شدند ^۳ بقول بندهش انواع كل بنفشه مخصوص عمهر است ع

آئين مهر در زم

ممسلون مهر ای چون پادشاهان ایران توجه مخصوصی بمهر دا شتندوکلیه اشگریان شهرت مهر در ایران و 🥻 فتح و پیروزی خود را از او میدانستند از این رو ستایش مهر ممالك مجاور على المساسر ايران زمين را فرا گرفته در همه جا از او ياري و يناه خواسته میشدقاسرو نفوذ او از حدود ایران هم گذشته بتمام ممالکیکه در تحت استملای شاهنشاهان بود رسید در بابل که یکی از پایتختمهای ایران و اقامتگاه زمستانی پادشاهان بود مهر با پروردگار محلی شمش Schmasch بواسطه شیاهتی که با او داشت یکی تصور شده بنظر اهالی انجا ستایش او بیگانه و غریب نیامد چنانکه ناهید ایران با الاهه با بلی ایستار Istar برا بری نموده پرستیده شد آئین مهر از مایل بتمام آسیای صغیر انتشار یافت در ممالك یونانی زبان نیز با پروردگار خورشید یونانی هلیوس Helios خویشی بهم وسانید مختصراً بهرجا که رفت با پروردگار محلی خورشید ساخته طرف تو جه و محبت همه گردید بدون آنکه اساس آر مائی آن بهم بخورد هر یك از اقوام بیگانه رسم و عادتی از برور دگار خود باو بسته مهذاق خویش نزدیك نمود باین شكل وسعت خاك مهر از طرف مغرب كشده شد بدریای سیاه و بدریای یونان راژه Égée و از طرف مشرق بسندیعنی بهندوستان بهمان مملکت آربائیکه در آنجا مهراز زمان بسیار قدیم پروردگار فروغ بوده است میتوان گفت که عظمت و جلال مهر درتهام این ممالك وسیع آسیائی از عهد هخا منشیان تا چند پن قرن پس از میلاد مسیح برقرار بود از فتح اسکندر ماکدونی بدرخت کمهن سال آئین مهر آسیبی نرسید چه پس از مردن اسکندر و تقسیم شدن ممالکش درمیان سردارانش دوباره بشدت تهام در سرا سرممالك قامرو مهر مانند یارینه آئین این فرشته روشنی وییروزی برقرار بود از طرف مشرق سلطنتی

Arta Vîrâf-Namah par Barthelemy, Chapitre V Paris 1887 رجوع شود به ۳

Bundehesh von Fer. Justi, Capitel XXVII

٤ رجوع شود به

که در باختر تشکیل یافت و بعدها باسم سلطنت هند و اسکیت Indo-Seythie بشهال غیریی هندوستان کشید و شد در روی سکه کانیشکا Kuniška و هویشکا استان کشید و شویشکا از پاد شاهان سلسله تروشکا Turnška از قرن اول و دوم میلادی شعاع و دائره نور مهر دیده میشود و بعلاوه بخط یونانی روی آنها مترو Mitro (مهر) و اترو مهردیده میشود است ا

هم چنین از طرف مغرب پس از اسکندر در هر کجای از آسیای صغیر که سلطنت مستقلي برياشد كليه شهرياران آن ممالك خود را از خاندان هخامنشان ميشمردند حقيقةً هم ايراني ثراد بوده اند يا نه ولى افتخار اتشان در اين بود كه مئسوب بشاهنشاهان مقتدر قديم باشند و درزنده نمودن سنّت اباء و اجداد خود اصراری داشتند و غالباً از پدر بیسر بخود اسم متری داتس Mithridates نعنی مهرداد مندادند آنسو خس Antiochon اول که از سال ۲۹ تا ۶۶ پیش از مسیح در کو ماگن Kommagene سلطنت داشت خود را از طرف یدر بهخامنشیان منسوب مبدانست امردادكه بافتخار خدا وندو فرشتگان نبا كانش معايد بزرك بریا کنند و پشیوایان مذهبی مانند مغها لباس بیوشند از آنجمله معبدی برای مترا ساخت نقوشی که از او در نمرود داغ پیدا شده خود رو بروی مهر ایستاده است در دوره اشکا نیان باز مقام مهر محفوظ و اسم سه نفراز یادشاهان پارت مهرداد بوده است (مثل اشك ششم و نهم و سيزدهم) در زمان ساسانيان درميان مردان نامدار آن زمان وزیر دانا و هوشمند زدگرد دوم میر نرسی دام داشت که معروف بهزار بنده مساشد و خود را باسفند بار منسوب مسانست در طاق بستان که نزدیك كرمانشاه در شمال غربی شهر واقع است سه مجسمه دیده میشود وسطی اردشیر دوم ساسانی است که از سال ۳۷۹ تا ۳۸۶ میلادی سلطنت کرد در طرف دست راست او اهورا مزداست و در طرف دست چپ آنکه مشعلی بدست گرفته مهر است نه زرتشت چنانکه بعضی کمان کرده اند ا

Grundriss der Iranischen Philologie. Zeweiter Abschmitt ارجوع شود به Pahlavi Literature by E. W. West S. 75

Die Kunst des Alten Persien von Friedrich Sarre, Berlin 1922 رجوع شود به S. 42

تعاد نفوذ مهر از دانستن این مقد مه بعید بنظر نمیرسد که آئین مهر از اذ آسیای صغیر 🕻 آسیای صغیر بخالئ یونان داخل شده باشد هرچند که اساساً باسراطوری رَم میدانیم یونانی زبانها کمتر در زیر نفوذ مهر بوده اند پلوتارك مینویسد که از دیر زمانی را هزنان دریائی سلسی Gilicie (ولایت ترسوس حالله) در بالای کوه اولنب Olympe یعنی در همان جائی که همشه مقر در و ردگاران یونانی بود عبادت سری و فدیه و قربانی از برای مهر برقرار داشتند بنابشهادت همین مُمورّخ در زمان خود او که از سال ۶ ۶ تا ۲۰۱ میلادی باشد فرقه ای از مزدیسناکه مقصودش آئین مهر است در ارویا معروف بود بهرحال پیروان مهر در این زمان زیاد نبودند ولی در وسط قرن اول میلادی می مقام ،لندی داشت چه بنا بقول یکی از مورخین رم دیوکاسوس Dio Cassus وقتی که تیر دات بادشاه ارمنستان و برادر بلاش اول اشکانی درُم آمد تا از دست ا میر اطور نرون Neron تاج ارمنستان بسر گذارد در روز جشن تا جگذاری بامیراطور خطاب نموده گفت من منزد تو آمدم تا تورا مثل مهر بستایم و نز یلو تارك مینویسد که در عهد پومپهٔ Pompée بزرگ در سال ۳۷ پیش از مسیح وقتی که رُمها براهزنان سیلیسی شکست دا دند از همان تاریخ با آئین مهر که در کلیّه اسیای صغیر منتشر بود آشنا گردیدند در واقع در شکست مذکور فقط چند نقطه ای از سواحل سیلیسی بدست رُمها افتاد و در دو قرن بعد کلیه مملکت فتح شده در سال ۱۰۲ میلادی از ایا لتهای رُم محسوب گردید هرچند که بروز آئین مهر در اروپا ایر قدر قدیم است ولي شیوع آن در او اخر قرن اوّل میلادی است لشکر کشی های دولت رُم و فتوحات آن در آسیای صغیر و عراق متدرجاً مهر را باروپا نفوذ داد در عهد قیصر تیبریوس Tiberius که از سال ۱۶ تا ۳۸ میلادی سلطنت داشت کا ثبا توکا (در آسیای صغیر) فتح شده جزو ممالك رُم گردید در زمان ساطنت نرون که از سال ٤ ٥ تا ٣٨ امتداد داشت قسمت غربي پونتوس يا سواحل درياي سیاه بدست رُمها افتاد در عهد وسپازیان Vespasian که ازسال ۲۹ تا ۲۹ میلادی امپراطور رئم بود ارمنستان کوچك و کوماگن Kommngene همان مملکتی که در آنجا بخصوصه مهر ستایش میشد مفتوح گردید و از آنجا لشکریان رئم آئین مهر را مانند ارمغان از آسیا باروپا آورند و بعد ها لشکر کشی های بزرگ قیصران رئم مثل ترژان اسیا باروپا آورند و بعد ها لشکر کشی های بزرگ قیصران رئم مثل ترژان اسیام ۱۹۳۵ (۱۱۷–۹۸) و لوسیوس وروس ۱۹۳۵ (۲۱۱–۱۹۷۱) مثل ترژان ۱۹۳۱–۱۹۹۱) و سپتیمیوس سوروس Septimius Severus (۲۱۱–۱۹۳۱) بضد آسیا و استیلای بر عراق بیش از بیش مهر بواسطه این آمد و شدها در ردنیای بیشد آسیا و استیلای بر عراق بیش از بیش مهر بواسطه این آمد و شدها در ردنیای غربی پر و بال گشود از همان آغاز حکومت و سپازیان سربازان رئم (لژیون ۱۰) در مهاجعت از آسیای صغیر درکارنونتوم Carnuntum در دانوب (طونه) معبد مهر ریا کردند

ور میان می اسب عمده انتشار آئین مهر همان سر باز های رم میباشند که بسیار مهر ودوره 🥻 پارسا و خدا پرست بودند در آغاز هم در اروپا ستایش مهر ترقی آن بخنگجویان تخصیص داشت همان مقامی که در ایران درمیان امراو لشكر بان داشت در ممالك رُم محفوظ ماند كذشته از سر بازان أسراى جنك كه از آسیا رادورا نقل داده شدند مد انتشار آن گر دیدند و بملاوه ارتباط تحارتی و مسائل اقتصادی و تبادل افکار مغربیان با مشرقیان در نفوذ مهر مدخلت تمام هاشت و بسرعت سراسر ممالك وسیعه زم قدیم را فراگرفت در سال ۱۶۸ درمیان لشکریان دلیر ژرمن (المانهای قدیم) نفوذ نمود در عهد امیراطور کومودُوس Commodus که از سال ۱۸۰ تا ۱۹۲ میلادی سلطنت کرد و خود .عمر گرویده بود جائی نماند که اثر مهر در آنجا نباشد بطوری که وسمت قاسرو مهر در ارویا از سواحل دربای سیاه کشیده به اکوس Ecosse حزیره انگلستان کشیده میشد و در افریقا نفوذ آن تا بحدود صحرا میرسید نظر به نقشه ممالك رُم قديم و وسمت خاك آسيا باستثناى ممالك زرد نراد ميتوان گفت در هيچ قرنی هیچ بروردگار یا فرشته یا پیغمبری بشهرت مهر نبوده است نقول فیلسوف و مورخ ممروف فرانسه رُنان Renan (۱۸۲۳ / ۱۸۹۲ میلادی) «اگر علّت و حادثه ای روی داده ترقی عسویت را باز میداشت هر آنه جهان از آن میر بود»



مجسمهٔ مهر در قصر واتیکان Vatican (رم)



دین عیسی و مهر تقریباً هر دو در یك زمان از آسیا داخل اروپا شد در آخر قرن دوم هر دو در دور ترین نقاط ممالك رم پیروانی داشت بنا بكثرت آثاری که از زمان امپراطور سور ۱۹۰۳ (۲۰۸ – ۲۳۰) باقی ماند میتوان احتال داد که مهر پرستان بیش از عیسی پرستان بودند راست است کتابی که شاهد عظمت مهر باشد از قدیم در دست نداریم تعصب عیسویان آن زمان آثاری از مهر حریف پر زور عیسی باقی نگذاشت بواسطه مورخین میدانیم که کتب عدیده در خصوص اصول آئین مهر و خاز و ادعیه و طریقه ستایش و رسوم و عادات آن موجود بود از آن جمله است کتاب بزرگ نویسنده رثم پلاس همهرها که فقط اسمش جارسیده است ولی آثار معابد مهر و نقوشی که از آن در تهام ممالك اروپا پیدا شده است تا بیگ اندازه حاکی جاه و جلال دیرین و مبیّن برخی از عادات و رسوم آن طریقه است و ادعیه و نهاز اول بزبان یونانی وبعدها لاتینی بود برای قوّت کلام یا مؤثر نمودن آن بعضی از لغات ایرانی (بهلوی) داخل میکردند صفتی که همیشه از برای مهر میآوردند کله نبرذ میباشد چنانکه هران است که امروز نبرد یا نبرده گوئیم از برای مهر میآوردند کله نبرذ میباشد چنانکه فردوسی گوید

هم اكننون ترا اي نبرد. سوار پياد. بياموزمت كار زار

در اوستانیز صفتی که همیشه برای مثر آورده شده است کله "سوژ مدمه سوگله مینالیدند از مدم میبالیدند از آنکه پروردگاران خود را از روی اصول قدیم ایران که زرنشت آورد میستانید و میکوشیدند که اصل و بنیان ایرانی مهر بهم نخورد گرچه مهر پس از قرنها اقامت در آسیای صغیر و عراق برخی از خصایص پروردگاران خورشید محل دیگر بخود گرفته بود ه است ولی نه بطوری که آب و رنگ ایرانی خود را بیازد بخصوصه رونق کار مهر در اروپا در این بود که لشگریان و شرفا و قیصرها طرفد ار او بودند و فرمان میدادند که عیسویان را تعاقب کنند

تعاقب عیسویان در سال ۲۵۰ میلادی بواسطه امپرا طور دسیوس Deains در تاریخ رم مشهور است در سال ۲۷۶ قیصر اور لیان Aurelian

ام کرد که یك معبد بزرگی برای مهر بسازند چه فتح خود را در سوریه بضد زنوب مداست ملکه پامیر (تد مر) از پرتو مهر پروردگار پیروزی میدانست دیو کلسیان Diocletian داشت بقول معاصرین دیو کلسیان Diocletian در بار ساسانیان نموده بخصوصه ما یل بود که خودش وضع در بار خود را مثل در بار ساسانیان نموده بخصوصه ما یل بود که بیش از بیش آئین مهر منتش شود در سال ۳۰۳ فرمان داد تا عیسویان را تعاقب کنند و پس از او قیصرگالریوس Galerias (۲۰۳۱) بشدت تهام عیسویان را تعاقب مینمود در قرن سوم میلادی مهر در ممالک رثم باوج ترقی رسید و بنظر میرسید که تهام دنیا را فرا گیرد تا آنکه در سال ۲۲۳ قیص رسید و بنظر میرسید که تهام دنیا را فرا گیرد تا آنکه در سال ۲۲۳ قیص لیسیلیوس Licilius که در زیر علم پروردگار پیروزی مهر بضد کو نستانتین لیسیلیوس Constantin که در زیر علم پروردگار پیروزی مهر بضد کو نستانتین یافت در این شکست خورشید نیز مغلوب صلیب گرد ید

مهر بپوشید رو ریخت ز مُنع آبرو ترسا چون شب پره دیدهٔ بینا گرفت لاف زد و هرزدَکفت مهرخدائی نهفت زبان گستاخ چون زنگ کلیسا گرفت

دوره انحطاط فقط برسوم و عادات مهر پرستان خنده میزدند و آنها را پست آئین مهر بقلم میدادند بلکه تمنّا داشتند که کلیه معابد آنانرا خراب کنند و حاجت آنان نیز برآورده شد چه از مامر Mamer مطران وینه که در سال ٤٧٤ در گذشت نقل شده است که در عهد کونستانتین کسی جرأت نمیکرد که خورشید را در وقت بر آمدان و فرو رفترن نگاه کند دهقانان و دریا نوردان هم جرأت نداشتند که بستارگان نظری افکنند از بیم جان لرزان چشم خود را بزمین میدوختند

کونستانتین در آخر عمرش در سال ۳۳۷ غسل تعمید نمود و در همان سال .عرد در مدت سی و شش سال مهر پرستان گرفتار بودند تا آنکه در سال ۱۳۲۱ مبلادی ژولیانوس Julianus بسلطنت رسید این امپراطور فیلسوف

گرچه تربیت عیسوی داشت و غسل تعمید یافته بود ولی از کودکی ارادتی . عمهر مبورزید و خود را از طرف خورشید بر انگیخته و سر معنوی او می بنداشت فوراً پس از بتخت نشستن پرستش مهر را در قسطنطنیه رواج داد و در قصر خود معیدی بریا نمود پس از بسرکار آمدن چنین امیراطوری لابله دوباره مهر درستان جانی گرفتند حتی در عید او دشوای درگب (مطرك) اسكندریه جرم Georgios خواست در روی خرابه معبد مهر کلیسیائی بریا کند مردم شوریده او را گرفته بزندان کشیدند و در ۲۶ ماه دسامبر ۳۹۱ میلادی یعنی بك روز پیش از روز جشن سالمانه مهر او را بسخترین شکلی گشتند چون ژولمانوس خود را در تحت حمایت بروردگار نصرت و بیروزی تصور میکرد از این جهت بسیار دلیر بود و مانند اسکند ر خواست تمام ایران همان مملکتی که سر چشمهٔ آئین او بود تصاحب کند لشکر بزرگی بطرف ایران کشید و تا مقابل طدسفون آمد اهما فرشته بيروزي مهروطن اصلى خودايران راخوار و زبون نخواست در میدان کارزار تیر کارسازی به ژولیانوس رسید گویند امپراطور کف خود را از خون زخمش بر نموده بطرف آسمان باشیده گفت ای جلیلی تو شکست دادی ا در وقت مردن تقصیر را از عیسی دانست نه از مهر پس از سپری شدن روزگار کوتاه ژولیانوس مهر برستان در ارویا طرف سؤظن واقع شدند چنانکه عسویان در ایران دوباره پروان مهر بی بشتیبان مانده در سال ۷۷۱ گروهی از آنان کشته گردید و امیراطورها مستقیراً بصّد آنها بنای ستیزه گذاشتند در ایالتها غالباً در معرض خطر هجوم عیسویان بودند معبدها را غارت میکردند و مسوزانید ند هنوزهم آثار معابدی که از زیر خاك كشف میشود دلیل شكستن و سوختن دشمنان است همانطوری که محمود غنوی دینداری خود را در هند وستان در ریختن و شکستن مجسمه های در وردگاران هندو میخواست ثابت کند رُمها نیز برای نمودن درجه اخلاص خود بپسر روح القدس در ویران نمودن درستشگاهان مهر و شکستن مجسمه ها اصراری داشتند غالباً بسوایان مهربرای

ا جلیل محلّی است از بیت المقدس عیسنی در آنجا تولّد یافت رُمهای غیر مسیحی عیسنی را جلیلی Galilee مینامیده انه

آنکه ما بقی اشکال را حفظ کنند در معابد زیر زمینی خود را با دیواری می بستند آثار مقدس را تا باندازهٔ که می توانستند پنهان میکردند چون یقین داشتند که تسلط عیسوبان موقتی است از طرف دیگر عیسوبان از برای آنکه مهر را از ریشه و بنیان براندازند و پرستشگاهان را برای بعد هم غیر قابل استفاده کنند در خود معابد پشیوایات را کشته در زیر طاق و دیوار فرو ریخته میگذاشتند چون میدانستند که بنابآئین مهر زود تر از سایر مذاهبی که در ممالك رئم وجود نا پاك خواهد بود آئین مهر زود تر از سایر مذاهبی که در ممالك رئم وجود داشته از میان رفت چه از طرف مقامات رسمی خصومت مخصوصی بآن میور زیدند

در خود شهر رم (پایتخت) آئین مهر بیشتر پایداری غود چه شرفا بواسطه نفوذ و ثروت خود میتوانستند از آن مدافعه کننده و بخصوسه مقید بودند که بکیش آباء و اجداد خویش با وفا باشند و بیش از پیش بغدیه و اوقاف معابد میا فزودند پس از مرک ژولیا نوس باز در گوشه و کنار امید بهبودی حال مهر پرستان و رونق گرفتن آئین خورشید برده میشد بخصوصه در سال ۲ ۳۹ وقتی که اُژ نیوس Engenius عنوان امپرا طوری گرفت امیدها زیادتر شد ولی دوسال پس از ایرن واقعه تئود زیوس Theodosius او را کشته و این فتح که در سال ۶ ۳۹ روی داده تاریخ قطع امید شدن مهر پرستان و ریشه فتح که در سال ۶ ۳۹ روی داده تاریخ قطع امید شدن مهر پرستان و ریشه کن شدن آئین خورشید است تئودزیوس جداً در انتشار دین عیسی کوشید دگر مجالی برای مهر پرستان نماند مگر آنکه در جاهای دور مثل کوه الپ Alpes و وشتر ۲۰۵۶وی تا قرن پنجم میلادی آئین مهر باقی بود

معمم معمم آئین مهر بیشتر از سیصد سال در ممالك رُم دوام داشت ولی بسیاری اثرات آئین مهر بیشتر از سیصد سال در ممالك رُم دوام داشت ولی بسیاری آئین مهردددن از اصول آن مثل فدیه و نیاز و رستا خیزو عقیده بهل صراط میسلی و برزخ و بهشت و جهنم و حساب و میزان و ثواب و گذاه در دین عیسی باقی مانده است و بعلاوه بسا از آداب و رسومات آئین مهر داخل اعیادو عادات اقوام عیسوی کردیده است از آئین مهر کتابی از قدیم در دست نداریم

که بدا نیم تا بچه اندازه از اصول آن داخل دین عیسی شده است هرچند که اساس این دو دین باهم تفاوت دارد ولی بواسطه نقوش و آثاری که در خرابه های معابد مهر پیدا شده و بواسطه یك رشته اخباری که بواسطه مورخین بها رسیده میتوانیم بکوئیم تقریباً آنچه متعلق برسومات و آداب آئین مهر بوده . عذهب عیسی منتقل گردیده است از ههان زمان قدیم پیش از آنکه دین مهر ازاروپا بیرون رود این تصاحب و دست اندازی روی داده است و باند ازه ای شباهت میان این دو دین بزرگ گردیده بوده که فیلسوفهای قرن دوم میلادی آنها را بهم مقابله مینموده اندولی رجحانیت و بر تری . عهر داده میشده است بعد ها علما و پشیوایان عیسوی متعصب قرون اولیهٔ میلادی باز این دو کیش را بهم مقابله نموده میگفته اندمهر پرستان از دین مهر هم کتا . ی به برسد بدون شك در آن میخواندیم که میسی پرستان از دین مهر هم کتا . ی به برسد بدون شك در آن میخواندیم که عیسی پرستان از دین مهر هم کتا . ی به برسد بدون شك در آن میخواندیم که عیسی پرستان از دین مهر هم تقلید شیطانی کرده اند

رسومات وآئین وآداب مهر بسیار قدیم چه بیشتر از آنها در ایران معمول بوده و نیز قدمت برخی از آنها تا بعهد آریائی میرسد دین عیسی وقتی که داخل اروپا شد خود را در مقابل دین کهن سالی دید که بواسطه عادات قرون متهادی برگ و بری بآن بسته وصورت ظاهری آن طوری شده بود که بمذاق مردمان آنزمان درست میآمد و توجه را بطرف خود میکشید دین نوز اد که حتی از طرف مؤ سسخود عیسی بهیچ وجه دستور و آداب و کتابی نداشة است بناچار بایستی آداب و رسومات یا بعبارت دیگر شکل ظاهرش را لا اقل از دیگران بماریت بگیرد تا مجائی رسید که پیروان هم دو دسته بهمکیش خود بر ادر میگفتند هر دو دسته غسل تعمید میکردند هر دو بهمدیگر آب مقدس میپاشیدند هر دو وعظ اخلاقی میکردند و از عذاب اخروی صحبت میداشتند هر دو در هفته یکروز تعطیل میکردند هر دو گان میکردند که طریقه مخالف قوانینش را از روی مذهب میکردند هر دو قراموش شدن مأخذ و سرچشمه عیسویات در ادعای خویش زمان و فراموش شدن مأخذ و سرچشمه عیسویات در ادعای خویش جسور تر شدند

معبد مهر و معبد مهرکه موسوم بوده به میتر اوم Mithrain و یا مترایهٔ Mithrain و داستان 🚶 سرداب مانند در زیر زمین یاغار ساخته میشده است برای آنکه گاو ظهور وی ازلی درمیان غاری بدست مهر قربانی شده بوده است عموماً محسمه مهر در آن دیده میشود که گاوی را در زیریا انداخته قربانی میکند دو بسر بچه هریك مشعلی بدست گرفته در طرف راست و چپ او ایستاده اند (Cantes, Cantopates) مشعل دست راست سر ببالا و مشعل دست چپ سر بپائین است و این علامت طلوع و غروب خورشید میباشد در زیر دست و پای ناونر (ورزاو) مار و عقرب دىده مىشود در مقابل مجسمه ها آتشدان است كه آتش مقدس با يستى هميشه مثل آذر مزدیسنان در آن افروخته باشد نقوش و اشکال معبد منحصر بهمین نیست انواع و اقسام صورتهای مختلف که از هر کدام معنی اراده میشده است موجود است و ذكر همه آنها موجب طول كلام خواهد شد از روى اشكال و نقوش دانشمند بلثریکی کومون umont) داستان مهر را باعتقاد رهها اینطور نقل میکند مهر از سنَّک خارا تولُّد یافت کلاهی بطرز فریژی Phrygic (ولایت قونیه حالیّه) بر سر دارد در دستی خنجر و در دست دیگر مشعلی که از برای روشن نمودن تاریکی است ظاهر کشت جویانهائی که معجزه تولد او را دیدند باو لماز آوردند رره و کوساله و سادر محصولات نازه خود را نمازش عودند چون مهر جواعرد دلس برهنه و در معرض آسیب باد تنه بود خود را در پس شاخهٔ های درخت انجِس ینهان کرد با کارد خود از درخت میوه چیده غذا ساخت و از بر نب آن یوشاکی ر ای خو د نهمه نمود نخستین پروردگذاری که مهر در مقابل او زور آزمائی کرد خورشید است از این رو خورشید علق مقام مهر را شناخته اشعه ای از نور دور سر او قرار داد از ایری روز ببعد مهر و خورشید بهم دست داده در هرکاری همدیگر را باری میکنند جنگب مهر با گاونر (ورزاو) که ذکرش گذشت اشاره ماین معنی است کاوکه نخستین آفرینش ژویبتر اورمندس (Jupiter Oronazdes) میباشد آزاد در بالای کوه میچرید میل مهر بآن کشید که شاخ او را گرفته به پشتش سوار شود جانور خشمگین دویدن آغاز کرد هرچندکه مهر زمین خورده بود ا ما دست بر نداشت خود را بشاخهای او آویخته چندي کشان کشان

با آن رفت تا آنکه ورزاو خسته گشته تسلیم شد آنگاه مهر سمهای دوپای آن را گرفته بدوش خویش کشید و بزحمت زیاد بغاری که منزلش بود فرود آورد این داستان کنایه از زحمت و رنج انسانی است در این جهان مهر دگرماره ورزاو را رها نموده که آزاد در روی زمین میگردید آن گاه خورشند بنك خود کلاغ را بسوی مهر فرستاد باو امر کردکه گاونر را گرفته فدا سازد هرچندکه مهر باجرای چنین امری خوشدل نبود و بحال جانور رقت میآورد ولی چاره ای جز از اطاعت کر دن بام آسمانی نداشت ناگزیر با اکراه سگ خود را برداشته ورزاو را دنمال نمود و فوراً دستگیرش کرد زیرا که در غاری پناه برده بود مهر با دستی دو منخرین او گرفته با دست دیگر دشنه بُتهيگاه او فرو برد فورآ از کالبد جانور جانسيار معجزه اي روي داده گیاههای درمال بخش روئید بطوری که سراسر زمین سبز شد از مغز فقرات پشت آئے حبوبات بوجود آمد و از خونش تاك (رز) پديد شدكه . مقدسین در وقت اجرای رسومات مذهبی شراب داد خرد خبیث (اهر یمن) بامیدی که از موقع استفاده کند مخلوقات نایاك خود مثل مار و گردم و مورچه را شتابان بسوی جانور جانسپار فرستاد تا سرچشمه زندگانی آنرا مسموم سازند و آلات توالد و تناسل جانور حاصل خمز را مخورند و از خونش بیاشامند اما کوشش آنها بی فایده ماند بروز معجزات را نتوانستند که باز دارند ماه نطفه ورزاو را پالث نموده بخود گرفت انواع و افسام جانوران مفید از آن وجود یافت روح گاو که بتوسط سک وفادار مهر محافظت شده بود بآسمان عروج نمود و در آنجا ماسم سیلوانوس Silvanus نگههان گله و رمه گردید مهر بوسیله این فدیه بدرًگاه پروردگار زندگانی جهان را تجدید نمود این داستان در بندهش نیز مندرج و شرحش در مقاله ماه (ص ۱۷) گذشت

آنچه در کیش از برای آئین مهر هفت درجه و مقام تقدس قائل بوده اند از عیسی از آئین مهر یك از درجات شست و شوی مخصوصی لازم گرفته شده است و موده است و مأخذ غسل تعمید عیسویان همین است در هریك از روز های هفته در جای معینی در معبد از ستاره مخصوص همان روز استغاثه

میشده است و روز یکشنبه را که مخصوص بخود خورشید بوده مقدس میشمرده اند بزرگترین جشن مهر در روز ۲۰ دسامبر بوده که روز تولد مهر تصور میکرده اند یعنی که کوناه ترین روز سال جشن مهر بوده است در همین اوقات نیز فینیسیها از برای پروردگار خود ملکارت Melkart جشن میگرفته اند ظاهر ا در فصول، سال نیز جشنهای مخصوصی داشته اند در بهار ماه فروردین یا اردیبهشت در همان موقعی که حالا نزد عیسویان عید فصح و روز صعود عیسی تصور میشود جشنی نزد مهر پرستان معمول بوده است زنان در مجلس تشریفات مذهبی مهر شرکت نداشته اند در عوض عجلش تشریفات ماگنا ماتر مخلهر مادر زمین مراسم مذهبی مهر بوده شرکت میکرده اند بی شك ماگنا ماتر مخلهر مادر زمین بوده است و ایهان آوردگان بآن خود را در مقابل برادران ایهانی نمی، خواهر ان مینامیده اند

در هنگام ستایش و سرودن ادعیه مهر نوازندگی هم در آثار بوده و در مواقع مخصوص زنگ هم میزده اند مثلاً پس از بجای آوردن آراسم وقتی که میخواستند پرده از روی مجسمه مهر بردارند و بایبان آورد آلان ارائه دهند زنگ میزده اند هنوز هم در آتشکد ها زنگ آویخته و در مواقع مخصوص زده میشود در وقت ستایش زانو زدن هم معمول بوده است در آئین زر تشتی موبدان نان و آب را تقدیس نموده با هوم آمیخته در وقت مراسم مذهبی میخوردند این رسم قدیم ایرانی نیز با مهر باروپا رفته ولی چون گیاه هوم در اروپا نبوده که از فشرده آن شربت مخصوص ساخته شود از این جهت بجای آن عصاره شاخه های تروتازه درخت رز را استعمال میکرده اند چند قرص نان و یك پیاله آب هم در وقت مراسم حاضر بوده که پشیوا یان بر آن دعا میخوانده اند متدرجا عصاره شاخه های رز بفشرده انگور یعنی شر آب مبتدل شده است هنوز هم هوم در دین زرتشی معمول است و در مراسم دینی با آب و نان مقدس مذکور بکار برده میشود این آب در اوستا موسوم است به زاونر کرده کلاه مقدس مذکور بکار برده میشود این آب در اوستا موسوم است به زاونر کرده کلاه مقدس مذکور بکار برده هیشود

Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann ا رجوع شود به Leipzig 1910 S. 126

و چند قرص نانی که در آئین مهر بکار میرفته چنانکه حالا نزد زرتشتیان معمول است چهار و با شش عدد بوده است در اوستا در ئون ولاد ورسد است و این که هنوز هم این رسومات از مهر بمسیح انتقال یافته که هنوز هم در دیر عیسی معمول است آب زور باسم آب مقدس یا ماء العاد (Holy Water, Weihwasser, cau bènito) یکی از شاهکارهای کلمسیاست

و هم چنین در مذهب عیسیٰ eukharistia که در عربی افخار ستیا کویند عبارت است از شراب و نان که آنرا خون و گوشت و روان مسبح پنداشته در مراسم استعمال میکنند همان هوم و درون مهر است که فقط اسمش تغيير يافته است هم چنين هنگام تشريفات مذهبي مانند ايرانيان چنانكه تا كنون نزد زرتشتيان معمول است برسم بدست ميكرفته اند لابد اول بشوايان آئين مهر منها بوده اند بعدها آنان را Sacordos ميكفته اند و مثل منها لباس میپوشیده اند هر روز سه بار در صبح و ظهر و عصر نیاز بجای میآورده اند در نیاز صبح رو بمشرق در ظهر رو بجنوب و در عصر رو مغرب میکرده اند از ناقوس و ارغنون (Orgue) کلیسیا گرفته تا عقیده آنکه مسیح خود را برای نجات دنیا فدا ساخت از آئین مهر برداشته شده است غالباً در آثار مهر دیده میشود که پروردگار خورشید در وقت قربانی کردنگاو ازلی روی خود را بآسهان کرده با اکراه و سختی فدیه نیاز میکند ولی چون نجات جهان در آن بوده متحمل چنین امردشوا ری شده است برخی از نقوشاتی که در کلیسیا های عیسویان کاتولیك راجع بتولُّه و نشوونها و صعود مسيح ديده ميشود شباهت تأمُّ دارد با نقوشات خرابه های معابد مهر که حاکی داستان ظهور مهر و اعمال او است صلاح کار در کیش عیسیٰ چنین بوده که عادات و رسومات دینی مهر را که در قرون متهادی در رُم ریشه دوانده بود اخذ کنند و باین ترتیب آن را بسلیقه مردمان آنزنان نزدیک نهایند و هیچ چاره هم جز از این نبوده است مردم از روز یکشنیه که مخصوص بخورشید و روزبیست و پنجم دسا مبر که جشن ظهور آن بوده منصرف نمیشده اند تا بالاخره بناچار از قرن چهارم میلادی ٢٥ دسا مبر روز تولد عيسيٰ قرار داده شده است روز يك شنبه هم نزد عيسويان

روز رخاستن عسم و رآسان صعود كردن وي تصور مشده و هم نزد میر در ستان د وز مخصوص میر شمی ده میشده است ۱ مقصود نگارنده نیست که کلبهّ آداب و رسومات مذهب عسمي را باآئين مير مقابسه كنم نخست چنانكه گفته شد تعصب اثری از مهر نگذاشته است که ما بتوانیم کلیه اصول و رسومات این دو کیش را باهم بسنجیم دوم آنکه مقابله این دو آئین کلام را بدرازا کشانده مارا از حدود اوستا و ابران دور خواهد کرد گذشته از چند فقره عمده که ذکر شد بسا عادات و رسومات درمیان اقوام عسوی موجود است که بخوبی ماد آور مهر است بخوصه درمیان عیسویان آسهای صغیر و ارمنستان در هم نجائي که مهر از زمانهای بسیار قدیم پرستید ، میشد ، است هنوز بعضی از عامای متعصب عیسوی در این قرن بیستم میلادی ماشدعیسویان قرن سوم و چهارم اصراری میورزندکه حقیقت را نهفته دارند ولی در نزد مور خین دانشمند سطر ف که نزد آنان همای علم و معرفت ما نند یبغمبر و فرشته ای مقدس و شیرم است از حقیقت کوئی خود داری نکرده صراحةً مينويسند که قسمتي از اصول و پيشتر از رسومات ظاهري کش عیسی از مهر است در قرن چهارم در وقتی که پروردگار خور شند در مغرب زمین رو مغروب گذاشته مود دین دیگری از ایر ان زمین که از روی اصول مزدیسنا و بخصوصه آئس مهر تأسس شده ود دارودا رسده مدّعي دين عسلي گرديد بطوری که نزدیک بود لرزه بارکان آن اندازد آن دین مانی است که در عهد شاپور اول بوجود آمده تا قرن سیزدهم میلادی فرقه های آن در اروپیا با پیروان مسيح رقيب قديم مهر مشغول زد و خورد خوندن بودند

Histoire du Peuple Romain par Seignobos p. 448

Jean Réville, Le Mithriacisme (Revue de Phistoire des religions).

Friedrich Windischmann, Mithra Leipzig 1857.

د ر خصوص آئین مهر رجوع شود بکتابهای ذیل

F. Cumout Textes et monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra Bruxelles 1894—1900, 2 vol.

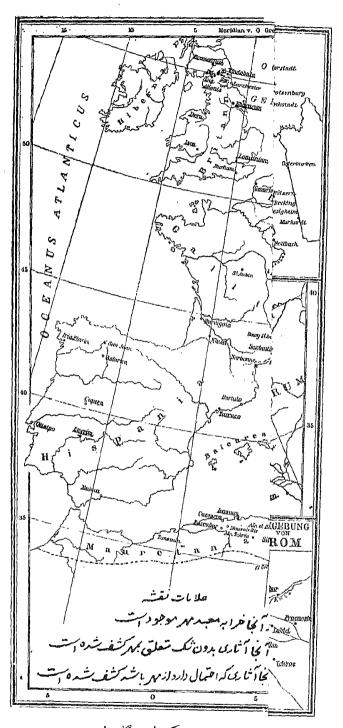
Les Mystères de Mithra par Gumont, deutsche ausg. von Gehrich Leipzig u. Berlin 1923.

Albrecht Dieterich. Eine Mithrasliturgie I einzig u. Berlin 1923.

G. von Wesendonk, Der Mithrakult (der Neue Orient Band 4 Heft 5/6 Berlin),

Franz Meffert Das Urchristentum IV Teil, Gladbach 1921.

Theodor kinge, Der Mithrakult, Leipzig1911.



شده است بهمان شکل اصلی نگاهداریم شه ا زکتاب آئین مهرکومون برداشته شده است

عدسد (. وسرسوم

one 143. same...... and it is the company of the solution of the solution of the company of

الم مع الدو فراهد، مدس درسوند، عدكوسي... مهد. .. ددم سوء، سريزاع، ن سريزاع، و سريزاع، المعالم معالم المعالم الم

(eu_(ags. 1)

argis, am. Anterma acacament am. anter e[«m-

مهر يشت

مهرِ دارندهٔ دشتهای فراخ ا و رام کشت زار خوب بخشنده را خوشنود میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آن را .عن بگوید (زرتشت) «بر طبق قانون مقدس بهترین داور است» باید مرد پاکدین دانا آن را بگوید

مار کردهٔ ۱)یجه

۱ اهورامزدا باسپنتهان زرتشت گفت ای اسپنتهان هنگامی که من مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را بیافریدم او را در شایسته ستایش بودن مساوی در سزاوار نیایش بودن مساوی با خود من که اهورامزدا (هستم) بیافریدم 8۰

۲ ای اسپنتمان مهر و پیمان شکنندهٔ نابکار سراسر مملکت را ویران سازد ^۳ مثل صد (تن از اشخاصی است) که (بگناه) کَسِندَ آلوده باشد ^۳ و قاتل مرد پاکدینی باشد ای اسپنتمان تو نباید مهر و پیمان شکنی نه آن (پیمانی که)

۱ دارندهٔ دشتهای فراخ بجای کلات اوستانی و ٔ آ و ر ٔ و گئویه اینی و که راه بی ساده دسد مهد (vōuru gaoyaiti) میباشد صفتی است که همیشه از برای مهر استعمال شده در پهلوی به فراخو کویوت تبدیل یافته است بمناسبت آنکه مهر فرشته فروغ و روشنائی است سراسر روی زمین میدانهای فراخ و پهن و دشنهای جلوه و تکاپوی وی دانسته شده است

۲ کلمه ای که به بیمانشکن ترجه شد در متن میشرو دروج ۱۰ تا کلیه و آمده است و آمده است و آمده است و آن صفتی است بمهی دروغکویندهٔ بمهر از آن عهد شکن اراده شده است در پهلوي مهر دروژ گویند هم چنین از کلمات میشرو آئوجنگهه ۱۰ و سطح به سود که در فقره ۱۰ آمده یعنی نادرست کو و فریبندهٔ مهر و میترو زیا ه د ک و دست که در فقره ۸۲ آمده و در پهلوی مهرژن شد. یعنی بمهر زیان رساننده نیز پیمانشکن و عهد و میثاق ندان و رسم مهر و وفانشناس متصود میباشده

۳ کید وسودههای اسم گذاه نحصوصی است نیدانیم که جه جرمی در قدیم از آن اراده میشده است در فلره ۳ از پسنای ۱۲ جزو ه زدی و راهزف و جادوتی و پیمانشکنی بشمار رفته است هم جنین در فقره ۱۰ از پسنای ۷۰ و در فقره ۷۱ از فروردین پست در ردیف معاصی کبیره محسوب شده است

- monneginendam. 1.
- meleum) er g. Emegnach er g...

 620-3. Som golan er g... 300(33. 95/1.-30 mgeem g...

 620-3. Som golan er g... 300(33. 95/1.-30 mgeem g...

 620-33. Oder one geem g...

 620-33. Oder sam g...

 620-33. Oder sam g...

 620-33. Oder sam g...

 620-63.
- وره (ه. ١٠٠٠):

 مراد و المراه المره المره المره و ال

توبا یك دروغ پرست و نه آن که توبا یك راستی پرست بستی زیرا معاهده با هر دو درست است خواه دروغ پرست و خواه راستی پرست ۱ %

هم مهر دارندهٔ دشتهای فراخ اسبهای تیز رو دهد بکسی که . بمهر دروغ نگوید (پیمان نشکند) آذر مزدااهورا راه راست نماید بکسی که . بمهر دروغ نگوید فروهر های مقدس و نیك و توانای پاکان فرزندان کوشا دهند بکسی که . بمهر دروغ نگوید 8

برای فروغ و فرش با نماز بلند با زور میستایم آن مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را میستائیم که . بمالك آریائی خان و مان با سازش و آرامش و خان و مان خوش بخشد " %

بشودکه او برای گشایش (کار) ماآید بشودکه او برای دلسوزی ماآید بشودکه او برای پیروزی ماآید بشودکه او برای دادگری ماآید

بشود که او برای یاری ما آید
 بشود که او برای دستگیری ما آید
 بشود که او برای چارهٔ ما آید
 بشود که او برای سعادت ما آید

آن کسی که قوی و در همه جا پیروزمند و هر گز فریفته نشدنی و در سراسر جهان مادی سز او ار ستایش و نیایش است آن مهر دارندهٔ دشتهای فراخ %

۳ آن ایزد نیرومند توانا را و درمیان موجودات قوی ترین را (آن) مهر را با زور میستائیم آن مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را با هوم آمیخته بشیر با برسم با ربان خرد با بندار و

۱ از دروغ پرست و راسنی پرست مو حد و مشرا مقصود میباشد
 ۲ آذر (آتر سعهد ۱) فرشته مؤكل آتش مقصود است رجوع كنيد بمقاله ای که بعد ازمهر

سری است ۳ از ممالک آریائی ایران اراده شده در قدیم ایران خاک آریا نامیده میشده است

erngedm. Admontone on og 30. eg/(1-20mgren-2m.

(en [og } 1)

- no come 2 3 m 1941:

 no come of mental 3 m 200 of . Come of he compensed of come of mental of some of the come of com

march. (merem. Am. amarchar. ahresononer 601.00

-هز(کردهٔ ۲)هـ--هزار کردهٔ ۲)هـ-

- ۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری اکه دارای هزار گوش است خوش اندامی که دارای هزار چشم است بلند بالأئی که در بالای برج بهن (ایستاده) زورمندی که بی خواب پاسیان است %
- ۸ از کسیکه سران هردو مملکت جنگجو یان استغاثه کنند وقتی که آنان .عیدان
 جنگ در مقابل دشمن خونخوار در مقابل صف هجوم (هماوردان) در آیند هم

۱ صفت زبان آور که غالباً در این بشت برای مهر تکرار شده است بجای کله اوستائی و یا خن واددسدن سده است یعنی انجمن آرا در معفل گویا زبان آورو نطاق از کله و یا خَنْ واددسری، ۱۵ (ایجمن) مشتق شده است

۲ فرشته باد مقصود است (واتَ طسیس)

(eu(a3. ")

1 968639. 9766-3ngrenge 029. 20. 3nmm gmc(«m38039.10.

4/604(m-46(mm)20-1:.

1. Al Cod (m-16(mm)29.1) Am (21.2) Am (21.2)

mach. (mein. 2m. Amerha. Anstronometon. 30

(em (og) 1)

- דו שנטלשם. כלכלר טעלונעלנטשם. מיי מעשער (משציששם. זו

٠٠٤ (کردهٔ ۴) که

۱۰ مهر را میستائیم (کسی)که داراي دشتهاي پهن است (کسی)که از کلام راستین آگاه است زبان آوريکه داراي هزارگوش است . . . ۱ %

۱۱ کسی راکه جنگجویان در بالای پشت اسب بدو نماز برند و برای قوّت می کب و صحت بدن (خویش) اشتفائه کنند تا آنکه دشمنان را از دور بتوانند شناخت و هماوردان را بتوانند باز داشت تا بدشمنان کینه جوی بد اندیش بتوانند غلبه نمود

براي فروغ و فرش ۲ %

-هر (کردهٔ **ک**) کیانیا

۱۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزارگوش است . . . ۱ %

۱۳ نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فنا ناپذیر تیز اسب در بالای کوه هرا بر آید تن نخستین کسی که با زینت های زرین آراسته از فراز (گوه) زیبا سر بدر آورد از آن جا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاهان آریائی را ننگر د %

۱۶ آنجائی که شهریاران دلیر توای بسیار مر"بب سازند آنجائی که کوههای بلند و چراگاهان بسیار برای چاریابان ^۶ موجود است آنجائی که دریاهای عمیق و وسیع واقع است آنجائی که رودهای بهن قابل کشتی رانی با خیل امواج خروشان بسنگ خارا و کوه خورده بسوی

۱ بعینه مثل فقره ۷

۲ فقرات ٤ - ٦ در اين جا تكرار ميشود

٣ ﷺ از این جمله بخور، برمبآید که مهر غیر از خورشید است

ع بحاى نقاط كله ثاتشرو Thatairo خراب شده است

mememass. Perelassion. 3 geles. nomegenes. Dongson.

9091 mer de mer

ا از این رودها همی رود و زرافشان و جیحون اراده شده است بار تولومه در فقره فوق مرو را (در اوستا موا ورو علاقره را ورو هر آو ده سرده است در فرس هخامنشی هر نیو معلل المستفر هرات حالیه است رود این مملکت موسوم است به همی رود در صورتی که مثل سایر مستشرقین در فقره فوق مرو را مستقل بشماریم نه جزوی از هم آو باید درمیان رودهای مذکور مرغاب را نیز که رود مرو است محسوب بداریم مرکو (مرو) چندین بار در کتیبه بیستون ذکر شده است همچند که داریوش از آن در جزو ممالك عمده که میگوید در تحت تصرفش میباشد اسم تمیبرد ا گو هسدس بجای مملکت سفد آمده است در مثن نیز اسم سوغذ فدریه است ا در کتیبه های خطوط میخی نیز مکر رآ توضیح افزوده شده که بعد جزو متن گردیده است ا در کتیبه های خطوط میخی نیز مکر رآ سوکود که ایریزم ساسد در اوستا و (هروارز می) در کتیبه هخامنشی مملک خوارزم است که معمولا خوا ایریزم ساسد در در می در اوستا و (هروارز می) در کتیبه هخامنشی مملک خوارزم است که معمولا خیوه نامیده میشود رودی که از این خاك میگذرد موسوم است به آمو دریا با جیحون خیوه نامیده میشود رودی که از این خاك میگذرد موسوم است به آمو دریا با جیحون

Q(meren 5324604)...

Q(meren 532604)...

Q(meren 532604)...

Q(meren 532604)...

Q(meren 532604)...

Q(meren 532604)...

Q(meren 64...

Q(meren 532604)...

Q(meren 53

mast. (merm. 2m. daterlar. starsonstrebet. 80

(ou (a). 0)

۱۶ آن ایزد مینوی فر بخشنده بسوی همه کشورها روان گردد آن ایزد مینوی شهریاری بخشنده بسوی همه کشورها روان گردد بآن کسانی او پیروزی دهد و بآن پاکدینات واقف برسوم دینی (ظفر دهد) که وي را را زور مستایند

براي فروغ و فرش ا %

پهلوي وُرُوجرشت (۷) خونير آت سيد دلاه في سكتور مركزي است در پهلوي خونيرس ما خوانيرس (با واو معدولهٔ مثل خواهم و خواهش) در اوستا از کشور خونیرس بیشتر از کشورهای دیگر اسم برده شده است چه خونیرس شریف ترین قست زمین و مسکن ایرانیهاست بقول بند هش (فصل ۱۰ فقره ۲۷) شش نزاد در آنجا زندگانی میکنند گذشته از فقرانی که در فوق ذکر کردیم و در آ سجاها خونیرس باشش کشور دیگر یك جا ذکر شده در فقره ۳۷ از مهر یشت باز به خونیرس وارزه برمیخوریم در پسنا ۵۰ فقره ۳۱ و در هاد ٔخت نسك فرگرد ا فقره ۱۱ نبر از این وطن ایرانیان یاد شده است شاید معنی افظی خونبرس این باشد. « باگر دونهای خوب ۱۰ در فصل ۱۱ از بندهش نسبة مفصل تر از کشورها صحبت شده است از این قرار : سی و سه قسم زمین موجود است در روزی که تشتر بارندگی کرد نصف گیتی را آب گرفت و زمین بهفت کشور منقسم گردید کشوري که درمیان واقع است موسوم است به خونیرس و آن ببزرکی شش کشور دیگر است یمنی شش کشوری که در بیرآمون خوندس است ببزرگی یك كشور میانكی است در طرف خوراسان (مشرق) سوه واقع است و در طرف خوروران (مفرب) ارزه و در طرف نیمروچ (جنوب) فردذفش و وید ذفش و در طرف آیاختر (شمال) و رو برشت و و رو جرشت خونیرس درمیان واقع است قسمتی از اقبالوس فراخکرت اطراف خونبرس راگرفته است درمیان و روبرشت و و روجرشت کوهی برپاست که ممکن نیست کسی بتواند از این کشور بکشور دیکر برود درمیان این کشورها خونیرس از همه بهتر و زیبا تر است اهریمن بخصوصه در این کشور آسیب و گزند بسیار پدید آورد زیرا که دید در این کشور کیانبان و دلیران بوجود آمدند و دین نبك مزدیسنا از این جا برخاست و بسایر ممالك نفوذ نمود و سوشيانس از اين جا ظهور خواهد عود و اهميمن را ناتوان خواهد ساخت و رستا خیز خواهد برانگیخت و زندگانی مینوی آینده را آغاز خواهد نمود (بمقاله مهر بصفحه ٥٠٥ نيز ملاحظه كنيد)

۱ فقرات ٤ -- ٦ در اين جا تكرار ميشود

٣ مثل فقره ٧

ffig. Santoson. som the complete ffits enconstant

- omegrædeneder, edn. brædereder. egnadsnomodg...

 Sumbolfåg. Sumbolom. bræden. edn. burmerelåg.

 tomig-omeroder. edn. grædeg. grædeneder. edn.

 ognmådeg. edn. enmerelg. 1 edn. tomiga. edn. efæresor.

 ognmådeg. edn. ogn. enmerelg. 1 edn. tomiga. edn. efæresor.

 deredeneder. efm. ommådenereder. tomiga. edn. eregg.

 dolom. em. smådenereder. energenereder. em. omergr.

 tomig-omeroder. epæreg. em. spæreden. omå
 tomiga.
- الاسه ا اسهام و المداورد. الاستمام و المراورد. المدمام و المراج. المراج. المراج و ا
- 1 grå. genraden (en maden 1 en 13 maden 1 ford. gennamen 6 en gennamen 6

کسی که هیچ کس باو دروغ نتواندگفت نه بزرگ خانواده نه بزرگ ده نه رئیس ناحیه و نه شهریار ایالت ۱ %

- ۱۸ اگر باو بزرگ خانواده دروغ بگوید یا بزرگ ده یا رئیس ناحیه یا شهریار مملکت (آنگاه) مهر غضبناك آزرده خانه و ده و ناحیه و مملکت و بزرگان خانواده و بزرگان ده و رئوسای ناحیه و شهر یاران مملکت و سروران مملکت را تباه سازد %
- ۱۹ مهر غضبناك آزرده بههان طرفی روی آورد که در آنجا بیمانشکن است و بخاطر او اشتباه روی ندهد %
- ۲۰ و اسبهای بیمانشکنان در زیر بار (راکب) خیره سری کنند از جای خود بیرون نتازند (اگر) بتازند پیشنروند در تاخت جست و خیز نکنند

1 کلماق که ببزرگ خانواده و برزگ ده و رئیس ناحیه و شهریار آیالت ترجمه شده در متن بحسب ترتیب جنین است نمانویشتی آ، سالح-نهده در پهلوی مان پت جزء اول این کله در فارسی باقی است اسدی کوید

چو آمد بر مهمن و مان خویش ببردش بصد لا به مهمان خویش جزء دوم که بممنی صاحب و سرور است در جزو کلمات موبد و سبهبد و هیربد وغیره محفوظ مانده است

ویس پئینی وابه دولانده در پهلوی ویسبت یعنی بزرگ ده دهخدا

१९६०माम् काल . म लेम निम् निम् निम् निम् का निम् का निम् का निम् سافه ساده مدرد عدى دى دى ا دوري اساد سام ساموه عاد Alm-1269.1 Adm3. 43/35 crode de. mege-20 ple m. 12

ا با مادسه المراجع معدد معدد معدد ماد المراجع مساوع. ساهسددهده د اسطهده ودع الحديد السطه المالم من من ا ورا المن من مداهره ، عمد مي مدا ا مدسك وا ١٠٠٠ ا كودولادمور سردد-عدى دوسان طسمخ مهوى سارمهمي. ا سراسدمه درا صليها سافه سافه ساده دورده در مددر عدي (درسرا وراع اس مرويد (علي في الله إليه على 1 و مله والع على المرايد و مدر على المرايد الله المرايد muog. Incent me ourceum orungundunchoy. 80

(eulas P)

- ב פר ארויין מייק אר ארים הרוידר האידי איידי אידי איידי אי مهلي. اسراع، مداسدجه و- فردمهم في ١٠ مدهم. عادي مداهمة. Information commentante monte of montere
- 44 mon. 12. mondr. Assir Enough 1 mon. mondr. عوى سوسورا در في ١٠ عدى اس آسرا في درسد سراسو (دري م في ١٠٠٠ مهري ساس عدي في الربع على عسكم درسا على به «در معسم، Bore puma 13-60 m/(12. p) 2013 49. m/10-10 m/ 10-10. 2. mpm. mondantes lusams orzag. des ajuntade gomen
- عدا اكودكا. ودع. مراصم أوره. مورم كالمراصد الكودكا. בשת הבלעה ופערעי ופער טצט עם ביו עינע - משונע בני אר ה של מון בי מוני 30 Let. 1 maragme. Elmphile. neur 1. 30/2-1 30/2/2 الماس دوسد دود و سددسد وكد مه وي الماس الماس وكدس ودسه الح

masch. (meem. 20m) edm. odarsen. 2001. 18

از اثر کشرت کلام زشت که کار دشمن مهر است نیزهٔ که ا**ز د**شمن مهر پرتاب شود بقهقرا برگردد ^۵

۲۱ اگر هم نیزه خوب پرتاب شود اگر هم آن ببدن رسد اما زیانی بآن (بدن) نرساند از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است باد نیزهٔ که از طرف دشمن مهر پرتاب شود بر گرداند از اثر کشرت کلام زشت که کار دشمن مهر است

برای فروغ و فرش

سور کردهٔ ۲)»-

۲۲ مهر را میستائیم (کسی)که دارای دشتهای بهن است (کسی)که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است کسی که اگر بوی دروغ گفته نشود مرد را از احتیاج نجات دهد از خطر برهاند %

۳۳ تو از احتیاج از احتیاجات ما را برهان ای مهری که بتو دروغ گفته نشد تو توانی که به ابدان مردان پیهانشکن بیم و هراس مستولی سازی تو توانی (وقتی) که غضبناك شوی قوت از بازوان آنان بیرون بری از باهای آنان توانئی و از چشمهای آنان بینائی و از گوشهای آنان شنوائی (سلب کنی) %

۲۶ نه یك نیزهٔ خوب تیز شده نه یك تیر پران بکسی که از روی خلوص نیّت بیاری مهر آید نرسد (آن مهری) که ده هزار دیده بان دارد توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی است «مه چیز آگاه و فریفته نشدنی است

برای فروغ و فرش

¹ فقرات ٤ -- ٦ در اين جا تكرار ميشود

۲ مثل فقره ۷

(pu-(a3. V)

n-dn-generalige ache (2-6) and (2-6)

mass. (meem. 2m. amsechm. shartmeret 604.08

(eulas. 1)

of contar. 1 septer. Andrewohad, bermerethes. 1...

anchemberenetief. 1.. abs. mapenageon. a tumpon.

nottief. 1.. abs. neef. ganacharitan. 1 septer. ande. baron.

catation of a bernetic of the septer. ande. baron.

catation of a bernetic of the septer. and contar.

catation of a bernetic of the septer. and contar.

tomorrow of the septer. I obtain the septer. I con. a ferma.

contained of the septer. I obtained of state of the septer. I obtained of the septer. I septer. I septer. I obtained of the septer. I sept

۰۰ۥﷺ(کردۂ ۷)ﷺ۔

- ۲۰ مهر را میستائیم (کسی)که دارای دشتهای بهن است (کسی)که از کلام راستین آگاه است زبانآوری که دارای هزارگوش است (آن مهر) عمیق سرور توانای سود بخشندهٔ زبان آور نیایش بجای آورندهٔ عالیمقام دولتمندی که پیکرش کلام ایزدی (منتز) است یل جنگ آور قوی بازوان را %
- ۲۶ (کسی) که دیوها را سر بکوبد کسی که نسبت باشخاصی که خود شان را مقصر میسازند خشم گیرد کسی که از مردمان پیمانشکن انتقام کشد بر بها را بتنگنا اندازد کسی که (در صورتی که) باو دروغ گفته نشود .عملکت قوء سرشار بخشد کسی که (در صورتی که) باو دروغ گفته نشود .عملکت بیروزی سرشار دهد %
- ۲۷ کسی که مملکت دشمن را از (راه) راست محروم سازد فر را از آن برگیرد پیروزی را دور نماید کسی که از پی آن (دشمنان) بی آقوه مدافعه تاخته ده هزار ضربت فرود آورد (آن مهری) که ده هزار دیده بان دارد توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی است

براى فروغ وفرش ۲ %

حر(کردۂ ۸)ی۔

- ۲۸ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگیاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . اکسی که ستونهای خانه های بلند ساخته شده را حفظ کند تیرکها را قوی دارد و بخان و مان گله ای از ستوران و (گروهی) از مردمان بخشد از آن (خانه ای) که او خوشنود باشد خانه های دیگر را او براندازد در صورتی او آزرده شود %
- ۲۹ نسبت بمهالك تو (هم) بدى (وهم) خوب اى مهر نسبت . عردمان تو (هم) بدى (وهم) خوب اى مهر تو اى مهر از تست صلح و از تست ستيزه مهالك ٥٠٠

ا مثل فقره ∨

۲ فقرات ٤ - ٦ در اين جانكرار ميشود

- mohne (m.)..

 (m.) nera... = andr. oda-Jarobe-lmonla. oda-sela...

 (n.) nera... = andr. oda-sela... od
- Anterdom. Aranekan. 1 mares. nerde. 1. n
- مهرمات. عمرم اسه مهرم دوه عمره اسه داد. الهدد المدمد المد

السراسة (ماسد اله مه مه مدرس مسراح المساولان

ensenger. Amengereterterter oder personserenger.

- و از تست که خانه های سترگ از زنان بر ازنده برخوردار است از گردونهای بر ازنده از بالشهای بهن و بسترهای گسترده بهره مند است از تست که خانه های بلند ساخته شده از زنان بر ازنده برخوردار است از گردونهای بر ازنده از بالشهای بهن از بسترهای گسترده بهره مند است آن خانه بیرو راستی که ترا در نماز نام برده با دعای . عناسبت وقت و با زور میستاید هم
- ۳۱ با نمازي كه نام تو برده شود با دعاي بمناسبت وقت با زَورْ من ترا ميستايم اي مهر تواناتر با نمازي كه نام تو برده شود با دعاي بمناسبت وقت با زَورْ مر ترا ميستايم اي مهر تواناترين با نمازي كه نام تو برده شود با دعاي بمناسبت وقت با زَورْ من ترا ميستايم اي مهر فريفته نشدني 80
- ۳۲ بستایش ما گوش فرا ده ای مهر ستایش ما را بپذیر ای مهر ستایش (دعای) ما را مستجاب گردان بنیاز زور ما توّجه کن باین مراسم حضور بهمرسان آنها را (ادعیه را) در خزینه استغفار جمع کن آنها را در خانه ستایش (بهشت) فرود آر %
 - ۳۳ بنا بهایدار ماندن بسر قولی که داده شد این کامیابی را سما بخش ای تواناتر آنچه را که از تو خواهش داریم (این است) ثروت زور پیروزی خرمی و دولت دادگری نام نیك و آسایش روح معرفت و علم روحانی (تقدس) فتح آفریدهٔ اهورا و برتری پیروزمندی که از بهترین راستی (باشد) و درك کلام مقدس مقدس
 - ۳٤ تاکه ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم بتمام رقیب ها ظفریا بیم تاکه ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم بتمام بدخوا هان ظفریا بیم

mand. (meren. 20m3 colm. ahrestre 664.08

200 oregent the show of the short of the

(eulas. P)

- جهادی مهروعه ۱۰۵ مهرود مهرود

- 62-6/18 6/18 6-18 | 64m. 6m/3 | 6m/6 9c 9c 2 6/18 | 64m. 6m/3 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 | 6-6 |

تاکه ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم تهام دشمنان را شکست دهیم (چه) از جادوان و پریها (چه) از کاویها و کریانهای ستمگار

برای فروغ و فرش ۱ 💸

-هز(کرد**؛ ۹**) ه

۳۵ مهر را میستائنم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . ۲ (کسی) که آنچه قول داده شد بعمل وا دار کند (کسی) سپاه بیاراید (رسی) دارای هزار چستی است شهریاری (است) توانا (و) دانا ۵۰

۳۳ کسی که جنگ برانگیزاند کسی که بجنگ استحکام بخشد کسی که در جنگ پایدار مانده صفوف (دشمن) را از هم بدرد تمام جناح صفوف مبارز را پر اکنده و پریشان سازد .مرکز لشکر خونخوار لرزه .در افتد %

۳۷ اوست کسی که میتواند پریشانی و هراس بآنان (دشمنان) مستولی نماید سرهای سرهای مردمانی که بمهر دروغ گویند او (از بدنها) پرتاب کند سرهای مردمانی که بمهر دروغ گویند جدا شود ۵۰

۳۸ منازل وحشت انگیز ویران گردد از انسان تهی ماندآن منازلی که پیهانشکنان و دروغ پرستان و قاتلین پاکدنیان حقیقی در آنها بسر میبرند وحشت انگیز است راه اسارت از آن جائی که گاو چرا گاه

۱ مثل فقرات ٤ – ٦

۲ مثل فقره ۷

ont. of ellipset of the control of t

- مَاعُ: ﴿ وَكُرْدُرُ وَمَا سَرَوْسَ وَرَادُ الْمَانِ وَمُورُ الْمَانِ وَكُرْدُرُ وَمَاسِ وَمَادُ الْمَانِ وَمُورُ وَمَا الْمَانِ وَمَارُونُ وَمَا اللّهُ مُوعُ وَلَا مُاسَجُونُ وَمَا اللّهُ مُوعُ وَلَا مُاسَجُونُ وَمَا اللّهُ مُوعُ وَلَا اللّهُ وَمَا وَلَا مُنْ مُورُ وَمَانَا اللّهُ وَمَا وَمَا مُورُ وَمَا اللّهُ وَلَا اللّهُ وَمَا وَمَا مُورُ وَمَا اللّهُ وَمَا وَمَا مُؤْوِدُ وَمَا اللّهُ وَمَا وَمَا مُورُ وَمَا اللّهُ وَمَا وَمَا مُؤْوِدُ وَمَا وَمَا مُؤْوِدُ وَمَا وَمَا مُؤْوِدُ وَمَا اللّهُ وَمِالِ اللّهُ وَمِالِ اللّهُ وَمِالِ اللّهُ وَمَا وَمَا مُؤْوِدُ وَمَا اللّهُ وَمَا وَمَامُ وَمَا اللّهُ وَمَا اللّهُ وَمَا لَا مُعَالِقُونُ وَمَا اللّهُ وَمَا لَا مُعَالِقُونُ وَمَا اللّهُ وَمَا اللّهُ وَمِنْ اللّهُ وَمَا اللّهُ وَمِنْ اللّهُ وَمَا اللّهُ وَمَا اللّهُ وَمَا اللّهُ وَمَالِمُ اللّهُ وَمَا اللّهُ وَمِنْ اللّهُ وَمِنْ اللّهُ وَمَا اللّهُ وَمِنْ اللّهُ وَمُنْ اللّهُ وَمِنْ الللّهُ وَمِنْ اللّهُ وَمِنْ اللّهُ وَمِنْ اللّهُ وَمِنْ اللّهُ وَمِنْ الللّهُ وَمِنْ اللّهُ وَمِنْ مُنْ اللّهُ وَمِنْ اللّهُ مِنْ اللّهُ مِنْ اللّهُ مِنْ الللّهُ وَمِنْ اللّهُ وَمِنْ اللّهُ وَمِنْ

وقتی او در طول منازل مردمان پیهان شکن بگردونه کشیده شود آنها (گاوها) ایستاده اشک از پوزه روان کنند ۱ %

۳۹ هم چنین تیرهای با پر عقاب آراسته آنان (دروغگوبان ، مهر و پیمانشکنان)

(هرچند) که از زه کمان بسیار خوب کشیده شده تند پرواز کند

(اما) بنشان نرسد در صورتی که مهر دارنده دشتهای بهن خشکمین

و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد

هم چنین نیزه های خوب سر تیز آنان بادستهٔ بلند (هرچند) که از (تُقِت) بازوان پران شود (اما) بنشان نرسد در صورتی که مهر دارنده دشتهای پهرن خشمگین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نسامده باشد

هم چنین سنگهای فلاخر آنات که از (قوّت) بازوان پران شود بنشان نرسد در صورتی که مهر دارنده دشتهای بهن خشمگین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد %

• ٤ هم چنین کاردهای (تیغ) خوب آنان که بسر مردمان حواله شود بنشان نرسد در صورتی که مهر دارنده دشتهای بهن خشمگین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد

هم چنین گرزهای خوب پرتاب شده آنان که حواله سر مردمان شود بنشان نرسد در صورتی که مهر دارنده دشتهای بهن خشمگین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد %

۱۶ مهر (آنان را) از پیش بهراس اندازد رشن از پی بهراس اندازد سروش مقدس بهمراهی ایزدان محامی آنان را از هرطرف بهم در افکند این صفوف جنگ را او بمعرض خطر در آورد در صورتی که مهر

ا مقصود این است حتلی ساوران هم که غنیمت و دست برد بیمانشکنان و دروغگویات شدهٔ و بگردونهای آنان بسته شده اند نالان و گریان هستند از اینکه در خدمت چنین اشخاصی در آمده اند

- 900/meder 1 900/2. Ode 8/2/20mgermge 600 1.2 oder 1.3 o
- 909(z. onz. gz.(-onzennzenor.);

 1. zonoskaronakari odaga. og prækaz varzetaronakari noda
 skaronakari arabaniskari nonskarizetari noda
 skaronami. arabaniskari odaniskari noda
 skaronami. orabaniskari odaniskari oda
 zonozenorakari. odaniskari odaniskari.

 gz.(-onzenorakari) odaniskari.

 gz.(-onzenorakari)

 enodaniskari.

 enodaniskari.

 enodaniskari.

 enodaniskari.

 enodaniskari.

mand (merem som somerames admismorph). &

(en[a3. 1)

- 63(39)(. merer. ege((-mm)3)·1; mered «m-meder. mere» (eg. 1 - 3m-m) meres. 1 - 612 meres. 1 ontodynash. 539·6(mpg. - 3m-m) meres. 31. 612 meres. 1 21.21 90.9(39. ege((-m) m-green-grobes. 22. 22. 22. 23. 618) mesen. («m) Ends. 3. 23.
- Anv. Parse. monnecentration of ("monster").

 Anv. Parse. Parse. 1 or 19. ces mon.

 And g. Ondge. Parse. 1 or 19. of (1.1. cm) or 19. g-of mate.

 Monge. Ondge. Parcelland of 13. of (1.1. cm) or 19. g-of mon.

 Medicolar of a parcelland. I or 19. g-of mos.

 In (3) man. 1 or 19. g-of mon. I comedge. 1 or 19. of 1

دارنده دشتهای بهن خشمگین و آزرده مانده خوشنودي خاطرش بعمل نیامده باشد هم

۲۶ آنگاه آنان بمهر دارنده دشتهای پهن چنین گویند تو ای مهر دارنده دشتهای پهن اینان ای مهر اسبهای تیز رو را از ما بر بودند اینان ای مهر بازوان قوی ما را با تیغ نیست کردند %

حدال كردة ♦ ١) الله حدال

- که دارای دشتهای پهن است (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است کلام راستین که منزلش بپهنای زمین در جهان مادی بنا شده است فضای وسیعی است بیرون از خطر احتیاج درخشان و پذاگاهان بسیار بخشنده است ۵۰
- ه که هشت تن از یاران او (مهر) در بالای کوهها در بالای برجها .عنزله دیده با نان مهر نشسته به وی پیهانشکنان نگرانند بخصوصه بکسانی چشم دوخته و بکسانی توجه نموده که نخست .عهر دروغ گویند و راه کسی را در حمایت خود گیرند که بهیهانشکنان و بدروغ پرستان و بقاتلین باکدینان حقیقی حمله برد

ا فقرات ٤ — ٦ در اين جا تكرار ميشود

ا مثل فقره ۷

واعده و و اعده و المعنى ما ما ما و المعنى المعنى

mask. firem. mm. smicedm. mansmered. 00

(eulas. 11)

شدد. همهاد، هم سهره اس هماس و درج ، سهره سراع ، وسده ما درد ما هماراع ، وسره ما اسرد ، ما هماس و در و اس دره ما هماس و دره الما الما و در و اس دره ما هماس و دره الما و دره به به الما و دره به الما

magh. (mein. 2000) ohn char. Ohn cha

(en (ex (11)

1 11 316/33. eldele-on dem dem dem 30.03.

6 1

آن مهر دارنده دشتهای فراخ خود را برای حفاظت نمودن مهیا ساخته از پشت سر حمایت کند مانند دیده بان فریفته نشدنی بهر طرف نظر اندازد (این چنین) حاضر است برای کسی که با خیال پاک مهر را باری کندآن (مهری که) ده هزار دیده بان دارد آن دا بای توانای فریفته نشدنی برای فروغ و فرش . . . ۱ %

سور کردهٔ ۱۱)یه ۳

۷۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوري که دارای هزار گوش است کلام راستین آگاه است زبان آوري که دارای هزار گوش است کلام راگر) غضب کند درمیان دو مملکت (دو قوم) جنگجو (اسب) سم پهن برانگیزد بضد لشکر دشمن خونخوار بضد صفوف جنگ که بهم در آویختند %

در مهر بضد لشکر دشمن خونخوار بضد صفوف جنگ که بهم در آو پختند در میان دو مملکت جنگجو مرکب بر انگیزد آنگاه دستهای پیمانشکنان را از پشت سرببند د چشمهای آنان را برآورد گوش آنان را کرکند و پاهای آنان را از ثبات براندازد از برای کسی یارای مقاومت نخواهد ماند (چنین شود حال) این ممالك و این هماوردان در صورتی که از مهر دارنده دشتهای فراخ غفلت ورزند

که از کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲ %

۱ فقرات ۲ — ۳ در این جا تکرار میشود

٣ مثل فقره ٧

- (2000-20. 10-(350-200-20.).

 1. 10-56 mode ch. netalined. nordn. 1 one. 6:000.00.

 2. 10-56 mode ch. netalined. nordn. 1 one. 6:00.00.

 1. 10-56 mode ch. netalined. netalined. one. 6:00.00.

 1. 10-56 mode ch. netalined. netalined.
- moz-24m633. em. ...

 6242. smerch. norderez-24m033. embrs. 2aremons. onchreg. acht. ongeneda.

 6364. sprimen. ongez-6967. (melrez-angreneda.

 6364. sprimen. ongen. oppimen. onchres. onchreches.

mach. parin. sm. dudachm. charga-troba.00

(eu(13. 11)

- مه عده ۱۶۵ و و دور-سر د مسرور سرور می ایک مید مدر د مادرد می می ایک مید د مادرد می ایک مید د مادرد می ایک مید د می در م
- 6m. m-Gode-{mon-{m. odm-ce|m. odm-3m406d. cdm-130m. mage. nounger. a. mad. om. {2, cd. odmennounger. moss. efector-{240. cmon-{260. {comonnounger. odmen-{260. odmen-{260. cmon-{260. cmonnounger. odmen-{260. odmen-{260. cmonnounger. odmen-{260. odmen-{260. cmonnounger. odmen-{260. odmen-{260. odmen-{260. odmennounger. odmen-{260. odmen-{260. odmen-{260. odmennounger. odmen-{260. odmen-{260

- ه کسی که از برای او آفریدگار اهورامندا در بالای کوه بلند و درخشان و با سلسله های متقدد آرامگاه قرار داد در آن جائی که نه شب است نه ناریکی نه باد سرد است و نه گرم و نه ناخوشی مهلك و نه کثافت دیو آفریده و از بالای کوه هر ثبیتی یمه متصاعد نگردد . ا
- ۱ آرامگاهی که امشاسیند ان با خورشید هم اراده بطیب خاطر و صفای عقیده ساختند تا آنکه او (مهر) از بالای کوه مرئیتی بسراسر جهان مادی تواند نگریست همادی تواند نگریست

مهر کردهٔ ۱۲)همه مهرانا مهرا کردهٔ ۱۲ که مهرانا

۳۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲ کسی که براستی دستها را بسوی اهورامزدا بلند عوده این چنین کله گویان است ۵۰

٥٤ من حامي مام آفريد گانم اي خوب كنش من پاسبان همه آفريدگانم

ا فقرات ٤ – ٦ در اين جا تكرار ميشود

۲ مثل فقره ۷

- שרי ירוניאי הארידים הארידים הארים בי הקים של למשריליי.

- nood. (meren. 24. ocoper. oderetenood.) 2m. brepe 34m.3.

(eu (az. 21)

واسدورسود، واسدسدمد، اب واسده و ۱۰۶۶ و سدور و ۱۰۶۶ و سدور و ۱۰۶۶ و سدورسود و ۱۰۶۶ و سدورسود و ۱۰۶۶ و سدورسود و ۱۰۶۶ و سدورسوده و ۱۰۶۶ و سدور درسوده و ۱۰۶۶ و سدول درسوده و ۱۰۶۶ و ۱۰۶ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶ و ۱۰۶ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶ و

مهر يشت ٢٥٧

اي خوب کنش مردمان در ستايش از من در ماز نام نميبرند آن طوري که ساير ايزدان را در ماز نام برده مستايند %

- ه اگر از من مردمان در نماز نام برده بستایند چنانکه از سایر ایزدان در نماز نام برده میستایند هر آینه من خود را با حیات درخشان و جاودانی خویش در وقت معین از زمان .عردمان پاك خواهم نمود در وقت مقرّره فرا خواهم رسید ⁶⁰
- با نمازي كه نام تو در آن برده شود با دعاي . عناسبت وقت با نياز زَورْ ترا مرد پاك ميستايد با نمازي كه نام تو برده شود با دعاي . عناسبت وقت و با زَورْ من ترا ميستايم اي مهر تواناتر با نمازي كه نام تو برده شود با دعاي . عناسبت وقت و با زَورْ من ترا ميستايم اي مهر تواناترين با نمازي كه نام تو برده شود با دعاي . عناسبت وقت من ترا ميستايم اى مهر فريفته نشدني ۱ %

ا این فقره بعینه مثل فقره اسم میباشد

٢ مثل فقره ٢ ٣٠

٣ مثل فقره ٣٣

٤ مثلَ فقرَّه ٤ ^{١١}

ه [ققرات ٤-٦ دراين جاتكر ارميشود

٣ مثل فقره ٧

ong. Inod (m. 13-annam1z. aliz. grange 120) (m. 120) (m.

mach. (merm. dm chm chm. odmeson. od. 00

(enta3. 01)

- onn-grondes. 6mst-6moss.1.8

 ron-133.1 onn-gronder(randes). ron-grangers). 1 Pgretmoss. ronderrad-eprademens. In comparemens. 6pren.
 6pren. 133.1 6pren. 133.1 6m (000 2)- copess. 1 dunademens.
 123 moss. 1 6pren. 133.1 6m (000 2)- copess. 1 dunademens.
 123 moss. 1 6pren. 133.1 6m (000 2)- copess. 1 dunademens.
 12 septes. 13 moss. 1 6pren. 133.1 coper. 20 moss. 20 moss.
 - المنافع المنا
 - 42 man mander 64. 2m. mengumen 12.1:

mande, forein som, domerdon andre 600.00

(eulas. 17)

کسی که داراي ده هزار ديده بان است (آن مهر) تواناي از همه چيز آگاه فريفته نشدني

براي فروغ و فرش ۲ %

مر (کردهٔ ۱۵ م) کیا

۱۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است کسی که همیشه بیا ایستاده است پاسبان بیدار دلیر زبان آوری که آبها را زیاد کند استفائه را بشنود باران بباراند گیاهها برویاند برای ناحیه قانون کزارد زبان آور ماهر فریفته نشه نی بسیار هوشمند و آفریدهٔ کردگار ۵۰

۹۲ کسی که هرگز نه قدرت نه قوت بیك مرد پیمانشكر دهـ د کسی که هرگز نه شرف نه پاداش بیك مرد پیمانشكن ارزاني دارد %

برای فروغ و فرش ۲ %

حر (کردهٔ ۲۱)یه

۱ جندین کلمات در این فقره خراب شده است بطوری که چندین کلمات پس و پیش مجله که خراب نشده است بی ربط مانده است

۲ فقرات ۱۳- در این جا تکرار میشود

٣ مثل فقره ٧

^{\$} مثل فقره ٢٤

Borcoic, despless epamoss. Epacememen. o. «c. enfon-«Arb. march. mm. pan-pon-1.

- ه ۲ ساع سدد اعره، سدرس، صرح، ساعواس اعره، ساعهاد. همي مسمعه ويون مسمعي ومرح والسمه استهاد. פונות שותול. פון לי פרע שנות בישי ביולי ותוקנים בים. פמלי פא טנסל - פעיי פיזלי יטנימים טול - פעיי טול. שיפול - פוש . פון ל . שונול - פוש . ביול . יש ביועל בי ביוש. מאל. הההחור מרמל ב- 6 md. 2.
- דד שינשי יושיימיתי יושיים ויישינשי בשינישנין שיונישיפנימיי (mellambar. 1 20 landar. fanclog. 10 460-6) an 130 op 1. agu. eu «uney3. mul3/2.1 (2/334m. Bound3). mu-عسمه ۱۰۶۶ دورسوس. فسعع دور، «هسهسالح، دورسه سرار سيع سرايدي. ورس مستم سدي -- مسسوس. هردر ايده.

יים המואי נייניוי אייי שוא מראותי האת ליישור ב באר 8

(eu_(ag. 11)

- 1 1 90 9(39. 95(16-20 mg 10 mg 10 mg 10) 3 mm 3 mm 6(6(m) 8 m) 1 n وسوكي. فالعربيوس. عدد إددر- بويوه- مسريده سرا الارازد- برسركاله. Checasarcolod. 1 norda. Enformen 13. odud. orgssumer. 1 (Bu- 6m/02/m/3. 04m 8. mn/c/mp39. (m3+9.1 /mgroum. de gem. mantester 1 mantstargamen. Sindmen 1 98/39 (m38mhn mnogna).
- ציישני ניאותי ושנשי ושנשיניו האחלית היה היה שות ל מים ל

مهر يشت ٧ - ٤

کسی که از برای انتشار دین نیك خود را در همه جا نمود. مقام بگرفت و فروغ بهفت کشور بتابید %

درمیان چالاکان چالاک ترین درمیان وفاشناسان وفاشناس ترین درمیان دایران دلیر ترین درمیان گشایش دلیران دلیر ترین درمیان آوران زبان آور ترین درمیان گشایش دهنده ترین است کسی که کله و رمه بخشد کسی که شهریاری بخشد کسی که پسران بخشد کسی که زندگانی بخشد کسی سعادت بخشد کسی نعمت راستی بخشد ه

۳٦ کسی که ارت نیك یار اوست و پارند بگردونه سبك سوار ا و نیروي مردانه و نیروي فرکیانی و نیروی جوّ جاودانی و نیروی داموئیش آو پَمَنَ و نیروی فروهرهای پاکدینان ۲ و آن که کروهی از مزدیسنان پاکدین را گرد هم آورد ۳

77 مهررا میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . گسی که باگردونه چرخ بلند بطرز مینوی ساخته شده از کشور ایزهی بسوی کشور خونیرَث شتابد از نیروی زمان و از فر من دا آفریده و از پیروزی اهورا آفریده برخوردار است ۵۰

۲۸ گردونه اش را ارت نیك بلند رُتبت میگرداند از برای او دین مزدا راه را مهیّا ساخت تا که او (راه را) خوب بتواند پیمود آن فروغ سفید

۱ یارند فرشته نیك بختی و فراوانی است رجوع كنید بفتر. ۳۸ از تشتریشت و بتوضیحات آن

۲ در خصوص داموئیش اُ وَ پَمَـن َ رجرع کنید بنقره ۹ همین یشت و بتوضیعات آن

۳ شاید حضرت زرتشت مقصود باشد که بواسطه اتحاد مذهبی مردم را بهمدیگر نزدیك نمود

٤ فقرات ع ٦- در اين جا تكرار ميشود

ه مثل فقره ۷

(Amontz.) 1.00-c(c19033). Imon. c(c/mpole.).

3m/c(mentag. em53201.) Anna. 6c3. 6c3. 6mg-cm.)

9m/c(mentag.) 1.00-c(c12200m.) epolemblog. meentim.)

1.20-c/c(mentag.) 2mc/c(mentag.) (mg/con.) (mg/con/m.)

1.20-c/c(mentag.) 2mc/c(mentag.) (mg/con/m.) (mg/con/m.)

1.20-c/c(mentag.) 2mc/c(mentag.) (mg/con/m.) (mg/con/m.)

m.004. رسددس. هم مستعداس. میرسارسه مدوم هی مدوردساوی ان. موسعدساوی میرسایی میرساوی دواری اوا مودوی و استهاری میرساوی استهاری میرساوی و استهاری و استهاری میرساوی و استهاری میرساوی و استهاری میرساوی و استهاری و استهاری

(em[(11)

merne had - Parcolon-mar (3) madel 1

dar moder noth 1 mere fage - Parcolon net met mode 1

dar moder noth 1 mar fage - Parcolon od 1 met mode 1 met mode 1 met mode 1 met mede 1 met med 1 met me

مینوی درخشان مقدس هوشیار بی سایه اسبهای (مهر) در فضای هوا پران بگردش در آیند از برای او داموئیش آُوَپمَنَ هماره خط سیر را مهیا دارد در مقابل او تهام دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان وَرِنَ بهراس افتند %

۲۹ نکند که ما خود را . عمرض ستیزه سرور غضبنالهٔ اندازیم کسی که هزار ستیزه بضد رقیب بکار تواند برد کسی که ده هزار دیده بان دارد
 (آن مهر) توانای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی

برای فروغ و فرش %

حدال كردة ٨١) الله

۷۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهرن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . کسی که ورهرام اهورا آفریده از بیش او روان گردد بصورت یك گراز که با دندانهای تیز از خود مدافعه کند یك (گراز) نربا چنگالهای تیز گرازی که بیك ضربت هلاك کند (گراز) غضنا کی که بآن نزدیك نتوان شد با صورت خال خال دار یک (گراز) قوی با پاهای تنوان شد با صورت خال خال دار یک (گراز) قوی با پاهای آهنین با چنگالهای آهنین با دم آهنین با دم آهنین با چانه آهنین با دم آهنین با چانه آهنین با دم هنین با چانه آهنین با در یک در ایک در یک با چانه آهنین با در یک در با چانه آهنین با در با

۱ فقرات ۱- ۱ در این جا تکرار میشود

۲ متل فقره ۷

۳ کله اوستائی و راز واسد سکو در فارسی گراز میباشد چنانکه وهمات وا به وهرای و اله در فارسی گرگری گوئیم گراز در ایران قدیم علامت زور و قوّت بوده است در بهرام بشت خواهیم دید که بهرام فرشته پیروزی ده ترکیب جسمانی گرفته خودرا بحضرت زرتشت ظاهر ساخة است از هر یك از این ترکیبهای مختلف که اسب و شتر و ورزاو وغیره باشد یك قسم فوّتی اداده شده است در فقره ۱۹ از بشت مذکور بهرام بصورت گرازی جلوه میکند بهمین مناسبت قوّت این جانور است که و راز جزو اسای اشخاص هم شده است در فقره ۹۹ از فروردین بشت آمده است «ما درود میفرستیم بهاکدین ایسونت پسر و راز «درمان نامداران و شاهزادگان ایران قدیم و ممالك همسایه مثل ارمنستان و البانیا وغیره بگروهیی برمیخوریم که اسمشان با کله و راز ترکیب یافته است مثل و رازبنده و رازدات و راز دخت و رازسورن و رازیبروز و رازمهر و دراز برسی وغیره (رجوع کنبد به Iranisches Namenbuch von Justi)

1 A Phil Glatondraf. non 33/39mbm-1 10m-nongog. m. su-{n-{mn. 1 mn. p. m. fuch in maka-gu (30m.) معمولياس. ادكاسد شخص مهما والمهاعيد. عداددهم ملا. مَاسَةً إِلَّهُ السَّمَاتُ مَادَعُ مَعَ إَمَّرُعُ وَمَا الْمُسَادِة وَمُدَّمِ الْمُسَادِة وَمُدِّهُ الْمُسَادِة صلىردىسىمىس، سىمى، دىمىسىدىلىمد، ا جاراع دىمىد مومادكى. orrection 1 93/35char. Ams. condinanch. 1.

سهدوسها والدويس سدود-والعظيمسدمود صول سهدوسها سدمع بديسه فاسراع مع مرس عسده سراعي اس مديس فالم سورادmonny - 33 man make - mongon monde de . or of & - often mare. 30-34 marantage 1 ...

mash. former som domarim. sohorsone 601.00 (em (og 1 9 . 9 9)

هاي. المناف وهما المارس وهما و در «ما عالم و مدرس الحوالم. gmal3.1 (colormezam/g.v.

an malle. Inster. sertieg. 1 achteman. bende (3. Benda. جسر المردي استدم در المرب سيم سري المربي و مادي ي. عسر שת שמונות פותי על שי בן - נות שת נותי שמות בנותי שמות בונותי Addr. ohroper. orlied. ohrondenstrof. organge. למשם בלמי. באור בנות. באור לאחר בישל מניים לנונוצי הלונוצי הרואה. (m fir f. 1 pose (moderand.) []. mert. antentertientes. manned. Dornestach. mar ! ((n-0) z. n-3) Manno H. 1 (Par-Som (mohmad. Ramesurke. 1:

0 / אונירושים מאלי האלי קרקר לישורל ו שורי אונירישים. האל-د جواج - دردماع ، عس اعداج - دردماع ، عس جهدم - دردماع . om. Santos-eleng. om. Gargans-eleng.-omom. صرب ع الح. زوان اسكسريد، ا د «ساسع، فدالح. אורה אורות אלורבן.ו:

- ۷۱ که دشمن را در ناخت بگیرد پر از غضب بارشادت مردانه دشمن را در جنگ بخاك افگند و هنوز باور نمیكند که (دشمن را) هلاك کرد ، باشد بنظر او چنین نمیرسد نا آنکه ضربتی فرود آور ده مغز سر و ستون فقرات را در هم شكند و (همان) مغز سری که سر چشمه قوّه زندگی است م

حدور کردهٔ ۹ ۱) کیست

- ۷۳ مهر را میستائیم (کسی)که دارای دشتهای پهن است (کسی)که از کلام راستین آگاه است زبان آوریکه دارای هزارگوش است . . . ۲ کسی که براستی دستهارا بلند کرده باضمیرشاد آواز بلند نموده گوید ای اهورا مزدا ای خرد مقدس ای آفرینندهٔ جهان ما دی ای پاك ۰
- ۷۶ اگر از من مرد مان در نماز نام برده بستایند چنانکه از سایر ایزدان در نماز نام برده میستایند هر آینه من خود را باحیات درخشان و جاویدانی خویش در وقت معین از زمان بردان پاک خواهم نمود در وقت مقرّره فرا خواهم رسید ۳ %
- ۷۷ ما میخواهیم که مملکت نرا حمایت کنیم ما نمیخواهیم که از مملکت (تو) جدا شویم نه از خان و مان جدا شویم نه از ده جدا شویم نه از ناحیه جدا شویم نه از مملکت جدا شویم و جز از این (مباد) تا (مهر) قوی مازو مارا از دشمن حفظ کند

۱ فقرات ۱۳ - ۱ در این جا تکرار میشود

۲ متل فقره ۷

۳ این فقره مئل فقره ه ۵ میباشد

- nocherocom. 1:..

 Onesterrez. egamagirez. 1 gropez. (monam. 600-com

 onesterrez. nochemag. nochemier. 1 colez. nocho opelz.

 ones. one. (elarcadi de prome. Marime. 1 colez.

 ones. one. (elarcadi de prome. Marime. 1 colez.

 ones. one. (elarcadi de prome. Marime. 1 colez.

 ones. one. (elarcadi de prome. Marime.)

 ones. one. (elarcadi de prome.)

 ones. one. (elarcadi de prome.)

madel. (meem. 20m chimer ahm sugare bolt. 00

(وسالع ع ۲۰۱)

- 30-10-(mm/402-9.1...

 (mm/400. 6m/3600. 6m-0330/me.1 (e/m/m-0300...)

 044. (mm/400. 6m/3600. 6m-0300...)

 6 30-9(33. 95/40...)

 1.05(0350...)
- كارعى. الماسامى، حرار (كان عربي (و وركار و المركز و المادور. مارى و و و و المادوري و المادوري

- ۲۹ توئی که این دشمن را توئی که این خصومت (مرد) بد اندیش را نابود
 توانی کرد کشنده (مرد) پاك را نابود ساز توئی دارندهٔ اسبهای زیبا و
 گردونهلیزیبا توئی از پی استغاثه یا ور توانا
- ۷۷ من (مهر را) بیاری میخوانم بشود که او از برای یاری ما آید بواسطه نذر فراوان و خوب زور ها بواسطه نیاز فراوان و خوب زور ها تا ما از پرتو تو مانند پناه یافتگان تو دائماً در منزل مطمئن و خوش بسر بریم هم

سور کرده ۴ کی

- ۷۹ مهر را میستائیم (کسی)که دارای دشتهای بهن است کسی که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزارگوش است . . . ۲ کسی که از رشن منزل دریافت نمود بکسی که رشن از برای مصاحبت طولانی منزل برگذار کرد می
- ۸۰ توئی نگهبان خان و مان توئی نگهدار کسی که دروغ نگوید توئی پاسبان قبیله و پشتیبان کسانی که دروغ بکار نبرند آری از پرتو مانند تو سروری من از برای خود بهترین مصاحبت و پیروزی ا هورا آفرید، را تحصیل

۱ فقرات ۴-- ۲ در این جا تگرار میشود

۲ هثل فقره ۷

onnood, soron 1 angerom. ondrondromenten f.1.

(puntay))

(me mater) = 1:.

(me mater (me mater) = 1 (me mater) om mater) on material on materi

musey. (mecen. sm. opmseedm. ondmoneters...

(وسلع ١٠ ١٢)

- and sighted. Enriched. Inder cadatastander. And sight (mittinger. 20-16) Samely of cadatastander. Cadatastander
 - decented. newde. Harrentede. newarende. ones. ferrentede. newaren. hook. ones. ones. homen. hoom. eegek. nordeester. hoom. hoom. eegek. horrenteden. hoom. hoom. hoom. eegek. sharenden. hoom. hoom.

- هزر (کردهٔ ۲۱) هـ-

- ۸۱ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲ کسی که از رشن منزل دریافت نمود بکسی که رشن از برای مصاحبت طولانی منزل برگذار کرد %

٠٠٤ (کردهٔ ۲۲) په

- ۸۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) گه از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲ کسی که او را شهر یار مملکت براستی دستهارا بلند نموده بیاری میخواند کسی که او را بزرگ شهر براستی دستها را بلند نموده بیاری میخواند ۰۰
- ۸۶ کسی که او را کدخدای ده براستی دستها را بلند نموده بیاری میخواند کسی که او را رئیس خانواده براستی دستهارا بلند نموده بیاری میخواند در هر جائی که دو نفر محایت همدیگر برخیزند براستی دستها را بلند نموده

١ فقرات ٤ - ٣ در اين جا تكرار ميشود

۲ مثل فقره ۷

- emoment mon. (ammentantang. Suncasto)
- و ۱ و ماه المربي المرب

ung ox. (merem. om. omscent. onthe surface off...

(eu(43. 77)

او را بیاری میخوانند در هرجائی که بیچاره ای پیرو آئین راستین از حقش محروم شده باشد براستی دستها را بلند نموده اورا بیاری میخواند %

- ۸۵ کله مندی که باو شکایت برد آوازش تا بستارگان زبرین رسد بگرد اگرد (کره) زمین طنین براندازد در روی هفت کشور منتشر شود اگراودر غاز صوت خود بلندکند هم چنین گاو ه
- ۸۶ که بغنیمت برده شود باشتیاق گله خویش اورا بیاری میخواند ا کی دلیر ما مهر دارندهٔ دشتهای بهن از پی تاخته گله گاو ان را نجات خواهد داد؟

چه او ما راکه بمنزل دروغ رانده شدیم (رهانیده) دگرباره براه راستی (اشا) خواهد برگردانید %

۸۷ از کسی که مهر دارندهٔ دشتهای فراخ خوشنود است بیاری وی شتابد اما از کسی که مهر دارنده دشتهای فراخ آزرده است خانه و ده وشهر و مملکت و شهریاری وی را ویران کند

برای فروغ و فرش . . . ۲ می

حسل کرد: ۲۲) کیا

۱ در این حمله نیز مانند جملات فقرات ۸۳ و ۸۴ (دستهارا بلند نموده) موجود است ولی بدو آنکه ملتفت باشند در وقت نوشتن نسخهٔ از فقرات بیش علاوه کرده اند

۲ فقرات ٤ - ٦ در ابن جا تكرار ميشود

۲ منل فقره ۷

nordnendelieg. Penelg. Internordnes. Penelse. 1. 1818. Internordness. notwerter. 338.1 notwerter. 3. 1. 1818. 1. 1818. 1

ontwebr. nombon...

cend. 672 nombon...

(n-gdm3. nombon-gd. nom. Barele. 1369. 1369. Anonalthes. cels to marker. s. nog. epangor. (ce. nomon.
onalthes. cels to marker. songlar. onglar. nog.
ona. In-gon. no. (me. 905). 13(3)e-20mp/g. 13(3)mon.
nomarka. 1 mex-ontract f. 13(3)e-20mp/g. 13(3)mon.
nomarka. I mex-ontract f. 13(3)e-20mp/g. 13(3)mon.

بی آلایش آن (هوم) بی آلایش از برسم بی آلایش و از زَورْ بی آلایش و از کلام بی آلایش (فدیه آورد) %

۸۹ کسی را (هوم مقصود میباشد) که اهورامزدای پاک بمنزلهٔ پیشوا (زوت) قرار داده که بآواز بلند پسنا سروده زود (مراسم) مجای آورد او مانند زوت بجالاکی (مراسم) پسنا مجای آورنده و بلند سراینده با آواز رسا ستایش عود مثل زوت اهورامزدا مثل زوت امشاسپندان آواز خویش تا بآن فروغ ز برین (عالم بالا) بپیچانید گرداگرد (کره) زمین طنین برانداخت که در روی هفت کشور منتشر گشت ۱ ه

۱ زوت در اوستا ز اوتر کسده سه اسمی است که ببزرگترین پیشوای مزدیسنا داده شده است وظیفه زوت چنانکه از اسم برمیآید "پیشه نمودن ز ور (زاوتر کسههاس) یا آب مقدس میباشد (س ۳ ه را ملاحظه کنید) امروز این اسم را بیکی از دو موبدا یک برای پزشنه کردن و مراسم هوم بجای آوردن گاشته میشوند میدهند و دیگری را راسپی مینامند حضرت زرتشت خود را در گاتها بسنا ۳۳ قطعه ۲ زوت مینامد قدمت این کله تا بعهد آربائی میرسد در سانسکریت هوتر hotar گویند

در قدیم هم یک از پیشوایان بحسب مقام و وظیفه اسمی نخصوصی داشته و هفت طبقه بوده است اسامی این طبقات در و ندیداد فرگرد ۵ در فقرات ۵۷ و ۸۸ و در ویسپرد کرده ۳ فقره ۱ محفوظ و با اندك تفاوت در پهلوی موجود است از این قرار

ا هاو آن به به سهد و به الموی هاونان بزرگترین پیشوائی بوده که به تهیه عودن هوم گاشته میشده است چنانکه ملاحظه میشود در این اسم کله هاون به به سهد دیده مبشود که یکی از آلات و ابزار مقدس پرستشگاه مزدیسنان است برای آنکه گیاه هوم در هاون قشرده شده شربت معروف هوم ساخته میشود صدای هاون بمنزلهٔ ناقوس کلیسیاست که دیندادان را پی سنایش میخواند هاونی به به ساون در اوستا که الحال هاونگاه گویند یکی از اوقات پنجگانه روز است و آن وقتی است که در آن هوم تهیه میشود مدت آن را از برآمدن خورشید تا نیمروز قرار داده اند

۲ آثر وخش شعه(ع«سُسُمُونِع در پهلوی آثروخش بېشوالی بوده که بخد مت آذر مقدس می پرداخته است

۳ فر ِبرِ تَرْ (دسر) کی مسلادر پهلوی فر برتار موظف بودد که آلات را در هنگام مراسم مذهبی زیردست پیشوای بزرگتر بگذارد

 ٤ آيرت سروگه در پهلوی آبرت چنانکه از اسمش برميآيد خدمت آب در وقت رسومات باو محوّل بوده است

ه آسننر سدوه است در پهلوی آسنتار شست و شوی آلات و کار تصفیه نمودن هوم با او بوده است

7 رئت شویشکر کسویه که که ده وسلاس در پهلوي رئویشکر (داسپی) نظر . بمنی لفظی این کله پیشوائی بوده که کار مخلوط کردن هوم با شیر وغیره و تقسیم کردن آن با او بوده است ۷ سراوشا و رز دلاسد و پیسد سلای در پهلوی سروشاورز هفتمین و کوچک ترین رتبه بوده نظم و ترتیب پرستشگاه باو سپرده بوده است در این اسم کلمات سروش و ورزیدن دیده میشود رجوع کنید . عقاله سروش

۹ ه کسی که مثل نخستین هاو نان ا (آشا مهای) هوم ستاره نشان مینوی تهیه شده را در بالای کوه هرئیتی نیاز نمود بترکیب زیبایش اهورا مزدا آفرین خواند ند خورشید دارندهٔ افرین خواندند خورشید دارندهٔ اسبهای تند از دور ستایش وی را بشارت داد ۲ %

١ رجوع كنيد بتوضيحات فقره پيش به كله هاوَ تَنْ

۲ نیام این فقره و فقره پیش راجع است بهوم در هوم یشت مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت در این جا فقط از برای توضیح بذکر چند کلمه اکتفاء نموده گوئیم

هوم در اوستا هئوم سوه هنان سوم هنان سوم همان سوم هوم در اوست که از آن آشام هوم میسازند این شربت نیز مانند خود گیاه هوم نامیده میشود در نزد برهمنان سوم اسم بروردگاری است جنانکه هوم در مزدیسنا اسم فرشته ایست که بغدیه هوم گاشته شده است در فقرات ۸۹ و ۹۰ از مهریشت نیز این فرشته مقصود میباشد هوم نیز اسم یکی از بارسایان بوده و در فقرات ۱۷ و ۱۸ از درواسپیشت از او اسم برده شده است کسی است که افراسیاب را دستگیر کرده بکیخسرو تسلیم نمود آنچه راجع باین هوم عابد در شاهنامه آمده در مقاله افراسیاب (س ۲۱۰) نگاشتیم در عهد ساسانیان نیز بنا بنقوش نگرین ها هوم اسم معمولی اشخاص بوده چنانکه امروز هم این اسم درمیان بارسیان نارسیان معمولی است

یشت بیستم اوستا نختم بهوم است گذشته از این یشت نختصر یسنای ۹ و ۱۰ و ۱۱ هم...ه متعلق بهوم و مفصلاً از آن صحبت میدارد .. در خصوص هوم مستشرقین مشروحًا صحبت داشته اند در موقع خود مطالب عمده آنان را ذکر خواهیم کرد هیچ شکی در این نیست که سوم هندوان و هوم ایرانیان اصلاً یك گیاه بوده است امروز بطور حتم نمی توانیم بگوئیم هومی که مستعمل پارسیات است و سومی که برهمنات در جنوب و مغرب هندوستان بكار ميبرند همان گياه قديم باشد حاليه برخلاف يارينه گياه سوم و هوم ياهمديگر فرقی دارد هم چنین گیاهائی که باسم هوم حالیه در بلوچستان و افغانستان و کشمیر و مغرب ثبت مثل دوای جوشانده استعمال میشود و در آنها اثرات و خواص چندی تصور میگردد از یك جنس نیست موبد دانشمند یارسی مدی نقل از یك عالم کیاه شناس انگلیسی (Dr. Aitchinson) هوم را قسمتی از یافدرا Ephedra نوشته است در مقاله هوم از گیاههائی که حدس زده اند صحبت خواهیم داشت عجالةً در این جا متذکر میشویم که تاکنون بطوریةین نمی توانیم هوم را با یکی از گیاههای معروف در علم گیاه شناسی مطابق کنیم حکیم مؤَّمن در تحفته المؤمنين مينويسد «هومالمجوس گياهي است ساقش يك عدد و باريك و صلب و گاش زرد و تیره و شبیه بیا سمین و برکش ریزه است و ظاهماً از جنس ادغوان زرد باشد و نرد بهضی بخور مریم است . . . » در جای دیگر مینویسد «مرانیه هوم المجوس است مراهه اسم فارسی هوم المجوس است» هوم آن طوری که نگارنده خشك آن را دیده ام گیاهی است بسیار کوچك ساقه های بی برگ و برگره آن شبیه است بساقه رز در نظر و رنگ شبیه است بكاه كندم

۱۸ درود .عهردا رندهٔ دشتهای فراخ (و) هزارگوش و ده هزارچشم (دارنده) توقی شایسته توقی شایسته ستایش و برازنده نیایش درخان و مان مردمان توقی شایسته ستایش و برازنده نیایش خوشابآن مردی که ترا براستی نماز آورد هیزم در دست برسم در دست شیر در دست هاون در دست بادستهای

این گیاه را از ایران برای مراسم معابد پارسیان بهندوستان میآورند در اوستا غالبًا منبت آل این گیاه کوه بلند ذکر شده است بندهش در نصل ۱۶ نقره ۱۸ فشرده هوم را در خواص سرور و بزرگ کلیه گیاههای دوائی خوانده است

استعمال هوم در مراسم مذهبی بسیار قدیم است اساساً شربت مسکری بوده پس از ظهور حضرت زرتشت کلیه فدیه خونین و استعمال شربت مسکر برد ایرانیان باز داشته شده است مربچند که از هوم در هیچ جای گاتها سخنی نیست ولی بارتولومه نوشته است که در گاتها بسنا ۲۲ قطعه ۱۶ پیغمبر ایران استعمال شربت مسکر را باز داشته است چه در قطعه مذکور از صفت دور وشه و ولاسط ویوس سخن رفته است یعنی دور دارنده مرکب همین صفت است که غالباً در اوستا از برای هوم آمده است هومی که امروز استعمال میکنند طوری نیست که احتمال سکر در آن برده شود و در قدیم هم نزد ایرانیان پس از زرتشت شربت مسکری نبوده است پلو تارك نیز از استعمال این گیاه مثل فدیه در نرد ایرانیان صحبت میدارد از آنکه مراسم هوم پیش از زرتشت هم درمیان ایرانیان معمول بوده از خود اوستا بخوبی برهیآید در یسنا ۹ آمده است در صبحگاهی فرشته هوم خود را برزشت ظاهم ساخت زرتشت از او پرسبد نخستین بار هوم که در جهان مراسم هوم بجای آورد کیست هوم در پاسخ گفت ویونگهان نخستین بار هوم فریدون باو در عوض پسری مثل جشید داده شد دومین ستاینده هوم آبتین است در وض فریدون باو عنایت شد سومین اترط میباشد که در باداش دو پسر مثل اورواخشیه و فریدون باو بخشیده شد چهارمین یوروشسب است که در باداش پسری مثل تو زرتشت از او بوجود آمد»

مراسم هوم از مهم ترین مراسم مزدیسنا ست با آداب و شست و شوی مخصوصی با سرود اوستا در مقابل مجمر آتش پنج تا هفت ساقه از هوم با قدری آب زو ر و شاخه کوچکی از اورورام (شاخه انار) در هاون با ترتیب مقرّره فشرده میشود و بآن اسم پراهوم میدهند در واقع پراهوم چند قطره آب است که چندین ساعت برآن اوستا خوانده اند میتوان گفت که بمنزلهٔ افخارستیا Eukharitia میباشد یا شرابی که در دین عیسی روح و خون مسیح در آن پنداشته میشود چنانکه در مقالهٔ مهر ذکر کردیم احتمال دارد که مراسم هوم در جزو آئین مهر برنم رفته در انجا بعدها بشراب تبدیل یافته افخارستیا شده است

Somacultus der Arier von Windischmann.

۱ رجوع کنبد بکتابهای ذیل

Le Zend Avesta par Darmesteter Vol. I p. LXXVII.

Die älteste Iranische Religion von Justi in Preuss. Jahr. B1. 83 S. 58, Nr. 7 Haug's Essays p. 399.

Sacred Books of the East by West vol. XVIII. p. 164.

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay, 1922 p. 300-313.

armonner (m. 1909). Homolmd. Anchemas. Anchemas.

Character. Anchematerin. Ancedant of the formation of the content of the con

مه و المساعة على المساعة المساعة على ا

and mander of the contraction of

شسته با هاون شسته نزدیک برسم گسترده نزدیکی هوم حاضر شده ۱ و با سرود (دعای) اهون و ئیریه ۲ %

۹۲ باین دین شهادت داد اهورا مزدای پاك و وهومن و اردیبهشت و شهریور و سپندار مذ و خرداد و امرداد هم چنین (بآن) اعتراف نمودند امشاسپندان برطبق دستور دین اهورا مزدای نیك کنش ریاست روحانی بنوع بشر را با و ۳ برگذار نمود تا آنکه (او) ترا درمیان موجودات بزرگ جسانی و روحانی و كامل كننده این بهترین مخلوق بشناسه ه

۱۳ این چنین بشود که تو ای مهر دارند ، دشتهای فراخ برای هر دو زندگانی آری برای هر دو زندگانی مارا پناه بخشی برای زندگانی جهان خاکی و برای آن زندگانی مینوی از آسیب دروغ پرست از (دیو) خشم دروغ پرست که بیرق خونین بر افرازد از هجومهای (دیو) خشم آن (هجومهائی) که خشم مکار با همراهی ویذا تو ° دیو آفرید، برانگیزاند %

۱ در این فقره از اوازم عمده برای مهاسم مذهبی اسم برده شده است هیزم در اوستا آیسم سنانده ساز برای سوزاندان در آتشدان شیر از برای آمیختن بازور هاون از برای فشردن هوم میباشد از برسم در جای دیکر مفصل تر صحبت خواهیم داشت

۲ اهون و تیریه مسمه در می داد دست همان نیماز و دعای معروف یتا اهو میباشد از برای معنی آن رجوع کنید بصفحهٔ ۲۱ بفقره ۲۳ از هرمز دیشت و گاتها ترجمه نگارند. صفحه ۱۰۰ همنی آن رجوع کنید بصفحهٔ ۲۳ بفقره ۳۳ از هرمز دیشت و گاتها ترجمه نگارند. صفحه ۳۰۰ از میرز باشد

٤ خشم در اوستا آئیشم مده ۱ ملاه ۱ مسلام ۱ مست که رقیب سروش فرشته اطاعت قرار داده اند هیچ دیوی در اوستا شدیدتر و شریرتر از خشم تعریف نگردیده در گاتها شش بار از خشم اسم برده شده است در اوستا غالباً باسلحه خونین دارنده تعریف شده است در بندهش فصل ۲۸ فقره ه ۱ آمده که بدیو خشم هفت قوّه داده شده تا با آنها سراسر موجودات را فنا تواند بحود

ه ویذاتو وآبه به سد ۱۶ دیو سکت است معمولاً استوویدوتو سده به طهه ۱۶۰ کفته میشود در پسنا ۵۷ فقره ۲۱ و وندیداد ۵ فقره ۶۱ و وندیداد ۵ فقرات ۸ و ۹ از او اسم برده شده است (رصفحه ۲۱۲ همین کتاب نیز ٔ ملاحظه کنید)

٣٠٠(١٠٠٩ مرا ١٠٠٩ مرا ١٠٠٠) ما النظم معلى ١٠٠٠ مهم ١٠٠٤ مهم ١٠٠٩ مهم و ١٠٠٩ و ١٠٠٩ و ١٠٠٩ و ١٠٠٩ مهم و ١٠٠٩ و ١٠٩٩ و ١٠٠٩ و ١٠٩٩ و ١٠٠٩ و ١٠٩٩ و ١٠٠٩ و ١٠٩٩ و ١٠٠٩ و ١٠٠٩ و ١٠٩٩ و ١٠٩٩

madd. (merm. 2m. dinderim. antimomet 504. %

(en_(a). 27)

- اسده سر ۱۶۵ مر ۱۶ سو ت سر ۱۰۵ مر ۱۶ سه هم سر ۱۶ مر ۱۶
- 68939. Saroh 180.1.:

 {1.604,604 | m-30-«m-62,933. Saroh 1869.1 43 (39 (m-«m-«m-62) 1969.1 43 (39 (m-«m-62) 1969.1 43 (39 (196) 1969.1 5) 1 Saroh 1969.1 Saroh 19
- meter-20 ettem 1 septor. and. egell-angumeterben. 1. am. 19: aproper oder egen oder egen oder egen oder egen oder egen oder egen oder oder eg

حر کرده ۱۲) که ۱۳

- ه مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲ کسی که پس از فرو رفتن خورشید بپهنای (کره) زمین بدر آید دو انتهای این زمین فراخ کروی بعیدالحدود را پسوده آنچه درمیان زمین و آسمان است بنگره %
- ۹۶ گرزی با صد گره (و) صد تیغه بدست گرفته (آن را) حواله کنان مردان را برافکند (این گرز) از فلز زرد ریخته شده از زر سخت ساخته شده است محکم ترین سلاحی است پیروزمند ترین سلاحی است %
- ۹۷ اهریمن بسیار تبه کار در مقابل او بهراس افتد (دیو) خشم مگار بد کنش در مقابل او بهراس افتد بو شینست تا دراز دست در مقابل او بهراس افتد همه دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان وَرنَ در مقابل او بهراس افتد همه
 - ۹۸ (نکند)که ما خود را .بمعرض مخاصمه مهر غضب آلود دارندهٔ دشتهای بهن اندازیم ای مهر دارنده دشتهای فراخ مباداکه تو غضب آلود بما ضربت

۱ فقرات ٤ — ٦ در اين جا تكرار ميشود

۲ مثل فقره ۷

۳ بو شینست و هم دیو خواب است در اشتادیشت فقره ۲ و وندیداد فرگرد ۱۱ فقره ۹ و وندیداد فرگرد ۱۱ فقره ۹ و فرگرد ۱۸ فقره ۱۹ نیز از او اسم برده شده غالباً دراز دست تعریف شده است در پهلوی و فارسی بوشاسب گویند در فرهنگهای فارسی نیز این کله ضبط شده بمعنی خواب ورژیا گرفته انه

mein. 533m.1 3c p. g. ong. opnochm. onn-su-choh.oo mein. 533m.1 3c p. g. ong. op. op. ong. ong. ong. oncole. Andero33g. onn-su-on/269.1 gengonom-coloh. oncole. ong. meccorol. ond. onn-su-chon ong. one ong. onn phes.1 ond. one on op. one one one ong. one on ong. on on on ong.

(em[egs. 07)

- odn d. Gropelermd. 1 eeber 3/memd. De prod-Amperemd. 1:000 odn d. Gropelermd. 139 f. Ongerenden. 1969 f. Ongerenden. 1960 f. Ongerenden. 1960 f. Ongerenden. 1960 f. One ferm den oder de one de ongerenden. 1960 f. One ferm f. One oder f. One o
- 1263. Gen «modererg...

 Ordens. mode. endens ordens ordens ordens.

 ordens. egen (1303). egen (1303). egen (1303). egen (1303).

 com (1303). egen (1303). egen (1303). egen (1303). egen (130).

 egen (1303). egen göde egen (1303). egen (130). orde.

 egen (1303). ordens egen (1303). egen (1303). orde.

massil. (merm. sm. obmserim. solunsmertell. 8.

فرود آوری کسی که از قوی ترین ایزدان کسی که از دلیر ترین ایزدان کسی که از که از چالالئت ترین ایزدان کسی که از یبدوزمند ترین ایزدان کسی که از پیروزمند ترین ایزدانی است که در روی این زمین جلوه می کند او آن مهردارنده دشتهای فراخ

برای فروغ و فرش ۱ %

سور کرده ۵ ۲) پید

۹۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲ در مقابل او تمام دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان وَرِن بهراس افتند آن سرور مملکت آن مهر دارنده دشتهای فراخ سواره از طرف راست این زمین بهن کروی بعیدالحدود بدر آید %

۱۰۰ از طرف راستش سروش نیك مقدس سوار است از طرف چپش رشن برومند بلند بالا سوار است گردا گرد از هرطرف (فرشتگان) آبها و گیاهها و فروهرهای پاکان میستازند %

۱۰۱ بآنان (بهمراهان) مهر صاحب اقتدار تیرهای یك اندازهٔ بیر عقاب نشانده ببخشد وقتی كه او سواره بآنجائی رسد كه ممالك پیهانشكنان (واقع است) نخست گرز باسب و مهد حواله كند بناگهان هر دو را بهراس در اندازد اسب و سوار را هلاك كند %

براى فروغ و فرش ١ %

ا فقرات ٤ – ٦ در اين جا تكرار ميشود

۲ مثل ققره ۷

(pu_(az. ٢7)

- fedenare/(merode. 30-56m3. 6m3 de. 1.1...

 femalitie and . montanelessit. 1...

 montanelessit. montanelessit. 31-6m2. montanelessit. 31-6m3.

 effectoremat. end. one fem. montanelemponemate. 1... and .

 sommer and presenting. 1... and .

 sommer and presenting. 1... and .

 sommer and presenting. 1... and .

 sommer and .

 som

unesse (unecun. som comme onenzumente posses

(en_(43. YY)

- عهرفي سديده هنا، ١٤٤٤ ١٠٠٠ هناس عاد عاد ماس عاد عاد هناس عاد إن الماس عاد عاد هناس عاد والماس الماس الماس عاد عاد الماس عاد عاد عاد هناس عاد الماس عاد الماس

مر(کرده ۲۲)یه۔

- ۱۰۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزارگوش است کسی که سوار اسب سفید نیزه سر تیز چو به بلند و تیرهای دور زن با خود دارد آن بل جنگ آزمای چالاك %
- ۱۰۳ کسی که اهورا او را پاسبان و نگهبان سعادت کلیّه نوع بشر گاشت کسی که ها پاسبان و دیده بان سعادت کلیه نوع بشر است کسی که هیچ وقت بخواب نرفته زنده دل خلقت مزدا را حفظ میکند کسی که هیچ وقت بخواب نرفته زنده دل خلقت مزدا را پاسبانی میکند برای فروغ و فرش . . . ۲ %

٠٠٤ (کردهٔ ۲۷) کیست

- ۱۰۶ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است کسی که دستهای (بازوان) بسیار بلندش پیهانشکن را گرفتار سازد او را بگیرد اگرچه او در مشرق هندوستان باشد او را بر افکند اگر او در مغرب باشد اگر هم او در دهنه (رود) ارتگب باشد اگر هم او در مرکز این زمین باشد آگر هم 8
- ۱۰۰ هم چنین مهر با بازوان (او را) اجاطه نموده گرفتار سازد آن بی شرفی را که از راه راست منحرف شده است آن تیره ضمیر بی شرفی که با خود چنین می اندیشد آنچه زشت (از من) سرزد و آنچه دروغ گفته شد مهر نابینا نمی بیند ۵۰

۱ مثل فقره ۷

۲ فقرات ٤ — ٦ در اين جا تكرار ميشو د

۴ رجوع کنید بمقاله رنگها ص ۲۲۲ — ۲۲۷

- orzaz. 6313511641640. nokmendas. 1..

 6406kmelmds 1 edampar. sepjementa. sarefirekt.

 sundriez. anodorez. rodd. 1 azzaz. 632351164640.

 frimkez. 1 azzaz. singende. sepjementa. sure.

 gengroue. begelmds. 1 edampar. sepjementa. sure.

 nokmon. sepjementa. surfirekt. nomonorez. redd. 1 azzaz.

 anodones. sepjementa. surfirekt.

 anodones. sepjementa. surfirekt.

 surendad. eenands. 1..

 surendad. eenands. eenands. eenands. 1..

 surendad. eenands. eenands. eenands. eenands. eenands. 1..
- mic. Andrew (m. 13(3)merektert.

 mic. Andrew (m. 13(3)merektert.

 en. 139. In Andrew (139. In Andrew (139. In Andrew 139. In Andrew (139. In Andrew 139. In Andrew (139. In An
- Emparte. Amarondss. 1 cemploraded. marstrands. 1 Ameroe.

 Getyll-commiss. 1 msmetestom nod sontmeneg. 1 Ameroe.

 6.1 6mnosme. m533. (6,139. 10,000 mp. 139.1 mmetecomposss.

۱۰۱ امامن در خیال خود چنین تصور میکنم که در جهان بشری نباشد که تا بآن اندازه بتواند بداندیشی کند که مهر مینوی قادر بنیك اندیشی است که در جهان بشری نباشد که تا بآن اندازه بتواند بدگوئی کند که مهر مینوی قادر بنیك گوئی است که در جهان بشری نباشد که تا بآن اندازه بتواند بد کرداری کند که مهر مینوی قادر بنیك کرداری است ا

۱۰۷ در جهان بشری نیست که بیشتر از عقل طبیعی بهره مند باشد بآن اندازهٔ که مهر مینوی از عقل طبیعی بهره منداست در جهان بشری نیست که تا بآن اندازه گوش شنوا داشته باشد مثل مهر مینوی تیز گوش که با هزار مهارت آراسته است

هر که را که دروغ گوید او می بیند مهرتوانا قدم بپیش گذارد آن قادر مملکت روان گردد از چشهان خویش نگاه زیبای دوربین روشن بر اندازد ۵۰

۱۰۸ که مرا خواهد ستود کیست که دروغ میگوید

کیست که مرا با ستایش نیك کیست که مرا با ستایش بد ستوده بندارد بکه باید من جلال و شرف و صحت بدن بخشم منی که آن را بجای توانم آورد بکه باید من ثروت آسایش بخشنده ارزانی دارم منی که آن را بجای توانم آورد از برای که باید من اعقاب بر ازنده برشد رسانم 8۰

۱۰۹ بکه باید من بدون آنکه او در خیال آن باشد بك سلطنت قوی ارزانی دارم با آلات زیبا با لشکر بسیار سلطنت یك بادشاه قادر (که جمله را)

ا یعنی بداندیشی و بدگون و بدکرداری بش در مقدار بیایه نیك اندیشی و نیك گوئی و نیك کرداری مهر نخواهد]رسید

notypingle come of 1 ge pyramond 1.;

magingly condument 1 ge pyramond 2. (man richt color)

and of 5. aprahably ferron richt ac.) af condumond of production of condumond ferron on the condument of some of the color of the col

- malenderder omede sepera omegen omegen mangen mangen omede. I sepera omegen ome

magge (meem som omgeenme onenganeegg. 8

(eulas. 17)

سر بکوبد یك (بادشاه) دلیر پیروزمند مغلوب نشدنی که مجازات مجری دارد که فوراً پس از حکم مجری گردد همان که او غضبناك فرمان آن صادر نماید هم چنین باین واسطه خاطر خسته و ناخوشنود مهر را تسکین بخشد برای خوشنوی مهر %

۱۱۰ بکه باید من منی که آن را بجای توانم آورد ناخوشی و مرگ و بکه فقر زجر دهنده بخشم از که باید من فرزندان برازنده را بیك ضربت هلاك سازم °۰

۱۱۱ از که باید من بدون آنکه او در خیال آن باشد سلطنت قوی را سلب نمایم با آلات زیبا با لشکر بسیار سلطنت یك پادشاه قادر را (که جمله را) سر بکوبد یك (پادشاه) دلیر پیروزمند مغلوب نشدنی که مجازات مجری دارد که فوراً پس از حکم مجری گردد همان که او غضبناك فرمان آن صادر نماید که بدان واسطه خاطر خوشنود و شاد مهر را مکدر میسازد برای ناخوشنودی مهر

براي فروغ و فرش ۱ %

-﴿(كرد: ٨٧)﴾-

۱۱۲ مهر را میستائیم (کسی)که دارای دشتهای بهن است (کسی)که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزارگوش است . . . ۲ هر کسی که سپر سیمین و زره زرین در بر کرده با نازیانه (گردونه) میراند آن سرور نیرومند دلیر و یل رزم آزما راههائی که مهر می پیاید از برای دید میلاکی که از او در آنجا خوب توجه میشود روشن است با دشتها بهن و ژرف و در آنجا چارپایان و مردمان آزاد در گردش اند ۵۰

¹ فقرات ٤ - ٦ در اين جاتكرار ميشود

۲ مثل فقره ۷

angey. (wein, ami omeander. ann sant bed.

(em_[93. PT)

- جهددرس، هم علی درد- هم سرد درم می می اسلادر اس می درد اورد می استان در است
- n-maden (3. 1 (mg) (n. 3. nonder (n. 3. 1 (mg) (n. 3. nonder (n. 3. nonder (3. nonder (3
- (me m. mat dre (3. Ge dre (33. Asplan. nanse.

مهر پشت ٤٨٧

۱۱۳ بشود که هر دو بزرگ مهر و اهورا بیاری ما آیندوقتی که از تازبانه صدای بلند برخیزد و از منخرین اسبها خروش برآید و تازبانه ها طنین براندازد و از زه کانها تیرهای تیز پرتاب شود آنگاه پسران کسانی که بسختی زور نیاز غودند کشته گشته و موکنده بخاك در غلطند ۵۰

حهر (کردهٔ ۲۹) آهند ا

۱۱۶ (درجه) مهر (عهدومیثاق و وفا) بیست است میان دوهمدوش (همسر) سی است میان دوهمکار چهل است میان دو (نفر) از یك خانوا ده پنجاه است میان دو همنزل شصت است میان دو تن از پیشوایان هفتاد است میان شاگرد و آموزگار هشتاد است میان داماد و پدر زن نود است میان دو برادر %

۱۱۷ صد درجه است میان پدر مادر و پسر هزار درجه است میان دو مملکت (دوقوم) ده هزار درجه مهر برقرار است میان (پیروان) دیر

ا این فقره منل فقره ۹۶ میباشد

۲ فقرات ٤ - ٦ در اين جا تكرار ميشود

۳ مثل فقره ۷

٤ راجم به مان پت و ویس پت و زند پت و دهو پت که بمهنی بزرگ خانه و رئیس ده و بررگ ناحیه و حاکم و شهریار آیالت است در پاورقی فقره ۱۷ شرح دادیم زرتشتوم کله پهلوی است بجای زرتشترو بمه کسال سهره به کاسال ۱۷ ست به کارتشترو به کسال ۱۷ به کارتشتری به باسم مسمنان یا بقول به برونی مصمنان معروف است ری مرکز سلطنت دوحانی وی بوده است (رجوع کنید بگاتها س ۲۵)

93/39/m3/mand... mommod. meral. mom. metamede... orge. mom. metamede...

medre jare (1000) ane (113 cm. 6(«ma)z. 5mz madr. du jaredon. 639 medre. 6mal. medre od (medre. 6mal. 639 medre. 6mal. 6mz medre. 6mz medre.

mash. (merm. sm. smeachm. sharsmanetsh. os

(eu_(a3. ")

(må. enter. enter. onthe sept of some onthe equipment of the equipment of the entering of the

 مزدیسنا ۱ ایرن چنین پیروزی (مهر) داراست هر روز چنین خواهد بود %

۱۱۸ با ستایش پسین با ستایش پیشین من تقرب میجویم ما دامی که خورشید از بالای آن (کوه) بلند هرا طلوع کند و غروب نماید این چنین من خواستارم نیز ای سپنتمان که با ستایش پسین و با ستایش پیشین تقرب جویم برخلاف میل اهر یمن نابکار

برای فروغ و فرش ۲ %

حر (کردهٔ ۴۴)یه۔

۱۲۰ مهر حامی و پشتیبان همه من دیسنان پاکدین است هوم نثار و نذر شده را باید زوت تقدیم نموده نیاز کند مرد پاك میتواند از زوری که از روی دستور نهیه شده استفاده کند (بنوشد) و آنچنان سازد که مهر دارنده دشتهای فراخ کسی که او ستایشش را بجای می آورد خوشنود و آسوده خاط شود ۵۰

۱۲۱ از او پرسید زرتشت چگونه باید ای اهورامزدا مرد پاکدین از زوری که .
از روی دستور تهیّه شده است استفاده کند و آنچنان سازد که مهر دارندهٔ
دشتهای فراخ کسی که او ستایشش را بجای می آورد خوشنود و آسوده
خاطر شود؟ •

ا مقصود این است که تا بچه اندازهٔ طبقات نختلف مردم باید نسبت بهمدیگر حقوق پاس بدازند و تا بچه اندازد نسبت بهمدیگر مهرو اوفا مدیون هستند

۲ فقرات ٤ - ٦ در اين جا تكرار ميشود

٣ مثل فقره ٧

mach. (mein. 2000) om calm. Ontustrebot. 8000 onto ontustrebot. 8000 ontustrebot. 8000 onto ontustrebot. 8000 onto ontustrebot. 8000 ontustrebot. 8000 onto ontustrebot. 8000 ontustrebot. 8

(eulas. 17)

مين وسدره، ...

۱۲۲ آنگاه گفت اهورامزدا در مدت سه روز و سه شب باید آنان بدن خویش بشویند از برای کفّاره (گناهان) باید سی تازیانه آنان بخود به پسندند برای ستایش و نیایش مهر دارندهٔ دشتهای بهر در مدت دو روز و دو شب باید آنان بدن خویش بشویند از برای کفّاره (گناهان) باید بیست تازیانه آنان بخود به پسندند برای ستایش و نیایش مهر دارندهٔ دشتهای بهن کسی نباید از برای من از این زورها استفاده کند (بنوشد) در صورتی که او خود را از برای (سرودن) استوت پسناها او ویسپرد قابل نشان نداد

برای فروغ و فرش ۰ ۰ ۰ %

مهر کردهٔ ۲۱) که د

۱۲۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوري که دارای هزار گوش است . . . ۳ کسی که اهورامزدا او را در گرزمان (عرش) درخشان بستود ۵۰۰

۱۲۶ بازوان برای حفاظت (پاکدینان) گشوده آن مهر دارندهٔ دشتهای فراخ از گرزمان درخشان روان گردد کسی که گرداننده گردونه ایست زیبا و یکسان و بر ازنده با زینتهای گوناگونان آراسته و زرین %

۱۲۵ این گردونه را چهار اسب سفید یکرنگ جاودانی که از آبشخور مینوی غذامی بابند میکشند سمهای پیشین آنها از زرو و سمهای پسین از سیم بوشید، است و این (اسبها) همه بمالبند و قلاده و یوغ بسته شده که بواسطه پیوستن بیك قلاب شکافدار خوب ساخته شده از فلز قیمتی بهلوی هم می ایستند می

ا استوت بسنا ده مهد و مهدود ده بعنی آن بسناهائی که باید در هنگام عبادت و سماسم دینی سروده شود

۲ فقرات ٤ – ٦ در اين جا تكرار ميشود

۳ مثل فقره ۷

- omsterencesteron. Geron-130...

 Geradins. Geretaerde... acteronder. Gerentaer.

 deadho. letera-surgolato. commeste. (mscononder.

 nod. nom et son et son. com-les conodes... muh.

 (msconde. and tende. eperaturation en date... muh.

 11. en date en date en date en date... muh.
- onte. Goracipat. (2(33. onte. 60.000). man(312...)
 Sunooh., tenponan. masmia. episanan. manejon.
 Gorgoniah. 1 m/102 ponanoh. ontenponanoh. ontenponanoh.

 Gorgoniah. 1 m/102 ponanoh. ontenponanoh.

 Gorgoniah. openpe-neckymanoh. 1 naneszante.

 Men. epulminah. 1 m/102 ponanoh. naneszante.

 Men. epulminah. openpe-nacky. omser. (maneszante.)

 Men. epulminah. openpe-nacky.
- 6m93{3204. Parche. 6m034/3204. Parchenem3. Parchenem3.
- micher 1 600-33 (3010). Ancher Euronaming 1940.1:
 ance (1100-400). Ancher 1 ancher (1200-1360).

 ance (1100-400-100). Ancher 1960 (1360). Accepting 1960. Accepting 1960).

 ance (1100-400-100). Ancher 1960 (1360). Accepting 1960. Accepting 1960).

 but 1 Acondoncolo. Ancher 1960. Amontonoming 1960. Accepting 1960.

 but 1 Acondoncolo. Ancher 1960. Amontonoming 1960. Accepting 1960.

۱۲۲ از طرف راست او دادگر ترین رشن مقدس میتازد کسی که بهترین مدافع است و از طرف چپ درستکردار چیستا میتازد ۱ آن زور نیاز کننده مقدس که سفید و سفید پوش است و اُو بَعنَ دین مزدیسنا ۲

۱۲۷ داموئیش أو بَمَنَ ۳ دلیر سواره بدر آید بصورت یك گراز که با دندانهای تیز از خود مدافعه کند یك (گراز) نر با چنگالهای تیز گرازی که بیك ضربت هلاك کند (گراز) غضبناکی که بآن نزدیك نتوان شد با صورت خال خال دار یك (گراز) دلیر چالاك تند تاز ۴ از پی او (مهر) وآدر شعله ورو فر توانای کیانی میتازند ۴ %

۱۲۸ در گردونه مهر دارندهٔ دشتهای فراخ هزار کمان خوب ساخته شده موجود است بسا از این کمانهای بزه آراسته از زه گوَ ٔ سُن (جانوری است) آسا ساخته شده است آنها (کمانها) بسرْعت ُ قَوَّهٔ خیال پر ان سرعت ُ قَوَّهٔ خیال سوی سردیوها بر تاب شود می

۱۲۹ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ هزار تیر بپرکرگس نشاندهٔ ناوك زرین با سوفارهائی از استخوات خوب ساخته شده موجود است بسا از چوبه های آنها آهنین است آنها 'بسرعت 'قوّه خیال پران بسرعت 'قوّه خیال سوی سردیوها پرتاب شود %

۱ چیستا ۱۷ دو ۱ سد یعنی دانش و معرفت و فرزانگی و اسم فرشته علم است بخصوصه با دیرن و سوی ۱ سال ۱ بار جیستا با صفت در سترین تکرار شده است در فقره ۱۹ از سروش بشت هادخت نیز بآن بر میخوریم بسا با صفات مزد ۱ آفریدهٔ و مقدس آمده است چنانگه در فقره ۲۶ از بسا ۲۲

۲ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹

۳ رجوع کنید بتوضیخات فقره ۹

٤ رجوع كنيد بتوضيحات فقره ٧٠

ه در این جا از آذر فرشته آثر (سمه هلا آتش) و از فرکیانی فرشته خورنگهه ۱۳ هلاه الای و از فرکیانی فرشته خورنگهه ۱۳ همین بشت نیز از فرکیانی فرشته شکوه و جلال اسلطنت ایران اراده شده است در فقره ۲ از تشتر بشت و در فقره ۶ از رشن بشت نیز بهمین معنی است

م کو شن می سد«موده فقط همین یك بار این کله در اوستا دیده میشود بارتولومه احتمال داد ه که آن یك جانور نحصوصی بوده که از زه آن زه کمان میساخته اند دار مستتر آن را روده گا و دانسته است همچنین کانگا

. 41 memberedat mega element september effet. عسوردسودم فرص ا مسرسوره وراع سرمسود المراع اسراعي طاسرع بهرمود آ عدد إدرسد «سددسع، نوسمع بهرمود وسمع (عموم. Berede, En Martheg. 1: nechanedet m gg. Amonn. שמיו שני בי שור שי בי בי בי בי בי בי היה היה משל בי בי היה משל בי בי בי היה משל בי בי היה משל בי בי היה משל בי dorbeconomitées non que no frantes reducos de l'édondes de l'édon ١٥٠٤٤٤٥٥١٠١٤ عدوإدوس دوسع فاسركا سرمور عددادو 141 meordomender orgs. Amondraman I september office שתלנות לני של נשיו שתצעונים. פתלו אתו אנם. מתונל-وسالسد اعده. معروع أعمد الهره ... عدد ادد سددسع فاسرع عبرمد ١٠١٠ عسد فرددس درسددس فسرع شهورد ا وسعه فهوري فسدود. Frankarthesis. 1900mander nego. Emonanan. عدى اسسور. فكرار - مسكندسك مهدوس ا سوسيسدا ع 30mbmet 20m meren en men met 20m (30m (20m) 1. عدر الدوسروس وسع فاسرك على المسرود المسرود المسروس وساع المسرع المسروس ٥٠٠١ وسعه (١٥٥٥ الاسدمد، وسي ١٠٠٨ عده ١٠٠١

69 (36 pm 69 mm 68 9) ...

63 (36 pm 69 mm 68 9) ...

63 (36 pm 60 mm 68 9) ...

63 (36 pm 60 mm 60 mm

30913-6/10 3mm 2000 6mm 2000 (glaccamo 103/6/06.

• ۱ ۳۰ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ یك هزار نیزه تیغه تیز خوب ساخته شده موجود است آنها بسرعت قوّهٔ خیال پران بسرعت قوّهٔ خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود

در گردونه مهردارنده دشتهای فراخ یك هزار تبرزین (چكش) دو تیغه پولادین خوب ساخته شده موجود است آنها "بسرعت 'قوّه خیال بران أبسرعت "قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود "ه

۱۳۱ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ یك هزار خنجر دوسره خوب ساخته شده موجود است آنها "بسرعت "قوّهٔ خیال پران "بسرعت "قوّهٔ خیال بسوی سر دیوها پر تاب شود

در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ یك هزار گرزه ۲ آهنین خوب ساخته شده موجود است آنها "بسرعت "قوّهٔ خیال پران "بسرعت "قوّهٔ خیال پران "بسرعت "قوّهٔ خیال بسوی سر دبوها درتاب شود ۵۰

۱۳۲ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ گرز زیبای سبك پرتاب با صد گره و صد تیغه موجود است (که آن را) حواله کنان مردان را برافکند (این گرز) از فلّز زرد ریخته شده از زر سخت ساخته شده است محکم ترین سلاحی است آن بسرعت "قوه خیال بران "بسرعت "قوه خیال بسوی سر دیوها برتاب شود ه

۱۳۳ پس از کشتن دیوها پس از برانداختن پیهانشکنان مهر دارنده دشتهای همن سواره از بالای (کشور) ارزهی (و) سَوَهی بگذرد از بالای

۱ کلمه ای که به تبرزین ترجمه کردیم در متن جَکوُشَ ۱۳و<u>دهای آمده است معلوم</u> میشود که چکش در قدیم یکی از آلات جنگ بود_ه است

۲ کله ای که بگرزه ترجه کردیم در متن گذا همیم آمده است ظاهرا یك گرزی بوده که می انداخته اند گرز معمولی در اوستا وَزْرَ واسر لاس میباشد که همیشه گره دار و تیغه دار تمریف شده است چون الحال در فارسی اسمی از برای گرزی که می انداخته اند نداریم یعنی که نگارنده در جائی بچنین اسمی بر نخورده ام از این جهت از برای امتیاز اولی را بگرزه و دومی را بگرز ترجه کردم مسلم است که گرزه در فارسی بدون هیچ فرقی همان گرز است به به است که گرده در فارسی بدون هیچ فرقی همان گرز است روع کنید به The Arms of the Ancient Persians by Jackson p. 111

egen 3. Carlonaur 3. ontrå. martelug39. (m929...

ont z. ont z. ontrå. optrangon. ont z.

ont z. ont z.

ont z. ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

ont z.

mason (merine som osusachim ordines momento ort. os

(eu(a3. 7m)

genger, energy andom: lace andhars. Sactemer 1 cede.

ُ فَرَدَذَ °فشو (و) ويدَذَ °فشو از بالاي وَأُ ورو بَر شتى (و) وأُ وُرو َ جِر شتى و از مالای این کشور درخشان خونسرت ا ۵۰

۱ ٣٤ براستي اهر يمن بسيار تبه كار بهراس افتد براستي (ديو) خشم مكاربدكنش بهراس افتد براستی بو تشـنــت دراز دست بهراس افتد ۲ دراستی همه دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان وَ رِنَ بهراس افتند 🗞

۱۳٥ (نکند) که ما خود را . عمر ض مخاصمه میر غضب آلود دارنده دشتهای یهن اندازیم ای مهر دارنده دشتهای فراخ مباداکه تو غضب آلود یما ضربت فرود آوری کسی که از قوی ترین ایزد ان کسی که از دلیر ترین ایزدان کسی که از چالاكترین ایزدان کسی که از تندترین ایزدان کسی که از بیروزمندترین ایزدانی است که در روی ایرن زمین جلوه میکند او آن مهر دارنده دشتهای فراخ

8 برای فروغ و فرش

-- (T : 3 5) }==

۱۳۶ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای یهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زمان آوری که دارای هزار گوش است . . . کسی که بگردونه اش اسبهای سفید بسته شده بوسیلهٔ چرخهای زرین کشیده میشود و با سنگهای فلاخن درخشان (روان) او زَورْهای نیاز شده را بمنزل خود مي آورد %

۱۳۷ خوشا باین مرد پیشقدم ای زرتشت یاك چنین گفت اهورامزدا بآن (مردی) که از برای او زوت ٦ مقدسی از میان مردمان تعلیم یافته و کلام ایزدی

ا رجوع كنيد بتوضيحات فقره ١٥

۲ رجوع کنید بتوصیحات فقره ۹۷

٣ اين فقره مثل فقره ٩٨ ميبا شد

٤ فقرات ٤ - ٦ در اين جا تكرار ميشود

ه مثل فقره ۷

٦ رجوع كنيد بتوضيحات نقره ٨٩ بكلمه ژوت

mach. (merm. 2000 danschar chargane 604.08

(ent a3. mm)

Endmon- Romene (29. mongrens 134. mcgaendar 1848.

1 1 1 2 1 2 3 3 3 pprocess. Sample of the mondre of the mondre

پزیرفته پیش برسم گسترده با ذکر (اسم) مهر عبادت ایزدی بجای نمی آورد مستقیها مهر بخانه چنین مرد پیشقدمی نزول کند اگر او برای رضای خاطر مهر فرمانش را .مموقع اجرا گذارد و حکمش را اطاعت کند %

۱۳۸ بدا باین مرد پیشقدم ای زرتشت پاك چنین گفت اهورامزدا بآن (مردی) که از برای او زوت نا مقدسی تعلیم نیافته و کلام ایزدی نپذیرفته در پیش نیاز برسم جای گیرد اگرچه او برسم بسیار بگستراند و مدتی طولانی پسنا بسراید %

٠٠٠ (کردهٔ ۲۳) که

مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . کالام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . کال اسپنتهان من مهر را میستایم آن نیک نخستین دلیر مینوی بسیار رحیم . یی نظیر بلند مقام نیرومند دلاور یل رزم آزما را ۵۰

۱٤۱ آن پیروزمندی که یک سلاح خوب ساخته شده با خود دارد کسی که. درظامت پاسبان فریفته نشدنی است درمیان زورمندان زور مند ترین است

۱ فقرات ۲۴— ۳ در این جا تکرار میشود

۴ مثل فقره ۷

دوركو١١ ها و ه ده كو - ها م ها م سود دساوكو١١: اس ها دراس و اس ها م سرود سور و سور سور سور سور ها م م م سور ها و السور ها م م سوره و السور ها م سوره و سو

mand forein am. amacedor. ondoesone 60th. 00

(en_[az. 217)

عساؤسونى، ھەردردەس، ھەسۇلىدى دەرى سىڭ ئىسەدەر («ساۋسى»، ھەسۇلىي ھەسكىدەر، ھەسكىدى دەرى سىڭ ھەسكىدەر، ھەسكىدى دەرى سىڭ ھەسكىدەر، ھەسكىدە

mand. (merrim. mm. obinscritim. minsmerme...

(en (ag. 0 m)

onersentonie, gepiss. Americes. onerte-bermeres. onersenson.

onersenson onersenson onersenson.

حو(ا کردهٔ ۲۲)یه

۱٤۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزارگوش است . . . ۲ کسی که ترکیبهای گوناگون خلقت خرد مقدس را (سپنتا مینو را) در بامداد ظاهر سازد آن ایزدسترگ نیک کنش .عحض آنکه او پیکر خود را مانند ماه مدرخشاند ۳ %

حرور کرده ۵ ۳) په

۱٤٤ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است مهری که در گرداگرد مملکت است ما میستائیم مهری که درمیان مملکت است ما میستائیم مهری که در مملکت است ما میستائیم مهری که در مملکت است ما میستائیم مهری که در

۱ فقرات ٤ - ٦ در اين جا تكرار ميشود

۲ مثل فقره ۷

۳ یعنی آنچه در شب در پرده ظلمت پیجیده غیر مرآیی است در روز از روشنا^ای مهر دیده میشود

are bod . 2. or order som order som order order

9:9(39. 6)-cen-{7469. 60-mire (} 469.1 60-yrasemend).

0:9(39. 6)-cen-{7469. 60-mire ob. 1 60-yrasemend).

الراسان. المروري المر

mmas/man: mm33. 6502 (1):

n-j.000 f-1mon-1f. ohrson-non. (mon-1mon-1f.

norsnelf-2n-1mon-1f. ohrson. (mon-1f.

meletmer. organ-non. 650.

meletmer. organ-1mon. 650.

meletmer. organ-1mon. 650.

meletmer. ohrson. ohrson.

 بالای مملکت است ما میستائیم مهری که در با ئین مملکت است ما میستائیم مهری که در پشت مملکت است ما میستائیم مهری که در پشت مملکت است ما میستائیم ه

۱٤٥ مهر (و) اهورای بزرگ فنا ناپذیر مقدس را ما میستائیم ستارگان و ماه و خورشید را نزدگیاه برسم و آن مهر را که سرور سراسر ممالک است ما میستائیم

برای فروغ و فرش

١٤٦ ينا اهو

درود میفرستم .عمهر دارنده دشتهای فراخ و برام کشت زار خوب بخشنده اشه و هه

اهمائی رئسچه

۱ فقرات ٤ – ٦ در اين جا تكرار ميشود

۲ رجوع کنید بفقره ۳۳ از هرمزد بشت

در انجام مهریشت بی فائده نیست که قار این را از انتشار کتاب جدیدی راجع عهر اطلاع دهیم این کتاب بزرگ موسوم به (خودشید و مهر در اوستا) تا گیف دانشدند الها یا استاد هم تل میباشد که چند ماه بیش از این از طبع خارج شده و بس از اتمام مهریشت و مقاله آن بدست نگارنده رسیده است اینک که موقع استفاده از مطالب آن گذشت ذکر اسم آن را در این جا نحنیمت میشدریم تابعد ها در جای دیگر توفیق استفاده از ان روی دهد میشدریم تابعد ها در جای دیگر توفیق استفاده از ان روی دهد الله Sonne and Mithra im Avesta von Johannes Hertel, Leipzig 1927.

آذر

بیک هفته بر پیش یزدان بدند مپندار کا تش پرستان بدند که آتش بد انگاه محراب بود پرستنده را دیده پر آب بود فردوسی

ترسیسیسیسی چون در طی مقالات و ترجمه بشتها غالباً از آتش سخن رفت آتش سخن رفت اتش لازم آمد که شرحی در خصوصی آن نگاشته آید آتش یا آذر از بطور عموم میریمیری وزگاران بسیار کهن تا بامروز توّجه کلیّه اقوام روی زمین را بخود کشیده هرکس بشکلی و عنوانی آن را ستوده معزّز و محترم میدارد ترقیات دنیا از برتو ابن عنصر است موُجد و مولّد و محرك ُ بخار و اليكتر يك و گاز و كشتى و راه آهن و كارخانه و كليّه صنايع يعنى آنچه كه ممالكـــ متمدن را باين یامه رسانسد همین آتش است امروز در روی زمین خوش بخت ملّق است **که در** خاك او موّاد سوختني يعني چشمه نفت و معدن زغال سنگ زياد باشد آن کاری که در عالم بالا از خورشید بر آمده ظامت شب را برطرف میسازد و بواسطه حرارت خود رستنی ها مثل حبوبات و میوه ها را برای تغذیه ما نضبح میدهد همین کارها بتوسط آتش در روی زهین انجام میگیرد در شب چراغ هدایت ما و در روز طباخ غذای ماست و باید نیز بنظر داشت که در سرمای زمستان در فصلی که کنتی دچار چنگال دیو افسردکی و بژ مردکی است آتش یکانه رهاننده نوع بشر است بهمین ملاحظه جشن سده را که ذکرش بیاید در دهم بهمن ماه یعنی تقریباً در وسط زمستان قرار داده اند تا باوجود باد سرد و برف ویخ و تگرگ بهتر بارزش آذر بر خورند

کدشته از این فوائد معمولی نیاکان ما در پارینه فائده دیگری نیز از این عنصر داشتند، که بنظر ما امروز تجیب میآید و آن این است که بواسطه آن یک قسم تلگراف بی سیم ساخته بودند بنا بفرمان شاهنشاه هخاهنشی

خشیارشا (۲۸۰ – ۲۰۵ پیش از مسیح) از شوشتر و همدان دو پایتخت بزرگ تا بسرحد ممالک وسیعه ایران برجهای بسیار بلند بفاصله های معین ساختند و در بالای آنها پاسبانان گاشته تا در شبها بواسطه شعله آتش و حرکات و علائم مخصوص و معینی که بآن میدادند از این برج ببرج دیگر وقایع مهم دور ترین حدود مملکت را براکز میرسانید ند هر خاکی که بتصرف ایران در میآمد فوراً در آنجا از همین برجها برپا میکردند در سال ۲۷۵ پیش از مسیح وقتی که سپهبد ایران ماردونیا آتن پایتخت یونان را فتح نمود در شب همان روز به سارد پایتخت لیدی (Lydio) بشاهنشاه که در آنجا اقامت داشت خبر رسید ا در شاهنامه و در یادگار زریران نیز آمده که بواسطه آنش افروزی در بالای کوههای بلند لشکریان را بگرد آمدن و شمهیای حرکت شدن خبر میداده اند

علاحظه آنکه درمیان عناصر آتش لطیف تر و زیباتر و هفیدنر است بخصوصه تو جه اقوام روی زمین را بخود جلب نموده است در ادیان آریائی مثل برهمنی و زرتشتی و بودائی چنانکه در مذاهب سامی مثل بمهودی و عیسوی و اسلام حنی نزد بت پرستهای افریقا آتش دارای اهمیت مخصوصی است دانشمند المانی (شفتلوویتز) در کتاب گرانبهای خود موسوم به (آئین قدیم ایران و یمود یت) ۲ مقاله بسیار مفیدی در این مبحث نوشته نشان میدهد که چگونه ملل دنیا از ترادهای سفید و سرخ و زرد و سیاه در اروپا و امریکا و آسیا و افریقا آتش را می ستایند متمدن ترین ملل اروپا با وحشی ترین قبایل افریقا افریقا آتش را می ستایند متمدن ترین ملل اروپا با وحشی ترین قبایل افریقا در ستودن این عنصر با همدیگر شرکت دارند بخصوصه کتابی که اخیراً یکی از فضلای هندوستان موسوم به رضوی منتشر ساخته و مدلل میدارد که بارسیان اهل کتاب هستند بسیار قابل توجه است از صفحه هفت ببعد این کتاب که موسوم است به (پارسیان اهل کتاب اند) از آتش و فروغ صحبت میدارد که

Das Feuer, Eine Culturhistorische Studie von Gustav Lindner S. 26 V.
Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz, Giessen 1920 V.
S. 66—73

۰۰۳ آذر

چگونه آنها مکرراً در تورات و قرآن ستوده شده است ' در این مقاله ما فقط از ابرے عنصر آنچه راجع بایران است ُصحبت میداریم راجع بسایر عالکے و اقوام هر که خواهد بکتب مذکور رجوع کند و از ذکر مبسوط و مشروح آن نیز باید صرف نظر کنیم و بگوشه و کنار مسئله بیردازیم چه از آئ در اوستا و کتب مذهبی باندازه ای صحبت شده که در چند صفحه نمی توان کلیّه مطالب راجم بآن را فرا گرفت همینقدر که یک نظر اجمالی ازآئ بهمرسانیده بتوانیم . عمانی فقراتی که در بشتها از آن یاد شده پی بریم اکتفاء خوا هیم کرد آنش مثل همه عناسر و کلیّه چیزهائی که از قبل آن فائده ای بانسان مسرسد در مزدیسنا ستوده و در نزد ار انسان قدیم و حالته نزد زرتشتیان محترم بوده و هست قطع نظر از اقوام سامی این عنصر از زمان بسيار قديم نزد طوايف هندو اروياقي مقدس بوده بخصوصه نزد آريائيها يعني هندوان و ایرانمان بیشتر مورد توجه کردیده است نظر باننکه در آئین مزدیسنا آنچه آفریده اهورامزداست باید ستوده و معزّز باشد ایرانیان بآذر بستگی مخصوصی پیدا کرده اند و آن را موهبت ایزدی دانسته شعله اش را یاد آور فروغ رحمانی خواند ماند و آتشدان افروزان را در برستشگاهان عمنزلهٔ محراب قرار داده اند در ریکب وید هندوان و در اوستای ایر انیان اسم پیشوای دینی هردو دستهٔ از آریائیها اثرون سفلاسهسر میباشد یعنی آذر بان و آن کسی است که از برای پاسبانی آتش گاشته شده چنانکه وستالیس ۲۰stalis در رُم قدیم دختری بوده یاکدامن و دانا و از خانواده شریف ننگیهانی و زنده داشتن آتش مقدس در معبد وستا Vesta موظف بوده است در مدت خدمنش که سیسال بوده با یستی یاکدامن بسر برد و نگذارد آتش مقدس که "پشتیبان دولت رَّم تصوّر میشده خاموش گرده ^۲ در ازد هندوان اگنی Agui اسم آتش و اسم پروردگار آن است اما ابر انیان باین عنصر و بفرشته "موّلل آن آ :ر سنهسد نام نهاده اند در فرس هخامنشی نیز آش میه شد در بهاوی آ نر گفته اند لغت آثور ان که در

Parsis: A People of the Book by Rezwi Calenta 1928 P. 7 Mythologis der Griechen und Romer von Otto Securum Leipzig 1910 S. 72 - 76

فرهنگههای فارسی ضبط و بمعنی طبقه پیشوایان دینی است از همین کلمه است کلمه آذر فارسی نیز از همین ریشه است آنش هیئ*ت دیگری است* از آن و در اوستا آترش آمده است این کله ما کلمات دیگری ترکیب مافته مک دسته از اسامی خاص ایران قدیم را تشکیل داده بخصوصه در فروردین پشت فقره ۲ ۰ ۸ بیکدسته از این قبیل اسامی بر میخوریم که از مقد سین بوده و بفروهرها بشان درود فرستاده شده است از آن جمله است آتریات سم، ک، ور پهلوی آتر یات و در فارسی آذرباد شده است بزرگترین و مهم ترین ایالت ایران آذر بایجان وطن اصلی پیغمبر ایران حضرت زرتشت دارای همین اسم است آثریات بقول مورّخین یونانی آتروپارتس سلسله خشتر یاون (ساتراپ) که پیش از اسکندر ما كدوني و بعد از او نيز در آنجا حكمراني داشة اسم خود را بقلمرو امارت خویش داده اترپاتکان (آذر بایجان) نامیده اند ۱ در این جا نیز متذکر میشویم که زبان آذری یکی از لهجات ایران بوده مثل مازند رانی و گیلکی و سمنانی وکردی و لری که بیش از استیلای مغول در آذربایجان متداول بوده است چنانکه گفتیم از زمان بسیار کهن آتش میان آربائیها بخصوصه مقدس بوده قطع نظر از گاتها که قدمت آن بعقیده نگارنده تا بهزار سال پیش از مسیح میرسد در جزو آثار قدیم ایران در اسحلق آوند در جنوب بهستان (بیستون) نقشی از عهد مادها (مدها) مانده که قدمت آن بقرن هشتم پیش از مسیح مبرسد والحال نقش مذکور موسوم است بدکان داود و آن قبری است در مدنه گوه تراشیده شده نقش آن عبارت است از یك ایرانی كه در مقابل آتش استاده است

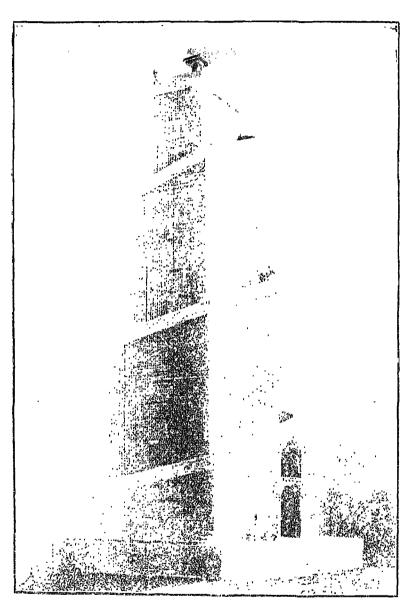
در قرون بعد هم در آثار پادشاهان هخامنشی در فارس می بینیم که پادشاه روبروی آتشدان ایستاده است در روی مسکوکات عهد هخامنشی نقش آتشکده دیده میشود در دورهٔ ساسانیان آتشدان علامت ملی گردیده در روی سکّه های پادشاهان این سلسله نقش شده است هنوز هم در ایران میان مسامانان اثرانی از عهد کهن باقی مانده در شب چهارشنبه آخر سال در خانه و بازار و کوچه

١ . بمعجم البلدان ياقوت نيز بكلمه آذربيجان ملاحظه كنيه

آتش می افروزند و از روی آن میگذرند و همیشه وقتی که چراغ روشن شده بی اختیار بآن سلام و تعظیم میکنند و قسم (بسوی سلیمان) که مقصود شعله آتش یا چراغ است بسیار معمولی است

میسیسیسی یو انیان از قدیم بستکی ایرانیان را بآتش میدانسته اند مگر اخبارات به همر بر جری بر سر سر سر می اخبارات مورخین قدیم آنکه از برای آنان چنانکه مکرراً در طی مقالات گفتیم مکن سیستی این آتش بدانند چیست ایرانیان را از محترم داشتن آتش بدانند چیست شاچار آذر ایزد ایرانیان را مثل الاهه آتش هستیا (Ilestin) یونانی که معدها در رُم وستا (vosta) نامیده شده تصور نمود اند هرود ت و کزنفون (Xenophon) و دیوژنس لرتوس (Diogenes Lacrtes) و دینون (Ilinon) مینویسند که آتش و آب شکل در خی از پر و ردگاران ایر آن است ماکسیموس تیروس (Maximus Tyrus) نہ: ذکر میکند که آتش صورت خدای ایر انیان است همان دیوژنس لرتوس که گفتسم آتش را پروردگاری پنداشته در جای دیگر مینویسد که منرها بکلی رضد عقیده کسانی هستند که سروردگاران "مذّی و مؤیّن قائل اند هرودت مهنو یسد که نزد ایرانیان سوختن لاشه در آتش گذاه است استرابون نیز این خبر را ذکر نموده می افزاید که بعقیده ایرانیان بآنش نیفس وسانیدن تجرمی است هرودت و کزنفون هر دو ضبط کرده اند که ادر اندان در ای آتش فدیه مي آورند استرابون از اين فديه اسم برده ميگويد كه چوب خشك و روغني كه بروی آن میپاشند فدیه ای از برای آتش است ماکسیموس تیروس نیز همین فدیه را از طرف انربانان بآذر تقدیم میکند کورتیوس (Curtius) مینویسد سو کندی که ایرانبان در مقابل آتش باد میکنند بسیار اهمیت دارد ، فول کزنفون در اعیاد رسم است که آتش را در آتشدانها گردش میدهند باز کورتیوس ذکر میکند که آتش در آتشدانهای نقره در وقت جنگ در سر لشکریان حرکت داده میشود و داریوش سوم در اربلا (Arbela) از خورشید و مهر و آذر استغاثه نموده که لشکریانش را دلیر ساخته باسکندر غلبه کنند ۱

Die Religion und Sitte der Perser und übrigen Iranier nach مرجوع العالم المعادية والمعادية المعادية ا



آتشگاه فیروزآباد ('جور) در وقت آبادی ظاهراً از بناهای اردشیر بابکان است Perse Ancienne par Flandin et Coste Texte p. 36-45 رجوع کنیدبه L'Art Antique de la Perse par Dieulasoy, IV Partio p. 79-84 وبه



آنچه "مورّخين قديم راجع بآتش نقل كرده اند مطابق آئين مزديسناست و هنوز هم پیروان این دین همان احترامات کهن را از عنص مقدس منظور میدارند در آتشکده یا آتشگاه و درمهر و آذران و آتش بهرام آتش هماره روشن و شعلهور است قریب بیقین است که آتش پرستشگا هان زرتشتیان ایران و يارسيان هندوستان كه در وقت مهاجرت از ايران بهندوستان با خود همراه آورده الله همان آتشی است که در عهد ساسانیان در ایران مشتعل بوده است امروز نیز مانند یارینه بخار دهن و نفس بآتش نمبرسانند موبدان در پرستشگاهان در وقت سرودن اوستا در مقابل آتشدان پنامکه نکرشگذشت پیش دهان مى آويزند تا نفس بعنص مقدس نرسد بهمين ملاحظه است كه سيگار و قلمان کشیدن نزد زرتشتمان نارواست اگر کسی مرتکب چنین مُجرمی شود در انظار خوشنما نیست همچنین گذشته از آتش معابد از آتش معمولی خانه نیز که از برای طبخ غذا و مست وشو وغیره بکار میرود احتراماتی منظور میدارند یعنی که آن را بکثافاتی نمی آلایند هیچ شکی نیست که آریائیها در قدیم مردگان خود را در آتش میسوزانیده اند چنانکه هندوان از زمان بسیار قدیم تا بامروز آتش انبوهی افروخته در آن نفت یا روغنی پاشیده مردگان خود را در آن میسوزانند و خاکسترش را بآب میدهند لابدُ ایرانیان هم در این عادت با هندوان شرکت داشته اند چنانکه کله دخمه که در اوستا دَ ْخمّ وسی، و در پهلوی دخمك گویند . بمعنی داغگاه است یعنی محملی که مردگان را میسوزانند چه ریشه این کله که دگ باشد .بمعنی سوزانیدن است وکلمه داغ از همین ماده است از خود اوستا هم مفهوم میشود که در قدیم ایرانیان لاشه مردگان را میسوزانیده اند چه بسا در وندیداد از جرُّم سوخترن لاشه در آتش سخرن رفته و تکلیف دینداری که خود دیده مرده را در آتش میسوزانند مقین شده است فردوسی در شاهنامه هم باین عادت قدیم اشاره کرده گوید

همی هرکسی هرسو آتش فروخت یکی خسته بست و یکیکشته سوخت ۱

۱ شاهنامه جاپ ترنر مکان ص ۲۱۰۶

مندرجات اوستا بواسطه خبر هرودت نیز که ذکرش گذشت میدانیم که در مندرجات اوستا بواسطه خبر هرودت نیز که ذکرش گذشت میدانیم که در قرن پنجم پیش از مسیح سوختن لاشه در آتش نزد ابرانیان گذاه بوده است نگفته خود پیداست که هرودت در همانجائی (کتاب ۴ فقره ۲۱) که از مقدس بودن آتش نزد ایرانیان صحبت داشته وبعد دو مین بادشاه هخامنشی همبوجیا را متهم ساخته که در مصر لاشه فراعون امازیس شهستا، را از آور بیرون کشیده پس از انواع زجرها فرمان داد تا او را بسوختند افسانه ایست که از مرحیث مخالف عادت و آئین ایرانیان قدیم است و کشف شدن خطوط قبطی در مصر نیز سلوك گمبوجیا را در آن سرزهین برخلاف هندرجات هرودت شرح میدهد

بيسميم المرافق المرافز المرافية المرامين المورامن المورامن المورامين المرامن المرامين المرامي آش در از این تعبیر خواسته اند، آمآه سقام او را برسانند چنانکه سِمِينَ بِيهِ إِنَّ اللَّهُ مَا أَنَّهُ فَرَدْتُهُ أَمُونِلَ زَمَيْنَ اسْتُ نَظْرَ بِفَائِدُهُ أَن دختر اهوراه: دا نامیدهاند در بسنا ۲۰ فقره ۷ آیده است "آذر اسر اهورامزدا راها میستائیم ترا ای آذر مقدس و پسر اهمراهزدا و سرور راستی ما میستائیم همه اقسام آتش را ما میستائیم " در فقر ات ۲: ۵۰ از زاساد بشت ایزد آذر رقیب ازی دهاك (خحاك) شمرده شده است كه از طرف سینت سینو بضد ضحاك براندیخته شده نا وی را از رسیدن شر بعنی فروغ بالطنت باز دارد در بسنا ۳۳ (هفت ها) فقره ۱ آذر مان بروردنار و بندگان واسطه تقرّب بدرگاه ایزدی قرار داد. ۱۵۰ ما ست در فنرات ۷۷ ۸۷ از فروردین بشت آمده است " وفق که اهر یمن رند آفی پنس نان راستی (اشا) قام نمود وهومن و آذر از پی یاری درخاسته خصومت اهریتن دونتار را در هم دلمستند بطوری که اهریمن نه توانست بحیمان راستی آست زده آب را از حریان و فیاه را از نموّ باز دارد" سراسر بسال ۹۲ در ستایش آذر میباشد آتش نیایش که آماز مخدوس آنش است از پاشای ماناتور و از فقر د ۹ ار سیروزه استخراج شده است چذانكه در آعز ابن عقاله خفتس در نهم قواهات است مكر را از آخر ياد شده است

برای اختصار فقط بذکر چند فقره دیگر اکتفاء میکنیم چون آذر در مز درسنا از بزرگتریر و نعم ایزدی بشهار و از برای سود و بهرهٔ انسان از عالم بالا بسوی جهان خاکی فرستاده شد ه است لاجرم آن را از ضرر و آسی رسانید ن نیز عاری دانسته اند در فرگرد ه از وندیداد در فقره ۹ آمده است «ای آفریدگار جهان ای پاك آیا آتش انسان را میكشد؛ آنگاه اهورامزدا در یاسخ كفت آتش انسان را عيكشد بلكه ديو مركب استو ويذوتو (سدمه في واده في مركب او را بسته و دیو (وّیه) هامدرسه او را این چنین بسته همی راند آنگاه آتش تن و جانش را بموزاند در این صورت بخت و قسمت در انجام دادن زندگانی وی ذیمدخل است » در فقره بیش همین فرگرد بعینه همین سئوال در خصوص آب شده است باز جواب منفی است دیو سرکب و بخت شخص آدمی کش است نه آب و آتش در صورتی که باد هم که یکی از عناصر و در مزدیسنا ستوده و محترم است باندازه آتش و آب معصوم قرار داده نشده است بلکه دو قسم باد تشخیص داده اند بادی که خوب و سود بخشنده است ستوده و باد موذی و مضر نکوهده است در رام بشت در فقره ۵ آمده است «ای ماد آنچه از تو از طرف سینت مینو (خرد مقدس) است ما میستائیم » باز برای رفع اشتباه و خارج غودن باد موذی مَکرراً در ففره ۷۰ همین بشت آمده است «ای باد بآن قسمتی از تو که از طرف سپنت مینو است ما تعظیم نمود. درود میفرستیم »

در یسنا ۱۷ فقره ۱۱ پنج قسم آتش تشخیص داده شده و ... یك نجداگانه درود فرستاده شده است از این قرار

- (۱) برزی سونگهه ریادی دوسد«سدوس
 - (٢) وُهُوُ فريانَ والْحُسى ﴿ الْأَسْ وَالْحُسْ وَهُ
 - (۳) اُوروازْيشتَ ,د«سكويه. «س
 - (٤) واز بشت واسار وسمه

در تفسیر پهلوی این فقره این پنج قسم آتش بحسب ترتیب این طور معنی شده است نخستین که به بلند سوت (بزرگ سود) ترجه گردیده در توضیحات اسم عمومی آتش بهرام خوانده شده است دومین آتشی است که در کالبد انسانی است یا بعبارت دیگر حرارت غریز به است سومین آتشی است که در رستنی ها و چوبها موجود است چهارمین آتش برق است همان آتشی است که از گرز تشتر ایزد شراره کشیده دیو (سپینچکر) را هلاك نمود (بصفحه ۳۳۰ ملاحظه شود) پنجمین آتشی است که در گرزمان (عرش) جاویدان در مقابل اهورامزدا افر و خته است در فصل ۱۷ از بنده ش که خصوصا از آتش صحبت میدارد همین بنج قسم آتش یاد شده است مکر آنکه در قسم اولی و پنجمی با تفسیر بهلوی اوستا فرقی دارد باین معنی که بتول بنده ش برزی سونگ تفسیر بهلوی اوستا فرقی دارد باین معنی که بتول بنده ش برزی سونگ آتشی است که در روی زمین بکار برند و از آن است آتش بهرام در فصل ۱۱ از زاد سپرم نیز از زمین بکار برند و از آن است آتش بهرام در فصل ۱۱ از زاد سپرم نیز از نرمین بکار برند و از آن است آتش بهرام در فصل ۱۱ از زاد سپرم نیز از نرمین بخار برند قسم آش یاد شده است

فریا خرد است به خوارنکهه فریا خرد است به خوارنکهه فریا خرد است به خوارنکهه فریا خرد است از عبارت است از بینهمبر فروغ با شکوه و بزرگی و اقتدار مخصوصی که از طرف اهورا بینهمبر با پادشاهی خمیده میتود در جاد دوم بشتها منصلا از آن سحبت خواهیم داشت در این جا مختصرا یاد آور میشویم که در اوستا (چنانده در ادسیات ما نیز مصطلح است) غالبا از فر کیانی و فر آریائی سخر رفته دریای فراخکرت آرامکاه آن شهر ده شده است نحاك به ای بدست آوردن آن کوشید و افراسیاب تورانی بیموده خود را سه بار برای رسیدن بآن بفراخکرت انداخت افراسیاب تورانی بیموده خود را سه بار برای رسیدن بآن بفراخکرت انداخت زامیاد بشت که یکی از بشتهای دلکش اوستا ست یکی از هآخذ اطلاعات ماست راجع بفر در مقاله جشید (س۲۸۱ ۱۸۷) کفتیم جشید بس از آنکه دروغ راجع بفر در مقاله جشید (س۲۸۱ ۱۸۷) کفتیم جشید بس از آنکه دروغ گوئی و خود ستائی آغاز نمود فر از او بسورت مرغی جدا شد عقیده فر بعدها از مزدیسنا بدین یهود نفود نموده شخینا سیست در این دین اخیر فروغ

و تسلّط مخصوص خدائی است که ممکن است انسان هم دارای آن گردد چناتکه یعقوب دارای شخینا بود ولی از فرقت پسرش یوسف بی صبری کرد ماله و فغان بسیار نمود و راضی بتقدیر نماند از این رو شخینا از او جد اشد ولی دوباره باو پیوست این داستان سامی بخوبی یاد آور سرگذشت جمشید است هم چنین در مقابل فر کیانی شخینای بنی اسرائیل درست شده است ا در فصل ۱۷ از بندهش از آتش سه آتشکده معروف ایران قدیم که عبارت باشد از آذر گشسب شیز نزدیك ارئمیه و آذر فروبا در کاربان فارس و آذر برزین مهر در ربوند خراسان صحبت شده است این سه آتش از آسان فرود آمد ، چندی از جنبش باد دورگیتی میگشت تا آنکه هریك در عهد یکی از پادشاهان پیشدادی یا کیانی .عمیلی فرود آمد بندهش از این سه آتش مفصلاً صحبت از زبارتگاهان خاص و عام بوده است (رجوع کنید بگانها ص ۲۳ – ۲۰) از زبارتگاهان خاص و عام بوده است (رجوع کنید بگانها ص ۲۳ – ۲۰) از زبارتگاهان در شنت است که حضرت زرتشت آتش جاودانی با خود داشت دقیقی نیز در شنت است که حضرت زرتشت آتش جاودانی با خود داشت دقیقی نیز در نان در شاهنامه گوید

یکی مجمر آتش بیاورد باز بگفت از بهشت آوریدم فراز

نهمین ماه سال و نهمین روز ماه موسوم است بآذر یعنی پاسبانی ایر ماه و این روز بآذر ایزد برگذار شده است دست آذر مه از کمان هوا تیرها زد چو ناوك دلدوز (از رقی هروی) آذر روز در آذر ماه در ایران قدیم عیدی بوده بقول ابو ریحان بیرونی موسوم بآذر جشن در این روز بخصوصه بزیارت آتشکده ها مدفتند

در مقاله امشاسپندان گفتیم که در عالم مادی پاسبانی آتش بامشاسپند اردیبهشت سپرده شده است بقول بندهش در فصل ۲۷ فقره ۲۶ گل آذر گون مختص بآذر است زخون و تَف همه روزهٔ دو دیده و دل من یکی به آذر ماند یکی بآذرگون (قطران)

Eranische Alterthumskunde von Spiegel Band II S. 50 رجوع كنيد به

جشن

و در انجام مقال بی مناسبت نیست که چند سطر در خصوص جين سده نوشته شود چه اين عيد مناسبت مخصوصي باآتش ر ازد زرتشتیان کرمان) بسیار قدیم نا باس وز (نزد زرتشتیان کرمان)

در سده آتش افروزی میشود این جشن که در دهم سممن ماه اتفاق می افتد بنا بسنّت روزی است که آتش بیدا شده است در ادّبیات فارسی بسا باین اسم برمیخوریم فرهنگها برای وجه تسمیه این عید بسده دلایل بسیاری ذکر کرده اند برخی نوشته اند این عید را از این رو سده گویند برای آنکه در ابن روز فرزندان آدم ابوالبشر بصد رسیدند برخی دیگر نوشته اند برای آنکه پسران و دختران کیومرث در این روز بسّن رُشد و تمیز رسیدند و شب آن روز را بفرمان کیومرث جشن گرفتند و شادمانی نمودند در این جا لازم است یاد آور شویم که در مزدیسنا کیوسرت بجای آدم ابوالبشر سامی است ا البته سنت قديم ايران در كتاب التفهيم في صناعة الننجيم كه درسال ٢٠٤ يا ٢٥ ٤ بتوسط ابو ربحان تأليف شده است بهتر محفوظ مانده و بيشتر قابل اعتباد است اینك عین عبارت فارسی ابو ریحان "سذه آبان روز است از بهمن ماه و آن دهم باشد و اندر شبش که روز دهم است و میان روز یاز دهم آتشها زنند بكوز و با ذام و كر د بركر د آن شراب خورند و لهو و شاذي كنند و نیز کروهی ار آن بگذرند بسوختن جانوران و اما سبب نامتر آنست که از او با نو روز پنجاه روز است و پنجاه شب و نیز گفتند که از فرزندان پذر نخستین مدنه آما شب آن کردن و برداشتن آنست که بیورسب توزیع کرده بوذ بر مملکت خوبش هر روز دو مرد تا مغزشان بذان دوریش کند که بر کتفها، او بوذ و اورا وزیری بود نام او رهاییل نیك دل و نیک کردار و از آن دو آن بکی یله کردی و پنهان او را بدنباوند فرستاذی چون آ فریدون ویرا بگرفت سرزنس الردو این رماییل کفت توانائی من آن بود که از دو کشته یکی برهانید می

ا در فرهکها نیز سده اسم درخ ته بسیار بزرگی است که بخصوصه در دارالمرز و ماوراه النهر ميرويد واز بركب انبوه و غرة آن بشه نوليد ميشود آن را آغال پشه و پشه غال و پشه دار و در دار کوینه و بعربي شجردالبق خوانند

و حمله ایشان در بس کوه اند راوی سواران فرستاذتا ردعوی او نکرند و او کسی را پیش فرستان و بفرمون هر کسی بر بام خانه خو پش آنش افروختند زیراکه شب بوذ خواست که بسیاری ایشان بدید آید بس نزدیك آفریدون عوقم افتاذ و او را آزاذ کرد و بر تخت زرین نشاند و مسمغان نام کرد ای مه مغان و یش از سده روز پست او را بر سده کویند و نیز نو سده کویند و حقیقت از وی چیزی نذانستم » ا "ستّت دیگری در شاهنامه محفوظ مانده و بنیان جشن سده بهوشنگ نست داده شده است از این قرار روزی هوشنگ باهمراهانش از کوهی میگذشت ماری سیاه رنگ و بسیار بزرگ و با چشمهای سرخ از دور بدید سنگی برگرفته سوی آن انداخت مار بگر بخت سنگ خرد سنگ «زرگتری رسیده شکست و شراره از آن درخاست هوشنگ خدای را از این فروخ سپاس گفته آلت را قبله قرار داد

سی باد جون او دگر شهر مار

بگفتا فر وغیست ایرن ایزدی پرستید باید اگر بخردی شب آمد برافروخت آتش چو کوه همان شاه در گرد او با گروه یکی جشن کرد آن شب و باده خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد ز هوشنگ ماند این سده یادگار

ا از یك نسخهٔ خطی كه در كـتابخانه ملی پاریس موجود است متأ سفانه در اوقات استخراج لفات فارسى اين كتاب غفلت عوده شهاره آن را ضبط نكرده ام

سر ورش

عفو المَهي بكندكار خويش مرژده رحمت برساند سروش (حافظ)

سروش در اوستا سراوش «دهده بهری الله این اطاعت و فرمانبرداری است بخصوصه اطاعت از اوامر الله و شنوائی از کلام ایزدی سروش از سرو «دلا (۱۳۵۸) که عمنی شنیدن است و در اوستا بسیار استعمال شده مشتق میباشد کلمه سروش عمنی فرشته در ادابیات فارسی معروف است کلمات دیگری نیز از جنس آن و از همان ریشه و بنیان در زبان ما باقی است که یاد آور معنی اصلی سروش هم میباشد و آن کلمات عبارت است از سرود و سرائیدن

در گاتها کله سروش غالباً ، بمعنی ۱۰ کور آمده است ا در سایر قسمتهای اوستا نیز ، بهمین معنی بسیار استعمال شده است ا حس اطاعت و قوّهٔ فرمانبرداری خود یکی از نعم اللهی است بسا تمنّای داشتن آن گردیده است کلمه سروش حرف ا که از ادات نفی است افزوده آسراوش کفته اند بعنی نافرمانبرداری و تمرّد از احکام ایزدی ایسا در یک فقرهٔ از اوستا چندین بار کلمه سروش نکرار شده است گهی اسم مجرّد ، بمعنی مذکور و گهی اسم خاص فرشته معروف

در قدیمترین قسمت اوستا نبز چندین بار از سروش فرشته اراده شده است در هرجائی از دانها که باین فرشته بر میخوریم او را دارای مقام بسیار عالی از کاتها یسنا ٤٤ مطعه ۱۳ کاتها یسنا ۴۵ مطعه ۱۶ کاتها یسنا ۳۳ مطعه ۱۶

۲ یسنا ۱۰ فقره ۲۱ یسنا ۹۰ فقره ۱ یسنا ۱۰ فقره ۰ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۸۸ ویسیرد ۹ فقره ۷ ویسیرد ۱۰ فقره ۲

۳ پسا ۹ در فقرات ا و ۲ و ۳

٤ ونديداد فرِّرُد ١٦ ففره ١٨

ه رسا ۲ ه فقره ۳

می بینیم و بصفت مهین و بزرگ متصف است ا سروش یکی از مهم ترین ایزدان آئین مزدیسناست مظهر اطاعت و فرمانبرداری است نماینده خصلت رضا و تسلیم است در مقابل آئین خداوندی از حیث مقام و رتبه سروش با مهر همسر و برابر است حتی گاهی در جزو امشاسپندان شمرده میشود در مقاله امشاسپندان گفتیم که نخست سپنت مینو (خرد مقدس) در سر امشاسپندان جای داشته پس از آنکه از دسته امشاسپندان جدا شده برای آنکه عدد هفت را کامل کنند اهورامزدا را بجای سپنت مینو قرار داده اند و گاهی هم برای تکمیل عدد مقدس سروش را آخرین امشاسپند قرار داده و وهمن در سر جای گرفته است

در ادّبیات متأخر مزدیسنا سروش از فرشتگانی است که در روز قیامت برای حساب و میزان گاشته شده است از خود گاتها نیز معلوم میشود که این فرشته را در اعمال روز واپسین مدخلیق است چه در پسنا ۲۴ در قطعهٔ دوازده زرتشت باهورامزدا میگوید «از آنچه تو فرمان دادی سر نه پیچیدم وقتی که گفتی برخیز و بشتاب پیش از آنکه سروش من بهمراهی اشا با گنج و مال مزُد هریك از دو گروه راستی و دروغ پرست را از سود و زبان تقسیم کند » غالباً در اوستا سروش با صفت مقدس آمده است ۲ بسا با صفت نیك و باداش نیك دهنده ۳ بسا با صفت توانا و پیروزمند و خوش اندام ۴ بسا با صفت دلیر و اسلحهٔ قوی آزنده و اهورائی آمده است درمیان اوصافی که از برای سروش آورده شده بخصوصه صفت تنو مَنْ بتر میدر میان اوصافی که از برای سروش آورده شده بخصوصه صفت تنو مَنْ بتر میدر میان) ترجمه کرده اند

١ گانها يسنا ٣٣ قطعه ٥

۲ یسنا ۶ فقره ۲ یسنا ۲۲ فقره ۶ یسنا ۷۰ فقره ۳ ویسپرد ۷ فقره ۱ ویسپرد ۱۱ فقرات ۲ و ۱۱ هم سزد یشت (یشت ۱) فقره ۹ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۱۳۹ وندیداد فرگرد ۹ فقره ۹ ه

٣ يسنا ١٠ فقره ١ يسنا ٥٦ فقره ٣

٤ يسنا ٦٥ فقره ١٦ ويسپرد ١٦ فقره ١ ونديداد ١٩ فقرات ١٥ و ٤٠ مهر يشت
 (يشت ١٠) فقره ٥٢

٥ يسنا ٣ فقره ٢٠ يسنا ٤ فقره ٢٣ فروردين يشت ١٣) فقره ٨٥

یعنی کسی که سراسر وجودش فرمانبرداری است تمنیتر معنی کلام ایزدی است ترکیب این کله با تنو (ن) بك صفت بسیار برازندهٔ برای سروش تشکیل داده است چه گفتیم که ایر فرشته مظهر اطاعت از اوام الهی است وظیفه اش این است که خاکیان را راه اطاعت نشان دهد و رسم بندگی بیاموزد از این رو خود در مقابل قوانین مصدر جلال تسلیم محض است چشم و گوش بامرونهی خدائی دوخته تن بقبول احکام عالم بالا در داده است نظر بوظیفه این فرشته است که در اوستا میخوانیم اوست درمیان مخلوقات مزدا اوّل کسی که است که در اوستا میخوانیم اوست درمیان مخلوقات مزدا اوّل کسی که زبان بستایش خداوند و نیایش امشاسپندان کشود اوست نخستین کسی که مراسم مذهبی بجای آورد و پنج گانهای زرتشت را بسر ود ا ابو ریحان بیرونی نیز مینویسد سروش اول کسی است که مردم را برای ستایش پر وردگار بیرونی نیز مینویسد سروش اول کسی است که مردم را برای ستایش پر وردگار بیرونی نیز مینویسد سروش اول کسی است که مردم را برای ستایش پر وردگار بیرونی نودن امی کرد

در ادر است و در کتب فارسی او را با جبرائیل سامی یکی دانسته اند خوانده شده است و در کتب فارسی او را با جبرائیل سامی یکی دانسته اند ابو ریحان بیرونی نیز مینویسد که سروش را جبرائیل میدانند نظر به معنی لفظی نیریوسنگهه بسدد الله بسدد الله مناسب تر است که این ایزد بجبر ئیل و حامل و حی ترجه شود اما سروش را بیك خدائی دانستن از این جهت است که گفتار آسمانی و کلام رحمانی در وجود او حلول ارده او بهر جای که رو آورد آئین ایزدی و حکم اطاعت کردن از آن با او همراه است غالباً در اوستا سروش و مهر و رئشن یکجا نامیده شده اند در مهر بشت دیدیم که میگوید سروش مقدس و نیك از طرف دست راست مهر میراند و ترشن از طرف چپ سروش مقدس و نیك از طرف دست راست مهر میراند و ترشن از طرف چپ سروش مقدس و نیك از طرف دست راست مهر میراند و ترشن از طرف چپ سروش مقدش و نیک و مقدس و ترشن و مهر برادران تو هستند آرمیتی مادر تست سروش نیك و مقدس و ترشن و مهر برادران تو هستند " برخلاف در سروش نیك و مقدس و ترشن و مهر برادران تو هستند " برخلاف در

۱ سا ۷ ه فقرات ۲ و ۸

۲ مهل يشت (يشت ۱۰) فتره ۲۰

٣ ارت شن (يشت ١٧) قاره ١٦

سروش ۴ ۹

گاتها سروش با اشی مربوطاست و در سایر قسمتهای اوستا نیز اثری از این ارتباط قدیم موجود و با اشی متحدّ خوانده شده است ۱

سروش نیز مانند مهر همیشه بیدار و هرگز بخواب نمیرود مخلوقات مزدا را پاسبانی میکند کلیّه جهان مادی را پس از فرو رفتن خورشید باسلاح آخته خویش نگهبان است ۲ گردونه سروش نیز مانند گردونه مهر با چهار اسب سفید درخشان که سایه نیندازند و سمهای آنها زرین است کشیده میشود ۳ مانند مهر مقام سروش در بالای کوه البرز در یك بارگاه هزار ستون و ستاره نشان میباشد ۶

سروش در اوستا عموماً بضد دیو و دروغ تعریف شده است برای محافظت نوع بشر هر روز و هر شب سه بار بدور زمین میگردد و با دیوهای مازندران در سر رزم و ستیز است ° در فرگر د هیجدهم وندیداد از فقره ۴۳ تا ۴۰ سروش با حربه آخته با دیو دروغ در پرسش و پاسنج است سبب خوشنودی وی و ازدیاد دروغ را بواسطه گناهان مردم و چارهٔ بطلان و انهدام آن را از دیو دروغ جویاست

درمیان گروه دیوهائی که از دشمنان سروش بشهاراند از چند نن از آنان بخصوصه اسم برده شده است از آنجه است دیو کُشنّد و پروس (Kunda) که در وندیداد از او سخن رفته این دیو بدون شربت مسکری مست است احتمال برده میشود که لغت کُند و کُندی در زبان فارسی از همین دیو اوستائی مشتق باشد از سروش که با صفات دلیری و ناموری و زورمندی و پستی و چالاکی آراسته است آ درخواست گردیده که دیو کندی را براندازد و در سرای

¹ يسنا ١٠ فقره ١ يسنا ٢٧ فقره ٦ ويسپرد ٧ فقره ١ ويسپرد ١١ فقره ١٦ ويسپرد ١٢ فقره ١

۲ سروش یشت سه شبه (پسنا ۷ ه) فقره ۱۹

۳ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۲۷

٤ سروش يشت سه شبه (يسنا ٧ ه) فقره ٢١

ه سروش یشت سه شبه (یسنا ۷۰) فقرات ۱۰ و ۳۱ و ۳۲

٣ سروش يشت سه شبه (يسنا ٥٧) فقره ٣٣

دروغ و كلبهٔ مردمان ناپاك ديو پرست سرنگونش سازد ' بخصوصه اَ .ئشمَ سور معنی آن غضب و ویرانی و موس است معنی آن غضب و ویرانی و موسور (Aeima) فساد است این دیو همان است که امروز خشم گوئیم در اوستا هیچ دیوی شریر تر و ناپاك تر از خشم تعریف نشده در خود گانها شش بار از او اسم برده شده است در خبائت سر آمد ناپاکان دیگر شمرده شده برای آنکه دبوها بتوانند زندگانی بشر را تباه سازند بزیر علم خشم پناه برده اند ۲ از آنکه مکرراً گفتیم ایزه سروش حربه در دست گرفته با همآوردان خود در زد و خورد است حربه او گرز و شمشیر و تیر و خنجر نیست فرشته ای که تنش کلام رّبانی است باسلاح مادی کاری ندارد آلات جنگ و رزم او چنانکه خود سروش بشت بما میگوید نماز و دعاست مثل نمازهای بتا اهو وئیریورو هفتها و فشوش منتز و بنگهه هانام ۳ مرغ سحر خیز خروس از طرف سروش فرشته شب زنده دار کاشته شده که باهدادان بانکب برداشته مردم را از ی ستایش خداوند بخواند بخصوصه سحر خیزی نزد مزدیسنان بسیار تمدوح و از فضایل بزرگب شمرده میشود بنابر این خروس که در سپیده دم مثرده سیری شدن ًاریکی هب و بر آمدن فرو نم روز میدهد نزد آ نان مقدس و خوردن کوشت آن را بخود روا غیدانند اسم خروس در اوستا پَرُوْدَرْش بهداید و سابه میباشد این لغت مذهبی است یعنی از بیش بیننده مقصود این است که فروخ روز را از پیش دیده مرده و رود آن میدهد اسم دیگر خروس نیر کتاس وسیندوسی سدد میباشد این اسم از اسماء اصوات است مثل کیکری کیتوم Kikeri Kitum لاتینی که با اندك تغییری در تمام زبانهای اروپائی برای بانگے خروس استعمال میشود هنوز هم در گیلان آواز ماکیان را گرکتاس میگویند ولی در اوستا آمده است که مردمان بد زبان پرَوَ درش (خروس) را لهرکتاس مینامند در اوستا گله خراوَس مهلاه نیز داریم و خروس فارسی از همان ماده است ولی بمعنی نرینه مآکیان

ا وندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۱۱

ا كانها ۴٠ أنس الم

۳ سروش بشت سه شبه (بسا ۵۷) قدره ۲۲ در خصوس بهازهاي مذاور رجوع كنيه. عقاله ملحقات بشتها و بكاتبها ترجمه نكارنده ص ۱۰۰ ۱۰۰

نیست بلکه همیشه معنی خروشیدن و فریاد بر آوردن از آن اراده شده است کلمات خروس و خروش هر دو یکی است مگر آنکه حرف سین و شین بهم مید شده است بمناسبت بانگ زدن و فریاد کشیدن و خروش بر آوردن خروس آن را بچنین اسمی نامزد کرده اند ا در فرگرد هجدهم وندیداد شرحی راجع بسروش و خروس مندرج است دانستن آن از نقطهٔ نظر اخلاقی و لغوی بسیار مفید است "زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست گاشته و خدمتگزار ۲ سروش مقدس دلیر اهورائی و تن ایزدین کلام و سلاح قوی خدمتگزار ۲ سروش مقدس دلیر اهورائی و تن ایزدین کلام و سلاح قوی آزنده اهورامزدا در پاسخ گفت ای سپنتهان زرتشت پرو درش (خروس) که مردمان بدزبان آن را کهرکتاس مینامند گاشته سروش است وقتی که سه قسمت از شب میگذرد آذر مقدس از بیم خاهوش شدن سروش را بیاری خود میخواند تا انسان را برآن دارد که بدو مدد رساند آنگاه سروش خروس را بیدار نموده میگوید ای انسان بر خیز نماز اشا ۳ بجای آور بدیو ها نفرین فرست بلند نموده میگوید ای انسان بر خیز نماز اشا ۳ بجای آور بدیو ها نفرین فرست بلند نموده میگوید ای انسان بر خیز نماز اشا ۳ بجای آور بدیو ها نفرین فرست بلند نموده میگوید ای انسان بر خیز نماز اشا ۳ بجای آور بدیو ها نفرین فرست بلند نموده میگوید ای انسان بر خیز نماز اشا ۳ بجای آور بدیو ها نفرین فرست بشنا خالد آمده دوباره جهان خاکی را که

ا لغت خروه که شعرای ما استعمال کرده اند همین کله خروس است در اینجا سین به هاء تبدیل یافته است مثل کله آماس و آماه — احتمال دارد که اسلاه الغت کورو الاست مثل کله آماس و آماه — احتمال دارد که اسلاه الغت کوروس الاست الاست الاست الاست باشند جنانکه کلمات دیگر روس 'سباکا Sobaka و 'سکا Buka از سگ فارسی است اتفاقا دو جانوری که در ایران قدیم بسیار معزز و محترم بوده اند هرچند که خروس در نزد بابلیها هم مقد س بوده و از دیر زمانی حتی از عهد سوم در سرزمین عماق حالیه با این مرغ آشنا بوده اند اما بنظر میرسد که بتوسط ایرانیان در اروپا با آن میرای در اروپا با آن ایست و بعدها شعرای یونان آن را مرغ ایرانی نامیده اند رجوع کنید به Haustiere von Victor Helm achte Aullage Borlin 1911 S. 826—840

۲ لغتی که ما به گماشته و خدمتگزار سروش ترجمه کردیم در اوستا سَرَ اوشاوَ رزَ وداده هده یعنی پیشنجدمت و عامل سروش این عنوان نیز بکوچکترین موظف یك برستشگاه مزدیسنا داده شده بکسی که درمیان درجات مذهبی دارای هفتمین رُنبه است

۳ نماز اشا عبارت است از نماز معروف اسم وهو ، . . . رجوع شود عقاله ملحقات

در سپیده دم بیدار کشته بخواب انداخته گویدای انسان خوش بخواب هنوز وقت برخاستن تو نرسید ترا با آلب سه چیز بهتر از همه (یعنی) بندارنبك و گفتارنیك و كردارنیك كاری نباشد نرا جز با پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت کاری میاد" ا فردوسی نیز در شاهنامه خروس را سك ايزدي منشمرد ۲ در ناريخ بلعمي در ذكر پادشاهي كيومرث داستاني از خروس که مایه مجات بسرش سیامك گردیده نقل شده از آن جمله مینوسد « عجم خروس را و بانگ او را نیکو خجسته دارند خاصه سفید و گویند در خاله که او ماشد دیو در نیاید" ابو ریحان در شب زنده داری سروش و کاشته او خروس جنبن ذکر میکند «روز هفدهم ماه که موسوم است بسروش روز در همه ماهیها روز مبارکی است سروش اول دس است که بزمزمه لردن ام کرد یاسیانی شب سرده باو ست او را نیز جبرئیل کویند درمیان فرشتگان نسبت ببریها و جادوان شدیدترین است در هی شب سه بار برخاسته بریها را وانده حادوان را در می اندازد از در خاستن خویش شب را مددر خشاند حوّ هوا را خنك مسازد آب را شهرین مینهاید خروس را بیانگ زدن میگیارد در چاربابان شهوت بر میانگذر دیکی از آن اوقات سه کانه در طلوع خراست که گیاه نمومیکند . . ۳ چنانکه دردیم محافظت روز هفدهم ماه بسروش آنزد سیرده شده است همیشه سروشت بروز سروش کهبان و افزون ترت رای و هوش ۶ در دوسیروزه کوچك و مزرگ در هفدهمین روز نسروش درود فرستاده شده است

ا وندیداد فرکرد ۱۸ فقرات ۱۵،۲۰ دیو بوشاسب در اوستا بوشیانست را بربید به به در اتست در فرهنگیهای فارسی این این این موجود بخواب و رؤیا ترجه شده است زرانشت بهرام کوید نه در بیدار گفتم نه بوشاسب کویم جز به بیش تخت کشناسب کا نگارنده در شاهنامه باشماری که خروس بیای ایزدی خوانده شده باشد برنخورده ام مطلب فوق از قاموس اوستا آن یوستی ۲۰۰۲ در تحت که سروس نفل شده است Handbuch dor

Zondanache

۴ آثارالباقیه چاپ زاخو س ۲۱۹

گذشته از اوستا درکلیه کتب مذهبی مزدیسنان غالباً باسم سروش برمیخوربم بهمن یشت بسروش شغل پیك و قاصدی داده چندین بار بانیرو سنگهه که امروز در جزو اسامی خاص نرسی گوئیم یکجا نامیده شده است ۱

در هرجای از کتاب بندهش که ذکری از سروش شده مثل اوستا او رقیب دیو خشم تعریف گردیده است و خروس را مخصوص باو دانسته است ۲

اردای ویراف مقدس در سیر آسمانها و بهشت و برزخ و دوزخ با ایزد آذر و ایزد سروش همراه بوده تمام سئوالات او را این دو فرشته جواب گفته اند ۳ در مینو خرد آمده است که دانای مینو خرد از مینو خرد از اقامتگاه سروش بیر سید مینو خرد در پاسخ گفت اقامتگاه او ارزه سدع، سود (کشور غربی میباشد) و یس ازآن در سوه دوسد سسود (کشور شرقی) و در همه جای جهان ع اینك رسدیم بسر سروش بشت در اوستا دو سروش بشت داریم اولی عبارت است از سنای ۷ و که در جزو بسناها میباشد و نیز آن را در جزو بشتها مینگارند در ای تشخیص آن را سروش بشت سه شبه گویند و آن در سه شب اولی پس از وفات کسی سروده میشود چه محافظت روح انسان در سه شب اوّل پس از مرک با سروش است در بعضی از نسخ بآن سروش سر شب نام داده اند سروش مثت دومی که در ردیف بیست و یك پشت اوستاست و پشت یازدهمی آن را تشكیل مىدهد موسوم است به سر وس یشت هادُخت بقول دینکرد (هاد خت بیستمین نسك اوستای عهد ساسانان بوده) که امروز موجود نیست فقط چند قطعهٔ از آن ماقی مانده است بنادر این سروش بشت هادخت منسوب به نسك مفقود شده است در طبی مقاله مطالب اساسی سروش یشت سه شبه را بیان کردیم مطالب عمده سروش بشت ها دخت از این قرار است

Sacred Books of the East by West ۲۰ فقره ۳۰ فقره ۳۰ Sacred Books of the East ۲۹ فقره ۳۰ فقره ۳۰ کا بندهش فصل ۱۹ فقره ۳۰ و فصل

Ardavirat: Traduction par Barthélemy ٤ أرداي و براف نامه فصل ٤

٤ مينو خرد فصل ٦٢ فقرات ه و ٢٥ ترجمه ويست West

٤٢٥ سروش

در قسمت اولي در تأثير ادعيه و نمازهاست كه خود سروش مظهر كليّه ستايشها و نيايشهاست

در سه کردهٔ اخیر از قدرت و پیروزی سروش سخن رفته است

گذشته از این دو پشت دعائی نیز در خورده اوستا باسم سروش باج موجود است که نسبهٔ متأخر ولی متضمّن برخی از قطعات قدیم اوستاست از آن قبیل قطعهٔ ۱ از پسنای ۶۶ (باستثنای جمله اول) وقطعهٔ ۷ از اشتود گات بسنای ۶۶ جزو آن است

در انجام یاد آور میشویم که های ۳ ر ۶ و ۰ و ۲ و ۷ ر ۸ از بسنا بیز سروش درون نامیده میشود این فسول از بسنا که عراسم درون بعنی نان مقدس تخصیص دارد باسم سروش نامزد شده است

حراج اله . ماسامه مهم کرمه

وسد و هري مسري سي سي سي سي سي سيد و و مسي و و مسي و مسي و مسي و مسي و و مسي و

(eulas. 1)

5m(mpembler. 20m on on on on one of the?...
6m-3-20m on on on on one of the?. on one on one on one on one of the one of t

سروش هاد خت يشت

سروش مقدس دلیر فرمانبردار ۱ اسلحهٔ قوی آزندهٔ اهورائی را خوشنود میسازیم

- الإركادة () إليادة الإركادة الاركادة الإركادة الإركاد

۱ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم نیایش نیك (و) بهترین نیایش جهان ای زرتشت ^۲

ا کله فرمانبردار بجای صفت تنو مَنْـتر ً یعنی کسی که تنش کالام مقدس است میباشد در پهلوی تن فرمان گفته اند در طی مقاله سروش ذکر آن گذشت

۲ دو جمله اخیر مربوط بها قبل بنظر نمیرسد ولی مقصود معلوم است میگوید نیایش و ستایش در جهان بهترین چیزهاست معنی مذکور از فقرات بعد بخوی روشنی میشود

- (3930. 6m(36ndn...)

 13930. 6m(36ndn...)

 1395. 6700. 04nd. 1395. 6700. 0700. 63(35«46.

 1395. 6700. 04nd. 6(«nds) 63(30«6) 63(35«46.

 1395. 6700. 04nd. 6(«nds) 63(30«6) 63(35«46.

 1395. 6700. 04nd. 60«nds) 63(30«6) 63(30«6) 63(30«6) 63(30»

 1395. 6700. 04nd. 60«nds) 63(30«nds) 63(30«nds) 63(30»

 1395. 6100. 04nd. 6100. 04nd. 1390. 04nd.
- 6moss. In (n-gicholer...

 An. n-maz de genondad. ant girn- Emossor. n-gm.

 56 min at en genondad. greadand. greadad. grandad.

 gmopon. odmas. gizgen adtacoss. n-emossor. n-emossor.

 gmopon. odmas. gizgen anterops. n-emossor. n-emossor.

 gmopon. odmas. gizgen. gizgen (conossor. n-emossor)

 gmon. odmas. of gizgen. gizgen (conossor. n-emossor)

 gmon. of mossor. of conossor. (m. n-emossor. of ge.

 gmon. of mossor. of conossor. (m. n-emossor. of ge.

 gmon. of mossor. of conossor. (m. of cossor. of cossor.)

 gmon. of complete of cosos. of mossor. of mossor. of cosos. of cosos. of cosos.

- ۲ این است (آنچه) بهتر مرد دروغ پرست و زن دروغ پرست و دشمن را باز تواند داشت این است (آنچه) بهتر چشمها و گوشها و دستها و زانوها و دهن مرد دروغ پرست و زن دروغ پرست را بسته نابودشان سازد (بویژه) نیایش نیك که نفریبد و آزار نرساند رشادت گرد و دلیری مانند جوشنی دیو دروغ را بهتر از همه باز دارد ۱ ۵۰
- سروش مقدس است که بهتر از همه بیچارگان را در پناه گیره آن پیروزمندی که بهتر از همه دیو دروغ را براندازد مرد پارسائی که بیشتر حمد و ثنا بزبان آورد در بیروزی پیروزمندترین است کلام مقدس دیوهای غیر مرئی دروغ را بهتر از همه براند (دعای) اهون و ئیریه پیروزمندترین کلام است ۲ سخن راست در سر انجام پیروزمندترین است دین مزدیسنا درمیان همه چیزهای خوب و همه چیزهائی که از راستی برخاسته است بهتر قابل اعتباد است همچنین آئین زرتشت %
- که ای زرتشت کسی که این کلام ٔمنزل را چه مرد و چه زن با اندیشه پارسا با گفتار پارسا با کرد ار پارسا بیان کند در مقابل آب بزرگی یا خطر بزرگی یا در شب تاریك مه آلود یا در هنگام گذشتن از رود قابل کشتی را نی یا در تقاطع راهها یا در انجمن مردان پاله یا در مجمع دروغگویان دیو پرست ه

۱ شاید از جملهٔ اخیر جنین مقصود باشد که ستایش مانند مرد دلیری و مثل جوشنی دیو دروغ را میر اند

۲ اهون و ٹیریه همان دعای معروف یداهو میباشد برای معنی آن رجوع کنید بفقره ۱۹ همین بشت

- almendag. el Acmondelm. elminterman...

 melarga. tera. and mandelm. ange. nermenen.

 medelerm. nerm-capmondelem. nege. nermenen.

 stera. era. onen. nermenent.

 tera. era. onen. nermenent.

 tera. era. onen. nermenent.

 tera. era. onen. nermenent.

 tera. elm. nermenent.

 tera. era. onen. nermenent.

 tera. elm. nermenent.
- noesamomena. noespomeenan. noesmenane. noesmenane...

 gem-ainsmerend. odes. modama. cementas. modams. nodess. modams. nodess. nodess. nodess. nodess. nodess. nodess. nodess. nodes...

 essential description odes. nodess. nodes. nodes. nodes...

 essential description odes. nodes...

 essential description odes...

 essential description odes..
- Angerm 1. neer End 1 63/3 plor Am3. och ne Gad g. norder 2.1.2.

 ang. Inc (29 dan. cent ass. noel a 239.1.2. man. 12.

 ass. Anc popular g. 1 norden ance (a. 1.2. och norden 239. 039. od no mar. 1.2. och norden 239. od no mar. 1 norden 249. od norman. 1 norden 249. od norman. 1 norden 249. od norman. 1 norden 249. 1

- یا در موقعی از مواقع یا در بیم و هراسی از محکمهٔ قضاء هرگز نه در این روز و نه در این شب و بوسیلهٔ هیچ تجسستی دیدگان دروغ پرست غضبناك خشمگین او را کشف نتواند کرد خصومت رهزانی که گله و رمه می ربایند با هیچ وسلهٔ باو نرسد 80
- ای زرتشت این کلام مُنزل را وقتی که راهزنی نزدیک شود یا دسته ای از دروغ دردان یا گروهی از دیوها بآواز بلند بخوان آنگاه دروغگویان دروغ پرست کینور و جادوان که جادوئی بکار برند و پریها که باعمال پری پردازند بهراس افتاده روی بگریز نهند

(دیوها منقاد بقهقرا رفته پنهان شوند دیو پرستان منقاد و دهان بسته شوند همچنین سرکشان) ۱ %

- ۷ مانند سگ چوپان (که گرداگردگله میگردد) ما پیرامون سروش پارسا
 آن پیروزمند مقدس میگردیم این چنین ما سروش پال آن پیروزمند
 مقدس را با پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک میستائیم %
- ۸ برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش برای ستایشش (نسبت) بایزدان من اورا با نماز بلند و بازور میستایم آن سروش پاك را و اشی ۲ بزرگ نیک و بزرگ را و نریوسنگ ۳ زیبا بالا را بشود که سروش پاك پیروزمند برای باری ما آید ۵۰

۱ معنی جلاتی که درمیان ابروان گذاشته سُده تقریبی است

۲ اشی سمنظه در پهلوي و فارسی ارت و اردگویند فرشته ثروت و توانگری است یشت هفدهم که نامزد است به ارت یشت مختص باوست روز ۲۰ ماه در تحت نگهبانی او قرار داده شده است

۳ نریوسنگ (دوده و هدویوه نئیریوسنگهه) فرشنه ایست که بخدمت پیغاه بری گماشته شده پیك اهورام داست در مقاله آذر شده پیك اهورام داست در مقاله آذر از آن صحبت خواهیم داشت از همین کله است اسم خاص نرسی

afunganso. montes. odusmentodi. (modes. 13(3)mmh. monnand. mon-17,4332. ong. monnand. masseon-ourton. Apardam. manneldronm. merenggler. ader-كساء سدومين واسار مدم ساسه. واسارع صردسه إسام سه.

odedynock. nomodies. om. ombadm. odugusuebod.:

(eu(a3. 7)

- ٥٨٤٠ عسامه فروس وسرسهس وهم ١٠ ومري عسامه في عاد المراج. Emederakan. 1. ang. Bantador. Errakurring. Elitz. 1 سمكم سركم سوده عاراع شران فلاخ و معروب ما مراد ما و المراءم ما messermpondande. 1 elecedencems. Ela «Leve Duch.
- 11 ont. mercine (1987. 5 montenon.) telemode. عد که سع. وسع عرف ۱۰۱ ملخ. سارس «سددره ساوع الح. کسومراس الماس ا المسهم المرسده عدى وسعطول ا صلح. :1.64 62 m 3- 2 6 m 39-6 m m m 1 . 162 m 60 1 . 163 m 60 1 . 163 m 60 1 . 163 m 60 1 .
- 11 விர். 1907. மாகர்கள்கள். கண்களா! வாக். عدداددك وسعكال ومدفي وي ١٠٤٤ ملم مدماس مده على على שתר לרונ או האח ההאור. תי צול יו הו האות ללי ההאחר הם או عسوم في ساد. والحدولادور مدد بالمرام. الم المرام الم المرام الم المرام الم المرام الم استوراس. فللود ماده المارمد. عساس الدرس ماداردي. موسى س. وسه ما «سه ماداردگی، ب

-هز (کردهٔ ۲)هـ-

۱۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی
 را میستائیم ۲

کسي که شکست دهنده (مرد) آلوده بگناه کيّندَ است

کسی که شکست دهنده (زن) آلوده بگناه کائیذیه است ۳

کسی که زنندهٔ دیو دروغ بسیار قوی تباه سازنده زندگانی میباشد کسی که یاسبان و نگهبان سعادت کلیّه نوع بشر است %

۱۱ کسی هرگز بخواب نرفته هوشیار آفرینش مزدا را پاسبانی میکند کسی که هرگز بخواب نرفته هوشیار آفرینش مزدا را نگهبانی میکند کسی که سراسر جهان را یس از فرو رفتن خورشید باسلاح آخته حفظ میکند %

۱۲ کسی که از آن زمان که آن دو گوهر آن خرد مقدس و آن (خرد) خبیث خلقت (خوب و زشت) پدید آوردند بخواب نرفته و آنچه را که متعلق براستی است پاسبانی نموده تمام روزها و شبها را با دیوهای مازندران میدنگد می

۱ فقرات ۸ و ۹ در انجام سه کردهٔ دیگر همین بشت تکرار میشود

۲ مثلفقره ۱

۳ کَیِّندَ وسددسه، اسم جرمی است رجوع کنید بتوضیحات فقره ۲ از مهر یشت

مار المورد وسوما «سرا المردوع، مار المورد المراهمة المورد وسوما «سرا المردوع، مار المام المورد المورد وسوما «سرا المردوع» المردوع، مار المام المورد المردوع، والمراهمة المردوع، والمراهمة المردوع، والمراهمة المردوع، والمردوع، و

mach. (meem. sm. domachm. odursongodo. os

(em (ag. #)

11 onerger rade. Anelete... alerganso. nades.

ein 4.1 marly. an Joms, manner. ...

61 a g. 6 an Marian. 1...

62 a g. 6 an Marian. 1...

63 a g. 6 an Marian. 1...

64 a g. 6 an Marian. 1...

65 a g. 6 an Marian. 1...

65 a g. 6 an Marian. 1...

66 a g. 6 an Marian. 1...

67 a g. 6 an Marian. 1...

66 a g. 6 an Marian. 1...

67 a g. 6 an Marian. 1...

67 a g. 6 an Marian. 1...

68 a g. 6 an Marian. 1...

69 a g. 6 an Marian. 1...

69 a g. 6 an Marian. 1...

60 a g. 6 an Marian. 1...

61 a g. 6 a

in us of her com. Sus colum. on me control

(وسامع، ١٠)

و ا فلاستي سامه عسد الدخر ب دولسط مهر سامه هو.

migering monder on monder conference on some conference of the contraction of the conference of the co

٠٠٥ (کردهٔ ۲۳)

۱٤ یتا اهو . . . «مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور است داور است کسی که برطبق قانون مقدّس اعهال جهانی منش نیك را بسوي مزدا آورد و دبهریاری را که عنزلهٔ نگهبال بیچارگان قرار داده شد بسوی اهورا آورد »

سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را مبستائیم نسی که پاسبان قرار داد و معاهدهٔ دروغ (مشرك) و مقدسترین (مو حد) است امشاسپندان در هفت کشور محیط زمین بسوی او فرود آمدند نسی که آموزگار دیرن است (خود) اهورا مزدای باك باو دین ماموخت

برای فروغ و فرش براي نيرو و پيروزيش ۲ %

سور کرده کا)یاب

۱۵ يتا اهو ۳ سروش پارساي خوش اندام . . ٤

کسی که اهورا مزدای پاك اورا در همشکنندهٔ دیو خشم سلاح خونین دارندهٔ قرارداد صلح و فتح را ما میستائیم که جنگ و سنیزه را در همشکند %

۱ از فقره ۱۰ تاخود فقره ۱۳ بدون کم و زیاد از فقرات ۱۰ – ۱۸ یسنا ۷۰ میباشد.

۲ مثل فقرات ۸ - - ۹ از همین یشت

٣ تا آخر دعاى ينا اهو كه ادر آغاز فقره ١٤ معنى شده است

ع مثل فقره ا

- Accobancems. 1.2.

 Accobancems. 1.2.

 Accobancems. 1.3.

 Accobancems. Accommender on Accommoder on Accommentary.

 Accommender on Accommoder on Accommoder of Management.

 Accommoder on Accommoder on Accommoder of Management.

 Accommoder on Accommoder on Accommoder of Management.

 Accommoder of the Accommoder of Accom
- magmess, cen-finantates, odard, leancolchoulates, namparim.

 anaparien. 1935har/des. cessaton/ates. daroparien.

 grentation od (anglandarien) en parien. Embarada.

 safeparien. electrolandade, odarparien. Embarada.

 1 doarquein. electrolandades odar fats, nanparien.

۱۹ یاران سروش یاك را یاران رشن راست را یاران مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را یاران (ایزه) باد مقدس را یاران دین نیك مزدیسنا را یاران ارشتاد فزایندهٔ جهان و پرورندهٔ جهان و سود رسانندهٔ جهان را یاران اشی نیك را یاران میاران اشی نیك را یاران و پرورندهٔ بیک را یاران و پرورندهٔ را یاران چیستای را در رست ترین را ه

۱۷ یاران همه ایزدان را یاران کلام مقدس را یاران دات (قانون) ضد دیوها را یاران سنت کهن را یاران امشاسیندان را یاران سوشیانسهای ما مقدسین جنس دویارا ۱

† در این جا بیك دسته از فرشتگان من دینا برمیخوریم که از برخی از آنان مفصلاً و برخی دیگر مختصرا صحبت داشتیم از رشن ایرد در مقاله بعد سخن خواهد رفت در فقر ۱۱ از همین بشت نیز اساس تام این فرشتگان تکرار شده است اینك در خصوص فرشتگانی که تاکنون صحبت نداشدم مختصرا جند کله گفته میکندریم ارشتات محلاه محسم که الحال اشتاد کوئیم و ماه سرده باو ست فرشته درستی و راستی است در مهر پشت فقرات عالباً باو برخوردیم و در فقره ۱۲ از فروردین بشت هم باو خواهیم رسید گذشته از این فقرات عالباً اسم او در اوسنا تکرار شده است از آن جمله در پسنا ۱ فقره ۷ و پسنا ۲۱ فقره ۷ و پسنا ۱۱ فقره ۲ و نسیا ۱۲ فقره ۲ و پسنا ۱۲ دیگری است از ارشنات هم دو فرشته مؤنث تصور شده اند در فقره ۱۳۳ از پسنا ۷ هاین ترکیب دیگری است از ارشنات هم دو فرشته مؤنث تصور شده اند در فقره ۱۸ آن را تشکیل میدهد اخیر بر میخوریم جون ففره مذکور بعینه بسروش بشت نقل داده شده فقره ۱۸ آن را تشکیل میدهد بنابراین اسم ارشتی نیز در فقره بعد هم دیده میشود

ارشتی نیز بهمین املاء بتعنی نیزه است

چیسدا ۱۲ده به فرشنه علم و معرفت است در نوضیحات فقره ۱۲۱ ار مهر بیشت از آن صحبت داشتیم چیستا ۱ در شده اند محبت داشتیم چیستا ۱۲۹ و فدیداد ۱۹ فقره ۳۹ وغیره باو بر میخوریم در ترجمه پهلوی فرزانك شده است کندشته از آنکه از چیسنا و جیستا فرشته اراده شده بسا در کناب مقدس یمنی دانش و علم استمال کردیده است اسم جوان ترین دختر زرتشت یورو جیستا نه و در در دوس از همین کله ترکیب یافته یمنی بسیار دانا و پردان میباشد

کلام مقدس درمتن منتر عهد هلاس میباشد غالباً در اوستا آمده و عمنی گفتار ایردی است. در این جا عمنی فرشته استممال شده است

داد و داد کر و ندیداد که جزوی از اوسداست عالبا در اوسنا استعمال شده از همین کله است داد و داد کر و ندیداد که جزوی از اوسداست بمعنی قانون نضد دیو میباشد در فرس هخامنشی نیز دات بمعنی فانون است در فقره فوف بنظر میرسد که از آن فرشته قانون یا عدل و انصاف اراهه شده باشد است کبین او بین «بهدسه در فقرات ۱۳ از پسنای ۱ و ۲ و در فقره ۱ از پسنای ۷ و ۲ و در فقره ۱ و پسنای ۷ نیز آمده است بجای ترادیسیو traditio لاتننی میباشد سوشیانس دوسه و مورد مرد مده هریاک بنو بت خویش در آخر الزمان ظهور خواهد کرد رجوع کنید برساله سوشیانی تا لیف نگار نده

العام المرابع المام الم

mask. (mirer. sm. obmicedm. odnistroom. 604.00

(out (g)

۱۰ وسرسه سرمه واسداد و در مدارس ای ۱۰ سرس سرم سرم ده ۱۰ وسرم ده و ۱۰ وسرم دو و ۱۰ وسرم ده و ۱۰ وسرم دو و ۱۰ وسرم ده و ۱۰ وسرم دو و ۱۰

Bugelerman. Adissada. 30233340. Elmossada.

- nodredaod. 1 oddegdan. a (modgeode. oda samenod. 1...

 compressed oda samenod. oddegdan. a (negodone)

 nodargeg. entandg. entaroded. entarodeda.

 comodecata entarode. entarodeda. entarodeda.

 lasterade.

 laster
- Olmerz-mengoz. eymerz-mun (mozz...

 Oneshramen. eymez man (mozz. eyez.

 Oneshramen. eymez man (genez. eyez.

 Oneshramen. eymez man eymez men (genez.

 Ole β.ξ.

 Ole ω (genez.)

 Ole ω (genez.
- odnomertod. 63 ne (639 ne (220 monde) (e (mem 220 ne odnomer) 63 ne (639 64 ne central) 2 ne se central en central es ne (639 64 ne central en central es ne (639 90 63 ne central es ne central es

-ديز(کردهٔ ٥) کید

۱۸ يتا اهو ، . . ۲

سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم مانند نخستین و وسطی و پیشین (ستاینده) با نخستین و آخرین و وسطی و پیشین فرسطی و وسطی و وسطی و پیشین نثار ۵۰۰

- ۱۹ ما میستانیم همهٔ (پیروزیهای) سروش باك دلیر فرمانبردار یل نیروممد جنگاور قوی بازوان را که دیوها راسر بکوبد (پیروزیهای) آن فتح کنندهٔ و ببروزنر مقدّس را و برتری پیروزی بخشندهٔ سروش پاک و ایزد آراشتی را ۵۰
- ۲۰ شام خانهائی که در حایت سروش است ما میستائیم در آن (خانهائی که) سروش مقدس محبوب و عزیز خوب پذیرفته شود و مرد پاکدین با پندارهای نیک سرشار با دفتارهای نیک سرشار با در دارهای نیک سرشار ۳ %
- ۲۱ پیکر سروش پاک را میستائیم پیکر رشن راست را میستائیم پیکر مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را میستائیم پیکر دین نیک مزدیسنا را میستائیم پیکر دین نیک مزدیسنا را میستائیم

۱ مثل فقرات ۸ و ۹ از هین یشت

۲ تا آخر دعای بنا اهو متل اغاز فقره ۱۶

ما این فهره از ففره ۳۳ از یسلی ۷۰ برداشته شده است

rims. decederins. Oder Ser took. 630 (639. (n Section - 630 (639. (n

Grechering. andre ff. ad film oder from 630 (639.

Grober fåg. andre fåg. oder francod. 630 (639.

630 (639. and messen fåg. ang mere francod.

630 (639. ang messen fåg. ang mere francod.

630 (639. 60 (330 cm) concentering. oder francod.

630 (639. 60 (330 cm) concentering. oder francod.

630 (639. 60 (90 messen oder åg.) oder francod.

630 (639. 60 oder oder oder åg.) oder francod.

سعهم (مدوسه بهد مس مسادر به المراسد مهد ماسکه در المدرسي به بهده می دوسه این المدرسی به دوسه این در المدرسی در المدر

سره مسرور المسرور المسرور على المسرور من المسرور المس

پیکر ارشتاد فزایندهٔ جهال و پرورندهٔ جهان و سود رسانندهٔ جهان را میستائیم

پیکر اشی نیک را میستائیم پیکر چیستی نیک را میستائیم پیکر چیستای درست ترین را میستائیم گ

۲۲ پیکر همه ایزدان را میستائیم پیکر کلام مقدس را میستائیم پیکر دات (قانون) ضدّ دیوها را میستائیم پیکر سنّت کهن را میستائیم پیکر سوشیانسهای خود ما مقدّسین جنس پیکر امشاسپندان را میستائیم پیکر سوشیانسهای خود ما مقدّسین جنس دویارا میستائیم

پیکر سراسر آفرینش پاکب را میستائیم برای فروغ و فرش برای نبرو ر پیروزیش . . . ا &

المي مي المراجعة الم

(eulas. 1)

950 = 13-20 m(n. 1 04m. eincen. 9503 (3ch 02. 6m3 46. 10. 04m 5 m oht 5 m oht 5 m oht 6 m oht

سروش يشت سرشب (يسنا ٥٧)

استباها در یشت گذشته عنوان (سروش یشت ها دخت) اشتباها (سروش ها دخت یشت) چاپ شده است معلوم است که ترکیب اولی درست است در مقالهٔ سروش گفتیم که یسنای ۱۰ نیز سروش یشت سه شبه نامیده میشود این اشتباه از دار مستتر است بجاست که آن را برای امتیاز از سروش یشت ها دخت (سروش یشت سرشب) بنامیم این یشت در تفسیر بهلوی هم این طور نامیده شده است راست است که یشت مذکور چنانکه ذکر کردیم در سه شب اولی پس از وفات کسی سروده میشود اما آن را سرشب نامیده اند برای آنکه در تهام سال در هر شب آن را پیش از بخواب رفتن نامیده اند برای آنکه در تهام سال در هر شب آن را پیش از بخواب رفتن کامیده اند رجوع کنید به Zandi Khūrtak Avistak edited by Dhabar Bombay میخوانند رجوع کنید به 1927 p. 24.

سروش مقدس دلیر فرمانبردار اسلحهٔ قوی آزندهٔ اهورائی را خوشنود میسازیم

الكردة () المان

ا سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس وسرور راستی را مبستائیم نخستین کسی که درمیان آفریدگان مزدا در مقابل برسم کسترده نماز مزدا بجای آورد نماز امشاسپندان بجای آورد بنگهبان و آفریدگاری که همهٔ موجو دات را بیافرید نماز آورد %

۲ برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش 🕠 . . .

ontersonsonson. Emelondenn. Emelonder. Emelonder...

and 39 f... Etalonder. allen ontes. onteremelost. onteremelost. ontes. ontes.

and 39. onterson ontes. ontes. ontes. ontes. ontes.

allen ontes ontes ontes ontes. ontes. ontes.

alles ontes ontes ontes ontes. ontes. ontes.

alles ontes ontes ontes ontes ontes. ontes.

ontokynoth. nomodies. 2m. omsænm. ontorsome 604.00

Almerdon-Ado-Chreenenden...

Order Ancher Chreenenendenen op Anghreg.

Order Ancherdenen for Ancher Mahren.

Order Ancherdenen for Ancher Mahren.

Order Ancherdenen for Ancher Mahren.

Order Ancher Chreenenenen.

Order Order Geräfen.

سنهور (سددس، بهد، مهساندرس، وبوسارساسودوور. ۵۵ (وسالع، ۳)

comentarioned an asmeda. And furz planeda. Gluren.

sur de cencole-Glurend. mes mal fats. a ces monthes. oda.

ng asmifica. a cecolmena od. and furz planeda. oda.

ng asmifica. a cecolmena od. and fig. sur peconolina od.

on de ferrence a cecolmena od. and fig. sur peconolina od.

on de ferrence a cecolmena od. and oda.

ola cecolmena oda. oda.

ola cecolmena oda. oda.

ola cecolmena oda. oda.

таду. (пест. 20 m) cedm. датебай. 00

۳ سروش پاک را میستائیم سرور بزرگ اهورامزدا را میستائیم کسی که در ـ ا

سال کردهٔ ۲) آلانه استان ا معالی استان است

🤰 سروش پارسای خوش اندام پیروزمند 🔒 🛂 🗞

• نخستین کسی که برسم بگسترد سه شاخه و پنج شاخه و هفت شاخه و نه شاخه تا (ببلندی) زانو تا وسط یا برای ستایش و نیایش و خوشنودی و ننای امشاسپندان "

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش & &

سالا (کردهٔ ۳) الله

۳ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند . . . ۴ 🗞

نخستین کسی که پنیج گانهای اسپنتهان زرتشت پاك را ابیات شعر و قطعات را با تفسیر و پاسخ بسرود ^۵ برای ستایش و نیایش و خوشنودی و ثنای امشاسیندان

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش . . . ه

الردة ٤) الم

۸ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند . . . ۴ 🗞

۱ مثل فقره ۹ از سروش پشت هادخت

ا مثل فقره ۱ از همین یشت

٣ رجوع كنبد بمقاله برسم بمداز اين يشت

٤ مثل فقره ٨ سروش يشت هادخت

ه یك فرد شعر در اوستا انسین سانده و یك قطعه و چس نشتی واسم سامده سوسه و و تنسیر آز تینتی سرساد پیره و آمده است

(outagg)

- واسروهاهای سردهای سرگهاسدون درسیدهای ۱ درسراع ویلاسرهای و درسراع ویلاسرهای و درسرای ویلاسره و درسرای ویلاسرای و درسرای ویلاسرای و درسرای ویلاسرای ویلاسرای

mach. (menn. 2003 cedon. charmentelli. 60.

- درسح المسمولا. سالم دولامه ولا ماسد (١٤٤٠). ان. وسامس (مهم ١٤٩٤). هسد ماد ماهم و مهاد المهم و مهاد المهود و الساح - مهاد المهود و مهاد المهاد و مهاد و مه

کسی که از برای مرد فقیر و از برای زن فقیر پس از غروب آفتاب یك خانه محکمی بنا میکند ا کسی که با یك اسلحهٔ ممهلک زخم خواین بدیو خشم وارد آورد و اورا سرکوبان براند چنان که یک قوی یک ضعیف را (میراند)

۱۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم آن دلیر ُجست ِ زورمندِ جسورِ قوی بلند بالا را %

۱۱ کسی که از نمام جنگها پیروز بانجمن امشاسپندان مراجعت کند برای فروغ و فرش برای نیرو وپیروزیش . . . ۲ %

سال کردهٔ ۲) کانت

۱۲ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم در میان جوانان (ازقوی ترین جوانها دلیر ترین جوانها) بیشتر از او باید بهراس بود ۳ %

۱۳ بسیار دور از این خانه بسیار دور از این ده بسیار دور از این ناحیه بسیار دور از این ایالت رانده شود احتیاج زشت و سیلاب از آن خانه ای که سروش مقدس پیروزگر و مرد پاکدین با پندار نیک سرشار و کفتار نیک سرشار و کردار نیک سرشار خوشنود گشته خوب پذیرفته شده ماشند

برای فروغ وفرش برای نیرو و پیروزیش 🕠 🕺 🗞

ا یعنی که در شب در هنگام آسایش سروش نگهبان بیچارگان و بینوایان است که آنان هم مانند توانگرانی که در زیر بناد خانه های خویش آرام دارند در تحت حمایت سروش از نعمت آسایش برخور باشند

۲ مثل فقرر ۸ از سروش یشت هادخت

٣ از كله حوان (١٩٥٥ ١١٠ يون) داير ويل اراده شده است

(em/ 13. V)

nnash. (meren. 20m) omsænen. odensmenson. 1.;
ome ode gentrete. omerendennash. 1 ode gentrete.

1-11 ælengass. makes. 20m. makenash. (moles. oder).

(entay. 1)

(en_(a3. P)

مارس- إس هاء سماء ا هماء هو إهم هم هم إد هم مارس- إس هاء سعم اله وهد ماء سماره السراء حد السراء من السراء و هم الماره السراء و ا

-- (V \$ 5) } --

۱۷-۱۶ سروش پارساي خوش اندام پيروزمند جهان آرا و سرور راستی را ميستائيم کسی که شکست دهنده (مرد) آلوده بگـناه کيّند است . . .

سور کردهٔ ۸)هد

۱۸ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسی که از برای او هوم مفرّح درمان بخش و سرور زیبا با چشمهای زرد رنگب در بالای بلند ترین قلّه هربرز فدیه آورد ۵۰

۱۹ کسی که خوش کلام و سخنان پناه دهنده گو و بموقع سخن گو است کسی که از هر قسم علم آگاه و بکلام مقدس پی برده دارای آن است برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش . . . ۲ %

۲۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزهند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسی که خانه صدستون پیروزمندش در بالای بلند تربن قلّه هر برز ساخته شده است داخل آن با روشنائی خود و خارج آن با ستارگان آراسته است %

از فقره ۱۶ تا خود فقره ۱۷ بعینه مثل فقرات ۱۰ -- ۱۴ از سروش پشت ها دخت میباشد.
 ۲ مثل فقره ۸ از سروش پشت هادخت

masse forcer son somschow shows meretohis.

(eulas. 1)

مرد. همه همای درساس ا مدرسد (۱۰۵۶ معاقطس مده عظماس ۱ مده مهماس مهرد مهماه مهما مده عظماس ا مده و المعاول المده و مهماس المدرسة المدر

elm. madeleta. Elm. danelje. Elm. madeleta. denendade.

mesarcaen. Elm. danegis. enelje. Elm. maljsonomæ.

mesarcar. Emonimen. ejene. sarij. epurl. opn. malson.

mesarcar. emonimen. ejene. opn. ejen.

mesarcar. emonimen. ejene. opn.

ejen.

ejen. madeleta. opn.

ejen.

ejen. madeleta. opn.

ejen.

ejen

۲۱ کسی که (دعای) اهون وئیریه پیروزمند ترین سلاح اوست و یسنای هفت ها و فئو شو آمنتر و سراسر یسنو کرتی ا برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش . . . ۲ %

~ (€ 63 × 1) } } ...

۲۲ سروش بارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور را ستی را میستائیم از قوّت و پیروزی و فرزانگی و دانش او ست که آموزگار امشاسپندان بهفت کشور محیط زمین فرود آمدند کسی که آموزگار دین است %

۲۳ با قدرت کامل او بسوی جهان مادی روی آورد باین دین اعتراف نمود اهورامزدای پاك همچنین وهمن همچنین اردیبهشت همچنین شهریور همچنین سپندارمذ همچنین خرداد همچنین امرد اد

هميمنين الهام اهورا هميمنين كيش اهورا ٥٥

۱ آهوُنَ وثیریه همان یتااهو است که در سر فقرات ۱۱ و ۱۰ و ۱۸ نیز دیده میشود جای اسلی آن در یسنای ۲۷ در فقره ۱۳۳ میباشد در خصوص یسنای هفت ها رجوع کنید بصفحه ۱۱۰ – ۱۱۱

نشوشو منتر و هیمه هیمه دعائی است از برای توفیق و تر قی مکرراً در اوستا از آن اسم برده شده است از آن جمله در ویسپرد کردهٔ ۱ فقره ۱۸ و ویسپرد کرده ۲ فقره ۱۰ و در جزو دعاهای معروف بشمار رفته است در فقره ۳۳ از یسنای ۵ ه آمده است «ما نماز فقوشو مشتر را که متعلق به هادخت است بجای می آوریم»

از این فقر معلوم میشود که فشوشو مَنْشَرَ بهادخت نسك که نسک بیستمین عهد ساسانیان را تشکیل میداده منعلق بوده است در پهلوی آن را فشوش مانسر ها تختیک گویند بیسنا ۱۸ باسم فشو شو مَنْشَرَ معروف است کتاب شایست لاشایست در فصل ۱۳ (چم گاسانیك) در فقره ۲۹ آن را جزو ادبیات گاتها (گاسانیك) شمرده است

از یسنو کرنی ۱۲۰ دوالخ-واکم ۱۶ دعای معروف ینگهه ها تام مقصود میباشد جای آن در بسنای ۲۷ فقره ۱۰ است

۲ مثلفقره ۸ از سروش بشت هادخت

- ejremolarga, earding-bromania, ejminarga, ermolara.

 93/102-1 and and and grower of mondand care of emergender of emergen and for the element of emergen of emergen and for the elements. I and the elements.

 Garage of emerge. Elements. I and care of elements.

 Garage of emerge. Elements. I and care of elements.

 Garage of emerge. Elements. I and elements.

 Garage of emerge. Elements. I and elements.

 Garage of emerge. E
- ٩٣٠٤٩٤٠١ سرر «٣٩٠١٩٩٠٠ كا د تلك درسكان على الله الماء الله الماء الماء

masser (meerim. som somsterine, sommersons et ser. 08.00

(eu_(as · 11)

- eer geme fing 1 Jule (1 fin eer col 950 m fin den fin gen en geme fing 1 fin eer fan state op 1 ee ((eer op fin eer fin eer
 - odelein-meerinkan, einemakelein-emerinkan, epudued-elin-elina, enerinkan, emenan (3dn-ed-elina) meerinkan, meerinkan, emenan (3dn-ed-elina) meerinkan, emenan (3dn-ed-elina) meerinkan, emenan (3dn-ed-elina) meerinkan (3dn-ed-el

۲۶ بشود که تو در هردوجهان ای سروش مقدس زیبا بالا برای هر دو جهان به پناه خویش بخشی برای این جهان خاکی و آن (جهان) مینوی در مقابل تبه کار ناباك در مقابل خشم ناباك در مقابل لشكریان ناپاکان که درفش خونین برافرازند در مقابل حملات دیو خشم از آن (حملات) دیوخشم نابکار که بهمراهی ویذاتو ا دیو آفریده برانگیخته شود هم

۲۶ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راسنی را میستائیم کسی راکه چهار اسب سفید فروغ افشان هوشیار بدون سایه در جوّ هوا میکشند سمهای آنها که (از جنس) شاخ است با زر روشده است %

۲۷ تندتر از اسبها تند تر ار بادها تندتر از بارانها تندتر از ابرها تندتر از یک جفت تیر خوب از چله رها شده ۵۰

۱ ویدا آو دیو مرک است رجوع کنید بفقره ۱۹۴۰ ز مهر یشت و تبوضیحات آن ۲ مثل نقرد ۱۸ از سروش یشت هاد خت

(entas. 11)

- 64 «(m-z. 13/35- 13/351-04mccuzz-1 om56m3. 6mozel.
- 1269. 60-624.001369. 02/00 pmc. 67-00 pms. 3msn-1260.200. 6/00 pms. 3msn-1260.200.00130.00

(en[as. 11)

mener 1. Act 1 etercemi compensor. on 14-976 planes. 1 etercemi company. company. company. company. company. company. company.

۲۸ بهمه کسانی که آنها (اسبها) از پی تعاقب کرده خواهند رسید (اما بخود)
آنها که از پی تعاقب شوند نتوانند رسید بآن اسبهائی که سروش نیك
مقدس را میکشند با دو اسلحه اش اگر هم (دشمن) در مشرق هند
ماشد او (سروش) اورا گرفتار کند اگر هم او در غرب باشد اورا
براندازد ۵۰

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش . . . ۲ %

سور کردهٔ ۲۱) په ا

- ۲۹ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسی که قامت برافراشته کمربند .عیان بسته برای پاسبانی آفرینش مزدا ایستاده است ه
- ۳۰ کسي که سه بار در هر روز و در هر شب باین کشور درخشان خوانیرس
 آمده اسلحه ای با تیغه تیز و قوی ضربت برای فرق دیوها بدست دارد
- ۳۱ برای برانداختن اهریمن نابکار برای برانداختن دیو خشم اسلحهٔ خونین آزنده برای برانداختن دیوها آزنده برای برانداختن دیوها برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش . . . ۲ %

مهر کرده ۱۲) که

۳۳ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم این جا و جای دیگر این جا و در سراسر روی زمین ما میستائیم همه پیروزیهای پیروزگر سروش پاک دلیر فرمانبردار یل نیرومند جنگاور قوی بازوان را که دیوها را سربکوبد (پیروزیهای) ما معلوم نیست که از دو اسلحه مقصود چیست

۲ منل فقرم ۸ از سروش بشت هاد خت

آن فتح کنندهٔ و پیروزگر مقدس را و بر نری پیروزی بخشنده سروش پاک و ایزد ارشتی را (ما میستائیم) %

۳۳ تمام خانه هائی که در حمایت سروش است ما میستائیم در آن (خانه هائی که)
سروش مقدس محبوب و عزیز خوب پذیرفته شود و مرد پاکدیر
با پندارهای نیك سرشار با گفتارهای نیك سرشار با کردارهای
نیک سرشار ۱

١ اين فقره بعينه مثل فقره ٢٠ از سروش يشت ها دُخت مبباشد

۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت هادٌ خت

۳ رجوع کنید بفقره ۳۳ از هممزدیشت

پرستنده آتش زردهشت همیرفن باباژو برسم نمشت (فردوسی) زور و هوم و برسم از خصایص مزدیسنا و در مراسم دینی عمده اسباب ستایش است در این آئین از زور و هوم صحبت دانشیم اینکس در خسوس برسم گوئیم

این کله در اوستا بر سمن وسده مده و از کله بر ز وسرم که معنى باليدن و غو كردن است مشتق شده است و در سانسكريت بر ه hneh میباشدآن عبارت است از شاخه های بریده درختی که هر یکس از آنها را در فارسی نای و در پهلوی تا کب گویند در اوستا معتن نکر دیده که این شاخه ها از چه درخق باید باشدهمینقدر در پسنا ۲۰ فقره ۳ آمده آوروزم بر سمنیم ودرسدهه، رسده مدون یعنی برسم درخت یا کیاه از این عبارت و از فقرات دیگر اوستا معلوم میشود که برسم باید ار جنس آورورا ««سلاس یعنی نبانات باشد در کتاب پهلوی شایست لا شایست در فسل ۱ ا فقره ۲ ایز معیّن نشده که برسم از کدام درخت باید جیده شود فقط بذار آلکه آن باید از درخت یاکیزهٔ باشد اکتفاء گردیده است. ولی در کتب متأخرین قبد شده که. مرسم یابد از درخت آنار چیده شود این شاخه ها با نای ها باشست و شو و آداب و ادعیه مخسوسی با کارد مخسوسی که آن را برسمجین کویند بریده میشود مدّنهاست که بجای برسمهای نبانی برسمهای فلزی که از برنج و یا نقره ساخته میشود بکار میبرند این تای های فازی باریک به بلندی نه بند انگشت و بقطی یک هشتم بند آنگشت احت در جنئی که این برسمها کداشته میشود موسوم است به برسمد آن یا ماهر وی برای آناه قسمت بالائی آن که دو انتهای برسمها را نگاه میدارد بشکل تبغه می است در خود اوست درارا و بنهای برسم نیز معتن شده است در فر ترد ۱۹ مندبداد فقرر ۱۹ آمده است عمردان باکس مابد دا دست بیاس در سمن که ساندی باس آنش سربرییس و به بهنای باس يُو عموه«... باشد گرفته نثار كنند و باهورامزدا و امشاسيند ان نماز آورند . . . » کلمات مذکور در پیهلوی چنین تفسیر شده است: اِ ش دراج جوک پیهنا یعنی بدراز ای یک خیش و بینهای یک جو خیش که در فارسی بمعنی کاو آهن است وشعراء نيز استعمال كرده اند باكله اوستائي أينش يكي است اماكله يُوَ در اوستا بخصوصه معنی جو فارسی را ندارد بلکه بمعنی کندم و مطلق حبوبات و غلّه است در اوستا از عدد این برسمها نیز سخن رفته در سروش پشت سر شب (یسنا ۵۷) فقره ۲ آمده است «سروش نخستین کسی است که برسم بكسترد سه ناى و پنج ناى و هفت ناى و به ناى نا ببلندى زانو و نا بوسط یاها . . . ، حالیه عدد برسمها در مراسم فرق میکند در مراسم وندیداد و ویسیرد سی و پنج کای و در مراسم یسنا بیست و سه کای و در باج پنج کای بکار میبرند کمترین عدد آن در نیرنگستان سه نای معین شده است معمولاً اعدادي ميان پنج و سي وسه (٥ ٣٣٠) ذكر شده است بنا بمندرجات اوستامراسم برسم در خود کتاب مقدس بسیار قدیم تصور شده چه در فقره ۷ از رام پشت آمده است که «هوشنگ پیشدادی از برای وایو (فرشته هوا) در روی تخت زرین و مستر زرین بنزدیک برسم کسترد. نثار آورد» گذشته از جاهائی که نشان دادیم در فقرات دیگر هم در نمام جزوات اوستا و کتب پهلوي کم و بیش از برسم سخن رفته است براي اختصار بنشان دادن برخي از مواضع اكتفاء كرده میگذریم ۱ پسنای دوم که در نماز زَورْ و برسم است در نسخ خطی قدیم برسم یشت نامیده شده است در هنگام مراسم با بندی که از برگ خرما بافته شده برسمها را بهمدیگر می بندند بعینه همانطوری که هر زرتشتی بند معروف کشتی را سه بار بدور کر می بندد این بند برسم نیز کشتی نامیده میشود یا بلغت

۱ رجوع کنید به تشتر بشت فقیم ۷۰ و مهریشت فقرات ۸۸ و ۱۳۷ ورشن پشت فقره ۳ و فروردین بشت فقره ۳ و فرگره ۱۸ و فروردین بشت فقره ۱۳ و فرگره ۱۸ و فرگره ۱۸ و نوبرد و فرگره ۱۸ و نوبرد و نوبرد و به کنیت ازی دینکرد کناب ۸ باب ۶۶ فقره ۱۰ بهمن پشت فصل ۲ فقرات ۳۹ و ۷۳ و شایست نا شایست فصل ۲ فقره ۱۸ و ۳۳ و شایست نا شایست فصل ۲ فقره ۱۸ و ۲۳ و ۳۳ فصل ۶۱ فقره ۲ و مجره

فركرد ٣ فتران ٢١ - ٢٣

وقت مهاسم برسمها در روی یک میز سنگی که آن را ارانرو مدهه ۱۵ و حالیه اوروشگاه یا تخت آلات یا آلانگاه گویند در مقابل موبدی که موسوم است به زوت گذاشته میشود

آداب شست و شوئی که از برای برسمها بعمل سی آید و قسمتی از آنها که در اورویشگاه و قسمت دیگری که در روی ماهروی میباند و آب زور و (جیوم) که بآنها ضمیمه میگردد و ادعیهٔ که برآنها خوانده میشود بسیار مفسل است از ذکر جزئیّات باید صرف نظر کنیم

اینک به بینیم که مقمود از برسم چیست مقمود از برسم گرفتن و مدّتي دعا برآن خواندن هان از براي نعمت نباناتكه مايهٔ نغذيه السان وستوران و زینت طبعیت است سیاس بجای آوردن است برسم راکه کفتیم از نباخه های تر درختی است نمونهٔ کلته رستنی ها قرار داد. بآن درود مانه ستند و شکر اممت ایزدی ادا میکنند گذشته از آنکه کلمه برسم که گفتیم از برز اجدی بمعنی بالبدن و نموّ كردن مشنق و خود دايل است كه از برسم نمونة كليه نبانات اراده شده است دلایل دیگری هم دارنم که از بکار بردن برسم هان شکر نعمت مقصود میباشد در فقرات ۱۷ و ۱۸ از فرگرد ۱۹ وندیداد چنین آمده است « زرتشت از اهورامزدا برسید ای آفریدگیار حکونه ستایش تو بجای آورم اهورامزدا در پاسخ گفت ای اسپنتهان زرتشت تو باید بنزدیان گیاه از زمین روئیده روی و چنین کوئی درود بتو ای کاه زیبای توانای خوب روئیده تو ای نیك مزدا آفریده ای گیاه مندس سر از این فورا در فقره ۱۹ که ذکرش در صفیحه اول همین مقاله گذشته آمده است مردان یاک باید در دست چپ برسمی ا همچندن در همین فقره ذکر الرديم كه برسم بايد - بيلندي يات گاو آهن و بيهناي يكت جو باند قهر خیال انسان در این فقره از ذار گاو آ هر سی و جو بشخم و شیار زمین ا ا بعونه همین دستور را برای شکر سب که در فترا . ۱۷ - ۱۹ فرکرد ۱۹ وتدیه مایدرج است زرنشت باوس خوبش بالی کشامب داده است رجوع ۱۱ با کانتاسب یش و مزرع و از کشت و کار و حاصل زمین که اساس تغذیه انسان و چارپایال است منتقل میگردد در آداب مراسم برسم که آن را در آب زور میگذارند و از رطوبت بآل قوّنی می بخشند بخوبی یاد آور باران و بالیدن رستنی ها و آبیاری نمودن محصولات و باور نمودن زمین است چنانکه دارمستنر هم بهمین معنی اشاره کرده است ا دگر آنکه در تاریخ میخوانده اند میخوانیم که در عهد ساسانیان پیش از غذا برسم بدست گرفته دعا میخوانده اند لابد در این موقع شکر نعمت بجای می آورده اند

گذشته از اوستا بواسطه خبری که از استرابون رسیده میدانیم که رسم برسم گرفتن نزد ایرانیان بسیار قدیم است جغرافی دان مذکور راجع بیک آتشکده در کانپاتوکا (در آسیای صغیر) مینویسد مغها در آنجا آتشی که هرگز خواموس نمیشود نگاهداری میکنند و هر روز در آتشکده تقریباً یک ساعت در مقابل آتش سرود میخوانند و یک بسته چوپ در دست میگیرند و پرده نابپائین چانه آویخته که لبهای آنان را می پوشاند " مقصود از بسته چوب و پرده همان برسم و پنام است

گفتیم که برسم گرفتن پیش از غذا در عهد ساسانیان رسم بوده است مکرراً درشاهنامه باین رسم بر میخوریم از آنجمله است در ضیافت نیاطوس سفیر روم نزد خسرو پرویز وقتی که بندوی یکی از گاشتگان پادشاه بیش از غذا با برسم داخل شده و شاه بذکر باج (باژ) مشغول شد سفیر مذکور برآشفته از سر خوان در خاست

Le Symbolisme de ces opérationsest transparent : le Baresman représente la † nature végétable, le zôhr représente les gaux : on met le zôhr en contact idéal avec le Baresman pour pénétrer toute la flore des vertus de l'eau et féconder la terre (Z. A. Vol. 1. p. 397.)

Rapp, die Religion u, Sitte der Perser nach den Griechi. u. römi، رجوع کنید به quellen S, 85.

از آنکه برخی از مستشرقین پنداشته اند که در تورات درگتاب حزقیال باب هشتم فقرات ۱۷—۱۳ به برسم ۱شاره شده بکلی سهو است بهیچ وجه مناسبتی میان مندرجات فقرات مذکور و برسم ایرانیان در آنجا دیده نمیشود

Die altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz. رجوع كنيد به Giessen 1920 S. 5.

نشستند بافیلسوفان بخوات ابا جامهٔ روم کوهر نکار بشدتیز بندوی و برسم بدست بزمزم همی رای زددر نهان ز آشفتگی باز پس شد زخوان ز قیص بود بر مسیحا سم بیامدنیا طوس ا بارو میان چو خسرو فرودآمد از نخت بار خرامید خندان وبرخوان نشست جهاندار بکرفت باژ مهان نیاطوس کان دید انداخت نان همکفت باژو چلسیا بهیم

همچنین وقتی که یزدگرد سوم در مرو بآسیا پناه برد خسر و آسیابان نان کشکین نزد وی نهاد یزدکرد بوی گفت

به و گفت شاه آنچه داری بیار 💎 خورش نیز با برسم آید بکار

خسرو رفت پی برسم 💎 بېرسم شتا بید و آمد براه 🧼 بجائی که بود اندران باز کیاه

از او پرسیدند که برسم از برای که میخواهی او در جواب کفت بدوگفت خسروکه در آسیا نشست است کنند آوری براکیا

یکی کهنه خوانی نهادمش بر و نان نشکین سزاوار خویش

ببرسم همي باژ خواهد کرفت 💎 سزد کر.نمانی از او در شکفت

از تعریف خسرو دانستند که این کس باید یزدگردباشد آورا بازد ما هوی سوری بردند آن آبا ک بوی فرسان داد که مهان خود را بکشد او نیز چنین لرد خنجر بتهیگاه شاهنشاه آنا نام یزدان پرست فرو برده وی را از برسم کرفتن و ادای شکر نعمت آن کشکین فارغ ساخت

1 این لسم باید Tandus ته Throdosum باشد. داجع برسوم برسم یکشب ذیل ملاحظه لسید

Hang's Fesays p. 357-358

Sacred Books of the East by West Vol. Vp. 2nd, vol. XVIII, p. 112; vol. XXXII, p. 162-3.

Le zend Avesta par Dancesteler vol 1 p. LXXIII

The Rengious Ceremonics and Customs of the Paraces by Jivanji Medi Bombay 1922 p. 257-256

رشن راست

در مقالات مهر و سروش و در یشتهای آنان غالباً از رشن اسم برده دانستیم که این سه فرشته مناسبات مخصوصی با همدیگر دارند و در اجرای وظایف شان همدیگر ر ا یاری میکنند حتی در مهریشت در فقره ۷۹ دیدیم که مهر و رشن هممنزل هستند یشتهائی که متعلق باین ایزدان است نیز بهلوی همدیگر جای داده شده است همچنین روزهائی از ماه که روز شانزدهم و هجدهم باشد و باسامی آنان نامزد شده در تعاقب همدیگر میآید

درمیان این سه فرشته مهر دارای نخستین مقام و سروش دارای درجهٔ دوم و رشن در مرتبهٔ سوم است 💎 در ادّبیات متاّخر مزدیسنان هر سه .محاکمهٔ روز جزا گاشته شده اند رشن سومین داور محکمه روز وابسین بشار رفته است در خود اوستا در جائی صراحتهٔ اشاره باعمال آنان در رستاخیز نشده است هرچند که رشن یکی از ایزدان بزرگ است اما اطلاعات ما در خصوص وی نسبةً كم است از يشت ١٢ كه مخصوص با وست مطالب مهتمي بدست نمي آيد بقول بارتولومه از حیث قدمت هم بسایر پشتها نمیرسد در سراسر اوستا (غیر ازگیاتها) و در کلته کتب پهلوی و یازند غالباً با سم رشن بر میخوریم که ماو درود فرستاده میشود با از او استفائهٔ میکنند. رشن در اوستا رشنو در پیهر آمده این کله صفت است یعنی عادل و دادگر و بایری معنی در اوستا بسمار استعمال شده از آن حمله در ویسترد کردهٔ ۱۶ فقره ۱ گذشته از این رشن اسم خاص فرشتهٔ عدالت است چنانکه درطیّ بشتها مکرراً از او یاد شد. از آن جمله در مهریشت فقره ۱۰ و ۱۰۰ و بهرام یشت فقره ٤٧ رزیشته لاسروی به سفت خاص او ست یعنی راست تر درست تر و در پهلوي رزیستک كفته اند معمولاً در فارسى اين ايزد را باصفتش خواند. رشن راست كوئيم کلمات فارسی رجه و رژه که .بمعنی صف و ردیف است از ماده رزیشته است

۱ جاهائی که در اوستا رشن باصفت رزیشته آمده از این قرار است یسنا ۱ فقره ۷ فیره ۲ نسنا ۲ فقره ۷ فیره ۷ خرداد یشت فقره ۳ بسنا ۲۰ فقره ۲ وغیره از میشرد کردهٔ ۱۷ فقره ۲ وغیره ا

کله رشن از رز دسی که بمعنی مرتب ساختن و نظم دادن است میباشد کله مذکور باین معنی در اوستا بسیار استعبال شده از آن جله است در مهریشت فقره ۱۶ لغت فارسی آراستن نیز از همین ریشه و بنیان است کله دیگر اوستائی ر شمن دستوسو که بمعنی میدان جنک و صف معرکه است باز از همین ریشه است لغت رزم فارسی و ر شمن اوستائی یکی است در این لغت همین ریشه است لغت رزم فارسی و ر شمن اوستائی یکی است در این لغت معنی اصلی کله را بمناسبت صفوف منظم لشکریان و ردیف مرتب جنگاوران منظور داشته اند

گذشته از آنکه رشن از پاران مهر و سروش است یك جهت بگرنگی و اتحاد هم با ایزد ارشتاد دارد چه بسا با او بگجا خوانده شده چنانکه در یسنا ۱ فقره ۷ و بسنا ۲ فقره ۷ در آغاز کفتیم که روز هجدم ماه برشن مختص است در دو سیروزهٔ توچك و بزرک هم در فقره هجدم بفرشته موکل روز هجدهم درود فرستاده شده است در فقرات : ۲ از یسنای ۱۲ مقرکل روز هجدهم درود فرستاده شده است در فقرات : ۲ از یسنای ۱۲ که اسامی سی فرشتگان روز یاد شده روز رشن در فتره ه بنجای خود مندرج است رشن نیز در ادبیات فارسی رش بدون نون کفته میشود چنانکه فردوسی کوید

چو هور سپهر آورد روز رش از ادکی باد بد رام و خوش و عنصری نیز کوید در آمد در آن خانهٔ چون بهشت بروز رش از ماه ارد ببهشت مطالبی که از رشن بشت میتوان استخراج نمود این است که این فرشته عنصوصاً برضد دزدان و راهنایان است و وجود او همیشه مایه بیم و هماس آنان است نرس دزدهای متعدی از فرشته مدار و اند ف بسیار منطقی است دگر آنان است نرس دزدهای متعدی از فرشته در همه جاست در سراس هفت آنکه از رشن بشت برمیاید که این فرشته در همه جاست در سراس هفت کشور روی زمین و در بالای لوهها و درمیان اقیانوس موجود است از جهان خاکی آندشته عالم بالانیز مثل از شتارگان و فلک ماه و خورشید و فنهای فروغ بی بایان (اینران) تا بعرش اعظم (ارزهان) از حطور او خالی نیست یعنی که در عالم زیرین و زبرین جائی بیست که از عدل و انساف بی نیاز باشد مرد در عالم زیرین و زبرین جائی بیست که از عدل و انساف بی نیاز باشد مرد یا الدین باید بواسطه عبادت و اطاعت خویش تو جه این فر شته را در هرجائی

که او باشد بطرف خود جلب کندگفتیم که در کتب متأخر مزدیسنان وظیفه محاکمه اعبال انسان در روز قیامت برشن برگذار شده غالباً درکتب بهلوی اورا در مباشرت چنین اعبالی ذکر کرده اند در بندهش بزرگ مندرج است «رشن فرشته درستی است اوست که از برای نجات و سعادت جهان خاکی دیوها و زشتکرداران را نابود میسازد و بحساب کردار خوب و بد ارواح میرسد اگر قاضی ای بناحق حکم کرده رشن آن را ند بده باشد آن گاه سروش هقدس زبان شکوه گشوده گوید فضای جهان .عن تنگ تردید زیراکه در آن عدالتی وجود ندارد »

در آئو کمدَئچا در فقرات ۸ و ۹ مندرج است « در صبح روز چهارم پس از مرگ سروش و رشن راست و ایزد باد و اشتاه و مهر و فروهر پاکان و ایزدان مینوی دیگر با ستقبال روح پاك مرده می شتابند و آن روان جاود انی را باخوشی و آسانی و دلیری از پل چینوات (پل صراط) میگذرانند

در اردای ویرافنامه در فصل ۵ اردای ویراف مقدس میگوید «وقتی که بهمراهی سروش مقدس و آذر ایزد از پل چینوات گذشتم مهر ایزد و رشتگان رشن و باد ایزد نیك و بهرام ایزد توانا و اشتاد ایزه و فروهر پاکان و فرشتگان دیگر باستقبال من آمدند و بمن درود و آفرین خواندند من خود در آن جا رشن راست را دیدم که ترازوی زرین در دست گرفته اعبال نیك و زشت مردم را میسنجید» مینوخرد در فصل ۲ در فقرات ۱۲۸–۱۲۸ نیز از وظیفه رشن و همراهانش در روز واپسین صحبت داشته گوید «پس از آنکه روح سه روز در بالای سرکالبد مرده پاسبانی نموده در صبح روز چهارم بهمراهی سروش مقدس و بادنیك و بهرام توانا از ستیزه اهریمن و یارانش رهائی یافته از پل چینوات میگذرد آنگاه رشن راست ترازو دار اعبال را میسنجد کقه ترازو را بهیچ طرف متایل نسازد سر موئی خطا نکند نه از برای پاگان و نه از برای خواه توانگر را بهیچ طرف متایل نسازد سر موئی خطا نکند نه از برای پاگان و نه از برای خواه درویش» نگفته نگذریم بقول بندهش نیسترون (نسرین) گل مخصوص رشن خواه درویش» نگفته نگذریم بقول بندهش نیسترون (نسرین) گل مخصوص رشن است از گیسوی او نسیم مشك آید و ززلفک او نسیم نسترون (روذکی)

۱ آ تُوگَدَ تُنجا سـ شی ۱۶ و سی ۱۷ سی ۱۵ قطعات اوستائی است دارای ۲۸۰ کله است اسم آن از کله است که جزوه مذکور با آن شروع میشود

Comput. enemousopo

האור באילי ני האור באילו המרישהי מילומים, באורי הרי הרים ובי ני קמי ברבי ני

ئىد. سى يى يەن ئىدىن ئىدى سى يىلى يەن ئىدىن ئىدى

- ((m 2013) du (n 20 m 23). n-{cime (n. 6 m 3 d) 1.;

 {n (20 m 23). 6 m 3. 6 m
- «mades. dud. ejn(31n-lands). netumen. ems 461.1..

 Adess. dud. ejn(31n-lands)s. dud. ohnd. ohnengagende.

 Gengemades. dud. ejen(33). dud. ohnd. ohnd.

 gengemades. oheg. nemengemens.1.. dud.

 stopeg. celesatod. celesatodunes. nemenss. ohnd.

 shopeg. celesatode. oheg. nemenselemis.1.. ohnd.

 dud. opengemenselemis.131.e. ohnd.

 dud. opengemenselemis.131.e. ohnd.
- Storingerde. Etalmaniae. 3469. odes. one339.12.

 Etalmaniae. Ole mana one odes odes one 339.12.

 A monde of one of one of one 300.1 of condess one 330.12.

رشن يشت

رشن راستترین و ارشتاد فزایندهٔ جهان و پرورانندهٔ جهان و کلام راستین الهام شده و فزایندهٔ جهان را خوشنود میسازیم ،

ا (زرتشت) مقدس از او پرسید ای اهورامزدای پاك من بتوی روی آورده ای اهورامزدا باگفتار راستین از تو میپرسم مرا پاسخ ده تو ای کسی که از آن آگاهی و فریفته نشوی تو ای خرد فریفته نشدنی چه حقیقی در کلام مقدس آفریده شده آنچه تر قی دهنده آنچه ممتاز آنچه پرستار آنچه قوی آنچه ماهم و سر آمد مخلوقات دیگر است ؟ ه

۲ آنگاه اهورامزداگفت راستی من تراخبر دهم ای اسینتهان پاك از این کلام مقدس بسیار فرهمند از آن حقیقتی که درکلام مقدس آفریده شده آنچه تر قق دهنده آنچه ممتاز آنچه پرستار آنچه قوی آنچه ماهر و آنچه سرآمد مخلوقات دیگر است •

۳ و اهورامزدا گفت یك ثلث از برسم را تو باید بطرف راه خورشید بگسترانی (بکوئی) ما استفائه میکنیم ماخواستاریم که خوشنود سازیم من اهورامزدا را همچنین دوستی را من باین ور برقرار شده بیاری

6m(m033. m3m(3/2.1 n3mp(m. ccn p604. 3m5)ma0m1.2.

22 22 23 23 24 1. m3mp(m. comport) 1. m3mp(m. comport) 1. m3mp(m. comport) 1. m3mp(m. comport) 1. comport. comport

میخوانم بسوی آتش و برسم و بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن و بسوی شیره گیا هها ۱ %

ک پس من بیاری تو آیم من اهورامزدا بسوی این ور برقرار شده بسوی شیره آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن بسوی شیره کیاهها بهمراهی باد پیروز بهمراهی داموئیش آتو پمن بهمراهی فرکیانی بهمراهی سود مزدا آفریده ه

۱ فقرات ۳ – ۷ این یشت نامفهوم بنظر میرسد اما پس از دانسان معنی کله ور (واسدُ) که هشت بار در فقرات مذکور تکرار گردیده مطلب روشن شده بی بمقصود خواهیم برد هم چند که جلات مر بوط بهم نباشد

کله ور در پهلوی بجای لنت اوستانی ورنگهه (واسلاسه۳۵) آمده است و آن یک قضاء و حکمی است که درمیان ایرانیان قدیم و اقوام دیگر معمول بوده است در زبان فرانسه اوردالي (ordalie) کویند در سایر زبانهای اروپائی نیز همین لنت با اندك ثفاوتی در املاء موجود است

کله ورنکهه از ور (واسد) مشتق است که در فرس هخامنشی و اوستا بمعنی برگزیدن و مصمم شدن و باور کردن است کله مذکور در پهلوي واور و در فارسي باور شده است بنابر این و رنگهه یعنی امتحان و آزمایش و اثبات حق مشتبه نشود با کلمه دیگر که بهمین املاء بمعنی پوشاندن و پنهان کردن است کله ای که در پهلوی به نهفتن ترجه شده است و نه باکله دیگری که باز بهمین املاء (ور واس^۲) بمهنی بارور عمودن وآبستن کردن است در طی این مقاله ترکیب پهلوی کله را آنکهداشته (ور) استعمال میکنیم دینکرد درکتاب هشتمش مینویسد که در سکا توم نسك یك فصل از آف در خصوص اقسام ورها (ورستاف) صعبت میدارد سکا توم نسك هجد همين نسك اوستاى عهد ساسانيان بوده که امروز در دست نداريم گذشته از فقرات فوق رشن یشت و فقره ۹ از آفرین کهنبارکه ذکرش بیاید دیگر بجائی بکلمه ور برنمیخوریم و از اقسام آن بنا بسنّت متآخرین که در کتب پهلوي مندرج است ۳۳ قسم بوده اطلاعی نداریم در کتاب پهلوی شایست لا شایست در فصل ۱۳ (چم گاسانیك) در فقرهٔ ۱۷ مینویسد که (شش فقره از یسنای ۳۶ راجع بشش قسم ورگرم میباشد) راست است یسنای مذکور جنانکه ترجمه آن را در جزو هفتن یشت بزرگ در صفحه ۱۱۷ ملاحظه میکنید از آتش صحبت میدارد اما نمی توان گفت که در آن جا ور معمولی مقصود است و در هبچ جای آن هم بکلمه ور برنمیخوریم بیشک در آنجا آزمایش روز واپسین اراده شده است که نیکوکاران از آن شاد و خرم گذشته اماگناهکاران دجار گزندش خواهند شد نظیر این کونه آزمایش در روز وایسین و گداخته شدن ظرات و جاری شدن روهی از آن در سایر ادیان هم موجود است (رجوع کشیه به Altpor. Reli. u. Judentum Scheftelowitz S. 206.)

- nongen. cen-gen. anspinanden. 1..

 Emstern. elensa ft. nongen. enekanon. 13.

 Lenstados nek. eneger. enekass. mskossanon.

 nek. molssha. enek. enek. enek. estelspenen.

 13(35 eneg. nenek.m. nek. estelspenen.

 13(35 eneg. nek. estelspenen.

 13(35 eneg
- monor! (mon) «z. duriks. ! Antsteoral Inequal of monor of

- ما استفائه میکنیم ما خواستاریم خوشنود سازیم آن رشن توانا را همچنین دوستی را من باین ور برقرار شده بیاری میخوانم بسوی آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن و بسوی شیره گیاهها ۵۰
- پس بیاری تو خواهد آمد آن رشن بزرگ توانا بسوی این ور برقرار شده بسوی آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن بسوی شیره گیاهها بهمراهی باد پیروز بهمراهی داموئیش آو پمن بهمراهی فرکیانی بهمراهی سود مزدا آفریده %
- ای رشر پاك ای راست ترین رشر ای مقدس ترین رشن ای رشن ای داد ای رشنی دان ترین رشن ای دشنی که بهتر از همه تشخیص توانی داد ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دریافت ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دید ای رشنی که گله مند را بهتر از همه بفریاد رسی ای رشنی که دود را بهتر از همه براندازی %

از کتاب مذکور دینکرد نیز چنین برمیآید که در ایران قدیم چند ین قسم ور معمول بوده است یکبی از آنها موسوم بوده کرُمك ور (ورکرم) و دیگر برسمك ور (وربابرسم)

در فقره ۹ از آفرین گهنبار آمده است (اگر برکسی سومین جشن سال پتیشهم بگذرد و در راه خدا انفاق نکند هر آینه او درمیان مردیسنان در روز آزمایش در هنگام طلب حقا نیت در مقابل ور گرم فرو ماند) چنانکه ملاحظه میکنید در فقره مذکور ور گرم قید شده است گریمو ورنگهه به به بین قید برخورد:م لابد ور گرم در مقابل ور سرد بوده است در اوردالي (Ordalie) بهمین قید برخورد:م لابد ور گرم در مقابل ور سرد بوده است در اوردالي (Ordalie) اروبا نیز هر د و قسم موجود بوده و هر یك دارای چندین شعبات بوده است مثلاً یك قسم از اوردالی گرم این بود. که دستها یا عضو دیگر مدعی و مدعی علیه را داغ نموده می بستند و مهر موم میكردند پس از انتضای مدت معین مهر موم را کشوده ملاحظه میكردند زخم هر کدام که زود تر خوب شده ذی حق بود یك قسم از اوردالی سرد این بوده که مدعی و مدعی علیه را در حوش آبی انداخته بایستی سر در آب فروبرند نفس هر کدام که فرود تر تنگ شده سر از آب بدر میکرد نقصیر کار بود در تمام فرون وسطی انواع و اقسام اوردالی در اروپا و جود داشته است بعدها کشیش ها برای آنکه از شد ت و اقسام اوردالی در اروپا و جود داشته است بعدها کشیش ها برای آنکه از شد ت این عاکمات سخت بکاهند اوردالی صلیب اختراع کردند و آن عبارت بوده از برافراشت می نشست میکوم میشد

- ombon. garlar. nombon. tw. darfarecon. tagan. onthe onto.

 omeregalar. nombon 630har. on oge. arj3 pok. onto.
- β ομαμαμεα, απώς, (απολείε, απόματο, (απ. βαηίθο,
 β ομαμαμεα, απίβρατως, γαπιταθακώς, απόματος συμέρο,
- «mezo ontais ontais con (monter) monaco. Lon ontaine.
- (come ade de mos. promones con comes. con enfor
- ردراع، ملاسط، فاخوسئ سرو مكر، كاسوسه دهد، فسرمك. دهد، وسرامك. المنافعة فاخوسي المنافعة المنا

0 11

۸ اکر تو رنجیده خاطر نباشی بهتر (انسان را ، عقصد) رسانی بهتر ضربت فرود آوری و بهتر دزد و راهن را نابود سازی
 ۱ ۵۵

۱ در آخر این فقره چندین کلمات خراب شده معنی درستی از آنها مفهوم نمبشود

۲ از فقره ۹ – ۱۰ از هفت کشور روی زمین اسم برده شده است رجوع کـنبـد بتوضیحات فقره ۱۰ از مهریشت س ۳۱ ۴۳۲ ک

٣ تمام فقرات ٥ -- ٨ از همين يشت تكرار ميشود

- "(n(3. onto-ta-matelnoss. 1 mons. officensanse.". 2 onto-talets. onto-talets. onto-talets. onto-talets.
- 3/3002-100. ahm. gmghah. arache-100. 1269m.

 gmedred. Stannerales. emanland. ohm. newameadh.

 em 1269. ahare. emanlande. ohm. newameadh.

 1. aharahed. mae. tanahed. emanmes. em. menahes.

۱۰ آگر هم توای رشر یاك در این کشور درخشان خوانیرس باشی ما ترا بیاری میخوانیم ۱ ... ۵۰

١٦ اگرهم تو اي رشن پاك تو در درياي فراخكرت باشي ما ترا بياري ميخوانيم ١٠٠٠ .. . ٥٠

۱۷ اگر هم توای رشن پاک در بالای آن درخت سیمرغ که در وسط دربای فراخکرت برپاست آن (درختی که) دارای داروهای نیك و داروهای مؤثر است و آن را ویسپوییش (همه را درمان بخش) خوانند و در آن

مندرج است سودا به نا ما دري سیاوخش وی را بماشقه با خویش 'متهم ساخت و پدرش کیکاوس را از وی بدگات عود کیکاوس از پسرش خواست که درمیات کوه آتشی که از هنرم افروخته اودند رفته بیکناهی خود را ثابت کند

زهر دو سغن چون براین گونه گشت بر آتش بباید یکی را گذشت چنین است سوگند چرخ بلند که بر بیگناهات نباید گزند سیاوش حکم پدر پذیرفته سواره باحضور سران و بزرگان و سپهبدان درمبان آتش رفت و پس از چندی سالم و خندان بیرون آمد

جو بخشایش پاك یزدان بود دم آتش و باد یکسان بود چو از کوه آتش بهامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

فخرالدین اسمد استرا بادی گرگائی سراینده داستان ویس و رامین که بقول خودش داستان مذکور را از یك کتاب پهلوی ترجه کرده است مینویسد (شاه موبد از زنش ویسه بدگان شده وی را دوستار برادرش رامین پنداشت برای رفع سوء ظن خویش و تهمت دیگران از ویسه خواست که در حضور بزرگان شهر درمیان آتش برود

و ز آتشگاه لختی آتش آورد بمیدان آتشی چون کوه برکرد بسی از صندل وعودش خورش داد بکافور و بمشکش پرورش داد ویسه شکوه کنان کوید مراکوید که برآتش گذرکن جهان را از تن پاکت خبرکن بدان تا کهتر و مهتر بدانند کجا در ویس و رامین بدگانند)

یس از این مقدمه گوئیم در فقرات ۳ – ۷ از رشن یشت اسای برخی از ورهای معمولی محفوظ مانده است مثل و رآنش و ربرسم و رکف دست سرشار یا بقول دارمستتر مایع سرشار و روغن و رشیرهٔ گیاه این و رها بجه ترتیب بعمل می آمده نمیدانیم شاید و ر دوغن جزو و د گرم بوده که روغن داغ روی عضوی میریخهٔ اند و و رشیره گیاه عصاره نبانات سمی بوده که بخورد همیتکاران (مد عیان) میداده اند مقصود از ذکر ان و رها د ر فقرات فوق این است اهورام ندا به پیغمبرش هیگوید که مردمان باید در موقع چنین امتحانات سخت و در هنگام این گونه محاکمات خطر به نیختات خود را در ذکر کلام مقدس دانند و بخداوند مقوجه شوند و بفرشته عدل و انصاف رشن متوسل کردند نارستگاری و پیروزی و سرافرازی نصیب آنان شود

۱ تامفقرات ه ۱۰ از همین یشت تکرار میشود

- ومواعده دوسرور در درسراسه العرور والدوس العرور موسر و را درسراسه العرور والدوس العرور موسر و را درسراسه العرور الماس العرور والمراسم العرور
- Mander de manner of merendander... der er er dan-
- ور مارسها و المارس المارس المارس المارس الماري المارس ال
- ۱۰ مارسها ۱۶۶۴ ا استاه المستاد المستاد المستاد وسار ۱۶۶۰ می می مستاد المستاد المستاد

تخمهای کلیّه گیاهها نهاده شده است ما ترا بیاری میخوانیم ا . . . ۴ ا

۱۸ اگر هم تواي رشـن پاك در سر چشـمهٔ رنگـمها باشي ماترا بياري ميخوانيم . . . ۲ %

۱۹ اگر هم تو ای رشن پاک در دهنهٔ رنگها باشی ما ترا بیاری میخوانیم ۲ %

۲۰ اگر هم تو اي رشن پاك در آخر (حدود) اين زمين باشي ما ترا بياري ميخوانيم ۲ %

ا سیمرغ در اوستا سیمن ودسوهااسه آمده است در پهلوی سین مهو گویند یعنی مرغ سین کذشته از فقرهٔ مندرج در فوق در فقره ۱۱ از بهرام بیث نیز باین مرغ برمیخوریم (بعرغو سیمن که و شین کاه دا بشاهین و عقاب ترجه کرده اند لنت سیمرغ فارسی همان سیمن اوستا ست که از آن یك مرغ بسیار بزرگ شکاری اراده شده است در فرهنگهای فارسی و در اشعار منقدمین بسا سیرنگ بجای سیمرغ آمده است جزخیالی ندیدم از رخ تو جز حکایت ندیدم از سیرنک (خیالی فرهنگ سروری) در شاهنامه داستان سیمرغ که در بالای کوه البرز زال را پرورش داده بزرگ کرد و بعدها وی را تعلیم داده که جگونه پسرش رستم میتواند باسفند یار روئین تن غلبه کند مشهور است در کتاب رزی ما آشیانه سیمرغ در بالای کوه البرز است

یکی کوه ُ بد نامش البرُز کوه بخورشید نزدیك و دود از گروه بدانجای سیمرغ را لانه بود که آنخانه از خلق بیگانه بود

ولی در اوستا چنانکه ملاحظهٔ میشود آشیانه آن در بالای درختی است که درمیان اقیانوس فراخکرت برباست در کتب بهلوی نیز چنین مندرج است از یك فرد شعر فردوسی که در فرهنک انجین آرا ضبط است و نگارنده خود در شاهنامه ندیده ام برمیآید که سیمغ با دریا نیز سروکاری داشته است از آنجا یگه باز گشتن نمود که نزدیك دریای سیرنگ بود در اوستا نیز سئین اسم اشخاس میباشد در فقر ۷۹ از فروردین یشت آمده است «سئین نخستین کسی است که با صد نفر پیرو بروی این زمین بسر برد» این سئین همان است که بقول دینکرد صد سال پس از ظهور دین زرتشت متوّلد گشته و دویست سال پس از آن در گذشت در فقره ۱۲۲ از بشت مذکور نیز از یك خانوادهٔ سئن یاد شده است در فقره ۷۷ فروددین یشت مندرج است ما خد دومین معنی سیمرغ فرهنگها باشد اسم خاص سیندخت که در شرود دین شاهنامه آمده از سئین اوستا ست و او زن مهراب یادشاه کابل و مادر رودابه بوده است بیرسید سیندخت مهراب را زخو شاب بگشود عنا ب را

۲ تمام فقرات ه ۸۰۰ از همین پشت تکرار میشود

- ۱۱ هماسهماده، سهد. رسورسهسهده. دهد. همه دورن. ما مماسهماده، دهد. همه دورن.
- 11 mardaled. mac. (mad/«f. mammes. 19m. 6 (mated.)
- مهده مهده المراع من المرا
- 90-1 04m2462 mar. (m. 1852-1 04m2-004. megnedz. (m. 1860-1 56m. 04m2-1 56m. 04m2-1 56m. 04m2-1 56m. 04m2-1 56m. 04m2-1 56m. 04m2-1 56m.

- ۲۱ اگر هم تو ای رشر پاك در مركز اين زمين باشي ما ترا بياری ميخوانيم ا ه

درختی که بقول اوستا محل آشیانه سیمرغ است در کتب پهلوی نیز مکررا یاد شده است این درخت که در اوستا ویسوبیش وابعده است (هماك برشك) یعنی پرشك و دارو و درمان همه فقره ۹ کله مذکور چنبن معنی گردیده است (هماك برشك) یعنی پرشك و دارو و درمان همه چیز ویسپوبیش اوستا یا هماك برشك پهلوی صفت درخت مذکور است اسم خود آن درخت در کتب پهلوی هرویسپ تحمك منبط شده است یعنی درخت کلیه تخمهای کیاه و رستنی بنده ش در فصل ۹ مینویسد «درخت هرویسپ تخمك درمیان افیانوس فر اخکرت روئیده است درکنار درخت گوگرن مینویسد «درخت هرویسپ تخمك درمیان افیانوس فر اخکرت روئیده است درکنار درخت گوگرن آشتر برگرفته با باران فرومیبارد» بواسطه مندرجان مینوخرد در فصل ۲۲ فقرات ۲۳۷۶ مسئلهٔ روشن تر میشود از این قرار «آشیانه سین مهو (سیمرغ) در بالای درخت هرویسپ تخمه که جد بیش (مند گرند) خوانندش میباشد هم وقت که سیمرغ از روی آن برمی خیزد همزار شاخه از آن میروید و هم وقت که بروی آن فرودی آیدهزار شاخه از آن شکسته تخمهای آنها باشده و برآکنده میگردد می وقت که بروی آن فرودی آید هرویسپ تخمه فروریخته با باران فرومیریزد (و گیاههای گوناگون) میروید انواع و اقسام تخمها بواسطه وی به با باران فرومیریزد (و گیاههای گوناگون) میروید»

۱ تمام ففران ۵ -- ۸ از همین پشت تکرار میشود

- 639. ccom(39. garsensmoss. slarenarmen. com. epopusate.
- معارع، مرجود، موهم عود و د الشهري المودس الموسود....عدد مودند. ۱۷ مراسه طرون مرده و رسم المربع المربع مردود المربع المربع المربع المربع المربع المربع المربع المربع المربع الم
- د ما هماری مرکور سره مراد هرس، کرم درمه سروی دورد. مردورد.

- 17 ogurgger unger hansleiten (m.) (men unger com menter and met.
- ۳۳ مارسهاده، مرود (سمادی ارتیاده دود. سطه، دود. مرد. مرد.
- 4 man dated non (em de meres). Harrenga noe 2m. eg.
- en onerthette mare propose formans. Theremones com meters

- ۳۳ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ماه حامل نطفهٔ ستور باشي ما تر ا بیاری میخوانیم . . ا %
- ۳۶ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) خورشید تیزاسب باشی ما نرا بیاری میخوانیم ۱ %
- ۳۵ آگر هم تو ای رشن پاک در جوّ جاودانی فروغ بی پایان (انیران) باشی ما تر ا بیاری میخوانیم ه %

۱ تهام فقرات ۵ - ۸ از همین بشت تکرار مبشود

- ٢٣ ٥٤١٠ ٢٠ مامه كام المرابع مرابع م
- שירולי לשוניתים אי אות וות שתי הקיי התו שוני וירקי לשוני (תר בי יי האו הפניי היי היי היי היי היי היי היי היי היי

(طسطه ورفصه) سهراع و د. محسوسور مس اولها وسير. ٠٠٠

آگر هم تو ای رشن پاکب در بهشت پاکان در فروغ در (آ نجائی که) تیام	٣٦
خوشیها مهیا ست باشي ما ترا بیاری میخوانیم ا %	

۳۷ آگر هم تو ای رشن پاک در گرزمان درخشان (عرش) باشی ما ترا بیاری میخوانیم ۱ %

۳۸ يتا اهو

درود میفرستم برشن راست ترین و ارشتاد فزایندهٔ جهان و پرورانندهٔ جهان وکلام راستین الهام شده و فزایندهٔ جهان

> اشم وهو اهرائی رئسچه . . . ۲ **%**

۲ رجوع کنید بفقره ۳۳ از همهنرد پشت

فروه بری از فروه بری از قوای باطنی انسان است که بیش از بدنیا ارواح جاودانی آمدن او وجود داشته و پس از مرکب او دکر باره انسان است به انسان است به انسان است به آنکه فقط انسان دارای فروه بری است بلکه کلیه موجودات اهوراه زدا دارای چنین توه ایست که از طرف آفریدگار برای نکهبانی آنها بسوی زمین فرستاده شده است فنا و زوال جهان مادی را در این توه جاویدانی ایزدی که در باطن مخلوقات مانند موهبت آسمانی بود یمه گذاشته شده راهی نیست جرم و خطای بندگان نیز در طی زندگانی داهن یا فرا آاوده نتواند نمود بهمان باکی و تقدس ازلی خویش پس از انفسال روح از بدن بسوی بارگه قدس برواز نموده در ساحت بروردگه بسر برد

فروهم از خدایس مزدبسنا و از ارکان مهم این دین ابهن است کلیه مستشرقین در این زمینه مباحثات مفصل نموده مقالات و جزوات بسیار مفید راجع بآن نوشته اند در سراس اوستا یسنا و ویسپرد و ولدیداد ویشت و خورده اوستا و در کلیه کتب مذهبی بهلوی و پازند مفصلاً از فروهر سخن رفته است گذشته از آنکه در همه جای گناب مقدس مزدیسنان از فروهر صحبت میشود بلند ترین نشتهای اوستا که نشت سیزدهم باشد مختص بآن و سوسوم است به فروردین بشت و بعلاوه سناهی ۳۲ و ۲۲ نیز بفروهر اختصاص دارد در جزو خورده اوستا دعائی نسبته متأخر نمزد است به ها زور فروردیاتان در قسمت اولی این دما بفروهر زرتشت و نخستین پیروان او و سایر نامداران دین مزدیسند درود فرستاده میشود درقسمت نخستین پیروان او و سایر نامداران دین مزدیسند درود فرستاده میشود درقسمت سر چشمه اطلاعات ما راجع بفروهر هان بشت سیزدهم و یسناهای ۲۳ و دم ایرون از مندرجات فروردین نشت و بسناهای مذهر باشد هرچند که بیرون از مندرجات فروردین نشت و بسناهای مذهر باشد هرچند که بیرون از مندرجات فروردین نشت و بسناهای مذهر باشد هرچند که بیرون از مندرجات فروردین نشت و بسناهای مذهر باشد هرچند که بیرون از مندرجات فروردین نشت و بسناهای مذهر باشد هرچند که بیرون از مندرجات فروردین نشت و بسناهای مذهر باشد هرچند که بیرون از مندرجات فروردین نشت و بسناهای مذهر باشد هرچند که بیرون از مندرجات فروردین نشت و بسناهای مذهر باشد هرچند که

014 أمرو بشر

مکرراً و مفصّلاً در اوستا از فروهر سخرے رفته ولی باز از برای فهم پاره ای از مطالب آن از شرح و توضیحاتی بی نیاز نیستم اینك گوئیم در آئین مزديسنا بسه طبقه از فرشتگان اعتقاد دارند نخست امشاسپندان كه بتدريج عدد آنان بهفت قرار گرفته و شرحش در مقاله امشاسیندان (ص۹۶-۹) گذشت دوم ایزدان که تعیین عدد آنها غیر ممکن است چه در خورشید پشت فقره اول از صد ها و هزار ایزدان مدنوی سخن رفته است ولی مشهورترین ایزدان همانهائی هستند که در دو سیروزهٔ کوچك و بزرگ از آنان اسم بر ده شده و بهر یك پاسبانی یكب روز از سی روز ماه سیرده شده است و برخی از بشتها بآنان تعلق دارد یا عیدی باسم یکی از آنان است گذشته از این ایزدان مشهور در طی بشتها بیک دسته از ایز دان دیگری بر میخوریم که هر یک را تًا باندازهٔ که مکن بود در یاد داشتها و حواشی شرح دادیم طبقه سوم که موضوع مقاله ماست عبارت است از فروهران عدد آنها باندازهٔ عدد مخلوقات اهورامزدا ست بنابر این حد و حصری در آنها نمیتوان قائل شد شاید درجائی که مورخ یونانی دیوژنس لرتوس Diogenes Lertus (در قرن سوم پیش از مسیح میزیست) مینویسد که باعتقاد ایر انیان تمام آسمان بر از فرشتگان است همين فروهرها مقصود باشد

در گانها بکلمه فروهر بر نمیخوریم چنانکه کلمه امشاسپند نیز در این قسمت از اوستا دیده نمیشود اما در هفت ها که پس از گانها قدیمترین قسمت كتاب مقدس و از جزو ادّبيات گاسا نيك شمرده ميشود در يك جا فروشي ۵۵سه میرد (فروهر) ذکر شده است در فقره سوم از یسنای ۳۷ (هفتها) گوید «ما اهورامن دا و فروهرهای مردان و زنان نیک رامیستائیم»

يس از دانستن اين مقدمهٔ بهبينيم فروهر چيستو معني لفظي آن کدام است این کلمه در اوستا فروشی و در فرس هخامنشی

اشتقاق كله میرسیسیسی فرورتی و در پهلوی فرَوَهر میباشد امروز در ادّبیات زرتشتیان فروهر گویند و در این سالهای اخیر بهمین شکل در مام ایران مصطلح و معروف شده و حتی اسم خاص خانواده ای گردیده است در فارسی فرور و معمول تر آن فرورد میباشد فروردین که اسم عید ملی ایران و اسم نخستین ماه سال است از همین کله است بزودی از آن صحبت خواهیم داشت بنا بشواهد تاریخی از دیر زمانی در ایران باین کله آشنا بوده اند و باندازه ای معمولی و متداول بوده که در جزو اسامی خاص قدیم غالباً بآن برمیخوریم هرودت مینویسد که پدر دیاکو سر سلسله بادشاهان ماد که در سال ۲۱۳ پیش از مسیح در مغرب ایران بنای سلطنت کذاشت موسوم بوده به فراور آس ۲۱۳ سیم وسر بهرود ایس دیاکو که دومین پادشاه سلسله ماد بشهار است نیز چنین موسوم بود

جغرافی نویس و مورتخ یو کانی قرن دوم میلادی پوزانیاس است است و تخت از فراورتس دومین پادشاه ماد اسم میبرد ت یکی از محدعیان اسج و تخت داریوش بزرگ موسوم بوده به فرورتی شاهنشاه در لتیبه میخی بیستون از او اسم برده کوید "اورا در ۲۵ ماه ادر گنیش ماهنشته (مطابق پائیر سال ۲۵ پیش از هسیج) شکست دادم " کذشته از این چند فقره باز در کاریخ ایران قدیم باسم فرورنی برمیخوریم ولی بذار چند فقره فوق که دلیل قدمت و مشهور بودن این کلمه است در ناریخ التفاء میکنیم

مستشرقین را در سر معنی فروشی اختلاف است در سنّت مزدبسنان این کلمه را از ریشه ای که شبیه بلغت ورد ۱۹۱۱ سانسکریت است دانسته اند و بمعنی کواراندن و پروربدن کرفته اند نیربوسنک دستور معروف سنجان که در اواسط قرن یازدعم میلادی میزیست در ترجه سانسکریت یسنا فروشی را بکلمه سانسکریت وردی ۱۹۱۰ ۱۳۰۰ ترجه فرده است شهر ایری فروشی روح یا قق و یا فرشته ایست که بگواراندن غذا موظف است در ادبیات متآخر نیز همین معنی از فروهر اراده شده است چنانکه در صد در بندهش عین عبارت فارسی آن این

Herodotos 1,96 & 4, for

Pansanas 4, 24, 2

است «فروهر راکار آن است که طعامی و چیزی که خورند نصیب بوی دهد و هر آمقیل و ثقله است بیرون اندازد و جزم کند» ا بورنوف Burnouf نیز همین معنی راگرفته آن را قوّهٔ نموّ و ترقی دادن دانسته است ا دارهستنز بعامای پیش تأسی نموده فروشی را بمعنی پر وریدان و غذا دادن تصور کرده است شلوتهان تشور ناسی نموده فروشی را از ریشه وخش تا دادن تصور کرده است است دانسته و بس از آن از لغت و چ نه معنی واژه و سخن گفتن است مشتق میداند او برت Opper اسم فرورتی راکه در کشیبه بیستون آمده است بعنی غذا دهنده گرفته است اینظر اشپیگل Spiegel میرسد که فروشی مرکت باشد از حرف فر سعن بعنی پیش و مقدّم است و از ریشه وش vash که نمکن باشد از حرف فر vash بعنی بالیدن استعمال شده باشد

گیگر Geiger مینویسد که جزء دومی فروشی از ریشه و رف است و اله اله معنی بالیدن و نمو کردن و روئیدن و ترقی نمودن است میباشد از این معنی سنتی گذشته دسته دیگری از علما فروشی را معنی گرویدن و ایبان آوردن و یا بمعنی حمایت نمودن و محافظت کردن گرفته اند یوستی نامه میگوید که فعل و رسم برای گرویدن بدین مزدیسنا استعمال شده است فراورتی fraoreti میخی بعنی ایبان و اعتقاد و فرورت ravareta یعنی معتقد و متدین در خطوط میخی مخامنشیان نیز تعن بمعنی اعتقاد کردن است و با وروس verus لاتینی و وار wahr المانی و ور بست نمورشی در اوستا تغییر یافته فروشی شد و از برای فرشته محافظ نیکان تخصیص یافته است فروشی قوم ما به الامتماز دینداران است از این جمت است که از برای غیر دینداران فروشی ما به الامتماز دینداران است از این جمت است که از برای غیر دینداران فروشی

Spiegel, Die Traditionnelle Literatur der Parsen Wien 1860 S. 172.

Burnouf Commentaire sur le yacna p. 271

Parmesteter, Le zend A esta Vol. II p. 502.

Schlottmann, Commentar zu Hjob S. 91, 147

Oppert, Insc. des Achèmendes p. 105.

Spiegel, Eranische Alterthumskunde Zweiter Band S. 91.

Geiger, Handbuch der Avestasprache Erlangen 1879.

قائل نشده اند یوستی نیز مینویسد که اسم فرورتی دومین پادشاه ماد که ذکرش گذشت زرتشی است ا دهاراز De Harley با یوستی موافق جزء دومی فروشی را (ور واسلا) اول بمعنی برگزیدن و باور کردن دوم بمعنی پناه دادن گرفته است ۲ هوگ برساله هم معنی دومی کلمه را اختیار نموده فروشی را بمعنی حمایت کردن میداند ۳ تیل Tiele نیز بهر دو معنی مذاور متبایل است ۶ جکسن سده از معنی سنتی طرفداری نکرده بدو معنی مذاور اخیر اشاره هیکند و آن را معنی معمولی و متداولی علمای معاصر میشمرد ۵

چنانکه دیدج دانشمندان متأخر طرفدار معنی ستّی فروشی نیستند نظر بدو جزء این کلمه که هر دو در زبان فارسی موجود است جمنی ستّی چندان وزنی نبایدداد بی شك فروشی مرکت است از فر به ور فر یا فرا بعمنی پیش و مقدم در سر یك دسته از لغات فارسی موجود است منال فرزانه و فرزند و فرمان در گانها فرا آها آمده است و در سانسلاریت پر دم و در لایتنی پرو آها میباشد در مام زبانهای دنونی اروبا نیز در سر یك دسته المات جای دارد مثل آماه (ساسه و ۲۰۰ و ۱۰۰۰ در خرد اربانهای المانی و انتهیسی جزء مثل کلمه را که برخی از مستشرقین بعمنی اعتقاد اردن و گرویدن گرفته الله در فارسی در جزو الله باور باقی است در خود اوستا و ر واسلا چندین معنی دارد اول بمعنی فرا گرفته و احاطه نمودن و بوشاندن است دوم بمعنی دارد اول بمعنی فرا گرفته و احاطه نمودن و بوشاندن است دوم بمعنی دارد و این آوردن نظر بوطیفه فروهر چنانده بزودی خواهیم دید و از ریش نیز عنصرا باین آوردن نظر بوطیفه فروهر چنانده بزودی خواهیم دید و از ریش نیز عنصرا باین آوردن نظر بوطیفه فروهر چنانده بزودی خواهیم دید و از ریش نیز عنصرا باین اشاره از دره مناسب است که آن را بعنی بنایت تمودن و پذاه دادن و یا بندش پوشاندن ر احاطه نمودن که همان بعضی بناید دادن از آن مفهوم است بدانیم

Justi Geschichte Franc, Gur Pin, III, Vo. S. 441 V. Geldner, Eucyclop. Britainit (S.N.I.S. 829) بر جورع شود به المسابقة والمسابقة المسابقة والمسابقة والمسا

Tiele, Relig, ber den Iran, Velher Deutsch Ang, von Gehrich S. 200 2. Jackron, Die Irani Relig, G.n. Ph. 1864.

از آنچه گذشت کلمه فروشي بکلمهٔ فرشته مربوط نیست فرشتك پهلوی و فرشته فارسی همان بمعني فرستاده میباشد در خود اوستا در گاتها یسنا ۹ قطعه ۸ فر آشت فلاس ۱۹۹۲ به معنی پیک و رسول و فرستاده آمده است

د میرید میرید و این داده و این داده و این داده و وظیفه فروه و چیست و بچه شغل و وظیفه فواي پنجگانه گاشته شده است

معمولاً در اوستا پنج توقهٔ باطنی برای انسان تشخیص داده شده است این تواء از حیث رتبه باهم مساوی نیستند برخی از آنها بی آغاز و بی انجام است برخی از آنها فنا پذیر و برخی دیکر از آنها محدث ولی بعد بحیات جاودانی و ابدی پیوسته گردد در جائی که این قوای پنجگانه باهم ذکر شده در پسنا ۲۲ فقره ۶ میباشد که گوید «ما میستائیم اهو و دئنا و بئوذه و اورون و فروشی نخستین آموزگاران و نخستین پیروان و مقدسین و بئوذه و اورون و فروشی نخستین آموزگاران و نخستین پیروان و مقدسین و مقدسات را که در این جهالت برای پیشرفت راستی کوشیدند» هرچند که موضوع مقالهٔ ما پنجمین از این قواء ست اما بطور اختصار چند کلمه از سایر قواء گفته میرویم بسر مطلب ۴

نخستین قوهٔ اهو سس ماه در پهلوي و در ادّبیات فارسي مزدیسنان اخو میباشد آن را بابد جان ترجمه نمود و یا قوّه حیات و زندگانی و حرارت غریزیه دانست کار اخو این است که بدن انسانرا محافظت نموده اعمال آن را بنظم و نسق طبیعی بگمارد این تُقوّه با بدن هستی یافت و با آن نیز نابود گردد بنابر این آن را آغاز و پایانی است و از حیث در جه پست ترین قوای انسانی شمرده میشود

ن در سنت این قواء را طور دیگر ذکر کرده اند بندهش بزرگ مینویسد که انسان از پنج جزء آفریده شد از تن و جان و روان و آفیوینك طarvinak (قالب) و فروهر در صد در بندهش قواء این طور آمده است و جان واخو و روان و بوی و فروهر رجوع شود به زند اوستای دار،ستتر جلد دوم ص ۵۰۰ و ادّ بیات سنتی پارسیان تا گیف اشبیگل ص ۱۷۲

دومی از این تقواء دائنا به سروس mann در پهلوی و فارسی دین گوئیم دین در همه جای اوستا بمعنی کمش و آئین نیست بلکه غالباً بمعنی وجدان و حسّ روحانی و ارزدی انسان است در خودگانها بسا باین معنی استعمال گردید. است ا این توّوه ایزدی مستقل است از جسم فنا پذیر و آن را آغاز و الجمامي نيست اين قوّه را آفريدگار در باطن انسان بوديمه كنذاشت تا هماره او را از نیکی و بدی عملش آگاه سازد آنچه نبك است مستاید و آنچه زشت است مذ من منكند اثر عمل اين قوّه منوط باين است كه انسان باين آواز باطنبی گوش فرا دهد تمجید و توبیخ آن را بشنود آر انسان آواز دین و یا وجدان را نشنید و مرتکب بجرس گردید از آن کیناه دامن قدس این قوم ایزدی آاوده و نایاك نكردد مگر آنکه از معست و حرم افسرد. و اندوهگین گشته بآسمان عمروج میکنند. از مرکب و زوال نیز خالی بیجنبه جاودانی آن تمبرسد یس از در گذشتن انسان دین را در جمان دیگر بروان او نفوذ و نسلطم است در سر یل چنود دین بصورت دختر زبیا و درخشانی بروان مرد با دے و بارسا رو کند و بدو گوید پندارنیك و گفتار ناك و از دار ناک تو مرا سا فر بد منم پيکر اعمال نيک تو هنم صورت خدا پرستي و پرهيز گاري تو همچنين بروان مردگنه گار بصورت زن پتیاره و زشتی در آمده اعمال ناسواب اورا از هیکل منفور و نا موزون خویش در پیش چشه او محسم مسازد ۲

سومی از این قواد بئوذ رسطهم Bandha در بهلوی بوذ و ا دنون بوی گویند و آن قدّه دّرا ده و فهم انسانی است موظف است که حافظه و هوش و قوه ممیّزه را ادار. کند آنا آنکه هر یک شخیف خود بجهی آورده بدن را خدمت نهایند بنظر میرسد که بوی به بدن بوجود آمده اما بس از مراکب فایی نمیشود به روان پیوسته شهران دیگر میشتهد چه بسا در اوستا می بینیم که

The wise the lim of out this age of the with your 1

۲ رجوه شوه و همه آخی سای (مرکزه ۲ فنرات ۱ داد) و ویشتاسپ بشت فرکره ۱ فتران ۵۲ - ۲۰ زند اوستای دارمه : سام دوس رسوء شود به اردای ویرافناد فسار ۶ و ۱۷

بوی با روان یکجا ذکر شده از آنجمله در وندیداد فرگرد ۱۹ در فقره ۲۹ گوید «پس از آنکه روح در روز چهارم بعد از مرگ به پل چنود رسد بوی و روان وی را از اعمال جهانی باز خواست میکنند» چهارمی از این قواء آوروَنْ «د«سهٔ nrvan را امروز روان گوئیم این قوه مسئول اعمال انسانی است چون انتخاب خوب و بد با او ست ناگزیر کردار نیك و زشت از او باز خواست خواهد شد روان موظف است که همیشه خوب را بگزیند پس از مرکب بحسب انتخاب خویش پاداش یافته یا در روضه خلد برین متنعّم است و یا در قعر جهنم معذّب روان مرد پاك و نیكوكار بافروهر پیوسته باهم بسر برند اینك رسیدیم بقوه پنجمی كه فروشی باشد ایری قوّه فروشی یا فروهر نامیده میشود درصورتی که متعلق بمرد پاک ونیکو کار و پارسا باشد آنِ مرد نایاک و ملحد دیو خوانده میشود در خود اوستا صحبتی از فروهم مجرمین نیست فقط در صددر بندهش آمده است که فروهر یك مرد شریر با بوي و روان در جهنّم بسرخواهند برد ا از خود اوستا شايد بتوان استخراج کرد که دیو بمنزلهٔ فروهر مجرمین است چه در وندیداد فرگرد ۸ فقره ۳۱ از گناهکاران سحبت کرده گوید «کسی که پس از مرگش بدیو معنوی مبدّل میگردد » چنانکه از معنی لفظی فروشی برمیآید این قوه . بمعنی حافظ و نگهبان میباشد نه آنکه فقط انسانرا چنین پاسبان و فرشته ایست بلکه در کلیّه مخلوقات اهو رامز دا این قوّه موجود است هر یک از اجسام سماوی و آتش و آپ و گیاه و جانوران سودمند را فروهم مخصوصی است حتیٰ خود اهورامزدا و امشاسیندان و ایزدان را فروهری است در وندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۱۶ اهه رامز دا رز رتشت ممگوید «فروهر مراکه اهورا هستم بیاری بخوان» فروهر اهورامزدا بزرگیتر و بهتر و زساتر و پایدارتر و با هوش تر و رساتر و مقدس تر نامدده شده است

۱ رجوع شود به Justi, Handbuch der zend sprache بكلمة فروشي

صور اجسام از در آغاز گفتیم که پیش از خلفت انسان و ترکیب یافتن جهان روی صورهالممنوی مادی فروشی ها وجود داشته اند و در عالم بالا صور معنوی و شده است مستمسمی و روحانی کلیه مخلوقات اهورا بوده اند در فسل اول بندهش در فقره ۸ آمده است که پیش از آفر بنش عالم مادی اهورامزدا عالم فروشی را بیا فرید یعنی آنچه که بایستی در دنیا ترکیب مادی کیرد از انسان و جانور و کیاه وغیره پیش از آن صور معنوی آنها موجود بوده است عالم فروشی در مدت سه هزار سال طول کشیده پس از انقضای این دور هٔ روحانی از روی صور معنوی فروشی ها گیتی با آنچه در آن است ساخته شده است و آنچه بعد ها با مدائره وجود خواهد گذاشت نیز از همین صور معنوی بدیدار خواهد شد آخرین فروهری که بزمین فرود خواهد آمد فروهر سوشیانت موعود مزد بسنا ست که پس از آن بزمین فرود خواهد آمد فر وهر سوشیانت موعود مزد بسنا ست که پس از آن بزمین فرود خواهد آمد فر وهر سوشیانت موعود مزد بسنا ست که پس از آن برمین وارد فروار فلهور آخرین جسم هستم از این در فقره ۲۲ نیز چنین آمده است است امید وارد فلهور آخرین جسم هستم از این در فقره ۲۲ نیز چنین آمده است است امید وارد فلهور آخرین جسم هستم از این در فقره ۲۲ نیز چنین آمده است است امید وارد فلهور آخرین جسم هستم از این در فقره ۲۲ نیز پخیین آمده است است امید وارد فلهور آخرین جسم هستم از این برمید و این برمی به سیم از این برمید و این برمی به سیم از این برمید و این برمید و

این عقیده از حزدیسنا با اندک تفاوتی داخل دین بهود کردیده قائل شده اند از آنکه ارواح انسانی را خداوند پیش از خلقت عالم بیافرید همانطوری که سوشیانت نزد مزدیسنان آخرین خلقت بشر است مشباه (مسیح) در نزد یهودها آخرین روحی است که خداوند در قالب انسانی خواهد دمید پیش ارآنکه طیه ارواح بزمین فرود بیایند مسیح بوجود نخواهد آمد

فبل ار آنده اهورامزدا بمالم فروشی تر لیب مادی دهد بقول بندهش با فروهرها مشورت نمود و آنها را آزاد و عنتار گذاشت که جاویدان در عالم مینوی باقی بهانند و یا بقالب جسمانی در آمده بیند جنود اهریمن بجنگند فروهرها پذیرفتند که در جهان با بدی بستیرند چه دانستند که در انجام مظافر شده دنوها شاست خه اهند دید و بدی از جهان نابود گشته نیکی و حیات ابدی دکر بارد حامروا خواهد شه.

¹ وسوط أشور به ۱۰ ۱۳ ما ۱۹ ما

فروهر که صورت معنوي هر یك از مخلوقات اهوراست برای محافظت صورت جسانی مخلوقات از آسمان فرود آمده است ایر فرشته موظف است از وقتی که نطفهٔ انسان بسته میشود تا دم مرگ اورا محافظت کشد در دینکرد آمده است «همینکه زرتشت متولد شد دیوها خواستند که اورا هلاک کنند اما فروهر زرتشت بصورت مرد دلیری اورا پاسبانی نمود " پس از انفصال روح از بدن و سر آمدن دورهٔ زندگانی فروهر بعالم بالا عروج میکند ولی با صورت جسانی ترک علاقه نمیکند چنانکه خواهیم دید باز ماندگان در گذشتگان هاره منظور او هستند از ساحت اهورامزدا خوشی و خرمی آنان را خواستار است

عقیدهٔ بفروهر شبیه است بعقیدهٔ بقای روح که کلیّه اقوام قدیم بآن قائل بوده الد اما در مزدیسنا رنگ و روی مخصوصی گرفته افکار لطیف فلسفی ضمیمه آن شده است بطوری که آن را باید از خصایص آئین زرتشی شمرد در واقع در هیچ دینی نظیر آن هم دیده نمیشود چه فروهر چنانکه خواهیم دید غیر از روح است مگر آنکه برای فهم کلام ناگزیریم که عقاید سایر اقوام را که شباهتی باین عقیده دارد ذکر کنیم از آنجمله بابلیها اعتقاد داشته اند که هر کسی و را خدای مخصوصی است که اورا حفظ میکند و هر کسی فرزند خدا نامیده میشده است بنظر میرسد چنانکه بسیاری از دانشمندان مستشرقین ذکر کرده اند عقیده فروهر ایر انیان بشکل دیگری داخل دین یه و دو از آنجا بسایر ادیان سامی نفوذ کرده باشد

فالباً در انجیل می بینیم که از برای انسان ملک و فرشتهٔ مخصوصی قائل شده اندبطوری که تردیدی باقی نمیهاند از آنکه فقط اسم فروشی اوستا علک تبدیل یافته باشد ۲ همچنین بسیار بعید بنظر میرسدکه افلاطون در فلسفهٔ

۱ دینکرد کتاب نهم فصل ۲۶ فقره ۷

۲ رجوع شود با نجبل متی در باب هجدهم فقره ۱۰ و کتاب اعمال رسولان در . ب دوازدهم فقره ۱۰

خویش در تحت نفوذ مزدیسنا نباشد و در جائی که میکوید هر یک از اجسام را یک صورت ذهنی و معنوی موجود است از فروشی بی اطلاع باشد افلاطون میگوید نه آنکه فقط انسان و آتش و آب را چنین صورت باطنی موجود است میگوید نه آنکه فقط انسان و آتش و آب را چنین صورت ذهنی است صورت ذهنی بلکه لیکوئی و خوبی و عدالت نیز دارای چنین صورت ذهنی است صورت ذهنی و با بعبارت (idens) قالب و سر مشق (paradeigna) ظیّهٔ اشیاء موجوده است و با بعبارت دیگر صور ذهنی قالب اشیاء غیر حفیقی است چه صورت ذهنی نقط دارای وجود حقیقی است و اشیاء موجوده جسیانی تقلیدی است از صورت ذهنی (idens) که قدیمی و جاویدانی و غیر مرئی است آنچه تقلیدی است در معرس همه قسم تغییرات است پس هر چیز را در عالم دو جزء است جزء ازلی و ایزدی و جزء فنا پذیر جزء ایزدی مثلاً روح انسانی که پیش از نر ذیب جسمانی او وجود داشته در صورتی که باک و بی آلایش مانده باشد دو باره بمانم ولوی می وج از ده بیتام اولی خود رسد و بحیات ابدی پیوسته کردد این فاسنه طملاً یاد آور حکمت زرتشتی است مگر آنکه طمه فروشی به مصانه تغییر یافته است

در مینوخرد آمده است ستارکان بی حدوم که در آسمان دیده میشوند فروهرهای مخلوقات جمهان میباشند چه از برای هر بلک از آفرید کنان اهورامزدا از هر قسم و نوعی که باشد خواه آنهائی که یا بدائر ه وجود گذاشته اند و خواه آنهائی که بعد صورت هستی پذیرند فر وهری در آسمان موجود است ا لا بد این عقیده که ستارکان فروهرهای محلوقات اند در سهدی صورت یافته که علم نجوم در ایران نفوذ ارده بوده است در خود اوستا بهیچ وجه مناسبتی میان ستارگان و فروهران بنظر تمیرسد

میمیمیمیمی و کفتیم که فروهر نمیز از روان است از فقره به پستای ۱۳ نروهر غیراز روان است از فقره به پستای ۱۳ روان است در پستاه در پستاه در پستاه است در پستاه ست در پستاه ست در پستاه ۱۳ نوش توان) و بوی و روان ۴ فوره با سم برده شده است در پستا ۷۱ فقره ۸ نوش توان) و بوی و روان ۴ فروهم اسم برده شده است در پستا ۷۱ فقره ۸ نوش توان) و بوی و روان ۴ فروهم اسم برده شده است در پستا ۷۱ فقره ۸ نوش توان

گوید روان مخصوص خود را میستایم فروهر مخصوص خود را میستایم از این قبیل مثال در اوستا بسیار داریم ولی در خود اوستا نیز مثال زیاد داریم که فروهر و روان طوری با هم ذکر شده که قهراً بایستی روزی بهم مشتبه کشه این دو را یکی تصور کنند و چیزی که بخصوصه مدّ این اشتباه شده و تفکیک فروهر را از روان مشکل ساخته آن ملحق شدن روان است پس ازمر کش بفروهر در پسنا ۲۲ فقره ۱۱ آمده است «ما میستائیم همهٔ فروهای باکان را آن فروهرهای باکان را همین عبارت غالباً در اوستا تکرار شده است ا

مستعمل المراق ا

اینك كه صحبت ما باینجا كشید مناسب است كه چند كلمه در خصوص جشن فروردین گفته آید فروردین یگانه جشن ایران قدیم است كه نا بامروز پایدار مانده و بزرگترین عید ملی ایران شمرده میشود از سایر عیدهای بزرگ ایران قدیم مثل مهركان و سده نام و نشانی نیست ولی فروردین با خصایص قدیم مذهبی خود معمول است

و فدیه و هدیه نیاز مشمودند

۱ رجوع شود بفقره ۷ از یسنای ۲۲ و بفقره ۲۳ از بسنای ۷۱

Otto Seemann, Mythologie der Griechen und Römer Leipzig 1910 S. 179 Y Seignobos, Histoire du Peuple Romain, Paris 1909 p. 42

از آنکه این موقع از سال بفروهرها نخسیس یافته و نخستین ماه سال بفروردین موسوم شده بی دلیل نیست در کتب مذهبی و سنّت مزدیسنان وجه مناسبت آن معلوم است

میمسیسیسی و یا آخرین که یکی از شش جشن سال و یا آخرین کهنبار اعیاد مذهبی یا است در آئین مزدیسنا اوقات خلقت بشر است همانطوری که هش کهنبار سال ا محمد عصمی در تورات در سفر پیدایش در باب اول آمده است که خداوند در مدت شش روز آسمانها و زمین و روشنائی و آب و کیاه و خورشید و ماه و ستارگان و جانوران و انسان را بیافرید و در هفتمین روز بیاسود در سنّت مزدیستان نیز اهورامزدا جهان را در شش بار بیافرید اما نه مانند بهرو در یکب هفته بلیله در مدت بلیب سال در فیل ۲۰ بندهش آمده است "اهورامزدا میکوید ک خلفت عالم در ۳۹۰ روز بتوسط من انجام کرفت و شش جشن کهنمبار در هر سال قرار داده شده است" گفتیم که بیش ار خلقت جهان مادی در مدت سه هزار سال عالم روحانی فروشی وجود داشته و پس از انقضای این مدت از این صور مینوی جهان جسهانی نر دیب کردید. است این خاتمت در شش بار در مدت باست سال سورت گرفته است در خورده اوستا در آفرین کهنجر فرسانهٔ این اوقات اعربادیکر این معلوم کردیده است المحسلين كالهامال موسوم است به ميدبوزره وسويه ودياد وهلايهدودها بقول سنت در این روز اسمان خانت یافت این جندن در اردیبهایت مام در روزدی،عهر (روز ۱۵) واقع میشود دو مین کمهنبار موسوم است به میدیوشهم : سدهددهٔ دهیه این جدن در تیر ماه در روزدی تمهر (روز ۱۵) واقع میدود در این روز آب وجود یافت سوه بن کهنوار را پایه شهریم کویند بهسومه ایس. سهسانده وقوع این جدی در شهریور ماه در ایران رور (روز ۳۰) میباشد در این روز زمین آ فرانده شد چهروی کهنیار را آیا ماره خوانده اساده های موقع آن مهر مام در دور اتبران (روز ۳۰۰) مردد، در این روز گیاه خانق شد با بنیار و نمه بن میدیارد به به دسود در سام داده اید در دی ماه

و بهرام روز (روز ۲۰) واقع میشود این روز بآفرینش جانور تخصیص دارد ششمين كهنبار موسوم است به همسيتمدم سمهدده ما معاده مرده اين جشن در آخرین روز کبیسه سال که و هشتواشت مینامند واقع میشود در این روز انسان آفریده شد معنی لفظهی همسیت.مدم درست معلوم نیست مستشرقین آن را بطور یقین معنی نکر ده اند نریوسنگ آن را در سانسکریت به (خلقت همه گروهان) تر حمه کرده است دانشمند دیگر بارسی کانگا آن را بمعنی اعتدال و مساوات میان گرمی و سردی و تقسیم مدت ۲۲ ساعت شبانر وز بدو قسمت مساوی و یا بعبارت دیگر مساوی شدن روز و شب گرفته است 🕛

هریك از این جشن ها پنج روز طول میکشد روزهائی که از رای هر یك از گهنبار معین كرديم آخرین و مهم ترین روز آن جشن است این گهنبارها چنانکه دیدیم بفاصله های غیر مساوی از همدیگر دور مساشد در خود آفرین گهنبار این فاصله ها این طور معین شده است

از نخستین گهنبار تا بآخرین روز دومین گهنبار ۲۰ روز از دومین تا بآخرین روز سومین ۷۰ روز از سومین تا بآخرین روز چهارمین ۳۰ روز از چهارمین نًا بآخرين روز ينجمين ٠ ٨ روز از ينجمين نا بآخرين روز ششمين ٧٥ روز و از ششمین تا آخرین روز نخستین ٥٤ روز فاصله است بناد این نخستین گهنماو در چیل و بنجمین (۵۶) روز سال دومین در صد و پنجمین (۱۰۵)روز سومین در صد و هشتادمین (۱۸۰) روز چهارمین در دویست و دهمین (۲۱۰) روز ینجمین در دوبست ونودمین (۲۹۰) روز ششمین در سیصدو شصت وینجمین (٣٦٥) روز سال واقع میشود هر چند که خلقت آسمان و آب و زمین وگیاه و جانور و انسان بترتیبی که ذکر شد و معین بودن خلقت هر یک در یکی از کینمار ها متأخر است ۲ ولی معلوم میشود از بک آبشخور بسیار قدیمی میباشد چه در خود فروردین بشت در فقره ۸۲ ترتیب فوق منظور شده مرتباً نفروهم آسمان و آب و زمين و گياه و جانور و بشر درود فرستاده ميشود

K E Kanga, Avesta Dictionary

۲ رجوع شود به بندهش فصل اول فقره ۲۸ و زات سپرم فصل اول فقره ۲۰

چنانکه اشاره کردیم هریک از این اعیاد ششکانه سال پنج روز طول میکشد ولی در موقع ششمین کهنسبار که خلقت بشر در اوقات آن سورت بافته فروهرهای نامدارات و در کذشتگان شکوکار در مدت ده شب در روی زمین آوقف میکنند بنابر این از روز بیست و ششم اسفند ماه تا بآخرین روز پنجه وه (خمسهٔ مسترقه) در فروردین بشت در فقره ۹ به نیز چنین آمده است « فروهرهای مقدس و نیک و توانای یاکان را میستائیم که در هنگام همسپنمدم از آرامکاهان خویش پرواز نموده در مدت ده شب بی در پی در این جا بسر مرند ٔ ابوریحان میرونی نیز هر خصوس ایرن جشرن آخرین کهاجار سال مینویسد که ایر· یا عید ده روز طول میکشیده آخرین بنج روز اسفیند ماه را نخستین فروردگان و پنجه وه را دو مبرن فره ردکان میگفته اند بتوسط مورخين نيز ميدانيم كه اين جثن در روز بوده است خسره الوشيروان در مدت ده روز جشن فروردگان عفیر امه اطور برُم ژومتین (Jaman) را نیذیرفت چه مشغول بجهی آوردن اعمال عیدبود ۱ مینوخرد فقط بنج روز كمسه آخر سال را فرورديات مينامد ٢٠ امروز زرتشيات مانند بارينه ده روز اخر سال را فروردیات خوانده تشریفات مذهبی خبری میآورند عمه ما در ار ان آغاز سال نو روزی که خورشید داخل برج بره میشود جشن فروردين است بنخستان ماه سال عناسبت نزول فره رها از آسمان فروردين لأم د إده اند

۲ مانو غرد فسال ۷ د در ۱۳

سیم و سیب و سنجه وغیره میگذارند این عدد هفت که از زمان قدیم مقدس بوده اشاره بهفت امشاسپندان و یا بزرگترین فرشتگان مزدیسنا میباشد بی شك این رسومات که از روزگاران کهن بیادگار مانده اساساً برای این بوده که فروهرهای مقدسین و نامداران و در گذشتگان خانوا ده که از آسمان فرود آمد و خند روزی برسم سرکشی در روی زمین میگذرانند از خانه و زندگانی بستگان و از د بنداري و برهیزگاری و داد و دهش باز ماندگان خویش خوشنود گشته از درگاه خدا وند خوشي و تندرستي آنان را بخوا هند مورخين قديم غالماً از چشن في وردين یا نوروز ذکری کرده اند بخصوصه آنچه ابوعثمان جاحظ درکتاب خویش المحاسن والاضداد و أبوريحان در آثار الداقمه نوشته أند قامل مطالعه است بواسطه قدمت زمان این دو دانشمند و نزدیك بودن آنان بعهد ساسانیان كلیّه اطلاعات آنان راجع بنوروز و فروردجان یاد آور اساس مذهبی این جشن است ا بور يحان مينو بسدكه در اوقات فروردگان در اطاق مرده و بالاي بام خانه در فارس و خوارزم برای پذیرائی از ارواح غذا میگذارندو بوی خوش بخور میکنند گذشته از آنکه نخستین ماه سال باسم فروهر است نوزد همین روز هر ماه نیز بنگهبانی این فرشته سرده شده است فرور دین روز در فرور دین ماه موسوم است به فروردگان بنا . عوافق افتادن اسم روز با اسم ماه آن را هم عیدی میشمرند فروشی در پسنای ۱ فقره ۱۱ اسم ماه و در پسنای ۱۳ فقره ۵ اسم روز ۱۹ ماه استعمال شده است بقول بند هش گل بوستان اوروج که در فارسی بستان یا بوستان افروز و معمولاً تاج خروس گویند متعلق بفروهرها ست ا

اینك رسیدیم . عندرجات فروردین یشت قسمتی از این پشت فروردین پشت و 🕻 که در قدرت و عظمت فروهرها و قسمت دیگری که در استغاثه میریسیدی و ملب یاری از آنها ست بخصوصه در هنگام فر ودآمدن فروهر ها

۱ بوسنان افروز بنگر رسته باشاه اسپرم کرندیدستی خط فوس قزح برآسمان این کل را در لاتینی amaranto در فرانسه amaranto گویند وست West ویوستی Justi آن را در ترجه انگلیسی و المانی بندهش به Cockscomb و Hahnenkamz ترجمه کرد. اند

۸ ۹ ۸ فرونغم

یعنی در آخربن کهنبار سال سروده میشود 🍐

گفتیم که در کلیّه اوستا و کتب مذهبی بهلوی بمطالبی در خصوس فر وهرها برنمیخوریم که در خود فروردین بشت نباشد. در طی مقاله از مندرجات کتب پهلوي و پازند در این زمینه اشاره لردیم پیش از آنکه برویم بسریشت سیزدهم چند کله دیگر نیز از کتب مذ دور استخراج در ده کوئیم در دتاب شایدت لاشایست درفصل ۱۰ فقره ۲ آمده است که در هنگام جشن فروردگان باید نان درون ه دسالهم (نان مقدس) حاضر نمود در آئو که نامیا مصمیه معدس که یکی از قطعات اوستائی است در فقره ۱۵ گوید و قبی که روانت در کذشته بفردوس رسد فروهرهای یا کان بنزد اوخورش جاودانی که در هنگام مید یورزم نهیه شده است پیش آورند در اردای ویر افتامه در فدل ۵ میخوانیم و دی که اردای و براف از بل چنوت گذشت فروهر یا کالت لیز در جزو فرشتگانی بود. که علافات وی آمد، بودنداینات فروردین پشت ظه فروشی در اوستا مؤنث است نشتی که باین فرشته مختص است بلند ترین بشتهای اوستا ست از ففره باث تا نود و شش بطور عموم از عظمت و جلال و اعمال فروهرها صحبت میشود از فقره مذکور تا آخر از فروهر پاکان و پادشاهان و نامداران و پرهیزگاران و ۳۵ مندسین و مهدسات مشهور بادگردیده و بهر باث درود فرستاده شده است آکارنده اساس خاسیکه در این بشت دار شده شمر دم آثر اشتباه نشده باشد بیشر از سیسد و پذیر با اسماشخاص درآن مندرج است این نشت خود کنجننه ایست از لفات بو اسمله این اسامی بلای دسته از الهات ایران فدیم تنفوظ مانده چه معنی انعلی پیشر از این اسامی معلوم الزيراي علم كريار در اوساية إربه فعيد لاديت بريين استميل شده است اين هم صفت النات التمني سائل و فصلي از هم إلى ١٩٥٠ كه لمن سائر النان مشنق كرديده است در زیانهای النمانی و انگایسی بار vose و بر vose به از اوسنانی یکی است. به ایریه نیز اسم شش فرشتغان کرنبارهای سال میباشد. ظه مدکور در ریبویی به آناسان در ترجم کردیده کابه از کله گاس که در فارسی کام کوژیر میباشد کردبار و بر آنزه در از کاسان در بربوی کروم شده است مشابه انشود ایه کاس دیگر بهلوی که احلی ادان اسامها میکارده از حمله جاهانی که در اوسیا شش غایره و اینکههار باهو ذکر شامه است از این قرار است بستد ۱۰۱ و ۹۰۲ و ۱۶۰۶ و ۲۰۸ و ١١٠٧ و ١١٠٧ و ١١٠٢ ويسدد ١٠١ و ٢٠٢ است چون عدد آنها زیاد و شرح دادن هر یک جداگانه خود کار مستقلی است بناچار در طی ترجمه فروردین بشت از توضیح دادن و بیان کردن معانی آنها باید صرف نظر کنیم مخصوصاً در قسمت اخیر این بشت دقت شده است که اسم هیچ یک از مشهورین غفلت نشود اسامی تهام اقوام و بستکان و فرزندان و یاران زرتشت در آن ضبط است فروهرهای نخستین آموزگاران دین و پیروان معروف قدیم و پادشاهان و نامد اران یک یک خوانده شده است

چون ترجمه بشت را ملاحظه خواهید کرد محتاج بدرج کلیه مطالب آن نیستیم مگر آنکه برای سهولت فهم خلاصه مضامین آن نگاشته میشود

محمد عملیات فروهرها منحصر بعالم مادی و جهان خاکی نیست عالم .الا اعمال فروههما 🖁 و مهنوی نیز از باری فروهرها بی نیاز ندست چون هر یک از و سور میرود برا آفریدگیان خرد و بزرگ اهورامزدا را خواه معنوی و خواه مادی فروهری است ناگزیر قوّه محرکه در دست ایر و روح ایزدی سپر ده شده است حتی خود اهورامزدا قاعدهٔ کلّی را ملحوظ داشته باکمال فروتنمی در فقرات اول فرورد برن یشت به پیغمبرش گوید ای زرتشت فروهر های ماکان درکار آفرینش مرا یاری نمودند از برتو فروشکوه آنهاست که من آسمان و زمین و آنچه در روي آن است از رودها و گیاهما و جانوران و مردمان را نگاه میدارم از پرتو فروهرهاست که بچکان را در شکم مادر حفظ میکنم و این چنین خواهد بود تا دا منهٔ رستاخیز روزی که مردگان را بر انگیزانم و استخوان و کوشت و اعضاء واحشا و موی آنان را دگرباره بهم ییوندم اگر باری فرو هرهای واکان نبودی هرآینه نه گیتی پایدار ماندی و نه انسان و نه ستور سرا سر جهان گرفتار چنگال دیو دروغ میشدی از پرتو فروهرهاست که زن بنعمت فرزند رسد و بآسانی وضع حمل کند از پر تو فرو هرهاست که مرد فصیح زبان گردد از پرتو فروهم هاست که آفتاب و ماه و ستارگان را ، خود بیهایند در آغاز آفرینش مدت زمانی آفتاب و ماه و

٠٠٠ قروهم

ستارگان و فروغ بی پایان (انیران) و آب و کیاه هریا درجای خویش غیر متحرك بودند از پرتو فروهرهای پاکان است که کواکب بجنبش در آمده راه سیر پیش گرفتندو آب روان کردید و گیاه بالیدن آغاز بنمود و بعلرف باغ و بستان بخرامید فرو هرها در تقوه و قدرت ماهم مساوی ایستند فروهرهای نفستین آموزگاران دین قوی ترین شمرده شده اندو پس از آن نر و هرها یک هنور بقالب جسمانی در نیامده و آن فروه این مورد این ستکه از طهور از بش مجمهان جان نودمند فروهرهای مقد ده قوی تر اند تا فروهرهای مقدسیر مرده معمولاً بفروهر نخستین نیمور ایو مرث بی ساده به این مقدسیر دو در میشود تا با خرید میده دود فرستاده میشود تا با خرید سوشیانت میده میشود تا با خرید میده بید میشود تا با خرید است

بخصوصه هر میدانهای جنگ اداف وهرها بدوی طآب مه دود فنح و میروزی با امیر و شهر بدری است که بیشتر فیوهره دا از داد و دهش خویش خوشنود میکند هات دایر ایران از فرههرهای آسد ران و بالان خویش ما استفانه کند و شکست اشکر دشمن را از مها بخواها فروهره خود در داردانه خود برسر گذاشته و در بدوش انداخته و خنجر سیان بسته بهمر اهر ایزد مهر و ایزد رش و ایزدباد صفوف اعار دشمن دیم به درا رح در رست در هم میشکنند

 از فروهرهای نخستین پیشوایان دین و نخستین رزمیان و نخستین کشاورزان و خانواده و قبیله و ده و ناحیه و مملکت خواه آریائی و خواه خارجه یاد شده نسبت بهریك تعظیم و تکریم میشود نظام عالم بدست فروهرهه سپرده شده است آنچه بوده و هست و خواهد بود بی نیاز از پاسبانی این فرشتگان نیست ۹۹۹۹ فرو هر برای پاسبانی اقیا نوس فراخکرت گاشته شده اند ۹۹۹۹ از آنها مستحفظ هفتورنگ میباشند ۹۹۹۹ از آنها نطفهٔ زرتشت را که در تخهبان جسم سام گرشاسب هستند ۹۹۹۹ از آنها نطفهٔ زرتشت را که در آخرالزمان پدیدار خواهد شد دیده بانی میکنند ا

وقتی که آب از اقیانوس فرا خکرت برخاسته روی ببالا نهد صدها هزارها ده هزارها فرو هر بتکا پو افتا ده میکوشند که بخانواده و ده و محل خود باران برسانند ۲ در انجام مقال متّذکر میشویم که بخصوصه در فرور دین یشت خیرات توصیه شده است فرو هرها خوشنود میشوند از باز ماندگانی که نعمت خود را از بینو ایان دریغ نمیکنند در ایران قدیم جشن فروردگان اوقات خیرات بوده است

چون این مقاله در ۲٦ اسفند ماه ۱۳۰ شمسي از برای تصحیح دگر باره از مطبعه بدست نگارنده رسیده بجاست در ایر اوقانی که بنا بآئین کهن جشن نرول فروهرهاست این نامه را که باهمین مقاله انجام میپذیرد مانند فدیه و نثاری بفروهرهای پاک و دلیر و پارسای نیاگان مان تقدیم کنیم بشود که فروهر زرتشت و کورش و فردوسی و ابن سینا و خیّام و جلال الدین رومی و حافظ از ما باز ماندگان خوشنود گشته آبادی وطن ما ایران را از درگاه اهورا درخواست کنند

۱ رجوع کنید بمینوخرد فصل ۱۲ فقره ۲۳ و فقره ۲۹ در فصل ٤٩ فقره ۱۰ مینوخرد آمده است که ستاره هفتورنگب بهمراهی ۹۹۹۹ فروهم پاکان گماشته شده است که دروازد. فرونج را محافظت نمایند تا ۹۹۹۹ دیو و پری و جادو را که بضد سپهر ایزدی و ثوابت هستند. از هجوم باز دارند

٣ رجوع شود بمقالة تشتر يشت ص ٣٣٣

در خصوص فروهررجوع كنيد بكتب ذيل

Darmesteter, Ocuazl et Ahriman p. 128-132.

L. Zend Avesta, Vol. II p, 500-505.

De Harley. Aventa Livre moré du Zoronstriana p. CXIX-CXXV.

.. .. origines du Zoronatrisma Paria MDCCCLXXIX p. 296 210

Spiegel, Eranische Alterthumskunde Band II a. 91 98

Hong, Eccays on the Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis, London 1978 p. 200-213

Windeschmann, Zoroasteische Studien herausgegeben von Fr. Spiegel Berlin 1863 - 8, 313-324

L. C. Cassartelli, La Philosophie Religieuse du Mazdeisne sous les Sassanides Paris 1884 p. 76-80

Willi, Geiger, ostiranische Kultur, Erlaugen 1982 s. 286 294

Jackson, Die Tranische Roligien (G. 14. Ph.) 8, 643

Burthelomac, Altiramedic Wests thin h, Star durg 1,331

Kourad Schweinik, Mythologie der Perest Freddfirtem Main 1950 a. 314 320 Irracker, then higher den Altersteinen Locater Bond Berlin. 1953 a. 327 378.

الخرمشاء تأثارت آنگرنام سنی ۱۹۲۷ میشدی اس ۱۹۰۱ م. گذشته از آنام ترجم مروردین بشت در حرم ترجمه ایسای عثرتی واشیآنل و

دارهستقی و وُلف ۱۷۵۳، و پشتهای نامین و او من آبایه بین آموهاست هوان و و بارشان نیز آیشت امداور را در اجرو دو از بافعادر مهرسان نوین، ماج است در اسمعه ۲۹۳۲

و سلحه ٣٢٤٠٣١٣ أرجمه الرده الله

فرهنگ لغات اوستا

(لغاتي كه در اين كتاب مې_نى شد) (ا = **ىد-**)

آ أُوْرِوَ أنت مدر («سيهوم جالاك تند 442 أَ اوْرُوَتْ أَسْبُ سَدِلْ ﴿ سَمِ السَّمَ اللَّهُ اللَّهِ السَّبِ اللَّهِ السَّبِ اللَّهِ السَّبِ اللَّهِ السّ 377177 آ یم ٔ نیات سو بهوی (سوسم یکی از فرشتگان آب ۲۹۳،۱۵۹،۲۹۳۱ م آ'يو 'تر سره اله الله بي يسر . في فرزند 79 آپ کَوَ سهد وسددس پشت قوز **444** آ پئوش ساه ساكويوس ديو ايوش دو خشكي رقىب تشتر 444 آخْتبه سلهمدس یکی از دیویسنان 179 ار دو سؤر آ نارهیت سا عودددد اس سالسدده دمس اردويسورناهمد فرشته آب '\0 172 آرد سر(عو بالابرآمدن فزودن باليدن 170 آرد دُوی سـ(عودی است 170 أر أوك سرع إسرها وارنواز خواهر حمسيد 194 آرزَ وْ شَمَنَ مُداعِي فِي وَيِعِ مِدَهُ مِداعِدَ اسْمَ كَسَى اسْتَ Y . Y آرً سالس يك قسم ناخوشي است 440 آر تحت اسي ساع من من دون سار ارجاسب OAY آر زَ َ هِیْ سـ(٤)سس کشور غربی 044.541 مُ اَرِانُهُ وَ مِد (معد في (ر اور و بشكاه تخت آلات آلاتكاه تخت سنگی که در هنگام مراسم آلات روي آن گذارند ۵۰۸

040

أر شتات سال مه م سم ايزد ارشناد

کی برای معاب مفصلتر و اشتقاق کلمات و ارتباط آنها بالغات فارسی رجوع کنید بصفحاتی که با اعداد معین شده است

```
آزي دهاك سياد وسيهسوس فيحاك
           1 4 4
                  المينيُّ خوا أونت مددع في سيد (رمد ييرم بكي از
             70
                                             سروان زرتشت
                    استؤر يذوانو سعم في ام دوم
011:240:414
                                        اسن مددند استكسب
           770
                      اش بن ساهسا سارس بدب خاندان تهرافی
           0 7 7
                          آشمُ وُ هُو ً سيع، والأنه له مروف
       1 44,44 1
           1 1 4
                                آ شيرا مسويدور (س عدما جويدسي
               ا شوزاد أنكه معصوب درسا وسروق بسيد وزودي والد
     4741199
                                                از مفدسهن
                                اشی سیمو ایت فرشته نروی
P 6 7 1 1 1 1 1 1 1 1 0 1 9 7 0
               أشت الموروات بسهدى بسراددىسى والسار
          الوراواهيم وقدب في كان سببالا ديوستان توراني ١٨٩
               اشاش ونكوهن السامع داملا- فإلا لالالا يد أشي ونكوهن
    2 + 0 1 1 7
                                                 ابزد ارد
           ę, r
                             ا شونت سيس سرسيس بالد مقدس
                          ا شون سيهيد (الله الله ١٠٠٠ مند م
           9 1
                  آئي وهيمت سيهيد فأسان دوسهان الاسهان
    9 1
          110
                           ا فرا ارت سواس والسوال سال سرون
          4 1 1
                             ا "فسين" مدل ددعمد الما فرد ته
         0 : "
               row it is a guling men with the
           1 9
                                              والمدائي علم السابية
                    فالم العسهونية الجرأون وأفهامته بالسوافرة الهمان
         1 . 10
                    المش مدين سياكا وبدو لله الدوع المراه الدارة
                               ste die ungstegning to get
           4 5
```

ا الله كنكها سيومد (ع وسوس كوهي كه در بالای آن گنگے سیاوش واقع بودہ است **4 4 4** آثترماونكهه سيهوم سـ (ع-عسه دس اندرماه آغاز ماه 444 آنو مّنه سهروسددس چاريايان خرد . 491 اهمائى رَ مُشيجه سري عسد (سوير بدير دعائى است ٣٢ آ هو رُ مَن دَ سين (اس- عدي وسه هرمن د خداوند ۱۳۳۱ م آکھو سرور زرگ و سرور 444 ا 'هو **ٔ سان ۱** قوّهٔ حمات و زندگی حرارت غریزیه یکی از ارواح انسانی است OAY آ'هوّن وئيريه مدس<إمه فالعداديه غاز معروف يتا اهو 2 40 ا "را ورم مدوو مدى (36 مد ايا سرم چهار مين گهنبار سال 092 ی ائير يه سد (ددس آريائي ايراني 44 ي آئِدر بن سداددسإس آريا ايران 44 ائير ينم خوارنو سدادده (٥٤ سيسه ١٤٤) فرآريائي 17 فر ابران ائيرُين وَرَئِجِنَكُ مُددُدُد الديد الديد في السويع بعد الديد آرياو ۽ خوارزم ؟ PG, 414 آئير به مَنْ اِيْشِيه سد (ددسه سال دريع ددس 99 دعائی است ا ئىر يو خشو ث سد (دو چى بىلى يەركىد اسم كوهى است ١٠٣٣٤ ٣٤١،٣٣٤ ا السيم سوم سوم مرم 240 أ. ئش سورويه خيش گاو آهن 007 المشم مدور ي و ديو غضب و خشم 0 4 + 12 4 0

آیا ساس از ادات نفی است آبریت ساع(عماس بینوای دینی دارای چهارمین رتبه است آبر سماس(آذر آتش و اسم فرشته ایست

آثویه ساکه دس آبتین پدر فریدون آثرون سال سرسه آتربان آثربان بیدوی دان

ا الروان العلاقة المراكز العلاقات المالات الم

آز نینی سکسد بهرم د رد خده او مدری داری به مدید مسید آسنتر شده به مسلا ریدوای دس داری به مدید داری به مدید دری

آرهين سنودورس چر اور يابد ۽ پان

({ })

اردهن علام مل مع المن سراندان ۱۳۳۰ میلاد ۱۳۳۰ میلاد ۱۳۳۰ میلاد از می سراندان ۱۳۳۰ میلاد از ۱۳۳ میلاد از ۱۳۳۰ میلاد از ۱۳۳ میلاد از ۱۳۳۰ میلاد از ۱۳۳۰ میلاد از ۱۳۳ میلاد از ۱۳ میلاد از ۱۳

(أو=٠)

آویاپ ، دهسهس آنی جانوری که در آب زندگی أُويرَ ثَاتُ (ب**ه سـ (سـ م) سهم** بر تري و تقّوق و اسم فرشته است 1 . 1 آُو َ پَيْنَ ﴿ ﴿ وَهِدُونِهِ إِنَّهُ أَسُنَّتُ وَ اسْمَ فَرَشْتُهُ أَيْسَتُ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ 040 أوخشوت إرت «بال ويع «سم-١٤) مس هشيدر نخستين موعود مزد سنا 440 آورْ واخشیّه د**(«سىلىيىسىدىس** برادر گرشاسب 199 آور° وازیشت «اررسیودهدهس آتشی که در چوبها و کیاهها ست 110 آور و را ((«سه(سه آر ور کیاه "رستنی 009 آور ون د (دسه روان 0 1 9 آوز "یه اْ یر ْین ٔ ر**یسددوبرد (د اِس** اُزیر نگاه از عصر 44 تا سر شب أُو شهين دييوسد ١٠٠٠ أشهنگاه از نيمشب تا بر آمدن يك 44 أو شيدم من دوسه وسه أو شيدرن مرسد وسد ١٤١٠م اسم یك كوه است 40 $(J = \downarrow)$

آبر ^{° سم}یّن و <mark>در (۶ دد کاف ا</mark> برسم ید ید ید _{بر ب}جیّه _{۱۱} (۶ هم دد د سم بر ننج حبوبات ۲۵

ىر زى° سو تگه° عاراع د د سـ «سدى يك قسم آتشى است آتش بهرام 011 آبرز[°] **رسالای** بالیدن نموکردن 001007 آبست َ وئيري **۾ بسنده سنده سنداد** نستور Y A Y بشي رسي وسعد اسم ديوى است 104 بُورْجِيُّ (وِيد اسم ديوي است 104 أو مي الهجاد الوم علكت = 1 4140 بورى رسكه (د بابل 79 V'19 + آبو ْرَیْ (سکنه (د_{ان}رَ آ 79 V.19 . بو شینست رد ما در بهوده مه بوشاسب دیو خواستکین ۷۷ ۲۱۲ ۲ ه بيز أخر (د<u>کځظوه</u>اس دوډا 444 آبلو آر انچشمش ا<mark>سوردرس(٤-برسويع</mark>هسه ده هرار چنم 441 بنوار سينسَنَ (بدوردسا(٤- ددرد بددسالم در هرار ياسبان دارنده 187 بُئُونَ السَّطُّجُ سَا بَوَى يَكُلُ ازَارُواحِ السَّانِ اسْتُ OAA (پ پ) یا (و رو ف**صد (ردب** اسم کسی است یار آندی ار**دس(عیبروی** اهمت افیض دو فرشه ایسان يشن وسخسال بهن Y + Y . كَيْ نُدِّيَّة الْعِنْدُ فَيْ الْعِنْدُونِيْدُ الْمِنْ خَانُوا وَمْ يَسَانَ الرذات فسأسهسمس بيعدادي

ر مرض في المام المام المام عرون

ير تو ماونده روع (ع في عليه و بي س يرمي بي ر

149

0 Y +

44 4

يَوْا وْرُوْ ذاخشتى الله الم الله الله الله الله كسى است ٢٦٣ ١٠٠٠ بشن ه**۱ بیع سازی** یکی از دیو پستان Y.A 0 يشَّوْ تَنُو في ١٤٠ ربيع بي ١٠٠٠ من الله عنوس . 44. "پنچس دورا به سپر ۱۳۷ دده و «سالس پنجاه در دارنده ۱۳۷ پیتوَنَ به دم معد [اسم کسی است بیشیننگه و وربعداسدس دریاچه ایست در کابلستان ۲۰۰ آیستار هددهددسالس بتداره یئر بکا ر**هسد (دوس** بری . 44. یئری مثبتی هسد (د- عسد دود خیال واهی و بی اساس و ديو وهم و انديشه فاسد 121 يَوْ أُورُوْ چيستا هِ ڳِ ﴿(رادِ دوس كوچكترين دختر زرتشت ٧٧٢٠٥٣٥ َ بِمَا وَ رَدِيرَ يَ يُورَكُمُ مِن فِي سَاكُو (در كي - ع وسوم وسع سه پوريوتكيشان نخستين آموز گاران دين 1 7 7 دائس الع سوالا ودس يدسي Y V Y پئو ئيرَ يَه اِئيني هِسَادُ (ددسو برداد يروين W & 0 ْپئیتیش ٔ مبهیه هسده دورد - بوسودس پتیه شهم سوم گهندار 092 نیتی دان مسدم دوسه س بنام و جامه ای که 49 W در زیر زره پوشند

(ro = m)

تنشریه و تن همهوی (دوسه (سهبریم یکی از دیویسنان ۲۸۰٬۲۸۰ تخشمتو اور و و سنان ۲۸۰٬۲۸۰ تخشمتو اور و و سنان ۲۳۱ ترو مشیق هرسه (چه میسه و ۱۳۲ ترو مشیق هرسه (چه میسه و اسم و و تخوت رقیب اسماسیند سیند ارمذ ۱۳۹۶ تشین هرسه و و اسم فریشته ایست ۱۲۳ تشین هرسه و و اسم فریشته ایست ۱۲۳

۱ ټ پ	تَفْنُوْ مِسُلًا
ب ەرىيغ ىسە كىش	
	تَشُوْ الاسراد تن
ســـــــــــــــــــــــــــــــــــــ	مَنْ مُنْدُدُ مُ
	' _{توس} َ ۱۹ رندس
. روع توش توان ناب	
	تیگری مدی
	تگر ٔ مدی (س
م (دوس تیشتر ستارهٔ نیر و فرشتهٔ بنران ۲۱،۲۲۳	
عدم (دروبراد اسم جمعي ار ستاركان است علم	
رار تاریخ دیوی که آب را مسوم سی دند.	َ تَبُورُونُ هُو ِس َوِ
امساسپند خرداد د.و نشنگی است ۹ :	رتار
ب قلة كوه هرا	ترر مسوير(د
المراكم المناسبة المن	
آهلهمدو بعد اسم قومی است . ۲۳۶	
(6)	
السويعهمسطلاس فريدون ١٩١	أَنْهُ أَنْهُوْنَ اللَّهِ
ىد بدرگرشاست ١٣٠١٩٨	
(e, e)	
५५५	حاماسا ك
مرود رن بد عمل ر کاره	•
(p = -5)	1 5000
19 4 con June June - 19 19 19 19 19 19 19 19 19 19 19 19 19	5500
رسوريس چې ا	

[Y &

چیستا مودده مه علم دانش و فرشته ایست 0401544110 چیستی عددهمو علم دانش و فرشته ایست چیئچست برسوبرسددهس دریاچهٔ ارمیه 417.41. (خ = سل) خشتاو بال معمد اسم خانواده ايست 774 منشر مل مع مدى المد شهر سلطنت 4 414 A خَسَرُو 'سوْكُ مَن عَلَى است كَالَجُ - ودووه اسم محلى است ٢١٨ خشَرْوَ ئيريه مل ويعد في اله- فاسد (ددسه شهر يور امشاسيند ٢ ٩ يعج « خشنتُو آر مل مع إله لح لي أله خشنو تره دعائي است 44 تخر الله خر 144 خر تو بال اسال کا ساخرد 44 خرَ آو س **مل اسدا ند** خروش 0 Y + خشئت ملي سيد موم سد شيد نور 110 خر فستر عن مل اسك ددم اسع اسع دست حشرات كش ٣٦ خنه تثبیتی مل به می معده به اسم یکی از پریها ست 4 . 4,4 .

خ = مع پیش از واو معدوله

خوار شکه معده ۱۱۴ ساوس نخره فر 014.894 خوارننگهو آت معسر (ع) سود سودس سوده فرهمند مخرهمند ۳ ٤ خوانو نت بعد («سيهو» اسم كوهي است 4811448 بخواذات سيسم سمس خودكام خود آفريده خدا ٢٤ خوانیرت سید ۱۰ (سه له سه کشور مرکزی 8 W W خوائيريزم سيسداديسه خوارزم 143 خَوَّ بِنُوْنَ مِعودسكم إله خيون اسم يك قبيلة توراني ٣٨٩٠٢٦٣

(د=و_)

٥٣٥	المراجع المنافع المراز والأواليان والأراجية المناسبة
* • *	ارد ادر هدو دورو دو دو دو دو الله اسرخالو اده است
2 Y Y	د آمونیش آر بَعَنَ هِ سِم کو د مد- رهد عداد فرشته ایست
Y + Y	دان وسدان اسمخانواده ایست
414	دانوْ ويد: اسم يک قبيلهٔ تورانی است
9 0	دائیتیا وسده، دس رودی است در آرباویچ
००९	من من المسلم
2 40	د خيرو وسيعود ده يت دهخد! شهرياد
ν Α ,	
۲۳.	ه خيور ويديع دد وه فرشته مستحفظ ايالت
۳ ۸ ۹	در شینیك وسرایسدمدوس بل از دیه سنان
٣٧٧	درغ وسراع سد در در نک دراز
415	دروً ولـ«ند درست سحت عافیت
*****	دروا سيا و(«ساندن سافرشته حافظ ستم ران
,	- V
91,44	درگوتت و(۶ی:«سیبرم دروغ پرست کاباك
911:19	دَرَ أَوْنِ وَاسَطَامِهُ درون أَن مقدس
5 9 4.5 4	د ان وسع اس دین وجدان و یکی از ارواح انسفی است
	دورانوس مهراسطيس دور دارنده مركب من
5 7 4	است از برای هوم
470	الرور المين وراسوروسوروس ري لا مرابون
445	ده دای به ورفه دسد اردس خداسانی در شن
3	
٣ ٢	مروح علايع مروغ حيو مروغ
4.7	و أنه الناس فيد و ((المداداللد الداللة

041

o ለ ለ ነይ ٩

د تينگهو يشيق وسدكسود- دسددود دهويت مرزبان ٥٣٥ (') = ()

رَ آمّا **(سره)س** سخاوت و فرشته سخاوت 1 + 1 147

ر ميشو ين (سده فكعد إسا ازنيمروز اعمر رفتون ٣٢

رَّ تُوْ (سـمهر راد بخرد دانا و رئيس روحانی 44411 + 1 رز (سری مرتب ساختن نظم دادن 077

رَ ﴿ سَمَن (سدوه سه ازمكاه ميدان جنگ 074

رَ * شنْدُو * (مدويع إد رشن فرشتهٔ عدالت 07117

ر تکیها (سدوس اسم رودی است 770177

ر تشو بشكر (سوم كى دومومدامد راسهى اسمى است

که در وقت بجای آور دن مراسم مذهبی بیکی از موبدان

1 . 4.6 23 ميدهند

> ر الوريخنكه اسكاسدون روشني فروغ 112 رَ يَوْ ذيتَ (مدلم عدم اسم كوهي است 421

رَّيْنَ أَنْ السَّلَالِينَ السَّلَالِينَ مَا كُرِدُونَهُ رُونِدُهُ رُونِدُهُ 409

, ئوتنى (سوهررسى بهره) را يومند دارنده فروغ و شكوه

و شهری در نیشایور (ربوند) ۽ س

(ز = ۶)

ئزر ُ نُو ْ شَمْرَ کی سالسان دوسر (سر زرتشت زَرَ * رُوْشِيْرُورِيْمَ * كِيداندى دىدى الْمَاكِم عَهِ الْمَانِينِ مِثْلُ زرتشت عنوان مسمغان بوده است واسم فرشته ایست که مستحفظ مرکز حکومت روحانی زرتشتوم

8 N V . W X

ميباشد

اهشاسا

```
Y . .
                                               زرَية ک(مسادیسا دریا
                1.4
                                                  زم کسے زمین
                ( زند ) آ
                                     كزنتو كيئيق كسيرمر- يدور
                           زندیت
              140
                                                 رزرک ناحمه
                            رُ تنوم كيد يهوم رؤيد فرشته مستحفظ ناحيه
               44
              444
                                     زَ يُـنَ كِ سددس إسد دي زمستان
                              زَ أَوْ رُو مَ عِسك في (سمة آبز ور" آب مقدس
£ 7 9 ' £ 1 A ' 1 0 9 ' 0 9
                  زئیر یخ کسد (در سر زار بیچ دیوی که کیاه را مسموم میکند
                                       دبوكرسنكي رقيب امرداد
               4 7
                                          زئو تر يسطهسا زوت
E741100114911 . W
                                             زئيري كسداد زربن
                      زئیری باشنیم کسدادهسیس عنو زرین باشنه
                  ز كينيا و ر خويد مه كاسد (ددسددس سي يهي ساووي
                        ا سم محلی است
              P 1 7
                                 زئيري و ئيري يسداد-واسداد زرير
              (\tau) = cc
                 ساونکهی <mark>ددس«سـ﴿برود</mark> فرشته ایست که با فزودن چاربابان
                                        درک کاشته شده است
       سايوژدري ندسدندولله و د در اشروزدنگيه يکي ار مهدسي ۹ ۹ ۳٬۱ ۹
                                 سينيت دوع يعوم سيند مست
              AΑ
                         سينترودات ودوع بيوم في وسمس مندس
        4 V V.A .
                 سينكنا آرمشي دوع بهمس ساعسدم و سيند رمد
```

4 4

سعین بنیج مین و دوج میر بع معیده (معد دیوی است رقیب تشتر سبيينج أور و شك مداه د بهر بعد ما دا دوس بكي از د یو پسنان رقیب کی گشتاسب 444 سینیشت دده اده ادر کرزمان 110 افروخته است سييتيور ودهده دراه كشنده جشيد \ A V استور أو چن مديده كا اسكاميد مدروزنه 1 . سد بنجره ستیذات مدموری سموس جهان مادی دنیوی 112 سَتُوَ يُئسَ ددهـ ١٥٥ مـ (هـ وموددهـ ستويس اسم ستاره ايست ۲۷،۲۲ ۴ ستارو کر مآو ده دوسال و ۱۶۶ عسم ستاره کرم دو دنب 424 دنىالە دار ستنور معمد المد ستور 4 4 4. 4 4 4 سيجي هسر يك قسم ناخوشي است 4 V 0 سرو مداد شنیدن 017 سر ً تُوش مد (مد كريبوند سروش و بمني اطاعت نيز 01717 آ مده است سر َ تُوشاوَر ز مدا مدا ويع مد «مداع پيشواي ديني داراي P78179 هفتمان رتبه 1 . 7 سروَ دو(دریس سرو شاخ Y . 1 سرور دد (درسه (س شاخدار 1 1 . س بر و دایداند زیبا ـ خوشگل 4 . 4 گرشاسب کشته شه سنكي وَكُنْ دندون سوددد شهر ناز خواهر جشيد ١٩٣

سو تدسد الله سود نفع (در کانها سوا ددسه الله) £41.444 اُسوْغذَ ددرج م سهد 0 4 41 5 41 سورهی ندند ((نسان)د کشور شرقی 'سؤورا ددرى أس نكين حلقه 1 1 7 'سۇر دە**م(س** ق<u>قى توانا</u> 1170711 ستاور شن مدرسد «ساريهاسه سياوش سياوخش 714 سَئير مَمَ عدىد (دون علكت سرم (سلم) خاور زمين 148 مغرب عملكت روم اروبا سَنُوْشَمَانَتُ فَدَيْدُ طُولِيْنِ دَدِيْدِينِيرِهِمْ سُوشِيَاسَ مُوعُودُ مُرْدَيْسَنَا ٣٥ ١٠٠٠ ٣ 104 سئني دديدو وراد اسم ديوي است تَسَدُورٌ وَ فَوْسَدُ (﴿ لِللَّهُ فَا يُولِ وَ مَسَى رَقَيْبِ شَهْرِ يُولِ 9 4 امشاسيند 44109 تسئؤكن ألعسطوس فرشنه صحتاو خرشي والرقي سيئن ودس والإلاس سيمرغ ف بيد في ال فاست فوارسيدن 0 1 7'0 1 0 فرَ إِشْنَ الْحُوْلِينِ وَهِنِ مِنْ مِنْ اللَّهِ فَرَاسَتُنَاهُ فَرِسْنَاهُ مَا يُؤْكِ اللَّهِ وَالْمِنْ اللَّ OAY فرادَتُ كَرْبُتُ ﴿ لَا لِهِ فِي عِينِ عِيدُ فِي افرا 1 . 4 فرادت وبسرم هو جيائية في السيسي- فاله مده عرب ١٥٠ بعد بعد مده 44 فرنشه است مواتل برافزودن رختينها فرادت فشور (فالسهريين-(د يهرد فر ١٦٠ ايست كه بـ فرودن w() چارویان ورک نافته شده است 44 4 فرادت وبر ((السهيس فاله الله عرضة الست كه را وزودن السان تشده شده است 4 4

فرستويه فألسعه ١٤٠٥ وعائي است فرَوَرانِ ﴿ السَّرْسُـالسَّهُ إِنَّا فَرُورَانِهُ عَازَى اسْتَ دَرَاعَتُرَافَ بدين زرتستي فراشمی **۱۵سییم،** مفرح پروراننده مقوّی 4 Y 4.40 A فرد َذَ فَشُورُ ١٥ سـوسـ ١٨ يهم كشور جنوب شرقي ٣١٠ فرزَ دا َنوَ که (سری ویسه سد «سه دریا چه ایست درسیستان ۱۸۵ 🗀 فر کو کاسوسددسه بیش قوز کسی که درسینه قوز دارد ۷۷۲ فرَ نَكْرَ سِتِنَ ﴿ (مِدِ (مِدِ مِدِ لِمِدِ إِلَيْهِ الْفِرِ السِيابِ Y . V فرَ مُنْتُومُةِ ١٥٠ سريع سال بدم (بد يدر زن زر تمت ١٣٠٣٨٥ فرَوَّ شِيُّ ﴿ لَا سِهِ السِّهِ فِي عَلَى اللَّهِ عَلَى اللَّهِ عَلَى اللَّهِ عَلَى اللَّهِ عَلَى اللَّهِ عَلَى فرَیانَ **((درسارس** اسم یک خاندان ^نورانی از دوستان زراشت 7791777 فشو شو منش فيهم يهم إلى 4-6 عول الله دعائى است ٥٤٩ فَشِيَّهِ فِي ﴿ وَبِيرِسَاكُ إِنَّهُ فَرِيهُ فَرِيهُ (ک=و) کیکستی و سان ساندم د کیست زهر 479 كشو وسائ يه س خر 144

کوارد وسدسهداعهد اسم طبقه مخصوصی از مردمان که باعمال زشت شهرت داشته اند ۱٤٥ تر وساله اسم یک ماهی است

Y 7 0	کر وسانس یکی از تورانیان
1 2 41 / 0	ک _و ت وسالهٔ ۱۹ سکارد خنجر
100179	كَرُّ يَنُ وَمِدُ لِمِدَاهِمَا } از بيشوايان ديويسنا
٧٥	کر°شور وسه (میع«سه (ع کشور
190	کر سا ^م سی و ۱۹ عدسدده سه کرشاس پ
711	کر ِ سَوَزُدَ ۱۹۶ هنده(س <u>دی هید</u> کرسیوز
۱ ۸ ٤	كر شبيتر وسال بدره م سال چرغ مرغي است
Y Y 0	کسٹویش وسدد«دوب یک قسم ناخوشیاست
411	کن وس.∤ کندن
* * *	كنكة وسوره كنك سياوش
0 / 9	گو°ند َ وربیرویس دیوکندی و سسیّ؟
17	كَوْرَنْمُ خُوارِنُو وَسُــ«سُـوه[٤٤-يعيسـُ١٤] فَمَ لَيَانِي
۲ ٩	کورِی وسـ«د از پیشوایان دیوبسنا
1 4 *	کوَبرَنت ٔ وررد(دیجوم.س کرند
۲ / ٤	کو ّاوُ َ سَنْ ﴿ وَمِدَ ﴿ مِدَامَدُ ﴿ وَمِدَامِ إِلَيْكَاوِسَ ﴿ وَمِدَامِهِ لَا يَكَاوِسَ
3 / 7	کوات و سر (سهم) سه قباد
441	کوپی کوات وسدد. و سدسه مس کیقباد
041544.04	کَیّذَ وسددسیمس یک قسم جرم و گذاهی است
451	کرثِت و ندویره، سام کروهی از مدخواهان و دشمنان ۶
r 0 1	<i>کنُورُو وسدا «س</i> کچل
Y	كثون وسالا له سكوم كوهه
o Y +	کہر ً کتاب وسر بھا وسم سدند خروس
	(w = L)
*	كَادُ في سَمَّ كَار
76	كا أُوشَ في هدى ه كوش فرشته موكّل چاربايان

```
کدا هسهس کرز
  2901199
                          كذور فسمسرساس كرزدارنده
        199
                      كرو عان في سراكي عساس كرزمان عرش
   1 2 1 1 1 7
                   تر مو و ترنکه هسد او کو اسانسوس ورگرم
       079
             رجوع کنید به و َرَنَّکه
               کند رو ی سیووس (عکه سه کندرب زرین یاشنه
      دروی است که بدست گرشاسب کشته شد ۲۰۰
                                        سَمَّةً في سد (دس سُعَد
      143
               ، َکُوْذَ عىرى س يكى از شعبات رودارنگ
      Y Y Y
            رجوع کنید به رنگها
     ٤٩٣
                         کو سین فی سد (رسدد است جانوری است
     474
                                      کُنُوش ھع‹ریہ کاو
            كيِّهِ مَرَنَوْ في سدرو بوس و عدالس في الحكوم ث
     474
                                     كَنُّوش ١٤٥٥ كاو
                  كَنُّوشْ اوْزُورَنْ فِعِنْ لِهِ ﴿ ﴿ ﴿ اللَّهِ } كُوشُورُونَ
471,14
          تَكْنَوْ كُرِنَ عِ سِـ لَا وَ الْهَالِهِ اللَّهِ كُرِن درخت بزركي است
  1 . 1 . 7 0
                           که در فراخکرت روئیده است
      199
                                كئي فاسمادات كيسو
                           كَيْسُو في مدوم ودارنده
      199
               كَمْنَوْ چيئرَ ع سـ لامول السـ تخمه و نطفهٔ كاو
      177
                   كَدُّوْ ش ع سدا ويعمد كوش آلت شنوائي
      474
                       (e = 1)
  41710
                                        alo cuzeme alolo
       79
                                         مره عدن
```

٣ ٩	-ر _خ ، عدر شمردن
٦ ٩	يمريت ٤٤٠ع، مد انسان مردنی در کذشتني
11. 414	مَنِ مُثَوْنَ عَدِد (عِينِعِسَد الإسديو فرا موشى و فنا وزو
٣٧γ	حمرز عمد (ع عداع بسودن ماليدن
o	رِمرِ غ ٢٠٠٠ مرغ
۲ ۸	- مزد آیسن عسکو دوسده (سه مزدیسنا
had hil d	تميثر عدى السامهر
0401151154	مَنْشُرَ عِ يْوِلُ (مِدَ كَلامِ مَقَدَ سَ وَ فَرَشَتُهُ أَيْسَتَ
7 9	مشیّه عسی ودس مردم مردنی در کذشتنی
47774 4 1.17 ·	سَمْشَ ع ىدوبريوس ميش
* 7 4	تمشي عسوم يهود ميش ماده
٧,	مَمْيَنَيُّـوْ ، عَلَمُ وَلِمُ الْمُعْنِينَةُ وَ الْمُعْنِينَيُّـوْ ، مَشْت
¥ \	"مئينيّو" ع امد(ادسر(الله ميثوي معنوي روحاني
770	تمنیوش یچینز عدد دوید مود کالس منوچهر
mmq	َمَثَيْنَ ۖ عَ سَوْمِ لِيُسَالِمُ سَاءِ خَ انَ وَمَانَ مَيْهِنَ
44 A	ميزد عديسر وس ميزد فديه نشار
44 4	ومنافقة عسوم في المدادوس ميهن سرا خاله
ru d hu	مشمن عسوهل عسار ميهمان
5 4 mind 5	ميترأو دروج عدلالح ولها بيماشان
5 4 hr	رميتر و آئو جنگه خدي (لي سهي سون درست کو
2 7 4	ميشر ووزيه عدى الح ودس بيماشان
: 41	مَوْا رُزُوْ عَلَيْهِ ﴿ ﴿ مِرْوَ
11) 11 11 6	مَنْ رَبِّ مِنْ وَرَرِمِيَّه عَسْدِمِ وَدِلْ وَكُونِ (عَاسَدُنْ
992	العسائلين أشهالمها و

مَدِّيذٌ يوشَى مِنمَ عسده دو ويع عهد ميد يوشهم دومين 092 مَمْدَدٌ با ارزِّيه عسدج دسد (دوس ميديارم ينجمين كهنبار ٤٩٥ مهرك عسره (وسه مرگ 140 مهر کوش عسس (وجي بدسه ديو ملکوش 110 مئه رَبّ عسد (دوس مجرم سزاوار مرگ 117 (i = {} "نُسه إسدد نسا لاشه مردار 104 رُسؤ كُش إسددوس يربعس لاشه كس نعش كش 104 ّنئبر َمناو **(بدو(هر.)سارسه** نرمنش مرد دلیر 199 414 أنيَّة أله المعالم سالم نوذر ٥٢٢٧٨٣ تَمْوَ مَمْيرَ بِانَ السِكْمِسِد (ددساس خاندان نوذر 677 نما نو کئینی اسلال بهدهد بزرگ خاندان 240 رئيس خانواده يك عانيه (عددوس فرشتهٔ مستحفظ خان و مان ٣٢ تَنْسَ بُوسَنَّكُمِه إله و (دو لح دو دوسه نريوسنگ پيک ايزدي 110'PYO (b=0)2 7 7 وات واسم ساد فرشته باد ر وارید کنا **هاساده وساس** به آفریدخوا هر همای دختر کی گشتاسب ۳۹۱

وازيشت فلسكود ودم سد آتش برق

011

و اسی **هاسند** به اسم ماهی بزرگی است در اقیانوس في الحكرت 141 - واكرت المسوم وسداع مس كابل Y + Y وُ اوْ رُوْ وَ كُنُو بِمُوابِق عَالَ ﴿ أَرَاقِ سَاكَ دَسَاكُو مِو فراخوكو يوت دارندة دشتهاى فراخ صفتي استكه همیشه از برای ایزد مهر آمده است ۲۳ و أُوْرُو ْ كُشَ ۖ فَالْحَدْ (روسيه على اقيانوس فراخكرت ١٣٣٠١ه٣٢٠١ ٣٣٢٠ وُ أُوَرُهُ بَرِ سَيتِي وَالْجُرَارِ- إسراع بسمد المور شمال 2 44 غربی است وأورو جرشيتي طهرار بعد (عرسمه تشور شمال شرفي ۳۱ ع و تراً به هاسد (دوس مطلوب آرزو شده $\Lambda \Lambda$ و نارى واسداد درياچه رود Y A V 10117 و بو فانسدد فرشته هوا 44710 ونثد وأنث فاسلسهم ستاره ابست ورن واسراع اس ديلم كيلان 1 4 4,0 4 9144 تو بعيشت في بعد بع د ب بعش بهش بهشت تور° **وليدا** ۾ کرندن کروندن ناور اردن رَرُ عامداً بارور نمودن آبستن اردن 014 0 7 V ور واسا بوشاندن بشهان كردن وترت فأند (بد سنه Y A Y تور والعدالعد اغبي است كه حشيد بنه مهاد 114 آور ً **فاند**(نسایلی از تورانیان آ 470 تور آشوا **فاسر(عيهع سـ «نب ا**سم السي است تور تن **فاسـ(؛ يبع س**ـ ورشان البيوتر جنكلي بيشه ورئسان فاسر وبالدسوس وسه 414 7 Y 0 وزَعَ واسريس بس وزغ ار ورَزَعا وزغ ماده

```
وَرَ "كَاهَ فَاسَدُ لِسَدُ لِعُورِ سِوكُند مِحَاكِمَة Ordalie
     077
                             وَرَ ذَ وَاسَارَعِيمَ بِاليدِن نَمُوكُرُون
     010
          ور°أر عن طع (ع) السيه السيد بهرام ييروزي فرشته
      17
                                   وَرازَ عاس (سوس سُكَراز
     209
     290
                                     وَزِ°رَ فاسرائد كَرُز
     وَ حِين مَنتي ولسرسده سود يك قطعة شعر ٣٤٥
         و أكنوهي دائتيا فاسدرس بوسدم درس رودي است
1 1 4.1 7 4
                                           در آرباويج
             و °ندار منینیش <del>واند بیروید (۶۶ مدد (دوبد</del> اندریهان
     719
                               , هم و الح سور سك خوب
      ٨٨
          و موفريان ولي سود (درساس آش كالبدآدمي
    011
                                       حرارت غريزيه
           و هو مننگه ولي سور عدوس بهمن امشاسند
     ۸۸
     110
                                 وَيه والمدديد ديوى است
     2 Y Y
                          وَيا مُمَن وادس في مداهم المجمن
     2 Y V
                         وَيا خن وادسه للعداس انجمنى
              وية نتكو هئيتي فله م سه درس سدم د رودي است
     8 Y V
     5 Y 0
                             و یدا تو واجهسم دیو سک
           و بسپو بیش طاحه دده ک<mark>و دومه</mark> پزشک و دارو و
    OVV
                                       درمان همه چيز
        وبسیّه فای مددوسه فرشته ایست که از برای نگمهداری
     44
                                   ده کاشته شده است
    209
                              و مری کای اوس کرک
```

و رو نگروت کا درسد و سورسه و یونگهان پدر جشید ۸۸۰ و ستتئو را و **فادنده سد (** دیکی از ناموران از خاند ان نوذر ۲۶۵ 1 7 0 ويش وادييون زهر و سیبتن فایر به ساه مساه ساوقی که داار ما ما و رو 444 مكاهش است ويس پئيتي وادنده سدمد بزرک ده دهخدا ۲۳۵ و يدَدَ وَشُو عَلَي وسِم سَلْ يَهِم مَ مَدُور جَنُوبِ عَرِبَى ٢٣١ ويسي تنكُورو اشق فاله دديدس - ئىدر (دريا - ساويدم د مدر آشت الورونت رقب کی کشتاست از توراندان 414 دىوىسنااز قىلە خىون (ey :- a) ها ": سوسدي (سه هزاركام 401.444.174 هاوَن سه سدرسلاس هاون 279 هاو في بره سدردساد هاونكاه طرف سبح 279 هاق کن میس «ساسه بزرگترین بیشوای دین دارای تخستهن درجه بوده است 279 ه شوم الم المعالم الله هوم كساه و شرات هوم و اسم ف شته است 27917 تَمْمُوْرُوْ بَاتُ الله الله ((رسم الله معردا د امد سيند -9010 تَعَشُورُونَ يَعِ لِلسَّرِ ((للسَّ كَامِلَ وَسَا فِي اللَّبِينَ -90 تعنو شينكيه سعدا يهودسه ساسه هوشنك 149 هُ أُو اللهِ وَأَلِيهُ اللهِ للسَّحِ وَوَ (السَّحِ برولسَ عَن رَ 4 4 0,4 1 4 تهم سامع عادوه الترامة V o آهيڌ تڪ ڪ هن ٿي ني سيهم سيڊي سندم د هاني ها ۽ - ١٠٠

	•
٤٣	مَيْتَـُو ۚ كَرَشُورَ بِ اللهِ اللهِ اللهِ عَلَى اللهِ اللهِ اللهِ عَلَى اللهِ عَلَى اللهِ عَلَى اللهِ اللهِ ا
44	آهپنتو ايريک س سه م به - داد سپوه س ه هفتورنگ ۸
71711	
14	آهرا بر زئیتی س ید (سرع(ع)سده به هر برز البرز ۳
Y V	َـــمرِـتَ سِيْســــ(عِمْوســـ يك.ب قسم ناخوشي است ه
٤٣٠	س ارو پ
4 9 4	تَعْزَ نَكُرَ وْ سَتُونَ سِيْسِولَ لِيَا ﴿ لِيَا - نَدُمُ ﴿ إِنَّهُ عَزَارَ سَتُونَ ا
٣٩٧	مر من
	تهست شمست به معدده می
o 9 c	J. W. Character Language
711	آهنگن بره سهروس (س هنگ افر اسیاب
101	هشي المحصور ويوى المح
የ ለ የ 'የ ٦ ሃ	آهو تئوسا مهره مسدوده زن کی گشتاسب
77 V	· هو پائیدر یه سه ددسد (ددسه سال نیک سال رزق و فراوا نی
W. a. b	هوهایا سورعسددسد هو میّا سودهسددسد همایون
441,44	فرخنده واسم دختر کي گشتاسب که همای گويند
7 % 7	هومیگ سودهسددسوس یکی از تورانیان دیویسنا
** *** *** *** *** *** *** *** *** ***	َهُوَّدُوَ سه «لِي هِ اسم خانوده جاماسي و فرا شوشتر
W+ £'1 A+'10	هور خشيئت سو«سه(ع-مليسس وهرم س خورشيد،
7 W V	یمیزوارین س ه دی «سه (ع)س نیرو ؛
Y + Y	آهيتا سپ سودم سدوده سه اسم کسي است
\	كا هو أنو اله د الله ورمه خوب
1 • 1	هوشیتی س وربیردهود منزل نیک

(10 3)	
ياتو فلاسم جادو	۲ ۹
يار وموسد(ع سال ۱۰۱٬۸۹۵	09111
يائيرَية بموسد(درس سالي فصلي ١٠١٠) ٥٩٨٠١٥	٥٩٨٠١٠١
يثا آ'هو وٿيريو فهرسه صديده ۾ واسد (دديا غار	
معروف يتاأهو	1 • 4
َير ٌ وسرسـر فديه آوردن قرماني كردن عبادت	
کردن پرستش نمودن ۲۱۷	717
آيز ت معرمديده ايزد ٢١٧	* \ \
آيسان والإنسانه إنسان الله الله الله الله الله الله الله ال	
يشتى مىرسىسە بىت	
يمتر فالإساف والمواسل أناز كرار برستنده	\ :
َيوِنَ بِسِاسـ«سـ{ جوان معرسـا جوان عبر الله عبر	0 2 0
آيق هاي دس جو گندم	
ايم فالاع س جم	
يم فصرع علم توامان	1 // /
آیو ایشت مع طور دو معمولات برای از تاموران و داف از	
خاندان فریان ۲۸٬۲۹۲	777.77

	غلطنامه		
ا صواب	خطا	سطر	معتشه
Iravische	Iraniebe	پاور <i>ق</i> ى	٣٥
داغ باطله	داغ باطل	₩	५ ५५
daena liis	daena نُونًا	\ \ \	2 7
Xãdhâta	X&data	پاورقى	٤٢
بشكل آدمي	بشكل آدم	7 4	٤٣
ماركوارت	ما كورات	ا پاورقى	0 9
پادشاهان	پا د شان	, W	۸.
کا تپا تو کا	كاواتوكا	پا <i>ورقي</i>	٨٣
کا تپا تو کا	کا یا تو کا	1 8	ΛŁ
مذانب	akçi liş	19	٩٥
اين روز	اً بن رز	۲	٩٦
ڒؙٸؙؠڔؠڿ	ز ئىر ياك	٦	97
Kultur	Kutlur	باور قی سطر ۸ <u>۱</u>	141
برخی از	هریك از	Ψ	\
ارد و یسور	ارد يسور	 	170
سينه هاي	سينهاي	. 0	177
كا تپا توكا	کا یا توکا	۲.	\
Adamssage	Adamsage	پاورقی سطر ؛	
زشم زا ن سپس اترط آمد پدید	زشم زان پس اترط آمدیدید	£	
از فرکره	از فقره اول نهمین	سطر ۷-۸	Y . Y
اول ونديداد فقرء نهم	فرگرد وندیداد	المنظر المال	,
ئے۔ پیگ	مينئ	پاورقی سطر ہ	4 . 4
تواریخ ما مسطور است	، تواریخ مامسطورات	1	
	The state of the s	7.	\ * A

سالهم	خطا	سطر	معنمه
هـ هـ مرولکې ۵	هيُّو -در وه	. –	717
س مدرك مد (سدرسدوس	س والدارسدين	1	
سادادد ((سالاس)	>&\\$\\\\\\\\\\\\\\\\\\\\\\\\\\\\\\\\\\\	7 7	712
سهائ څوه سه	mass J. J. Grand		741
435	كردولهم		400
نده بی درین	الفديها زرين	فقره ۷۸	
y^***	John Nove	ياو رقبي سطر ۱۱	
, 3 · . u	مبالاء	یاورقی سطر ۱۲	
	أعاز بالمد	فقره ۱۱۸	
	Min	١٧	
A property of the second	John Alph	11	
For a Resister 1 1 g	Buck the good Day	7	774
64 - 1/2/10	65mm/~ 50	1 7	
John Charles	Juga in the	باورقي سطر ۹	٧ ; ٥
A STATE OF THE STA	() () () () () () () () () ()	ي ورقبي حمار ٣	
they are the	Adding (and)	مَدّرة ٢	
, (**)		بالبروقني سطرا	
alico, rimination	with my of	يذه وقتي سننيه	
to a constant	to a cho	١.	
Pro Comment	x 2 1 4	W 4 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1 1	
		ولار د ۲۲	
, c * * * *	4	u _a u _{ue}	
So him on the first of		١	ટ લ્લ
William or but a comme	by ton Marie , Ton	Y & Low Bray	c Y o
1.*		the way of	5 Y V
	(a) of the	** •	exy
interest to the second	, 	64 V ; 6	574

اعلان

انتشارات انجِمن زرتشتیان ایرانی .عبشی و ایران لیک تألیفات پور داود

تاریخچه مهاجرت زرتشتیان بهندوستان ۵ قران

خرمشا. نطقهای پورداود در هندوستان راجع بآئین و تاریخ و لغت ایران قدیم ۳ قران

سرودهای مقدّس پیغمبر ایران زرتشت اسپنتیان (جزوی از اوستا) باترجمه انگلیسی دینشاه جی جی باهای ایرانی جلد مقّوائی ۲ ۱ قران جلد خوب ۱۵ قران

سوشیانس رساله ایست راجع بظهور سوشیانس موعود مزدیسنا ۲ قران پوراندخت نامه دیوان پور داود بانضام ترجمهٔ انگلیسی دینشاه جیجی با های ایرانی قیمت جلد معمولی ۱۲ قران جلد خوب ۱۰ قران

کتا بی است راجع بتعلیمات و فلسفهٔ مزدیسنا تألیف دینشاه جی جی باهای ایرانی (سلیستر)

بيست مقالةً قزويني

أبرأتشاه

كا تها

جلد اول کتابی است مشتمل بر مقالات ادبی و تاریخی دانشمند معروف میرز ا محمد خان ابن عبدالوّهاب قزوینی باهتمام پور داود در بمبئی بطبع رسیده

متحل فروش هندوستان . بمبدّى

Iranian Zoroastrian Anjuman, Shapur House,

Iran League, Cama Street,

Cawasji Patel Street, Fort, Lombay.

Bombay

ایران طهران کتابخانه طهران خیابان لاله زارکتابخانهٔ کاوه خیابان ناصریه رشت سرای دو مرتبه حجرهٔ آفامیرزا عباسزرکش

اروپا بران اداره ایرانشهر

Transchähr, Berlin Grunewald Friedrichsruherstr, 37

Shouldst thou yearn for an ever-prosperous realm,

Then bring into vogue the Holy Sovereignty of

Khshathra.

With the grace of Aramaiti, the Angel of Love, Cleanse thy heart of the rust of all hateful feelings.

Happy the man to whom Love becomes His guide in the affairs of this world!

He gives his hand of help to the poor, He becomes like a brother to one and all.

Till the name of Truth and Right shall last The Mazdayasnan Religion also shall endure.

Now let us see what is the ultimate goal, what is the object desired, what is the final aim in Ultimate Goal the Mazda-yasni religion. It is this: through piety, truth, righteousness, cleanliness, effort and exertion, valour and generosity, charity and benevolence, learning and wisdom, optimism, patriotism and friendship with all humanity, it is evident that the reward in this world is happiness and peace, and prosperity and joy, rest and comfort, glory and greatness, and after this period of happy and pleasant earthly existence has ended, the ultimate hope of bliss in the other abode, corresponding to the teachings of the Suti philosophy of Iran, is thus described in para. 2 of Yasna 40 (Haptaii Haiti): "O Ahura Mazda, Thou hast reserved this reward for us in this world and the world divine, so that thereby we may attain to Thy propinquity and live eternally with Thee and with Truth."

> The key to salvation, Holy Zarathushtra Entrusts in the hands of each one of us.

He announces that a man, by his own deeds, Becomes fit for the Court of Ahura Mazda,

There is no path but the path of Truth (Asha), In this world full of clamour and noise.

Beware, and go not by any other way.

Take heed, and love not thyself in some mirage and wilderness.

Strive for the perfection of thine own soul, That thereby then may stobe in joy To-morrow.

Verily he would be a ruler and a leader.
Who obeys implicitly the heavenly command.

Hoist in thy heart the banner of Truth (Asha), Pitch tirm the tent of the Good Mind (Vohu Manah). means "related to Arya (= Iran)". The meaning of this word is the same as "Iran" of to-day. In my translation wherever these words appear in the Yashts, I have translated them by the word 'Airya' or 'Arya'. I believe, the right course would have been to translate them as Irani and Iran, so that it may be clearly manifest to what extent our Holy Land has been remembered in our ancient sacred scriptures. There is not the slightest doubt that in ancient times, the Iranians called themselves 'Airya'. Darius the Great, in the rock inscriptions of Fars (at Naksh-e-Rustam), calls himself an 'Airiya'. Thus: "I am Darius, the king of kings, the king of many countries and nations, the king of this great and vast land, the son of Vishtaspa the Achamenian. I am from Fars and the son of one who came from Fars. I am an Airiya (= Iranian) and claim my descent from Arya (=Iran)." 16

In Achæmenian Persian, the word 'Airiya' always means "Iranian". As Herodotus himself writes, the Medes were formerly known as Airiya.17 In short the word 'Airya' in the Avesta, 'Airiya' in Achamenian Persian, and 'Irani' in modern Persian, are one and the same. ponding to what has been stated in the rock inscriptions of Darius above quoted, in para. 56 of the Teshter Yasht it is stated: "If the angel Teshter is held in reverence, no hostile army will enter the kingdom of the Airyas (Iran), no floods, no poison, no chariots of enemies, no hostile army with hoisted banners will visit the land." With reference to the central dominion known as Kh^vaniras Bami which is said to be the abode of the Iranians, refer to page 433. Although this attachment of the Iranians to their own country is so well manifested in the Avesta, yet this love has not prevented the Avesta from speaking well of other kingdoms too. In paras. 143 and 144 of the Farvardin Yasht, next to the Fravashis of the Iranians, praise and blessings are showered upon the Fravashis of good men and women of foreign countries, four of which are specifically named which we shall comment upon in their proper place.

¹⁷ Herodotus, VII, p. 62; also 'Aufsütze zur persischen Geschichte, von Th. Noldeke, Leipzig, 1887, S. 148.

which, here and there, we hear from some source or another, that the ancient Iranianshad no greatattachment for their own country, -- a false belief, the origin of which I do not know, -the sacred volumes of the ancient Iranians prove the fact beyond all doubt that they were never devoid of this great Apart from the fact that ancient historians feeling. have always described Iranians as having a great love for their country, in a book named after Emperor Maurice of Rome, it has been reported by the Byzantine historians of the sixth century that the Iranians had great love for their country, and then comments are made about their valour and their war-time organizations. We must remember that this is an admission which comes from the pen of enemies, though they have not besitated to use any amount of unbecoming and abusive language about the Iranians. Evidently, they could not possibly deny to the Iranians the great qualities for which they were famous.16

Emperors, where Darius the Great earnestly prays before the Court of Ahura Mazda that his land may never be overwhelmed by a hostile army, by a famine and by the spirit of untruth, ado not mean that the Iranians were full of love for their country, what else could the inscriptions mean? He had not left a single powerful kingdom unconquered on the face of the earth that he might be afraid of the probability of a particular enemy over-running Iran in his time. In his prayer then merely for the permanence of his own sovereignty and not for his beloved Iran for all time?

In the Avestare peatedly we meet with the word 'Airya', as for instance, in the Khordad Yasht, para. 5; Aban Yasht, paras, 49, 58, 69 and 117; Teshter Yasht, paras, 6, 36, 56, 58, 61; Meher Yasht, para, 4; A htad Yasht, para, 5; Zamyad Yasht, paras, 56, 69; Vendidad, Farg. 19, para, 39, etc. This word means "Itanii" or "Persian". A similar word 'Airyana' which appears in A htad Yasht, para I and in the smaller Siruza and the biener Siruza, para, 9, etc., also

¹⁶⁻¹⁹ section the specific rank Landers and Velkerkunde 5-15 Jhd von Karl Dietsich, Leiptur, 1912 -5 365

Knowledge, because of his good thoughts, good words and good deeds, and prayed to it for steadfastness of purpose, for the power of hearing things, for strength of his arms, for the health of his body and the power of his vision." In the smaller Haptan Yasht, paras. 1 and 6, mention is made of 'Khratu' which means "wisdom and learning", and distinction is made between "natural wisdom" and "acquired wisdom". It is stated there: "We praise inborn wisdom created by Mazda. We also praise wisdom acquired through learning which is also created by Mazda." Para. 126 of the Meher Yasht and para. 16 of the Sarosh Yasht Hadokht may also be referred to. Ashas been observed, knowledge and learning, which are the foundation of happiness worldly and divine, have never been neglected in the 'Mazda-yasni' religion.

Zamyad Yasht, which refers to the royal glory of Iran, beautifully brings out the fact that hope and optimism are necessary for the progress of man and for success in all his efforts. According to the contents of that Yasht, glory and greatness are the birthright of Iran, and they will not be wrested from it as long as the world endures, and at the end of time, this glory will be entrusted to the 'Soshyants', the promised ones of the 'Mazda-yasnan'.

Throughout the Avesta and in the body of the Yashts, particular stress is laid on men exerting themselves in cultivating the earth and making it prosperous, and in rearing flocks and herds, and protecting all good animals useful to men, and it is due to such habits and intrinsic virtues that the glory of Iran has evidently out-distanced in time, the glory of her two enemies, Greece and Rome.

At the end of this discourse, we think it incumbent upon us to direct our attention to a very important point, viz., one of the attributes praised in the Avesta, of which at this moment, our country is in the greatest need, and without which it would never work out its salvation. That particular attribute is what we understand by the word "patriotism" to-day, and which our illustrious forefathers dearly cherished for our beloved land. Contrary to the rumours

against the army of Ahriman, men are necessarily taught and inspired with the quality of courage and manliness. Just as the 'Mazda-yasni' Paith made the ancient Iranians well-known for their quality of truthfulness, in the same way it made them renowned in the East and the West for their courage and might, and made them so often victorious and triumphant in the field of battle.

If we should wish to comment on all the good moral-traits expounded in the Yashts, the discourse would be increinately lengthened. Therefore, shortening the subject necessarily, we might say that in each of the Yashts some particular attribute becomes the object of the theme. As for instance, in the Rashnu Yasht, the attribute of justice is referred to. In the stanzes of this Yasht, each one of the seven regions of the earth, from the summit of the mountain Hara and the shores of the ocean Frakh-kart, to the heavens, the moon and the sam, the stars and the endless expanse of light, and the highest heaven are mentioned and wherever Rashnu, the angel of Justice, may be, his help is sought for.

In the Farvardin Yasht, charity and benevolence are inculcated. The Fravashis of the departed ones who, at the end of every year, at the period allocated to them (at the time of the Nowroz), come down from the heavens to see those whom they have left behind, are anxious that their survivors here should contribute their mite for the sake of the God of goodness, so that they may be happy and again ascend to the heavens in joy and pray to the Almighty Ahura Mazda for the permanence of joy and happiness and the increase of presperity of those who are left here. The angel of Charity is known by the name of RiMA, and is referred to in para, 3 of the shorter Haptan Yasht.

In the Din Yasht, Chista, that is, "knowledge and wisdom", is spoken of and praised. In the first para, of the said Yasht, it is stated: "We praise knowledge the best created by the Holy Ahura Mada, knowledge which shows the right path, knowledge which make are reach the goal." In paras, 6 and 7 of the same Yasht, it is stated: "Zaruthushtra praised

ears, a thousand eyes and ten thousand sentinels, ever wakeful night and day, is said to be standing on the summit of a very high tower, keenly watchful that he may give adequate punishment to any one who speaks an untruth and breaks his promise. In the chariot of this valiant angel, whose hands reach from East to West of the world, are a thousand arrows and bows, a thousand lances, a thousand swords and a thousand maces. All that armoury is for use against the speaker of antruth and the breaker of promise. Mithra brands a liar's heart with the loss of his children, he makes his bouse desolate, he lays waste his lands and flocks. In the field of battle hebrings him defeat, deprives his life of joy and holds him back from gaining his reward on the day of judgment. In the Meher Yasht, the best recompense and the worst punishment are assigned to the truthful and the liar respectively. To the extent to which the conception of good and evil was possible to mankind in those distant ages, to the extent to which in those ancient times it was possible for them to express their thoughts in language, to that extent is truth extolled and untruth despised in the Meher Yasht, and it is done in such a marvellous way that we bow down our head involuntarily in respect and esteem, before the sublime morals of our great ancestors whilst reading the Meher Yasht.

Amongst the other acceptable attributes and praiseworthy morals, what draws the attention Courage and Jusof a man particularly is the attribute of Benevolence, Learning and Opticourage. All the Yashts are full of mism heroism and manliness, horse-riding and combats, archery, etc. All the angels are poetically described as clothed in silver or golden armour from head to foot and everywhere the blessings of success and victory, strength of heart, resolute endurance, fleet horses, etc., are sought as blessings from the valiant angels. In a religion where the world is considered a battlefield between the forces of good and evil, in a religion where mortals are exhorted to exert their utmost in a fight

The influence of the teaching of the Avesta against falsehood can be readily seen in the Canci-Inscriptions Darius form inscriptions of Darius at Behistun and Fars. This great Achievenian emperor says in his inscriptions at Behistun:-"() thou, who shalt be a sovereign, in times hereafter, refrain particularly from the evil of untruth if thou shouldst wish this realm of ours to endure, Whoever tells a lie, give him condign punishment." Further on he says: "With the help of Ahura Mazda many other works have been accomplished by me, which have not been recorded in these inscriptions lest infuture any one reading them may consider that my deedsare evaggerated, and possibly not believe them, and think that I was speaking on untruth. Lot believe this that has been done by me. Abura Mazda and the other angels helped me, for neither I, nor my royal house have ever been vengeful, tyramous or liar." In another place he says: "O thear, who shalt be a king in the future, do not make friends with a liar or a tyrant but give him his due punishment." In his in criptions at Takhtse Jamshid, he says: "Daring the King speaks: "May Ahura Mazda and his angels come to my help. May Ahura Mazda ward off from this realm all hostile armies and protect it from the evil of famine and untrath," "It Our object in citing these passages is to show how the teachings of the Avesta had influenced our ancient Iranians and had made them the friends of truth while a lie was abhorrent to them. 15 These last passages from the inscriptions of Takhtse Jamshid are practically a perfect interpretation of the teachings of the Avesta in Achamenian Per. i.m.

The most vicious of men is he who sides with the army of dregrant or har. Is it not wonderful that in that dim and distant past our ancestors so thoroughly understood the beauty of truth and the edioneness of untruth? Meher, the angel of Light, who is the quardian angel of promise and compact, poetcally described as possessing a thousand

¹³ Too Keelin in Spirader Astronomien von Weisebach, Leipzag, 1914

^{15 &#}x27;Edward angerith', by Course Decoud. (Bombay, 1905, Shamsi,) pp. 61-73.

discourses written in that behalf in this volume.12

Further the ideas in 'Mazda-yasni' about the end of the world and the advent of Soshyant and the day of judgment and the resurrection of the dead, the bridge of judgment, the balance, heaven, purgatory, and hell have prevailed in all other religions from and through Iran.

One thing on which most particular stress has been laid in 'Mazda-yasni', (and because of the Truth and Rightgreat insistence and importance with eousness which it is constantly urged may be considered to be the very basis of this religion,) is Truth. There is no room for surprise that the ancient Iranians were renowned in the world for truthfulness and even their worst enemies, the Greeks, could not deny them their due on this point, for Herodotus himself writes: "Iranians taught their children from the age of 5 till they reached the age of 20 to become perfect in three things: (1) Riding, (2) Archery, and (3) Truthfulness." Some lines later he says: "The Iranians will not mention anything which they are forbidden to do, for before them, untruthfulness is a great disgrace. Likewise they consider it a shame to be in debt, for according to them, a man who borrows money will necessarily have to be untruthful," s

The highest ideal and goal of a follower of 'Mazda-yasni' is to attain to the attribute of 'Ashavan', that is, to be truthful and righteous. There is no need for us to cite passages for truth and righteousness from the Avesta, for every page of this Holy Book which we may open, will be found full of praise for the quality of truth and contempt for untruth. Just as a man is expected to exert himself to embody in himself this divine attribute of truth, in the same way he is exhorted to avoid untruth which is a quality of the spirit of evil. Untruth known in the Avesta as druj is the most dreadful of all demons in whose hands a man may unfortunately fall.

¹² As regards the philosophy of Amesha-Spontas, also see 'Paik-e-Mazdayasnan', Volume I, by D. J. Irani- (November 1927.)

¹³ Herodotus I, 136 and 138.

instance, no question can appear more surprising us than the birth of Jesus as described in the beginning of the New Testament. We must, however, not linger over the incident of his miraculous birth: we ought, rather, to devote our attention to the fact of that great personage giving up his life on the Cross in pursuit of his ideals. In perusing, therefore, such supernatural portion of the contents of a religious book, which does not harm anyone, we must devote our attention to the ethics and morals treasured in them, which are capable of bringing benefit to the people generally. We share the mention of problems of such supernatural influences in our holy books in common with all other religions. What distinguished them from one another are the ethics and morals contained in them, and moreover the mode of worship, the usages and ceremonials that are to be found particularly in each of them.

Coromonal Symbols of 'Mazda-yasni', which distinguish has from other religious are Ab-zôr, Hom, and Barsam, which are the principal means of prayer. Each one of them indicates a special object, about which we have spoken in its proper place. All these three must be regarded as a motive for worship, for preparing Ab-zôr, and squeezing the Hom plant, and tying and untying the branches of Barsam, entail the chanting of Avesta and praying and praising the Almighty. Similar practices and observances with special instruments and utensils are to be found in the temples of Brahmins, the synagogues of dews, and the churches of Christians.

Apart from the outward ceremonials we find in 'Mazda-ya-ni', contrary to all other religious, the great importance assigned to the world and the life herein, that is, the joys of this world are not considered as in any way derogatory to the happine—of the next as we have noted before. The other important points to be noted in 'Mazda-yasni' are the philosophy of America Spentas and of Farohar, for which the reader may be referred to the two particular weakness is not to be found in the 'Mazda-yasni' religion. It teaches us not to submit to any calamity; it teaches us that all 'things evil and bad have no right to live in this God-created world; they must perish to keep the expanse of the world clear from all molestation for the friends of Ahura Mazda. An instance of this we find in paras. 7--9 of the Ardibehesht Yasht: "O Wind blowing from the North! be gone; O Diseases! go away; O Evil Spirits, O Disorders and Noises! get away; vanish, O Fever! perish, O Tyrant!..."

In the 'Mazda-yasni' religion, what attracts our attention more than anything else is the mention of the holy triad of Humata, Hukhta and Huvarshta. Huvarshta, viz., good thoughts, good words and good deeds. In every page of the Avesta, it is repeated. Not one single good work in the world can exist beyond the all-embracing circle of these words. Whoever is the possessor of these three radiant gems, has reached the treasury of divine secrets. That man has reached the state of perfection and has embodied in himself all the divine attributes.

Ahura Mazda sees no happiness or wealth more worthy of His chosen Prophet than these, for in para. 18 of Aban Yasht the wish is expressed that Holy Zarathushtra, the son of Pourushasp, will always think, will always speak and will always act in accordance with this Divine Message; and Zarathushtra, too, in his turn expressed the same in the And then throughout in the Avesta the same yearning for the blessing of this holy triad for all the followers of the 'Mazda-yasni' is expressed. It is not my object to give in detail all the principles of 'Mazda-yasni'. That would occupy much more space than the few pages of this introduction could afford. My object is to speak generally about the contents of the Yashts and give an example or two from their pages for illustrating my points so that the understanding of the rest of the Yashts may become easier. In the Yashts, too, we come across topics, out of the ordinary and supernatural beyond human comprehension, and often opposed to the principles of science, just as we meet with similar topics in the books of all other religious.

In para, 22 of Sarosh Yasht Hadokht it is stated: "We render our praise to the entire good creation." Thus we see that the meaning of the famous line of Sa'adi: "I am in joy with the whole world, for the whole world proceeds from Him, "I am in love with all creation, for the whole creation is from Him," is completely borne out by the Mazdavasni Faith.

This homour and homoge is not paid particularly to the material creation only, but individual good attributes which are also represented by individual angels, are remembered with joy. Such are, for instance, justice and love, courage, might and victory, benevolence and majesty, religion and barning, truth and righteousness, purity and well-being, patience and obschetze, the truthful word and the ancient traditions, etc. A group of these angels has been mentioned in particular in para. 21 and 22 of Sarosh Yasht Hadokht, In opposition to this group of ancels whatever is bad or ngly, discoverable or harmful, either corporeal or incorporeal, like masts wind an i di tempers, slothful sleep and falseshood, greed and amore, etc., is said to be bodied forth in evil spirits, raised up by the Evil Mind against mankind.

Contrary to the religion of the Hindus, in which the Liffing of even a harmful animal is not All things evil permitted, so much so that on the festival must be destroyed of 'Nag Panchami', milk is given to serpents, and of the Jains, a sect of Hindus who will not touch a position meet if found on their person, but will leave it there, not to mention the Brahmins and Vaishmays who do not berenter animals or take any land of animal food, in the Microscopi relicion it is imperative to light against an etial, other a hazmital, and the killing of noxious reptile reconsidered a meritorical net. In ancient Iran it was computed to the Manuels to to about with a slick in other hands with an iron head (called in the Avesta Khranet, as them, "reposite I alber", and in the Palikevi, Margan). The same, through the misplaced had been of the Indians, drink hall, from their head, and vet every year sting and kill a large number of them. It is worthy of note that such, ort of Curtius, Dinon and others11 have recorded, about the pomp and glory of Iranians, is also quite apparent from the Yashts themselves. Many a mention do we find therein of palaces of a hundred shining columns, of scented and fragrant beds and glittering and sonorous wheeled carriages, neighing steeds and cracking whips, of swords and arrows, and maces and lances and helmets and armours of silver and gold, of rich gold-embroidered robes and cloaks, of crowns and necklaces, and ear-rings and armlets set with gems. Naturally in a religion where life is not considered as a thing abject, and where the happiness of the future is not made conditional upon a miserable present, all the joys of life are welcome. Whatever thing in the world is beneficial or useful, the religion is friendly to it and seeks it. Similarly, whatever thing from which a possible harm may come or which may be a source of trouble or grief must be considered as inimical, for the destruction of which a man must exert himself.

Consequently, it is entirely logical that in the 'Mazdayasni' religion, the heavens and all they All things good contain, the sun, the moon, the stars, and beautiful are holy etc., and the earth and all that is on it like waters and vegetation, fire and metals and useful cattle, etc., are considered sacred and precious, and homage is rendered to every angel to whose care these are consigned, and thanks are offered to the Court of the great Creator, through His divine emissaries, for the joy-bringing gifts of variegated lights, of fertilising waters, for life-giving vegetables and useful animals; and even the natural sights which bring comfort and delight to the eyes of mankind are appreciated and thanked for. As for instance, the summits of mountains, the high-soaring birds are mentioned in the songs of praise in paras. 3 and 6 of Yasna 42. In short, whatever is good and beautiful is holy. Repeatedly in the Avesta, the whole good creation is remembered and we will give one instance, viz., para. 3 of Yasna 42 where it is stated: "To all things good and beautiful we render our homage of praise."

 $^{11\,}$ Rapp: die Religion u. Sitte der Perser nach den Griechiu. Römi, quellen, S. 102-103.

law or spirit (see para, 17 of the Aban Yasht). Similarly in para, 15 of the Tir Yasht, Ahura Mazda says: "I erented Teshter, the angel presiding over life-giving rain, worthy of homage like Myself." In the same way in para, 1 of the Moher Yasht, Ahura Mazda speaks in identical language about Moher, the Angel of Light.

As the foundation of monotheism is laid in 'Mazdayasni' in the supreme and divine sovereignty of This world should Almra Mazda, special importance is consehe full of Joy and Happiness. quently given to the thoughts of glory and greatness, strength and power in the Zoroastrian religion. Contrary to the other great religions, the 'Mazdayasni' does not turn its face away from a good and glorious earthly existence. Life i connething good and noble. The world with everything in it is a holy gift, Joy and happiness are gifts from God to men and we should not deprive ourselves of them. Poverty and destitution are the acts of Abriman, In the hope of getting reward in the next world, we should not shut, our eyes to the material bounties of this world. Distress and abject misery in this world are not the wherewithals to obtain honour and dignity in the other world. On the last day of judgment, wages will be paid to that man who by his endless efforts had tried to make this earth prosperous and had sought to make mankind happier. The abode of the highest heaven is pledged to the beauty of a man's actions in this world, The man who exerts his utmost for the happiness and welfare of others and brings these to them, himself shares the happiness which results from the efforts of others, and will eventually be in happiness and joy. Probably because of these fundamental principles, we read so often in the books of scholar and Orientalias that the "Mazda-va-ni religion is very appropriate to the life of the pre-ent age.

Repeatedly we come across passages in the Avesta, that wealth and a large family, a prosperous home and plenty of children, horse and carriage, herds and flocks of cattle, corn-yielding fields, even a variety of catables, are considered as things worth desiring. Whatever the ancient threek historian such a Herodotus, Xemophon, Ctesias, and

Ahura Mazda with the group of the holy Amesha-

The supreme sovereignty of Ahura Mazda and the divine quality of humility Spentas and the other angels rules in His divine kingdom of heaven, which sovereignty of His is known as Khshathra. Everything in the world, spiritual and material, is under the protection of one of His divine emissaries or angels; the heavens

and the sun and the moon, the stars and the endless source of light, the atmosphere and the swift-flowing winds, the land and the running waters, the vegetable and the animal kingdom, the life-giving fire, the useful metals, etc. are severally under the protection of a particular angel. Within each of these good creations, a divine essence is lodged as a trust, known as its Farohar (Fravashi).

Split open the heart of every atom, And you will find a sun shining within.

This One Supreme and Only Real Lord Ahura Mazda, although He is everywhere, has His holy abode which is known by the word 'Garo-demāna' or the "House of Songs". The law of Order established in this divine kingdom particularly attracts notice, as nothing in the world can act independently or place itself beyond the circle of divine command. This divine sovereignty, one might say, was the ideal of the Achaemenian kings who, for over two hundred years, through their organization and establishment of law and order, brought within their rule, a very large portion of the populated globe, and the history of the world knows not of an empire of this greatness, organization and duration.

And although Ahura Mazda is the all-powerful and supreme Creator, and although all glory and strength is completely attributed to Him, yet even for the Divine and Holy Presence pride or arrogance has not been considered proper. Hence Ahura Mazda Himself, the glorious giver of all laws and commands, OBEYS THEM HIMSELF and to give an example of the divine quality of humility to mankind, when He established His angels in the charge of things or attributes, as for instance Anahita, the guardian angel of water, He Himself first pays homage to His own created

him astray from the caravan of happiness. Betwixt these two, a human being is required, with mental resolution and courage, to strive and fight against the spirit of evil and see that the kingdom of his existence is not conquered by the evil-wishing Ahriman. All the pages of the Avesta bring immediately before the vision of our mind this arena of fight between evil and good. All agreeable attributes like truth, righteousness, courage, benevolence, justice, effort and exertion are represented as confronted by and fighting with untruth, deceit, fear, envy, oppression, sloth, etc. As long as the world will last, this fight will last. The kind Providence, the benevolent Ahura Mazda, sent His Prophet and His teachings so that mankind might be victorious in this great battle. Through this religion of truth. He placed destructive weapons in the hands of mankind to relief the orelaught of the legions of untruth and fall-chood. It is particularly noteworthy that in the 'Mazdaya ni', persina m and despair are not known, and mankind is a smed convincingly that they will be finally victorion in their fight on the side of right, and eventually promise has been given that, in the end, 'Sushyant', that is the Mazdavasum Messiah, would vanquish The final Triumph Abrinom. As stated in paras, 88 to 96 of of the Good the Zanivad Yasht, "After the advent of 'Soshvant', the world will be filled with justice and wishen. Happine, will prevail continuously in the world. Cool thought, good words and good deeds will always he vatorious, the world will be cleaned of all untruth, all anger will vanish, and truth will for ever varepuch be. The evil omet will be finally destroyed by the proof ninel and the two Amedia-Spentas, Haurvatat and Ameretat, will exentually exerthrow the devil of hunger and third."1

I This because I posts of the miss of their either literally or no an allegent material of the fair of the second of the Messah we take but during the factories of the second of the second of the fair when the second of the miss but the second of the miss but between against and we as as between 41 d. t.

He is the One Creator Without Beginning and Without End. All that has been, and is, and will be, proceeds from Him. In Hormuzd Yasht approximately some sixty names of Ahura Mazda are enumerated and all the attributes which can be assigned to the one wise, kind and supreme Creator have been given to Him. In order that no accusation may be made against the Creator, as in the following lines of Nasere-Khosrove-Alavi,

"O Lord to speak the truth, all mischief proceeds from Thee;

However, I cannot mention this out of sheer fear,"

His Being is considered free from all evil. With reference to His good creation, God is in the position of father, and hence all diseases and calamities and all the unpleasant events to which a man is susceptible in his journey through life, the harm which may reach him through the claws of wild beasts or the poison of harmful reptiles, all the poverty and destitution, sorrow and unhappiness, and eventually death which overtake him, are not attributed to the Almighty.

Consequently everything ugly and harmful has been attributed to the spirit of evil, Ahriman. Ahura Mazda from the pure and spiritual world of Fravashis, created man, and made him pure and untainted. Ugly attributes which tarnish the mirror of his mind, woes and calamities which overpower him, proceed from the evil suggestions of Ahriman and his influence. However, that divine essence, that 'rûh' from the spiritual world which is styled Farohar (Fravashi) and which has been loaned to him, remains untainted and unalloyed. After the separation of the soul from the body it will eventually resort to the same spiritual abode from which it had descended.

Man in his journey through the stages of earthly existence travels in the company of the angel of all good and benevolence and the spirit of evil to help him to reach the real goal, the other exerts his utmost to make him lose the path and lead

the Gathus the word is not to be found, but in the rest of the Avesta we find it repeatedly mentione 1.8. In the Pahlavi it became gettes and act kink. Pata in the Avesta has the same meaning as we attach to the modern Persian word juda, viz., "magic". In the Avesta this sort of sorcery has been most severely consured and is considered most beinous. Frequently the word judata means evil men who decrive and mislead mankind by their profession of magic. The word "tairy" (in the Avesta Pairikà) is used in the same sense even today in modern Persian as when Sa'adi says: -" If they say that there is a fairy like you amongst mortals I connot believe it."

Here all that is meant is a delicate and most handsome being, inviable to the world, who because of her
excessive charm beceft, markind of their reason. This word
abscirates a chiral the Gather, but in the rest of the Avesta
it is used as the feminine of Jola (Soreerer), and connotes
a being deputed by Abriman to mislead Mazdayasnans
from the right path and hold them back from doing good
deeds, thee such fairy was Khukhaiti by name who
practical har facination on the hero Kershasp.9

In the same way these fairies are poetically described as Abriman's Amizons, not wishing well of the world and fighting with the spirit of Teshter, the grardian angel of rans, in the shape of conets so that the rains may be withheld and the lands may be rendered desolate by draught. ¹⁹

In the Maximyasin literature all the gods of the Polyther to rejected by its founder have been dePure Monotheum — remarked so evil spirits that deceive mankind,
At the same time the foundation of Monotheism is so well had
on the other hand, that nobody could dare to conceive of a
partner or an equal to Amera Maxia, the One Unique Creator

A Roman IX who receive to the results Yadir . A, Khuidud Ya ta . A, is some the result of the receive to a me . 12. Far aidir Ya in the total A was a set to the set of the set

the weather the same to return to the

THE BLO DESIGN COURT OF MATERIAL SHOPE OF HER SALE

were attached to the worship of many gods; for often in the Avesta, of the daevas of Mazanderan and the untrue worshippers of Dilam and Gilan (Varena), mention has been made.

After his advent, the Holy Zarathushtra established the belief in the One Supreme Creator and called him Ahura Mazda, and designated all other gods of ancient times as daevas and evil principles, misguiding men away from the right path.

The expression daeva, however, retains the same original meaning amongst all other Indo-Euro-The word Daeva pean nations except the Iranians, and the Hindus use the word deva till to-day to designate God, the word signifying light or brilliance in the Sanskrit language. The Greek word Zeus representing the premier deity among the Greeks, and the Latin deus, and the modern French dieu, all come from the same Aryan source.⁵ It is most surprising, however, to find that the Indians have adopted the word dîvâne from the Persian language using it in the same sense of a lunatic as we do, perhaps unaware of the fact that this term of abuse has been formed by the Iranians from the word deva which they use to designate their Creator. Again, in the Avesta the word daeva has been used together with the names Karapan and Kavi, designating the leaders of religion of two opposing factions. The Karapan and the Kavi were two tribes professing the ancient Aryan faith, who had continued in their ancient polytheistic worship of various deevas. In the Gathas, Zarathushtra repeatedly complains about them that they are the cause of misguiding men away from the right path and that they deceive people by their false teachings.6

As stated above, the words "sorcerers" (jadus) and "charmers" (paris) are used together with the word daera. As we often find their mention in the Yashts, we shall shortly refer to them. Jadu (sorcerer) is yatu in the Avesta. In

⁵ Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanische Sprachen. von August Fick 1 B 3 umgearbeitete Auflage, Göttingen, 1874.

⁶ See my Gathas, p. 93.

MAZDAYASNI RELIGION.

The religion of the Prophet of Iran, Zarathushtra Spitaman, is known as 'Mazda-yasni', meaning thereby the "worship of Mazda',—'Mazda' being the name given to the one supreme Creator. In the Avesta the word 'Mazda-yasni' by itself and linked with the word 'Zarathushtri' is used on many an occasion to signify the religion brought by Zarathushtra, 'Very often the word 'Mazda-yasni' is also used with the expression "the worshippers of truth,"

The word 'Mazda-yasia' is also used in opposition to the word durva-yasia referring to the word lower passa referring to the word hippers of the evil spirits. In the Pahlavi commentary, the word becomes dir-yasia, and in the commentaries it is stated that it was a non-franian faith. In the Ave to the word durva-yasia is mostly used for the Turanian's and has frequently been used to indicate those who follow the creed of untruth and unrighteousmes. It is appropriate here to inform the readers that wherever the word durva is used in the Avesta, it is used to indicate other "the false cause" or "a group of evil spirits" or "evil minded and treacherous men". Very often the word durva is used in the street and genii, all who in decimen mis othe true path.

The word Ar used in our national myths and mostly in the Shah Nam h, has by the passage of time acquired a wonderful conditionate, and come to connote hideous monster. I more the Axi is it off what appears is this, that during the cone where the hely brooks were composed, the people of Mx and can and Gilan or at any rate some portion of John, were following the arcient Aryan creed and

The Barbara Community of the Assessment of the Assessment of the Virginian design of the Assessment of the Community of the C

On Marine School to part 1000

Burgham & Congress of Charles and Var S. S. William

the Annal of the Assemble of the American Ambient VII, the KIM-Mand II and Arm is the tradition of the

thankful for the great care with which this work has been printed. It seems that he himself was auxious that books about the holy Mazdayasni religion should be so well printed and published that they might be a worthy offering to the Home of Zarathushtra.

It may be said that this volume is one of the best printed Persian books which have come out of a press in India, specially in view of the fact that it is printed in three characters, Zend, Persian and Latin, all of which are foreign to India. To do all this with the various marginal notes and footnotes in small characters was indeed not an easy work.

POURE DAVOUD.

FIRDAUS,
COLABA, BOMBAY,
1st Farvardin 1307.
21st March 1928.

hospitality towards me, and so gathered all means for my comfort that, with his help, I was enabled, with a mind and heart at peace, to pursue my studies of the Mazdayasni religion, and to collect all information to my utmost capacity about this ancient faith. It is incumbent on me to say that for this divine wealth that I have gathered in the centre of Mazdayasnans, I ought ever to be thankful to him. For all the trouble he has taken I have no means to compensate him, but I know that if a little service is rendered by me, which may be of benefit to the Iranians in general, he will consider that to be a sufficient recompense for the trouble he has taken over me for years.

Among the learned, I am further thankful to the well-known scholar Suamostal ulama Dr. divanji Jamshedji Modi who, always accessing to my request, furnished me with whatever books I wanted, and through whom I was presented by the revered fractees of the Parsi Panchayet with nearly 20 hooks of great may to me about the Mazdayasni religion.

Another renowned scholar to whom I owe my thanks is Mr. G. K. Narman, who throughout helped me by placing at my disposal the most recent publications of European Orientalists. Books from his library the always made available to me for my use, and caturally from a great scholar who has practically deficited his whole life to knowledge and learning, one can desire nothing more.

I am further obliged to that learned Herbad Mr. Bouranji Nusserwanji Phabbur, M.A., who with scholarly care which is his quarality, went through the entire Avestan text of this volume and corrected it and also checked my Persian rendering and many a time conversed my mistake.

I am further themshal to the well-known. Avesta and Pahlavi scholar Mr. Rehrang are Anklesaria, who for several months and every day for several hours, personally helped me in my stadies and gave me the advantage of his vast knowledge and information.

To the another Mr. Hechang Anklesters, the owner of the Press, in which my policy area, base been printed, I am

into Persian or any other language is impossible, for it is not possible to bring out any meaning from a collection of Pahlavi words. The syntax and composition of the Avesta bear little resemblance to Persian, and consequently the translation of words only, from beginning to end, would be tormenting reading. Whoever has studied the Avestan text and gone over the translations of the Orientalists in any language, will understand well what great difficulties confronted the author in making this Persian translation, particularly because in the Persian language we possess no book about Mazdayasnan studies, from which we can reap some benefit, as regards the words, style and idiom of the ancient language. Necessarily, we have to build up the edifice with new materials, and the edifice must be so built that it may be both true to the original, as well as to the structure of the modern Persian tongue. The author has only kept in view this one point that the translation may be in modern Persian and it may be as faithful to the original text as possible. I have not made the slightest effort to give adornment to the translation. Amongst modern writers, we find considerable effort at an elegant and attractive style. Yet, from these ancient times several thousand years ago till to-day, we cannot trace a beautiful sentence like the following, which, in spite of its great simplicity, gives expression to such sublime ethics: "Thus spake Ahura Mazda, 'O, Zarathushtra Spitama, thou oughtst not to break thy promise; neither the promise given to a liar nor the promise given to the truthful, for in the matter of promises, both are solemn, whether given to the faithful or to the infidel'." (Meher Yasht, p. 2.)

As this book is the final volume which I am publishing in India, I think it incumbent upon me, in concluding, to render my thanks to the members of the Iranian Zoroustrian Anjuman, Bombay, from whom, during the period of my stay in India, I was always the recipient of kindness and affection. I am particularly thankful to its President who shouldering a great burden, discharged the dues of

accuracy of our national opies and traditions. I draw the attention of the readers of this volume particularly to peruse with care every one of the footnotes and not to overlook them, for the study of these footnotes is absolutely necessary for the correct understanding of the matter subsequently dealt with. Similarly it is necessary that before these Yashts are studied, the essays and discourses written by this writer in his volume of the Gathas are perused, for the Gathas must be considered as the first and fundamental volume of this series of Avestan studies. The subjects treated therein have not been repeated at length in this volume of the Yashts.

Further it ought to be remembered that whilst reading the Yashts, one must not look merely at their outward and simple language. The words used must be considered as a means for understanding the meaning. The simplicity of words used as appearing in the Yushts is not a special peculiarity of the Avesta only. In all ancient books the sivile is unple, the sentence; are short, and thoughts repeated. The expressions which to-day would appear to us as very simple, were, in ancient times, full of eloquence and rhetoric, allusions and metaphors, which, because of the revolutions of times, may not appear quite agreeable to our tastes, even as we find the way of life and the mode of dress of older times so simple and far removed from modern way and tistes. To the writer the simple ancient style, apart from the deep meaning the language conveys, has a charm in its simplicity which we must make every effort to preserve in its original form. We must not mis madern embellishments with the simplicity of the old. On the contrary, an effort to insert modern embellishments may be considered as an act of treason in the realm of bearing, specially in relation to religious scriptures, the contents of which are considered as inspired and revered.

In Satanian times the Aveltiwas rendered into Pahlavi word by word and for the solution of difficulties separate commentaries were added. However, such a translation Yashts have been published in this volume together with the discourse on the Farvardin Yasht. This 13th Yasht is itself a very long one, and with text and commentaries would cover more than 100 pages, and hence its publication has been reserved for the second volume, which I propose to publish in Europe.

In this translation I have not rendered literally certain particular Zoroastrian expressions as is the disagreeable habit of several of the Orientalists to do. As for instance the word Ahura Mazdâ, I have left as Ahura Mazdâ and not translated by the word Wise Lord, nor the words Fravahr and Zôhr, by spirit and offering. Every science and every branch of learning has some special words and phrases of its own which are specially attached to that science or branch of study. Wherever we come across such words and phrases, I have given ample and necessary commentaries and explanations regarding the same. Not only that, but for every one of the angels, I have composed detailed discourses, and as far as it was within my power, all historical and philological points connected therewith I have given in the corresponding Yasht. Amongst the works left by various Orientalists, we have not yet got a book, giving a detailed account of these angels published in one volume, and available for the general public.

In my introductory essays to the various Yashts, I have invariably given all the original sources so that for the students the path of research may remain open. Similarly all the questions and points taken out from the Avesta have been given their proper references. Further, more than 450 Avestan words have been given, and their meaning explained in the essays or commentaries, and the connections of many of them with their modern Persian equivalents have been explained. Further, the various kings and heroes whose names are mentioned in the Avesta have each been given a detailed note, and all the references to them in the Avesta and in the Pahlavi works have been indicated, so that the reader may have in his hands, the most ancient documentary proof of Iranian origin itself for checking the

lished in German a few months before the publication of this work, has been based on the text of the Avesta by Geldner and contains the translations of all the Yashts. In addition to the translation of the 9th, 10th and 11th Has of the Yasna which have been named Hom Yasht and Fargard 2nd of the Vembelad which records the episode of Jamshid, every one of these Yashts is prefaced by a small and useful introduction.3 The last that this translation differs very slightly from the translation of Wolff-Bartholomae is the hest proof of its accuracy. It is rather a gem of a book which has freshly entered the treasury of books relating to the Masslevasian religion. I must further add that the late Par i wholar, K. E. Kanga, had translated all the portions of the Aveita in five volumes and some of the Yashts are incorporated in his volume of the "Khordeli Avesta" which he publiched in 1880.

The writer inst first the intention of publishing the translation of these 21 Yashts in one this volume and volume. But when I entered on the the mode of its work I found it necessary to explain the composition contents, so that no abstruse question might be left une deel, specially as in the Persian language we decide to see any work concerning the Mazdayasnan with the property and the production of the productions.

we do not per sections work concerning the Mazdayasnan religion which might more been based on scholarly studies. To cere home, we must indeed that practically we do not proceed in the work on Avestan studies in the Persian language worth mentioning. I had, therefore, to write this book in a way that the oder modal tind it satisfactory and might have a clear and mean to view about the Mazdayasnan religion and firstance and therefore reap the relyantages in other. In tory and physiology that these studies offer, Written treat the splint of view, the cape of this work was enlarged, an ideal of view, the cape of this work was enlarged, an ideal of a complete the whole work. And even if it is call have been completed, it could not possibly have been period but in one volume. Con equally 12

¹ post for the Armery of the miles is both and therman

Yashts, viz., Hormuzd, Haftân, Drawâsp, Rashn, Râm, and Hom, the writer is not aware of them. The translations of this great scholar together with his learned commentaries are almost authoritative and of very considerable use. Geldner has rendered yeoman's service to Avestan studies and has placed all Iranians generally under a great obligation. His numerous works are the fountain-source of information in respect of Avestan studies.

Amongst the various works of the late scholar Bartholomae the translation of two Yashts, viz., Zamiyad and Hormuzd, appear in his work entitled "Aryan Researches". In my cwn collection I have got also the translation of the Arsisvang Yasht by Bartholomae but cannot ascertain when and in what book it was published, as the translation with me forms part of a bound volume of collected essays by various Orientalists concerning the Mazdayasnan religion and I have no means to ascertain the date of this publication or the name of the journal and book in which it appeared.²

The translations of several Yashts by Windischmann are also with us which had appeared separately in several works, as for instance the Meher Yasht in his volume of "Mithra" and the Farvardin in his volume of "Zoroastrian Studies." As it will appear, all the renowned Orientalists, both ancient and modern, have taken various portions of the Avesta and have translated them and have made them the subject of their discussions and researches, and the mention of all of them will only lengthen this discourse.

Amongst all these translations of the Yashts, the translation by Lommel mentioned above is specially deserving of careful consideration. This work, which was pub-

¹ Arische Forschungen, von Chri. Bartholomæ erste Heft. Halle, 1882, S. 99-147 and 149-154.

² Beiträge zur Kenntniss des Avesta II, von Chr. Bartholomæ. Der Aši Yašt (Yt. 17), S. 560-585.

³ Mithra, von Fried. Windischmann, Leipzig, 1857, S. 1-52.

⁴ Zoroastrische Studien, von F. Windischmann, Berlin, 1863, S. 313-324.

of the meanings and the construction of sentences given therein, so that the understanding of the work becomes a very difficult task for one who has not a wide and correct knowledge of the Mazdayasıan religion, and whose study of the subject does not extend over many years. To such a person Wolff's translation would not be so very helpful. It might be said that all the publications of the later Orientalists are practically of the same type, scholarly and useful to wholars only, for they are not written for ordinary readers who are not interested in this type of studies, and who cannot therefore derive any benefit from them. They are written nowadays only for those who have made these studies a possibility.

Apart from the we four complete translations, translations of various portions of the Avesta appear from time to time in the weaks and evays of various other scholars. We deall set content with mentioning some of these works and evay on which translations of some of the Yashts appear. Of tractype are the translations of the Yashts appear, which appear separately in his various works and recases.

First is the translation of the five Yushts, vi., Aban, Klovshed, Tester, Meter and Farvardin, which being completed in February and May 1880 appeared in the magazine "The Comparison of Languages". Two years theresises in his books "Lessons from the Avest", the translation of the seven small Yashts, viz., Archberesist, Khorded, Mak, Sarosh, Din, Astad and Vanout, was paids bein Wathin the next two years, the translation of three more Yashts, v., Zumiyad, Behram and Ara vana, appeared in his work called "The Three Yashts". That interest Yasht had paidished is other Goldings. It traduces Yashts being paidished is other

If $X \to \infty$ be a probability of the transfer of the probability of the probability of the first probability of the probability

Consequence of the second of th

A Box of the second of the sec

the accuracy or inaccuracy of his notes should be weighed at the right time; for unfortunately the writings of this great scholar are not free from many a mistake and error. In particular, all his personal beliefs must be strictly avoided, including his belief about the antiquity of the Avesta which he considers a composition of much later times,—a belief the urging of which created a considerable sensation and made all his contemporary scholars rise up against him

The fourth translation of the Avesta is by Wolff which is a complete translation of the Avesta made according to the Avestan text of Geldner, exclusive of the Gathas.1 Five years before the publication of this translation of the Avesta by Wolff, Bartholomae had translated the five Gathas in the German language. Hence Wolli in his translation of the Avesta did not repeat what Bartholomae had done, for his rendering of the Avesta was a result of the labours of Bartholomae himself, since his translation is based on the great dictionary of the ancient Iranian languages, which Bartholomae has published, and which is the magnum opus of that great scholar.3 Wolff in his translation of the Avesta has taken the meaning of words directly from the dictionary of Bartholomae, without making any changes whatever. Bartholomae had himself perused Wolff's translation and corrected it wherever necessary, and in my opinion this work is not only the most modern but the best and the most precious translation of the Avesta at present available to us. For my translation of the Yashts, I am mostly obliged to this work of Wolff, and to the great dictionary of Bartholomae. In the case of all difficult passages, with conflicting translations, I have always given preference to Wolff and Bartholomae. Most unfortunately, this work is without a single note or commentary, and refers the reader to the dictionary of Bartholomae for the accuracy

 $^{1\,}$ Avesta, die heiligen Bücher der Parsen, von $\,$ Fritz Wolff, Strassburg, 1910.

² Die Gathas des Avesta, Zarathushtra's verspredigten, übersetzt von Christian Bartholomæ, Strassburg, 1905.

 $^{^3}$ Altiranisches Wörterbuch, von Chri. Bartholomæ, Strassburg, 1904.

is less worthy of credence than a translation based on the science of philology, because the chances of mistakes and slips creeping into the former are greater. However, in the third volume of Ampuetil very useful information is given about the manners and customs of the Parsis of that age which is worthy of study in every way. After this old translation of the Avesta, come the following translations thereof and of the Yashta by Orientalists in order of their publications.

The first is the translation of Spiegel in three volumes, which, because of its very numerous notes, is of considerable use to scholar and students, although the original of the translation itself is of beser utility because of its autopoits. But the two volumes which Spiegel has written as a unusuitaries on the translation of the Avesta contain observations and informative notes of very qual value.

The monet translation of the Avesta is by De Harlez. This is in sere this column with the measury elucidatory communitaries. This translation is more or less under the influence of Springel's work.

The third translation is by Darmesteter in three big volumes, which is one of the most important contributions to the Massley can literature. No Avestan scholar can disperse with the study of the as volumes, not because of the translations at all, but because of its exploits notes, commentate and explanations. It must be remembered, however, that no thind religious in order over he placed on the translations or the research of Darme toter, but the excluded become idea of the translation of the remember and

In the complete of the complet

M. Picker, Community of the Conference of the Confere

the first of the second of

In Eq. () we can always a constraint of the P with P

Buddhists, namely Tipitaka, was edited in the last century before Christ. The New Testament too has been written long after Jesus and the writers of the various portions thereof were neither from one country nor belonged to one age.

In the same way the 21 Yashts of the Avesta in point of antiquity were not written at the same time nor by the same writers. We shall speak at length about them later on.

This translation follows in the first instance the Avesta

The translations of the Yashts by European Orientalists text of Geldner, which he published in three volumes in Germany during the years 1886-1890.² The Parsis of Hindustan generally use the text of the Avesta

as published by Westergaard.3

In making the present translation the writer has had the advantage of consulting the translations made in European languages by each and every Orientalist, with the exception of the very first translation of Anquetil du Perron which was made one hundred and fifty-seven years ago. Apart from the fact that this translation is a very old one and of comparatively little utility to-day, it is a translation which has been made from traditional renderings given to him by the Dasturs of Surat in the years 1758-1761. It must not be supposed that a translation based on traditions is useless. On the contrary the Pahlavi commentaries on the Avesta, which are traditional renderings, are one of the important factors in understanding the spirit of the holy scriptures. What I mean to say is that a traditional translation as a translation

¹ Der Buddhismus nach älteren Pali-Werken, von Edmund Hardy, Münster I. W. 1919, S. 7.

^{2 &}quot;Avesta, the Sacred Books of the Parsis," edited by Karl F. Geldner, Part I—Yasna, 1886; Part II—Visporad and Khordeh Avesta, 1889; Part III—Vendidad, 1895, Stuttgart.

^{3 &}quot;Zend-Avesta, or the Religious Books of the Zoroastrians," edited by N. L. Westergaard, Copenhagen, 1852-54.

^{4 &}quot;Zend-Avesta, Ouvrage de Zoroastre," 3 Vols., Paris, 1771. Kleuker, on the authority of these French translations, published a German translation of the same in two volumes in 1781 to 1783.

European languages, aided by investigations and researches into other religious, and the study of the ancient customs and usages which are preserved to this day among the Zoroastrians, etc., etc., have made clear the meaning of the Avesta as a whole. If differences of opinion exist among the Avestan Orientalists of recent times, it is in respect of the formation of certain sentences or the philological meaning of certain words or their original pronunciations, etc.

At the time when the writer was busy in India with the translation of the Yashts and the writing of the various resays concerning them, the famous German scholar Lommel wa in v in Germany translating the Yashts too. This work which was published a few months before the publication of the book is just now with the writer. It is worth observing that there is no considerable difference in important matters with the complete translation of the Avesta as made by Wolff and Bartholomic and mublished 16 years ago, and which has been up to now the nost recent complete translation of the Avesta in our hands. The differences of opinion are mostly philological differences, which though giving a different meaning to some sentences on account of the alteration of the signification of certain expression, yet are not of a nature as would at all go to the foundation and give any contrary meaning or a radically elitherence interpresentations.

It should be remembered that the Yashts are an important parties of the Mazdayasman literature. Yashts are later for the ir composition cannot be ascribed to Hols. According between there is notice. As a to which is recognised as coming from the month of the posteder of the teligion, are the five Gallas which we produke that year. In the Old Testament of the dewards, only time lands are a critical to Moses. The rest of the Old Testament of the soft the Old Testament of the different title composition of other prophets written as different times. In the same way the Vedex of the Brahams to have been written by different persons at different times. Similarly the oldest religious book of the

Avesta and some of the passages thereof are obscure and

Inspite of innumerable difficulties the meaning and spirit of Avestan teachings are clear and manifest

very difficult to understand. There is no room for wonder at this state of affairs. Many a verse of Khâqânî seems involved and incomprehensible to us to-day, although in point of time, we are only separated from that poet of Shirvan by and the Powing language of that age

seven centuries, and the Persian language of that age has not changed considerably as compared with the language of to-day. Notwithstanding this, the sayings current in those times seem to have been forgotten, and the idioms of that age seem foreign to us. What wonder, therefore, if in the Yashts we encounter difficulties and obscurities, for they were composed in an antiquity, more than 2500 years ago, and its language even during the time of the Achaemenians was perhaps a dead language. Apart from all these, on account of the terrific blows which befell Iran on the invasions of Alexander, the Arabs and the Mongols, and the many cataclysms through which this land of ours has passed during all these years, the religious scriptures necessarily were endangered and the vicissitudes of time left them shattered and scattered like the glorious palaces of the Achaemenian emperors. In spite of all this, just as to-day through the help of the science of architecture, we know for a certainty, from the ruins that are extant in Persia, how the great palaces of our emperors originally stood and were constructed, in the same way by the help of the science of philology, history and comparative study of religious, we are able to know what must be the Avestan literature in ancient times, the scattered remains of which alone are in our hands, and what is the meaning and interpretation of these remnants. The efforts of a hundred and fifty years of learned Orientalists and the utilisation of collective materials like the Pahlavi commentaries on the Avesta and the numerousother Pahlavi, Pazand and Persian writings and the works of all the ancient historians, the histories of Iran and its ancient religion written after the Arab conquest, the religious scriptures of the Hindus, the comparative study of Indomean and call this world a terrible prison; but he who stood firm against the demon of weakness, reached the stage of dignity and above and by his good and benevolent deeds in this world, prepared for himself, while here, a secure abode in the next. By these studies, we would further understand that the ill-onnened and superfluous belief in fare and destiny does not exist by itself before the resolution and detection will of men. The Yashts and the Avesta throughout speak about along and greatness, piety and benevolence, effort and exertion, truthfulness and valour, and the love and particular of our great ancestors.

The one object to to which we find in the poems of Yashts in gene ral. Religious and ord Sulpibele periods is putent in the historical traditions among contained in the Yashte too, with recorded in pacing

penergation of our post are in priise of some sovereign or missister or governor, any in the hope of a poster reward, the Yashts are in praise of the Almights and the angle song in the hope of a spiritual reward on the last day. He come we have compared the Yushits with the more wise of parts, let it not be suppresent that the writer, thereof have our them socording to their own whilm such tures. The test is that though the Yacht- are poetic inserpretation, were their contents, trictly conform to the receiver and historial traditions which from met et tent time between dean from generation to oungraphed to the branch, the antiquity of some of where color the to the Info braken period of Around a control of the appearance forther to come of them can be found by the Vete of the Brillians too. And a Francis only only observation the opinha and realised in the archite part by verafying them in the Shift Name to and the the Ya his love been a miner of heart of a After the Cathes and the Haptan Har, the Yang term the oldest portion of the 14 PRETACE

Apart from these advantages, which have drawn the attention of a body of scholars and Orien-Avestan studies talists of Europe to the Iran of old, in a help for an Ethirecent years] a group of learned men cal Revival of Europe styling themselves the friends of Zarathushtra, the ancient Prophet of the Aryans, and taking pride in their Aryan descent, have called themselves Mazdayasnans; just as another group attracted by another Aryan teacher, show their devotion and love to Buddha. ancient country has always had a portion of spirituality in it, and in future too, it will continue to have it. Let us only strive that the language and the history and the ethical principles that have been ours, may not lag behind before the onslaught of material interests which necessarily face every civilised country. A civilisation which is destitute of subline verities is crude and well worth being cast aside. I stress this point, lest it may occur to some to question the utility of Avestan and Pahlavi studies in the struggles of the modern age. They might question the utility of these studies, both from the literary and the spiritual point of The advantages of Avestan studies are not limited to the fields of history and philology. Another important advantage of which we are specially very much in need is this: This country of ours stands badly in need of pure morals and pleasant attributes. The character and virtue which our great ancestors possessed and which made prosperous this land of theirs, has departed bag and Laggage from Iran. The devil of untruth has usurped the place of the angel of truthfulness. Effort and exertion have given way to sloth and self-indulgence. Courage and valour have disappeared in favour of fear and flattery. Wealth and glory have given place to beggary and penury Through the study of the Avesta, we shall realise the causes of the glory of our past and the misery of our present. By these studies, we will also understand that according to the teachings of our ancient religion, the world was an arena for testing the powers of men. Whoever allowed himself to be conquered by the devil of sloth, had necessarily to wail and

view of the present state of Persia, should not be regarded as merger. Firstly, as stated before, the Avesta is one of the oldest written records of the world, and its language is an important branch of the languages of the ancient Indo-European race. Secondly, the Iranians themselves were one of the noble and valiant off-shoots of the Indo-European stock. In the battle-fields of the world they had

The influence of the Mazdayusuan over subsequent religious of the world In the battle fields of the world they had wrested the ball of superiority from all rivals. They had brought within their grasp the most important inhabited portions of the world, and because of their

world-compact and overeign power, they had spread their ways and endours in countries far and wide. More specially through their Prophet Zarathu htra, they had brought into vegue the worship of the Supreme Creator, a pure monotheism which upostical date was not conceived of amongst the Indo handpean people. Many of the religious principles and heards of Peria afterwards influenced the Jews, which adversarily influenced other Semitic religions like Christian religion was can obvious unfluenced by the cult of Mithra, one of the angels of the Mazdayashan religion, which subject will be more fully dealt with in our article for the "Unit of Mithra in Rome" (see pages 407-420).

Because of its relations with the religion of the Brahmin on the one hand and of the influence it has exerted on all other one queut religious, the Mazdayasnan religion has connect for itself a most important position in the limitory of religion, in the world. Many a problem in the carrier great religion, and the world can be alread by the Mazdaya number of don, and many a doubtful point in the Mazdaya numbershoot, and many a doubtful point in the Shadesa numbershoot, and many a doubtful point in the south, or other religion. Consequently, amount brain by real or of his language, as an isony and in religion, is the adopted or occurred importance of mathematical that no this terms or phil lasty or turbent of the history of religious van ever by independent of framan studies.

12 PREFACE

Sanskrit, as well as to the old Persian of the Achaemenians. The Achaemenian Persian was the current and the court language, whereas the language of the Avesta was the ancient language of the holy scriptures. The latter language, according to the belief of the writer, had already become dead, even in the age of the Achaemenians and was not the current language of the people.

The language was preserved artificially for several centuries by the ecclesiastics and by the people as the holy language of the scriptures. With all its remote antiquity, many words used even now in modern Persian are to be found in the Avestan original almost without a change, and a still larger number, with a slight variation. In company with the Vedas of the Brahmius and the Old Testament of the Jews, it is the oldest of the written records of the world. The study of the ancient Iranian scriptures has been for a long time an established branch of learning in the universities of the civilised countries of Yeoman services of European savants Europe, The Vedas and the Avesta are the most important and the most ancient records of Indo-European origin and as the European consider themselves as coming from the same stock as the Indians and the Iranians, they have traced their languages together with the languages of the Indians and the Iranians as proceeding from the same fountain-source. In the enlarged studies of their own languages philologically, they have rendered yeoman services to the Avesta and the ancient Persian languages, so much so that through their efforts the path has been laid out and smoothed for us. What we have to do is to resolve to reap the benefit of their labours, and pluck the roses from the gardens they have reared, and glean the ears of corn from the harvest they have sown. The European savants who have specialised in Avestan and Iranian studies have become more famed in the world than the scholars in other arts and sciences, like medicine, mathematics, astronomy, chemistry, philosophy, history, etc. The extent of the services rendered by these scholars, in

of Iran. It had blossomed and given its fruitage in that soil. It is not a faith that has emigrated into our country from some foreign soil like the teachings of Buddha, going from India to China, or the religion of Jesus, spreading from Palestine over Europe, or Islam, travelling from Arabia to Persia. For the purpose of chickating the events of the history of ancient Iran, and for researches into the source and origin of words used in the Persian language, Avestan studies are a necessity to us. The yellow race of China are under no such necessity with reference to their religion of Aryan origin, nor are the Europeans, with reference to the Semilie religion of Jesus Christ. The history of us transans which begins with the scheening B.C. that is, more than 1350 years before the condamnit of the Araba, is all closely connected with the Machanan Faith. During thi long age, which has been the epoch of our enumers, the religion of Zarathushtra was one of the most important causes of the glory and creating of from However much our language might leve been meted with Semilie words after the compuest of the Archs, set it remotes its Aryan origin and its connecting links with the horses we of the Avesta and the ancient Achievmentan Perain and the Palikivi have not been mapped. It would be right if in our colleges, we make

Avesta and Pah lavi in Perstan col loges current the teaching of the uncient Perian languages, the Avesta and the Pahlavi, even as in the colleges of Europe, Autin and Greek which are the source of

the Western language are commonly taught. It is hoped that our decomments will true early deposite attract several of the Para schedule browing Ave to and Pahlavi to Teheran and establish chairs for the study of the expectations of that a tresh life may be breathed into our spart of nationality. The modern Per ian principal from the Pahlavi language, and the Pahlavi from the amount Person of the Achtermenians. But the language of the Ave to a of each of the languages of ancient Iria, which is easily related to the amount

Mongol sovereigns like Changiz and Taimur, 1 Under no circumstances therefore can this word be used with reference to the divine religion of ancient Iran or its holy Prophet.

It is not possible in this preface to point out the various historical and philological discrepancies in our literature with reference to the Mazdayasnan religion. Let it be stated generally that the references in the works of Arabic and Iranian historians cannot be wholly relied upon without the critical study thereof by a scholar and specialist,2 With reference to the religious words and expressions said to be Zoroastrian as are to be found in the dictionaries, they are to be totally discarded and set aside.

Avestan studies a check on untrue statement in Greek and Roman histories

Further, after having a knowledge of the principles of the Mazdayasnan Faith, we will be able to appreciate well the fact that a portion of the statements made by ancient Greek, Roman and Byzantine historians had no foundation

in fact, and were prompted by malice and enmity, the result of the hostilities prevailing between these nations and Iran. Of this type is the story of Herodotus that Cambyses consigned to fire the dead body of the Pharaoh (Amasis) in Egypt for the sake of vengeance, and that Xerxes whipped the waters of the Dardanelles in his war with the Greeks. Fire and water were held as holy elements by the ancient Iranians according to the precepts of the Mazdayasnan religion, and till to-day the Zoroastrians regard them as holy. It is not possible at all that the Achaemenian kings would sin by showing contempt towards these noble elements.3

We must always bear in mind that the history and janguage of Persia are very closely Avestan studies related to the ancient Zoroastrian relinecessary for historical and philo gion. The roots of this old tree had logical researches been watered and fostered in the soil

¹ An hama yasa-ha-i sakht be-raft.

Yar bama hanuz bar sar i-jang — Nazari Qahestani (Farhang-i Johangiri.)

² For references in Arabic and Persian books to Zarathushtra, see Jackson's "Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran," New York, 1901.

³ Cf. Essay on Anâhita, pp. 161-162, and Essay on Adhar, p. 510.

worshipping Christian priests, all of a sublen jumps to the position of an archbishop and gains the highest rank in the Christian Church. But what manner of an archbishop? One who sets aside the Holy Ghost and worships fire. Really we must not rebuke Safadi, for at the end of the tale he cast this Pazand-reciting Christian and Magian Brahmin, who offered his prayers without abhitions and eventually became an archbishop worshipping fire, into a well, and killed him with stones and bricks, and relieved the holy ideal from the services of such an inconstant priest of many relievon!

Similarly because of such absence of knowledge about the Mazdaya-nan religion, the fabricated Ignorance makes hack and fraudulent work like the Dasathe spursons work tir has been considered one of the reli-Busitly considered a genums authority seem beaks of the Zorozstrian religion, ou hook, the center of which are contrary to the teachings of the Zerrer trem Faith, a book in which Alexander the Macadonian, known throughout the Pahlavi religious literature as Abstances the weeked and the accursed, is described as one of the Prophets of Iran! And it is due to the same ignorance that the Nachdan Tavarakh, imagines that the Dasatir, the writer of which was some front and a know, gave us the principle of trick of the ancient franking, and our modern dictionary was the Ruriga a Qitat and Parliang i Anjuman Ains a Newer have taken the quiriously fabricated words therein a Land on this and.

During the external years when the Iranian's contrary to obtain this, is a second with love and respect been mercionic; the consecut the Propiet of their ancestors, the very who are even a traveled complex them commit literary and obtains an error in their writings. For instance, when the consecution pools about the laws of Zuratha litra, they are the word to provide distribute Now this word. You are a terms is expression brought by the Montred, he which the majority writers used to denote the excessionary law and oppressive edicts of blood thirsty

The Magi of perverse minds and unwashed faces, All came up from fields, plains and mountains.

Beholding forty of them I saw no advantage in entering into a strife with them. On the contrary I behaved with dissimulation, and weeping hypocritically, I went and kissed the hand of the idol.

For a short time I became an imitation infidel I became a Brahmin in Zend prayers.

By the help of this deceit, I became the object of their care and attention and became an immate of the idol temple; till at last I found one day that under the seat of the idol a man was hidden, who, pulling the end of the rope, made the hands of the idol go up towards the sky.

Behind the screen was the fire-worshipping priest,

The custodian of the temple with the end of the rope in his hand.1

We are not concerned with the literary value of this poem. Sa'adi is one of the greatest poets of the world and is a source of pride to our country. His attractive and sweet style should be a model for all of us Iranians. Our object in quoting these verses is only to show how words and expressions having reference to the Mazdayasnan religion are improperly and inappropriately used in our literature. Just see that the priest of an idol temple in India is sometimes rightly called a Brahmin, but most wrongly styled a Magian, a name denoting a Zoroastrian priest only. At first Sa'adi addresses a Magian as a Brahmin. Then the Brahmins instead of reading their own books of Vedas, are described as guebres reciting Pázand prayers. He calls them Avesta-reciting Zoroastrians. Then to placate and please the Brahmins, he expresses his delight about Avesta and Zend, not about the Vedas. Forthwith his Brahmins become priests professing the Christian religion (Kashish). At last Sa'adi too, for the sake of expediency, temporarily becomes an infidel and a Brahmin. But what sort of a Brahmin? One following the teachings of the Avesta, not the Before long a Brahmin, who was one of the fire-Vedas.

¹ Kuliyat-i-Sa'adi, p. 175, Bombay edition, 1309 A.H.

cism, not of a particular individual but general fanaticism which naturally takes hold of even a poet or an author. We shall give one instance. The poet Safadi in his Bustan, relating a tale about the idol temple of Somnath in Hindustan, says:

I saw an islot made of ivory in the temple of Somnath, Sot with pewels like Manat, the idol of the ignorant pagan Araba.

People from all sides used to come to the pilgrimage of this remain. I asked them the cause of their worshipping this scalles and powerless made.

The Magran who was constantly coming in touch with me, A non-of-proced word, and a commade, and a friend to me,—Him, I acheef gently, O Brahmin

I am entprised at the works of this monustery.

The Machan was very much incensed at my question and intermed in the electron about the same.

The Magi were informed and on the olders of the temple: I below security thing to decoming to me from these people.

The or Parant charging people could assuited me-

take by a his that home of contention.

And in the garment of thee (angry) men.

I praise i about the Head Brahmin, saying,

or you seneral le appearity on Avesta and Zend,

I toward happy to con the picture of this idol,

For it has tone becomes and a lovely stature.

But what are its sinue-?" The Brahmin replied, "This old is particularly held in veneration because every magning it there is build a ward the sky". In order to a certain the fact, I proved the night in the field temple.

The 11 day a mentle, like the live of and gment

And the Maca around any were offering prayers without gravities.

Piece Protection pricas had never given any trouble to water.

As a chose once processes tinions, like a carcass decaying

When the Land wals, people collected to witness the mirrole of the ideal.

this work is the largest and the most valuable Pahlavi work on the subject. Another Dastur by the name of Âtarpat, son of Hamid, completed the compilation of these Dinkard volumes. This Atar Frenbag is the very man, who in the presence of Mamun himself, held a religious controversy with a heretic named Abalish, whom he vanquished, and was thus a cause of delight to Mamun and his court. This controversy of Âtar Frenbag with Abalish is the subject of a small Pahlavi work containing in twelve hundred words the seven answers which were given by the learned Dastur to the heretic. The name of the book is Mâtigân-i Gajastak Abalish and has been translated into the French language too.

Although Abu-Rihan Biruni lived a century after Tabari, and was farther removed than he from the Zoroastrian age, yet his love for Iran and his contempt for the Arabs who had ruined the splendour and glory of his fore-fathers, moved him to consult and communicate with the Zoroastrian sages of his own time, and sought for explanation on religious subjects from them.

The Âthâr-ul-Bâqieh, the work of this distinguished philosopher and mathematician, who was born on the 3rd of Zil Hajjah 362 A.H. at Kh^varazm, and died on the 2nd of Rajab 440 A.H. at Ghaznah, is the most reliable authority that has come down to us from ancient times, as regards the Mazdayasnan religion and the calendar and the usages and customs of the Zoroastrians.

Apart from history, in literature as well, the errors of authors and the inappropriate and improper use of words and expressions concerning the Mazdayasnan religion are far too many. Without doubt, these have all arisen from fanati-

¹ Adrien Barthélemy : Gujastak Abalish : relation d'une conférance théologique présidée par le calif Mamoun, Paris, 1887.

² Cf. the introduction of Dr. Sachau to his translation of Albuum, Leipzig, 1923; also the Chahar Magaleh of Aruzi Samarkandi, edited by Mohmmed bin Abdul Wahab Qazwini, pp. 193-197, Leyden, 1327

mentator from this sort of verifying researches. However, to do justice to this author we must say that in this very vehinter where there is so much error as regards the religion of ancient Iran, the history of the Sassanians therein given is the most important authority on the subject. It is this very history which the great master Noeldeke has translated into the German language, and published with very valuable notes and commentaries.

In order that there may not be mry doubt that the reference in our instorical works relating to the Mazda-postate religion were tainted with fanaticism, we shall refer to Ranker and Safa which make. Zarathushtra the pupil of one of the divides of the decish product deremials. And if we just refer to be account of the reign of Gushtasp, we shall that even there Michand has said things which could out; be attributed to identify fanaticism.

In the sine way Faciallah, the author of Tarikh-u-Maragam, whilst writing about the reign of Same case with the latesp, entrasts the reins of his Per-Pasiellales Turckie autosposition pen to the hand of familie Majanjam elon, and he has not been able to restrain himself from aying all manner of intworthy things about the faith of aircleta fran. In this very century only a short time to fee. Udari was reading in Daglidad the myth of Ad and Thannel, and writing the story of Ibrahim and Named, remained leaders of the Zoroustrian faith like As a Paradon, the most Farroldized, in that very city of Barbelet, during the Caliphate of Mainin (198-218 A.H.) we companie the tament. Dinkard was a moning warms in the Palillar language, the relation, textilizing acress and on some and the history and attrature of the Marter came suppose. To this day

The control of the first particle of the control of

well the value and signification of words and use them properly in their literature.

Abu Jafar Muhammad bin Jarir, well known as Tabari who was born in Amol in 224 A.H. and Errors in History: who died at Baghdad in 310 A.H., in Tabari and Mirkhond's mistakes. his great history writes much nonsense Result of fanatiabout Zarathushtra, and he has become the cause of mistake and repetition of such falsities by subsequent historians. In the Tarikh-e-Bal'ami which is the Persian translation of Tabari's history by Abu Ali Muhammad bin Muhammad bin Abdulla Al-Bal'ami written in 352 A.H. the following passage appears:-" These Magians had a prophet whose name was Zarathushtra. He brought into vogue the religion of fire-worship. He claimed that he was a prophet, and he approved of their fire-worship until the time of Gushtasp. He was a disciple of Esdras, against whom he revolted. Esdras cursed him praying that God Almighty might make him notorious. The Israelites then expelled him from their midst, and from Jerusalem he repaired to Iraq and thence to Balkh before Gushtasp's father and claimed to be a prophet." 1

For the rest of the disgraceful untruths, the result of fanaticism, the reader may refer to the original work itself. Tabari is himself a Persian coming from Tabaristan, a place where particularly Islam took its foothold rather late, although Amol, the birth-place of Tabari, had fallen into the hands of the Arabs earlier (143 A.H.) than the rest of Further, probably in his time almost one-third Tabaristan. of the population of Iran was yet Zoroastrian. It was possible for him to have made himself better acquainted with these subjects through the learned Zoroastrian sages who lived in that age, to avoid errors, and become the cause of perpetuating them through subsequent historians; but it seems that the ill-omened fanaticism of the Arabs, which had bred hypocrisy and falsehood into the blood of the Persians, prevented that historian and com-

¹ Bal'ami, p 206, Cawnpore Edition.

collectively the ethical precepts and philosophical teachings of Zurathushira, There was no room therefore for an ampler commentary than what has been given there. the Yashts, which form the subject of this work, are comparatively a very substantial portion of the Avestan literature, and give us ample ground for ethical, historical, literary and philological dissertations. After the publication of the Gathas, we particularly chose this portion of the Avesta in order to treat a chain of subjects which might bring within our purview a general survey of all the important problems of the Mazdavasnan religion. Subjects not treated in this work will find their place in the second vidence of the Yachts. And in course of time I larger with the help of Providence, to be able to publish the Yaona and the Khurdah Avesta as well, so that the entire Ass tan existure with the exception of the Vandidad may be placed before the public in five volumes. The field of word as respect of this ancient religion is so yast that all its subject, and problems would hardly be treated with justice in ten bar volumes; for a hundred and fifty years' efforts of the most renormal echedars of Europe, and the hundreds of valuable and volumers up works published by them about Zorov trian lean, have left the Mazdayasnan faith a fountaincontinue to apparet it becine climet up.

And really it does not behave us that with all these reconcess of staty available, with special reference to the faith of car toge-lathers, we should be content with the non-ended as I tracital information our old historians and writer have given a cartle subject. It, in the past, absence of knowledge and learning was the cause of the silly twickle of learner with a , there was come reasonable excuse for them, but noncromately in their words Arab (religious) fanatorism a sparte patent. From heaps of examples, we shall content carriety with spectime a couple of passages from our instead and one from our literature, and from them we shall are how at it message for Persians of the intro- to remove, by mean of Ave tan studies, the maccanacies and tal nice from their instory, and to appreciate

The study of this volume will not only tend to make us follow the ways and customs of our ancestors, and make us seek the noble attributes of the good and glorious franians of old, but I hope that the publication of this work will simultaneously render a service to the literature, language and history of Iran.

In the Introduction to the Gathas I have stated that the religion, history and language of a Advantages of nation are closely connected together, for Avestan Studies a goodly part of its historical events has religion for its cause. Many an incident in history is explained by understanding the precepts of the current religion, just as some of the problems of religion are elucidated by the help of history. Similarly, if we wish correctly to appraise the words of a nation's language and interpret its original spirit and understand its idioms, the knowledge of its history and religion is an unavoidable necessity. The source of the modern Persian language is to be found first in the language of the Achaemenians of which more than 400 words do not survive, and next in the language of the Avesta which to-day comprises 83,000 words, and particularly in the Pahlavi language from which modern Persian is directly derived. In the commentaries of the Avesta. written in the Pahlavi language, during the times of the Sassanians, to-day we happen to possess more than 140,000 words. Apart from this we possess some very important works in Pahlavi, which with the exception of a few volumes, all relate to the Mazdayasnan religion and contain approximately 446,000 words. Secular works in the Pahlavi language have given us only 41,000 words. In our discourses and explanatory notes we have made mention of most of these works.

In the Gathas, which contain the Divine Songs sung by the Holy Prophet of Iran himself, I did not have the opportunity to point out how Avestan studies would be a necessity for our historians and scholars of the future. Apart from the fact that the ravages of time have deprived us of an important portion of the Gathas, they contain

PREFACE

IN THE NAME OF THE BENEVOLENT PROVIDENCE.

Let tree progress and to his the fire of Sommeter,

Let tree the second reachest responsible of the Zend Areda,

Let tree the second reachest represent the Soulch,

Let tree tree the Married and tree parmy the Soulch,

Let tree to second a Alexa Married and the day of Meher,

And tree tree tree tree to the reachest of median and law,

Let tree tree tree tree please of tree content.

Let tree tree tree tree tree please of the tree.

FIRDATEI

Lean Merit a great homeon that by the grave of Aluna Mac la, and the help of Hi great angels, and of Zarathushtra Sintama, the Hole Prophet of Jean, I have been enabled to public a the see at 1 v drame of the anspirious Avestan Scripture, and I delieve it to my believed country by way of a present and offering. I do not consider any offering more previous than that the Holy Song's contained in these ancient Scriptures, which, for thousands of years, vibrating from the tongues of our illustrious ancestors of the ancient land of Iran, were warred to the heavens above, he rendered by me armodern Per ian and brought now within the reach of all the eighten of that holy soil. I do this that they may realise what the Aleman's Creator Ahura Mazela had said to his observe Prophet, "O Zarathushtra, if thou does wish to compute already and each lost, the vestual robbins, magicians and deserver, exil men on two less and the wild wolves on four, it then dere with to oppose the ho tile army with its torini tweek, and depressing humans thir ting for blood, then under all as a escentistance, night and day, thou should a shout levely My Name: I am the Creator, I am the Surgenter, I am the Protestor," etc.



production, an assurance which has proved to be the presure of similar equations which his two other colleagues Mr. Behrangere T. Anklesaria, M.A., and Dr. Irach J. Taraperevala, B.A., Ph.D., both equally eminent in scholar-chip and equally modest in their retiring disposition, have seven dead this work of Poure Davond.

D. J. IRANI.

49, Esplanade Road, Fort, Bombay, 1st December 1928.

- Charity and Optimism—Patriotism—The Ultimate Goal. Pages 27-32.
- Introduction to Hormuzd Yasht—The One Supreme Creator of Zarathushtra—Contents of the Yasht, Pages 33-42.
- Essay on Ameshaspendan Etymology Spiritual Attributes of Ahura Mazdam The Holy Number of seven—Their Position in the Avesta and Pahlavi Literature. Pages 69-96.
- Introductions to the Haptan Yasht, Pages 109-111, Ardibehesht Yasht, page 135,—Khurdad Yasht, Page 151.
- Essay on Anahita—Introduction to the Aban Yasht. Pages 157-230.
- Introductions to Khurshid Yasht, pages 304-309 Mah Yasht, pages 316-319 Teshter Tir Yasht, pages 325-336-Gosh Yasht, pages 374-375.
- Essay on Mithra and the Cult of Mithra—The Antiquity of Mithra—The Jashne Meherangan— Mithra in the Avesta—Mithraism in Rome— Effect of Mithraism on Christianity, etc. Pages 396-460.
- Essays on Azar and Sarosh. Pages 504-524.
- Short Essays on Barsom, pages 556-560—and Rishmi Rast, pages 561-563.
- Essay on Farohar. Pages 572-602.
- Glessary of Important Avestan Words, Pages 603-626.

To our good fortune Ervad Bahmanji N. Dhabhar, M.A., an eminent Parsi scholar, as deep in learning as he is retiring by nature, has gone through every line and word of this big volume, whilst going through the Press, and has helped Aga Poure Davoud throughout with his views and corrections for which the author has himself expressed his thanks to him. The thanks of the Institutions which publish this volume are also due to Mr. Dhabhar for the great trouble taken by him, not only over the Zend Text, but also in going over every line of the Persian translation, and for the assurance that he has given us that this volume is a superb

Evil-worship was eliminated, all polytheism became dead, and the One Supreme Ahura Mazda was enthroned in the minds of the people. As practically admitted by every dispassionate schedar, the supreme authority of Ahura Mazda remains ever supreme and unchallenged throughout the entire Later Avesta, in spite of the fact that portions of it may not claim to have the excellence and eminence of the Gather.

This is the right way, in my humble opinion, to look at the Gathas and the Later Avesta.

Three of our most eminent Parsi scholars have a sociated themselves with the laborious work of Poure Darond, and the manimity of opinion with which they give their most of praire to the second big volume written by Poure Darond in India, enables us to place it before the Per ian readary poinion with the perfect confidence that at le ct in the Per ian tenique, this will be a standard work on Ave tan literature for many a decade to come.

dust to give an idea to those Parsis who are unregaints is at lettle Persian language, I have translated the learned preface of Pearse Davond and that part of his introduction which as an essay on the Mazdayasni religion. But this is only one of the many essays with which the whole volume is tall, and of which a list is given hereunder, to indicate how faithfully and laboriously. Pourse Davond has carried out the region chilities entrusted to him:—

Preface I for Advantages of Avestar Studiess-Transfactor of Yakits by Orientali ts-Contents of the Visinnes, Proceeding.

The Yalis -- Arrapaty of the Yacht and their metrical Complexion Content of the Yashtee-Palaya Commentates I remember till known a Yalita Para 19-27.

Master of R. Price of anothers of Monothers The Unit Principles of Good and Eviltilities, the other Good against Evil-The tracker Good Tassers, Good Words and Good Doods. Printered Roots Characte, Knowledge, literature, but as pointed out by Poure Davoud in his masterly preface and introduction, the value of the later Avesta is also very high, although very naturally it occupies a place next to the Gathas in our sacred Scriptures. As Poure Davoud says, not only from the historical and philological but even from the religious standpoint, the study of the Later Avesta, viz., the Yashts, etc., is an absolute necessity to a student of the Mazdayasni religion and Zoroastrian Scriptures.

In most of the Yashts, Zoroastrian leaders of thought have recorded their traditions. In some of them they have tried to turn the mind of a true Zoroastrian to what is Therein, a Zoroastrian is taught to good in nature. praise and hold sacred all the natural elements and all that conduces to the happiness of men; and thus from praising nature, he is led to think of and render homage to the Great Architect of the Universe, Who created all these things good. Those who seem to think that the Later Avesta has a tendency to compromise the pure monotheism taught by Zarathushtra in the Gathas, I would refer to all the Yashts and the Niyaishes, wherein the good forces of nature are remembered and extolled, but where, first and foremost, perfect homage is rendered to the Creator of Nature and of all natural forces, viz., Ahura Mazda, in a phrase which can well be translated: "Joy and Glory to the Most High Lord Ahura Mazda." The Supreme God-head remains ever Supreme-the One Lord of the Whole Creation.

It is often said that the Gathas are sufficient to expound the teaching of Zarathushtra and that the Yashts and the later Zoroastrian religious literature need little publicity, for they do not come up to the excellence of the Gathas. This is a mistaken notion. To my mind the Later Avesta is a valuable portion of the Zoroastrian Scriptures enabling us to see what effect the teachings of Zarathushtra had on people given to polytheism and how it brought them round eventually through the medium of the philosophy of Yazatas to the worship of the One Supreme Creator, Ahura Mazda, the Wise Lord. All

INTRODUCTORY NOTE.

By the grace of Ahura Mazda, the second volume of the Merker Axe tan Series, containing twelve Yashts and their translation with pereral scholarly essays on relevant subjects, is placed before the Persian-reading public.

The welcome given to the first volume of the Series, with "The Gathus of Holy Zurathushtra," by cultured Persian without distinction of egete or creed, has justified our bolief that blittle fanaticism has no place in the cultured Persians, of whatever denomination, are a interested as the Zoronstrian, in the train only of their was ancient literature, from a cree most or patricism and cultural habits than anystims of a.

I also Person-Zower trius, this volume will give my hand intermeters after contaries, about that part of their communication original which are known as the later As eq.

To our Per not brethren belonging to other great reference, this volume will be of conditerable historical and literary interest, and will develow how the teaching of the Person Moser was a find to thy ancient franchis from time to time

The Carlin are the worl of Zarathushtra himself, or a rear-joisely or some, of Zarathushtra and his collection of the Zarathushtra and his collection of the Zarathushtra and his collection of the Zarathushtra and his latent to the considered as is a latent perfect that a .

The man the Letter Alerta is not written in the ages will recommend to be a labor and treat its subjects in the same services are the Gallice, many people wroughy conclusive that they was switten at a time when there was decreased the Iransu race.

The great area of a paragram. The Garbas, written by Zonatin large handsh, and after by form the expresse and the most and me position of the acred Zoros train

humanity as well, for he has shown clearly the position which Zarathushtra has occupied among the Great Saviours of the World. May his powers be increased and his life prolonged, may the blessings of Ahura Mazda and of Asha and Vohu-Mano and Khalathra-Vairya be his always so that he may continue to serve Iran and through her the human race!

industry undertaking the task of reinterpreting the past of Iran to her sons today. There could scarcely have been a happier combination of qualifications possible. Ahura Mazda has sent the right man at the right time for the right task! He has already given us the magnificent volume of the Gathas, a work that has, within a few short months, already captured the hearts of hundreds of Iranians. In the present volume he has taken up the Yashts (all except the last few) which embody the most ancient traditions of the Iranian-indeed of the Aryan-race. These ancient traditions, dating back from the dawn of history, had been put together in poetic form at a comparatively early date in the history of Zoroastrianism. These traditions had been interpreted and modified in the light of Zoroastrian Theology of those days, and they are among the most valuable documents of the Aryan peoples. Their value for Iran and Iranian culture may be compared to that of the Vedas and the Puranas for India, and thus in many ways they are of the highest importance for understanding the spirit of Ancient Iran. It is surely in the fitness of things that their latest interpreter is one of the most gifted of modern Iran. Aga Poure Davoud has done full justice to the cultural aspect of the Yashts, and has given excellent introductory notes upon each. One may be sure that for years to come this volume, like its predecessor on the Gathas, shall be the standard work on this most interesting aspect of Iranian History.

To say that the writings of Aga Poure Davoud are of great significance to all Zoroastrians is to repeat a mere truism. Their real importance lies in the fact that they shall help to re-establish the position of our Faith in the world of Islam. The one essential feature of the coming civilisation shall be the Brotherhood of Man and consequently the recognition of the essential Unity of all Religions. The Faith of the future shall recognise this Unity and shall honour all Teachers and Prophets as Messengers from the Great Source of All Wisdom. Aga Poure Davoud has by his labours done signal service to us Zoroastrians and to

person, combining within himself the natures both of a poet and a scholar. In general these two natures are regarded as being mutually opposed. A poet's imagination is thought to be out of place in the equipment of a scholar, for the latter is or linuity appearl to be specially concerned with the institute details of the ancient texts and with the disaction of each word, nav, sometimes each letter (as Andrew has triven to do). The scholar, therefore, espevially one trained according to the laborious German method, both, at each individual free and twig and leaf and he all eres of the beauty of the wood as a whole, This is what make most of the "scholarly works" minterwrites to the second public, except to a few specialists, And Poure December the tull equipment of a scholar, for he has been trained for years in the traditions of the minute and para taking forman scholar hip in Germany itself. Amorine there, ed. both French and German, and neveral other tenerages in idea, he has had complete access to the works of all the great Iranists of modern times. A mere stance at the numerous fordustes in the present volume is emoretic to present the distinct that no important authority on Iranian widow has been left unconsulted. And added to the for a rate electorly equipment, nequired in the land of more or brone; the Ara Saheb has rare poetic gifts. a post he recovering the first in Iran today, and has long once may ter han elf an actural position in Persian Literature. He has not been content with merely copying the entries and the pinase of "the great ancients", The Parker is Seat and Hatis, but has holdly struck out a new line the him she. The Renaissance in modern Iran ha found in home is the stringerpreter. Every line of his premie breakes the modern spirit, and though so utterly different in 18 hear. I disting from the ancient "classical" Marter, one cannot have feel that he worthily carries forward their practice traditions.

So here we have a port of rare gifts, and a wholar equipped with the ment untitled of critical study and records, and a maximal first-rate abilities and of untiling

THTRODUCTORY NOTE

by

Dr. Irach Jehangir Sorabji Taraporewala,

BA, PHD.

It is a privilege to be asked to write a few lines of introduction for this great work of Aga Poure Davoud. It is, indeed, a matter of great satisfaction to find that the oifted sons of Iran are now turning their minds to a study of the ancient Faith of that land-the Faith that had led her to such glorious heights of spiritual and material prosperity in the ages past. The present time is a time of resurrection and of renovation for the whole world and especially for Asia. Signs of the coming new day are clearly visible; and Iran, the Twin-Sister of Hind, has awakened from her long sleep and is gazing at the new light suffusing her horizon. In the coming new civilisation Iran shall surely take her pre-ordained place; and the first step towards this goal is a reinterpretation and a right understanding of her Ancient Faith, brought to her by the great Light-Giver ZARATHUSHTRA, the greatest son of Iran. With right understanding fanaticism dies and feelings of fraternity revive. Nothing happens without reason in God's plan and it was not without a special reason that the Faith of Zarathushtra was kept alive in the hearts of a mere handful of human beings during all these centuries. The Message of Zarathushtra is the Ancient Wisdom, ancient but ever fresh. It is, in very fact the ETERNAL TRUTH, which needs reinterpreting from age to age in language suitable to the land and the culture attained. And the modern world, especially Iran, needs such a reinterpretation more than ever today for fostering the spirit of patriotism and establishing the feeling of fraternity so essential for a nation's uplift.

We are fortunate in having such an interpreter as Aga Poure Davoud to undertake this task. He is a rare

tiver 540 years ago KhVājah Hāfez requested the Sāki :

" House the principles of the religion of Zaruthûst in the garden,

Now that the talip has kindled the fire of Nimrod."

The right one bern at Rocht in the year of grace 1303 A.H., Riber jurate, 28 Junuali nleawal (ra 5th March 1886 A.D.) to carry out this request of Kh^aajah Hafez in the person of Aiga Process Dawnol, and worshippers at the most employed superiors of Kh^aajah Hafez's tomb need not be upper of if they so the spirit of the Kh^aajah resurrected and up the ether in the saintly Kh^aajah's prescription.

The thank, of the lover of Zoroastrianism are due to Mr. I as I be did not bear I had, President of the Irani Anjustical I be had, for leaving been so fortunate as to have succeited I Ana Prove Discondition his sociusion in Europe and coarsel has evidence to take up this great work of translations at a country of creat congratulation to the Irani Angustical and to the Irania Angustical and to the Irania Angustical and to the Irania Mr. Duchaw Applica Irani, for having been able to purche on his management of works as the Sacred Hymns of Zaratian to and the Lana and within such a short period.

روح بیکان داست حافظ این مالش . سماین و فردوسان اید به یه و آویس آمدم ایران ر زرتهایت و از مایی . مدعل پاردان به یو د سمن و ساجان

the stand or not the arctic protectors of this land; sately and I'm into still set as its watchitten.

The call of the court in tracen Mana, from her bean The ter had here ally higher full of reality and life."

DITTORANGOME PARTIEWAS ANGLESALIA.

To go that against an analysis of the figure is

The expositions on Hormezd, Ameshaspends, Nahid, Kharsid, Mah, Tistar, Gos (= Drvaspa), Mihir, Adhar, Sarûs, Barsam, Rasn Râst, Farûhar, a great portion of the interesting Dîbâcha, the notes on the Yasts, the Âyîn-e Mazdayasna, and the Proper Names in the Âbûn Yast, occupying about 241 pages, require to be translated into English to be read by those Parsis who cannot find time to study the Irani language. There is the greater need for an English rendering of these important pages, as the teachers and students of Avestan literature cannot do their work efficiently, without these expositions written in such a facile style by a writer, who was born to do signal service to the ancient Iranian literature, - a writer whose services to Iran will be appreciated in Iran and elsewhere by future generations reaping the fruit of his labours, when Iran, just now rising from its ashes, will see its restoration to its ancient grandeur, under the benign influence of the renaissance of the ethical principles of the pure faith--Hûmata, Hûkhta, Hvarsta-the faith which Ahura Mazda sent to it through his Messenger and Prophet Zarathustra.

Evolution or involution, call it whatever we will, Ir an has given birth to a noble soul, who is inspired with the lofty ideal of rendering service to his fatherland by bringing within reach of all cultured people the truths of Zoroastrianism from one end of Iran to the other, wherever beats a pure Irani heart, ready to appreciate the genuine fragrance of the old Iranian religion and the spiritual greatness o lits founder, and the essential unity pervading the great religious systems and philosophies of ancient and modern Iran.

This translation of the Sacred Books of Zarathustra, is destined no doubt to play an important part in the evolution of Iran, and it should be the unanimous prayer of all the Iranis of the world that Aga Poor-e Dawood will continue his zeal for the great work he has undertaken and achieve a greater success than he has already done by finishing the version of the remaining portions of the Avesta as soon as time and opportunities can permit.

i sarsiosab, and Rasa, with their translation in the modern Trani language.

The translation will remain a standard authoritative work for a long time to come. Aga Poorse Dawood has ever tried to select the best of the existing translations in eases of difficulty, and whilst treating the obsolete words of the text, he has utilized the abundant resources at his disposal and given a very rational rendering of the obscure passages which are as yet dimly explored.

Besides the translation, perhaps the most important part of this volume consists of the numerous notes, prepared by the translator in order to make the translation intelligable to all who are brought face to face with the Yest literature for the first time in their life. It is this persion of the work which will remove all tante notion and misomorphicus formed by husty writer and releast Zoroastrians and non-Zoroastrians aske, a regarde Zoreastrian theology, Zoreastrian ritual, Zaroschian history and Zoroschian morals. The learned And a and students of the Avestan and Pahlavi literature will tarely find elsewhere the material collected in this one volume, and it is a pity that, to the hearned Tranists, who have taken to the study of Tranian literature without any knowledge, or with only a smattering of the modern Irani hanceage, this volume will be a scaled book. Let the Part of India study the modern Irani language and make is their medier torone, if for anything, at least to come in touch with their ancient heritage, the glorious traditions preserved in their ancient records of the past and so ably and deved and gamered in this one volume of e motally in or Part proper

As one is this volume receises Iran after publication and i read by the Irania, they will begin to find out the correct history of old Irangiven in miniature in these pages, and will have the true conception of Ahura Mazda, Lord Chimiscient, and the Mazda-yasni religion of Ancient Iran, than which no purer worship has Iran ever seen during these many centuries and ages of its viciositudes.

the soil, society and culture of Iran. The Irani language used in the translation of the sacred hymns of Zarathustra and the Yasts, is the language spoken and written by the children of Iran, from one end of the country to the other, a language which will appeal to the masses as well as to the aristocracy of Iran, a language which will never be misunderstood by Iranis, in whatever part of the world they stay, who claim the Irani language as their mother-tongue. Those who, staying out of Iran, Iranians or non-Iranians, whosoever they may be, have studied the Irani language through the medium of books or book-worm teachers may at first sight, deem it difficult to grasp the meaning of the language, but after going through a few pages, they too will appreciate the Irani translation of an Irani enthusiast, who has faithfully translated the original Avestan text after a deep and careful study of all the existing French, German, English and Gujarati translations with a steady eye on the latest and upto-date translation of Wolff, pupil of Bartholomae.

Perhaps the unique portion of this Irani rendering of the Yasts, will be the copious notes on the Zoroastrian theological concepts and on the historic persons and tales of Iran, prepared after a diligent research into all available sources, whether Iranian or European. A glance at the existing works written in the Arabic or Irani language will show the general ignorance of Iranis of the religion and theology of Zarathustra and of the old history of Iran saved from the hands of barbarians such as Chenghiz Khan and his followers. These long laborious notes, prepared with great patience and research, will open the eyes of the children of Iran and give them sufficient reason to be proud of their renowned ancestors and of the rational religion, which the ancient Prophet of Iran gave to their forefathers centuries ago.

This volume of the Yasts contains the original Avestan text of the Yasts: Hôrmezd, Haftân (short), Haftân (long), Ardibehest, Khûrdâd, Âbân, Khûrsîd, Mâh, Tistar, Gôs (Drvâspa), Mihir, Sarôs Hâdôkht, Sarôs Yast

FOREWORD

It is a matter of congratulation for the Parsis of Iran and India that for the first time in the history of their sacred literature, a translation of the holy hymns of Zarathustra his been made in the Irani language by an Irani, who is one of the few and foremost writers and poets of the land of his birth. Aga Poorse Dawood, born in Resht, left his place at a young age and went to Teheran to study medicine. He then went to Beirut to study French, thence to Paris to study International Law, and from there to Germany to procente Oriental studies; for a number of year he sat at the feet of great masters of the pacifical literature and love of the Zoroastrians in Germany and France, and has become able to give to the world a trandition, in the modern language of Iran, of the fixing of the Prophet of Iran composed in the old Avestan dialect. For the first time in the history of Iran, within a period of twelve centuries and more, the children of Iran, by they Zoronstrian or Mussulman, have been enabled to read in their mother-tongue and understand the story of the divine mission and inspiration of Zarathustra, and the cultured Iranic of Iran have begun to take a keen interest in all that pertains to Zarathu tra and the sacred lore of the Zoreastrian. Old time-worn prejudices and misconceptions, born of ignorance and intolerance, against the 'Magians', the 'Guebre', and the fire and idol (!) worchipper, are gradually being expurgated, and our frani brethren, who have embracet Islam, will be disabused of many of the view they may have formed of Zarathustra and Z roa triani m, after reading this translation of the Yast, which will be auto them a treasure-trove of Irani epic postry and of Irani religious and moral literature. The translation is prepared in a local style characteristic of the writer, who is himself a poet and a lifelong student and lover of Irani poetry, and of all that is noble and good in



DEDICATION

This Volume No. 1 of the Holy Yushts

in respectfully dedicated to

SETH PESTONII DOSSABHOY MARKER,

a Patron of the Irral Zoronstrian Anjanuta and the Irra Irra Irrane of Bombay, and the Francisc of Laborational Individuals in Pressor Yorks, who has with a room to the approximate Pressor Zoronstrian established a fond from promoting researches into Irraina Irratery, Zoronstrian religion, philosophy with the of franciscity latered the various religious descriptions of Presion and India, esquessed phetwers the Irrai Zoronstrians and India, esquessed phetwers the Irrai Zoronstrians of Areas and Irrae Montages.

P. D. MARKER AVESTAN SERIES VOL. II.

Published under the joint auspices of the Iranian Zoroastrian Anjuman and the Iran League, Bombay.

Printed by Hosang T. Anklesaria at the Fort Printing Press, 1, Parsi Baznar Street, Fort, Bombay and Published by Rustom Khodadad Kuchebiogi, Jt Hen. Seey., The Iranian Zoroastrian Anjuman, at Shapur House. Cawasji Patel Street and Kaukhosro Ardtehir Fitter, Seey., The Iran League, at 4, Cama St., Hornby Road, Fort, Bombay,

INTRODUCTION

aur or

YASHTS

HY

POURE DAVOUD

Trum leted by

19. J. 4RASI.

CALL No.

からり

ACC. NO. MYW.

AUTHOR

TITLE

لدر داود

12001



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULLS: .

- to the final must be returned on the date stamped
- 2 A the of Re. 1-00 per volume per day shall be enjugged for text-fro-kn and 10 Paise per volume per day for demond buokh kept over-due.

